دائرة المعارف

مردمان جهان

تألیف: عبدالحسین سعیدیان







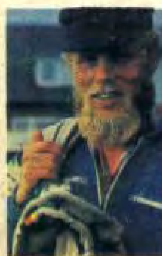













دائرة المعارف
مردمان جهان

تألیف : عبدالحسین سعیدیان

۱۱۰۰ عکس

۳۴۵ قوم

خلق همه یکسره نهال خدایند
هیچ نه‌برکن از این‌نهال ونه‌بشکن
خون بناحق نهال‌کندن اویست
دل زنهال خدای کندن، برکن

ناصرخسرو قبادیانی

بنی آدم اعضای یک پیکرند
که در آفرینش زیک‌گوهرند
چه عضوی بدرد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی
نشاید که نامت نهندآدمی

سعدی شیرازی

هرکس در مقابل جانداران باید مسئولیت بی‌انتهائی را درخود احساس کند و برای بهبود زندگی ابناء خویش باید منتهای فعالیت و فداکاری را مبذول دارد تحسین از زندگی شایسته‌ترین چیزها و بدترین چیز منهدم‌ساختن یا مانع‌شدن از زندگی است. دکترآلبرت شوایتزر (۱۸۷۵–۱۹۶۵)

انتشارات علم وزندگی

صندوق پستی تهران ۱۲۶۸–۵۱

محل پخش کتابفروشی‌های معتبر تهران وشهرستانها ونمایندگان مجله علم وزندگی درشهرستانها



دائرة المعارف
مردمان جهان

تألیف: عبدالحسین سعیدیان

انتشارات: علم و زندگی ـ صندوق پستی تهران ۵/۱۲۶۸

قطع وزیری ۷۰۴ صفحه ـ تیراژ ۳۰۰۰ جلد

چاپ اول ـ سال انتشار: ۱۳۶۲

حروفچینی: اطاق چاپ ـ سعدی شمالی ۳۱۷۴۴۵

چاپ: مظاهری

بها: ۹۸ تومان

فیلم و زینک: لیتوگرافی قاسملو تلفن: ۳۰۴۲۸۴

برخی از مراجع و مآخذ

The Columlia - Viking Desk Encyclopeadia
Ptit Larousse Illustre
The New Illustrated Encyclopeadia John R. Crossland
Discovery The Soviet Union
The Earth - Lena Bertin
National Geographic
News Week
The time
Scala
Science digest
Seaders digest
The New time
Races and Peoples
Story of Nations
Agence International Bulletin
The Encyclopeadia Americana
The Encyclopeadia Britanica
The Golden Book Encyclopeadia
Purnel's New Junior World Encyclopedia
Encyclopedia International
Modern Refrence Library

از شماره‌های نخستین انتشار تا سال ۱۳۶۲
مجله پیام ـ سازمان یونسکو
مجله علم و زندگی ـ چهار دوره

الموسوعه المیسره العربیه
دائرةالمعارف القرن العشرین فرید وجدی‌بک
دائرةالمعارف بستانی
دائرةالمعارف الاسلامی
دائرةالعمارف الاسلامیة الشیعه ـ حسن‌الامین
دائرةالمعارف الشعب
دائرةالمعارف نو چاپ هفتم از انتشارات شادروان محمدعلی علمی (چهار جلد) (تالیف عبدالحسین سعیدیان
دائرةالمعارف شرق چاپ ششم دو جلد (تالیف عبدالحسین سعیدیان)
دائرةالمعارف جوانان انتشارات جاویدان یک جلد تالیف عبدالحسین سعیدیان
دانشنامه ایران و اسلام
دائرةالمعارف فارسی جلد ۱ و ۲
لغت‌نامه دهخدا



فهرست

متاسفانه از قوم مظلوم فلسطینی نتوانستیم مقاله‌ای درخور توجه تهیه نمائیم.

مردمان آسیا در لباس ملی و محلی

۱ ـ کابوی ـ هنگری ۲ ـ زنی روستائی از اوکرائین ۳ ـ مردی در حال رقص در ناحیه قطبی ۴ ـ نوازنده و رامشگر فنلاندی ۵ ـ از مردم لاپ ۶ ـ ازننت‌ها Nenets اسکیمو (Symoyed) ۷ ـ مانسی (Vagal) ۸ ـ روسی ۹ ـ خانتی (Ostyack) شکارچی ۱۰ ـ ودل Vodul شکارچی ۱۱ ـ لیبراوتلان (شکارچی) چاکجا ۱۲ ـ کوریاک ۱۳ ـ کامچادال ۱۴ ـ تانگاس Tungus ۱۵ ـ یاکوت ۱۶ ـ اونکی شامان Shaman ۱۷ ـ از مردم ناحیه رودبتی‌بی سیبریه ۱۸ ـ مرد روسی با ساور ۱۹ ـ کالمیک ۲۰ ـ چرکس ۲۱ ـ ترک عثمانی ۲۲ ـ ترکی در حال کشیدن قلیان ۲۳ ـ ارمنی ۲۴ ـ جهودی با لباس قرن هجدهم ۲۵ ـ مرد عرب ۲۶ ـ مرد بادیه‌نشین عرب ۲۷ ـ مرد یمنی ۲۸ ـ زن عرب از مردم مسقط ۲۹ ـ کرد ۳۰ ـ افغانی قالی‌باف ۳۱ ـ کشاورز ایرانی ۳۲ ـ صیاد مروارید ۳۳ ـ بلوچ ۳۴ ـ افغانی ۳۵ ـ ترکمن ۳۶ ـ ازبک ۳۷ ـ آفریدی Afridi ۳۸ ـ قرقیز ۳۹ ـ زن قرقیز ۴۰ ـ تاتار تبلسک Tobolsk ۴۱ ـ تاتار آلتائی ۴۲ ـ کاراکار ۴۳ ـ بوریات ۴۴ ـ نانای Nanai ۴۵ ـ نی‌وخ (Gilyak) ۴۶ ـ شکارچی اوروک ۴۷ ـ اوروچون ۴۸ ـ آی‌نو ۴۹ ـ زن ژاپنی ۵۰ ـ ماهیگیر ژاپنی با قایق مخصوص ۵۱ ـ مرد کره‌ای ۵۲ ـ شترسوار مغولی ۵۳ ـ مغول منچو Manchu ۵۴ ـ زن مغولی ۵۵ ـ زن کالمیک ۵۶ ـ مرد اویگور باقوش تربیت‌شده‌اش ۵۷ ـ راجپوت ۵۸ ـ اواد Oad هندوی عربی ۶۰ ـ زن نپالی ۶۱ ـ تبتی ۶۲ ـ رقاص Bhutana ۶۳ ـ راهب بودائی ۶۴ ـ نوگلوک تبتی Noglok ۶۵ ـ ناگا ۶۶ ـ زن کاچی Kachis ۶۷ ـ ی (لولو) ۶۸ ـ مرغ و خروس فروش دوره‌گرد چینی ۶۹ ـ هنرمند چینی ۷۰ ـ کائوشان Kaoshan

۵۱ ـ ماهیگیر ژاپنی با قایق ۵۲ ـ زن ژاپنی ۵۳ ـ بهیل Bhil ۵۴ ـ مار افسای هندی ۵۵ ـ جوکی هندی روی تخت میخ‌دار ۵۶ ـ کورمبا Kurumba ۵۷ ـ سینهالی Singhalese ۵۸ ـ ودا ۵۹ ـ در حال حمل نخل روغن ۶۰ ـ کوزه‌گر هندی ۶۱ ـ بورمن ۶۲ ـ زن پادانگ ۶۳ ـ زن لاهو ۶۴ ـ ماندارین‌نواز آنامی ۶۵ ـ کاهن آنامی ۶۶ ـ کولی ۶۷ ـ رقاص مذهبی در معبد تایلند ۶۸ ـ زن بورمن ۶۹ ـ کامبوجی ۷۰ ـ سیانگ در حال نواختن نی ۷۱ ـ مالایائی ۷۲ ـ باتک ۷۳ ـ فلفل فروش دوره‌گرد سوماترائی ۷۴ ـ اینگوروت ۷۵ ـ باگوبو ۷۶ ـ سولو ۷۷ ـ یونان ۷۸ ۷۹ ـ کولاوی ۸۰ ـ رقاص جاوه‌ای ۸۱ ـ رقاص بالی ۸۲ ـ بتوباف ۸۳ ـ از جزیره تیمور.

مردمان آفریقا در لباس ملی و محلی

۱۱ ـ کابایل Kabyle (زبان حامی ـ سامی) ۱۲ ـ کابایل صنایع‌دستی ۱۳ ـ بربر (زبان حامی ـ سامی) ۱۴ ـ عرب بربری (زبان حامی ـ سامی) ۱۵ ـ بادیه‌نشین لیبیائی (حامی ـ سامی) ۱۶ ـ سنوسی Senusi (زبان حامی ـ سامی) ۱۷ ـ مصری (حامی ـ سامی) ۱۸ ـ دهو Dhow ۱۹ ـ کشاورزی در حال شخم ۲۰ ـ داناکیل (حامی ـ سامی) ۲۱ ـ رجل و مرد بزرگ حبشی (سامی ـ حامی) ۲۲ ـ کشیش قبطی (حامی ـ سامی) ۲۳ ـ سومالی (حامی ـ سامی) ۲۴ ـ طوارق (حامی ـ سامی) ۲۵ ـ اسب‌سوار هائوسا Hausa (حامی ـ سامی) ۲۶ ـ اولاد حام Aulad Hamid بادیه‌نشین سوار بر گاو (حامی ـ سامی) ۲۷ ـ واتوسی (زبان بانتو) ۲۸ ـ ماسائی (بانتو) ۲۹ ـ زن ماسائی (زبان سامی) ۳۰ ـ واگامبا (بانتو) ۳۱ ـ رقاص پفیل Pepel (سامی) ۳۲ ـ متعه درلباس مخصوص اجتماعی (سامی) ۳۳ ـ آکروبات‌های بوزی گرو Kru (سامی) ۳۴ ـ آشانتی در حال رقص با ماسک (سامی) ۳۵ ـ رقاص کونکومبا (بانتو) ۳۶ ـ صورت و ماسک یوروبا (بانتو) ۳۷ ـ قایق کروئی Kru (سامی) ۳۸ ـ پیگمی ۳۹ ـ زن سارا Sara (سامی) ۴۰ ـ زن منگ‌بتو Mangbetu (سامی) ۴۱ ـ رقاص یا بنده Babende (بانتو) ۴۲ ـ لوباله (بانتو) ۴۳ ـ بازیگر بانتو Marimba ۴۴ ـ رقاص با ماسک بنالیولیوآ Lulua (بانتو) ۴۵ ـ واریوآکننده‌کار (بانتو) ۴۶ ـ زن لیووآندو Luvando (بانتو) ۴۷ ـ زن میوکامبا (بانتو) ۴۸ ـ مرد چیوکه Chiwokwe با ویلون سه سیم (بانتو) ۴۹ ـ رقاص باروتسه ۵۰ ـ زن ماکیوآ در حال کوبیدن غله (بانتو) ۵۱ ـ دختر اومبو (بنتو) ۵۲ ـ بی‌شیوآنا (بانتو) ۵۳ ـ مرد زولو (بانتو) ۵۴ ـ زن زولو ۵۵ ـ باسوتو (بانتو) ۵۶ ـ زن هررو Herero (بانتو) ۵۷ ـ بوشمن ۵۸ ـ پرنده رقاص ۵۹ ـ دختر حوا غربی‌شده Hova ۶۰ ـ زن ساکالاوا

مردمان بومی آمریکای شمالی در لباس بومی

۱ ـ اسکیموی آلاسکائی با سورتمه‌ای که با سگ‌ها کشیده میشود ۲ ـ سرخپوست ابن کالیک ۳ ـ اسکیموئی از قطب شمال ۴ ـ زن اسکیمو از گرین‌لند ۵ ـ زنی از گرین‌لند ۶ ـ زن اسکیموی قطب‌شمال ۷ ـ رودمس اسکیمو ۸ ـ بزکوهی اسکیمو با سگ اسکیمو ۹ ـ لابرادور اسکیمو ۱۰ ـ سرخپوست تلین‌جیت Tlingit ۱۱ ـ سرخپوست کیواکیوتل ۱۲ ـ سرخپوست چیپ‌وائی ۱۳ ـ سرخپوست شکارچی گوزن کانادائی ۱۴ ـ سرخپوستی از اوتاوا ۱۵ ـ سرخپوست ایروکوئز ۱۶ ـ سرخپوست ماندان (سیوکس) ۱۷ ـ سرخپوست پا سیاه Black foot ۱۸ ـ سرخپوستان شکارچی بوفالو ۱۹ ـ سرخپوست اسکواو Squaw ۲۰ ـ شوشون ۲۱ ـ آپاچی ۲۲ ـ چینوک ۲۳ ـ سی‌نوکز ۲۴ ـ سرخپوست تاراهومارا ۲۵ ـ آزتک ۲۶ ـ مایا ۲۷ ـ زن کیوچه ۲۸ ـ سرخپوست چوکو ۲۹ ـ زن کوبائی

مردمان آمریکای جنوبی در لباس محلی

۹ ـ گیوآیمی (CH) ۱۰ ـ سرخپوست آرابواک (CH) ۱۱ ـ سرخپوست چوکو ۱۲ ـ سرخپوست گیوآرایونو Guarauno در حال سیربازی ۱۳ ـ سرخپوست تاپولیپانگ (C) ۱۴ ـ بوشمن Bushmen سیاه‌پوست ۱۵ ـ راکاینه (C) ۱۶ ـ کابوجو بر جزیره ماراجو ۱۷ ـ سرخپوستی از کلرادو (CH) مو و بدن را با رنگ طبیعی سرخ کرده ۱۸ ـ سرخپوستی ازجیوارو ۱۹ ـ سر ترونکن ۲۰ ـ رقاص با ماسک، اوپاینا ۲۱ ـ سرخپوست اومایوا Umaua ۲۲ ـ تی‌کنا ،بانی دمیدنی ۲۳ ـ سرخپوست چاکا (Ay) ۲۴ ـ چی‌پی‌بو (P) بافنده لیف درخت ۲۵ ـ کاری‌پونا (P) روی تنونی آویخته بدو چوب ۲۶ ـ زن باکائیدی (C) ۲۷ ـ سرخپوست تاکاری ۲۸ ـ کایاپو (G) در لباس پوست پرنده ۲۹ ـ سرخپوست چاوانت‌ها (G) ۳۰ ـ سرخپوست گیوآجار (t) با چوب چماق مانندی در دست ۳۱ ـ زن آکورا (G) در حال حمل سبدی بر پشت ۳۲ ـ رقاص سرخپوست نی‌نواز آیمارا (G) ۳۳ ـ سرخپوست کیوچیوآ ۳۴ ـ سرخپوست آیمارا ۳۵ ـ سرخپوست بوروبورو ۳۶ ـ زن بوتوکیودو (G) ۳۷ ـ سرخپوست توبا (GU) ۳۸ ـ سرخپوست موکووی (GU) درحال بازی بکتوع هاکی ۳۹ ـ سرخپوست گیوآرانی (t) ۴۰ ـ سرخپوست باکره (G) با کمان دو متری ۴۱ ـ سرخپوستان سی‌فارینگ ۴۲ ـ کابوجو ازبومیان شیلی ۴۳ ـ سرخپوست هولوچه (AC) ۴۴ ـ کابوجو در لباس قرن نوزدهم ۴۵ ـ سرخپوست پیولچه در حال بکار بردن بکتوع کمند برای شکار ۴۶ ـ سرخپوست تل‌هولچه (Pt) ۴۷ ـ سرخپوست اونا (Pt) ۴۸ ـ سرخپوستان چونو در حال ساختن قایق از پوست درخت.

علائم اختصاری گروهها (AY = آیمارا AC = آرابوکانی AR = آرواک C = کارائیب CH = چی‌بوچا G = جز GU = گیوآی‌کورو P = پانو Pt = پاتاگونی t = توپی)



BY BOYCE RENSBERGER

داستان نژادها

ترجمه مصطفی حائری بهبهانی

رویس‌رویس‌برگر نویسنده این مقاله یکسال در نواحی وسیعی از آفریقا بسر برد و درباره اصل و تبار و تحول و آداب و رسوم مردم ابتدائی و بومی مطالعه کرد.

انواع و گونه‌های انسانی برنگهای مختلف مشاهده می‌شوند: از زرد روشن، برنز مایل به قرمز، قهوه‌ای سوخته گرفته تا برنز روشن، سفید روشن و صورتی باز کمتر کسی را میتوان یافت که درباره رنگ پوست، ترکیب مو، ترکیب بدن و ترکیب چهره انسانها در ارتباط با زمینه‌نژادیشان بی‌توجه باشد. علت اینکه بعضی از آفریقائیها پوست قهوه‌ای سوخته دارند و اکثر اروپائیان پوست صورتی بازه چیست‌و چرا چشمان اکثر سفیدپوستان و سیاه‌پوستان بسیار به یکدیگر شبیه می‌باشد ولی با چشمان شرقی‌ها فرق دارد؟ آیا نژادی قبل از نژادهای‌دیگر تکامل یافته است؟ اگر چنین است آیا آن نژاد تکامل یافته‌تر است یا عقب‌مانده‌تر؟

آیا همانطور که تحقیقات جدید نیز این سئوال را مطرح می‌سازد، امکان دارد نژاد خالصی وجود نداشته باشد؟

سئوالات فوق از نظر علمی سئوالاتی ارزشمند و جدی می‌باشند و پاسخ به آنها میتواند جوابگوی نتایج تحقیقات جاری در مورد تکامل انواع ما انسانها برروی کرهٔ زمین باشد.





پراکندگی رنگ پوست انسان در ۱۵۰۰ (شمال و جنوب امریکا شامل آن نیست)

- روشن‌ترین
- نیمه روشن
- روشن متوسط
- نیمه تیره
- تیره‌ترین

















بطور کلی تحقیق در مورد تفاوت‌های نژادی اکثر دانشمندان را به ۳ نتیجه اصلی رهنمون گشته است، نخست اینکه تفاوت‌های موجود میان انسانها از تفاوت رنگ پوست ترکیب مو و ترکیب‌صورت آنها بسیار بیشتر است. اکنون دهها نوع تفاوت دیگر از شکل‌بندی استخوانها گرفته تا ترکیب موم گوش و تفاوت‌های‌کوچک درترکیبات شیمیائی بدن انسانها کشف گردیده است.

نتیجه دیگری که بدست آمده است اینکه علت تکامل گونه‌های انسان بخاطر قابلیت تغییر زیاد ژنتیک انسان می‌باشد هنگامیکه گروههای مهاجراجداد نخستین ما به محیط جدیدی‌می‌رسیدند. برخی از آنها دارای خصوصیات بدنی ویژه‌ای بوده‌اند که بقای آنها را در آن محیط امکان‌پذیرساخته و آنان را ترغیب به اسکان در آنجا می‌نمود. اگر همانطور که بسیاری معتقدند، قرون‌آینده تغییرات محیطی قابل توجهی به همراه داشته باشد، تنوع گونه‌های ما شانس بقای ما و طی‌نمودن این تغییرات را به میزان بسیار وسیعی افزایش خواهد داد.

آخرین نتیجه‌ایکه در مورد نژاد بدست‌آمده اغلب اشتباه تلقی می‌گردد، علیرغم وجود گوناگونی‌ها در انسانها و سروکار داغمی‌و روزانه ما با مسئله نژادها، تاکنون‌کسی روش قابل اطمینان برای تشخیص و تمایز نژادها از یکدیگر نیافته‌است. گرچه‌میتوان‌عده‌بسیار زیادی را بر مبنای‌خصوصیات بدنی طبقه‌بندی‌نمود، ولی همیشه خصوصیات یا ویژگیهای مشخصی وجود ندارد تابتوان بر اساس آنها، طبقه‌بندی را انجام داد.



صورت‌های ایندو صفحه قیافه‌های مختلفی از خانواده آدمی، از راست به چپ، بالا ـ نمونه‌های نژادی و ملی نشان داده می‌شود: ایرلندی، انگلیسی ـ فنلاندی ـ لهستانی، یونانی، روسی، ژاپنی، چینی، تاهیتی، بومی استرالیائی، ایرانی جنوب هند و تبار و نژاد آفریقائی(جنوب) بالای نقشه پراکندگی مردم از نظر رنگ پوست درحدود ۱۵۰۰ نوع است.

رنگ پوست نمی‌تواند بمعنای طبقه‌بندی نژاد باشد. البته رنگ پوست اکثر آفریقائیهای‌اصل جنوب صحرا و اخلاقشان‌در سراسر جهان از رنگ پوست اکثر اروپائیها تیره تر است. ولی در هندوستان میلیونها نفر وجود دارند که برخی از دانشمندان انسان‌شناس آنها راجزو شبه قفقازی‌ها (Caucaraids) یا سفیدپوستان می‌دانند ولی رنگ پوستشان از اکثرآمریکائیهائی که خود را سیاه مینامند تیره‌تر است. آفریقائیهای زیادی نیز وجود دارند که امروز در مناطق پائین صحرا در آفریقا زندگی می‌کنند ولی رنگ پوستشان بروشنی رنگ پوست‌اکثر مردم اسپانیا ایتالیا یونان یا لبنان می‌باشد.

آیا "قد"، یکی از خصوصیات نژادی است؟

آفریقائیهای‌کوتاه‌قد را بعلت آنکه قدشان خیلی کوتاه می‌باشد. از نظر نژادی از سایر آفریقائیهای تیره‌پوست جدا می‌دانند. حال اگر قد را یک معیار نژادی در نظر بگیریم ، آیا میتوان آفریقائیهای بلند قامت واتوتسی و اسکاندیناوی‌ها را از یک نژاد دانست؟ پلک کوتاه شرقی‌ها یکی از خصوصیات نژادی شبه مغولی است. در اینصورت این مسئله گفته می‌شود سرخپوستان آمریکا از نژاد شبه‌مغول هستند چگونه توجیه می‌شود،درحالیکه سرخپوستان آمریکا فاقد پلک کوتاه هستند؟ رنگ‌مو رنگ‌چشم شکل موباعث تشخیص نژادها باشند.

در میان افراد بلندقامت جهان سیاهپوست‌ها و سفیدپوست‌ها بسیار فراوانند و از سایر نژادها نیزبمیزان‌زیاددیده میشوند. در میان سیاهپوستان جهان بسیاری دارای موی مجعد بسیاری دارای موی صاف یا موج‌دار و بسیاری دارای موهای نیمه‌مجعد و نیمه‌موج‌دار می‌باشند. در میان افراد دماغ‌پهن و لب‌کلفت جهان بسیاری دارای پوست تیره، خیلی دارای پوست روشن و بسیاری دارای پوستی نیمه‌تیره‌ونیمه روشن هستند. باید دید نژادشناسی جدید چگونه بوجود آمده است؟ یکی‌از نخستین کسانی که دست به طبقه‌بندی علمی مردم زده کارل‌فن لینه می‌باشد. در ۱۷۳۵ لینه طبقه‌بندی علمی خود را انتشار داد که تا امروز جزء کتب استاندارد و معتبر می‌باشد. به اعتقاد لینه ۴ نژاد وجود دارد که بر اساس مناطق جغرافیائی و رنگ پوست طبقه‌بندی می‌شوند. این نژادها طبق نامگذاری لینه عبارت بودند از: Hamo Sapiens Africans nigras (انسان سیاه‌پوست آفریقائی) ، H.SaPiens Europeins (انسان سرخپوست آمریکائی) H.Sapiens Americans rabescens (انسان قهوه‌ای‌پوست آسیائی) و H.Sapiens (انسان سفیدپوست اروپائی). بعقیده لینه چهار نژاد فوق همگی ازیک نوع انسان می‌باشند. نوع (گونه) شامل کلیه افرادی است که از نظر زیست شناسی قادر به تولیدمثل و بوجودآوردن نسل‌های بارور باشند. اکثر جفت‌گیری‌های میان‌گونه‌های مختلف بیحاصل‌می‌باشند و حتی وقتی‌که‌چنین جفت‌گیری موفقیت‌آمیز می‌گردد(مانند جفت‌گیری اسب با الاغ که نتیجه‌اش بوجود آمدن قاطر می‌باشد) نسل‌های بوجود آمده عقیم‌می‌باشند. با وجود این هنگامیکه یک سگ پرمو بنام Poodle با سگ اسکاتلندی (collce) جفت‌گیری می‌نماید فرزندان آنها بارور می‌باشند و این امر نشان میدهد که هردو، سگ یاد شده اعضاء یک نوع می‌باشد. گرچه‌سیستم نامگذاری لینه هنوز باقیمانده است، طبقه‌بندی‌های وی‌کنار گذاشته شده است بویژه پس از اینکه مسافرت‌های تحقیقاتی نشان داد که انواع انسانها بسیار بیشتر از آنست که بتوان آنها را در ۴ گروه قرار داد. در سراسر جهان قبایل و جمعیت‌های کوچکی وجود دارند که نمیتوان آنها را در آن ۴ گروه قرار داد. از جمله گروه‌های معروف عبارتند از:

۱ باصطلاح "بوته‌نشین‌های" آفریقای جنوبی که قیافه‌شان مانند مغول‌ها و سیاهپوستان است.

۲ – سیاهان معروف به " Negrito " متعلق به منطقه جنوب اقیانوس آرام که قیافه‌شان مثل سیاهپوستان (Negras) می‌باشد ولی از آفریقا خیلی دور بوده و ظاهرا هیچ ارتباطی با

آن قاره ندارند .

۳ – قبایل Ain's ژاپن، که مردم بومی و پشمالو بوده و بیشتر شبیه قفقازی‌ها هستند تا دیگران .

۴ – Lap های اسکاندیناوی که مانند هم اسکیموها و هم اروپائی ها می‌باشند .

۵ – بومی‌های استرالیا که اغلب مانند سیاهان (Negras) می‌باشند ولی اکثر آنها دارای موی صاف یا موج‌دار بوده و در کودکی اغلب بلوند می‌باشند .

۶ – پلی‌نزیائی (ساکنین جزایر منطقه جنوبی اقیانوس آرام) که بنظر میرسد ترکیبی از نژادهای گوناگون باشند و ترکیب آنها در جزایر این منطقه متفاوت است .

برای طبقه‌بندی این گروهها راههای گوناگونی پیشنهاد گردیده‌اند . برخی تا دهها نژاد را تعیین نموده‌اند . هیچیک از این طبقه‌بندیها مورد قبول همه نژادشناسان واقع نگردیده است .

سیستم طبقه‌بندی

شاید مهمترین اقدام جهت طبقه‌بندی کلیه مردم جهان توسط کارلتون کون Carleton Coon انسان‌شناس آمریکائی صورت‌گرفته باشد . وی پس از مطالعات به این نتیجه رسید که ۵ نژاد اصلی وجود دارند که دونژاداز آنها دارای شاخه‌های عمده می‌باشند شبه قفقازی‌ها، شبه مغول‌ها، شبه استرالیائی‌های بلند قامت (بومی‌های استرالیائی) ، شبه استرالیائی‌های قدکوتاه (شامل سیاهان جزیره‌نشین‌های Andaman. و افرادشبیه‌آنها) شبه‌کنگوئی‌های بلندقامت (سیاهان آفریقائی) شبه کنگوئی‌های قدکوتاه (کوتوله‌های آفریقائی) ،شبه کاپوئی‌ها (باصطلاح بوته‌نشین‌ها هوتن‌تات‌ها) .

کاملتون‌کون در اثر خو دبنام "نژادهای‌زنده انسان که در ۱۹۶۵ نگاشته است چنین فرض کرده است که قبل‌از سال ۱۵۰۰ میلادی ۵ نژاد خالص وجود داشتند . این ۵ نژاد که هسته‌های اصلی نژادها بودند کاملا از هم جدابوده و با هم ترکیب نشده بودند . بعقیده کون‌هریک از این نژادها بطور مستقل تکامل‌یافته و از نوع انسان ماقبل هوموساپینس انشعاب یافتند . این نوع در تمام نقاط به یک شکل بود . وی معتقد بود حد مشترک انسانها در پنج نقطه جداگانه و در پنج نوبت مجزا در زمانی حدود ۳۵۰۰۰ سال قبل تکامل یافته و به انسانهای Homo Sapiens تبدیل شده است .

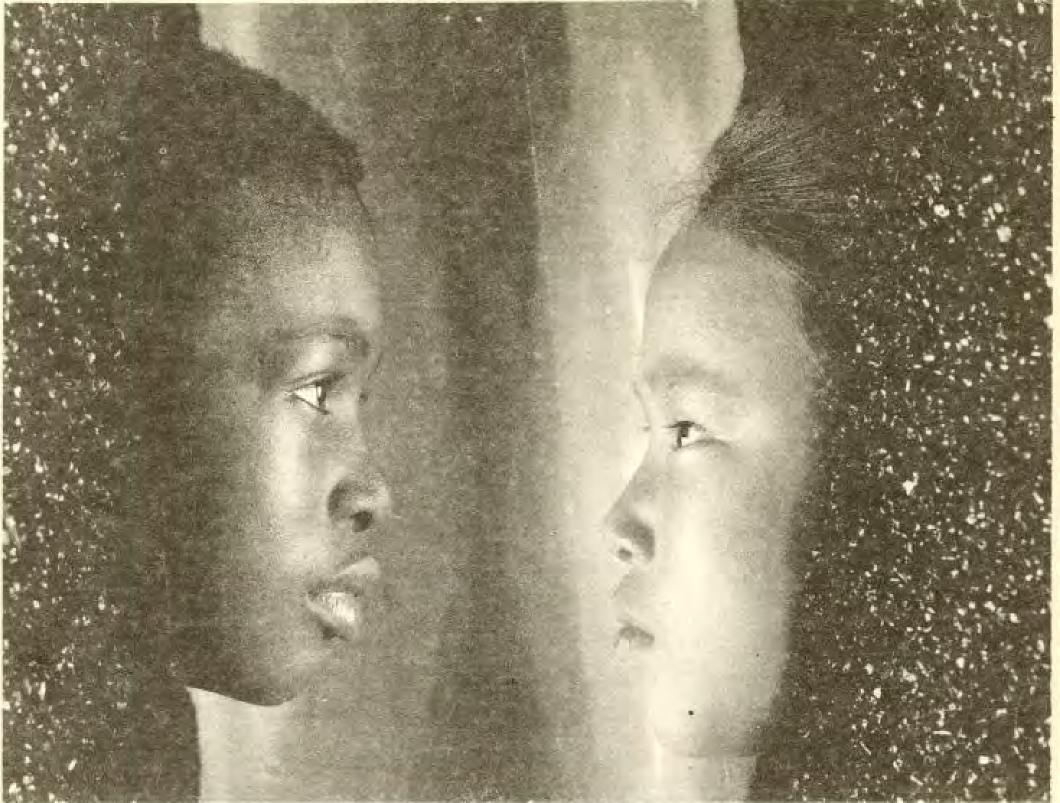
بعقیده کون، جوامعی که از نوع انسانهای
در کوتاه‌ترین دورانهای زمان تشکیل یافته بودند نژادهای کمتر تمدن‌یافته‌ٔ جهان می‌باشند . این ۵ نژاد خالص تا سال ۱۵۰۰ میلادی که اروپائیها دریانوردی در دور دنیا را آغاز نمودند و ژنهای خود را در سرزمین جدیدی پراکنده و مستعمراتی در نقاط دور ایجاد کردند خالص و متمایز بودند .

در حدود همین تاریخ (سال ۱۵۰۰ میلادی هزاران هزار آفریقائی اسیر بزور به آمریکا برده می‌شدند . این بمعنای پایان یافتن تمایز ۵ نژاد فوق‌بود .

البته به عقیده coon و دانشمندان نژادشناس دیگر این مسئله‌الزامانظریه نژادهای متمایز را کنار نمی‌گذاشت .

واقعیت این است که دلیل محکمی در مورد اینکه ۵ نژاد یا هر نژاد دیگری بطور جداگانه تکامل یافته باشند وجود ندارد . امروزه دلیل محکم و موجود حاکی از آنست که هرگاه خصوصیات جدید متعلق به انسانهای کاملا جدید در محلی بروز نموده است، این خصوصیات بسرعت به کلیهٔ جوامع انسانی منتقل گردیده است . پیشرفت هوش مسلما یکی از خصوصیاتی بوده است که سرعت انتقالش از همه بیشتر بوده است . اکثر انسان‌شناس‌ها و دانشمندان علم ژنتیک امروزه معتقدند انسانها همیشه در معرض مهاجرت و ترکیب نژادها قرار داشته‌اند. به عبارت دیگر، احتمالا هرگز چیزی بنام نژاد خالص وجود نداشته است .

ترکیب نژادها نه تنها یک واقعیت تاریخی بوده بلکه در جهان پرتحرک امروزی با شدتی بیشتر از گذشته انجام می‌پذیرد .



خصوصیات برتر دورگه‌ها

کسانیکه برای نظریات خود در مورد نژادهای خالص و متمایز ارزش علمی قائلند این اصل اساسی ژنتیک را که پرورش دهندگان گیاهان وحیوانات بخوبی میدانند فراموش می‌کنند، جفت‌گیری میان یک نژاد میتواند باعث افزایش خصوصیات پست گردد. جفت‌گیری با نژادهای گوناگون اغلب ترکیبهای عالی‌تر و خصوصیات عالی دورگه‌ای بوجود می‌آورد.

تفاوت‌های فاحش میان مردم میتواند نتیجه ترکیب‌دائمی ژنها باشد، همانطور که اکولوژیست‌ها و ژن‌شناسان می‌دانند، تنوع همراه با برتری و قدرت است. برای وقوف به ریشه‌ها و ازدیاد تفاوت‌های انسانی، باید نخست تئوری داروین را بشناسیم.

تکامل یک روند ۲ مرحله‌ای است. مرحله نخست جهش(موتاسیون) نام دارد. جهش هنگامی روی میدهد که یک ژن در تخمدان یا بیضه انسان تحریک می‌گردد" و ترکیب مولکولی را، که



تصویر یکنفر اسکیموی شرق سیبری از نژاد مغول

حاوی دستور و فرمانها جهت بوجود آوردن انسان جدید می‌باشد تغییر می‌دهد. کودکانی که از این ژن حاصل میگردند از برخی لحاظ با اجدادشان متفاوتند.

مرحله دوم انتخاب است، جهت اختلافات نژادی یا تغییرات‌تکاملی، باید جاندار باقیمانده و از نسل‌های گوناگون گذر نماید در این مرحله اگر موتاسیون (جهش) باعث از دست دادن برخی خصوصیات و مزایای مفید جاندار گردد، جاندار خواهد مرد و مرگ اغلب در دوره رشد اولیه جاندار صورت می‌پذیرد، اما اگر تغییرات وارده بنحوی مفید برای جاندار باشد، جاندار میتواند شانس بهتری نسبت به سایر همنوعانش که فاقد آن خصوصیاتند برای‌زندگی داشته باشد.

انتخاب طبیعی
Natural selectim

اگر خصیصه جدید مفید باشد، برای جاندار نوعی موفقیت از نظر تولیدمثل بارمغان خواهد آورد. پس از چندین نسل تولید و تکثیر، دارندگان این‌خصیصه جدید ممکن است تعدادشان ازتعداد آنهایی که فاقد این خصائصند بیشتر گردد داروین این مسئله را انتخاب طبیعی نامید تا آنرا از انتخاب مصنوعی که پرورش دهندگان حیوانات انجام میدهند متمایز نماید.

رنگ پوست یکی از خصائص نژادی‌انسان است که اکثرا عقیده دارند باعث مزیت تکاملی از این نوع می‌گردد. از دیرزمان در دنیای قدیم آشکار بوده است که هرچه بیشتر به سمت جنوب برویم، رنگ پوست تیره‌تر می‌گردد. ساکنان جنوب اروپا معمولا کمی از اهالی شمال اروپا تیره‌پوست‌ترند. در آفریقای شمالی، رنگ‌پوست بازهم تیره‌تر بوده و هرچه به سمت‌جنوب پیش می‌رویم، رنگ‌پوست تیره‌تر گشته و در منطقه استوا به حداکثر می‌رسد. همین مسئله در آسیا دیده می‌شود. اهالی شمال آسیا روشن‌ترین رنگ پوست را دارند. در این قاره نیز هرچه بیشتر بسمت جنوب حرکت می‌کنیم، رنگ پوست تیره می‌شود و در جنوب هند شدت‌تیرگی پوست معادل تیرگی پوست آفریقائیهای منطقه استوامی باشد.

علت اختلاف رنگ پوست در مناطق شمالی و جنوبی بعلت اختلاف میزان تراکم انگیزه‌های (Pigments) قهوه‌ای تیره‌ای بنام ملانین (melanin) می‌باشد. سلولهای پوستی دارای دانه‌های ملانین می‌باشند که در زمینه آنها رایک پوشش صورتی که متشکل از رگهای خونی است تشکیل میدهد. تعداد این دانه‌ها میتواند زیاد یا کم باشد. کلیه نژادها میتوانند میزان تراکم



این سرخپوست ناواجو(Navajo) نیز مانند اسکیموها از نسل قبایل آسیایی است. حدود ۱۲۰۰۰ سال قبل اجداد مغول این سرخپوست از طریق مرز زمینی ۵۶ مایلی که در آن زمان سیبری شرقی را با منطقه‌ای که اکنون آلاسکا نام گرفته است مرتبط می‌ساخت به نیمکره غربی مهاجرت نمودند.

دانه‌های ملانین خود را با قراردادن بدن خود در برابر آفتاب افزایش دهند. چه چیز باعث میگردد در نیمکرهٔ شمالی تولید انگیزه کمتر و در مناطق جنوبی انگیزه بیشتری در پوست بوجود آید. زندگی در زیر آفتاب داغ تنها عامل تیره‌شدن رنگ پوست نیست. استعداد افراد به بیماری نرمی استخوان و سرطان پوست قدرت تحمل سرما و نیز قدرت دیدن در تاریکی نیز میتواند با رنگ پوست ارتباط داشته باشد. این را تقریبا همه میدانند که گفته می‌شود بدن فقط در برابر مقدار محدودی از شدت تابش خورشید تحمل دارد. مقدار بیش‌ازحد نور خورشید باعث سوختن پوست بدن و ایجاد سرطان میگردد درحالیکه اگر تابش خورشید از حد معین خود کمتر باشد ویتامین D بدن که در زیر پوست و توسط نور خورشیدی ساخته می‌شود کم می‌گردد. پوست تیره بدن را از تاثیرات بد ناشی از تابش آفتاب محافظت‌می‌نماید. بهمین جهت سفیدپوستانی که در مناطق استوائی متولد می‌شوند میزان سرطان پوستشان بالا است. از سوی دگیر، پوست تیره در مناطق شمالی نور خورشید را که برای ترکیب و تهیه‌ویتامین لازم است جذب نمی‌نماید. بهمین جهت کودکان تیره‌پوستی که در مناطق شمالی زندگی می‌کنند قبل از تقویت شیرشان به‌میزان‌زیاد به بیماری نرمی‌استخوان (rickets) مبتلا می‌شوند. این بیماری در اثر فقدان ویتامین D بوجود آمده و استخوانها در اثر نرمی تغییر شکل می‌دهند. در مناطق استوائی بعلت تابش شدید آفتاب، پوست تیره برای تولید ویتامین‌نور کافی جذب می‌نماید.

اخیرا شواهدی دیده شده است مبنی بر اینکه رنگ‌پوست با میزان مقاومت در برابر سرما رابطه دارد. ماموران تحقیق ارتش دریافتند در جریان جنگ کره، سیاهان نسبت به سفیدها به سرمازدگی مستعدتر بودند حتی بین سربازان نروژی در جنگ جهانی دوم، آنهایی که جوگندمی‌بودند نسبت به بلوندها میزان سرمازدگی‌شان بیشتر بود.

رنگیزه چشم

سومین مسئله‌ایکه رنگ پوست ومکان جغرافیایی را مرتبط با یکدیگر نشان میدهد میزان حساسیت چشم در برابر طول موج‌های گوناگون نور است. معلوم شده است که افراد تیره‌پوست در عنبیه چشم و بخش عقب چشم که تصویر بر آن می‌افتد رنگیزه بیشتری دارند. همچنین مشخص گردیده است که

هرچه چشم رنگیزه کمتری داشته باشد، نسبت به رنگ‌های انتهای قرمزرنگ طیف حساسیت بیشتری دارد محیطی که نور متمایل به قرمز وجود داشته باشد فردی که اهل اروپای شمالی است بهتر از یک آفریقائی تیره‌پوست می‌بیند.

بنظر دانشمندان، اروپایی‌ها برای سازگاری با زمان‌های طولانی هوای گرگ و میش مناطق شمال و نیز بعلت استفاده زیاد از نور آتش جهت روشن ساختن غارهایشان چشم‌های حساس‌تری یافته‌اند. گرچه فرضیهٔ ارتباط ویتامین D با سرطان پوست مورد قبول بسیاری می‌باشد، ولی احتمال دارد مقاومت در برابر سرما، برخورداری از قدرت دید خوب در شب و همچنین سایر عوامل ناشناختهٔ دیگر در تکامل رنگ‌های پوست نقش داشته باشند.

اکثر انسان‌شناس‌ها در این مورد توافق دارند، که رنگ پوست اولیهٔ انسان قهوه‌ای تیره بوده است با توجه به این حقیقت که انسان‌ها در مناطق استوایی آفریقا تکامل یافته‌اند. البته این بدان معنی نیست که انسان‌های اولیه سیاهپوستان (Negros) بودند که نسل‌های بعدشان پس از مهاجرت به مناطق شمال بصورت قفقازی‌های سفید پوست تکامل یافتند. احتمال بیشتر آنست که رنگ پوست ساکنین مناطق مختلف در اثر مهاجرت از یک محل به محل دیگر چندین بار از تیره به روشن تغییر یافته باشد.

مثلاً" در نظر بگیرید مدتها قبل از آنکه انسانها بصورت فعلی تکامل یابند، انسان نوع **هوموارکتوس(Homo Erectus) در سراسر آفریقا، اروپا و آسیا پراکنده شده بود. هوموارکتوس که جد مستقیم انسان نوع هوموساپینس(Homo - Sapiens) می‌باشد، ۱/۵ میلیون سال قبل در آفریقاو ۷۵۰/۰۰۰ سال پیش دراوراسی(Eurasia) می‌زیست. قدیمیترین شکل‌های شناخته شدهٔ هوموساپینس بین ۲۵۰/۰۰۰ تا ۵۰۰/۰۰۰ سال قبل ظهور یافته‌اند. گرچه شواهدی درمورد رنگ پوست- فسیل‌های بدست آمده از این انسانهای قدیمی در دست نیست، احتمالاً" نژاد هوموارکتوس در آفریقا رنگ پوست تیره داشته است.**

بدنبال مهاجرت و اسکان این انسانها به مناطق شمالی، جهش‌هایی که بر روی این نوع بوقوع پیوست باعث کاهش رنگیزه، پوست و چشم آنها گردیده و در نتیجه به آنها امکان بقای بیشتر داده و در میان آنها رنگ پوست روشن غالب گردید. به عبارت دیگر، احتمالاً" در آفریقا انسانهای هوموارکتوس سیاه و در اروپا و آسیا نوع سفید آن زندگی میکرده‌اند.

آیا انواع هوموارکتوس سیاه گذشته به سیاهان امروزی و هوموارکتوس‌های سفید ساکن اروپا به قفقازی‌های امروزی تبدیل شده‌اند؟ طبق شواهدی که در دست میباشد چنین چیزی اتفاق نیافتاده است. احتمال بیشتر در آنست که در هر مکانیکه انسانهای نوع هوموساپینس ظهور می‌یافتند چون از نژاد هوموارکتوس‌ها عالیتر بودند سرانجام جای نژاد آنها را می‌گرفتند. اگر هوموساپینس‌های نخستین در آفریقا تکامل یافته باشند احتمالاً" دارای رنگ پوست تیره بوده‌اند و آنهایی که به مناطق شمالی مهاجرت کرده و در اوراسی سکنی گزیدند رنگیزه‌های بدن خود را از دست دادند.

ولی این‌نیز امکان دارد که نخستین هوموساپینس‌ها در مناطق شمالی ظهور یافته و از نسل هوموارکتوس‌های سفیدپوست باشند. همچنین امکان دارد آنها به مناطق جنوب (بسمت آفریقا) رفته و پوستشان تیره شده باشد. تمام نژادهای جدید تصادفاً" مدتها پس از آنکه مغز به اندازهٔ فعلی‌اش در سراسر جهان رسیده بود ظهور یافتند.

اختلاف میزان رنگیزهٔ بدن پستانداران و پرندگان در مناطق شمال و جنوب کاملاً" متداول است و زیاد بچشم می‌خورد. پستانداران یا پرندگانیکه در مناطق استوایی زندگی می‌کنند رنگ پوست و پرشان تیره‌تر و آنهایی که صحرایی هستند بیشتر قهوه‌ای و آنهایی که در نزدیکی دایرهٔ قطب شمال زندگی می‌کنند رنگشان روشن‌تر است. درمورد انسانها استثنائاتی وجود دارد. رنگ پوست سرخپوستان مناطق جنوبی آمریکای جنوبی با جدول رنگ پوست مناطق شمالی و جنوبی تطابق ندارد. گرچه اکثر مردم فکر می‌کنند سرخپوستان رنگ پوست قهوه‌ای متمایل به سرخ دارند، رنگ پوست اغلب سرخپوستان نسبتاً" روشن است، مانند رنگ پوست اجدادشان که گفته می‌شود مغول‌ها می‌باشند، رنگ پوست متمایل به سرخ که در انواع گوناگون سرخپوستان بچشم می‌خورد تنها پس از سالها آفتاب خوردن شدید در افراد روشن پوست بوجود می‌آید. انسان‌شناس‌ها این تداوم رنگ پوست را بعلت ورود مردم به قارهٔ آمریکا بین ۱۲۰۰۰ تا ۳۵۰۰۰ سال قبل میدانند. شاید از آن زمان تا کنون فرصتی برای چنین تغییری وجود نداشته است. تنها تعدادی تفاوت بدنی بیرونی بجز رنگ پوست از اهمیت و خاصیت انطباق با محیط برخوردار می‌باشند.

تاثیر محیط بر شکل بینی :

بومیهای مناطق سردتر و خشک‌تر از ساکنین مناطق گرم و مرطوب بینی‌های درازتر و کشیده‌تری دارند. وظیفهٔ بینی گرم و مرطوب ساختن هوای تنفسی است. هرچه هوا سردتر یا خشک‌تر باشد، بینی به فضای بیشتری جهت متعادل ساختن دما یا رطوبت هوای تنفسی احتیاج دارد. بینی سفیدپوست‌ها معمولاً از سیاهان یا شرقی‌ها درازتر و کشیده‌تر است. معذالک میان نژادهای گوناگون اختلافات زیادی وجود دارد مثلا آفریقائیهای مناطق مرتفع آفریقای شرقی بینی‌هایی کشیده‌تر از آفریقائیهای مناطق پست گرم و مرطوب دارند، از نظر قد نیز ساکنان مناطق شمالی دست‌ها، پاها و تنهٔ آنان از مردمان مناطق استوائی کوتاه‌تر است. مسئله قد نیز ناشی از انطباق با گرما یا سرما می‌باشد. یکی از راههای کاهش دادن میزان گرمایی که از بدن خارج‌می‌گردد داشتن سطح بدنی کوچکتر است. بهمین جهت است که اکثر آفریقائیها از ساکنان اروپای شمالی لاغرتر و قدبلندتر می‌باشند و ساکنان مناطق قطبی دست و پایشان از همه کوتاهتر است. شکل مو نیز در انطباق با محیط موثر می‌باشد. بنظر دانشمندان موهای مجعد و بهم پیچیدهٔ آفریقائیها بخش فوقانی سر را بهتر از موهای صاف یا مواج از معرض گرما یا عوامل دیگر خارجی حفظ می‌کند. برخلاف انتظار موهای سیاه در این مورد بهتر از موهای سفید عمل می‌کنند. نور خورشید در سطح بیرونی لایهٔ مو جذب و تبدیل به حرارت میگردد و مستقیماً به هوا انتشار می‌یابد. " پوست سفید که در پستانداران قطبی بعلت نیازشان به جذب حرارت خورشید زیاد وجود دارد، لایه‌ای شفاف بوده و نور را به لایهٔ مو عبور داده و اجازه میدهد گرما در لایهٔ محافظ یا عایق جهت گرم نگهداشتن بدن تشکیل گردیده و باقی بماند.

با ذکر مثالهای فوق، باید گفت که اختلافات یاد شده تا کنون بیانگر مزایا یا برتری خاصی نبوده‌اند. مثلا، هیچکس نمیداند چرا شرقی‌ها لایهٔ بیرونی پلک چشمشان تنگ‌تر است یا چرا صورت پهن‌تری دارند: علت نازکی لب قفقازی‌ها و اکثر مغول‌ها چیست و چه مزیتی میتواند بر لب‌های کلفت سیاهان داشته باشد؟ چرا اکثر مردان میان سال قفقازی خیلی زودتر از مردان نژادهای دیگر طاس می‌شوند؟ چرا پوست بوشمن‌ها (bushmen) در اواسط عمر چین و شکن برمیدارد و چرا پوست سیاهان (Negroids) در برابر چین و شکن بخوبی مقاومت میکند؟ چرا مردان سرخپوست در بخشی از آمریکای جنوبی آلت تناسلی آبی‌رنگ دارند و چرا زنان هوتن توت دارای باسن‌های بیش از حد بزرگ هستند.

برای چنین تفاوت‌هایی جواب‌هایی که در رابطه با تکامل مطرح می‌گردد احتمالاً وجوددارد. یکی از این پاسخها پدیده‌ای است که به انتخاب جنسی شهرت دارد. بعقیدهٔ داروین، خصوصیاتی که قابلیت انطباق با محیط را داشته باشند. از طریق انتخاب طبیعی ظهور یافته و محیط خود این را انتخاب می‌کند که چه جاندارانی رشد یافته و چه موجوداتی از بین بروند. در انتخاب جنسی که داروین نیز آنرا بیان نموده است انتخاب با جفت آتی است. به‌عبارت ساده‌تر، احتمال کمتری است که موجودات زشت نسبت به انواع زیبای خود جفت پیدا کرده و ژن‌هایشان را تکثیر نمایند. مثلاً مورد آلت تناسلی آبی‌رنگ سرخپوستان را که قبلاً یادآوری شد، در نظر بگیرید. داشتن چنین خصوصیتی از نظر جنس ماده جالب است. بدین ترتیب، فردی که با چنین خصوصیتی متولد گردد، نسبت به برادران دیگرش که فاقد چنین خصوصیتی هستند از فرصت تولید مثل بیشتری برخوردار خواهد بود. انتخاب جنسی هنگامیکه نرها برای ماده‌ها به رقابت برمی‌خیزند نیز اتفاق می‌افتد. گوزنی که دارای شاخ‌های بزرگتر می‌باشد یا شیری که یال‌های بزرگتری دارد از شانس بیشتری برای دست یافتن به جنس ماده برخوردار می‌باشند. امکان دارد چنین مسئله‌ای درمورد مردان قفقازی که خصوصاً دور صورتشان پرموی باشد اتفاق افتاده باشد.

خصوصیات جالب توجه

انسان شناس‌ها این را محتمل می‌دانند که خصوصیاتی از قبیل لایهٔ بیرون پلک چشم یا بسیاری از اختلافات منطقه‌ای که در ترکیب صورت وجود دارند به همان طریقه انتخاب شده بوجود آمده‌اند. با وجود این روش دیگری نیز وجود دارد که خصوصیاتی را بدین طریق بوجود می‌آورد و آن انتخاب تصادفی است. این روش نتیجهٔ پدیده‌ای است که زیست‌شناسان آنرا تغییر ژنتیک می‌گویند.

فرض کنید در یک گروه بادیه‌نشین کوچک،

فردی با انگشتهایی که بجای حلقه یا خطوط کمانی دارای خطوط موازی هستند بدنیا بیاید. فرزندان آن شخص خصوصیت انگشتان پدر خود را که داشتن خطوط موازی است به ارث خواهند برد ولی از مزیت بقای این خصوصیت برخوردار نخواهند بود. ولی اگر خانوادهٔ ما تصمیم بگیرد شخصا" چنین تغییراتی در خود بوجود آورد، پایه‌گذار گروه جدیدی خواهد گردید که شامل فرزندان خود خواهد بود و همگی دارای خطوط موازی انگشت خواهند بود. چنین اتفاقاتی، بعقیدهٔ انسان ـ شناس‌ها و ژن‌شناس‌ها بایستی چندین بار درگذشته انجام گرفته باشد تا انواع و گونه‌های انسانی کثرت یابند. از جمله خصوصیاتی که خنثی بوده و در گروههای گوناگون مختلف می‌باشند عبارتند از:

موم گوش ـ دو نوع موم گوش وجود دارد. یک نوع خشک و نوع دیگر خیس و چسبنده است. هر دو نوع موم در هر گروه انسانی بزرگ دیده می‌شوند ولی میزان آن متفاوت است. برای مثال ۹۸ درصد مردم شمال چین موم گوش خشک دارند فقط ۱۶ درصد آمریکائیهای سفیدپوست موم گوش خشک دارند. در میان سیاهان آمریکایی فقط ۷ درصد موم گوششان خشک است.

غدد بویی

هر فردی دارای بوی مشخص و خاصی است و این امر باعث میگردد سگهای شکاری بتوانند افراد را ردیابی کنند. افراد از نظر ترکیب غدد بویی که اکثرا" از غدد مخصوصی بنام غدد برون ترشحی (آپوکرین) به بیرون ترشح می‌گردند متفاوتند. در میان سفیدپوست‌ها، این غدد در زیر بغل، و نزدیک غدد تناسلی و مقعد متمرکز هستند. در میان سیاهان، این غدد در سر و شکم نیز ممکن است یافت گردند. شرقی‌ها بندرت دارای غدد آپوکرین هستند. طبق اظهارات بیکر "Baker"، **زیست‌شناس دانشگاه آکسفورد، اروپایی‌ها و سیاهان دارای بوهای گوناگون هستند درحالیکه مغول‌ها بندرت بو داشته و یا اصلا" ندارند. ساکنین اروپای شمالی و یا باصطلاح سفیدپوستان نوردیک غدد بویی‌شان از همه بیشتر است. در ژاپن بندرت بدن افراد بو میدهد.**

گروههای خونی ـ در برخی اقوام، درصد زیادی از افراد دارای یک گروه خونی خاص هستند. اکثریت قریب به‌اتفاق سرخپوستان آمریکایی دارای گروه خونی "O" می‌باشند که در برخی مناطق این رقم به صددرصد می‌رسد. گروه خون آ (A) میان بومی‌های استرالیا و سرخپوستان کانادای غربی بسیار زیاد است. گروه B (ب) در شمال هند و سایر نقاط آسیا و آفریقای غربی وجود دارد.

طرفداران "نظریهٔ نژادخالص" زمانی به گروههای خونی بعنوان معیار خلوص نژادی تکیه کرده و می‌پنداشتند گروه خونی منحصر بفرد میتواند بیانگر نژادهای خالص اصلی باشد. بنظر آنها گروههای خونی فعلی نشانگر میزان مختلط بودن نژادهاست. بدنبال آن، معلوم گردید که شمپانزه‌ها که نزدیکترین خویشاوندان ما هستند نیز گروههای خونیشان مانند انسانهاست.

قوه چشایی ـ PTC یا فنیل تیوکاربامیده (Phenylthiocarbamide) یک ترکیب آلی است که برخی افراد طعم آنرا میتوانند تشخیص دهند و برخی نمی‌توانند. قوه درک طعم این ماده هیچ ارزش شناخته شدهٔ تکاملی ندارد ولی یک خصیصهٔ ارثی است. میزان افرادیکه میتوانند طعم ماده PTC را درک نمایند در نژادهای گوناگون متفاوت است. مثلا" ۵۰ تا ۷۰ درصد بومیان استرالیایی قادر به درک طعم این ماده‌اند درحالیکه ۶۰ تا ۸۰ درصد اروپائیها این قابلیت را دارند.

اوره ـ یکی دیگر از شاخص‌های تفاوت‌های شیمیایی بدن، ترشح ترکیبی بنام BAIB (بتا آمینو ایزوبوتیریک اسید beta-amino-isebutyric acid) در اوره می‌باشد. اروپائیها بندرت مقادیر زیادی از این ماده را ترشح می‌کنند ولی در آسیائیها و سرخپوستان آمریکا این ترشح زیاد است.

گونه‌های در حال تغییر

با مطالعه مطالب فوق درمی‌یابیم که انواع یا گونه‌های انسانی دائما در حال تغییرند. برخی انسان‌شناس‌ها معتقدند که سیاهان آمریکا نژادی جدا از سیاهان آفریقا را تشکیل میدهند. بنظر این دانشمندان سیاهان آمریکایی ترکیبی دورگه از سیاهان آفریقایی و سفیدهای اروپایی می‌باشند. در واقع، میزان ترکیب نژادی را میتوان براساس ترکیبات خونی که به عامل دافی (Duffy factor) مشهور است محاسبه نمود. مثلا" در آفریقای غربی که اکثر بردگان دنیای جدید از آنجا آمده‌اند، عامل دافی وجود ندارد. ولی در سفیدهای آمریکایی این میزان حدود ۴۳ درصد است.

ملت های جهان

در جهان بیش‌از دو هزار ملت مختلف ، از طوایف کوچک گرفته که تعداد آنهاصدها و بعضی اوقات ده نفر می‌باشد (مانند آزمائی‌ها در هند ــ توالا در اندونزی ــ بوته کوری در برزیل و آلاکالوئی در آرژانتین) تا ملل بزرگ ۱۰۰ میلیون ، هشتاد میلیون نفری زندگی میکنند ۴/۵ میلیارد جمعیت به ملل بزرگ تعلق دارد که عده هر یک از آنها بیش از ۱۵ میلیون نفر است .عده این ملل در ۱۶۶۷ چهل و چهار ملت بود .

۲۶۹ ملت که هر یک از بیش آنها بیش از میلیون نفر جمعیت دارد .

۲۹۴ ملت که عده نفرات هر یک از آنها از یکصد هزار نفر تا یک میلیون نفر و جمع کل آنها ۱۱۵ میلیون نفر (۶۰۲۹ کلیه نفوس جهان) جمع کل نفوس صدها ملت کوچک ۳۳ میلیون نفر می‌باشد .

درین پانزده سال اخیر جمعیت دنیابیش از یک میلیارد نفر افزایش یافته ، ضمنا در ۲۶۹ ملت که هر یک ، یک میلیون نفر جمعیت دارد ، بیش از صد ملت آن در کشورهای ــ پیشرفته زندگی میکنند عده نفرات آنها یک برابر و نیم فزونی یافته (بین آنها ملل‌بزرگ مانند هند ، بنگال ، برزیل ، مکزیک ، پنجاب ، کلمبیا و غیره) و نیز شصت ملت بیش از $\frac{1}{2}$ برابر زیادتر شد . همزمان بسیاری از ملل اروپائی بیش از ۱۵٪ فزونی یافته‌اند . بعضی ــ دیگر کمتر از ۵٪ افزایش، سوئد کمتر از ۲٪ فزونی جمعیت داشته. ترجمه نجفقلی انصاری

ترکیب‌قومی ــ همانطور که بیان شد جمعیت دنیا مرکب از بیش از دو هزار ملت‌است که ابتدائی‌ترین نوع جامعه انسانی قبیله آنگاه ملیت و ملت و خلق می‌باشد باید دانست که بسیاری ازین قبایل و جوامع خیلی کم‌جمعیت و کوچک می‌باشد و ده خلق یا ملت بزرگ چینی ، آمریکائی ، روسی ، هندی ، ژاپنی ، برزیلی ، آلمانی ، بنگالی ، ایتالیائی وبیهاری هر یک بیش از پنجاه میلیون نفر می‌باشد و در حدود نصف نفوس دنیا را شامل میگردند . اما پرجمعیت‌ترین خانواده‌های نژادها و ملت‌ها عبارتست از هند و اروپائی ، چینی ،تبتی مالزی ،پولی‌نزی ،دراویدی ، سامی ، حامی ، آلتائی و متکلمان بزبان‌بانتو ،برخی ازکشورها از ملت‌های مختلف تشکیل گردیده پاره‌ای مثل لهستان و ژاپن تقریبا " تک ملتی بشمار ــ می‌روند . بعضی کشورها دارای اقلیت‌هائی هستند از جمله ترکیه ــ اقلیت کرد ــ ارامنه ــ برخی دو ملیتی مثل کانادا ــ فرانسوی ــ انگلیسی ــ چکسلواکی ــ بلژیکی و برخی چند ملیتی مثل هند ــ روسیه .

بسمه تعالی

سرگذشت شورانگیز انسان

داستان بشر

بنظر عده‌ای ازدانشمندان درآغاز انسان چهاردست وپا راه میرفته اما پس‌از مدتها تمرین‌وکوشش‌توانست بطورخمیده وبعدازگذشتن هزاران سال بطورراست‌راه برود وبایستد ونتیجتاً انسان توانست حیوانات رابهترشکار وازچنگ دشمنان خود فرارکند .

برخی ازدانشمندان مرکز اصلی پیدایش انسان را افریقا میدانندکه ۲۰ میلیون‌سال قبل بوجودآمد وچون ازلحاظ گلبول‌های خون شبیه میمون است‌عده‌ای‌انسانرا ازنسل‌میمون میدانند .

انسانهای نخستین‌علفخوار بودند وبیشتر ازگیاهان واز دانه‌ها ومیوه‌های خودروی جنگلی‌میخوردند امااینکه چطور وچگونه به‌گوشتخواری رغبت آنگاه عادت‌کردند درست معلوم نیست .

انسان نخستین مانند برخی حیوانات نه‌دندانهای تیز ونه‌چنگال برنده ونه هیکلی عظیم وغول‌آسا ونه‌چابکی بسیار فراوان ونه‌پشم وموی‌زیاد بسروپوست خودداشت واضح‌است که باهمه این‌کمبودها وناتوانیها مجبورشد‌که فکرخود را بکار اندازد .

استفاده از ابزار

بعقیده **دکترشارل هاکت وروبرت اشر** استاد دانشگاه **کرنل** انسان نخستین شاید هنگامیکه مشغول‌شکستن گردوئی باسنگ بود ببری باوناگهان حمله نمود انسان‌ناچار وناگزیر سنگی بزرگ برداشت وبسوی حیوان درنده پرتاب‌کرد اتفاقاً آنرا ازپادرآورد ازآن پس‌بفکر استفاده ازسنگ واسلحه سنگی افتاد .

انسانها تاهنگامیکه دریامانع‌عبورشان نمیشد ازنقطه‌ای به‌نقطه دیگری‌کوچیدند فسیل‌های بدست‌آمده درجاوه،چین، افریقا وجودانسانها رادرمناطق مختلف نشان میدهد .

آنطورکه بعضی پنداشته‌اندآتش درحدود ۳۶۰ هزارسال قبل بوسیله انسانهای‌پکن کشف‌گردید .

انسان ابتدائی .

انسان وحشی را بهتر است انسان ابتدائی نامید زیرا این موجودات تاسرحدخط‌نویسی ترقی کرده و به‌بسیاری ازاختراعات واکتشافات دست یافته است چه‌بسا صفات عالی انسانی و گذشت ومردانگی وفتوتی کم‌نظیر دربین این‌مردم دیده میشود .

انسان پس ازچندی‌ازشکار حیوانات تغذیه میکرد ازاستخوان فك‌حیوانات واز دیگر وسایل سنگی یاچوبی برای مبارزه با حیوانات یاشکار آنها استفاده مینمود .

اینکه چه‌وقت وچگونه انسان برمز ذخیره‌کردن وغذای زیادی را برای وقت‌دیگر گذاشت مسئله جالبی است زیرا بعضی‌ازقبایل ازقبیل اسکیمواساساً به‌فکر فردا نیستند ودم‌را غنیمت میشمارند ازاینجاست که‌حرص وآزمندی بسراغ بشرآمد واورا خشن‌ترساخت .

شاید ذخیره‌کردن راانسان ازحیواناتی نظیرمورچه ، سنجاب، زنبورعسل، دارکوب آموخته باشد درهرحال از وقتیکه بشربفکر ذخیره افتاد نظام اقتصادی عظمت یافت و بدنبال‌آن حکومت ودولت بوجودآمد وهمکاری بیشتری بین مردم پدیدآمد .

احوال واوضاع انسانهای نخستین

موجوداتی که شاید اجدادانسان بودندنخست درمیان گله‌های‌بز و حیوانات بی‌آزار گیاه‌خوار بسرمی‌بردند وخود نیز ازمیوه وبرگ وریشه گیاهان تغذیه میکردند تا اینکه دشت‌ها را برای بیتوته رها وعزم راه یافتن بغارهاراکردند درین هنگام یا حمله‌جانوران درنده‌ای‌که غارها را محل‌اقامت خویش ساخته‌بودندروبرو شدندگروه‌زیادی ازین‌موجودات اجداد انسان اسیر سرپنجه قدرت وطعمه دندانهای تیزدرندگان شدند لذا موقتاً سودای اقامت درغارها را ازسربدرکردند اما برفرازصخره‌ها یاجاهائیکه اندکی امن‌تر و برای این موجودات‌که دربرابر حیوانات درنده دندانی چندان تیزوچنگالی بران و نیروی جسمانی زیادی داشتند برای اقامت برگزیدند تاازگزند درندگان خون آشام در امان باشند .

ازفراز اقامت گاههای‌خویش‌برآبشخورها ودره‌هاودشت‌های پای‌صخره‌هامی‌نگریستند که قتلگاه گوزن‌ها، اسب‌ها وسایر حیوانات کم‌قدرت بود درندگان‌براین جانوران‌بی‌آزار که برای چرا یانوشیدن‌آب‌می‌آمدند می‌تاختند وآنها رامیکشتند وطعمه خویش میساختند وپس‌مانده‌آنها نیز نصیب کرکس‌ها ومردارخوارها میشد .

موجوداتی که گفتیم شاید اجداد انسان بودند براین منظره‌های گوشتخواری نظاره میکردند وهوس خوردن‌گوشت را درسرمی‌پروراندند اما جرئت نمیکردند اما کم غذائی

بآنهافشارمیآوردناچاربگروه‌مردارخواران پیوستند وپس‌مانده گوشت‌را خام خام بدندان میکشیدند. ازین‌زمان مزه‌گوشت درزیردندانهای‌آنها مزه‌کردآنها نیزبفکر شکار افتادند . ابتداهرچه دردسترس خود می‌یافتند . برای صیداستفاده میکردند سنگ، چوب، استخوان خلاصه هرچه دردسترس بود ازآن درهنگام خشم وترس وصید استفاده میکردند . و اینکه چگونه وچطوروچه‌زمانی این موجودات اجداد انسان بچنین‌کارشگرفی دست‌زدند معلوم نیست اما بهرحال سنگ‌هائی ساخته دست طبیعت بودکه غالباً لبه‌ای تیز داشت و شاید هم انسان‌های نخستین ابزارهائی میساختندکه تشخیص آنها از سنگ‌هائی که ساخته طبیعت و تصادف بود دشوار بنظر میرسد . درناصیه این‌موجود آثار هوش بچشم میخورد . ابتدا انسانهای نخستین شاید تک‌تک بشکار میرفتند اما بزودی ترجیح میدادندکه دسته‌جمعی‌مثلا دسته‌های ده نفری بشکار بروند زیرا زودتر صیدرا بچنگ می‌آوردند البته حیوانات نیز براثراین حمله‌های ناگهانی شکارچیان‌که خودرا مخفی میساختند یا از مسیر باد برکنار میداشتند دورمیساختند ورزیده‌ترمیشدند تاکمتر درمعرض صیدقرار گیرند .

انسان‌های نخستین‌که دارای هوش زیادی نسبت بسایرموجودات بودند کم‌کم مالک جهان شدند برغارها دست یافتند باساختن ابزارها بردشمنان وشکار خود پیروز میشدند. و هرچه بردرجه رشدمغزآنان‌افزوده میشددوران‌طفولیت‌وپرورش‌آن‌هازیادترمیگشت‌بدین‌معنی که درمیمون‌ها دوسال و درانسان تاهشت سال بطول می‌انجامد .

انسان شکارچی گوشتخوار :

انسان حیله‌هائی برای شکاربکارمیبرد ازجمله مردم قبیله تاهوماراس دانه را به‌بندی می‌بستند بمحض اینکه مرغی‌آن دانه را می‌بلعید باطناب اورا می‌گرفتند عده‌ای از مردم استرالیا زیرآب میرفتند وآرام پای مرغابی را میگرفتند .

مردان مردم ابتدائی ونیاکان ما بشکار میرفتند وزنان به‌گردآوری دانه‌ها،میوه‌ها ، زمین‌رامیکاویدندآنچه ازریشه وکرم‌ها وغیره‌که، قابل‌خوردن بود میافتندجمع‌آوری‌میکردند وبغاریامحل سکونت خودمیبردند شاید هنگامیکه دانه‌ها را جمع‌آوری‌میکردند مقداری از آنها بین‌راه‌بزمین میریخت وبعداًسبزمیشد ازآنوقت آدمی پی‌بردکه می‌توان دانه رابکاشت وبعنوان‌غذا ازآن استفاده زیادتری‌کرد .

بعضی ازقبایل امریکای جنوبی‌گوشت انسان درمهمانی‌های باشکوه خود مصرف‌میکنند بقول مونتنی اینکه به بهانه دین و غیره‌کسی را شکنجه های سخت دهند زشت‌تراست تا گوشت اورا پس‌ازمرگ بخورند .

بااینکه‌آتش‌کشف وکشاورزی رایج شده بود بااینحال شکار و خوردن‌گوشت خام همچنان معمول بود بسیاری‌ازمردم ابتدائی بمحض‌اینکه مرداری می‌یافتند یاشکاری بچنگ

می‌آوردند بخوردن‌آن خام خام می‌پرداختند .

گوشت انسان نیزدربعضی قبایل مصرف میشد و حتی آنرا از سایر گوشتها ترجیح می‌دادند مثلا فوئجیان گوشت زنرا برسگ ترجیح میدهند . در جزیره بریتانیـای جدید گوشت انسان را مانند سایرحیوانات بقناره میکشیدند دربعضی ازجزایر سلیمان اسرای‌سفید پوست مخصوصا زنان را مانند خوك فربه میساختند و میخوردند .

دسته‌های شکارچیان هفتاد هشتاد نفری‌که ازلذت‌گوشت سرمست شده و شهوت صید حیوانات درآنان باعلا درجه قوت و قدرت گرفته است آنها را بهرسو درطلب صید روان میساخت

آدمی همانطورکه‌گفته شد ازسنگ وچوب واستخوان‌وهرچیز دیگرکه در دسترسش بود بعنوان اسلحه استفاده میکرد اما رفته‌رفته بساختن وپرداختن ابزارهای سنگی چندی همت‌گماشت‌که بازشناختن‌آن افزارها ازآنچه طبیعت دراختیارش گذاشته بود بس دشوار است تا اینکه توانست درافزارهای سنگی ابداعاتی بعمل آوردآنها را برنده‌تـر و مفیدتر و کارآمدتر سازد .

هزاران سال گذشت تاانسان‌های نخستین بساختن ابزارهای سنگی ازسنگ چخمـاق موفق‌شدند وبااین اسلحه‌جدید قدرتی فوق‌العاده وبیشتریافتند اما باز شب‌هنگام‌که درغار می‌خفتند حیوانات درنده که ساکنان اصلی‌آن‌بودند بقصدآرمیدن بدانجا میآمدند ودرآن ظلمات چه‌بساکه‌آدمیان نخستین‌دردندان‌وچنگال‌ددان گرفتار میآمدند وکشته میشدند شاید ترس مردمان ازتاریکی همین‌حملات ناگهانی جانوران بودکه‌براجداد ما تاختن‌میگرفتند وآنهارااز‌یادرمیاوردند وبحال‌کمون وموروثی برجا مانده است .

کشف آتش

پیش‌ازآنکه‌آدمی‌ازآتش در‌گرم نمودن‌خود وروشن‌ساختن غاراستفاده‌کند درهنگـام آتش‌سوزیهای‌بزرگ جنگل‌ها یا آتشفشانها‌میدید‌که چگونه حیوانات درنده پرصلابت ازآن میگریزند وازلهیب‌آتش وحشت دارند خود نیزگاه خودرابآتش‌نزدیك زمانی دور میساخت وهمین‌رمیدن‌هاو نزدیك شدنها بودکه بیشتربوی‌جرأت‌دادکه تهٔشاخه‌ای‌را که‌درحال سوختن بود بردارد وآنرا باخود بغار ببرد یابرروی سنگ یاچیزدیگری‌که دردسترسش بودآتش را حمل‌کند چون بشرموفق شدکه ازآتش وازگرماوروشنی‌آن استفاده‌کند حقیقتاً برجانوران تسلط یافت وغارهارااز‌تصرف درندگان خارج‌ساخت زیرابابرافروختن‌آتش درشب هنگام، درندگان میترسیدندکه بغارهانزدیك شوندآنوقت‌آدمی باخیال راحت باستراحت پرداخت وبفکرزندگی وکشیدن نقشه‌های‌فردای‌خودافتاد و اینکه چه‌اقداماتی‌باید برای تغذیه خود بکنند باهم تبادل نظرمیکردند اما نکته اینست که برای روشن نگهـداشتن آتش مـرتباً

می‌بایستی هیزم وشاخه وسرشاخه بیاورند شاید همین نفع آتش است که آدمیان نخستین را بنیایش آتش واداشت ازطرفی آدمی باآتش، دیگربهر نقطه‌ای که هرنوع آب و هـوا داشت می‌توانست بکوچد زیرا اختیارآب وهوا را تاحدی دردست داشت .



انسان درحدود پانصد هزارسال پیش طریقه استفاده ازآتش را نمی‌شناخت لذاگوشت خام مصرف میکرد .

چون آتش کشف گردید بواسطه استفاده های متعددی که داشت از جمله در شب تار ازگزند دشمنان درامان بودند ازحرارت‌آن درسرما وطبخ غذا استفاده کردند وباکمك‌آن ظروف سفالین راپختند وبوسیله‌آتش فلزات را ذوب کردند وصدها فایده‌دیگر،روی همین اصل‌درنزد بعضی اقوام‌آتش جنبه روحانی یافت وبه‌پرستش‌آتش‌منتهی‌شد قبایل ابتدائی‌که کوچ میکردندآتش را با خود ازجائی بجائی می‌بردند و درمعبد خدای آتش روم اگـر دختر باکره‌ای‌که مامور حفظ‌آن بود غفلت میکرد میکشتند در ایـران آتش‌را نیایش و آتشکده‌های عظیمی برپا میکردندکه‌آتش‌آن برجا بود .

انسان در راه ترقی وتکامل

حدود ده‌هزارسال قبل‌ازمیلاد دیگر تکامل‌آدمی مربوط بکار ژنها نبود بلکـه این‌بار آدمی بودکه‌باساختن وپرداختن ابزارهاتکاملی نصیب خود ساخت وناتوانیهای عضوی خود را تاحدی ازمیان برداشت .

کار ابزار سازی رفته رفته‌دقیق‌تروفنی‌تر وکارآمدتر ومفیدترشد اما بشر تنها به‌ساختن ابزار اکتفا نکرد باهلی‌کردن حیوانات اقدام نمود بکارکشت وزراعت دست زد .

آدمیان نخستین برای تصرف غار وغلبه برساکنان اصلـی آن‌که درندگان بودند پیکارهای سختی‌کرد وآخرین چیزی‌که بیاری‌آدمی درین مقصودآمدآتش بودکه جانوران

ازآن میترسیدندآدمی مدت پانصدهزار سال دردرون غارها میزیست درین مدت به‌ساختن ابزارهای لازم برای زندگی‌خانه وشکار می‌پرداخت به‌آداب ورسوم مذهبی و پدیـدآوردن آثارهنری ازقبیل نقاشی، رقص وغیره‌پرداخت .چون آدمی جرأت یافت دربیرون‌غارها **آتش** برمیافروخت ودرهوای‌آزاد بزندگی ادامه میداد یااینکه برای خود کلبه‌هائی میساخت .
آدمیان نخستین کم‌کم شکارورزی وکشاورزی را باهم درآمیختند اما هنوز دریك جا اقامت طولانی نمیکردند تااینکه درحدود ۶۵۰۰ سال‌پیش‌ازمیلاد شایدقدیمترین دهکده درتپه‌های مرزی کردستان‌بنام **جارمو** بدست بشربوجودآمد وبتربیت مواشی‌وزراعت پرداختندبی‌آنکه این‌دسته ازساکنان‌این‌دهکده‌قدیمی‌مانندکولیان‌سرگردان‌باشند وازنقطه‌ای‌بنقطه‌ای بروند.
اولین انسان وابزاری‌که ازمردم عهد حجرقدیم بدست‌آمده است‌متعلق بانسان پکن است که در حدود یك میلیون سال پیش میزیسته است این آثار درغاری‌که درمجاورت آن مقداری‌آثارآتش وابزارسنگی یافت شده است بدست‌آمده‌است .

درسال ۱۹۱۱ توسط دونفردانشمندانگلیسی‌آثار این انسان برجا مانده درانگلستان درمحلی بنام پیلتدون بدست‌آمده است .که‌تاریخ‌آن را از ۱۲۵ هزار سال تا یك میلیون سال تخمین زده‌اند وآنرا انسان‌حجرآخر نامیدند

باتحقیقاتی‌که توسط دانشمندان انگلیسی بعمل‌آمده معلوم شده است‌که انسان پیلت‌دون زیاد جنبه‌علمی ندارد زیرا فك‌آن موجود انسان‌نما متعلق به بوزینه‌است .

انسان چندتفاوت بارز باحیوانات‌عالی دارد ازجمله انسان با بکار بـردن الفاظو کلمات به‌تفهیم وتفهم می‌پردازد ونیز به‌تربیت فرزندان خود همت میگمارد . و درمقابل طبیعت تسلیم محض نیست‌زیرا درنوع‌غذای خود تغییراتی میدهد درست‌است که اسکیموها ازکولیها بیشترگوشت میخورند واین امربستگی بمحیط ومواهب طبیعی اطراف آنان دارد بااینحال انسان حیوان همه چیزخواری است انسان‌خودرا تاحدی ازقیدطبیعت رهانیده‌است مثلا برآب‌وهوا درشنا وپرواز میشود .

انسان مدتهای بسیار طولانی بصورت یکنوع منفرد میزیست ودرناحیه‌ای خاص‌بسر میبرد تااینکه نژاد خاصی بوجود میآمد اما همین نژاد پـاك وخالص نمی‌ماند بلکه باسایر نژادها وانواع انسان درمیآمیخت واطلاق نژاد خالص مثلا سفید یـا سیاه نامکـن بنظر میرسد .

درسال ۱۹۰۷ درهیدلبرگ‌آلمان جمجمه واستخوان‌هائی ازانسان بدست آمد کـه تاریخ تقریبی‌آن مربوط به‌سیصدهزارسال پیش‌است .

کهترین سنگواره‌ای‌که از انسان **نئاندرتال** در نزدیکی دوسلدروف آلمان بدست آمده است متعلق بحدود ۴۰۰۰۰ سال پیش میباشد .

سنگواره‌هائی‌ازین انسان درجاهای مختلفی ازجمله درفلسطین دیده شده واینطور بنظر میرسدکه این موجود دراروپا میزیسته‌که وسعت جمجمه‌اش ۱۶۰۰ سانتیمتر بود وحدس زده میشودکه این انسان درحدود ۲۲هزارسال پیش باانسان کرومانیون کـه ازآسیا باروپا کوچیده درجنگ شده‌وازمیان رفته است واکنون نژاد مردم اروپا وموجدان ترقیات‌علمی کنونی ازنسل همان مردم کرومانیون هستندکرومانیون غاری در فرانسه است‌که آثار این انسان رادرسال ۱۸۶۸درآن یافتند .

دوره‌های یخچالی

بعقیده زمین‌شناسان دوره یخچالی اول مربوط به ۵۰۰۰۰۰ سال پیش‌از میلاد وقوع یافته این دوره بیشترسطح‌زمین را یخهای‌کوه‌پیکر دربرگرفته وانسان توانسته با استفاده ازآتش وپناه جستن درغارها وحفره‌هاخودرا ازنابودی نجات دهد .
فاصله دوره اول ودوره دوم یخچالی را میان سالهای ۴۰۰ هزار ۴۷۵۰۰۰ سال پیش از میلاد تخمین میزنند .
دوره دوم یخچالی را حدود ۴۰۰۰۰۰ پیش‌ازمیلاد تخمین‌زده‌اند و تاریخ دوره دوم فترت یخچالی را ۳۷۵۰۰۰ و ۱۷۵۰۰۰ سال قبل‌ازمیلاد پنداشته‌اند .
یخبندان سوم درحدود ۱۷۵۰۰۰ پیش‌از میلاد روی داده ودوره فترت‌آن بیش‌از ـ ۱۵۰۰۰۰ و۵۰۰۰۰ سال پیش‌ازمیلاد می‌پندارند .
دوره یخ‌بندان چهارم که‌آخرین یخ‌بندان نسبت بدوره ماست از۵۰ هزارتا ۲۵هزار پیش‌ازمیلاد پنداشته‌اند .
این یخچال اثرات فراوانی برسطح‌زمین برجاگذاشت مقداری ازسنگهـا را درهم شکست دره‌ها وکوههائی پدیدآورد ونقشه‌جغرافیائی‌زمین را تغییر داد بعضی‌از نقاط زمین بزیرآب رفت برخی جاها ازآب خارج شد .
برای دوره‌های مختلف حجر هفت دوره درفرانسه بدینقرار فرض‌کرده‌اند :

۱ ـ فرهنگ وتمدن ماقبل شلیChellean

سنگهائی از ۱۲۵ هزارسال پیش‌ازمیلاد بدست‌آمده است‌که ظاهراً انسانهای‌آن‌عهد ساخته وتصرفی چندان‌بدان نداده وبعنوان‌اسلحه آنرا درمشت‌میگرفتندکه از یك طرف‌لبه تیزی داشت .

۲ ـ فرهنگ وتمدن‌ـشلی

تاریخ این دوره به۱۰۰۰۰۰ سال‌پیش‌از میلاد میرسد درین دوره سنگ بشکل بادام درآمده وبیشتردرآن دستکاری شده که زیادتربکار اسلحه میخورد .

۳ ـ فرهنگ آشولی Acheulean

درین دوره که حدود ۷۵۰۰۰ سال پیش‌از میلاد است علاوه برمشت سنگی مقداری سندان، رنده ، چکش، پیکان ، سرنیزه چاقوی سنگی‌دراروپا ، گروئنلند ، اتازونی افریقا چین، هندوچین بدست‌آمد، که ازدوره شلی‌کاملتر وبرای‌کارانسان مفیدتر بود .

۴ ـ تمدن وفرهنگ موستری Moustrrian

درین دوره که‌حدود ۴۰۰۰۰ سال پیش‌ازمیلاد است ازمشت سنگی خبری نیست‌بلکه درساختن ابزارسنگی تکامل بیشتری دیده میشود .

۵ ـ تمدن وفرهنگ اورینیاکی

انسان‌کرومانیون‌که حدود ۲۵۰۰۰ سال پیش‌ازمیلاد برانسان نئاندرتال غلبه‌یافت‌و آخرین دوره‌یخبندان‌هاهم‌بآخر رسیده بود برترقیاتی‌فراوان ازجمله‌آلات سنگی، استخوانی مثل سوزن واولین شکل هنر برروی سنگ بچشم میخورد که بیشتر آنها مجسمه زنان لخت میباشد .

۶ ـ تمدن وفرهنگ سولوتری Solutrean

تاریخ این تمدن به ۲۰۰۰۰ سال پیش‌ازمیلاد میرسد درین دوره‌ازسنگ ، استخوان ابزارهای جالبی ازقبیل : درفش ، رنده، مته ، اره، نیزه، سرنیزه، سوزنهای تیز و باریك میساختند همچنین برروی شاخ حیوانات نقوش وکنده‌کاریهای‌کاملتری بوجودآوردند ودر حقیقت انسان‌کرومانیون پیشرفت فراوانی نصیبش شد .

۷ ـ تمدن وفرهنگ ماگدالنی Magdaleian

فرهنگ وتمدن این دوره از ۱۶۰۰۰ قبل ازمیلاد آغاز میشود درین دوره از عاج ، استخوان، سنگ انواع و اقسام وسایل و ابزارهای دقیق و متنوعی میساختند بخصوص سوزنها وسنجاقهائی ساخته بودندکه بی‌اندازه‌کامل بود .

نقاشی‌نیزدرین‌دوره بکمال نزدیك شد. آثاراین دوره دربیشتر نقاط‌عالم از اروپا تا رودزیای افریقا وازچین تاسیبری وازهند تامصر والجزایر بدست آمده است و چنین بنظر میرسد که تمدن این دوره ودوره جلوتر دربیشترنقاط عالم ازجمله آمریکا پراکنده بود. و درآن روزگاران انسانهائی میزیستندکه مربوط به دوره موستری ، واورینیاکی میباشد .

صنعت و هنردرعهد حجرقدیم (پلئولیتیك)

هنگامیکه بشراولین ابزار ووسیله دفاع خودرا ازسنگ ساخت بصورت مشت سنگی بودکه ازطرفی‌که دردست جامیگرفت مدور وازقسمتی‌که دربیرون دست قرارمیگرفت تیزو برنده بوده بشربااین وسیله بادشمنانش جنگ میکرد شکار خودرا پوست میکند. پس‌ازآن چکش، سوزن، اره. خنجر، نیزه، درفش، سرنیزه، تبر را ازسنگ اختراع کرد اما در

آغاز ابزارهای خیلی خشن و ناصاف می‌ساخت. چون براز استفاده ازاستخوان پی‌برد ازآن درساختن وسایل وابزارکاملتر ومتنوع‌تر استفاده فراوان کرد که می‌توان ، سنجاق ، مته، چراغ ،کارد، گزن، رنده، گاوه ولوازم دیگری رانام‌برد . عصرحجرقدیم دراروپا وخاور نزدیك حدود ۵۰۰ هزارسال پیش بود بنابرین بسیار طولانی و در حقیقت حدود ۹۶ ٪ دوران حیات بشررا شامل است .

اما ازهمه مهمتر کشف آتش است که آدمی را از غول مهیب سرماودیو ترس درتاریکی رهانید ازگزند حیوانات بوسیله آن درامان داشت درطبخ غذا ازآن‌استفاده کرد ازموادی که نمی‌توانست بعنوان غذا ازآن استفاده کند باپختن آنها غذائی مطلوب برای انسان فـراهم گردید باگداختن فلزات عصر نوینی درزندگی بشر پدیدآمدکه ذکر خواهدشد بماریختن مقداری روغن در سنگ های گودازآن بعنوان چراغ برای روشنی شبهای تار استفاده‌کرد شاید این ازافتخارات انسان کرومانیون باشد، انسان حجرقدیم‌گویا دراوقات فراغت بکار هنری دلمیداده ودلیل این مدعا نقاشی‌های بسیارجالبی‌ازحیوانات ازقبیل، ماموت. خرس، گوزن ، اسب وخوك در دیوار وسقف غار ازعهد ماگدالینی مربوط به ۱۶۰۰۰ سال پیش برجا مانده است که‌حیرت انگیز است .

بهرحال آثار بدست آمده ازنقاشی ومجسمه‌سازی ازدوران‌حجرقدیم‌ارزش‌هنری آن‌خیلی زیاد است بطوریکه‌می‌توان بعضی‌ازآثارآنهارا نوعی عالی دانست که کمال مطلوب هنراست وشاید دربین مردمان آنزمان هنرمندانی میزیسته‌اندکه فقط بکارهای نقاشی و مجسمه سازی اشتغال داشته‌اند .

آثارنقاشی وحکاکی چندی بردیواره غارها ازانواع حیوانات ازقبیل گوزن، ماموت گاومیش وهمچنین برروی آلات وابزار توسط انسان ماگدالینی بوجودآمده است بااینحال بردیواره غارها وبرروی ابزارهای این انسانهای هنرمند تصویرانسان کمترازتصویرحیوان مورد توجه بود . در نقاشی های این مردم هرگاه تصویر انسانی دیـده شده است بیشتر سیاه وساده وخشن است یااینکه آلات جنسی رابنحوی مخصوص می‌نمایاندند و برابزارهای استخوانی تصاویرجالبی نقش میکرد . به برخی ازاندامهای بدن زنان در نقاشی از قبیل پستان، ران، کپل برجستگی بزرگترو بیشتری‌میدادند نکته‌قابل ذکراینست که‌دستهای انسانها ماگدالینی اکثراً ۴ انگشتی‌تصویرونقش شده است شایدبجای اینکه‌یك نفرانسان را درراه خدایان وبرای فرایض دینی خود قربان کنند یك‌یا چندانگشتش را می‌بریدند .

اما انگیزه پدیدآوردن این‌آثار جالب‌هنری توسط ماگدالینی‌ها چه‌بوده است‌بخوبی نمی‌توان دریافت شاید جنبه جادو ، مذهبی یا تفننی داشته است .

خانه های دریاچه‌ای عهد باستان

در سال ۱۸۵٤ میلادی در دریاچه‌های سویس بآثار باستانی کم نظیری برخوردندکه پایه‌های چوبی دهکده‌هائی بودکه با خشکی بوسیله پلی اتصال داشت چرا و چگونه و درچه تاریخی بطور دقیق مردمی قسمتهای کم‌عمق دریاچه‌ها را برای سکونت اختیار کردند بدرستی معلوم نیست شاید علت آن در امان بودن ازهجوم و حمله حیوانات بود برروی این پایه‌ها استخوان بندی برخی خانه‌ها دیده میشود و تاریخ آن به ۷۰۰۰ پیش میرسد . مردمی که درین دهکده‌ها میزیستند ابزار سنگی صیقلی شده‌ای را بکار می‌بردند و این میرساندکه مربوط بدوران حجر صیقلی است . این مردم گندم ، جو ، ذرت ، و ۱۲۰ قسم میوه را مورد استفاده قرار میدادند درست معلوم نیست‌که ازگاوآهن استفاده میکردند یا نه .

آغاز عصر حجر جدید

آغاز عصر حجر صیقلی در آسیا ۱۰۰۰۰ سال و اروپا ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد آغاز میگردد . بعبارت دیگر زمانیکه آسیا در عصر آهن قرارگرفته بود مردم اروپا در دوره حجر جدید و مردم استرلیا در عصر حجر قدیم بسرمی‌بردند .

در دره‌های می‌سی‌سی‌پی به برخی ازابزارهای سنگی وصدفی وفلزچکش خورده دست یافته‌اندکه شاید مربوط بپایان دوره حجر جدید میباشد .

دو انقلاب عظیم در سالهای ماقبل تاریخ بوقوع پیوست‌که یکی مربوط به عصرحجر صیقلی است و دیگری متعلق بدوره های نزدیکتر به طلوع تاریخ میباشد ایندو انقلاب کشاورزی وصنعت است .

در تصویری‌که مربوط بدوران حجرصیقلی بدست آمده است انسانی راکه دوگاو را برای شخم زدن میراند دیده میشود و با استفاده ازگاوآهن درکشاورزی خود یك تحول عمیق و اساسی است‌که نصیب بشر گردید .

اهلی‌کردن حیوانات‌یکی‌از گامهای بلندی است‌که انسان اواخرحجر قدیم و اوایل حجر صیقلی برداشته است و تاریخ آن به ۱۰۰۰۰ سال پیش میرسد شاید نخستین حیوانی را که انسان اهلی‌کرده است سگ وآخرین آن اسب باشد .

ابزارسازی انسان عصرّ حجر صیقلی

مردم حجر صیقلی به اختراع ابزار های ظریف و مهمی از قبیل : قرقره و اهرم و سنگ آسیاب ، درفش ، انبر ، تبر ، نردبان ، قیچی ، دستگاه‌بافندگی ، کارد ، اره،مته قلاب ماهیگیری ،کفش ، سنجاق ، سوزن و مهمتر از همه اختراع چرخ میباشد که واقعاً و بی‌شك تحولی اساسی در زندگی بشر پدید آورد موفق شدند زیرا سرفصل صنعت وپیشرفت واقعی آدمی بود .

انسان همانطور که گفته شد در عصر حجر جدید توفیق بیافتن پارچه یافت از الیاف گیاهان ، پشم ، مو ، نخ‌هائی تهیه کرد و پس‌ازاینکه آنهارا بافت‌البته تا مدتها لباسهای‌**پارچه‌ای** اختصاص بحکمرانان داشت بعد توانستند از مواد رنگی پارچه‌هـای رنگین کـه مخصوص فرمانروایان بود تهیه کنند ازاین پارچه‌ها لنگ مصری ، شنل یونانی و جامه ساده هندی قدیم ساخته میشد .

یکی دیگر از کارهای زنان صنعت و هنر جدیدی‌که بافندگی باشد بود اینان پس از مدتها از دوك ، ماسوره استفاده میکردندکه امروزه از آثار آن عصر چیزهائی به دست آمده است .

انواع انسان

آنچه از تحقیقات دانشمندان برمیآید ازآثار یا اجساد باقیمانده یك سری‌انواع‌ـ انسان یافته‌اندکه یکی ازآنها **آدم میمون راست** بود این نوع انسان بحد انسان نمیرسد وبحد انسان کرومانیون که در اواخر دوره حجر قدیم بود منتهی‌میگرددکه همه آنرانوع‌ـ انسان میدانند . همچنین نمونه‌های دیگری‌که ماقبل از نوع انسان و شبیه انسان می‌باشد اماکاملاً انسان نیست‌که بصورت خمیده یا دولا و روی دو پا راه میرفت‌که بجای پوزه دارای صورت بود ولی چانه و بینی و پیشانی این موجودات به بوزینه نزدیکتر و شبیه‌تر ازانسان بود.

اولین نمونه جسد **انسان میمون راست** توسط یکنفر جراح هلندی در **جاوه** کشف گردیدکه معلوم میشود مغز جمجمه این موجود از بوزینه تکامل بیشتری داشت .

انواع‌آدم‌نما اینطور بنظر میرسدکه در دوران‌وعصر یخبندان در آسیا اروپا وافریقا وجود داشت و دوران زندگی‌آنها از ۶۰۰ هزارسال تا یك میلیون سال پیش بود .

پس‌ازمدتها بشر به‌طبیعت واطراف خود نگریست نخست از طبیعت وقـوایش بوحشت میافتاد وعلت‌مافوق طبیعی برایش قائل بود اماکم‌کم متوجه شدکه علت‌هـای مـادی در پدیده‌های جهان مؤثر است . ابتدا بشر برای شکار ودفاع ازچوب استفاده میکرد . البته این‌کاررا میمونها هم میکنند اما اینکه‌آنرا تراش دهند واحیانا سنگ یـا چیز سخت ونوك تیزی بآن متصل‌کنند ازعهده میمون ساخته نیست بلکه فقط ویژه انسان است .

اولین اختراع و اولین کشف

شاید اولین اختراع مهم‌آدمی ساختن، ابزارونخستین‌کشف اواستفاده ازآتش است‌که پایه واساس تمدن‌وپیشرفت فعلی بشریت میباشد . تهیه‌آتش ازطریق مالش دوچوب یااستفاده‌از سنگ چخماق ونگهداری‌آتش وبهره‌برداری ازروشنائی وگرما، پختن غذا محفوظ بودن بوسیله‌آن ازگزند دشمنان تحول بسیارعمیقی درزندگی بشرپدیدآورد . باید دانست‌کـه

بشر پس‌از طی مراحل مختلف که زمانی بس‌طولانی بود براز استفاده از ابزار سنگی پی‌برد از این ابزار، گام برای مقاصد مختلف ساخته‌میشد این دورهٔ ازتاریخ بشریت در حقیقت گامی بزرك بسوی پیشرفت است .

آدمی باشکارو گرفتار کردن حیوانات ازپوست آن برای پوشاك واز گوشتش برای خوراك استفاده میکرد . فقط تنها پیشرفتی‌که بچشم میخورد این است‌که ابزار سنگیش که قبلا یك‌شکل ابتدائی داشت به تعداد گوناگون از قبیل کلنك ، وسایل تیراندازی، کارد ، تیغ وغیره تنوع پیداکرد. با اینکه استخوان و شاخ بمقدار فراوان دردسترسش بود ازآن استفاده نمیکرد. تااینکه بعدها ازاستخوان ابزاری ساخت‌که خیلی برایش مفید بود.همچنین درین مرحله بشربخودآرائی پرداخت و گردن‌بنده‌ئی ازسنگ‌های رنگی و صدف ساخت‌و بگردن خود انداخت وبراه هنرافتاد . نقوشیکه بردیوار برخی ازغارها بجای مانده است تفاوت وترقی محسوسی بین انسانهای ماقبل انسان عاقل دیده میشود درحقیقت ازاین تاریخ بشریت براه تکامل افتاد. بشردردوران حجرقدیم تکامل محسوسی طی ششصد هزارسال از احاظ ابزارسازی نکرد واگر ترقیاتی‌صورت‌گرفته اندك ونامحسوس بوداما درعصرحجر-جدید تحول سریعی پدیدآمد واگرترقیات این‌دوره را بخواهیم بادوران حجر قدیم‌مقایسه کنیم، بااینکه مدتش از ۱۰۰۰۰ قبل‌ازتاریخ بیشتر نیست . اما تکامل وترقی‌آن خیلی‌فراوان واساساً قابل مقایسه بادوران عهد حجرقدیم نیست. زیرا آدمیان درین عصر به صیقل دادن سنگ ، به‌کشاورزی، به‌گله‌داری به‌کوزه گری و به‌ساختن خانه ونظایرآن اقدام کردند. این ترقیات شگرف‌که دردوران نسبتاً کوتاه‌عهد حجر صیقلی صورت پذیرفت‌در برابرعهد حجر قدیم واقعاً حیرت‌انگیز است اما مانباید پدران دوران حجرقدیم خودرا به‌تنبلی‌متهم کنیم زیراآن بیچارگان بواسطه یخبندان درین غارها و دردرون حفره‌های زمین میزیستند ومجال وموقعی نداشتندکه بتوانند دست باقداماتی بزنندکه منتهی به بهبود زندگی و پیشرفت وسائل وابزارکارشان شود اما برعکس دردوران حجر صیقلی از هرجهت موقع و مقدمات پیشرفت فراهم بود .

درآغاز از سنگهای‌گود ، پوست نارگیل، صدف‌ها، کدو وغیره. بعنوان ظرف‌استفاده میکردند وبعدازمدتها یعنی دردوره حجرجدید ساختن وپرداختن صورت گرفت .

اختراع‌سفال‌سازی و کوزه گری‌ازافتخارات‌عصرحجرجدیداست‌چه تاکنون آثاروابزار سفالینی ازعصرحجرقدیم بدست نیامده است .

مدتها آدمیان بوسیله دست فخاری میکردندوبرری ظروف سفالین نقشهای جالبی میکشیدندکه البته این ظروف بسیارقشنگ بود، اماپس‌ازاینکه چرخ اختراع شدودرصنعت سفال‌سازی مورد استفاده قرارگرفت درکیفیت وکمیت سفال سازی پیشرفت محسوسی‌بوجود

آمد واینطور بنظرمیرسد که سفال‌سازی جنبه‌هنری نیزداشته است .

خانه سازی

یکی‌دیگرازافتخارات حجرجدید خانه‌سازی میباشد این‌خانه‌ها درآغاز ازگل‌وچوب (یاازچوب برروی‌دریاچه‌هابود) بودکه دیواره‌های گلی‌بود و گاهی سنگی نیزازآن دوران برجا مانده است . چون درآن دوره نردبان واهرم وقرقره اختراع شده بود شاید ازین وسایل برای‌کارهای ساختمانی استفاده میشد . نسبت ماقبل تاریخ ازفجـر تاریخ نسبت ۳ ساعت به یك دقیقه است یعنی $\frac{۱}{۱۸۰}$ که البته طول تاریخ کمی بیش‌از ۵۰۰۰سال است .

اینطور بنظرمیرسدکه تاقبل‌از دمیدن سپیده تاریخ‌بشر باختراعات و اکتشافات مهمی نایل شده بودکه فقط دوگام اساسی دیگرباقی مانده بودکه عبارت ازخط‌نویسی واستعمال فلزات است . زیرا درپزشکی ، نجوم، فخاری، بافندگی ، درودگری ، شهرنشینی و غیره قبل‌ازتاریخ بمراحل قابل ملاحظه‌ای از ترقی رسیده بود . ستونهای سنگی متعدد و بلندی ازعهد حجرصیقلی بطور نامنظم ونامرتب درکشورهای اروپا بنام **من‌هیرودلمس** برپاست که معلوم نیست برای چه منظوری بناشده است .

انسان غارنشین چون خط و کتابت نمیدانسته چیزی برای ما از نکته های زندگیش برجانگذاشته است تا روش زندگی او را بدانیم .

بعضی انسانهای‌قبل ازتاریخ در غارهائی میزیستند امـا ازچگونگی زندگی آنان اطلاع درستی نداریم .

البته انسان‌هائی هم بودندکه درهوای‌آزاد بواسطه مساعد بودن آب وهوا میزیستند آنچه اینك‌مورد بحث قرار میگیرد غارنشینانی بودندکه در نزدیکی پکن میزیستند .

انسان پکن

در حدود چهارصد تا پانصد هزار سال پیش در ناحیه پکن‌که هوا معتدل ، دشت‌ها سرسبزو حیوانات بی‌آزار . درآن مرغزارها میزیستندبسر می‌برد.

انسان پکن‌که معلوم نیست آیـا پشم‌آلو بود یا نه و دارای سری کوچك و پیشانی تنگ‌وکوتاه‌واستخوان پیش‌آمده‌بالای‌کاسه‌سرداشت‌پاهایش‌کوتاه ودارای‌زانوئی خمیده بود. که شبیه‌گوریل بود .

این انسان شباهتی تـام بحیوان داشت امـا بآتش افروزی و ساختن ابزار و سلاح آگاهی داشت‌و صداهائی نیز از دهان خود خارج میکرد زیرا ساختن و داشتن ابزارهای سنگی متعدد میرساندکه اولاً چند صد لغت میدانسته است البته میمونها هم زوزه میکشند و از ابزارچوبی و سنگی برای دفاع استفاده‌میکنند اما قادر به ساختن سلاح‌سنگی وکارآمدتر

ساختن‌آن نیستند. هیچ میمونی سنگ یا چوبی را که‌آنرا‌سلاح دفاعی‌خود ساخته نگهداری نمیکند و بهمراه نمی‌برد در صورتیکه انسانهای نخستین وسایل دفاعی را حفظ میکردند.

انسان پکن به بستر رودخانه میرفت و ازسنگهای سخت‌کوارتز یکی لب‌تیز میکرد و ازآن بعنوان تبر ساطور و کارد استفاده میکرد همین ابزار سازی بودکه انسان پکن را از سایر حیوانات ممتاز ساخت و باآن ابزارهای سنگی پوست حیوانات را میکند.

انسان پکن هنوزگوشت خام مصرف میکرد وگه‌گاه بآدمخواری نیز دست میزد و شاید عده‌ای ازآنانکه سالخورده و از انجام‌کارهای بدنی عاجز میشدند بعنوان ریش سفید و رئیس و دانایان برگزیده میشدند.

انسانهائی که هم عصر با انسان پکن بودند در جاوه، افریقا، و برخی نقاط دیگر میزیستند.

شاید یخبندان‌های پیاپی‌که فقط از یازده هزار سال قبل پایان یافت سبب شده باشد که‌انسانها درغارهاپناه‌گیرند و درآنجاها مأواگزینند. زیرااز نیم میلیون‌سال پیش چهار یاپنج‌بار یخهای عظیم قطبی‌ازفرازکوههای بلند سرازیرگردید و بطرف مناطق معتدل حتی استوا شروع به پیشروی‌کردکه‌گاه ضخامت‌آن یخها به چند هزار متر میرسید.

پس از هر دوره یخ‌بندان هوا مدت چند هزار سالی‌گرم میشد و چون یخ ها آب میشد سطح اقیانوس‌ها و دریا بالا میآمد و در نتیجه زیاد شدن رطوبت هوا ابرومه‌آسمانرا دربرمیگرفت‌آنگاه بارانهای سیل‌آسا می‌بارید.

در عصرهای یخبندان و بعد از آمدن‌گرما تغییرات مهمی در سطح‌زمین پدید آمد بیابانها بصورت جنگل‌های انبوه درآمدکوهها در هم شکسته و مسیر رودخانه عوض میشد غالباً غارها ویران میگشت یا در معرض سیل قرار میگرفت.

دهانه غارها بواسطه‌وزش بادهای‌غبارآلودمسدود میگردیدخلاصه هزاران‌دشمن و خطر انسان غارنشین را تهدید میکرد. شاید غارهای زیادی‌که مأوای انسانها بود بواسطه همین تغییرات مسدود شد یا از میان رفت بنابراین بیشتر غارهابطور تصادفی‌کشف میگردد و مکتشفان موفق بیافتن استخوانها و ابزارهای سنگی انسانهای غارنشین میشوند.

نخستین اثری‌که از انسان پکن بدست آمده در سال ۱۸۹۹درکشورچین یك دندان بود در سال۱۹۲۰ آندرسن مقداری استخوان و چند تکه سنگ‌کوارتز یافت و حدس زدکه باید مربوط بانسان پکن باشد. در سال۱۹۲۷ یك دندان دیگر بدست‌آمد درسال ۱۹۲۸ یك جمجمه ازانسان پکن بدست آمد در سال ۱۹۴۱ استخوانهای انسان پکن را بامریکا فرستادندکه جنگ پرل‌هاربور درگرفت و همه‌کوششهای و یافته‌های دانشمندان از انسان پکن که‌جمع‌آوری شده بود از میان رفت‌اما نمونه‌های‌گچی‌آن در دست است‌که تا حدی قیافه

صورت و سرانسان پکن نموده میشود .

انسان نئاندرتال

در حدود ۱۴۰ هزار سال پیش ، پیش از آنکه آخرین دوره یخبندان آغاز گردد و پهن دشت گیتی راکوههای عظیم یخ فرو پوشاند انسان نئاندرتال میزیست و دوران حیاتش ۷۰ هزار سال پائید این‌انسان‌ها در جنوب‌اروپا ، شمال افریقا ، و قسمتهای شرقی‌مدیترانه و برخی نقاط دیگر بسر میبردند . علت نامگزاری این انسان به نئاندرتال برای اینست که استخوانهایش دردره‌ای بنام نئاندرتال درآلمان برای اولین بارکشف‌گردید . مغزاین انسانها بزرگتر از مغز ما بود اما سلسله اعصاب‌آنها تکامل لازم را نیافته بود .

جثه‌ای نسبتاًکوچك‌که نزدیك‌یکمترونیم قدش بود صورتی پهن با بینی بزرگ و چانه وپیشانی بطرف‌عقب رفته وکاسه‌چشم اودرقسمت بالای سرش پیش‌آمدگی ودستهاوپاهای کلفت داشت. سراین انسان به‌بزرگی سرانسان امروزی بود .

انسان‌های‌نئاندرتال باظهورعصریخبندان به‌غارهاپناه بردند حیوانات بزرگ را شکار میکردند وچون شکاری نظیرماموت را صیدمیکرد می‌بایستی خیلی‌شجاع باشد . اماپیش از شروع یخبندان‌کارشکارش‌آسانتر بود زیرا حیوانات‌کوچك فراوانی راکه درمیان جنگل‌ها میزیستند صید میکرد .

ازآثار بدست‌آمده انسان نئاندرتال فهمیده میشودکه قائل بزندگی پس‌از مرگ‌بود اما معلوم نیست‌که چه‌کیش وآئینی داشت .

ابزاروسلاح انسان نئاندرتال ازسنگ‌های نوك‌تیز واستخوان‌ها وبرخی چوبهای‌نوك تیز بود از سنگ چخماق درساختن اسلحه وابزار استفاده فراوان‌کرده بود . انسانهای نئاندرتال نخستین وسایل وابزارسنگینش خشن و بزرگ بود اما رفته رفته ابزار ظریف و بهتری ساخت .

ازابزارهای پیدا شده انسانهای نئاندرتال دونوع بسیار برای آنان مفید بود یکی سنگ سه‌گوش نوك تیزی بودکه باآن‌گوشت وپوست حیوانات را میدریدند نوع‌دیگرسنگی شبیه کارد بالبه تیز بودکه دربریدن و جدا ساختن‌پاره‌ای چیزها بکار میرفت چوبی شبیه نیزه میساختند .

انسانهای ازآتش‌که بصورت طبیعی دردسترس‌بود استفاده می‌کردند اماآدم نئاندرتال بکشف مصنوعی‌آتش دست‌یافت شاید هنگامیکه ازسنگ‌های چخماق درساختن سلاح ووسایل لازم استفاده می‌کرد باین راز پی‌برده باشد .

انسانهای نئاندرتال ، اعتقادات ابتدائی ودین خاصی نیزداشتند و اینطور بنظرمیرسد که برای خدایاموجودی‌که مورد پرستش‌آنها بود قربان می‌کردند همچنین بزندگی پس‌از مرگ

اعتقاد داشتند زیرا خمره‌های پر از استخوانی که در گورمردگان آنان بود یافت شده نشانه آنست که برای مرده گوشت برای تغذیه‌می گذاشتندمنتها آن گوشتها پوسیده واستخوان‌ها برجا مانده است . همچنین اجاق وسلاحهائی درکنار گورمردگان دیده میشود .

انسانهای کرومانیون

این انسانها افزارهائی تیز وبلند نیزه‌ای‌شکل وکمانهائی میساختند وباآن‌جانوران بزرگ وچابك راشکارمی‌کردند . ازسنگ‌قلمه‌های‌کوچك نوك تیزی می‌ساختند وبوسیله‌آنها استخوان یا شاخ راحکاکی‌می‌نمودند . بوسیله این‌قلمه‌هازنان کرومانیون حیوانات راپوست می‌کندندازپوست لباسهای‌گرم تهیه می‌کردندودرهوای‌گرم لخت راه میرفتند امـا بدنرا با زنگ‌آهن که می‌یافتند رنگین می ساختند .

دسته‌ای از انسانهای‌کرومانیون در فرانسه که دشتی سرسبز وپرآب ورطوبت وحتی درعصر یخ‌بندان نسبتاً قابـل سکونت بود بسر میبردند علاوه براین سنگ آهك و چخماق وحیوانات فراوانی درین منطقه وجود داشت . ونیز تخته‌سنگهائی‌که بشکل غارپیش آمده پناهگاه این انسانها بود .

این‌انسانها ازدرون غارها یا پناه‌گاهها بعنوان سایبان‌هنگام گرما نیزاستفاده‌میکردند وآتش رانیز درهمین‌جاها برمیافروختند وشکار خود را می‌پختند ومیخوردند زنان نیز بکار تهیه لباس وساختن‌گردن‌بند ازصدفهای بدست‌آورده می‌پرداختند . مردان نیز چون ازکار شکار فراغت می‌یافتند بساختن ابزارهای شکاروسایر لوازم زندگی سرگـرم می‌شدند مثلا سنگ یا مفصل استخوانی راگودمی‌کردند ودرون‌آن چربی میریختند ویك شاخه‌گیاه‌خشکی را درآن میگذاشتند وچراغ میساختند .

استفاده ازدام

انسانهای‌کرومانیون دام رانیز برای صید شکار بکار میبردند وشکارگوزن را ترجیح می‌دادند زیراگوشت‌آن لذیذ پوستش برای لباس مناسب بود و شاخهای آن بـرای ساختن اشیاء بکار میرفت .

کنده‌کاری وایجاد نقوش زیبا برروی استخوانها، ابزارسنگی دیوار غارها بوفورازین انسانها دردست است. وشاید ازدیدن ابزار وچیزهای زیبا لذت میبرد .

نقش زن ازآثار بدست‌آمده این انسانها بعقیده بعضی دانشمندان نشانه آن میدانند که‌آنان باالهه‌ای اعتقاد داشتند . تصاویر حیوانات را نیزعلامت پرستش‌آن حیوانات بوسیله انسان‌کرومانیون می‌دانند .

همچنین عده‌ای عقیده دارندکه این‌انسان‌ها بنوعی سحروافسون پابندبودند . اکنون بردیواروسقفهای بسیاری ازغارهانقوش و تصویرهای بسیار خوبی ازغارنشینان وجوددارد که همواره‌عده‌ای بمشاهده آنها میروند .

افزارهای سنگی

انسانهای نخستین باشکل وتراش دادن سنگ ابزاری شبیه بادام میساختند که عموماً ازسنگهای سخت تهیه میشد برای مجسم کردن اهمیت افزارسازی آنان کافیست که باسنگهای موجود درمنطقه‌ای بدون استفاده ازوسایل فلزی بخواهید شبیه ابزاری که انسانهای اولیه میساختند بسازید پس ازمدتی که سرگرم ساختن وپرداختن ابزاری شبیه افزارهای انسانهای ماقبل تاریخ شدید خسته وناراحت و نومید خواهید شد وازین کاردست خواهید کشید. آنوقت می‌توان هوش، شکیبائی ومهارت افزارسازان انسانهای نخستین راستود.

کارساختن ابزارهای سنگی ازقبیل: کارد، تبر، نیزه کم کم بظرافت وترقی رونهاد و افزارسازان ابزارهای کارآمدتر ومفیدترحتی زیباتری میساختند.

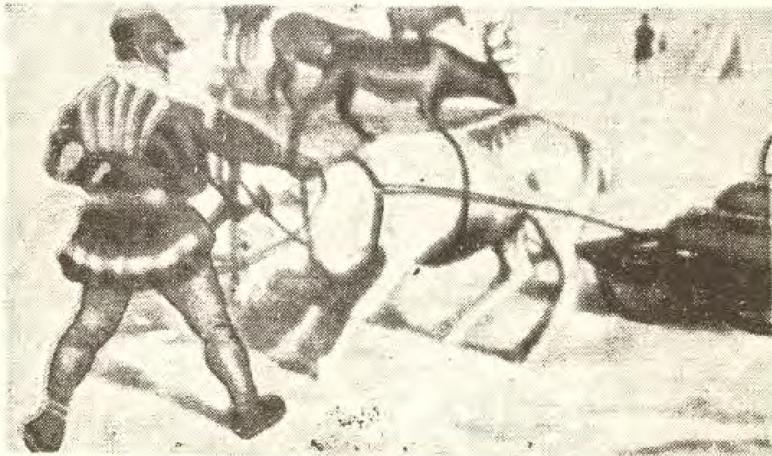
باید دانست که ابزارسازی درنزد تمام انسانهای نخستین یکسان نبود بلکه عده‌ای درساختن ابزارسنگی مهارتی بیشترازدیگران داشتند همچنین هرچه ازانسان پکن بدوران حاضر نزدیکتر میشویم ظرافت وتنوع افزارهای سنگی زیادتر میگردد.

اهلی کردن حیوانات

انسان درچه تاریخ ودرچه جا وبچه نحو باهلی کردن حیوانات پرداخت بدرستی معلوم نیست شاید وقتی انسان حیوانی را شکار میکرد بچه‌های آنرا نیز برای اطفال خود می‌آورد وازهمین‌جا شاید اهلی کردن حیوان آغاز شده باشد وقتیکه انسان حیوانات رااهلی کرد ازشیر وگوشت آن استفاده نمود وبعدها که برمز کشاورزی پی‌برد اولین مرحله تمدن آغاز گردید زیرا تا زمانیکه زندگی انسان برپایه لرزان اقتصاد شکار متکی بود پیشرفت وتکاملی چندان نصیبش نگردید.

آغاز کشاورزی

ازروزگاری که بشر برمز کشت وفوائدکشاورزی پی برد سکون خاطری یافت.



انسان حدود ۱۲ هزار سال پیش برای کشاورزی ازحیوانات استفاده میکرد.

استفاده از کشاورزی ابتدا در دره‌های پر برکتی نظیر دره نیل، دره شط فرات ودجله، دره رود زرد بوجود آمد . چون دراین جاها آب هرسال طغیان میکرد و مقداری گل ولای مفید بجا میگذاشت که در کشاورزی مفید بود، اما ازطرفی این طغیان‌ها بیشتر خانه‌و کاشانه وزرع ومحصول کشاورزان را نیز طعمه‌خود میساخت ازاین‌رو آنکه ازهمه باهوشتر بود.دستورهای سودمندی برای جلوگیری اززیان طغیان ومنشعب ساختن و حوضچه درست کردن برای آب رودخانه مبداد. اگرمأموران ازاجرای این دستورات سرپیچی یا تنبلی میکردند . گوشمال میداد اندك اندك قدرتی یافت وکم‌کم بمقام شاهی رسید، این نوع ایجاد سلطه و تمرکز قدرت دردره نیل ودربین‌النهرین ودرسواحل رود زرد ونظائرآن درزمانهای‌مختلف امپراطوریهائی پدیدآورد، اما بهره‌برداری ونقشه‌کشی‌های دقیق هندسی در دره نیل بادقت وتوفیق بیشتری پیش رفت‌ولی بین‌النهرین که روزی سرسبزوحتی‌انبار غله بود به‌بیابانی خشك (بجز قسمتی ازسواحل رودخانه) تبدیل شد .

کشاورزی‌در آغاز کارزنان‌بود باافشاندن دانه برزمین یاکندن‌زمین بوسیله زنان صورت میگرفت . مردم قبیله ژوانگ Guang دانه را باخاك مخلوط میکردند و برسطح زمین میافشاندند ومنتظر بثمر رسیدن‌آن میشوند. بومیان برنئو باچوب نوك تیزی گودالی در زمین‌ایجادمی‌کردند ودرضمن راه‌رفتن‌دانه رادرآن میانداختند. البته میدانیم که بشر یکباره باجهشی‌ازمرحله‌شکار به‌مرحله کشاورزی نرسید بلکه طی مدتهای مدیدکه شکاربوسیله‌مردان ادامه‌داشت زنان کم وبیش‌بکار کشاورزی وجمع آوری‌دانه‌می‌پرداختندامااز‌وقتیکه حیوانات اهلی‌شدازآنهادرتخم‌افشاندن‌وکاشتن دانه‌استفاده‌کردندشایداولین یوغ وگاوآهن ازچوب یا استخوان بود اما بمحض اینکه فلز کشف گردید ترقیات فراوانی نصیب پیشرفت های کشاورزی گردید .

باید دانست که چون انسان برمز استفاده آتش از پی‌بردکارکشاورزی و استفاده ازغلات رایج‌تر گردید زیرا بعضی دانه‌هاکه سخت بود پخته شد وانسان بهتر وبیشتر از غلات‌استفاد کردآدمی‌دراین‌مرحله‌بآزمایش‌های متعددی‌دست زدگیاهان ودانه‌های فراوانی را امتحان‌کرد تاتوانست تعداد زیادی ازآنچه‌راکه خوردنی وبی‌ضرر بود استفاده کند .

اختراع گاوآهن .

با اختراع‌گاوآهن درآسیای جنوب غربی سطح تولیدات‌کشاورزی را تاچندبرابر بالا برد انرژی‌حیوانی جای نیروی انسانی را گرفت این‌شیوه نخست درچین ومصرمورد استفاده قرارگرفت .ازکتاب داستان بشر ترجمه جمال‌زاده نقل و اقتباس گردید .

ختراع ارابه

یکی ازشگفت‌ترین اختراعات‌آدمی دردوران نخستین اختراع چرخ بود اما تاریخ

این اختراع درست معلوم نیست برخی ازدانشمندان معتقدند که تاریخش به سه‌هزار سال پیش‌ازمیلاد میرسد، بشرتاقبل ازاختراع چرخ مجبور بودکه اشیاء سنگین را روی زمین بکشد امـا بمحض اینکه ابتدا از غلطك برای تنه‌درختان ونظائرآن استفاده کرد، بهاستفاده چرخ وساختن ارابه‌که درآغاز دربین‌النهرین بوسیله نوعی خـر وحشی‌کشیده میشد اقدام کرد این‌امرپیروزی‌بزرگی برای بشریت محسوب میشد اما وقتی اسب‌کـه بوسیله مردم آسیای مرکزی تربیت ونگهداری میشد، بکارافتاد چندان موارد جدید ومفید استفاده‌های گوناگون یافت‌که حدی برای‌آن نمیتوان فرض‌کرد درمقاصد ، صلح‌جویانه وجنگی ازین وسیله جدید استفاده کردنددرهرحال اسب وسیله فتح وپیروزی بسیاری ازاقوام‌گردید ازاین حیوان نجیب برای مقاصد جنگی بانواع مختلف ازقبیل سواره‌نظام و حمل وسائل جنگی استفاده‌های فراوان بعمل آمد .

فخاری .

پس‌ازآنکه دربین‌النهرین برازپختن‌گل پی‌بردند وبا پیدایش چرخ، صنعت فخاری که تاآنروزبا دست صورت میگرفت بچرخ مجهزشد . درمناطق آباد آنروزجهان ظروف بسیارزیبائی ازگل می‌پختند‌که دارای‌زیبائی ونقش ونگارهای فراوانی بود وتهیه‌آن روز بروز رواج و توسعه‌مییافت ومبادله وخرید وفروش‌آن دربین ملتهای مختلف ازچین تاجزائر وسواحل دریای اژه ومصر رواج پیداکرد .

فن بافندگی

فن بافندگی را شاید انسان ازحیوانات‌آموخته باشد زیرا مشاهده کردند عنکبوت تارهائی می‌تنند اونیز بفکر استفاده ازالیاف‌گیاهان وپوست درختان افتاد گرچه آدمی پوشاك خود را از پوست‌حیواناتی‌که شکارکرده بود تهیه می‌کرد اما بااینحال الیاف‌گیاهی مصارف فراوانی ازجمله تهیه طناب،تورماهیگیری و غیره یافت والبته اولین پارچه‌ای که مردم ابتدائی میبافتند شاید شبیه‌گونی وحتی پست‌تربود رمزساختن ظروف سفالین نیز شاید به‌تصادف برای بشر حاصل شده باشد مثلا روزی مشاهده کردگلی درآتش پخته و سفت شده بشرنیز ظروفی را ساخت و در آتش‌گذاشت وپخت البته هنوز چرخ فخاری را اختـراع نکرده بود . هنگامیکه انسان ازحیوانات درحمل ونقل استفاده کرد بازگامی بسوی ترقی گذاشت .

خط نویسی

عده‌ای را عقیده برآنست‌که چون‌کاهنان مجبور بودندکه صورت حساب و دارائی را درذهن خود نگهدارند لذا بفکرچاره افتادندکه منتهی باختراع خط شد و خط بوسیله بازرگانان بنقاط مختلف برده شد البته بازرگانان دراکثرکشورهای باستان مقامی‌نداشتند بااینحال‌فینیقی‌هاکه مردمی‌تاجرپیشه بودنددولتی‌پدیدآوردند ودربین‌النهرین نیز‌بدولتهائی

برمیخوریم‌که از میان بازرگانان برخاسته‌انـد زیرا همانطور کـه میدانیم در قدیم تحرك اجتماعی خیلی‌کم بود و اشخاص هرچه هم با استعداد بودند چون از خانواده‌هـای پائین یعنی‌کشاورزان . غلامان و بازرگان بودند حق ترفیع و ترقی نداشتند مگر بطور استثنائی که‌آنهم بواسطه بروز انقلابات و جنگها صورت میگرفت .

کوزه‌گری سبب شدکه نقاشی و مجسمه سازی بوجود آیـد و خط هم دنبـاله روی کوزه‌گری و نقاشی بود بدینحوکه چون میخواستند علائم کارخانه را مشخص‌کنند علائمی بر روی‌ظروف سفالین میکشیدند رموز و علائم مبین بعضی مطالب بود این خطوط و علائم مربوط بدوره حجر جدید میباشد .

درقدیمترین نوشته هیروگلیف‌که در سومریافت شده ، مرغ را بصورتی نوشته‌اندکه در ظروف سفالین مردم ایلام و شوش هم بهمان صورت نقش شده است .

اولین تصویرکتابت تصویری‌که علائم و نشان‌گندم میباشد از تزئینات هندسی ظرفهای شوش ، و سومر اقتباس‌گردیده است . حروف مستقیم‌الخطی‌که درآغازکار در حدود ۳۶۰۰ ق ـ م در سومر بدست آمده شاید صورت خلاصه شده‌ای از رموز و رسوم نقاشی یاکنده شده برظروف سفالین قسمتهای جنوبی بین‌النهرین و ایلام است .

کم‌کم این علائم تصویری تکامل و ترقی یافت و بحروف تبدیل‌گردید البته در بعضی زبان‌ها از جمله چینی نیز هنوز خط تصویرنگاری وجود دارد .

در پایان عصر حجر جدید یعنی قبل از ۳۶۰۰ ق ـ م در ایلام و مصر و بین‌النهرین سومرخطی بنام هیروگلیف رواج پیداکرد .

خط‌درحدود ۲۵۰۰ سال‌ق‌ـ م به جزایرکرت برده‌شد ودرمصرحدود ۳۰۰۰ق ـ وجود داشت . فنیقیها مخترعان خط‌نبودند بلکه خط را ازمصروکرت گرفتند در امور تجاری‌خود مورد استفاده‌قراردادند و بهرجاکه پا نهادندآنرا رواج دادند . در زمان **هومر** دریونان از همین خطسامی الاصل‌که بوسیله بازرگانان بآنجا راه یافته بود استفاده میکردند .

بنابراین پیدایش خط حدی میباشدکه آغاز تاریخ را نشان میدهد . وآغازشهرنشینی است زیرا در حدود ۴۰۰۰ سال ق ـ م‌که خط اختراع شد شهرهائی نیز بوجود آمد .

عهد مس

بشر مدتها وسایل زندگی خودرا ازسنگ، چوب، استخوان میساخت تااینکه‌روزی ناگهان درمصر اتفاق شگفت‌آوری رویداد ، هنگامیکه مردی برروی مقداری سنگ آتش‌ـ برافروخته بود باچشمان ازحدقه درآمده دیدکه ماده مذابی ازسنگهای داغ شده خـارج میشود وپس‌ازجاری شدن وخاموش‌گشتن‌آتش‌آن ماده مذاب سرد وسفت میگردید ، مدتهـا

ازین واقعه گذشت تادر ۶۰۰۰ سال پیش‌ازمیلاد ازمس‌درساختن ابزاراستفاده کـردند . در بین‌النهرین وسایرنقاط عالم ازین کشف بزرگ‌مدتها بی‌اطلاع و بی‌بهره بودند تااینکه قومی که باخود اختراعات فراوانی ازجمله خط همراه داشتند بنام **سومریان** از شمال بجنـوب کوچیدند ودرحدود ۳۵۰۰ پیش‌ازمیلاد ازمس در ساختن برخی ابزار از قبیل : سنجـاق، گردن‌بند، تیغه‌استفاده کردند. اما این کشف بجاهای‌دیگ دنیا بعدازمدتهاراه‌یافت‌ومورد استفاده قرارگرفت بایران وترکیه زودتر وبشمال اروپا دیرتر مس‌وارد شد. بـا اینکه کشف مس‌و ساختن ابزارهای مسی بخصوص اسلحه رواج یافته بود بازابزارهای سنگی مورد استفاده بود زیرا اسلحه‌های مسی زودکج میشد بنابراین منتظر بودند تاراهی بیابندکه ازفلزوسایل محکمی بسازند تاسرانجام عصر مفرغ آغاز وآدمی از ین گرفتاری واندوه خلاص شد .

آلات مسی‌درخانه‌های‌دریاچه‌ای سویس‌درحدود ۶ هزارسال ودربین‌النهرین ۴۵۰۰ سال‌ودرمقابرمصرمربوط ۴۰۰۰ سال ودرخرابه‌های اور عراق ۳۱۰۰ سال‌پیش ازمیلاد ودر فرانسه ۲۰۰۰ سال پیش‌ازمیلاد یافت شده است. گرچه مس بطورخالص هم در طبیعت یافت میشود اما عمده ذوب‌آن وجاری شدنش ازسنگ بود .

عهد مفرغ

بادرهم‌آمیخته شدن تصادفی روی‌ومس‌وقلع، مفرغ‌کـه فلزی سخت‌تر از مس بوددر دسترس بشرقرارگرفت . نکته جالب توجه اینکه چون قلع بمقدار خیلی‌کمی بدست‌میآمد ساختن وپرداختن وسایل وابزار مفرغی بمقدارکمی‌صورت‌میگرفت‌ودرنتیجه بازهم‌ابزارهای سنگی ارزش واهمیت داشت .

مفرغ که‌آلیاژمس وقلع است درحدود ۲۸۰۰ قبل‌از میلاد بوسیله سومـریان کشف گردید. آنان ملاحظه‌کردند که با این‌آلیاژ اشیاء وابزار محکمتری ساخته میشود کم‌کم ازین‌آلیاژبهره‌برداری فراوانی درنقاط مختلف بعمل‌آوردند تاجائیکه بوسیله مردم جزیره کرت ازین فلزابزارهائی ساخته وبشمال اروپا صادرشد . اما اروپائیان ازین فلزنوظهور بساختن شمشیرکه تاآنروز معمول نبود پرداختند و اختراع شمشیر باعث سقوط شهرتروآ وشروع تمدنی نوگردید . درسال ۲۵۸۰ ق ــ م خئوپس فرعون‌مصر بساختن هرم بزرگی که ازمس هم درشکاف ولای سنگهای بنای‌آن استفاده میشد اقدام‌کرد .

چینیان بکشف گل سفیدی که بخاك چینی معروف است دست یافتند و ظروفی‌ساختند که هنوزرازآن لطف وظرافت برای سایرملل کشف نشده است.

فلزکاری :

فلزکاری نیزرونقی بسزا یافت، ازطلاومفرغ برای وسایل زینت و زندگـی و لوازم

جنگی ابزار بسیاری ساختند این زینت وتجمل دوستی در بین مردم آنروز بی‌اندازه معمول ورایج بود ازکشفیاتی‌که بعمل‌آمده است شور وعلاقه فراوان مـردم آن روزگار بخـوبی نمایان است‌که طلاوزینت‌آلات بحد غیر قابل وصفی‌اهمیت میداند صنعتگـران و جواهر سازان مقام‌والائی داشتند .

عهد آهن .

باینکه‌آهن بمقدارزیاد ودربیشترجاها دراختیاربشربود بااینحال مس و مفرغ‌زودتر مورد استفاده انسان قرارگرفت شاید چون‌آهن حرارت بیشتری میخواست از اینجهت دیرتر دردسترس‌آدمی قرارگرفت درآغازآهن ازسنگهای‌آسمانی بدست میآمـد هنوز هـم مردم ابتدائی درافریقا ازذوب سنگهای‌آسمانی‌آهن بدست میآورند .

بعد ازتبرآهنین درسال ۱۲۵۰ درمصرودر۱۱۵۰درجزایر دریای اژه وغرب اروپا ودراطریش حدود ۹۰۰ ودرسویس درحدود ۹۰۰ قبل‌ازمیلاد رواج یافت .

ظاهراً اسکندر آهـن را بهندوستان وکریستف کلمب بآمریکا وکوك به اقیـانوسیه بردند .

کشف‌آهن‌واستفاده ازآن‌بمقدار زیاد درحدود ۱۳۰۰ سال‌پیش‌ازمیلاد توسط هیت‌ها که درترکیه امروز نزدیك‌آنکارا[1] میزیستند صورت گرفت، گرچه مصریان کوره‌هائی‌داشتند که مربوط به ۱۷۰۰ سال‌پیش‌ازمیلاد بود هم‌چنین تبری‌آهنی‌که مربوط به۲۹۵۰ سال پیش‌از میلاد میباشد درمقبره سلطنتی عوربدست‌آمده ولی استفاده ازآهن بطور خیلی کـم درنزد سومریان از۲۷۰۰ و۲۸۴۰سال پیش‌ازمیلاد وجود داشت اما چون ذوب‌آهن حرارت‌زیاد لازم دارد (۱۵۵۴ درجه) واکسیژن میخواهد ازاین جهت ذوب‌آهن دشوار بود بطوریکه قبل ازکشف هیت‌ها قیمت‌آهن ۸ برابر نقره بود هیت‌ها با ساختن کوره‌های بلند مقادیر زیادی‌آهن تولید وبخارج صـادرمیکردندیاازآن اسلحه‌میساختند اسلحه‌های سبك‌ومحکمی که جای وسیله‌های مفرغی راگرفت.ازآهن زره، شمشیر ، رکاب ، تیر وکمـان و وسائل دیگر جنگی میساختند . حتی تولید اسلحه آهنی باعث قدرت و عظمت آشوریان گردید پس‌ازاینکه ازآن وسایل‌جنگی ساختند به‌ساختن‌وسائل خانه ازقبیل‌کارد، قیچی و ظروف‌و نظائرآن پرداختند درهرحال‌آهن بسرعت در بیشتر دنیای‌آباد آنـروز راه یافت ودورۀ تازه‌ای‌درتمدن بشریت‌آغازگردیدکه سرفصل سلسله‌های بزرگ وترقیات شگرف بود .

لازم بتذکراست‌که‌گاهی‌درمیان برخی اقوام جهشی ازعهد حجر جدیدبه دوره‌آهن دیده‌شده است ونیزعده زیادی ازمردم ابتدائی بی‌آنکه دوره مس،آهـن را طی کرده باشد

یکباره ازهمه مواهب تمدن جدید بهره‌مند شده‌اند البته اکنون قبایل زیادی ازقبیل اسکیموها ساکنان جزایر پولینزی، شبیه بوضع وحالت مردم عصر حجر بسرمیبرند .

کوك سیاح معروف نقل کرده‌است که درزقتی‌که درسال ۱۷۷۸ کشتی حامل وی در زلاند جدید انگرانداخت بادادن یك میخ آهنی چند خوك ازبومیان گرفته است ، سیاح دیگری نقل کرده است که‌چون کشتی خودرا درساحل نگهداشتند بومیان بسوی کشتی شتافتند و میخواستند میخهای آنرا درآورند .

سازمان اقتصادی

مردم ابتدائی بجزمعدودی از چیزها را بقید مالکیت در نمیآورند . در نزد مردم ابتدائی زمین بصورت اشتراکی است ازجمله مردم ساموآ تاقبل از ورود اروپائیان چنین میکردند وزمین را خریدوفروش نمیکردند . درجزایرمالزی همچنین در قسمتهای داخلی کشور لیبریا زراعت درزمینها بصورت اشتراکی صورت میگرفت .

دربین مردم ابتدائی غذا بصورت عادلانه تقسیم میشود یعنی اگرهمسایگان آنها دچار قحط شوند بآنان غذا میدهند یك مرد اگر درجنگلی تنها باشد و بخواهد غذا صرف کند باصدای بلند دیگرانرا بصرف طعام خود میخواند درمیان این قبایل هرتازه واردی می‌تواند هرجاکه دلش بخواهد مهمان شود . مردم ساموآ دچار شگفتی میشدندکه شنیدند مردم جنوب لندن درفقر بسرمی‌برند وسخت در شگفت میشدند و میگفتندکه مگر آنها خانه یا دوست ندارند وآیا دوستان آنها غذا وخانه ندارندکه بآنها بدهند .

میان قبایل **هوتنتوت** رسم براین است که هرچیزی‌که‌داشته باشندبین یکدیگرقسمت می‌کنند اروپائیانی‌که بقاره افریقا رفته بودند اگرچیزی را به‌یکنفرسیاه‌پوست میدادنداو آنرا بین اطرافیان خود بی‌دریغ قسمت میکرد مثلا اگریك‌دست لباس کاملی بدو میدادند کت‌آن را به‌یکنفر وشلوارش را بدیگری و کلاه‌آنرا بشخص دیگری می‌بخشید .

سرهنك کارورچینی نقل‌کرده است: «هندیان‌امریکای‌شمالی جزدرمورد ضروریات خانگی برای چیزی مالکیت نمی‌شناسند» . یابقول یك مبلغ مذهبی.« این قبایل با چنان محبت وادبی بایکدیگر رفتار میکنندکه بندرت نظیرآن درمیان ملل متمدن دیده میشود.»

ابزار وابزار سازی

ابزار

آدمی فرقی‌اساسی با حیوانات داردیکــی از این‌فرق‌های مهم‌استفاده از ابزار است البته برخی‌ازموجودات ازقبیل‌میمونها یا بعضی‌ازحشرات ازابزار چوبی یاسنگی‌برای‌دفاع وغیره‌استفاده‌میکنند اماهمینکه دیگراحتیاجی بآن ابزار نداشتندآنرا دورمیافکنند ازطرف دیگر برای کار آمد ساختن ابزاراسلحه هیچگونه‌کوشش‌نمیکنند واساساً قادر بشکل دادن‌و ساختن ابزاری نیستند . اما آدمی از ابزار بعناوین مختلف از قبیل استفاده بعنوان اسلحه استفاده بعنوان ظرف استفاده بعنوان پوشش ومحل استراحت و موارد گونـاگون و متعدد دیگر .

دراینکه بیشتر ابزار را مردان میساختند تـردیدی نیست انواع اسلحه‌های سنگی ، چوبی، استخوانـی را مردان ابداع کردند شاید زنبیل بـافی و پارچه بافی از ابداعات زنان باشد .

زنان بعلت ضعف جسمی قـادر بشکار و کارهای سخت نبودند امـا درجمع آوری دانه‌های گیاهی و میوه‌ها و ریشه‌های خوراکی وکرم و صدف‌ها و ماهیان مهارت‌داشتند.

دوران حجر قدیم

بشر نخستین بجز سنگ ازچوب‌واستخوان‌هم بعنوان ابزار استفاده میکرد با اینحال دوران‌زندگی‌آدمی را بسه دوره مشخص تقسیم‌کرده‌اند دوره‌حجر قدیم ، دوره حجرجدید و دوران پرعظمت فلز .

دوران حجر قدیم

آدمیان نخستین ازچوب واستخوان وسنگهای لب‌تیز بعنوان ابزار و اسلحه استفاده میکرد . بطورکلی درآغاز باروش اصطکاك وسایش ابزار و اسلحه سنگی میساختند یعنی با کوفتن سنگهای‌سخت برسنگهای نرم وسایش‌دادن بسنگ های نرم ابزار واسلحه میساختند بنابراین درکار ابزار سازی ازسنگ‌های سخت بعنوان سوهان و سمباده استفاده میکردند .

دوران‌حجرجدید

بعدازگذشتن قرنهای بیشمارآدمی روشی فنی‌تر وصحیح‌تر درساختن ابزارهای‌سنگی

بکاربست وآن ضربه‌زدن و شکستن بود بدین‌معنی‌که : با پراندن و خردکردن‌وجدا ساختن قطعات سنگهای شکننده و سنگهای شیشه‌ای ابزار و اشیائی بران میساختند .

اوبسیدیان Obsidian

که یك نوع ماده شیشه‌ای تیره رنگ آتشفشانی است بهترین ماده طبیعی میباشدکه در بران ساختن اسلحه وابزارهای دوران حجر جدید مورد استفاده بودحتی مقدار خیلی زیادی ازین ماده از جزیره ملوس بسراسر اطراف مدیترانه حمل ومورد استفاده واقع‌میشد ومورد دادو ستد قرار گرفت وهمین امرسبب ثروتمند شدن‌مردمان جزیره ملوس در دوران حجر جدید تـا عصر مفرغ گردید .

در ادوار نخستین رفته‌رفته مهارت بشردرتراشیدن وصیقل و شکل‌دادن وبصورت‌های مختلف در آوردن سنگ بیشتر شد بطوریکـه از سنگ وسایل وابزار بسیار دقیق و مفیدی میساخت‌تا اینکه روشی‌نودر سنگ تراشی ابداع گشت‌که عبارت از کنده‌کاری بوسیله فشار دادن اسکنه‌های نوك تیز استخوانی برتکه های سنگهای متخلخل و سنگهـای زجاجـی شکننده بود .

روش خردکردن وصیقل‌دادن‌آسانترازروش‌کنده‌کاری وشکستن سنگ است بااینحال دیرتر در میان اقوام رایج‌گشت .مثلاصنعتگران عهد حجر جدید برای ساختن یك‌تبرسنگی سنگ‌تراش‌سنگ‌سخت متراکمی که‌ترد وشکننده باشد انتخاب میکرد سنگ یشم سبز ، خارا، مرمرسیاه بهترین نوع سنگ‌برای ساختن تبرسنگی است چون قطعه‌سنگ مورد نظر بدست سنگ تراش عهدحجر جدید افتاد آنرا زیرضربات خفیف پی در پی قرار میدهد و قطعات ناصاف وزیادی آنرا میشکند چون سنگ را بشکل دلخواه در آورد سطح تبرسنگی را با سنگ‌سیاه یامقداری شن وآب میسایدتاکاملا صاف وصیقلی گرددآنگاه لبه تبررا باسائیدن بر تخته سنگهای صاف ومحکم تیزو بران میکند بطور معمول،ساختن یك تبرسنگی ۸ ساعت وقت لازم دارد. شاید روش خردکردنو صیقل دادن باین‌علت دیرتر در نزدبشرهای‌نخستین رایج‌گشت که‌هنوز در یکجا مقیم نشده بود بلکه پیوسته در پی‌شکار بودو میکوچید درآنحال وقت‌وفرصت‌صیقل‌کاری برروی‌ابزارهای‌سنگی‌خودرانداشت اماهنگامیکه‌آدمی‌درجائی مستقر شد بفکر صیقل دادن ابزارسنگی خود افتاد زیرا در اوقات بیکاری به صیقل دادن ابزار سنگی میپرداخت .

رفته رفته که آدمی بزندگی‌کشاورزی وشبانی بیشتر خو میگرفت در ساختن‌ابزارهای

سنگی دقیق و جالب بیشتر توفیق مییافت مثلا از نی برای گودکردن سنگ و آنرا بصورت کاسه درآوردن یاتبرسنگی راسوراخ کردن و برای آن دسته گذاشتن استفاده میکرد با اینکه نی‌های‌سخت چون برسطح سنگ سائیده شود از سنگ زودتر سائیدگی پیدا میکندبااینحال چون نی زیاددر اختیاروحوصله فراوان‌وپشتکار داشت به ساختن‌کاسه‌ها وظروف سنگی‌وغیره موفق میگشت .

یکی از اسلحه‌هائی که‌آدمیان‌نخستین اختراع‌کرده بودند **بولاس Bolas** بود . سه قلوه سنگ‌یا قطعهٔ فلزسنگین رابرسرطنابی‌میبستند.آنگاه انتهای آن سه طناب را به‌حلقه‌ای میانداختند یا بیکدیگر گره میزدند وگره مرکزی یا حلقه را دردست میگرفتند و دورسر میچرخانیدند و بطرف شکار یا دشمن پرتاب میکردند بولاس بسوی‌هدف میرفت وبدورآن حلقه میزد. اختراع بولاس‌مربوط بدوران حجر قدیم بود وهم‌اکنون نیز در نزد اسکیموها و بومیان قسمتهای جنوبی امریکای جنوبی مورد استعمال و استفاده قرارمیگیرد .

فَلّاخُنْ

در ادوار خیلی دور یك نوع‌فلاخن که‌ازالیاف‌گیاهی یاپوستی‌تهیه میشد ودروسط‌آن یك حفره‌کوچك بودکه‌درآن‌قلوه سنگی قرارمیدادند.بدوطرف ودوطناب‌آن‌حفره کوچك‌بسته‌میشد که‌یك‌طناب‌را بدوردست وطناب دیگر که‌گرهی داشت در میان شست و انگشت مجاورش قرار میدادند وچون‌فلاخن‌را به‌دورسرمیچرخانیدند پس‌ازاینکه باندازه‌کافی‌سرعت پیداکرد سرطنابی که‌گره داشت رهامیکردند ودر نتیجه تیر رها میشد وبرهدف میخورد .

برخی از اقوام ملانزی‌در دهات مستحکم وقلعه‌دار و بالای تپه‌ها میزیستند وازفلاخن استفاده میکردندکه بلندی هریك از طناب‌های‌آن بیش از یك مترونیم بود .

در بعضی از نواحی اوقیانوسیه بومیان از سنگ‌هائی برای فلاخن استفاده میکنند که بشکل‌سیگار برگ می‌باشد زیرا این‌سنگها بهتر وبیشترقابل استفاده‌است این سنگها را در توربها میریزند و در موقع استفاده‌ازآن‌سنگها بکار میبرند .

زوبین پران

در دوران ماقبل تاریخ درعهد حجر قدیم بدست‌بشر اختراع‌گردید بکار بردن‌زوبین پران بمهارت‌فراوان احتیاج دارد این‌آلت ازیك قطعه چوب صاف‌که در انتهای آن‌سیخك یاقلابی‌که روبداخل برگشته باشدایجاد میگردد یکنوع‌زوبین‌که در انتهای کلفتش‌فرورفتگی کوچکی بوجود میآیدکه‌در انتهای بین‌قلاب زوبین پران بندوجفت میگردید .

سابقه اختراع زوبین پران از تیر و کمان بیشتر است وچون تیر و کمان اختراع و مورد استعمال واقع شد با اینحال زوبین پران دارای امتیازاتی است که تیر و کمان ندارد .

مردمان آزتك Aztec و بومیان فلات مکزیك از زوبین در جنگ و تیروکمان در شکار استفاده میکردند . زوبین پران از نزدیك خاصیت سوراخ کنندهدارد ودر جنگی که میان اسپانیائیها و بومیان امریکایمرکزی وجنوبی درگرفت بومیان با استعمال زوبین پران زرههای فولادین جنگیان را سوراخ میکردند .

تیرو کمان

یکی از سلاحهای وحشتناك قبل از اختراع اسلحه آتشین محسوب میگشت تیروکمان ابتدا در دوران ماقبل تاریخ در آسیای جنوب شرقی مورد استعمال داشت وشاید در همانجا نیز اختراع گردید .

تیروکمان شاید تکامل یافته یکنوع اسلحه باشد که امروز از آن اطلاعی نداریم در هرحال تیر و کمانهای ابتدائی چندان قابل استفاده نبود و اگر هم مورد استعمال داشت باندازه زوبین پرانو سایر سلاحها مخرب نبود شاید تیر را قبل از پرتـاب بسمآلوده میکردند .

مردمان جنوب شرقیآسیا بشکار علاقه فراوان داشتند و چون گاهی گوشت آدمی نیز میخوردند از تیروکمان در شکار انسان نیز استفاده میکردند .

تا قبلازاختراع اسلحه آتشین تیروکمان از وحشتناك تریناسلحهها بشمار میرفتحتی موفقیت مغولان ، هونها ، ترکان در جنگها بواسطه وجود و استعمال تیر و کمان بود . حتی تیروکمان درزمانیکه اسلحهآتشین اختراع شده بود بـاز قدرت وسرعتش از اسلحه آتشین ابتدائی بیشتر و بهتر بود ویك کماندار نسبتاً ماهر در هر دقیقه میتوانست ده تیر بسوی هدف پرتابکند درحالیکه اسلحه آتشین با چنین سرعتیامکان پذیرنبود .

تیروکماندونوع بود مرکب وساده نوع مرکبآن درنواحی شمالیآسیا ونوعسادهاش در مناطق مرطوب بوجودآمد.کمانهای بلندوقدیمی انگلیسیوکمانهای سرخ پوستان مشرق امریکای شمالی از نوع ساده بود .

طبق مدارك موجود از یك تیروکمان مرکب تیری به۲۵۰ متری پرتابکردهاند .

چُماق

یکی دیگراز سلاحهائی که اقوام نخستین استعمال میکردند چماق بود . چماق بر دو نوع بود چماق پرتاب‌کردنی وچماق برگرد که اولی دسته‌ای کوتاه و سر کلفت دارد وآنرا بسوی هدف پرتاب میکنند. چماق برگرد که از چوب منحنی شکل که سطحی مانند تیغه‌ای پهن ودارای لبه‌ای تیز میباشد که‌بواسطه داشتن لبه تیز بسرعت در هوا همچون پروانه‌ای در میآید واگر بهدف اصابت‌نکرد بمحل نخستین باز میگردد .

اختراع چماق توسط مصریان قدیم و بومیان استرالیائی معاصر صورت گرفت .

انسانهای ماقبل تاریخ‌برای شکار جانوران کوچك و بزرگ بانواع نیرنگ‌ها دست میزدند بخصوص در شکار حیوانات بزرگ می‌بایست عده‌ای دسته جمعی‌بکار پردازند وشاید همین‌امر باعث بروز وظهور وتشکیل سازمانهای‌کهتری ومهتری میان افراد گشت .

دام و تله

آدمیان نخستین برای اینکه بآسانی شکار را اسیروصیدکنندباختراع وساختن انواع واقسام دامها وتله‌ها پرداختندکه برخی ازآنها بدینقرار است :

گودال سرپوشیده‌ای که درآن تیری تیزرا بطور عمودی‌کار میگذاشتندکه‌چون شکار بگودال فرو میافتاد تیر تیز شکم حیوان را میدرید وآنرا از پا درمیآورد .

روی‌گودال‌را ازپوشال وبرگ‌با چوبهای نازك‌کم مقاومت میپوشانیدند . شکار بمحض اینکه به گودال فرو میافتاد اسیر میشد ازکمندکه به گردن یا دست یاپای حیوان میافتاد آنرا اسیرمیکرد نیز استفاده مینمودند .

مردمان ابتدائی اگر دام یاتله‌ای میساختند برای جانور خاصی بود زیرا هر دام میتواندنوع‌خاصی ازجانوران راگرفتار سازد.

اسکیموها برای شکار گرگ یك تیغه تیز در سر راه گله‌های گرگ قرار میدهند چون گرگ‌عادت داردکه‌به اشیاء براق نزدیك شود وآنها را بازبان لمس‌کند لذا زبانش می‌برد وخون از زبانش جاری میشود و چون مزه خون گرگ را باشتها در میآورد بیشترزبان میزند در نتیجه زبانش پاره پاره میشود دراین هنگام گرگان به گرگ زبان بریده حمله میکنند وجنگ‌میان گرگها درمیگیرد درنتیجه‌چند گرگ کشته میشودوبجا میماند واسکیموها ازگوشت وپوست آنها استفاده میکنند .



چندتن نوجوان و جوان‌مرد – باختران

دوتن از کردان – باختران



چهره و پوشاك دو زن کرد - باختران

چهره مردی از بختیاری - گرمسیر



مردم‌شناسی

مردم‌شناسی،علم زندگی اجتماعی انسان در مراحل ابتدائی است به تعریف دیگر، مردم شناسی،شناخت علمی رشد و تکامل زیستی و اجتماعی است از راه مطالعه و تحقیق در بقایا و آثار انسانهای نخستین و زندگی جوامع ابتدائی.

اصطلاح انتروپولوژی،ازدوکلمه‌یونانی Anthropos بمعنی انسان، و Logos بمعنی دانش،ترکیب‌یافته و برای‌نخستین‌باردر آثارارسطوفیلسوف‌یونانی، بصورت Anthropology یعنی کسی که به شناخت انسان میکوشد، بکار رفته است، و امروزه از آن به "شناخت انسان" یا مردم‌شناسی تعبیر میشود.

مردم‌شناسی معاصر در مفهوم اخص خود پیش از آنکه دانشی یگانه باشد، مجموعهٔ بخش‌هائی از دانشهای انسانی و یا کاربرد آنهاست که موضوع مشترک آنها انسان از لحاظ جسمانی و فکری و فرهنگی از سوئی و در سیر تکاملی تاریخی و ما قبل تاریخی‌اش از سوی دیگری است.

براین سخن باید افزود که مردم‌شناسی، تقریبا" از سال ۱۸۷۰ میلادی باین طرف بعنوان یکی از مهمترین شاخه‌های علوم‌طبیعی و در مفهوم "جانورشناسی نوع انسانی" بکار رفته است،و چنانکه‌میدانیم پوبروکا دانشمند فرانسوی مردم‌شناسی را برای نخستین بار در مفهوم کلی‌شناخت انسان از نظر طبیعی بکار برده و موضوع این دانش‌را انسان طبیعی قرار داده است، تعریف مردم شناسی از نظر وی عبارت است از مطالعهٔ گروه انسانی جزئا "وکلا" و در ارتباط با کلیه موجودات‌طبیعت براساس این تعریف، مردم‌شناسی شامل کالبدشناسی انسانی، باستان‌شناسی، شناخت فرهنگ عامه، زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی، قوم‌نگاری و قوم‌شناسی در مفهوم وسیع آن است، با‌توجه به اینچنین مفهوم وسیعی از مردم‌شناسی است که گفته میشود دانش مزبور دانش یگانه‌ای نیست، بلکه بخشهای متعدد از علومی را شامل است که موضوع مشترک آنها مطالعه انسان از دو لحاظ عمده است:

نخست اینکه انسان را از لحاظ جسمانی و فکری و فرهنگی مورد مطالعه قرار میدهند.

دوم آنکه بشناخت انسان، این موجود اجتماعی، در سیر رشد و تکامل تاریخی و ما قبل‌تاریخش می‌پردازند. بی‌گفتگو، مردم‌شناسی که پیش از هر چیز با تاریخ طبیعی و روح علمی این دانش و یا جامعه‌شناسی و قوانین حرکات تاریخ در ارتباط است، میکوشد زندگی اجتماعی وحیات فکری و فرهنگی انسان را با توجه به سیر تاریخی و شرایط طبیعی و مناسبات اجتماعی موردمطالعه قرار دهد، و با توجه بهمین تاثیرات محیط و شرایط طبیعی و اجتماعی، وضع جسمانی و زندگی فکری و فرهنگی انسانهای اولیه و جوامع ابتدائی را مورد بررسی قرار دهد.

در پرتو بسط مطالعات و بررسیهای مردم شناسی در زمینهٔ فرهنگهای اقوام و ملل گوناگـون ادوار کهن و دورهٔ جدید ، مردم‌شناسی مانند تیلور باین نتیجه رسیده‌اند که برای شناخت‌جوامع و بویژه تحقیق در صور اولیه نهادها و بنیاد فرهنگها میتوان ازمردم‌شناسی بخوبی سود جست ، بعقیدهٔ تایلور ، مردم‌شناسی میتواند آئینه تمام نمای جامعه معاصر باشد . تطبیق آداب و رسوم مختلف با کشف منشاء و صورت اصلی آنها میتواند علت یا علل وجود بقایای رسوم و عادات‌کهن را در جوامع نوین کنونی معلوم دارد . در این حال روشن خواهد شد که حفظ یک رسم ، یک‌آئین یا یک نهاد که زمانی دارای مقصد و مقصودی یا ارزش و اعتباری بود و با گذشت زمان و پیداشدن تغییر در اوضاع و احوال غرض و مفهوم خود را از دست داده است نه تنها دیگر بهدفی خدمت نمی‌نماید ، بلکه کاملا زیان‌آور و زبونی‌بخش نیز تواند بود . بویژه پیشداوریها ، پندار گرائیهـا ، عادات ذهنی پوسیده ، بطور خلاصه نهادهای گذشته‌گرا بمنزلهٔ سدی از پیشرفت حقایق علمی جلو توانند گرفت و ازاستواری روابط بین ملل جهان توانند کاست . بالاخره تیلور معتقد است که خواستاران نیکی و راستی برای تهذیب تمدن معاصر میتوانند از قوم‌نگاری بخوبی کمک بگیرنـد و با اثبات اصل تکامل و با روشن گردانیدن احوال نیاگان‌انسانها در تنویر افکار مردم توفیق‌یابند .

درهر حال مطالعات دامنه‌دار یک صدسال اخیر در زمینهٔ مردم‌شناسی درمورد تکامل‌زیستی و اجتماعی انسانها ، برخی از مردم‌شناسان را از مطالعهٔ انسانهای ابتدائی و اجتماعات قدیم به مطالعه انسانهای معاصر و اجتماعات رشد یابنده و پیشرفته معاصر سوق داده‌اند . چنانکه لوی ــ استراوس مردم‌شناس معاصر فرانسوی موضوع مردم‌شناسی را در معنای بسیار وسیع آن یعنی " علم کلی دربارهٔ انسان " بکار میبرد . وی میگوید " انسان‌شناس میکوشد انسان را بنحو همه‌جانبـه بشناسد و مورد بحث انسان شناسی بسرتاسر کرهٔ ارض و تمامی تاریخ بشر ارتباط دارد و غرض از آن دسترسی بر یک معرفت قابل انطباق باهرگونه تحول و تغییر انسانی خواه در یک شهر بزرگ اروپائی و خواه در یک طایفهٔ کوچک ملانزی واقع در جزایر اقیانوس کبیر .

بعلاوه‌برخی از مردم‌شناسان معاصر معتقدند که مردم‌شناسی باید دایرهٔ تحقیقات خـود را مشخص‌تر و محدودتر سازد و بجای آنکه مانند جامعه‌شناسی تحقیق خود را در سطح گسترده بطور عمیق انجام دهد . چنانکه اوانس پریچار استاد مردم‌شناسی در دانشگاه آکسفورد معتقد است کـه "موضوع مردم‌شناسی ، دیگر جوامع باصطلاح ابتدائی نیست ، بلکه عبارت است از هر جامعه‌ای که آثار آن مجموعا " مورد مطالعه قرار گیرد ، منظور وی اینست‌که مثلا مردم‌شناسی نمی‌تواند زندگی یک‌شهر بزرگ را که احتیاج بجمع‌آوری‌های گوناگون و اطلاعات وسیعی دارد مورد بررسی قراردهد بلکه میتواند دربارهٔ زندگی اقتصادی و اجتماعی یک دهکده در استرالیا یا هندوستان و نظایرآن با توجهٔ بجزئیات امور بمطالعه بپردازد " . همچنین بنظر پی‌یر بسن‌به ، مردم‌شناسی تنهادرباره چهار مورد ذیل ممکن است بتحقیق برخیزد :

۱ ــ مطالعهٔ ایلات و عشایر.

۲ ــ مطالعهٔ یک دهکده یا یک جامعهٔ روستایی.

۳ ــ مطالعهٔ یک شهر کوچک (قصبه) یا یک محله از محلات یک شهر بزرگ.

۴ ــ مطالعهٔ یک قشر اجتماعی معین از یک جامعه بزرگ، مثلا مطالعه طبقه حاکمه یک جامعه یا دانشجویان فلان دانشگاه.

از این نقطه‌نظر از دو روش علوم‌اجتماعی یعنی روش پهنانگر و روش ژرفانگر ــ روش‌نخستین که بیشتر بمطالعهٔ وسیع اجتماعات، بمنظور دست‌یافتن به خصائص عمومی آنها می‌پردازد روش جامعه‌شناسی، و روش دوم که بجای اینچنین تحقیق در سطحی پهناور، موضوع مطالعهٔ خود را جامعه خاصی (مثلا یک ایل، یک قبیله، و مانند آن) که از نظر وسعت محدود است قرار داده عمیقا" و بتفصیل آنرا مطالعه میکند روش مردم‌شناسی شمرده میشود.

گذشته از اختلاف در مکاتب متعدد مردم‌شناسی و روشهای آنها بیجا نخواهد بود اگر در تتمیم این مبحث تکرار کنیم که مردم‌شناسی علمی انسان را نه‌تنها یک موجود زنده بلکه در تمام احوال بعنوان موجود اجتماعی، عضوی ازاجتماع و در درون روابط‌اجتماعی مطالعه مینماید؛ واز آنجا که این دانش نوین گذشته از علوم اجتماعی ناظر به علوم‌طبیعی و متکی بر زیست‌شناسی است، بمطالعه و بررسی انسان‌جز از راه شناخت قوانین عینی‌حرکات‌متنوع مادهٔ جاندار وقوانین حرکات و زندگانی انسان نمی‌پردازد.

ضرورت تاکید و تکرار این مطلب از آنجاست که مکاتب مردم‌شناسی غیرعلمی در گذشته و حال با توجه به عقاید و نظریات متافیزیکی و پنداره گرایانه‌اش دربارهٔ انسان درک نادرستی از این موجود زنده اجتماعی داشته و دارد. در واقع مردم‌شناسی گذشته‌گرا از پیوند دادن تئوری شناسائی با عمل اجتماعی ناتوان بوده و از نگرش علمی در توجیه‌و تبیین سیر تکاملی اجتماعات بی‌بهره بوده و هست. روشنتر بگوئیم مردم‌شناسان گذشته‌گرا بجای اینکه انسان را همانند موجود زنده‌ای که تابع قوانین عینی طبیعی و اجتماعی و محصول روابط‌و شرایط عینی اجتماعی است‌در نظر بگیرند و بجای اینکه شناسائی انسان را با فعالیتهای اجتماعی وی در ارتباط بدانند و بجای اینکه انسانها (نه انسان فرد) را موردتحقیق قرار دهند در چهارچوب مطالعه "انسان بطورکلی" محبوس و محدود میمانند، در حالیکه مردم‌شناسی علمی معاصر میکوشد انسانها را با توجه به هستی مادی و فعالیتهای اقتصادی و روابط‌اجتماعی آنها مورد مطالعه قرار دهد. در یک جمله، از دیدگاه مطالعه مردم‌شناسی علمی معاصر انسان جز در ضمن مناسبات اجتماعی مفهوم و معنائی ندارد و مردم‌شناسی جز شناخت همین انسان اجتماعی و منشاء و رشد و تکامل او و مطالعهٔ‌زندگی مادی و حیات فرهنگی جوامع بویژه جوامع ابتدائی هدفی دیگر نتواند داشت. نقل از کتاب‌مردم شناسی ــ علی اکبر ترابی

در حدود ۱۳/۰۰۰ تا ۵۰/۰۰۰ سال پیش گروههای انسانهای کرومانیون در نقاط مختلف اروپا ، افریقا پخش گردیدند ، بر این سخن باید افزود که در حدود ۱۲ تا ۱۵ هزار سال پیش گروههائی از انسانهای مذکور از آسیا بامریکا (از راه‌تنگه برینگ‌که آن زمان باریکتر از امروز بود و مدت زیادی از سال یخ بسته‌بود) راه‌یافتند و گروههای دیگر از آسیای جنوب‌شرقی ومجمع‌الجزایر مالایا و جزایر سوندا باسترالیا رسیدند .

انزوای گروههائی که در امریکا و استرالیا ساکن شدند و جدائی مخصوص این دو منطقه از سایر مناطق کره‌زمین سبب گردیدند که طی روزگاران بس دراز سرخ‌پوستان امریکا و بومیان‌استرالیا از بخش بزرگی ازبشریت بدور مانند و قرنها از تجربیات دسته‌جمعی بشریت نصیبی نبرند و بالنتیجه از فرهنگ و تمدن سایر همنوعان افریقائی آسیائی و اروپائی خود فاصله بگیرند .

البته گذشته از امریکا واسترالیا ، در مناطق مختلفی از کرهٔ زمین ، نقاطی یافت میشود که مردم آنها تحت شرایط خاص جغرافیائی و بر اثر عوامل دیگر ، از قرنها پیش، از اجتماعات‌سراسر نقاط‌جهان بدور افتاده و بوجهی منزوی زندگی میکنند ، و از لحاظ شرایط‌اقتصادی ، دورهٔ‌گرد-آوری خوراک گیاهی و خوراک حیوانی و همچنین شکار را طی میکنند و دارای فرهنگی سخت عقب مانده‌اند ، دنیزپولم محقق فرانسوی اطلاعات موثقی از زندگی اقوام ابتدائی معاصر بویژه زندگی افراد جوامع طایفهٔ "بوشمان" ، قدیمترین مردم افریقای جنوبی ، و همچنین از طایفهٔ "هوتانتو" و از "پیگمی"ها ، کوتاه‌قدان سیاه‌پوست آفریقا بدست میدهد .نقل از کتاب مردم‌شناسی ــ علی اکبر ترابی





کودکان و مردان نامی‌بیا



ـ این مردان اعراب اردنی هستند عربها عمده‌ترین گروه نژادی جنوب‌غربی‌آسیا می‌باشند .

مردمان آسیا

ترجمه عبدالحسین سعیدیان

با همه تباین ها و اختلاف‌های فعلی آسیا ـ گوناگونی آب و هوا ، چشم‌اندازها ، موقع جغرافیائی ، زندگی جانوری و گیاهی ـ در ذهن چنین می‌گذرد که قاره آسیا می‌باید دارای مردمان گوناگونی باشد ، در حقیقت حداقل هر نژاد شناخته شده آدمی در جهان را می میتوان در آسیا یافت .

در آسیا ، رنگ پوست متفاوت است : سفید ، زرد قهوه‌ای، سیاه، سبزه، هر یک از رنگ‌ها بسیار از لحاظ شکل صورت و قیافه و چهره خیلی گوناگون هستند

ـ مردان افغانی در کابل ، پایتخت افغانستان



یکنفر عرب ، تاجر فرش با لباس محلی ، در بازار کویت



با هزاران اختلاط و آمیزش میان گروههای‌نژادی، تغییرات فراوان در رفتار وخوی وروش مردمان آسیا پدیدار گشته است. حتی تفاوت های بسیار میان فرهنگ های مردم گوناگون آسیا وجود دارد. آداب و رسوم وخلق و خوی، دین و مذهب، زبان، ادراک هنری و آموزش و پرورش مردمان آسیا بواسطه وسعت خاک و اختلاف مناطق جغرافیایی و آب و هوا و کثرت جمعیت متفاوت ومتنوع میباشد. واین تفاوت ها از لحاظ جسمی، و تنوع‌های نژادی است.

برای نمونه در جنوب غربی آسیا، بیشتر مردم از نژاد قفقازی که بطور علمی سفید پوست هستند، هنوز بزرگترین تفاوت ها درشکل وشمایل ودر شیوه زنـــدگی آنان وجود دارد. عرب ها، ترک‌ها، ایرانی‌ها، همه بزبانهای متفاوت، سخن میگویند لباس‌های بومی‌و محلی آنها، آئین و مذهبشان و تعلیمات اخلاقی و دینی آنان متنوع میباشد. ترکها، ایرانی‌ها، وبیشتر عربها، مسلمان، عده‌کمی از عرب‌ها مسیحی یایهودی هستند. ادیان اسلام، یهودی، مسیحیت دربن ناحیه دارای مذاهب متعددمی‌باشد. حتی با اینکه یک زبان عمومی مثلا عربی راگروه کثیری بآن سخن میگویند تفاوت های فراوانی میان نحوه تکلم عربهای بیابان‌گرد، گله‌ـ چران، شهرنشین، کشاورز وجود دارد بطوریکه غالبا از درک کامل سخنان یکدیگر وامیمانند.

تفاوت‌ها و اختلاف های بیشتری میان مردم آسیای جنوبی وجود دارد. در هندوستان به تنهایی ۱۴ زبان عمده رسمیت دارد. و اگر تفاوت‌های لهجه‌ای وزبانی رابرشماریم تعداد زبانهای مردم هند به ۸۴۵ میرسد. مردم این سرزمین بیشتر هندو مذهب هستند اما در هندوستان پیروان اسلام، سیک (سحس) جین،

زائران هندو در رودخانه گنگ در بنارس *Benares* درحال آب تنی هستند تا آلودگی‌های روح خود را با آب این رود مقدس بزدایند.





حکومت فیلیپین می‌کوشد تا به همه کودکان آموزش داده شود.



مارافسای پاکستانی درحال هنرنمائی



باربران تبتی بارهائی را که بیش از ۱۴۰ کیلو وزن دارد بر پشت خود حمل می‌کنند.

بودایی، مسیحی، زردشتی وسایر ادیان زندگی می‌کنند.

همچنین فرهنگهای متفاوت بواسطه آداب ورسوم قومی، ملی- موقع جغرافیایی وجود دارد. تنوع فرهنگ بستگی بسیار به آب و هوا، خاک، سرزمین، منابع طبیعی دارد. این موضوع آشکار است زیرا مردمی که در مناطق خشک سرد ویا بیابانها زندگی میکنند مانند مغولان تفاوت فراوانی از لحاظ فرهنگی با مردمی دارند که درناحیه گرمسیری جزیره جاوه زندگی میکنند. علف زارهای مغولستان برای پرورش گله‌های جانوران اهلی بسیار خوب است. مغول‌ها با پرورش گاو وگوسفند از گوشت وشیر استفاده می‌کنند و زندگی آنان بر پایه دامداری قرار دارد. مردم جاوه می‌توانند در سرزمین خویش محصولات خوب در خاک حاصلخیز خود بدست آورند این مردم مشکلات کشت وجمع آوری محصولات کشاورزی را در مناطق کوهستان و بلند وباشیب‌های تند را با ساختن تراس در مناطق شیب‌دار حل کرده‌اند.

ولی جاوه بسیار پرجمعیت است ودراینجا زمین برای کشت جو خیلی مستعد است بطوریکه غذاهای



صورت این مهندس چینی نشانه‌ای از فعالیت پی‌گیر چین برای صنعتی شدن است.

همه مردمان و جانوران اهلی آنها را تامین میکند. خوراک عمده مردم جاوه برنج می‌باشد و بیشتر مواد پروتئینی مورد لزوم خود را با خوردن گوشت ماهی فراهم می‌نمایند.

پس از توافق قدرت های استعماری سرزمین فلسطین را صهیونیست‌ها غصب نمودند ولی چون امکانات مالی و انسانی وسیعی داشتند قسمت وسیعی از سرزمین فلسطین را به‌کشت زارهای پهناور تبدیل و فلسطینی‌هارا آواره بیابانهای خشک و سوزان کردند. وسعت خاک وپهناوری قاره آسیا سبب شده است که زبانهای گوناگون بسیار در این نواحی رایج باشد و بواسطه بعد مسافت و اختلاف زبان سخنان یکدیگر را درنمی‌یابند اغلب دو نفر که بیک زبان سخن می‌گویند بواسطه اختلافات اقلیمی و غیره شاید نتوانند سخنان یکدیگر را دریابند. یکنفر چینی از کانتون ممکن است نتواند سخنان یکنفر روستایی را که در روستایی در ۵۰ مایلی کانتون بسر میبرد بفهمد.

حقیقت اینستکه زبانهای گوناگون دردسر بزرگی برای حکومت‌های آسیا فراهم آورده است بطوریکه هند ناچار کشورخود را به ۱۴ ایالت و روسیه به ۱۵ جمهوری تقسیم بندی کرده‌اند. برخی از کشورهای آسیایی یک یا دو یا چند زبان رسمی انتخاب کرده‌اند. در چین برای نمونه، زبان ماندارین را



زنی از پکن که مادر بزرگ کودک می‌باشد.

در چین در هر روز ۵۵۰۰۰ نفر به دنیا می‌آیند. همه بچه‌ها در مدرسه فرا میگیرند. درفیلیپین مردمش بزبانهای گوناگون مالایی سخن میگویند و زبان رسمی تاگالوگ میباشد.

زندگی روزمره در آسیا درهر ناحیه با ناحیه دیگر تفاوت بسیار دارد وهر یک تحت تاثیر محیط جغرافیایی و عوامل اقتصادی و اجتماعی است. برای مثال هندوها گاو رامقدس میدانند از اینرو خوردن گوشت گاو نزد آنان ممنوع میباشد و گاوها آزادانه در هر جا بچرا و گردش مشغول هستند.



اجداد این زن مغولی روزگاری امپراطوری بزرگی برپا ساختند که بیشتر آسیا را بزیر فرمان داشت.



خنده کودکان مالایائی نشانه‌ای از مراقبت در وضع سلامت آنهاست.



صبح خیلی زود صحنه‌ای از بازاری درشمال‌لائوس.

برخی از هندوها نه تنها گوشت گاو نمیخورند بلکه کشتن و خوردن هر نوع جانوری را ناپسند و حرام میدانند حتی بجانوران زیان‌آور نیز آسیبی نمیرسانند.

آسیا مهد پرورش ادیان بزرگ روی زمین است. دو دین بزرگ در قلب آسیا پدید آمده بودایی، هندوئیسم. هندوئیسم یک آئین دینی ویک سیستم اجتماعی است که بوسیله بومیان هندی پدیدار گشته. سابقا نظام کاستی و طبقه‌ای در هند از اهمیت فراوانی برخوردار بود درواقع نظام کاستی یکی از پایه‌های دینی هندوئیسم نبود. نظام کاستی طوری در هند ریشه دوانده بود که کشاورزان حق ازدواج با نظامیان و روحانیون حق ازدواج با پیشه‌وران را نداشتند. علاوه بر این در انتخاب شغل و نوع لباس نیز سخت تابع کاست وطبقه خاص خود بودند. این رسم در سال ۱۹۵۰ از طرف دولت هند برافتاد و غیرقانونی اعلام گشت.

دین هندو مانند مسیحیت، اسلام، بودایی، پیامبر و موحد خاصی ندارد، بلکه رفته‌رفته در طول ۵۰۰۰ سال شکل گرفته جاذب همه ادیان و فرهنگهای حکومت‌های هندوستان بوده ودین هندو مانند مسیحیت کتاب انجیل و مانند اسلام قرآن کتاب واحدی ندارد. دین هندو کهن‌ترین و از بزرگترین ادیان جهان است، نفوذ آن بر ادیان و مذاهب دیگر و تأثیر پذیریش از آئین‌های گوناگون وآراء وعقاید واعتقادات در طول تاریخ طولانی خود فراوان بوده‌است. دین بودا نیز از ادیان مهم دنیا مخصوصاً هندوستان است. بنظر میرسد که گروه بسیاری از هندوها هزاران خدا والهه‌راپرستش میکنند، ولی در حقیقت هندوها نامهای گوناگون و متعدد برای همان، همه‌یک خدا تلقی میکنند.

دین‌بودایی از لحاظ عده پیروان در دنیا مقام



دختری از ویت‌نام با کلاه حصری که برای جلوگیری از تابش مستقیم آفتاب بر سر دارد.



مرد و کودک و زنی از مردم جاوه، مسلمان هستند.

اول رأدارد و مؤسس آن گوتاما، بودا بود که در سال ۵۳۶ ق- م در هندوستان بدنیا آمد. آئین بودایی در هند بصورت‌های مختلف گسترش یافت و از اینجا به تبت، چین، ژاپن، سیلان و جنوب



یک پدرژاپنی طرز غذاخوردن را باچوب‌های مخصوص می‌آموزد.

شرقی آسیا نفوذ کرد.

دین بودایی براساس تعلیمات هندوئیسم نشأت وشکل یافت و شباهت کامل در موارد فراوان با هندوئیسم دارد. نفوذ عظیم دیگر بر دین بودایی آراء و عقاید تائوئیسم بوده که از چین در آئین بودایی راه یافته مخصوصاً دردین بودایی ژاپن این نفوذ چشم‌گیرترو بیشتر دیده میشود.

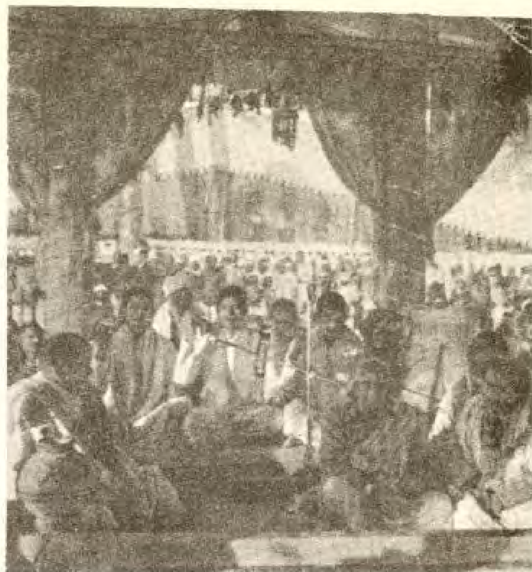
دسته دیگر از ادیان در جنوب آسیا ظهور کرد دین یهودی در فلسطین بود، این دین به یونان، روم وهمه اروپا، ودنیای جدید راه یافت. امـــا گروه خیلی کمی پیرو دارد. دین اسلام را در کشور عربستان حضرت محمد در قرن هفتم میلادی اعلام کرد. در هر سه دین یهودی مسیحی واسلام حضرت آدم نخستین مرد ذکر گردیده، بدنبال فتوحات نظامی مسلمانان دردنیا، دین اسلام مورد قبـول عده فراوانی قرار گرفت بطوریکه در سرتاسر شمال آفریقا و مناطق وسیعی از آسیا : سوریه، عربستان، عراق، ترکیه، ایران، افغانستان، ترکستان، پاکستان، اندونزی (هندغربی) پذیرفته شد.

پیش از برقراری حکومت کمونیستی در کشور چین، چینی‌ها ارواح اجداد خودرا می پرستیدند.

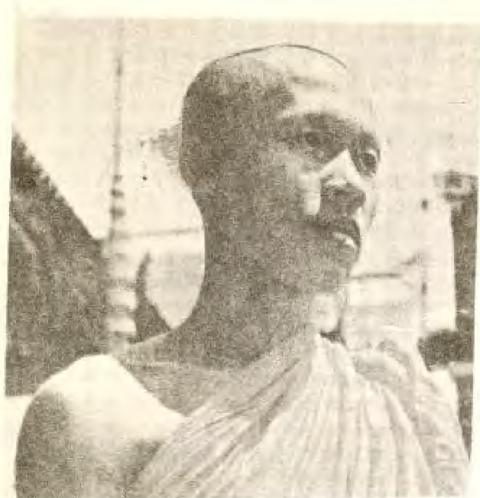
انسان از روزگاران نخستین وخیلی پیش در آسیا می‌زیسته، برخی از قدیمی‌ترین فسیلهای کشف و شناخته شده انسان ماقبل تاریخ جزیره جاوه در هند غربی (اندونزی) و در نزدیکی پکن پایتخت چین درشمال این کشور بدست آمده یکی از کهن‌ترین تمدن‌ها در آسیا پدید آمده از آنجمله است: تمدن چین، که نزدیک به ۵۰۰۰ سال سابقه و قدمت دارد همچنین هند دارای تمدنی کهن تقریباً بهمین قدمت است.

انسان شناسان که روی انسان مطالعات فراوانی انجام داده‌اند می‌گویند که کهن‌ترین تمدن‌ها در بین‌النهرین میان رود (دجله‌وفرات) در جنوب غربی آسیا ظهورکرده بود.

آسیا نفوذ معنوی فراوان بر غرب (اروپا) کرد از آنجمله است مهمترین نفوذ، نفوذ دین یهودی، مسیحی و اسلام در غرب بوده است. امروزه بنظر میرسد که آسیا عقب افتاده است، اما روزگاری نه چندان دور مشعل دار علوم و فنون و هنرها بود. زیرا تمدن‌های با شکوه ایران، چین، هند، بین-



جشنواره هندو زیر پرده‌های سرخ.



این چهره جوانی از یک راهب بودائی تایلندی است.

الهریس در این قاره بوجود آمده، زمانی که اروپا درمرحلهٔ ابتدایی حتی توحش بوده، آسیایی‌ها، تمدن‌هایی با عظمت داشته‌اند، زبان کامل و کهن سانسکریت، اوهد که با یونانی، لاتین خویشاوندی دارد، در حقیقت بیشتر زبانهای اروپائی از زبان سانسکریت تکامل یافته، بسیاری از اختراعات بزرگ ومهم مثل کاغذسازی، چاپ وباروت از چین به جهان تقدیم گردیده، دانش یونان و روم را مسلمین احیاء و تمدن جدید را پایه‌گذاری کردند.



تشریفات صرف چای در ژاپن



بازرگان کشمیری به مشتری کالا عرضه می‌کند.



مردی از طوارق که در صحرا زندگی میکند .

مردمان آفریقا

ترجمه عبدالحسین سعیدیان

پسری‌ازمردم لیبی که بچه آهوئی در بغل‌گرفته این آهوی کوچک در صحرا زندگی میکند .



مردمان‌آفریقا به ۵ گروه عمده تقسیم میشوند :

۱ ـ عرب ها ، بیشتر در مصر و شمال آفریقا زندگی میکنند .

۲ ـ هامی‌تی ها Hamites در حبشه و بیشتر در صحرا زیست می‌نمایند .

۳ ـ سیاهان واقعی ، که در آفریقای غربی و سودان زندگی میکنند .

۴ ـ بومیان منفرد و مجزا : بوشمن های Bushmen بیابان کالاهاری ، هوتنوت های Hattentot نامی‌بیا و پیگمی های زئیر (کنگو) .

۵ ـ بانتوها ، مردمی سیاه پوست هستند که در مرکز و آفریقای جنوبی زندگی میکنند .

البته باین مردم باید ۵ میلیون نفر مهاجر اروپائی که بیشتر در طول سواحل شمال یا قسمت جنوبی زندگی میکنندوگروهی‌ازآنان با بومیان آمیزش نموده‌ونژادهای‌دو رگه‌ای‌پدیدآمده‌است،افزود .

در حدود ۹۰ میلیون (بیشتر در شمال و شرق)



نیجریه: مردانی مسلح از گارد امیر کانو ◁



پسران پا برهنه از برابر کلیسای جامع قبطی در آدیس آبابا پایتخت کشور حبشه می‌گذرند.

مسلمان زندگی میکنند حدود ۳۰ میلیون به آئین عیسوی گرویده‌اند و بیش از صد میلیون آفریقائی جمعیت سیصد میلیونی آفریقا را مردمانی از نژادها ورنگ‌های گوناگون وتعداد بیشماری گروههای قبیله‌ای تشکیل میدهد که از لحاظ طرز گفتگو و تلفظ متفاوت سخن میگویند.



مردان تونسی ـ آفریقا



بربرها، از نژاد بومی شمال آفریقا که در اسب سواری مهارت فراوان دارند. این مردان مسلح به تفنگ های قدیمی باند برنجی هستند.



این کودکان خردسال را بعلت واکسیناسیون در محل تزریق گریان و ناراحت دیده میشوند .



اب فروش (سقا) در حال پر کردن یک فنجان آب . سقاها مردمان خیلی با اهمیتی در نواحی صحرائی شمال آفریقا بشمار میروند .

نمونه‌ای از خانه های گلین ناحیه شمالی کشور غنا .

امروزه انسان‌شناسان مطالعاتی روی تکامل انسان بعمل آورده و باین نتیجه رسیده اند که نخستین آدمیان در آفریقا تکامل یافتند ، استخوانهای شبیه میمون با برخی از ابزارهای دست ساخت بشر در بخش های مختلف شرق آفریقا بدست آمده و این یافته ها ممکن است حلقه مفقوده تاریخ تکامل انسان را بدست آورد



از مردم روستای Kaal آفریقای جنوبی





روستائیان سودانی کلبه‌های دایره شکل میسازند

بجز بخش های ساحلی مدیترانه از آفریقا تا ۲۰۰ سال پیش اطلاعات کمی در اختیار داشتیم ،ولی اینک می‌دانیم که تمدنهای مهم و با شکوهی در ۱۰۰۰ سال پیش در قلب قاره آفریقا درخشیده ، و براساس یک تئوری از نواحی حاصلخیز شمال شرقی آفریقا گسترش یافت .

درحدود ۳۰۰۰ ق – م صحرا رو به خشک و بی حاصل شدن نهاد تا بصورت کنونی درآمد . این خشکی وبیابانی شدن از نزدیکی های سواحل دریای مدیترانه تا قلب و قسمت مرکزی قاره گسترش یافت ولی برخی از مردمان قاره آفریقا برای جستجوی سرزمین های تازه به نواحی مختلف آفریقا کوچیدند یا بر اثر نیرو های فاتحان اروپائی و آسیائی نواحی دور دست و غالبا "غیرقابل دسترس این قاره رفتند و این مردمان اجداد بسیاری از قبایل آفریقائی امروری بودند .◆

کارخانه فولاد سازی مصری ، در اینجا کارخانه آهن تبدیل به فولاد مشاهده میشود . ◁



مردان قبیله واتوسی بلند قدترین مردم دنیا هستند ، قد جنگاوران این قبیله به ۷ پا میرسد . !!

جنگاوران قبیله ماسائی

قایق ران از رودخانه یوئله در زئیر در حال گذشتن است .







بچه‌های پیکمی *Pygmy*



یکنفر زن از قبیله بوشمن در حال نگهداری کودکانش



این دختر در حالیکه بهترین لباس هایش را بر تن دارد در حال کوبیدن ذرت است



یک بچه هوتنوت در جلو کلبه‌اش



دو تن از زنان زولو با یک بچه



زنان واچاگاموزها را ببازار می‌آورد.



یک بازار کی کیویا در کنیا



سفید پوستان کنونی ژوهانسبورگ بیشتر از فرزندان اروپائیانی هستند که مدتها پیش
باین سامان کوچیدند .



منظره‌ای‌ازاستانلی پایتخت جزایر فاکلنه درمنتهی‌الیه نقطه جنوبی آمریکای جنوبی



این پسرک آیمارائی کلاه مردم بومی بلیوی که درناحیهٔ دریاچه تی‌تی کاکا زندگی می‌کنند ، بـر سر دارد .

مردمان آمریکای جنوبی

ترجمهٔ عبدالحسین سعیدیان

مردم امریکای‌جنوبی ازسه‌نژادمختلف وفرهنگهای اصیل متفاوت‌هستند. سرخپوستان سفیدپوستان وسیاه پوستان پس از اینکه سفیدپوستان (مهاجمان) اسپانیائی و پرتغالی وارد آمریکای جنوبی شد وبزودی اروپائی‌ها، بردگان سیاهپوست رابه‌این‌قاره از آفریقای‌غربی برای‌کار در مزارع بردند دربن دوره ۳۰۰ ساله این سه‌نژاد باهمدیگر دربن‌قاره زندگی کردند واین سه‌گروه نژاد بطور آزادانه آمیخته وتقریباً اصیل ونژاد خالص ازیکی‌ازین دسته‌ها وجودندارد ازینرو امروز تفاوت واختلافی میان سرخ‌وسفید وسیاه‌نیست.
(مخلوط سرخپوست واروپائی) (مخلوط سیاهپوست واروپائی) ومردم گوناگون جمعیت‌عمده این قاره را تشکیل میدهند.

هنوز بیشترین ثروت دردست نژاداروپائیان، کسانیکه در شهرهای بزرگ زندگی‌و منابع ثروت و تولیدات را درسواحل دریای‌کارائیب **کلمبیا** و **ونزوئلا** کنترل میکنند، میباشد، این ثروتمندان بیشتر در**گویان‌ها** ودر طول ساحل **برزیل** بسر میبرند. جمهوری **اکوادر** ، **پرو** ، **بلیوی** و **شیلی** بزرگترین عناصر خالص سرخپوستی که درجادر جدا از مخلوط اروپائی ،سرخپوست وسفیدپوستان در روستاهای سرزمین‌های بلند زندگی میکنند.

درقرن گذشته نژاد سفیداسپانیائی وپرتغالی وباچندموج وسیع مهاجرت اروپائی‌های دیگر مخصوصاً ایتالیائی، آلمانی، و لهستانی در قاره آمریکای جنوبی فزونی گرفت. این مهاجران دربرخی از زیباترین مناطق کشت قهوه جنوبشرقی برزیل اقامت کردند ومناطق کشاورزی ایجاد کردند در اوروگوئه، آرژانتین وسرزمین‌های دیگر بکشت غلات‌وپرورش دام مخصوصاً دردشت **پامپا** پرداختند.

هنگامیکه**پیزارو Pizarro** در ۱۵۳۱ وارد**پرو** شددریافت که‌نواحی‌آند از اکوادر تاشیلی امتداد دارد و یك امپراتوری با اقتصادکشاورزی که براساس تولید ذرت که یك گیاه بومی آمریکای جنوبی بود وجود داشت. این امپراتوری اینکاها از تعداد فراوانی قبایل تحت‌یك حکومت مرکزی اداره میشدند.

حکومت گاه بایك نهضت قبیله‌ای شروع میشد و اگر میتوانست حکومت را در دست میگرفت.

اینکا یك حکومت سلطنتی براساس برده داری و جمع‌آوری مالیات از مردمی که برای او درتعدادی از روزهای سال‌کارمیکردند بود. وآنان خدائی داشتند که می‌پرستیدند

این زن آرایوکانیائی شیلی کلاهی بر سر دارد که‌سکه‌های‌متعدد برآن و برلباس‌خود آویخته‌است .



آمریکای‌جنوبی حدود ۱۷۰ میلیون نفر جمعیت دارد که‌بطور متوسط در هر مایل مربع ۲۰ تن زندگی میکنند، جمعیت‌آن با مقایسه با اروپا خیلی کم است زیرا در هر مایل مربع در اروپا ۲۱۰ تن بسرمیبرند. به نسبت در قسمت‌های دیگر جهان، قارهٔ آمریکای جنوبی بطور نابرابری جمعیت‌آن توزیع گشته‌است.

به عقیدهٔ دانشمندان نخستین مردمی که به این قاره گام نهادند، ازآسیاآمدند. این مردم‌ممکن است‌از سیبریه و محل فعلی تنگهٔ برینگ (هنوز در آنزمان این تنگه بوجود نیامده بود) گذشته وارد آلاسکا گردیده رفته‌رفته، بسوی پائین آمریکای‌شمالی و سرانجام‌وارد آمریکای‌جنوبی شدند. کریستف‌کلمب مردم بومی آمریکا را هندی نامید زیرا هنگامیکه قدم بیکی از جزایر باهاما نهاد پنداشت که وارد سرزمین هند شده است، چون ماژلان دریانورد مشهوربسوی جنوب کشتی راند گذرگاهی آبی یافت که به‌اقیانوس کبیر میرسید، آنرا آرام نامید، جستجو برای مسیر بطرف هندوستان متوقف و آمریکای جنوبی فتح و با جدیت دریانوردی بدانسو را شروع کرد، وی مردی اسپانیائی‌بود این دریانوردان درسواحل‌شمالی‌لنگر انداختند و رفته رفته بقسمت های داخلی آمریکای جنوبی پیش راندند. مهاجمان اروپائی بسوی پرو، اکوادر، کلمبیا و به قسمت وسیعی از شیلی تاختندو تادورترین‌مناطق‌آمریکای‌جنوبی پیش رفتند وکولونی هائی در ریودلاپلاتا Reo Del Piata و بعد در پاراگوئه ایجاد کردند.

هنگامیکه اسپانیائی ها، از شمال غربی پیش رفتند، پرتغالی‌ها، ساحل شرقی را تصرف کردند. دیری نگذشت که پرتغالی ها همه سواحل برزیل را بچنگ‌آوردند میان اسپانیا و پرتغال‌دراین زمان‌قارهٔ‌آمریکای جنوبی‌بطور‌شرکت تاسیس وتقسیم گشت.

جنگ استقلال آمریکاوسپس‌انقلاب کبیرفرانسه افکار آزادیخواهانه‌میان‌مردم‌آمریکای جنوبی‌پراکنده شدورفته‌رفته‌آنان ضدفرمانروایان ستمگرخارجی خود بپاخاسته و پس از جنگ‌های موفقیت آمیز کشورهائی بوجود آمد که امروزه در روی نقشه آمریکای جنوبی می‌بینیم.

چون نخستین کاشفان سفید پوست واردآمریکای جنوبی‌شدند، سرخپوستان به‌مقیاس وسیعی‌در سرتاسر این قاره پراکنده بودند. $\frac{3}{4}$ از بومیان سرخپوست در مناطق شمالی کوههای آند، نزدیک ساحل غربی ساکن بودند، درسرزمین های پست گرمسیری زراعت میکردند، اما زمین‌ها کم حاصل و محصولات بوسیله حشرات غارت یا زیان وارد میشد.

این‌سرخپوستان دارای دو تمدن بسیار باشکوه و پیشرفته بودند، بزرگترین‌آنها، امپراتوری اینکاها (Incas) بود که شامل کیوچوآها ( )و آیمارهای (Imara) اکوادر، بلیویا و پرو و چند ین قبیله‌مختلف در شمال شیلی بودند. یک گروه

این زن سرخپوست با سه فرزندش با یک قایق چوبی در حال حرکت و سفر است.

این‌پسرک‌یکی از مردم سیاه پوستی می‌باشدکه در برزیل در کشت‌زارهای قهوه مشغول کار است.





مایل بکار در کشت و زراعت نبودند. ازینرو پرتغالی ها، بردگان سیاه‌پوست را به برزیل آوردند. از جمعیت برزیل امروزی بیش از ۵ میلیون خون سیاه پوستی دارند. بیشتر آنها در سواحل شرقی یا در قسمت مرکزی غرب نزدیک مزارع طلائی زندگی میکنند. در طول ساحل و در طول رودخانه ها دو رگه های سرخ پوست و پرتغالی و سیاه پوست زندگی میکنند.

تا قبل از قرن نوزدهم مهاجران در سرزمین جنوب ریودلاپلاتا زندگی نمی‌کردند چون اروپائیان مهاجر باین نواحی آمدند، سرخپوستان به خارج این منطقه رانده شدند در نتیجه تمام مردم آرژانتین سفید پوست می‌باشند.

در این اختلاط نژادی وسیع چند گروه راه زندگی وکسب معیشتشان بسختی تغییر یافته است، همچنین است وضع باش Bash سیاه پوستان جنگل های گینه، اجداد این مردم را در قرن هفدهم از مساکن خود ربوده بعنوان برده در بازارهای برده فروشی آمریکای جنوبی به برده‌داران فروختند. در گینه گروه فراوان ازهندیان شرقی (East Indian) که در همان زمان به تر ینداد رفتند. آنان هندی هائی بودند که به آداب و عادات آسیائی خود بازگشتند.

برخی از کولونی های اروپائی مهاجر، از روی حسادت و تنگ نظری به هویت خود، چسبیدند و از آمیزش با دیگران خودداری نمودند، و در اینجا سرخپوستان در نقطه جنوبی قاره مانند اجداد خود به زندگی ابتدائی درست مانند عصر حجر ادامه داده‌اند.

فقط $\frac{1}{3}$ جمعیت در شهرک ها، زندگی میکنند و شهرهای خود را مانند شهرهای بومی اروپائی که قبل از مهاجرت در آنها می‌زیستند، ایجاد کردند، البته با پیشرفت های جدید ساختمانی و صنعتی بر زیبائی و عظمت بناهای خویش افزودند.



حادثه جوئی از اختصاصات چابک سواران کابوی های آمریکای جنوبی می‌باشد و مردان فوق را گاپوچو می‌گویند.



این دخترک کلمبیائی، بهترین لباس روز یکشنبه خودرا پوشیده، از کلیسا بخانه باز میگردد.



بوگوتا، کلمبیا، برفراز قسمتی از بلندی های کوههای آند ساخته شده، سفر بدانجا، با هواپیما به آسانی صورت میگیرد.



این‌مرد از مردم کئوچیوآ اکوآدر با فلوت‌چوبی می‌نوازد ، بیشتر مردم اینکا از کئوچیوآ هستند

بازار لاتاکانگا در اکوآدر ، یک‌شهرک باستانی اینکا که در یک زمین لرزه ویران‌گشت .

کوچکتر شامل سرخپوستان چیب‌چاهای‌کلمبیاهستند .

نخستین‌کاشفان سفید پوست آمریکای جنوبی ، اسپانیایی و پرتغالی بودند . که تنفر از ازدواج با نژادهای دیگر داشتند . اما بسیاری از آنان با زنان سرخپوست‌ازدواج‌کردند ، بچه‌های‌آنان‌رادورگه‌نامیدند . امروزه همین‌دو رگه ها قسمت اعظم جمعیت آمریکای جنوبی را تشکیل‌میدهد . در کلمبیا ، ونزوئلا و شیلی ۲/۳ جمیعتش دو رگه‌هستند ، کشوری‌درآمریکای‌جنوبی نیست کـه از دو رگه های سفید و سرخپوست در آن نباشد .

برخی از سرخپوستان با سفید پوستان آمیزش نکردند . در اکوآدر ، بلیویا و پرو بیشتر از نصف مردمش سرخپوست خالص هستند . ولـی ایـن سرخپوستان خالص بیشتر شاید تماما" درکوهستانها زندگی‌میکنند .



بیش از ۶۵۰ نفردر یک مایل مربع در پورتوریکو زندگی میکنند و بیش از نصف مردم آن کشاورز میباشند .

مردمان آمریکای شمالی

ترجمه عبدالحسین سعیدیان

آمریکای شمالی حدود ۳۰۰ میلیون نفرجمعیت دارد که بطور متوسط درهر مایل مربع ۲۸ نفر زندگی میکنند با مقایسه با اروپا که درهر مایل مربع ۲۲۴ نفر و در آسیا ۱۶۳ نفر درهر مایل مربع بسرمی‌برند ، جمعیت قاره آمریکای شمالی خیلی کم است .

البته جمعیت در همه مناطق آمریکای شمالی پراکنده نیست ، تمرکز جمعیت در شهرک ها و مقدار کمی در مناطق روستائی است ، شهرک ها خودگاه از هم خیلی فاصله دارند ، گاهی چسبیده بهم و گاه واغلب درفواصل دورتا هرچندین مایل روستائی وجود دارد . نژاد و نوع جمعیت امریکای شمالی گوناگون است . اسکیموها ، سرخپوستان ، مهاجران سفیدپوست اروپائی ، سیاه پوستانی که بوسیله تاجران برده از قاره آفریقا دزدیده و به آمریکا آورده شدند .

اولین ساکنان آمریکای شمالی سرخپوستان بودند که به عقیده دانشمندان از آسیا از راه تنگه برینگ به این سرزمین آمدند . این کوچ بزرگ زمانی بس دور رخ داد که بدرستی نمیتوان تاریخش را معین کرد . هنگامیکه نخستین کاشفان اروپائی دنیای جدید

گواتمالا بیشترین جمعیت‌را درآمریکای مرکزی دارد ، بسیاری از آنان بازماندگان ماياهای باستانی هستند





این سرخپوستان سیوکس *Sioux* نمایندهء ۳۵۰۰۰۰ تن سرخپوستی هستند که امروزه در ممالک متحده آمریکا و تعداد خیلی بیشتری از سرخپوستان در کانادا، مکزیک، آمریکای مرکزی کارائیب آمریکای جنوبی زیست می‌نمایند

(آمریکا) را کشف کردند، حدود ۵ میلیون نفر سرخپوست در آمریکای شمالی می‌زیستند. بیشتر سرخپوستان در بلندی های فلات مکزیک و آمریکای مرکزی زندگی و کمتر از یکمیلیون نفر از سرخپوستان در ممالک متحده و کانادا زندگی می‌کنند.

شاید بزرگترین امواج مهاجرت اروپائیان، از ایرلند در سال ۱۸۴۶ صورت گرفت، عدهٔ فراوان دیگری از آلمان، شبه جزیره اسکاندیناوی در دوران جنگهای انفصال آمریکا (۱۸۶۴ — ۱۸۶۸) در دهه هفتاد به آمریکا کوجیدند و بر سرزمین های مناسب کشت گندم چنگ انداختند.

بجز مهاجران اروپائی، بومیان سرخپوست گروه کثیری از سیاهان را از قاره آفریقا دزدیده به آمریکا می‌آوردند و آنانرا در ایالات جنوبی و هند غربی بکار کشت پنبه و غلات، تنباکو وامی‌داشتند. درنتیجه امروزه $\frac{1}{10}$ جمعیت ممالک متحدهٔ آمریکا سیاهپوست هستند، از نژادهای دیگر از جمله چینی، ژاپونی به ایالات ساحلی اقیانوس آرام مهاجرت کردند. علاوه بر این نژادهای خاص، مهاجران اروپائی دیگری از ملیت هائی نظیر ایرلندی، لهستانی حالات روحی مخصوص بخود را حفظ کرده اند. با وجود این شیوه زندگی آمریکائی مجموعه‌ای از همه این عناصر گوناگون است که بصورت وحدت یافته‌ای درآمده است.

بیش از $\frac{9}{10}$ مردم هائیتی سیاه پوست هستند زبان رسمی آنان فرانسه میباشد.

حداقل $\frac{4}{5}$ مردم مکزیک دو رگه سرخپوست سفیدپوست، وبیش از $\frac{1}{4}$ جمعیت این کشور سرخپوست خالص هستند.







یک دسته از مردم گینه‌نو که لباس و تزئینات مخصوص رقص مذهبی‌را پوشیده و برخود آویخته‌اند

مردمان اقیانوسیه

نخستین مردان سفید پوست که از ناحیه اقیانوسیه با کشتی گذشتند ، اشتباها " ، ساکنان هندی جزایر اقیانوسیه را تیره پوست نامیدند . این نام چندان نپائید . همانطور که رفته رفته جزایر بیشتری توسط مکتشفان کشف میگشت ، بمردمی با قومیت ها و بومی های مختلف برخوردند . درجزایر غربی آنان پوستی برنگ مس ، موهای سیخ سیاه دارند وقایقرانانی چابک و ورزیده هستند . در جزایر دور تر بسوی شرق ، مکتشفان ، به‌مردمی پوست قهوه ای یا سیاه پوست برخوردند که‌بومی این نواحی هستند دارای موهای فرفری (مجعد) یا وز کرده میباشند .

این مردم چه‌کسانی بودند ؟ از کجا بدین‌مناطق آمدند ؟ وچطور هزاران کیلومتر راه دریائی اقیانوس را با قایق پیمودند ؟

برای‌دانستن سفرهای فوق‌العاده آنان ،ما باید این سفرها را ناشی‌و نتیجه ترقی و تکامل تدریجی‌آن مردم به‌بینیم .جزیره سوماترا در فاصله‌ای خیلی‌زیاد از شبه جزیرهٔ مالایا قرار دارد با اینحال مهارت بسیار برای یک سفر دریائی برای گذشتن از تنگهٔ مالاکا



بومیان اصلی استرالیا (در حال پختن) غذای ساده گوشتی با آب پز کردن ماهی میباشند اسلحه مخصوص آنها چوب (Boomerang) در کنار عکس دیده میشود .

ترجمه عبدالحسین سعیدیان

برای مردم ابتدائی لازم نبود . یکبار ساکنان جزیرهٔ سوماترا ، توانستند از تنگه‌های باریکتر بگذرند . در حقیقت‌این مردم توانستند ۳۰۰۰ مایل را ازسرزمین اصلی آسیا دور شوند و در جزایر دور و نزدیک و پراکنده‌اقیانوسیه ساکن گردند .در همان روزگارآنان می‌باید مهارت فراوان در دریانوردی می‌داشتند تا این سفر بسیار طولانی پر مخاطره را به پیمایند . با اینحال می‌باید این سفر و مهاجرت طولانی بر اثر حوادث جنگی و گریز از رویاروئی با قبیله دشمن و جنگاوران مخالف صورت گرفته باشد .

مهاجرت کن تیکی Kontiki همچنین معلوم داشت که قسمتی از جمعیت جزایر اقیانوسیه از مرکز آمریکای جنوبی با قایق های چوبی بادبانی بدینسو و سامان آمدند ازینرو ساکنان جزایر اقیانوسیه از نژادهای گوناگون تشکیل گشته است .

جزایر اندونزی از کهن ترین روزگاران مسکن آدمیان بوده است . جزایر دور شرقی بمقیاس وسیعی پراکنده‌تربوده ،این‌جزایرپلی‌نزی Polynesia در وسط اقیانوس‌آرام قرار داردکه دیرتر از جاهای‌دیگر ◁

خیلی زیادی از لحاظ زبان و شکل ظاهری و شکل و شمایل و آداب و رسوم گونه‌گون هستند. در نتیجه مردم جزایراقیانوس آرام بدسته‌های متعدد و مختلفی تقسیم گشتند. دانشمندان مردم جزایر اقیانوسیه را بچهار گروه عمده تقسیم کرده که هر یک محدود بقسمتی میشود.

بومیان Aborigines اصلی استرالیا این جزیره قاره ای را خیلی پیش‌از کشف سفیدپوستان تصرف و مسکن خویش‌گرده بودند. بسیاری ازبومیان تمدن و شهرنشینی (جدید) را پذیرفته یاحداقل تا اندازه ای‌بقبول‌تمدن‌نوین‌تن در داده ولی‌برخی از آنان همچنان به همان شیوهٔ ابتدائی خود پابند باقی مانده این بومیان بصورت گروههای کوچک به شکار و استفاده ازگیاهان‌وحشی‌خوردنی‌می‌پردازند. اسلحه‌مهم و عمدهٔ این بومیان ابتدائی‌نوعی



زنان هندی در جزایر فیجی ساراهای هندی و لباس‌ملی خودرا بر تن دارند. هندیان درین‌نواحی بکار زراعت و تجارت اشتغال دارند.

این نواحی، مسکون گشته است.

حرکت از جزیره ای به جزیره ای می‌باید رفته رفته طی هزاران سال صورت گرفته باشد. این مردم بایستی از جاهای مختلف آمده باشند زیرا تا حد



این پدر ساموآئی به فرزند کوچک خودماهیگیری با نیزه اندازی می‌آموزد.





ماهی را در برگها می‌پیچند و روی سنگ های خیلی داغ می‌پزند و آنگاه با دست می‌خورند.



جزایر نشینیان بومی‌کنونی قسمت‌های وسیعی از اقیانوس آرام را با قایق درنوردیدند. قسمت های مختلف این قایق‌ها را با نخ وغیره بیکدیگر بسته و بر آن پرده‌ای برای استفاده از جریان باد آویخته وبسته‌اند

چوب خمیده (بومرانــگ پس از خم شدن بجا و صورت اول برمیگردد) می‌باشد که با مهارت بسیار آنرا پرتاب میکنند که اگر بهدف نخورد بطرف پرتاب کننده باز میگردد.

بومیان استرالیائی دائماً" برای یافتن غذا از جائی بجائی می‌کوچند. آنان به آسانی میتوانند مهاجرت کنند زیرا خانه ای ندارند و اثاث البیت

این مرد از مردم فیجی است ، در حال ساختن کلبه‌ای با نی که دیوارهای آن را با نی بصورت جالبی درمی‌آورد



محقری ، دارای جزئی وناچیزشان راتشکیل میدهد.

دستهٔ دیگر ، مردمی هستند که در جزایر ملانزی زندگی میکنند. مردم جزایر ملانزی (جزایر سیاه) پوستی تیره و موهائی وز کرده (مجعد) دارند. این جزایرکه چندین گروه است در شمال شرقی جزیره (قاره) استرالیا قرار دارد. این جزایر، جزیره های بیسمارک آرچی پلاگو Archipelargo سلیمان ، هبریدنو Hebrides ، جزایر فیجی Fijji و کالدونیای جدید میباشند. همچنین دربین نواحی جزایر کوچکتری نیز وجود دارد. مردم ملانزی از قایق‌های کوچک چوبی مخصوص ، درماهیگیری و تجارت و رفت و آمد استفاده میکنند. این مردمان اعتقاد شدیدی به جادوگری دارند و جادوگران اغلب ثروتمندترین و مهمترین اشخاص قوم خود بشمار می‌روند.

سومین دسته از جزایر اقیانوسیه ، جزیره هائی بنام مجمع الجزایر میکرونزی Micronesia به معنای (جزایر کوچک) میباشد. مجمع الجزایرکوچک کارولین ، ماریانا و مارشال جزیره‌های میکرونزی را تشکیل میدهد.

مردم جزایر میکرونزی دریانوردانی ماهرهستند. قطعات مختلف قایق‌هایشان را با نخ و غیره بهم ◁



بچه‌های مائوری Maori در زلانـدنو از نسل مردمان دلاور و درنده‌خو وجنگجوی پلی‌نزی هستند.

بسته اند و با آنها می‌توانند سفرهای بزرگ در اقیانوس‌انجام دهند. با این قایق بادبانی مخصوص خود به‌آسانی میتوانند بهر جا که بخواهند دریا نوردی کنند. قایق‌های مردم میکرونزی سریع‌السیر- ترین، قایق های بومیان اقیانوسیه میباشد.

آخرین جزیره مجمع الجزایر، (پلی نزی به معنای جزایر بسیار است) جزیره‌هاوائی درشمال به زلاندنو درجنوب و جزیره ایستر که در ۲۰۰۰ مایلی سواحل کشور شیلی قرار دارد، می‌باشد.

از همهٔ مـردم بومی، در جزایر اقیانوسیه، پلی‌نزی ها بودند که از نخستین برخورد با کاشفان اروپائی خـوش رفتار بودند این مردم زیبا و دارای رفتاری خوش و دلپسند می‌باشند. با کشاورزی و ماهیگیری زندگی میکنند ولی خیلی سخت روی‌زمین های جزایر دوست داشتنی خود کار نمی‌کنند برای اینکه غذا خیلی فراوان میباشد.

در برخی جاها مخلوطی از نژادها ممکن است یافت شود. در گینه‌نو، یک‌نمونه ترکیبی از ساکنان ملانزی هستند، در آنجا برخی قبیله های پلی‌نزی نیز وجـود دارند. قبیله های دیگر به نگریتوها Negrito فیلی پینی و قبیله های متعـدد دیگـر مالایائی نسبت و خویشاوندی دارند. مردم مجمع الجزایرفیجی مخلوطی از ریشه واصل‌مردمان ملانزی و پلی‌نزی هستند.

درسالهای‌اخیربسیاری از نوکوچان (مهاجران جدید) به‌جزایر اقیانوسیه راه یافته اند. در جزایر فیجی برای نمونه، عده مهاجران هندی خیلی‌بیشتر از بومیان است. بازرگانان چینی در بسیاری جزایر اقیانوسیه سکونت گزیدند. همچنین سفیدپوستان از کشورهای اروپائی بدین سامان کوچیدند. اروپائیان بیشتر در استرالیا، زلاندنو اغلب انگلیسی نژاد میباشند ولی استرالیا هنوز جمعیت خیلی کمی دارد و موج های مهاجرت از کشورهای مختلف بسوی قارهٔ استرالیا همچنان در حرکت است. ◆

یک خانواده پلی‌نزی در جزیرهٔ ساموآ در حال تماشا و دیدن رقص‌رقاصان در جشن هستند. پلی نزی‌ها آوازه خوانان و رقاصانی هستند که رقص ها و آوازهای خود را تکامل بخشیده اند.



آسیا

" آسیا وسیع ترین و پرجمعیت‌ترین قاره‌ها و مهد تمدن‌های پیشرفته‌ای مثل تمدن های آسیای‌صغیر ، چین ، هند و ژاپن است . در بین‌النهرین ملل کرد و عرب و در هند نژادهای اصلی دراویدی‌های جنوبی (که با اهالی اقیانوسیه خویشاوندی دارند) و آریائی زندگی میکنند .

اثرات ترک و مغول بر ملل آسیای مرکزی و غربی بسیار بوده است . با اینهمه ملل ابتدائی مثل وداهای سیلان یا دراویدی‌های جنوب هند نیز یافت میشوند و قبایل به نسبت عقب‌مانده‌ای که زندگی آنها براساس شکار است در هند و چین سابق زندگی میکنند . مالزی با اینکه دارای تمدن نسبتا" پیشرفته‌ای است ولی گروه‌هائی که باوداها خویشاوندی دارند در این منطقه و بیرمانی وجود دارند . جزائر اندونزی مرکب از کشاورزان یکجانشین یا شکارچیان و خانه‌بدوشان دارای فرهنگ ابتدائی است‌مثل داپاک های برنئو این اقوام قبلا" به شکار انسان اشتغال داشتند .

دسته‌ای از پیگمه‌های که نگریتو نامیده میشوند در آسیا زندگی میکنند . احتمالا" اصل این پیگمه‌ها با نگریتوهای‌آفریقائی یکی است . نگریتوها را میتوان بسه‌گروه تقسیم کرد : منیکوپیها که‌در جزیره اندامان زندگی‌میکنند ، ساکاهای مالزی و آئتاهای فیلیپین گروه اول با تیر و کمان و دو گروه اخیر با سارباکان و گلوله‌های سمی شکار میکنند .

قاره آسیا به‌علت وضع جغرافیائی آن ناچار به داشتن روابط نژادی با سه گروه بزرگ بشری : سفید زرد و سیاه می‌باشد . این قاره به‌دو منطقه بزرگ تقسیم میشود : هندوستان که درآنجا عنصر زرد جنبهٔ فرعی دارد وآسیای آنطرف کوه هیمالایا که درآنجا نژاد زرد پایهٔ اصلی جمعیت را تشکیل میدهد .

هندوستان در ملتقای سه جهان از نظر انسان‌شناسی قرار گرفته است : بوسیله مدخل و دروازهٔ ـ بنگال با کشور بزرگ چین و بیرمانی (برمه) ، یعنی با گروه زرد یا اگزانتودرم (نژاد زرد) ، در ارتباط است و بوسیله دروازهٔ پنجاب با گروه سفیدپوستان یا (لوکودرم) ارتباط دارد . و بالاخره از راه دریا با نژادهای اولیه و سیاهان اقیانوسیه در ارتباط می‌باشد .

سابقا" فکر میکردند که در هندوستان دو نژاد متناسب به جدائی زبانی زبان سانسکریت (درشمال شبه جزیرهٔ هند) و با زبانهای (دراویدی) وجود دارد و چنین وصف میکردند : یک نژاد هند و اروپاو یک نژاد دراوی‌دی[1] . اما اکنون چنین معتقدند که سرزمین هند بوسیلهٔ چهار گروه نژادی‌اشغال شده است : اول نژاد اولیه (ودداVeddas (دوم نژاد تیره رنگ ملانو ـ هندو که هر دو بومی و اصلی می‌باشند . سوم نژادهای لوکودرم Levcodermes (هند و افغان ـ آناطولی و جنوب‌شرقی) چهارم نژادهای اگزانتودرم Xanthodermes(جنوب مغولستان و مرکز مغولستان) تا شمال شرق

دو گروه خاص به این دو نژاد افزوده شدند : اول گروه تودا Toda و دوم گروه (تزیگان) که

طی چند اختلاط نژادهای خون هندو ــ افغانی و دراویدی را بهم مخلوط ساخته است .

*****

آسیای آن طرف کوه هیمالایا (Kranshinalaynne) سرزمین نژادهای اگزانتودرم (زردپوستان) است و بخصوص نژادهای مغولها . در شمال هوکائیدو[۲] و جنوب ساخالین[۳] یک نژاد کوچک که افراد و اعضاء آن سوی بسیاری در غشاء دارند ، به نام آئی‌نو Ainou وجود دارد که خصوصیات آن از لحاظ نژاد زرد بسیار ضعیف است . یک نژاد سیبری هم در این سامان بسر می‌برد که افراد آن دورگه‌بین سفید و زرد می‌باشد لکن‌خصوصیات نژادی ، زردی آنها غلبه‌دارد . یک‌نژاد شمال ــ مغولی (مغولی ــ بوریات ــ کالموک ــ سامويد ــ یاکوت ــ ژیلیاک ــ تونگوز و غیره) هم در این ناحیه سکونت دارند . همچنین باید به یک نژاد مرکزی و مغولی (چین و تبت) اشاره نمود . بعد نوبت به‌نژاد جنوب مغولی (چین جنوبی ــ هندوچین ــ ژاپن) و یک نژاد اندونزی میرسد . بعضی از مولفین نژاد ــ اخیر را (نژاد مدیترانه‌ای) فرض میکنند . نژاد دیگر نژاد تورانی است (قرقیز ــ ترکمن ــ تاتار ــ ترک آناتولی) که از مخلوط و دورگه بین مغولها و نژاد ساکن جبال آلپ بوجود آمده‌اند .

با مراجعه به ما قبل تاریخ معلوم میشود که اشغال قسمت‌های جنوبی (چین ــ انسولاند = مالزی و هندوستان) و نواحی شرق نزدیک مربوط به دورترین دورهٔ گذشته تاریخ می‌باشد . پی‌ته‌کان تروپها (موجود فاصل بین انسان و میمون) که در پایان قرن نوزدهم میلادی در جزیره جاوه کشف شده‌اند ، مدتها به‌عنوان حلقه زنجیری فاصل بین میمون و انسان ملاحظه میشدند . سینان تروپ‌های[۴] شمال‌چین خویشاوندان نزدیک آنها بشمار میروند . پی‌ته‌کان تروپها و سینان‌تروپها در یک زمان دوردست یعنی ــ دوره‌چهارم نمایانگر اشکال بسیار مختلف انسانیت می‌باشند . معذلک انسان آن دوره مالک آتش و ابزار سنگی نسبتا " تکامل یافته بوده است .

شرق نزدیک داخل مجموع اورازیاتیک Eurasiatique (اروپا و آسیا) غربی شده است : در آنجا صنایع (آب به وی‌لی‌ین) Abbeuilien[۵] تا پالهٔولی تیک (مربوط به دوره‌های سابق عصر حجر) کامل بدست می‌آید وترکستان و کریمه و فلسطین آثاری از انسانها شبیه به انسانهای دوره نئاندرتال[۶] بجای گذشته‌اند . مراحل پیشرفت تدریجی متناسب با پالهٔولی‌تیک (دوره‌های سابق عصر حجر) و با مزولی‌تیک[۷] و با آغاز استخراج فلزها در سراسر قاره آسیا ، حتی در قسمتهای کاملا " معتدله سیبریه در تعدادی در مناطق محلی مشهود میشود . خطوط بزرگ تحول آنها تازه شروع به انجام گرفتن نمودند ، لکن نشانگر تقارن محسوس و روابط روشن بین قسمتهای مختلف سرزمین وسیع دو قارهٔ آسیا و اروپا بوده است . چنین بنظر می‌آید که نفوذ قسمت منتهی‌الیه شمالی سیبریه نسبتا " دیر انجام شده و ظاهرا " در پایان عصر پالهٔولوتیک صورت گرفته است .

اطلاعات ما هنوز کافی نیست‌که بتوان یک صورت صریح جنبشهای نژادی و زراعتی قبل از عصر پروتوایستوریک[۸] تنظیم نمود . معذلک چنین بنظر میرسد که از پایان عصر قدیم پالهٔولوتیک به بعد سفیدپوستان و زردپوستان مواضعی را که نسبتا " با مواضع فعلی آنها خیلی کم اختلاف داشتند ، اشغال کرده بودند . با اینحال باید این نکته را در نظر داشت که سفیدپوستان انبساط بیشتری بسوی سیبریه و آسیای مرکزی داشته و وسعت بیشتری در هندوستان جنوبی و آسیای جنوب شرقی و اندونزی بدست عناصر استرالیائی ــ مالزی متعلق به گروه آنتروپولوژی ملانو ــ اقیانوسیه ، را تحت اشغال داشته‌اند .

همینکه در قرن‌پنجم تا سوم قبل از عصر ما کشاورزی آغاز شد کشاورزان و تربیت‌کنندگان مواشی شروع به ازدیاد نفوذ و فعالیت خود در دو کانون اصلی (هندوستان شمال‌غربی و چین) نمودند و متدرجا" مجتمع‌های بزرگ کشاورزی کنونی را بوجود آوردند. قاره آسیا، در قسمت شرق نزدیک از ترکستان تا عربستان، عمیقا" به تحول مجموع نواحی مدیترانه بستگی دارد. حتی این ناحیه وسیع مستقیما" در توسعه و تحول کشاورزی و گله‌داری و تربیت مواشی و فلزکاری دخالت دارد. جلگه‌ها از عصر مفرغ مسئله دوام کاشت و کشاورزی بین دو منتهی‌الیه (اورازی) را تامین کرده‌اند. نقش تربیت‌کنندگان مواشی در نواحی از ترکستان تا منچورستان هنگام هجوم‌های پی در پی آنها به چین و هندوستان‌شمالی و اروپای شرقی و همچنین در موقع نفوذ آنها در بین مردم سیبری واجد اهمیت‌بسیار بوده است.

ترجمه: ابراهیم سپهری

---

۱) دراویدی مللی هستند که در جنوب هندوستان و شمال سیلان می‌زیسته و بزبان مخصوص خود (دراوی‌دی) سخن می‌گویند. تعداد مردمی که به دراویدی سخن میگویند یکصد میلیون نفر است.

۲) هوکائیدو Hokkaido جزیرهٔ بزرگیست در شمال ژاپن.

۳) ساخالین Sakhaline جزیرهٔ کوهستانی است در مشرق قاره آسیا بین دریای (اوخوتسک) و دریای ژاپن.

۴) سی‌نان تروپ Sinanthropes فوسیل‌هائی هستند که هم دارای خصوصیات اولیه میمون‌ها و هم خصوصیات پیشرفته انسان دارند.

۵) آب به‌ولی‌ین نام صنایع عصر ما قبل تاریخ معروف به عصر چخماق است.

۶) نه‌آندرتال Neandertal نام درهٔ کوچکی است در حوزهٔ رودخانه دوسل (ناحیه رن ـ آلمان) در سال ۱۸۵۶ دکتر فوهل روت در آنجا فسیل جمجمهٔ یک انسان را پیدا کرد که به نام جمجمهٔ نه ـ آندرتال موسوم گردید.

۷) مزولی‌تیک Mesolitique نام دورهٔ ما قبل تاریخ بین عصر پالهٔوتولیک و عصر نئولوتیک است که در حدود نه هزار سال پیش از میلاد مسیح می‌باشد.

۸) پروتوایستریک Protohistorque دوره‌ای است بین دوره ما قبل تاریخ و دورهٔ تاریخ.



چادرنشینان افغانی

آفریقا

در اواخر عصر حجر در حدود سه‌هزار سال قبل از میلاد مسیح مردم نواحی سفلای رودخانهٔ نیل و نواحی اطراف آن که در آن زمان حاصلخیزتر از امروز بود قدم به تاریخ گذاشته و این هنگامی‌بود که اولین سلسلهٔ‌فراعنه در دلتای رودخانهٔ‌نیل قدرت‌را به‌دست‌گرفتند پیشرفت بزرگ‌مردم شمالی آفریقا که با پیشرفتهای مشابه مردم خاور نزدیک و نواحی‌مدیترانه‌بهم آمیخته بود در طول قرون در سرزمینهای جنوبی و غربی نفوذ و تاثیر گذاشت.

این نفوذ در طول رودخانهٔ نیل به طرف جنوب پیش رفت و بر مردمی که سر راه قرارگرفته بودند تاثیرنمود و در خلق تمدن "کوش" در سودان امروزی میان آبشارهای سوم و ششم‌رودخانه نیل کمک فراوان کرد. شهرت این تمدن به خاطر قلمرو پادشاهی "ناپات" و "مروئه" است که ملکه و شاهانش در حدود هزار سال کم و بیش پیوسته از هشتصد سال قبل از میلاد مسیح حکومت میکردند.

نفوذ آن هم چنین به طرف شرق در طول سواحل جنوبی مدیترانه بسط یافت و قرطاجنهٔ فنیقیها که در نهمین قرن قبل از میلاد مسیح بنیان‌گذاری شد در خلق تمدنهای لیبی و بربر در آفریقای شمالی سهمی به‌سزا داشت و بالاخره این تمدنهای باستانی خاور نزدیک و مصردر جنوبی ترین نواحی عربستان ـ کشور ملکهٔ سبا و عشق‌ورزیهای سلیمانش ـ تمدن عظیم دیگری بنیان گذاشت و این تمدن باستانی از عربستان جنوبی از سویی مهاجرین و بازرگانان و جنگجویانش را از بحر احمر به قسمت مهمیزی شکل قارهٔ آفریقا و ازسویی دیگر دریانوردان و مستعمره‌نشینانش را به سواحل شرقی آفریقا که امروز سومالی و کنیا و تانزانیا را تشکیل می‌دهد گسیل داشت.

مهارت این پیشقراولان در کارهای فلزی و فنون دیگر به هدر نرفت. آنان به‌سرزمینی‌رفتند که قبلا مردمی به تعداد کم از شاخه‌های مختلف خانوادهٔ انسان در آن جا زندگی می‌کردند و علمای مردمشناس این‌شاخه‌ها را به‌نامهای "بوشمن" و "نگریلو" و "هوتنتات" و "نگرو" و "حامی" می‌شناسند.

هنوز اصل و مبداء این مردم در قارهٔ آفریقا تاریک و مبهم است. ظاهرا" این اقوام‌که تازه آفریقا را طی کرده به‌طرف جنوب رفته‌اند قرنها پیش‌از آنکه بتوان بشمارش در آید از خارج به این‌سرزمین‌رفته‌اند. شاید هوتنتاتها همان بومیانی باشند که مهاجرین هلندی در سال ۱۶۵۲در دماغهٔ امید به آنها برخوردند و در حدود پنج هزار سال پیش از میلاد مسیح به‌آن سرزمین رفته‌اند، ولی این‌تاریخ کاملافرضی است و هیچ چیز در این‌باره مشخص‌نیست. اقوامی که ما امروز به نام حامی و نگرو می‌شناسیم هنگامی که پدید آمدند و زاد و ولد کردند، به دنبال مهاجرین ـ اولیه در جهتی به سوی جنوب به راه افتادند.

این اقوام از میان قارهٔ آفریقا می‌گذشتند و اغلب با اقوام دیگری که سر راهشان بود در ــ می‌آمیختند و طرق جدیدی برای زندگی کردن پیدا می‌کردند: کشاورزی منطقهٔ حاره راابداع کردند، اسکان یافتند وبه کشاورزی دانه‌ای پرداختند، طریقهٔ ذوب کردن مس را فراگرفتند و از این فلز ابزار و اسلحهٔ ابتدائی ساختند.

این مردم جنوبی قارهٔ آفریقا زمانی که بلافاصله قبل یا بعد از عصر مسیحیت است، شروع به معدن کاوی و ذوب آهن کردند تا اسلحه و ابزار بهتر و موثرتری بسازند و به کمک آن از آن راه چنانکه معلوم است توانستند با شرایط جدیدی که در آن زمان انقلابی به نظر می‌رسید بر محیط اطراف خود مسلط شوند. از این تاریخ است (حدود دو هزار سال پیش) که مردم قلب قارهٔ آفریقا تکثیر یافتند و گروه‌های امروزی خود را تشکیل دادند.

چنین به نظر می‌رسد که ازاین تاریخ وسیع‌ترین گروه‌های بشری موجود در آفریقا به طرف جنگلها و دشتهای خالی و یا تقریبا" خالی از سکنه روی آوردند و دراین نقاط سکونت گزیدند. این گروه به نام "بانتو" مشهور است. این کلمه تقریبا" مفهوم نژادی ندارد، بلکه یک لفظ زبان شناسی است و به تمام مردمی گفته می‌شود که زبانشان بسیار نزدیک به یکدیگر است.

از نقطهٔ نظر نژادی بانتوها آمیخته‌ای از نگروها و حامی‌ها و بوشمن‌ها و هوتنتات‌ها هستند که در طول مدت درازی با یکدیگر آمیزش نموده‌اند. از نقطهٔ نظر قیافهٔ ظاهری انواع گوناگونی دارند ولی زبان همهٔ آنها کم و بیش از یک ریشه است و ما از اصل این ریشه بی‌اطلاعیم.

بدینطریق در طی دو هزار سال گذشته است که بیشتر اقوام قارهٔ آفریقا به وجود آمده‌اند. و این مدت بمنزلهٔ عصر آهن آنها می‌باشد.. "بیزیل دیویدسن نویسنده و روزنامه‌نگار انگلیسی نقل از مجله پیام آبانماه ۱۳۴۸

زبانهای بومی آفریقا

زبانهای سواحلی، هوسا، یوروبا و بانتو از جمله زبانهای عمده قاره آفریقاهستند بزبان بانتو بیش از ۱۰۰میلیون نفر تکلم می‌کنندودرحوزه‌زبان‌سودانی‌مشتمل‌برکشورهای جنوب‌صحرا تامنتهی‌الیه قاره‌می‌باشد. اینک‌درآفریقا تحولی درتوحید زبانی در جریان است و بنظر می‌رسد که اختلاف در کلام رفته‌رفته از میان میرود. زبانهای مهم قاره آفریقا در ده تا دوازده زبان پرتحرک تقریبا" محدود می‌گردد که از یک تا ۱۲ میلیون نفر و چند زبان از جمله سواحلی بیش از ۵۰ میلیون و زبان بانتو بیش از ۱۰۰ میلیون سخن می‌گویند.

در بیشتر شرق آفریقا (کنیا، اوگاندا، تانزانیا، زامبیا و کنگو) به خانواده زبانی "لینگالا کیکونگو، مونوکوتوبا" حدود ۳۰ میلیون‌نفر در قسمت آفریقای مرکزی (جمهوری آفریقای مرکزی، کنگو برازاویل، کامرون) بزبان سواحلی، لینگالا، کیکونگو، مونوکوتوبا

یا حتی شانگو و برخی از گویش‌های آفریقای جنوبی و کامرون سخن می‌گویند .

زبانهای آفریقای غربی بزبان هوسا حدود چهل میلیون نفر در نیجریه ، نیجر ، چاد و غیره سخن میگویند .

بزبان یوروبا در (نیجریه) مالینکه ، دیولا (مشرق سنگال ، مالی ، نیجر ، ولتای‌ـ علیا ، نیجریه ، گینه) و بزبان عربی از ۱۰ تا ۱۵ میلیون نفر سخن میگویند .

بزبان‌های تاماشک مردم موریتانی ، مالی ، نیجر ، اسیبو (نیجریه) و آکان ، بائوله بولو ، فانگ (غنا ، ساحل عاج) و فون اولو ، مینا (توگو ، داهومی ، غنا) موره (ولتای ــ علیا) و ولوف (سنگال) ساراخوله (مالی ، موریتانی ، سنگال) ، کانوری (نیجریه ، نیجر ، چاد) و ژرماسونگوئی (مالی ، نیجر) مناطقی زبانی را تشکیل‌میدهند که در جریان یگانه و یکپارچه شدن هستند و از یک تا ۵ میلیون نفر بدان سخن میگویند .



کودکی از نپال



دو تصویر از بنگلادش

کارخانه‌مهندسی الکتریکی در چیتاگونگ



بازار روزوفروشگاههای سیار درشهر داکا

مردمان جهان

آمریکای لاتین

ویژگیهای مختلفی می‌تواند مشخص‌کننده آمریکای لاتین باشد که اصطلاحی است نارسابرای این مجموعه‌جغرافیایی، تاریخی و انسانی. اما دورگه‌بودن عمیقترین و مهمترین‌مشخصات آن‌است.

این دورگه بودن که اروپاییان آنرا به معنایی اهانت‌آمیز در هر مورد بکار برده‌اند. متضمن چیزی بیش از یک اختلاط ساده خونی است. البته یک اختلاط خونی وسیع وپرمعنی درآمریکای ـ لاتین، طی پنج قرن عمر تاریخی‌اش انجام گرفته است‌و اسپانیاییان با بومیان مخلوط شده‌اند.

بی‌شک، نخستین تماس مستقیم اروپائیان با بومیان بصورت تجاوز بوده است، بنحوی که‌از همان آغاز، در سراسر امپراتوری، بسیاری خونها با هم درآمیخته‌اند.

همزمان با ظهور نهادهای جدید و ساخت‌های سیاسی در مراکز قدرت، یعنی لیما، مکزیکو، سن‌دومنگ، بسیاری افراد دورگه پدید آمدند. تازه اسپانیاییان و بومیان تنها کسانی نبودند که با هم آمیزش‌کردند. در واقع، خیلی زود، بردگان سیاه‌پوست بدانجا روانه شدند که نیروی ـ انسانی عمده و گاه منحصر بفرد را در درختکاری، دامداری و خدمتگزاری تشکیل می‌دادند.

اما مهمترین جنبه این پدیده اختلاط نژادها با همه وسعت و معنایش، اثرات اجتماعی‌برون همسری نیست، بلکه جریان بسیار نامرئی‌تر و بی‌نهایت عمیقتر ملاقات، مقابله، و ادغام میراث های فرهنگی زنده است.

عمده‌ترین و ویژه‌ترین میراث، همان است که اسپانیاییان در قرون ۱۶ و۱۷ به شکل یک جامعه بسته، با سلسله مراتبش،با نظام اربابی‌اش، اعتقاد کاتولیکی‌اش، تمایلات جنگی‌جویانه و عرفانی‌اش و تحقیرش نسبت به کار و حرفه‌های یدی به ارمغان آوردند.

میراث دوم، شکلهای اجتماعی ایستا در تمدنهای بزرگ بومی بود که درکشان از کار، نظم وارزشها، در چهارچوب نظام جدید اجتماعی قابل جذب نبود.

و بالاخره میراث سیاهان سواحل غربی آفریقا، که از فرهنگها و قومهای مختلف کنده شده‌و با زبانها، اعتقادات، ترانه‌ها، رقصها و سنت‌های خود از کشتی‌های برده فروشان بیرون‌انداخته شده و در مقابل دو فرهنگ مختلف و در محیطی ناآشنا قرارگرفته بودند.

این سه میراث فرهنگی با یکدیگر ممزوج و درهم شدند، و این ملقمه، تنها در مناطق محدودی بوجود نیامد، بلکه به درجات مختلف به تمام قاره گسترش یافت تا بالاخره به محمل زندگی اجتماعی و فرهنگی خود دست یافت.

ملاقات این سه بازیگر بزرگ درام تاریخ، برای هر یک از آنها، تغییرات و جهشهایی‌رادر برداشت که در ایجاد مشخصات مسلط جامعه جدید اثر گذاردند.

اسپانیاییان که به "هند" رسیدند، دچار اختلالات عمیقی شدند که تقریبا تمامی رفتارشان را در برمی‌گرفت. آنان بزودی شباهت خود را با کسانی که در شبه جزیره زادگاه مانده بودند، از

دست دادند. زبانشان، غذایشان، آهنگ زندگی‌شان، روابطشان با کار، جایشان درسلسله مراتب، همه بنحوی قابل‌اعتناء تغییر کرد.

و هنگامی که اسپانیاییان پس از تجربه آمریکا به اروپا بازگشتند، به آنان چون خارجیان رفتار شد و "Indiano" (بومی) نامیده شدند.

تغییراتی که در بومیان و سیاهان پدید آمد نیز عمیق بود. آنان در روابطی از کار قرار گرفتند که توسط اروپاییان وارد شده بود. و به اشکالی از بردگی که بی‌سابقه بود گرفتار شدند. آنان شاهد آن بودند که انواع جدیدی از مساکن، مرکب از عناصر اسپانیائی و آفریقایی ساخته می‌شوند، آنان با واقعیت، ندانسته آشنا شدند، مثل تختخواب، زین اسب، مشروبات ناشناخته یک زبان جدید، روابط نو، کیشی دیگر، و لباس‌های عجیب.

کسانی که در این محیط جدید و ناشی از ملاقات‌سه نژاد، زاده شدند، در یک ملقمه دائمی فرهنگی شناورند.

جریان ادغام و تغییر شکل به تمامی جنبه‌های زندگی گسترش یافت. هیچ چیز نتوانست خود را بطورساده انطباق‌دهد، بی‌آنکه متحمل اختلالها و تغییراتی‌شود که ناشی ازکنش‌متقابل‌سه میراث فرهنگی و محیط جغرافیایی است.

ملقمه تاثیرات در تمامی‌تظاهرات زندگی اجتماعی و در تمامی کشورها یکسان نبود. در موسیقی بی‌شک تاثیر اسپانیاییان و سیاهان بیشتر از تاثیر بومیان است. گیتار اسپانیایی وطبل آفریقایی ترکیبی طولانی از الحان بوجود آوردند که هنوز بسیاری چیزها برای عرضه کردن دارد و منشاء تعداد زیادی از ریتمها و ترانه‌های پراکنده در همه دنیا بوده است.

در عوض در مورد معماری و تزئینات، تاثیر بومیان بیش از سیاه‌پوستان است. شکلهای گوناگونی در معماری که "باروک هند" نام گرفته نتیجه و دلیل این همکاری پرثمر بوده است.

نتیجه این ملاقات‌فرهنگها، بریدن طرفهای مختلف از سرچشمه‌های‌ویژه خود، در مرحله‌یی تاریخی از تحولشان بود. این نیز در ذات پدیده جابجایی و برخورد و تماس است.

زیرا سیاهان و بومیان، مایه فرهنگی دیگری جز آنچه در زمان ملاقات با خود آورده‌بودند، نداشتند. و در آن حال از تحولی که ممکن بود در محیط فرهنگی اصلی آنان بوجود آید، بریده شدند.

پدیده‌یی مشابه نیز در مورد اسپانیاییان بوقوع پیوست. فرهنگ اسپانیایی که در آمریکا استقرار یافت بتدریج کهنه‌و فرسوده‌شد و دیگر تغییراتی راکه درکشور مبداء بوجود می‌آمد، دنبال نمی‌کرد. ارتباط گاه گسسته و گاه بطئی و ناقص می‌شد.

دورگه بودن فرهنگی و یک خصلت تاریخی متفاوت و بطئی، از آن پس مشخصات اساسی و دائمی تمام امریکای لاتین شد. اما این، نوعی اصالت انفعالی ناشی از عوامل متضاد و عناصر خارجی عجیب که بطورتصادفی رویاروی قرا رگرفته باشند نبود، بلکه اصالتی گسترده وغنی‌کننده

بود. و آمریکای لاتین، در تمام دوره‌های بزرگ سازندگی فرهنگی‌اش نمونه‌های بسیاری از آن را چه در مورد "باروک هندی" و چه در تجددطلبی ادبی، عرضه کرده است.

تمامی آفرینش‌های هنری اسپانیایی آمریکایی از این حضور در محل تلاقی چند چشمه و از این استعداد و رسالت برای اختلاط دوره‌ها و سبکها حکایت می‌کنند. آنچه در دوره اخیر، شکوفایی ادبیات آمریکای‌لاتین خوانده‌شد، در واقع چیزی نیست مگر کشف دیرهنگام این‌استعداد خود انگیخته ادغام، در آثار چند نویسنده نامدار، که عده‌یی با توجه به ضوابط اروپائی آنرا "باروک" خوانده‌اند. در این مورد خاص، "اسپانیایی ـ آمریکایی بودن" بیشتر مطرح است تا "باروک" بودن.

به‌نظر من، اینست اصالت آفرینش‌گر آمریکای لاتین و سهم عمده‌اش در سرنوشت‌تمدن‌غربی که خود ناشی از تبادل طولانی و دشواری بوده که طی پانزده قرن، بین میراثها و تاثیرهای‌متنوع و ضد و نقیض انجام گرفته‌است. درهم‌آمیختگی باور نکردنی عناصری که گاه با یکدیگرناسازگارند، مثل روحیه لاتینی، ژرمنی و بت‌پرستانه، به پیدایی شکلهای فرهنگی تازه و زبانهای جدید انجامیده است...

از مکزیک تا آرژانتین، این جریان وسیع شکل گرفتن با کم یا بیش شدت، اما همواره‌بنحوی فعال وجود دارد، این، مشخصه هویت واستعداد تمامی این مردمانست.

جریانهای بزرگ فرهنگی ناشی از سه سرچشمه اصلی و تمامی‌سرچشمه‌هایی که بعدها به آن اضافه شدند تا دنیای جدید را "بسازند"، امروزه به برکت نامنتظره‌ترین و بارورترین پیوندها، توانایی‌های خود را در تولید شیوه‌های جدید زندگی و بیان افزایش می‌دهند.

آمریکای لاتین، با نام نامتناسبش‌نه یک غرب‌جدید است، نه یک غرب‌دور، بلکه دگردیسی غرب است به چیزی دیگر، که بروی تمامی تاثیرهای جهان غیر غربی گشوده است. این جریان طی توسعه فرهنگی غرب به تمام جهان، در هیچ جای دیگر صورت نگرفت.

فقط در آمریکای‌لاتین است که یک جریان زنده اختلاط فرهنگی نظیر آنچه خود فرهنگ‌غرب را بوجود آورد، بوقوع پیوست. اصالت و نقش عمده این اختلاط در آینده فرهنگی‌جامعه جهانی در همین است.

امروزه از یکپارچگی در مقیاس قاره‌ها و از نظام همکاری بین‌المللی در ابعادجهانی صحبت است. با اینهمه مشکلات بزرگ تاریخی بر سر راه مردمان یک قاره وجود دارد.

اروپا و آسیا، معجون پیچیده‌یی از زبانها و فرهنگها، انشعابهای مذهبی و دعواهای کهنه‌یی بر سر تعیین هویت هستند که جریان یکپارچگی را دچار اشکال می‌کند.

در آمریکای لاتین خبری از این وضع نیست، زیرا اسپانیائیان‌و پرتغالیان که دو زبان هم ریشه دارند در تمام پهنه آن پراکنده‌اند، دارای اعتقادات و گذشتهٔ‌فرهنگی مشترکند، برده قرن همزیستی تاریخی در شبه‌جزیره ایبری تکیه دارند و بنابراین، امروزه بزرگترین خانواده موجوداز

مردمانی را تشکیل می‌دهند که زبان، فرهنگ، مذهب، تاریخ و سرزمین مشترک آنان را بهم پیوند داده است.

شمار این مردم امروزه بیش از ۳۰۰ میلیون نفر است و در حدود سال ۲۰۰۰ به ۵۰۰ تا ۶۰۰ میلیون نفر خواهد رسید. اتحاد و همکاری می‌باید قاره آنان را به یکی از صحنه‌های اساسی بدل سازد که تاریخ آینده را تعیین خواهد کرد.

از راس‌السرطان تا قطب جنوب، از قله‌های آند تا سواحل اقیانوس آرام و اطلس، با انواع شرایط اقلیمی، انواع خاکها، انواع منابع طبیعی، تمامی زمین و آب لازم برای یک توسعه بزرگ، امروزه بزرگترین ذخیره جغرافیایی یکپارچه و مردمان متحدی بوجود آمده است که جهان بیاد دارد. علاوه بر آن، این مردم با استعدادی که در اختلاط دارند، راه را برای نزدیک ــ شدن و ارتباط با تمامی فرهنگهای جهان امروز می‌گشایند. نویسنده مشهور آمریکای لاتین آرتورو اوسلار پی‌یتری ــ نقل از مجله پیام اسفند ۱۳۵۴



زنان و جوانان نیکاراگوئه

اروپا

" در اروپا قبایل ابتدائی بمفهومی که ما امروز از آن داریم وجود ندارد ، و جز در انتهای شمالی و چند گروه روستائی که استثنائا " تکافتاده هستند قسمت اعظم اروپا مسکن جوامعی است که از ریشه مشترک هند و اروپائی بوده ، دارای نوعی وحدت قومی ، زبانی و فرهنگی‌هستند . خانواده‌ء وسیع هند و اروپائی بگروه‌هائی تقسیم می‌شود که برخی در قسمت‌های مختلف آسیا و خاور نزدیک مسکن دارند (هند و ایرانی) ، هند و آریائی ، ارمنی‌ها ، هیتیها و شاخه‌های اصلی هند و اروپائی که در اروپا سکونت دارند وعبارتنداز : یونانیان ، سلت ، ایتالیائیها (که دارای زبانهای لاتینی هستند) ،ژرمنها، و اسلاوها . در اروپا غیر از هند و اروپائیها گروه‌های دیگری نیز وجود دارند مثل باسک ها ، قفقازیها و اورال آلتائیها (که فنلاندیها ، استونیها و مجارها فرزندان آنهاهستند) نقل از کتاب مردم‌شناسی ــ ترجمهء ثریا شیبانی

فقط چند صد میل در شمال قسطنطنیه ، انبوه عظیم و آشفتهء اقوامی وجود داشت که کسب علم و معرفت را دون مقام خود میدانستند وتقریبا " مفتون جنگ بودند ، سیل تهاجم قوم هون Hun هنوز فرونشسته بود که قوم جدیدی همخون با هون ، یعنی‌آوارها از ترکستان متوجه روسیهء جنوبی گردیده (۵۵۸) انبوه جماعات اسلاو را باسارت در ــ آورده بر آلمان تاختند ، و برود الب رسیدند (۵۶۲) و لمباردها را بخاک‌ایتالیاهزیمت دادند (۵۶۸) و شبه جزیرهء بالکان را چنان تاراج کردند که از نفوس لاتینی زبان آن خطه تقریبا " اثری نماند . چندی حیطهء نفوذ آوارها از دریای بالتیک تا دریای سیاه ممتد میشد . در ۶۲۶ قسطنطنیه را مُحاصره کردند و چیزی نمانده بود که آن‌شهررامسخر سازند . لکن عدم کامیابی آنها موجبات زوالشان را فراهم ساخت . در ۸۰۵ شارلمانی‌بر آنها غلبه یافت و تدریجا " آحاد این قوم در بلغارها و اسلاوها مستحیل گردیدند .

بلغارها که اصلا اختلاطی بودند از نژاد هون ، اوغری Ugrain و ترک ، بخشی‌از امپراطوری هون را در روسیه تشکیل داده بودند . بعد از مرگ آتیلا Attila یک‌شعبه از آنها در راستهء رود ولگا ، در اطراف شهر کنونی کازان Kazan ، سلطنت مشهور به "بلغارستان‌قدیم " را تاسیس نموده بودند . پایتخت آنها شهربلغارازترقی روزافزون متمتع بود تا آنکه در قرن‌سیزدهم بدست تاتارها ویران شد . درقرن پنجم میلادی‌شعبهء دیگری از قوم بلغار بطرف جنوب‌غربی کوچیده روبدرهء دون Don نهادند . یک قبیله از آن دسته موسوم به اوتیغورها Utiegurs از دانوب عبور کرده (۶۷۹) دومین‌سلطنت بلغارها را در سرزمین باستانی موئزیا Moesia تاسیس نمودند ، اسلاوهای ساکن آن ناحیه را اسیر خود ساختند ، زبان و بنیادهای آنها را اقتباس کردند ، و بالمآل درنژاد

اسلاو مستحیل گردیدند.

مجارها مانند بلغارها محتملا از آن قبائلی منشعب گردیدند که آنها را از راه مسامحهٔ اوغری Ugrain یا ایغورها نامیده‌اند. این جماعت که در حدود غربی چین سرگردان بودند، بواسطهٔ مرابطات طولانی با آحاد زیادی از قبائل هون و ترک در آمیخته بودند و زبانشان ارتباط نزدیکی با زبان اقوام فین Finn و سامویید Samoyed داشت. در قرن نهم جماعت اوغری از استپ‌های اورال و خزر کوچیده در اراضی مجاور رودهای دون و دنیپر Dnieper و کرانه‌های بحر اسود سکونت گزیدند. در این ناحیه هنگام تابستان بزراعت و در فصل زمستان بصید ماهی و در تمام فصول به اسیر کردن اسلاوها و بغلامی فروختن آنها بیونانیان اشتغال داشتند. بعدازآنکه‌اوغریها تقریبا" شصت سالی را در ناحیهٔ اوکرانی گذرانیدند مجددا" بسمت مغرب حرکت در آمدند. درآن هنگام اروپا در حضیض ذلت مقام داشت. درمغرب قسطنطنیه‌هیچ دولت نیرومندی عرض وجود نمیکرد و هیچ سپاه نیرومندی سد راه نبود. در ۸۸۹ مجارها بسارابی Bassarabia و ملداوی Moldavian را مسخر ساختند و در ۸۹۵ به رهبری سرکردهٔ خویش ارپاد Arpad شروع به غلبهٔ دائمی خود بر سرزمین هنگری نمودند که بعدا" به مجارستان مشهور گردید. در ۸۹۹ از جبال آلپ گذشته بایتالیا سرازیر شدند، پاویا Pavia را با چهل و سه کلیسایش سوزانیدند؛ ساکنان آنجا را از دم تیغ گذرانیدند، و یکسال تمام بتاراج شبه‌جزیره ایتالیا اشتغال داشتند. لکن در ۹۳۳ مجارها در گوتا Gotha ، یکی از دوک‌نشین‌های آلمان هزیمت یافتند و جلو سیل هجوم آنها سد گردید. در ۹۴۳ مجارها مجددا" بر ایتالیا هجوم بردندودر ۹۵۵ بورگاندی Burgundy را چپاول کردند.

مجارها پس از مقهور شدن با قبول آئین عیسوی (۹۷۵) اروپا را جای امن‌تری ساختند. پرنس گیزا Geza از آنجا که میترسید مبادا قلمرو مجارها در امپراطوری توسعه یابندهٔ بیزانس تحلیل رود، آئین کلیسای لاتین را پذیرفت تا جهان عیسوی غرب را با خود متفق سازد و فرزند خود استفان Stephen را وادار بمزاوجت با ژیزلا Gisela دختر هانری دوم دوک باویر نمود. استفان اول (۱۰۳۸ - ۹۹۷) پیر مراد و بزرگترین سلطان‌مجارستان شد، مجارها را بعین شیوهٔ‌فئودالیزم آلمان متشکل‌گردانید و با قبول سلطنت و تاج خسروی خطهٔ مجارها از دست پاپ سیلوستر دوم (۱۰۰۰) شالودهٔ‌دینی جامعهٔ نوبنیاد را تاکید نمود. رهبانان فرقهٔ بندیکتین Bendictine از هر سو دسته‌دسته متوجهٔ مجارستان شدند، باحداث قصبات و دیرها پرداختند، و فنون کشاورزی و صناعت را رواج دادند. باین‌نحو بعد از یک قرن جنگ، مجارستان از

توحش رو بسوی تمدن نهاد ، و هنگامیکه ژیزلا ملکهٔ مجار، صلیبی را بیک دوست آلمانی خویش تحفه داد ، آن صلیب شاهکاری از هنر زرگران مجاری بود .

اسلاوها که بواسطهٔ مهاجرت و جنگهای برادرانه کرارا" میانشان تفرقه افتاده بود، بیک رشته زبانهای مختلفی متکلم گردیدند مثلا در مغرب السنهٔ آنها عبارت بود از لهستانی ، وندی ، Wendish چکواسلواک . در جنوب اسلوین Slovene صربوکروآت Serbo - Croat و بلغاری . در مشرق زبان روسهای بزرگ ، روسهای سفید ، و روسهای کوچک (رونتی Ruthenian و اوکرانی) ــ و در عین حال تقریبا" جمیع ــ این السنه نیز از برای متکلمین بهر یک از آنها قابل فهم باقی مانده است . از آنجا که عموم این قبائل اسلاو ، بزبان و عادات مشترک یا همانند داشتند و از فضای کافی و منابع و نیروی زیستی ناشی از شرایط دشوار ، حسن انتخابی شدید ، و خوراک ساده برــ خوردار بودند ، جمیع این عوامل موجب گسترش قدرت آنها گردید .

همچنانکه قبائل آلمانی در مهاجرتهای خویش بداخلهٔ ایتالیا و سرزمین گل Gaul بسمت جنوب و مغرب متوجه شدند ، در آلمان شمالی و مرکزی بواسطهٔ کمی جمعیت خلائی ایجاد گردید . اسلاوها تحت فشار مهاجمین هون جذب این خلاء شده اراضی خود را بسمت مغرب توسعه دادند ، و از رود ویستول Vistula گذشته حتی به الب رسیدند ، و در این اراضی بود که در مراحل بعدی تاریخ بصورت اقوام علیحده‌ای چون وندها ، لهستانی‌ها ، چک‌ها و اسلواک‌ها در آمدند . نزدیک بپایان قرن ششم سیلی از مهاجرین اسلاو رو باراضی روستائی یونان سرازیر گردید . شهرها دروازه های خود را بروی این مهاجرین بستند لکن جماعت زیادی از افراد اسلاو در نژادیونانی مستحیل شد . در حدود ۶۴۰ میلادی دو قبیلهٔ اسلاو : صربی Serbi و کروباتی Chrobati که منسوب بیکدیگربودند در دو ناحیهٔ پانونیه وایلیریکوم سکنی گزیدند . صربها بکیش عیسوی یونان در آمدند و کروآتها پیرو کلیسای رم شدند . این اختلاف مذهبی که وحدت نژادی و زبانی را قطع میکرد مایهٔ تضعیف آن قوم در ــ مقابل همسایگانشان گردید ، و صربستان را دچار تزلزلی کرد که گاه مستقل باشد و گاه تابع امپراطوری بیزانس یا بلغارستان شود . شهرهای ساحلی ناحیهٔ قدیمی دالماسی ، یعنی زارا Zara اسپالاتو Spalato و راگوزا Ragusa ، فرهنگ و زبان لاتینی خود را حفظ کردند ، و بقیهٔ اراضی صربستان ، اسلاو گردید .

اسلاوها فقط یکی از آخرین اقوامی بودند که از سرزمین حاصلخیز ، استپهای وسیع رودخانه‌های عدیدهٔ روسیه که قابل کشتی‌رانی بود شاد گردیدند ، و ازباطلاق‌های عفن و جنگل‌های نفرت‌انگیز و فقدان موانع طبیعی در مقابل تهاجم مخاصمین ، گرمای تابستان ،

و سرمای زمستان ، ماتم‌دار شدند . یونانی‌ها حتی در قرن هفتم میلادی بشهرهای عدیده‌ای از جمله اولبیا Olbia ، تانس Tanais ، تئودوسیا Theodosia ، پانتی‌کاپئوم Panticapeum ، (کرش Kerch) برخورده بودند و با اقوام سیث Schthians که دور از کرانه‌های دریا میزیستند مبارزه و دادوستد کرده بودند . این بومیان که باغلب احتمال از اقوام ایرانی نسب میبردند پاره‌ای از جنبه‌های تمدن ایران و یونان را در وجود خویش جذب ساخته بودند . از میان ایشان حتی یکنفر حکیم آناخارسیس Anacharsis نام (۶۰۰ ق.م) برخاست که به آتن رفت و با سولون Solon مباحثه نمود .

درخلال قرن دوم قبل از میلاد یک قبیلهٔ دیگر آریائی ، سرمتی‌ها Srmatians بر سیث‌ها استیلا یافت و جای آنها را گرفت و در میان این آشوبها بود که کوچنشین ـ های یونانی روبزوال نهاد . در قرن دوم میلادی گت‌ها از سمت مغرب وارد خاک روسیه گردیدند و سلطنت اوستروگوتیگ Ostrogothic را بنیاد نهادند . در حدود ۳۷۵ م . این پادشاهی پایمال هون‌ها شد و از آن پس چندین قرن دشتهای جنوبی روسیه تقریبا" روی هیچگونه تمدن ندیدالا توالی اقوامی چادرنشین مانند بلغارها ، آوارها ، اسلاوها ، خزرها ، مجارها ، پتزیناک‌ها Patzinaks ، کومان‌ها Cumans و مغول‌ها. خزرها که اصلا از نژاد ترک بودند در قرن هفتم میلادی از طریق قفقازیه در صفحات ـ جنوبی روسیه پخش گردیدند ، و قلمروئی ایجاد کردند ، قرین آرامش که از دنیپر تا دریای خزر امتداد مییافت و در دهانهٔ رود ولگا نزدیکی اشترخان کنونی پایتختی ‹ . . . . . بنا › نهادند . در شهرهای قلمرو خزر گرد آمدند و به همین سبب بازار تجارت آنجا میان دریای بالتیک و دریای خزر رونق گرفت و شهر ایطیل در قرن هشتم یکی از بزرگترین مراکز بازرگانی جهان شد ، در قرن نهم قبائل چادرنشین ترک بر خزرستان هجوم بردند و حکومت دیگر قادر به حراست طرق بازرگانی خویش در مقابل قطاع ـ الطریق و دزدان‌دریائی نگردید و سرانجام در قرن‌دهم پادشاهی در میان آشوب‌نژادی تحلیل رفت که از آن سر برون کرده بود .

در قرن ششم میلادی جمعی از قبائل اسلاوی از جبال کارپات کوچیده بمیان آن خیل عظیم اقوامی که در روسیهٔ‌جنوبی و مرکزی توطن گزیده بودند راه یافتند . این جماعت دره‌های دنیپر و دون رامسکن خود ساختند و دسته‌ای معدودتر ازآنان روبشمال نهاده بدریاچهٔ ایلمن Ilmen رسیدند . مدت چندین قرن این جماعت زاد و ولد کردند ، سال‌بسال جنگلها را عریان ساختند ، مردابها را زه‌کشی نمودند ، نسل‌جانوران درنده را برانداختند ، و سرزمین اوکرانی را بوجود آوردند . این قبائل با چنان تکثیر نفوسی که فقط در میان هندوها و چینی‌ها دیده شده است در جلگه‌ها گسترش یافتندو تا

آنجا که از تاریخشان اطلاع داریم همیشه در حرکت بوده‌اند ـ ابتدا بقفقاز و ترکستان متوجه شدند و سپس روبه اورال و سیبریه نهادند این جریان کوچنشین پیدا کردن تا بامروز ادامه دارد و اقیانوس اسلاو همه ساله وارد خلیج‌های نژادی نوینی میگردد.

آهسته‌آهسته روسیه خود را از میان غبار و کثافت بیرون کشید، از برای ملوک خویش قصور فخیمه‌ای پی‌انداخت، و برفراز کلبه‌های گلی قبه‌های منیعی را برافراشت، و در پرتو قدرت شکیبای ملت خویش جزایر کوچکی از تمدن را در میان دریایی بوجود آورد که هنوز مالامال از توحش بود. نقل ازکتاب تاریخ تمدن ویل دورانت ـ عصرایمان ترجمه ابوالقاسم طاهری

ظاهرا" شمالی‌ها عبارت از تیوتون‌هائی بودند که نیاکانشان از طریق دانمارک و از دریای بین‌نروژ و دانمارک‌یا Skaggerak وبحربین‌سوئد ودانمارک و یاکاته‌گات سفر کرده خود را به سوئد و نروژ رسانیده جانشین نفوسی سلتیک شده بودند که آنهانیز بنوبهٔ خود یک قوم مغولی همخون با لپ‌لندرها و اسکیموها را بیرون‌رانده در اماکنشان توطن گزیده بودند. در بدایت این کوچ، سر کرده و امیری از این قوم دان میکی لاتی، نام خود را بر سرزمین دانمارک نهاد (دانمارک مرکب از دو کلمهٔ دان و مارک است که مارک یا مارش بمعنی ایالت بوده است) قبیلهٔ کهنسال اسوی‌یون Suiones که مورخ شهیر رومی تاسیت آنرا حکم فرما بر آن شبه جزیره عظیم توصیف کرده بود، نام خود را بر سوئد (یا اسوه‌ریج Sverige) نهاد و بسیاری‌از سلاطین این‌سرزمین خودرا اسوین Sweyn خواندند نروژ (یا نورژ Norge) فقط‌راه شمالی معنی میداد. پلینی Poliny که بر تاسیت قدمت داشت سوئد را اسکین Skane نامیده بود. این نام در زبان لاتین تحریف شده بصورت اسکاندیا Skandia درآمد، و واژه اسکاندیناوی از همین مآخذ است که اینک بر سه ملت همخون (سوئدیها ـ نروژیها و دانمارکی‌ها) اطلاق میشود که زبان هر کدام از برای آن دو تای دیگر درک کردنی میباشد. جمیع این اراضی سه‌گانه بارآوری زنان، یا نیروی تخیل مردان بمراتب از ثمر بخشی زمین فزونی گرفت. طبقهٔ جوان یا ناراضی بر کشتی‌های خویش نشسته و بطلب خوراک، برده، زن، یا طلا شروع بتفحص نمودند. جوعی که این مردان داشتند نه حدود و ثغوری میفهمید، و نه قوانینی راقبول داشت. نروژیها به اسکاتلند، ایرلند، ایسلند، و گرین‌لند، سرازیر شدند، سوئدیها متوجهٔ روسیه گردیدند. و دانمارکی‌ها بخاک انگلیس و فرانسه رخنه کردند.

در حدود ۸۶۰ جماعتی از شمالی‌ها که از نروژ یا دانمارک بحرکت در آمده بودند جزیرهٔ ایسلند را یافتند و از دیدن سرزمینی مستور ازمه و خلیج که شباهت تامی باوطن

اصلی آنها داشت تا اندازه‌ای مشعوف گردیدند. نروژی‌هاکه اکنون از حکومت استبدادی جدید سلطان خویش هرالد مشهور به موبور آزرده خاطر بودند، در ۸۷۴ به ایسلند کوچیدند و تا تاریخ ۹۳۴ عده مردم مقیم آن جزیره به همان اندازه زیاد بود که قبل از سنوات جنگ‌دوم عالمگیر. ایسلند مرکب بود ازچهار ایالت که هرکدام ثینگ Thing یا مجلسی خاص خود داشت. در سال ۹۳۰ یک پارلمان متحدی (موسوم به آل‌ثینگ All thing)، تاسیس گردید که یکی از قدیمی‌ترین موسسات در تاریخ حکومت پارلمانی بود، و با ایجاد آن ایسلند در این تاریخ اولین جمهوری کاملا آزاد در جهان گردید. لکن همان جوشش و استقلال‌رائی که انگیزهٔ مهاجرت و وسیله پیدایش این پارلمان شده بود، تاثیر قوانین و حکومت مشترک را محدود ساخت. نقل از کتاب‌تاریخ تمدن ویل دورانت ـ ترجمه ابوالقاسم طاهری.

نژاد بزرگ اروپائی

مردم نژاد اروپائی ۴۰٪ جمعیت دنیا را تشکیل میدهند و تقریبا " ۱۲۰۰ میلیون نفر میباشند هستهٔ اصلی این نژاد در دنیای قدیم (اروپا، آسیا و شمال آفریقا) بوده و تنها ۴۰۰ میلیون نفر آنها در هندوستان زندگی میکنند.

"خصوصیات‌نژادی این گروه بزرگ عبارتست‌از: پوست‌روشن یا تیره (گاهی‌قهوه‌ای صورت قرمز یا صورتی رنگ، موی سر نرم و مجعد برنگ تیره یا روشن رشد موهای بدن به خصوص در ناحیه صورت (ریش و سبیل) زیاد است. پیشانی راست یا کمی شیب‌داراست حدود ریشهٔ بینی به جلو برجستگی دارد. گوشه‌های چشم در یک سطح‌اند و چین پلک بطور خیلی‌خفیف وجود دارد. در اکثر موارد رنگ چشم قهوه‌ای یا آبی و گاهی‌خاکستری یا آبی‌تیره است. چشم آبی رنگ در اهالی اروپای شمالی دیده می‌شود. بینی باریک و بلنداست و محور بزرگ سوراخ بینی‌قدامی خلفی است. (سوراخ بینی وضعی سهمی‌دارد) لب‌ها باریک یا متوسط و بدون برجستگی میباشند. چانه رشدی متوسط یا زیاد دارد. شکل سر بسیار متغیر است. گونه و فک فوقانی بخارج برجسته نیستند و بطورکلی صورت اورتوگنات Othognatus است.

نژاد اروپائی را به دو دسته کوچکتر تقسیم میکنند:

نژاد اروپائی‌جنوبی یا نژاد هندومدیترانه‌ای، نژاد اروپائی شمالی یا نژاد آتلانتو بالتیک. گروه‌اول رنگ پوست، مو و چشم تیره‌تری دارند. بسیاری‌از افراد بزرگ اروپائی حد واسط بین این دو نژاد میباشند که روژینسکی آنها را در طبقهٔ جدا و خاص دیگری قرار داده است (نژاد اروپائی میانی).

از دسته اول یعنی نژاد هند و مدیترانه‌ای، می‌توان هندیها، تاجیکها، ارامنه، یونانی‌ها، عربها، ایتالیائیها، را نام برد. موهای مجعد سیاه رنگ، چشمهای قهوه‌ای رنگ، بینی محدب، صورت باریک و سر دراز (دولیکوسفال یا مزوسفال) از مشخصات این گروه میباشند."

"ازنژاد اتلانتوبالتیک روسها. بی‌لوروس‌ها (Byelo Russin) لهستانی‌ها، نروژیها، آلمانیها و انگلیسی‌ها و سایر مردمانی راکه در قسمتهای شمالی اروپا مسکن دارند میتوان نام برد. رنگ پوست روشن، موهای قهوه‌ای روشن یا بور، چشمهای آبی یا خاکستری، بینی و قد بلند از مشخصات ویژهٔ آنها است."

نقل از کتاب مبداء نژادهای انسان ـ ترجمه دکتر مشکین‌پور و فرامرز نعیم

دختر یمنی



استرالیا

سالها گمان می‌رفت که بومیان استرالیا، در روزگار دیرین هنگامی که با جزایرهند شرقی پیوستگی داشت، به‌این قاره آمده‌اند. این‌عقیده تا حدی به‌قوت خود باقی‌مانده است، اما داشنمندان کنونی آنها را بومیان جداگانه‌ای می‌دانند و در زبان علمی‌بدانها "استرالویدها" می‌گویند.

بومیان دو دسته‌اند و هر کدام، با موج مهاجرت جداگانه‌ای، به استرالیا روی آورده‌اند. گروه نخست در مناطق جنوبی و جزیرهٔ تاسمانیا مسکن گزیدند. پاره‌ای خصوصیات، چون موی‌مجعد، آنان را از بومیان شمالی باز می‌شناساند. اما اصولافرهنگ و رسوم آنان از شمالیان جداست. آنان افزارهای سنگی به کار می‌بردند ولی نحوهٔ صیقل دادن را نیاموخته بودند. ولی مردم بومی شمال افزارهایشان را صیقل‌می‌دادند.

بومیان تاسمانیا، که سیصد کیلومتر دریای توفانزا، آنها را از خاک اصلی جدا می‌سازد، از قایق و قایقرانی چیزی نمی‌دانستند. تاکنون کسی به درستی نتوانسته است بگوید آنان چگونه و در چه دورانی بدین جزیره راه یافته‌اند. اما اشیایی که از نیاکان آنان به چنگ آمده، تا سی هزار سال عمر دارند. هنگامی که سفیدپوستان وارد تاسمانیا شدند، بیش از سه یا چهار هزار بومی ندیدند.

در یک مرحله، جنگ بین سفیدان و سیاهان تاسمانیا به درجه‌ای رسید که مردم سفیدپوست بر آن شدند که‌بومیان را در جزایر مجاور سکونت دهند. سیاهان اسیرشدند اما اسارت آنها چندان به‌دراز نکشید زیرا یکی پس ازدیگری در گذشتند. زمانی که‌مردم شناسان نوین پی بردند که انسان تاسمانیا از بازماندگان خارق‌العادهٔ روزگاران پیشین است، این‌حقیقت‌را نیزدریافتند که فقط یک مرد بومی خالص حیات‌دارد. او، تروکانینی نام داشت. مردی سیاه و درشت هیکل بود و در کشتیهای شکار نهنگ کار می‌کرد. روزی، به سال ۱۸۷۶، تروکانینی در لنگرگاه بارت در حالت مستی در گذشت، و بدین‌سان آخرین انسان تاسمانیایی عصر سنگ از صحنهٔ گیتی محو شد.

بومیان شمال استرالیاموی سرشان راست است و اغلب ریش می‌گذرانند. آنان نیز از مردمان عصر سنگند، اما اسبابها و افزارهایشان بهتر است. تیر برگرد یا بومرنگ اختراع آنهاست. پاره‌ای از قبایل بومی در کلبه‌هایی به‌سر می‌برند که از پوست و برگ درختان درست شده‌اند. اما بسیاری از آنها بیابانگردند و بدون جامه و کاشانه زندگی می‌کنند. اینان استعداد شگفتی در دنبال کردن رد پای جانداران دارند و می‌توانند روی زمین خشک ردپایی را، که هفته‌ها از آن گذشته است، تعقیب کنند. مردم بومی، با ساییدن دو چوب، آتش برمی‌افروختند ولی اغلب چیزی نمی‌پختند. خوراک آنها

حیوانهایی چون مارها، کرمها و پرندگان است. در تقلید چیره‌دستند، و به هنگام رقص و جشن قبیله‌ای، ازپاره‌ای حیوانات، به حد کمال، تقلید می‌کنند.

فولکور آنان کاملا ابتدایی است و پیران قبیله نگهبانان اسرار شمرده می‌شوند. دانه‌های گیاهان را نمی‌شناسند و، از این‌رو، هرگز زمین کشت نکرده‌اند.

امروز تنها شصت هزار بومی در خاک استرالیا زندگی می‌کنند. اینان نیز به‌شهرهای بزرگ نزدیک‌نمی‌شوند و در شرایط جدید از رفاه وآسایش برخوردار نیستند. بومیان را در نقاط دورافتاده می‌توان یافت. بیشتر آنها در موسسه‌های دامداری بزرگ چوپان، گاوچران و چوبدارند. پاره‌ای در حفاظتگاههای بزرگ شمال به سر می‌برند وتاحدزیادی از پشتیبانی و مراقبت حکومت بهره می‌برند.

در سالیان اخیر هنر بومیان جلب‌توجه بسیار کرده است. درون غارها نقشهایی کشف شده که شکل کانگوروها، مارها و انواع ابتدایی ماهیان، تخم‌مرغها، تیر برگرد و افزارهای دیگر دیده می‌شود. اما این نقاشیها از آن دورانی کهن هستند. بومیان دو قرن اخیر هنرهایی خاص خود دارند. نقاشیهایی که آنان در کلبه‌ها، یا روی بدن و افزارهای خویش می‌کشند، به شیوهٔ "انتزاعی" می‌مانند و اغلب از حلقه‌ها، دایره‌های هم مرکز، انحناهای مواج و زوایای چند بعدی تشکیل می‌شود. در غارهای جنوب‌استرالیا تصاویری از سوسمارهای عظیم دیده شده‌است. که محققان تاریخ نقش‌آنها را مربوط به زمانی می‌دانند که چنین جانورانی وجود داشته‌اند.

بومیان نخستین از خود یادگارهای دیگری نیز به جای گذاشته‌اند. نام مکانهای بیشمار در اصل بومی است.

استرالیا، ۹/۰۰۰/۰۰۰ نفوس دارد. این جمعیت، برای یک کشور وسیع که مسئولیتهای جهانی نیز به عهده دارد، بسیار اندک است. مردم استرالیا خود این حقیقت را می‌دانند. جمعیت استرالیا در پنجاه سال اخیر دو برابر شده است، اما استرالیاییان اذعان دارند که برای پیشرفت کامل سرزمینشان، همچنین برای نگهداری شیوهٔ زندگی خاصی که برگزیده‌اند، به وجود مردم بیشتری نیازمندند.

گرچه جمعیت استرالیا به‌طور طبیعی همچنان روبه‌افزایش است، هنوز بین جمعیت ووسعت این سرزمین تناسبی وجود ندارد. بیش‌از یک قرن مسئلهٔ مهاجرت اساس‌سیاست حکومت به‌شمار می‌رفت. حکومتهای مستعمراتی قدیم مردم سایر کشورها را، با قول و وعدهٔ اهدای زمین، به استرالیا می‌کشاندند. بعضی از دولتهای استرالیا نیز قسمتی از خرج سفر مهاجران را به عهده می‌گرفتند. در پنجاه سال اخیر، دو موج بزرگ مهاجر به استرالیا روی آورده‌اند. نخستین موج پس‌از جنگ جهانی اول به راه افتاد. بیشتر

مهاجران انگلیسیانی بودند که، دور از دنیای پرغوغای قدیم، مکان امن و آرامی می‌جستند. حکومت به آنان برای سفر کمک مالی می‌کرد. ده سال پس از پایان جنگ، جمعیت استرالیا به یک میلیون رسید. اما بحران اقتصادی جهانی، ساکنان قلیل استرالیا را با مشکل بیکاری روبه‌رو ساخت و حکومت ناگزیر کمک به مهاجران را قطع کرد. بین سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ نیز پاره‌ای کسانی که از هیتلریسم گریخته بودند به‌استرالیا پناهنده شدند.

پس از جنگهای‌جهانی دوم، حکومت مشترک‌المنافع در امر مهاجرت‌سیاست قاطعی اتخاذ کرد. سربازان بریتانیا، اگر قصد اقامت و کار در استرالیا را داشتند، به هزینهٔ حکومت وارد این دیار می‌شدند و سایر مهاجران انگلیسی نیز از ۱۰ تا ۲۵ دلار کمک ـ هزینهٔ سفر برخوردار می‌شدند. به همهٔ مهاجران قول کار داده می‌شد و کسانی که در کاری مهارت داشتند، از مزایای بیشتری بهره می‌بردند. نقل از کتاب سرزمین و مردم استرالیا ـ ترجمهٔ هوشنگ ابرامی به ذیل کلمه استرالیا نگاه کنید.



مردان ایتالیائی در تظاهرات



زنان و کودکان سری‌لانکائی

آپاچی‌ها

قبیله‌ای سرخپوست در جنوب غربی ممالک متحده آمریکا هستند که بوسیله‌اروپائی های مهاجر مورد حمله و اذیت قرار گرفتند و در ۱۸۸۶ محاصره گردیدند.

آرامیها

قوم ومردم آرامی ظاهراً قبل از قرن دوازدهم پیش از میلاد از عربستان شمالی به سوریه وبین‌النهرین‌رو نهادند ودرقرن دهم قبل‌از میلاد دارای شهرهای‌آباد بودندکه‌تمدنی عالی درآن‌هاوجود داشت. که ازجمله‌شهردمشق وشهردیگری‌که‌جنبه مرکزیت داشت‌واکنون بصورت قریه‌ای است در شمال‌حلب قرار دارد بود.

آرامی‌هامردمی‌متمدن بودندکه‌برای نشرو پیشرفت تمدن‌حق بزرگی بگردن‌جهانیان دارند از جمله خط وحروف الفبای آرامی مورد استفاده و اقتباس ایرانیان و سایر اقوام قرار گرفت.

زبان‌آرامی

زبان آرامی درحدود قرن هفتم و هشتم قبل از میلاد پیشرفت‌کرد این زبان دراصل بمردم سوریه تعلق داشت چون دولت هخامنشی قسمتهای‌آسیای غربی را بجنگ‌آوردواین منطقه را زیر نفوذ خودگرفت زبان اداری وفرهنگی آسیای غربی شد. تأثیر این زبان برزبانهای پهلوی، پارتی‌وسغدی بقدری‌زیاد بودکه پاره‌ای‌کلمات آرامی باین زبانها وارد ونوشته میشد اما به تلفظ زبان پهلوی‌یا سغدی خوانده میشد و آنرا هزوارش‌گویند همچنین خط‌آرامی وحروف‌الفبای‌آرامی‌مورد استفاده خط پهلوی وسغدی‌وغیره قرار گرفت.

آرایوکانی

قبیله‌ای سرخپوست، ساکن شیلی جنوبی و نواحی کوههای آند هستند، تمدن و فرهنگ این مردم بین تمدن پیشرفته‌اینکاها و پاتاگونی‌ها Patagounies که مردمی ابتدائی‌هستند قرار دارد. آرایوکانی‌ها آخرین سرخپوستانی بودند که با تیزهوشی در برابر مهاجران مهاجم اروپائی مقاومت کردند.

آرژانتین Argentina

مردم کشور آرژانتین

شهرهای مهم و جمعیت آرژانتین ـ مطابق سرشماری و آمار سال ۱۹۷۸ جمعیت آرژانتین ۲۶ میلیون نفر اعلام گردید که این جمعیت از یک موقعیت کاملا" معمولی در

کشورهای آمریکای لاتین برخوردار است. البته این افزایش جمعیت بیشتر در اطراف شهرهای آمریکای لاتین در نیمکرهٔ جنوبی می‌باشد. از شهرهای مهم دیگر آرژانتین روساریو Rosario ، لاپلاتا La' Plata ، سانتافی Santafi و باهیابلانکا Bahia Blanca می‌باشد. گذشته از این در دشت‌های حاصلخیز مهمترین بخش‌های جمعیت را بشکل یک زنجیربهم مرتبط در کنارهٔشهرهای ساحلی و در کنارهٔ کوهپایه‌های قله آند And ازجمله‌درشهرهای‌توکومان Tucuman ، کوردوبا Cordoba ، سان جوآن San Juan و مندوزا Mendoza متمرکز شده‌اند.

گرچه تراکم جمعیت در شهرهای عمده آرژانتینی برابر هر کیلومتر مربع هجده نفر میباشد باز عمدتا" مناطق وسیعی در بخشهای شمالی و جنوبی آرژانتین بچشم میخورد که برای هر دو نفر بطور تقریبی یک کیلومتر مربع در نظر گرفته شده است و همین رقم باعث تراکم جمعیت در سطح بالاتری در مراکز شهرها شده است. حدود ۷۰% جمعیت آرژانتین به طبقات شهرنشینی اختصاص یافته‌اند که این خود درصد وسیعی از جمعیت در کشورهای آمریکای لاتین می‌تواند باشد. برآورد افزایش جمعیت از سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۷ یعنی سه سال ۱/۹% بوده که بیشترین تراکم جمعیت در همان سال را در ایالات متحده مشاهده شد که البته پائین‌تر از ازدیاد جمعیت در دیگر کشورهای آمریکای لاتین بوده است. از اینرو آرژانتین خود تجربه‌ای برای "انفجار جمعیت" می‌تواند باشد که این خصوصیت در بخشهای دیگری از آمریکای لاتین وجود داشته است.

چهرهٔزندگی و زنده ماندن در آرژانتین خود یک امید و آرزو و انتظاری را بدنبال دارد که در میان کشورهای آمریکای لاتین وجود داشته است.

سرخپوستان آرژانتین

امروزه فقط در حدود دویست هزار تن از سرخپوستان در آرژانتین به سر می‌برند ، و ازاین عده سی یا چهل هزار نفر از قبیلهٔ آیمارا Aymara (ساکن بولیوی) هستند که بعنوان کارگران فصلی و موسمی و موقت در آرژانتین آمد و رفت می‌کنند. تعداد مستیسوها یعنی افرادی که خون مخلوط از دو نژاد دارند ، بالغ بر چهار میلیون است. این عده که یک پنجم جمعیت آرژانتین را تشکیل می‌دهد ، بیشتر در آبادی‌های پامپاس زندگی می‌کنند.

سرخپوستان آرژانتینی را نمی‌توان به صورت واحدی مجزا و متحدالشکل در نظر گرفت ، و اصولا هیچیک از قبایل سرخپوستان آمریکائی ، از هر جهت ، یکسان نیستند. عده‌ای صلحجو ، سلیم‌النفس ، و نسبتا" متمدن هستند ، جمعی دیگر بدوی و چادرنشین .



زنان روسی

کودکان روسی

۹۷

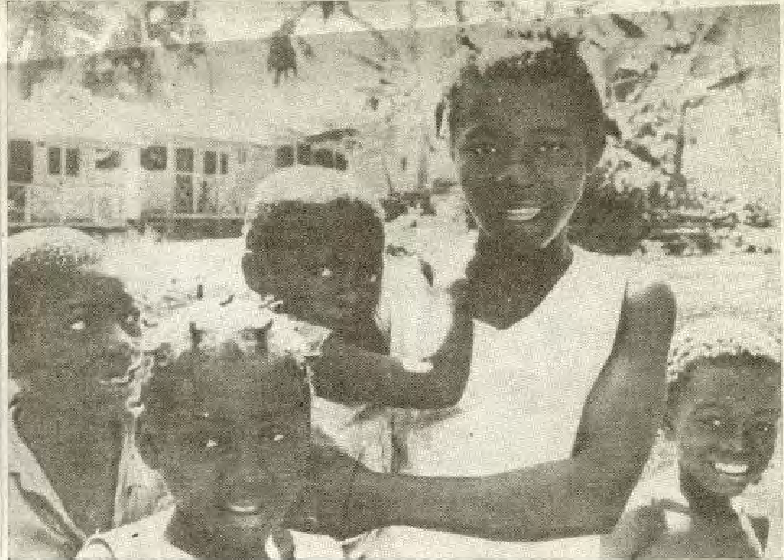
نوجوان کره‌ای



سائوتومه و پرنس



یک نفرزن جوان اتریشی



پرو



نگهبان پروئی



الجزایری
صنایع دستی از عهد
باستان تا کنون همچنان
پر رونق است

یمن ـ عدن





مردان لهستانی



سقای مصری و کودکان مصری



زنی روستائی از
اندونزی

زیباترین جاجیم‌ها
بدست سرخپوستان در
یوکاتان بافته میشود.





زنی از پاراگوئه

Photo © Almasy, Paris







زنان کارگر هندی

تصاویری از
مردم فنلاند





میوه‌فروش دوره‌گرد هندی



رقص بومی



بچه های زامبیائی



مادر و فرزند سری‌لانکا





دو زن قزاق ــ روسیه



ورزشکار آنگولائی

بچه‌های مدرسه در آدیس آبابا



چهره نوجوانان
و جوانان
شهری جیبوتی

زن کارگر ــ کره‌شمالی



بنگلادش یکنفر روستائی در مزرعه برنج خود





کارگر کشاورز نیشکر   گوان – نوجوان – کوبان





زن و مرد مغولی

نوجوانان نیکاراگوئه‌ای







کودکان – ماداگاسکار



جوان نوازنده – ماداگاسکار


زنان پنوم‌پن کامبوج


زن هندی


جوانان و نوجوانان ویت‌نامی


کودکان عدن ـ یمن


دختری از شیلی


مادر و کودک هندی


زنی هندی





گوسفند چران زلاندنو

دانشجویان
آفریقائی

از رجال سیاسی آفریقا





سه تن کشاورز تاجیک ــ روسیه



دو دختر کارگر ــ روسیه







 کودکان و نوجوانان عرب خاورمیانه

مادر و کودک عرب خاورمیانه





دختر کارگر کارخانه تلویزیون‌سازی الجزایر

دو تن دانشجوی مجاری در حال مشاهده مدل معبدالجری (تب ـ مصر)



کودکان و زنان و مردان مغولی

The Nadom sports festival



آلمان



بارسلون – اسپانیا



کودکان لهستانی



زنان و مردان – نپال



مردی از سوکوترا – دریای عمان



دو تن ژاپنی



از مردم ترکیه



از مردم ترکیه

ملاحان جوان
کامبوجی



جشن
محلی

A folk
festival.



کودکان مغولی



دختری از کورآکو



مردان زامبیائی



دختری از چکسلواکی



دختری بلغاری



گاوباز بارسلو



کودک کامبوجی

Cleaning the rice.



خانواده‌ای کره‌ای در بیمارستان



دختری ویت‌نامی



نوجوانان سوارکار مغولی

کودک فنلاندی با اسباب‌بازی خودش

کودک آمریکائی







کودک آفریقائی



زن سوازیلندی در کارخانه‌بافندگی



رقاصه کامبوجی

کودکان‌آفریقائی



Françolon—Gamma-Liaison



کودک و
طوطی پروئی

مردان نیجریه





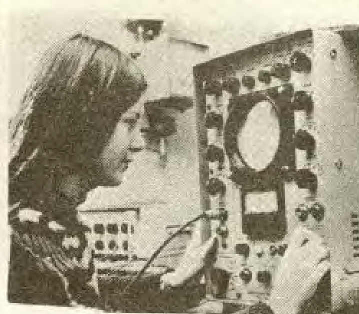
کودک
مجروح
لبنانی

پائین جوانان فلسطینی پناهنده تحت‌تعلیم یونسکو در آزمایشگاه ـ بالا دختر و پسر ویت‌نامی



افراد پلیس ــ مصر
زنان اندونزی
زن لهستانی در کارخانه
مادر و کودک هندی ــ ملربا



دختر سنگاپوری





قبیلهٔ گوارانی که در مناطق‌شمال شرقی سکونت دارند، از دیرگاه با اسپانیائی‌های‌مهاجم ازدواج می‌کردند. بیشتر سرخ‌پوستانی که در پامپاس و صحاری پاتوگونیا و دامنه‌های آند سکونت دارند از راه صید و شکار اعاشه می‌کنند. غذایشان عمدتا گوشت گواناکوی وحشی‌و شترمرغ است.

سرخ‌پوستان ساکن منتهی‌الیه شمال‌غربی آرژانتین، از دیرباز، سر اطاعت در برابر اینکاها فرود آورده بودند. پاره‌ای از آنان استعداد عجیبی در امور فنی داشتند. شبکه‌های آبیاری که به‌وسیلهٔ این عده تاسیس شده فوق‌العاده جالب است. در جوار این عده قبیلهٔ دیگری به سر می‌بردند که بیشترشان افرادی تن‌پرور و بی‌علاقه به کار و فعالیت بودند، و زندگی را از فروش پر و پوست شترمرغ می‌گذرانیدند، برطبق گزارش اولین مهاجرنشینان، در ۱۵۷۳، بیشتر سرخ‌پوستان در نقبهای زیرزمینی، نظیر لانه‌های خرگوشی زندگی می‌کردند.

تا دو قرن بعد از تاسیس اولین جایگاهها، زندگی سرخ‌پوستان از راه صحراگردی و شکار در دشتهای آرژانتین می‌گذشت. یک نوع همزیستی مسالمت‌آمیزی در بین آنان و سفیدان ساکن جایگاهها وجود داشت زیرا در آن موقع هنوز تعداد سفیدپوستان بدان‌حد نرسیده بود که تهدیدی برای آنان به‌شمار رود. به‌علاوه سفیدپوستان اصولا، نظر به نبودن جاده، به اقامتگاه سرخ‌پوستان چندان نزدیک نبودند.

گزارشی که در دههٔ‌هفتم قرن نوزدهم در باب این دسته از سرخ‌پوستان تنظیم شده آنان را "مردانی پرطاقت" و دارای موهائی‌سیاه که تا روی شانه فرو افتاده، صورتی‌بزرگ، و گونه‌های استخوانی و فکین برآمده، چهرهٔ‌گندم‌گون، و رویهمرفته دارای‌قیافه‌ای "نفرت انگیز" توصیف کرده است. مهاجمان غالبا" برهنه بودند، اگر رخت به تن می‌کردندخود را به هیئت گونیها در می‌آوردند. همگی به‌غایت چرک و کثیف بودند. رئیسشان که پیرمردی خاکستری موی بود و او را کاسیک Cacique می‌خواندند، سر و وضعی بهتر داشت، و شولای مخصوص Poncho گشادی بر تن می‌کرد. اسلحهٔ آنان معمولا نیزه‌هائی دراز، به طول شش متر بود، و آن را با دسته‌های پری که بر دستهٔ آن بسته بودند تزئین می‌کردند.

***

درخانواده‌های افراد طبقهٔ‌متوسط بوئنوس‌آیرس یا حومهٔ آن، فعالیت روزانهٔ خانم خانه با بررسی وضع لباس بچه‌ها و مهیا ساختن آنان برای رفتن به مدرسه آغاز می‌گردد. صبحانه همواره ثابت و یکنواخت است، و از نان و مربا و قهوه و شیر داغ یا چای یاکاکائو تشکیل می‌یابد. پس از عزیمت بچه‌ها، مادر نخست به نظافت خانه می‌پردازد، آنگاه برای خرید به‌بازار می‌رود. اکنون سالها است که در بوئنوس‌آیرس خرید از سوپرمارکت–

های آبرومند رواج یافته و روزبروز بر تعداد اینگونه فروشگاههای مجهز اضافه می شود.

سابقا" در بیشتر خانه‌ها امر خرید بر عهدهٔ مستخدمین بود، ولی امروزه این وضع تغییر یافته و جز در شهرستانها اصولا مستخدمی وجود ندارد. پس از اتمام خرید، موقع تهیهٔ غذای نیمروز فرا می‌رسد، و نظر به آنکه غذاهای آماده از قبیل گوشت، سبزیجات ـ پخته، و غیره وجود ندارد، تهیهٔ غذا مدتی به طول می‌انجامد.

اصولا در آرژانتین صرف غذای روز به‌سرعت انجام نمی‌گیرد. حتی نجاران و بناها و سایر کارگران ساختمانی در بناهای بزرگ نیز هیچگاه غذای روز را صبحگاه با خود نمی‌آورند، بلکه پس از اتمام ساعت کار غذا را شخصا" تهیه می‌کنند. این غذا غالبا" عبارت از تکه گوشتی است که بر آتش سرخ می شود، و مقداری سیب‌زمینی که در آب میپزند چای ماته نیز بعدا" صرف می‌گردد. این نحوه غذاخوردن که در بوئنوس‌آیرس فوق‌العاده مرسوم ومعمول است منظرهٔ جالبی در اطراف محل کار کارگران به‌وجود می‌آورد.

ماندگاران اولیه و پویندگانی که در دههٔ چهارم قرن شانزدهم به‌آرژانتین پای ـ نهادند، از لحاظ تغذیه دچار اشکالات فوق‌العاده‌ای بودند. در آن زمان از آمودن‌گوشت و تهیه و حفظ مواد غذائی مطلقا" خبری نبود، و چه‌بسا از موش صحرائی و چرم کفش‌برای سد جوع استفاده می‌کردند.

امروزه در یک خانوادهٔ طبقهٔ متوسط غذا معمولا" بین ساعات یک و سه بعدازظهر صرف میشود. ناهار عبارت است از شوپ، پنیر، کتلت یا سیب‌زمینی سرخ کرده یا پورهٔ سیب‌زمینی، سالاد کاهو و گوجه‌فرنگی با روغن زیتون و سرکه، خوراک ماکارونی، و دسر (کیک یا پودینگ یا میوه) شراب یا آب، بیسکویت و قهوه ترک.

خانم خانه‌دار، پس از صرف عصرانه، باردیگر فعالیت خود را برای تهیه شام آغاز می‌کند. مردان معمولا در حدود ساعت هشت بعدازظهر به منزل بازمی‌گردند. ساعت کار رستورانها از نه ببعد است، حتی عده‌ای بعد از ساعت ۱۱ شب برای صرف شام می‌روند. شام خانوادگی که "کومیدا" Comida نام دارد، بیشتر بین ساعت ۸/۵ و ۹صرف‌میشود وآن عبارت است از پنیر، گوشت پخته و سالاد و شراب، نان کیک یا پودینگ میوه.

اهالی بوئنوس‌آیرس فوق‌العاده شیک‌پوش و خوش‌لباس‌اند، و این نکته‌ای است که‌هر تازه واردی بمحض‌ورود به این شهر به‌آن پی می‌برد. زن و مرد، فقیر و غنی همواره می‌کوشند تا لباسشان برازنده، تمیز و خوش‌دوخت باشد. شاگردان مدارس نیز از این قاعده مستثنی نیستند. بسیاری از مادران شخصا" برش و خیاطی می‌دانند. طرز آموختن این فن نیز بسیار جالب است. چند خانم آشنا با هم قرار می‌گذارند که خیاطی بیاموزند جلسهٔ تعلیم هر روز در منزل یکی از آنان تشکیل می‌شود، معلم خیاطی نیز به این محل

میآید ، و فنون برش و غیره را به آنان میآموزد . بدیهی است دستمزد او را نیز خانمها مشترکا " میپردازند .

بهدختران آرژانتینی از طفولیت چه در خانه و چه در مدرسه طرز آرایش و لباس ــ پوشیدن و فیالجمله شیکپوشی و برازندگی تعلیم داده میشود . لباس دختران معمولا تنگ و چسبان ، زیبا و خوشدوخت است . زنان آرژانتین ، رویهمرفته ، شیکپوشترین‌زنان جهانند ، وبیشاز هر کشوری از مد پیروی میکنند . نقلاز کتاب سرزمین و مردم آرژانتین ترجمه محمود مصاحب .

آرکانزاس Arkansas

مردم ایالتآرکانزاس ــ مطابق سرشماری سال ۱۹۶۰ جمعیت این ایالت بالغ بر ۱۷۸۶۲۷۲ نفر بود که نسبت به سال ۱۹۵۰ به جمعیت آن افزایش یافته است .لازم به یادآوری میباشد که آمارسرشماری سال ۱۹۵۰ جمعیتی بالغ بر۱۹۰۹۵۱۱ نفر را نشان میدهد .

توزیع جمعیت ــ حالات روستانشینی در آرکانزاس بیشتر از شهرنشینی بچشم میخورد . بنابراین جمعیت در روستا افزایش بیشتری یافته . باید به این مسئله توجه داشت که تنها ۳۳% جمعیت در بخش شهرنشینی در سال ۱۹۵۰ بسر ــ میبردنددر حالیکه بالغ بر ۴۴% جمعیت در سال ۱۹۶۰ در روستا بسر میبردند که بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ یعنی ظرف مدت ده سال جمعیت شهرنشین ۲۱/۴% افزایش یافته است در حالیکه در مقابل جمعیت روستایی ۲۰/۲% کاهش یافته است .

کیفیت جمعیت در آرکانزاس ــ باز هم مطابق آمارگیری جمعیت در سال ۱۹۶۰ حدود ۷۸/۱% از جمعیت را سفیدپوستان و ۲۱/۸% را سیاهان و ۱% بقیهٔ جمعیت‌را نژادهای مختلف دیگر تشکیل میدهند . جمعیت غیر سفیدپوستان بطرز آرامی نسبت به دههٔ اخیر کاهش یافته است .

آرونتا

قبیله آرونتا در مرکز استرالیا بسر میبرند . اعضاء این قبیله بصورت گروههای خویشاوندی بزرگی سازمان یافتهاند و هر گروه یکی از عناصر طبیعت و غالبا " جانوری را نیای خود میپندارد و نیز هر گروه بچهار بخش بدینقرار تقسیم گشته است :

۱ ــ پانونگا ۲ ــ بولتانا ۳ ــ پورولا ۴ ــ کومارا ــ دین این مردم بر مدار پرستش جانوران قرار دارد .

قبیلهآرونتا در زمین مسطحی زندگی میکنند که رودی ازمیان آن میگذرد و کلبهها گرد و کنار هم ساخته شده است .



نقشهٔ آمدن آریاییها به ایران

آریائی

منسوب بهقوم آریا ، آریائی اصطلاحی میباشدکه درمعانی متعدد بکار رفته است . **ماکس مولر** درباره همهٔ زبانهائیکه قبلا بعنوان هندو اروپائی (هند وژرمنی) بقول خاور-شناسان آلمانی بکارمیرفت ، آریائی میداند .

ماکسمولر کسانی راکه بزبانهائیکه این ریشه را دارد آریائی اطلاق میکرد . در کتابشرح‌احوال‌وکلمات وسرزمین آریانوشته است : « آریائیان‌کسانی هستندکه بزبانهای آریائی تکلم کنند ، رنگشان هرچه و خونشان ازهر نژاد باشد ما کـه آنان را آریـائی مینامیم منظوری جزازلحاظ دستورزبان ایشان‌که‌آریائی‌است نداریم . »

در دائرة‌المعارف بریتانیکا چنین آمده است : اصل وریشه آریا هرچه باشد ، اینقدر واضح است که این کلمه به تداعی‌معانی ، مفاهیم بسیار را بخاطر میآورد و مللی که متعلق به‌بخش خاوری هند و اروپائیان بود را بدین نام‌مفتخر میدانستند .

آریائی‌ها

آریائی‌ها مردمی بودندکه درروزگاران خیلی قدیم درسواحل‌رود سیحون وجیحون ودرشمال دریای‌خزر ودریای سیاه میزیستند . بنا بر برخی‌ازقرائن حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد این مردم بنا بعللی‌که شایدکم‌بود جاوسخت بودن گذران ومعیشت وعوامل اقتصادی وغیره باعث‌شده باشدکه این قوم ازموطن‌اصلی خودکوچیدند وسه دسته مهم‌آنها مهاجرتی بزرگ درپیش گرفتند دسته‌ای به ایران رونهادند گروهی از راه هندوکش وافغانستان بـه هندوستان وارد شدگروهی نیز بسوی اروپا رهسپار شدند .

این دسته‌ها هریك باوضع جدیدی در سرزمینی‌که سکونت گزیدند روبرو شدند آن دسته ازآریاها که‌به هندوستان قدم نهادند پیش از ۱۲۰۰ ق ـ م درهندوستان‌بر بومیان‌مسلط شدند وآنها راکشته یا باسیری‌گرفتند وبکارهای سخت گماشتند .

آریائی‌های ساکن هندبواسطه وفور نعمت ومیوه‌ها وانواع خوراکی‌ها ازکار وکوشش وتلاش دربدست‌آوردن معاش تاحد خیلی زیادی دست کشیدند ازطرفی بارانهای سیل‌آسا و کوههای سربفلك‌کشیده وجنگل‌های انبوه‌آنان را بـوحشت انداخت رفته رفته نیروی تخیل آنها بکارافتادوازاینکه دربرابرعوامل طبیعت ضعیف‌وکوچك هستند سخت‌در هراس شدند واز اینجا بیك نوع‌زندگی‌صوفیانه‌خوگرفتند وزندگی را در دردورنج پنداشتند و ...

آن‌دسته‌که‌ازآریائی‌هاکه‌به‌ایران‌رونهادند بواسطه‌نامساعد بودن‌موقعیت‌جغرافیائی بـرای فراهم ساختن نیازمندیهای زندگی مهاجران بعدازکشتن بومیان یا اسیر ساختن‌آنان و بکار گماشتن بـردگان خود نیز برای تأمین زندگی بکار پرداختند و زندگی خود را درسایـه تلاش غلامان ونیرو وفعالیت خود تأمین میکردند ،آنان‌که بر سرزمین اروپا قدم نهادندکم وبیش وضعی‌مشابه سرزمین ایران داشتند بنا براین مردمی سخت‌کوش وپرکار باقی‌ماندند.

عده‌ای از نژاد شناسان عقیده دارنـد کـه سکنه اروپائی با نژاد هند و اروپـائی خویشاوندی ندارد حتی عده‌ای میگویند نژاد اروپائی در اروپا نشأت یافته آنگاه بسوی ایران وهند سرازیر شده‌اند اما این نظریات هنوز به مرحله ثبوت نرسیده است .

مهاجرت‌آریائی‌ها دریك زمان صورت نگرفته بلکه به دفعات وطی قرنها ادامه یافته است مثلا مردمی‌که به جنوب غربی ایران رونهادند حدود ۲۰۰۰ ق ـ م بودواین اقوام به سوی بین النهرین نیز روان شدند و چون مردانی دلیر و سوارکار بودند با اسب‌های تندرو

بزودی برساکنان مناطقی که هجوم می‌بردند غلبه میکردند امانام این‌مردم بزودی از میان رفت شاید در اقوامی که بآنها حمله‌کردند حل شدند ودراثر آمیزش نژاد خود را فراموش کردند . استفاده اسب بوسیله مردم آسیای مرکزی معلوم گشت و آنرا در آغاز منحصراً برای جنگ استفاده ، میکردند اما این آریائی‌ها بودند که اسب را به بین النهرین وهند و ایران بردند .

همانطورکه گفتیم این‌مهاجرت‌ها دریك لحظه صورت نگرفت بلکه بقولی از ۲۰۰۰ قبل ازمیلاد تا ۶۰۰ ق ـ م ادامه داشت .

مهاجران آریائی دربین‌النهرین ، سوریه ، فلسطین امارت نشین‌هائی نیز بنام خود بوجود آوردند .

درحدود ۱۶ قرن قبل ازمیلاد بیشتر مناطق فلات ایران درتصرف آریائی‌ها بود . و این مردم چندین قبیله بزرگ بودندکه هرکدام منطقه‌ای را متصرف شده و درآن سکونت کرده بودند یاآنجا را مرکز ییلاق وقشلاق خود ساخته بودند .

این قبایل درفلات ایران بنا بنوشته هرودت و اوستا وکتیبه‌های داریوش با مختصر تفاوت و اختلافی‌که در هریك از منابع هرودت و اوستا ، داریوش هست در نقاط ذیـل سکونت داشتند .

۱ـ مادها درشمال غربی ایران ۲ پارس‌ها درجنوب ۳ هیرکانیان در استرابـاد ۴، پارت‌ها درخراسان ۵ آریانها در کرانه‌هائی رود هریرود ۶ در رانگیان در شمال غربی افغانستان ۷ آراخوتیان در کرانه‌های رود هلمند و قندهار ۸ باکتریان دردامنه‌های‌شمالی هندوکش تاکرانه های رودخانه جیحون ۹ سغدیها درکرانه های رودسیحون وجیحون ۱۰ خوارزمیان درحدود خیوه ۱۱ ساگارتیان در زاگرس شرقی ۱۲ مارگیان در ساحل رود مارگوس واغلب در حوالی مروزندگی میکردند .

آریائی‌ها اغلب مثل سایر اقوام ابتدا عناصر و عوامل طبیعی را پرستش میکردند ، ماه، خورشید، آتش ازجمله چیزهائی بودکه مورد پرستش اقوام مختلف قرارمیگرفت .

ـ شایدآریاهاپیش‌ازآنکه از هم جدا شوند دارای یك دین ومذهب بودند اما بعدهااز لحاظ مذهبی باهم متفاوت شدند .

آریاها به‌دومنشأ خیروشر قائل بودند بدی‌ها وآنهاکه بدی‌رابرمیانگیزند موردنفرت قرار میدادند برعکس منشاء خوبی‌را ستایش میکردند . وبرای اینکه از شروبدی درامان باشند به سحروجادو پناه میبردند اما بعدها به خدای یگانه اعتقاد پیداکردند .

مردان رئیس خانواده بودند بااینحال زنان نیز درخانواده محترم شمرده میشدند . نگاهداری‌آتشگاه وآتش مقدس بارئیس خانواده بود .

ایالت آریزونا Arizona

آریزونا یکی از ایالات متحده آمریکاست که طبق آمار سرشماری ۱۹۶۰ جمعیت آن حدود ۱۳۰۳۱۶۱ نفر بود که نسبت به جمعیت سال ۱۹۵۰ تقریبا " بدو برابر افزایش یافته است.

توزیع جمعیت در آریزونا ـ مردم آریزونا بیشتر در شهرها بسر می‌برند که خود منطقهٔ وسیعی را برای اسکان گزیدن اختیار کرده‌اند. جمعیتی که در بخش شهرنشینی درسال ۱۹۶۰ تخمین‌زده‌اند برابر ۷۴/۵٪ بوده است که در مقایسه با سال ۱۹۵۰ حدود ۵۵/۵٪ بود و بزرگترین بخش متمرکز جمعیت در دو ایالت فوئینکس Phoenix و توکزان Tucson می‌باشد.

پایتخت آریزونا شهر فوئینکس Phoenix و یکی از مناطق مهم و بزرگ آریزونا می‌باشد دومین منطقه بزرگ آن توکزان Tucsan می‌باشد. از دیگر مناطق آن رفلگ‌استاف Flagstaff و گلندل Glendale می‌باشند. ازدیاد جمعیت غیرعادی آن، نمایانگر رشد بی‌رویه این ایالت در یک دههٔ بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ شده است. برای مثال جمعیت توکزان و فوئینکس تقریبا " چهار برابر و دیگر مناطق آن دو و سه برابرشده است.

سرخپوستان آریزونائی ـ بزرگترین رقم درصد جمعیت آریزونا را سرخپوستان در سرزمینهای سرخپوستی این ایالت تشکیل داده‌اند. در سال ۱۹۶۰ مطابق آمارسرشماری جمعیت سرخپوستان آریزونائی به ۸۳۳۸۷ نفر هم رسید که نسبت به جمعیت سال ۱۹۵۰ که ۶۵۷۶۱ نفر بودند حدود ۲۶/۸٪ افزایش یافت. باز هم بر طبق همین آمار یعنی در سال ۱۹۶۰ حدود ۶۹۳۴۵ نفر درسرزمینهای مختلف سرخپوستان آریزونائی بسرمیبردند که بزرگترین این بخش سرخپوستی درناواهو Navaho و هوپی Hopi در بخش شمالی آریزونا و والاپانی Walapai دربخش‌شمال‌غربی آریزوناوپاپاگو Papago دربخش‌جنوبی ایالت آریزونا قرار دارد. از دیگر قبایل سرخپوستی ایالت آریزونا آپاچی‌ها A Paches که به چوپانی و گله‌داری روزگار را می‌گذرانند و در بخش مرکزی شرقی آریزونا بسرمیبرند از دیگر قبایل آن هاواسوپائی Havasupai و قبیلهٔ پیما Pima می‌باشند.

آزتك‌ها

آزتك‌ها دراوایل‌قرن شانزدهم (۱۵۱۹) که اسپانیولی‌ها دردره‌مکزیك ساکن بودند، آزتك‌ها ازمردم‌قبیله ناهوات بودندکه تمدنی نوپی افکنده بودند.

آزتك‌ها در قرن سیزدهم میلادی درچند جزیره باتلاقی در دریاچه **تکس‌کوکو** بسر میبردند. این‌مردم بواسطه دوری ازشاهراههای اصلی درراه پیشرفت وتکامل بود و جمعیتش روز بروز افزایش می‌یافت .

در بین سالهای ۱۴۲۷ ـ ۱۴۴۰ میلادی **ایتزکوئل** Itzcoatl پادشاه آزتك بـا **تکس‌کوکوو تلاکوپان** tlacopan تشکیل یك اتحادیه مثلث دادکار این اتحادیه جنگ با بقیه مردم **ناهوات** بودکه منتهی ومنجر به منکوب ومغلوب شدن عده‌ای و بقدرت رسیدن و وسعت یافتن‌امپراطوری آزتك گردیدبطوریکه بیشترقسمتهای‌مکزیك مرکزی‌جزومتصرفات ومنطقه نفوذ آزتك‌هاگشت .

اقتصاد امپراطوری آزتك‌ها بر اساس جنگ و تاراج استوار بود ازینجهت بجـای اینکه یك سازمان منظم ووسیع اقتصادی بوجود آورد پیوسته بجنگ وغارت می پرداخت و به‌مغلوب وچپاول کردن اقوام‌وقبایلی که درمعرض تاخت‌وتاز وهجوم آزتك‌ها قرارمیگرفت اقدام میکردند . بنابراین، امپراطوری‌آزتك یك‌سازمان منظم‌لشکری‌گشت.

درقوم آزتك افراد قوی‌البنیه وسالم راتعلیمات نظامی میدادند تادر جنگهای مکرر اماکوتاه مدت که برضد اقوام وقبایل دور ونزدیك‌خود بمنظور غارت‌گری بر میانگیختند شرکت دهند ، اسلحه این قوم عبارت از نیزه‌های سنگین بودکه بوسیله نیزه پران پرتاب میکردند . همچنین از تیروکمان و شمشیرهای چوبی‌که در طول لبه آن خرده های لب تیز شیشه‌های آتشفشانی چسبانده بودند استفاده میکردند .

بطوریکه مورخان‌نوشته‌اندهنگامیکه اسپانیائی‌ها بقوم‌آزتك‌حمله‌کردند، جنگجویان آزتکی با نیزه های خود زره سربازان اسپانیائی راپاره میکردند وبا اصابت ضربه شمشیر چوبی خود دشمن را ازپا در میاوردند . جنگ آوران معمولی آزتك سخت می جنگیدند فقط پوششی بردورکمر خود داشتند اما سرکردگان واشراف کلاهخودهای چوبی‌که بشکل سرحیوانات‌بود برسرمی‌نهادند وسینه بندهای پنبه‌ای‌یازرین‌می‌بستند .

کشتن نفرات دشمن در میدان جنگ چندان اهمیت نداشت بلکه افتخار نصیب‌کسی میشدکه عده‌ای را اسیرکند تابه پایتخت بیاورند وآنگاه اسیران رادر راه خدا قربان‌کنند !

ازخدایان معروف وبا اهمیت آزتك‌ها خدای جنگ بنام **هویت زیلو پوچتلی** بودکه باوقلب‌اسیران‌راتقدیم میداشتند وهرچه‌قدرت لشکری آزتك‌ها افزوده میشد عده بیشتری‌از اسیران‌رادر راه خدای جنگ قربان میکردند .

تنوچ تیلان پایتخت قوم آزتك بودکه ازلحاظ ثروت وعظمت با بسیاری ازشهرهای قدیم آسیائی مطابقت داشت گرچه خیابانهای آن کم بود اما ترعههای فراوانی داشت زیرا این شهر برروی جزایری چند بنا گردیده بود .

کشاورزان با کوششی هر چه تمامتر محصولات کشاورزی تولید میکردند و آنرا با کرجیها به شهرها میبردند وبفروش میرسانیدند.

معابد برفراز هرمهائی بنامیشدکه باپلههای وسیع بآنها راه داشت خانههای اشراف یك طبقه ودرحیاط خانهگلهای زیبا وخوشبوئی میکاشتند .

حکومت اشرافی در آزتك برقرار بود وازدواجها برون گروهی بود یعنی یك مرد میبایست از طایفهای غیراز طایفه خود زن بگیرد ، گاه طوایف تشکیل یك قبیله رامیدادند آنگاه از میان قبایل نمایندگانی انتخاب میشدکه یکی از آنهاکه ازهمه لایقتربود زمـام امور رادر دست میگرفت .

دولت زندگی کلیه افراد راتأمین میکرد بنابراین کسی برای گرسنگی مجبور بدزدی نبود ، مجازاتهای سخت برای اعمال خلاف مصالح عمومی وضع ومعین کرده بودند مست ــ بازی، مفتخواری ، رشوهگیری ، قاچاق چیگری ، سوء استفادههای مالی از جرم های بزرگ بشمار میرفت ومجازات های سنگین داشت. مجازات دزدی اعدام بود زیرا خانهها و ادارات قفل وبست نداشت . چون کسی برای سدجوع نـاچار بدزدی نبود دزدی نیز کمتر اتفاق میافتاد. چون قحط در قوم آزتك پدید میآمد لشکریان بـه اطراف می تاختند . واز قبایل باج گذار آذوقه اضافی را میگرفتند و برای قحط زدگان میآوردند . تا بین آنـان تقسیم کنند .

درمیان قوم آزتك چندنوع بردهداری رواج داشت . یك دسته از بردگان رااسیران جنگی تشکیل میدادندکه ازدم تیز تیغ کاهنان برای قربانشدن درراه خدایان نجاتیافته بودند.

دسته دیگراز بردگان کسانی بودندکه درراه قمار بازی وعیش وعشرت مال خود را ازدست میدادند وآنها داوطلب بردگی کسانیکه متعهد نگاهداری آنها میشدند میگردیدند.

دسته دیگراز بردگان رافرزندان خانواده فقیری تشکیل میدادکه اولاد بسیارداشتند درآنوقت رئیس خانواده یكیاچند تن از فرزندان خود را میفروخت .

یك دسته از بردگان راکسانی تشکیل میدادند که قطعه زمین قابل زراعتی نداشتند اینان نیز داوطلب بردگی میشدند .

یکنوع دیگراز بردگی عبارت ازین بود که جنایتکاران رابجای‌اعدام بخدمت وبردگی مجنی علیه وخانواده کسی که مورد تجاوز متجاوز قرارگرفته بود درمیآوردند .

زنان ودختران زیبا نیز گاه داوطلب بردگی میشدند تازر وزیور بدست آورند وسر انجام بفاحشگی بپردازند .

بردگان از آزادیهائی چند برخوردار بودند از جمله کودکی‌که در خانه یك برده بدنیا میآمد برده‌نبود دیگراینکه بردگان می‌توانستند صاحب‌مال وثروت یادارای بردگان شوند . می‌توانستند ازدواج‌کنند وریاست عائله خودرا نیزخود عهده‌داربودند .

تعلیم و تربیت

تعلیم وتربیت‌کودکان نخست درخانه صورت میگرفت اما از ۱۵ سالگی ویرا به ـ تربیت وتعلیم مدرسه‌ای وامیداشتند ودرآنجا آداب‌ورسوم زندگی بوی‌تعلیم داده میشدوآن محل راخانه جوانان میگفتند .

برای‌ورود به‌سلك روحانیت بایستی تعلیمات سخت تری دید ادعیه واوراد و یك‌خط هیروگلیفی را می‌باید آموخت ریاضت هاکشیدآنگاه هرکس‌که امتیازات تحصیلی اش بیشتر میشد بمقام‌کاهنی‌انتخاب میگشت .

اماچطور شدکه این قوم متمدن جنگجو اسیر ۴۵۰ نفراسپانیائی‌که فقط ۱۸ رأس‌اسب داشتند شد یکی ازعلل آن این بودکه آزتك‌ها عقیده داشتندکه کوتزال‌کوتل‌که ازخدایان قدیمی توتلك بود توسط خدای دیگری ربوده شده واین خدا بصورت مردی سفید پوست با ریش های انبوه به نزد قوم آزتك باز خواهد گشت وچون کورتز فرمانده اسپانیائی دارای مشخصاتی شبیه کوتزال کوتل خدای ربوده شده آنان داشت لذا اسپانیائی ها برین مردم باکمترین مقاومتی دست یافتند ، وپایتخت رامتصرف شدند .

آسوری‌ها

ـ آسوری هاکه‌خودرا کلده و آسوری می‌نامند و ادعا دارند که از اولاد آسوری‌های باستان هستند زبان آنها آسوری ارومیه است . خون مخلوط سامی و قفقازی یا سامی‌و آناطولی دارند . . . ـ ۳۵۰

بعد از ازمنه ما قبل تاریخ آریائی‌های ایران با آسوری‌ها مخلوط شدند . از لحاظ کوتاهی سرتاجیک‌ها شبیه آسوری‌ها هستند (دانیلو ـ ستون) شاخص سر ۸۹/۶ ستون ۵۳

– ۵۵) .

–آسوری ها در سال ۸۴۰ ق – م به مسکن مهریبها در کوهستان کردستان در مشرق دریاچه ارومیه حمله کردند (سایکس ص ۷۳ – ۷۴) .

– از نظر خصوصیات جسمانی ایرانی‌ها متشکلند از نژاد آسوری مخلوط عناصر ترک در ایران وترکیه ویا هند و افغانی در افغانستان و باعرب و عناصر سیاهپوست، در جنوب ایران و جنوب بلوچستان پارسی‌ها ازنوع آسوری یا هند و افغانی هستند (دنیکرص ۵۰۵ – ۵۰۷) مکرانی‌ها مخلوطی هستند از نژادهای هندو افغانی و آسوری و سیاه پوست (ص ۵۰۸) مردم شناسی ایران ـهنری فیلد ترجمه دکتر فریار .

" . . . چون دولت آشور سقوط کرد ، تاریخ کهن آشور را پرده‌ای از ابهام فروپوشانید تا اینکه عیسی مسیح (ع) ظهور کرد ازین ببعد آشوریان در مبارزات دینی شرکت داشتند و در عین حال آداب و رسوم و زبان خود را حفظ می‌کردند .

درزمان زندگی مسیح (ع) توماس یکی ازحواریون بودکه از راه بین النهرین به هند سفر کرد . وی علاوه بر مقام دینی مورخی زبر دست بشمار می‌رفت . کلیسای شرقی را در هند ایجاد نمود .

در قرن پنجم میلادی آشوریان بسبب ستم به هند مهاجرت کردند آسوری‌ها در بمبئی تا امروز آداب وآئین خاص خود را حفظ کرده در کلیسا بزبان قدیم آشوری مراسم نماز را بجا می‌آوردند .

میان کلیسای روم و آشوری ها همواره منازعاتی دینی برقرار بود .

شاپور دوم ساسانی بسوی شهر اورهای که زیر فرمان رومی‌ها بود حمله وآنجا راتصرف کرد و عده بسیاری ازآشوری ها را به ایران آورد . همین عده از آشوری‌ها مدارس متعددی در گندی شاپور ، هرات و طوس دایر کردند و به ترویج دانش پرداختند تا اینکه در زمان یزد گرد دوم (۳۹۹– ۴۲۰ میلادی) آشوری‌ها آزادی بیشتری یافتند و کلیساهای متعددی در ایران برافراشتند و یزد گرد محافظت سر حدات ترکیه و عراق را به آسوری‌ها واگذاشت آسوریان درین زمان بیشتر درآذربایجان ، سنندج ،مازندران ، گرگان ، خوزستان ،نیشابور ، طوس و هرات می‌زیستند .

بزرگان آشوری در ایران همچنان در رواج علم و تاسیس مدارس اقدام می‌کردند بطوریکه دانشگاه نصیبین‌را که‌اسقف بارسوما (۴۹۵ – ۴۹۲) تاسیس‌نمود این دانشگاه ۸۰۰ دانشجو داشت .

آسوریان همچنین به تاسیس دیرها وصومعه‌های بسیار در نقاط مختلف ایران پرداختند درروزگار انوشیروان ، از استادان آسوری مقیم نصیبین و اورهای دعوت شد تا به دانشگاه

جندی شاپور رفته به تدریس پردازند.

این استادان علم نجوم، طب، دستور زبان و ریاضیات تدریس می‌کردند.

در قرن ششم میلادی ایران دانشگاهی در نصیبین تاسیس کرد که استادان آسوری در آن تدریس می‌نمودند.

از قرن پنجم به بعد کلیسای شرق زیر نظر نستور یونانی قرار گرفت و آنرا کلیسای نستوری نامیدند در حالیکه همان کلیسای آشوری بود.

آسوری‌ها علاوه بر خدمات علمی درکشمکش های نظامی نیز با ایرانیان همراه بودند حتی در ماموریت های سیاسی نیز نقشی داشتند.

در دوره های بعد از اسلام آسوری ها در ارومیه، مغان، نزدیکی خراسان، هرات، خوزستان، طوس و نیشابور و ... مدارسی دایر کردند. علاوه بر این بیش از چهل تن دانشمند آسوری بکارهای علمی مهم اشتغال داشتند از آنجمله بودند: ۱ ــ فیلسوف سوران ۲ ــ مارخیتنشوع ۳ ــ خنن بار اسحق ۴ ــ جبرئیل بخت ایشوع (پزشک) ۵ ــ بخت ایشوع دوم.

چون چنگیز مغول به ایران تاخت آسوریان با ایرانیان دیگر، بدفع این بلیه، مردانه پرداختند دربن روزگار مرکز کلیسای شرق آسوری بغداد بود در زمان هلا کو، مغول بغداد را تصرف مظاهر علم رانابود و هشتصد هزار نفر را قتل عام‌کرد.

چندی بعد مغولان تا حدی از وحشیگری دست کشیدند با اینحال همچنان در کار تخریب و محو آثار تمدن بودند.

بلای دیگری بر مردم آسیا خاصه ایران نزول کرد آنهم تیمور لنگ بود، آسوریان بیاری ایرانیان برادر در جلو گیری از نفوذ تیمور مردانه کوشیدند.

از سال ۱۷۰۰ تا ۱۷۴۰ امپراتوری عثمانی به ایران دست‌اندازی هائی می‌کردند و درین گیر و دارها عده زیادی از ایرانیان اعم آسوری و غیره کشته شدند.

در دوره صفوی مخصوصا" در عصر شاه عباس آشوری ها آزادی‌های بیشتری یافتند در دوره نادر آشوری های ایران تحت سرپرستی ملک ملکزدیق بودند و تا حد زیادی مانع تجاوز دشمنان به آسوری ها شد.

فتحعلیشاه قاجار در سفری که به ارومیه کرد دختری آشوری را بزنی گرفت و چون از نیروی رزمی و پایداری آسوریان اطلاع یافت دو فوج از داوطلبان آسوری تشکیل داد.

پا تریارک آشوری ها شمعون هفدهم و پسرش (رائول شمعون هجدهم) از ۱۸۶۰ تا ۱۹۰۳ سر پرستی کلیسای شرق آشوری‌ها را عهده دار بودند.

در زمان فتحعلیشاه چند میسیون مذهبی مسیحی به ایران آمدند و همین میسیون ها

سبب تفرقه میان آسوریان و کلیسای شرق آنها شدند بطوری که آنرا بچهار فرقه تقسیم کردند. در سال ۱۹۱۰ امپراتوری عثمانی به قتل عام ارامنه پرداخت و با اینکه روابط صمیمانه‌ای با آسوری ها داشتند ولی حدود ۶۰ هزار نفر از آسوریان ترکیه مال و خانه خود را رها نموده با دادن تلفات سنگین، گرسنه و برهنه از سرزمین آباء و اجدادی گریخته بسوی ایران شتافتند (۱۹۱۶) و در خوی، سلماس، ارومیه و ... سکونت کردند دولت وقت ایران به آسوریان پناه داد و آنان در آذربایجان ماندگار گشتند ولی چندی بعد انگلیسیها عده‌ای از آسوریانی راکه از ترکیه گریخته و در آذربایجان ماندگار بودند بزور به عراق برده جزو سپاه خود ساختند. دیری نگذشت که آسوریان از خود مقاومت نشان دادند و خود را به آذربایجان رسانیدند. " نقل و اقتباس از کتاب تاریخ آشور — ربانی منشی امیر.





یکنفر رقاصه هندی

هندوانه‌فروش اوکرائینی

آشور

درزمانیکه حکومت اکد وسومر دربین النهرین جنوبی و قسمتهای وسیعی از خاور نزدیک فرمانروائی داشتند درشمال بین النهرین جماعتی جنگجو وحادثه‌طلب سامی‌نژاد به‌جنگ وستیز باهمسایگان‌خود پرداختند ودر نتیجه‌رفته‌رفته برهمه‌کشورهای آسیای قدیم دست یافتند.

کلمه‌آشور برسرزمین، پایتخت‌وخدای مردم‌آشور اطلاق میگردید.

آشوری‌ها از نژاد سامی بودندکه زبان وخط و قوانین و تمدن خود را بر مغلوبان تحمیل میکردند. خط وزبان‌آنها شباهت فراوانی به زبان بابلی‌ها داشت واز یك ریشه‌گرفته شده بود.

اوش پیایاآئوش پیا بعنوان بانی معبدرب‌النوع آشور معرفی شده همچنین کیکیایکی دیگرازسلاطین‌آشوراولین‌کسی معرفی‌گردیده‌که نخستین‌حصارآشور رابناکرد.

اماقدیمترین‌کتیبه رسمی که مربوط با حوال سلاطین‌آشور دردست است.

شخصی بنام ، **ایتی‌تی** ، در زمان غلبه‌گوتی‌ها هدیه‌ای به ربةالنوع ایشتار در شهر آشور تقدیم کرده بود.

در روزگاریکه آشور زیر سلطه همسایگان بود مدارك و اسناد بازرگانی محاسباتی چندی بدست‌آمده است‌که به‌لوحه‌های‌کاپادوسی معروف است و مربوط به اواخر هزاره سوم ق ـ م بود. درین روزگار وسیله‌مبادله‌کالاها طلا ونقره بود اجناس تجاری عبارت ازمس، سرب ، پارچه بود.

شهرهای بین‌النهرین‌را از روی نام بزرگان‌آن نامگذاری میکردند. کتیبه‌هائی که‌از (سارگن اول) از شاکیم آخوم بدست آمده تاریخ آشور از ابهام بدر میآید **ایلوشاما ، ایری شوم اول،ایکونوم شاروکین** (سارگن اول) به ترتیب‌قائم مقام رب‌النوع آشور بودند که درآشور بودند و درآشور حکومت داشتند.

جانشینان ایلوشاما معبد آشور را تزیین و معبد آداد رب‌النوع رعد وباران را بناکردند.

آفریقای جنوبی

"تنوع‌مردم شهر کیپ‌تاون نیز آدمی را مبهوت‌می‌سازد. ازبیشتر نژادها دراین شهر نمونه‌ای هست. هزاران تن سفیدپوست و سیاه‌پوست و مردم نژادهای میان سیاه و سفید، خیابانهای شهر راپر کرده‌اند. بیشترآنها که پوست‌سبزه دارند "مردم رنگین‌پوست دماغه" نامیده می‌شوند. قهوه‌ای‌پوستها و سیاهپوستها متعلق هستند به قبایل بنتوBantu افریقا که اصلشان از اینجاً نیست، ولی برای کار به کیپ‌تاون آمده‌اند."

"مردم رنگین‌پوست دماغه" آمیزه‌ای از خونهای گوناگونند: غلامان مالایایی، مهاجران و ملاحان سفیدپوست، هوتنتوتها و... نخستین بار که هلندیان به‌دماغه‌ٔ امید نیک رفتند (۱۶۵۲)، هوتنتوتها در آنجا ساکن بودند. این مردم به‌آسانی مغلوب شدند برخی ازآنها به‌نواحی دورتر گریختند و برخی‌دیگر همان جا ماندند تا برای سفیدپوستان کار کنند. اما هوتنتوتها چنانکه باید سختکار نبودند، و استعمارگران دست به وارد کردن غلام، به‌خصوص غلامان مالایایی، زدند. و از اینجا "مردم رنگین پوست دماغه" ریشه گرفتند.

"مردم رنگین‌پوست دماغه‌ای" عموما" مردمانی نرمخو و سرخوشند. رنگ‌پوستشان‌از سفید تا قهوه‌ای است. وضع مالیشان از متوسط تا فقر شدید، خصوصیات اخلاقیشان از شهامت تا جنایت، مقام اجتماعیشان از پزشکی و مدیریت مدرسه تا عملگی است. اینان مدتهاست که خود را از مردم دیگر کیپ‌تاون جدا می‌دانند، این از زمانی است که‌سنت‌ـ های اجتماعی در آن ناحیه تغییر کرده و سرانجام به‌موجب قانون، آمیختن نژادها با یک دیگر ممنوع شد.

تاچندی پیش، بسیاری از آنها از حق دادن رای برخوردار بودند. اما هیچ تیره‌ـ پوستی حق انتخاب شدن به نمایندگی پارلمان را نداشت. چندی پیش دولت قانونی گذراند که به‌موجب آن حتی حق دادن رای در انتخابات عمومی نیز از آنان سلب شد. امروزه فقط می‌توانند درانتخابات مخصوص تیره‌پوستان شرکت کنند. مسائل مربوط به نژاد های رنگی در افریقای جنوبی بسیار پیچیده است...

نژادهای گوناگون این شهر به زبانهای گوناگون نیز سخن می‌گویند. در این میان‌دو زبان بیش از زبانهای دیگر جلب نظر می‌کند، زیرا در همهٔ نوشته‌ها و اعلانهای عمومی، این دو زبان در کنار یکدیگر دیده می‌شوند. یکی زبان انگلیسی است که "اهالی انگلیسی زبان افریقای جنوبی" به‌آن تکلم می‌کنند و یکی از دو زبان رسمی اتحادیهٔ افریقای‌ـ جنوبی است.

زبان رسمی دیگر، افریکانز، یا زبان "اهالی افریکانز زبان" افریقای جنوبی است. این مردم نام کوتاهتری نیز دارند: به آنها افریکانز می‌گویند. افریکانزها اعقاب هلندیانی هستند که همراه وان ریبک درسال ۱۶۵۲ به دماغهٔ امید نیک رفتند و نیز فرانسویان و آلمانیهایی که بعدها به آنان پیوستند. مقداری خون انگلیسی و خون اسکاتلندی وخون ایرلندی نیز وارد نسل افریکانزها شده است، اما عموماً" مردم انگلیسی زبان وافریکانزها از یکدیگر کاملا جدا مانده‌اند. با این وصف همیشه نمی‌توان نژاد یک سفیدپوست‌افریقای جنوبی را از نام فامیل او شناخت. بسیاری از افریکانزها نامهای انگلیسی دارند و نیز بسیاری از انگلیسی زبانها نامشان افریکانز است.

اندکی که بیشتر در این سرزمین سفر کردید، دو دستگی مردم سفیدپوست اینجا را بهتر درک خواهیدکرد. روزنامه‌ها، مدرسه‌ها، دانشگاهها، کلیساها، جامعه‌ها و باشگاه‌های این دو گروه، همه از یکدیگر جداست. خود شما باید دقت کنید و ببینید که کار این جدایی تا کجاها کشیده است.

جدایی میان‌اهالی انگلیسی‌زبان و افریکانزها، بیش از هر چیز، جدایی میان رسوم و فرهنگ این دو گروه است، گرچه گاه قانون نیز آن را ایجاب می‌کند همچنانکه‌درمدارس ترانسوال است. اما جدایی میان سفیدها و غیرسفیدها به مراتب شدیدتر است.

اگر شما پوستتان سفید نباشد، دیدارتان به افریقای جنوبی بسیار دشوار و حتی دردناک خواهد بود. تقریباً" ممکن نیست که بتوانید همراه گروهی سفیدپوست به این کشور بیایید. نیز محال است که بتوانید همراه گروهی سیاهپوست بیایید. اگر بخواهیدبا چند تن سفیدپوست افریقای جنوبی که احیاناً" در کشور خود با آنها دوست شده‌اید ملاقات کنید، رنج و ناراحتی بسیار در انتظار شماست. دوستان شما حتماً" این نکات را به شما گوشزد کرده‌اند. به هرحال باید بدانید که ممکن نیست بتوانید راحت و بیخیال در این کشور گردش کنید.

در سینهٔ غالب مردم غیرسفید، درد و نفرت چندان موج خواهد زد و گلویشان را خواهد فشرد که سرانجام دچار وحشت خواهند شد ــ شاید نه از وضع این کشور، بلکه از آنچه در درون خودشان روی خواهد داد.

ساکنان بومی دماغه ــ هوتنتوتها ــ فراوان نبودند. هوتنتوتها مردمی بدوی و صحرانشین بودند، برخی از آنها به تازه‌واردان پیوستند و دیگران خود را کنارکشیدند و به‌سوی شمال و شمال‌شرقی رفتند. جنگل‌نشینان از هوتنتوتها بدویتر بودند، قامتی‌بسیار کوتاه داشتند، با پیکانهای زهرآلود، شکارگران چیره‌دستی بودند، و در غارها نقاشی‌های خیره‌کننده‌ای از خود به‌جا گذاشته‌اند. هرگاه که گوشت به دست نمی‌آوردند ازخربزه های وحشی، حشرات، و گیاهان ریشه‌ای خوراک می‌کردند. به دنبال نفوذ اروپائی،



دوتن روستائی اکوادری



زن تاجیک در لباس محلی



دختری از کامرون



زنی از کره‌جنوبی

تیرانداز مغولی

کودکان کشمیری



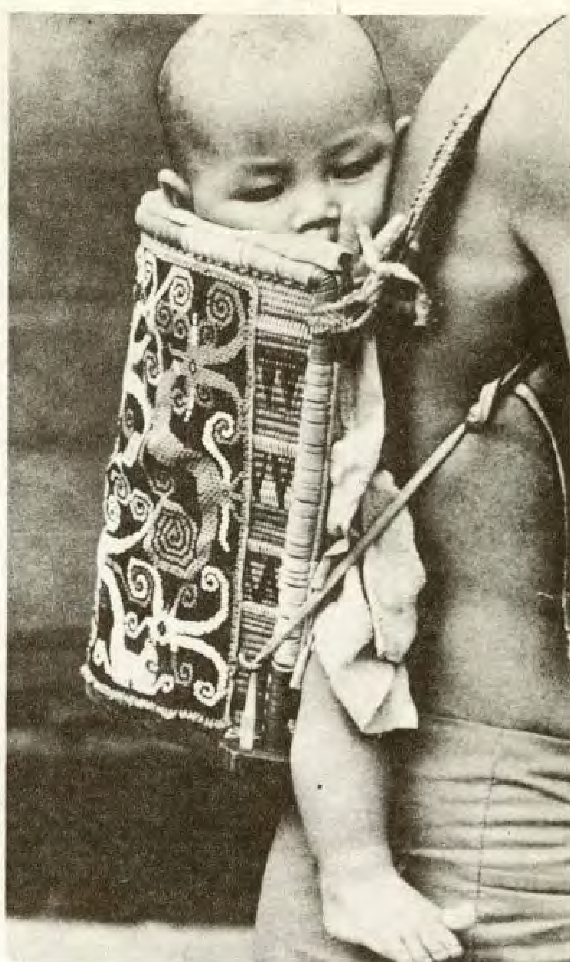




کودک برمه‌ای

مادر و کودک کنیائی





کودک اندونزی



کودکان نامیبیائی



زن اسب‌سوار مکزیکی



دو دختر لهستانی





مادر و کودکان زامبیائی



مردان لائوسی



زنان آکرا ـ غنا



مرد افغانی





کودکان حبشی



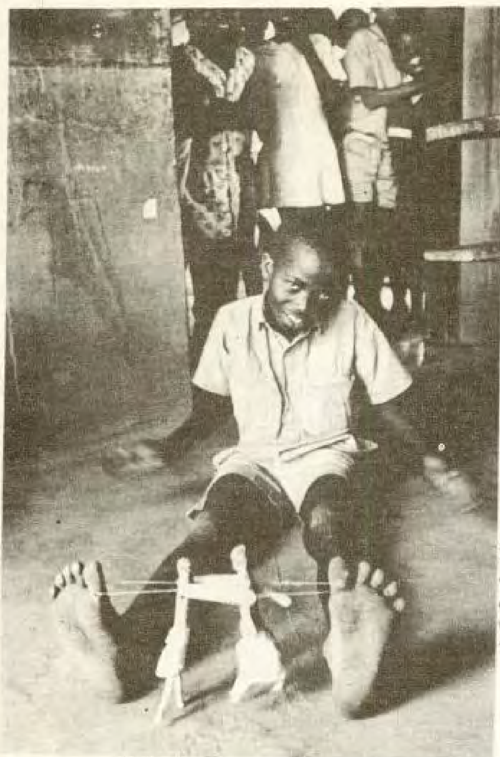
زنان و مردان زامبیائی



پسری مهاجر از آفریقا در لندن



کودک کنگوئی



پسری از زیمبابوه



پسران انگلیسی



۱۳۳

کودکان چینی



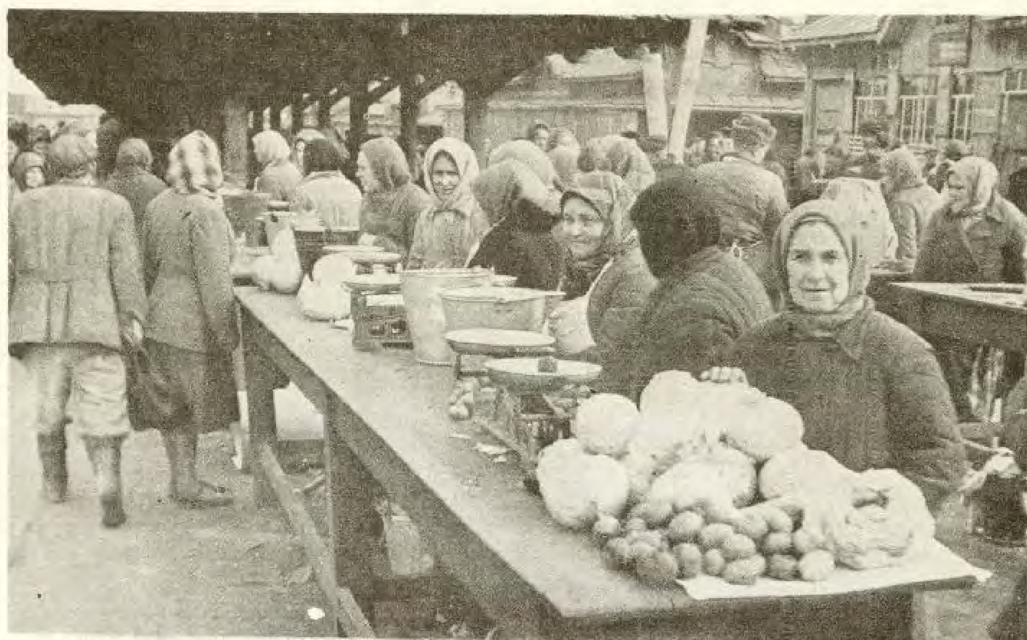




کودکان هنگ‌کنگ



بعد از تسلط جبهه سوآپو بر نامی بیا
دکتر کودک را معاینه میکند



زنان روسی در بازار بارنول *Barnaul*

دو مرد کشاورز در مزرعه ــ آسیای مرکزی



کودکان زامبیائی در حال معاینه پزشکی



مادر و کودک آفریقای جنوبی در دوربان معاینه پزشکی





کودکان اسپانیائی



کودکان بادیه‌نشین صحرا





دخترک پروئی از برادر کوچکش نگهداری میکند

دو کودک از نپال





کودکان تایلندی

کودکان هنگ‌کنگی



کودکان اسپانیائی

کودکان فرانسه



کودکان تانزانیائی





دانشجویان بلغاری



کودکان آفریقائی



زن
مغولی



کودکان بالی



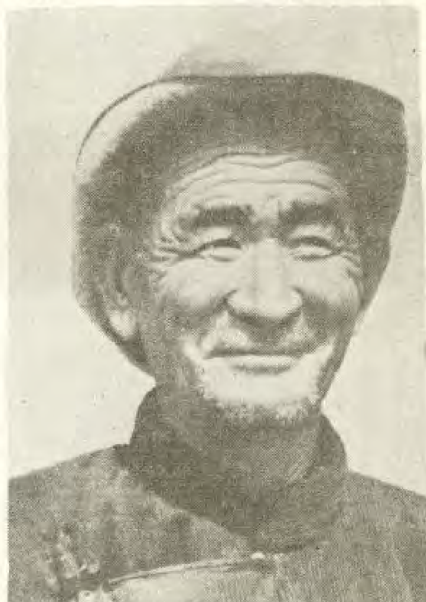
مردان هندی



کارگر بنگلادشی



زنی از روسیه در لباس محلی



مرد مغولی



زن کارگر روسی

کودک روسی



کودکان آفریقای جنوبی



دخترک با الاغش از یمن شمالی



دخترک با
بره‌اش از نپال





کودک ترک ـ ترکیه

بالا کودک نپالی   پائین کودک روسی



کودک مغولی





کودکان هندی

کودک سیاه‌پوست آمریکائی





کودکان یوگسلاوی

پسرک اسب‌سوار انگلیسی





کودک فرانسوی مهاجر از کامارگ فرانسه



زنان ایتالیائی

دو مرد السالوادوری



۱۴۲ دختر سنگالی





کودکی از کشور پرو

کودکان شیلی

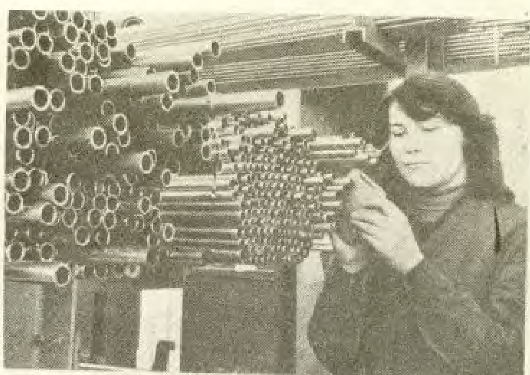


مردان و زنان ژاپنی

دختران ترکمن







زن ــ در کارخانه‌لوله‌سازی ــ زن‌وپسران‌درکارخانه بافندگی



مرد در حال کوزه‌گری ــ چکسلواکی



کودکان تونسی



از شدت فقر این زن و کودکان سیاه‌پوست آمریکائی ۷ ماه شب را در خیابان به‌روز آوردند .



زن‌بافنده عدن

جنگل‌نشینان قرارگاههای خود را ترک گفتند ، و به‌میان کوهها و بیابان پناه بردند . به‌ـ
گله‌ها و اموال سفیدپوستان دستبرد می‌زدند و سفیدپوستان نیز آنان را دنبال می‌کردندو
می‌کشتند . امروزه تعداد کمی از آنها به جا مانده است ، و این بازماندگان ، در صحرای
کالاهاری Kalahari زندگی می‌کنند ، و دولت به‌همان شکلی که مواظب حیوانات وحشی
پارک کروگر است ، از آنان نیز حمایت می‌کند .

کمپانی هلندی هلند شرقی قصد نداشت که این پایگاه جدید را به‌صورت مستعمره‌ای
در آورد . با این حال ، از آنجا که در کار زراعت چنانکه باید توفیق نیافت ، درسال
۱۶۵۷ به نه تن کشاورز هلندی اجازه داد که در ناحیهٔ روندبوش Rondebosch مستقلا
به‌زراعت بپردازند ، اما محدودیتهای بسیاری نیز بر آنها تحمیل کرد . این کشاورزان
کم‌کم از حکومت کمپانی هلندی هلندشرقی به تنگ آمدند .

کمپانی دربرابر سبزیهایی که از کشاورزان می‌خرید ، قیمت چنان ناچیزی می‌پرداخت
که در سال ۱۶۵۸ . به‌قصد پایین آوردن مخارج تولید ، کشاورزان نخستین بار بردگان
سیاهپوست از مغرب افریقا به‌آن ناحیه وارد کردند . بسیاری از این بردگان فرار کردند ،
بی‌آنکه بدانند که میان دماغهٔ امیدنیک و زادگاه آنان هزاران فرسنگ فاصله است و در
بیشتر جاها نه راهی هست که از آن بگذرند و نه آبی که با آن خود را زنده نگاه‌دارند .
آنگاه کشاورزان به جای آنها از مالایا برده وارد کردند . آیا حقیقتاً " حیرت‌آور نیست که
روزی آدمها را این طور خرید و فروش می‌کردند . خوشبختانه در ناحیهٔ دماغه برده‌داری
شکل ملایمی داشت ، و در افریقای جنوبی ، داستانهای وحشت‌آوری که در بسیاری از کشور
های دیگر از برده‌داری نقل می‌کنند ، اتفاق نیفتاده است . باید شکرگزار باشیم که برده‌ـ
داری از جهان برافتاده است ، اما همهٔ انسانهای آزاد باید همواره هشیار باشند تا این
توفیق پایدار بماند ، زیرا صاحبان قدرت همیشه گرفتار این وسوسه‌اند که انسانهای دیگر
را آلت‌دست خود سازند .

هوتنتوتها برخی به نظام جدید خو گرفتند . برخی از آنها مسیحی شدند ، و یان‌ـ
وان ریبک اجازه داد که یک دختر هوتنتوت به نام اوا ، که در خانهٔ او پرورش یافته بود ،
با جراحی به نام وان میرهوف Van Meerhof عروسی کند . اما هر چه اجتماع مستقرتر
می‌شد ، کمتر به‌قبول چنین ازدواجهایی تن در می‌داد . هوتنتوتها ، بیشتر بابردگانی‌که‌از
مشرق آمده بودند ، در آمیختند و خون برخی از ساکنان سفیدپوست و ملاحانی که ازآنجا
می‌گذشتند نیز با خون آنها درآمیخت ، و کم‌کم در ناحیهٔ دماغه مردم تازه‌ای به وجود
آمدند که "مردم رنگین دماغه" نام گرفتند . امروزه تعداد این مردم به یک میلیون‌میرسد
و همهٔ آنها به‌زبان افریکانز تکلم می‌کنند .

تعداد سفیدپوستان دماغه، آهسته زیاد می‌شد، و گاه‌گاه، گروههای کوچکی از مهاجران آلمانی و فرانسوی به‌تقویت آنها می‌آمدند. فرانسویان با خود به‌این مستعمره تاک آوردند. بسیاری از مهاجران شهرنشین بودند و در کیپ‌تاون ماندند، اما آنها که به دنبال حادثه می‌گشتند به‌سوی کوهها و دره‌های حاصلخیز بالاتر کشیده شدند. این حادثه‌جویان پیوسته ازسایهٔ کوه میز خود را دورترمی‌کشیدند. آنها که‌از همه حادثه‌جوتر بودند کشاورزی را رها کردند و به صحراگردی و دامداری پرداختند و با گله‌های خود به دشتهای دور افتاده کارو رفتند. از حکومت کمپانی به‌تنگ آمده بودند و از نفوذ اروپا بر کنار بودند. زبان هلندی آنها به شکل جالبی تغییر کرد، ساده‌تر شد و اصطلاحات تازه‌ای که زاییدهٔ زندگانی تازهٔ آنان بود بر آن افزوده گشت. اینک در سرزمین تازه‌ای می‌زیستند و با عوامل تازه‌ای روبه‌رو بودند: نره گاوها، گاریها، تنهایی، بستر خشک‌رودها، و خارهای بیابان. این سرزمین هیچ‌گونه شباهتی به هلند نداشت و زبان آنها ناگزیر می‌بایست نامهایی برای تازگیهای آن بیابد، و معانی تازه به کمات قدیم به‌بخشد. زبان تازه را صرفا "زبان" می‌نامیدند، اما امروزه نام این زبان افریکانز است. خود این مردم افریکاندر (یعنی مردم افریقا) نامیده می‌شدند، و امروزه افریکانر نام دارند.

تسخیر دشتهای کارو به‌سرعت روی داد. آبله، افراد هوتنتوت را تقریبا" از میان برده بود، و مانع مهمی در مسیر پیشگامان وجود نداشت. بوئرها (در اصل به معنای کشاورز است) همچنان پیش می‌رفتند. کمپانی می‌کوشید که ازمهاجرت آنان جلوگیری کند. اما در این کار توفیقی نیافت. زندگانی سخت و آزاد بوئرها آنان را مستقل ساخته بود و دیگر حاضر به اطاعت از کمپانی نبودند.

این‌گونه دور افتادگی و سرکشی می‌توانست بوئرها را به انحطاط بکشاند، اما مذهب در آنها نفوذ فراوان داشت و عامل وحدت آنها بود. کلیسا نیز مانند کمپانی به دشواری می‌توانست با آنها تماس بگیرد، اما بوئرها کتاب مقدس را همواره به همراه داشتند. داستانهای پدرشاهان تورات سخت آنها را شیفته می‌ساخت، زیرا میان زندگانی سخت و تنهای خود و داستانهای پدر شاهان شباهت بسیار می‌دیدند و به پدرشاهان تورات چه کسانی نزدیکتر از بوئرها بودند که با گله‌های خود در دشتهای بیکران پیش می‌رفتند، با نوکرانشان و زنان خدمتکارانشان، درمیان مردم وحشی و ددان درنده، و جز تفنگهایشان و خدایشان حامی و پناهی نداشتند. و دشتها و زمینها پر از فضای باز و پر از آزادی بود با واحه‌های سبز و خنک در میان گرمای تند و صخره‌های خشک و خارهای تیز. و بوئرها عشق تند و حسودانهٔ خود را نثار دشتها و زمینها کردند.

در حدود سال ۱۷۷۰ بیش از ده هزار نفر سفیدپوست به ناحیهٔ دماغه آمده‌بودند. نه دهم این مردم، مهاجرانی بودند که آزادانه به آنجا آمده بودند. تنها یک دهم این

جمعیت ماموران کمپانی بودند. تعداد بردگان نیز به ده هزارتن می‌رسید. نیمی از مهاجران درکیپ‌تاون و در درهٔ زیبای نزدیک شهر می‌زیستند، و نیم دیگر بوئرهای دشتنورد بودند.

درهمین زمان بوئرهایی که نزدیک ساحل بودند با قبایل بنتوکه روبه‌جنوب میرفتند، برخورد کردند. این یکی از حادثه‌های بزرگ تاریخ افریکانرهاست. این دشمنان که مانند هوتنتوتها و جنگل‌نشینان به‌آسانی تحلیل نمی‌رفتند گزوسا Xosa نامیده می‌شدند. اینها با نیزه‌ها و سپرهای خود جنگجویانی بیباک و چیره‌دست بودند. استادان زبردست رقص و آواز بودند و قوانین و سنتهای مفصل و پیچیده‌ای داشتند. به گاوداری سخت علاقه داشتند. طبیعی بود که میان منافع بنتوها و بوئرها تضاد شدیدی ایجاد شود. هر دو گروه برای دامهای خود احتیاج به چراگاه داشتند.

گزوساها ازکجا آمدند؟ گفته‌اند که این قبایل همراه با بومیان نگونی Nguni از ناحیهٔ ویکتوریانینزا در حدود سال ۱۳۰۰ به راه افتادند، وآنچه سبب مهاجرت آنها به سوی جنوب شد، نیاز آنها به چراگاه برای گله‌های گاوشان بود. برخی از خبرگان که در- بارهٔ قبایل بنتو تحقیق می‌کنند مطالعات خود را به مناطقی محدود کرده‌اند که قبایل گاو دار می‌توانسته‌اند از آنها بگذرند. این خبرگان می‌گویند که زبان بنتو در بعضی جاها کلمات تازه‌ای از زبانهای محلی گرفته و در بعضی دیگر کلماتی به زبانهای محلی داده است، و مدعی هستند که با یافتن این نقاط، مسیر مهاجرت قبایل بنتو را کشف کرده‌اند. سفر بومیان نگونی، بیش از دویست سال طول کشید و گزوساها در اواخر قرن شانزدهم به مشرق ایالت کیپ رسیدند، و اگر در این زمان با بوئرها روبه‌رو نمی‌شدند به وقت خود به خود دماغه می‌رسیدند.

به‌هرحال، کمپانی هندشرقی با برخی از سران قبایل گزوسا پیمانی بست ورود فیش (ماهی) را مرز میان بوئرها و بنتوها اعلام کرد. اما این کار بی‌حاصل بود. افرادی از رودخانه می‌گذشتند تا گاوهای همسایه را بدزدند یا گاوهایی را که همسایه از آنها دزدیده بود پس بگیرند.

برای زنده ماندن در سرزمینی پر خطر، روز و شب فکر بوئرها را به خود مشغول می‌داشت و هدف نهایی آنها شده بود. مانند بوته‌های خار، ریشه خود را در صخره و سنگ فروکرده بودند و در برابر هربلایی ایستادگی می‌کردند. دشمنی آنها با سیاهپوستان خونین و بی‌امان بود، چنانکه دشمنی سیاهپوستان نیز با بوئرها خونین و بی‌امان بود. میان سفیدپوستان و سیاهپوستان، رابطه‌ای جز رابطهٔ ارباب و خدمتکار یا دشمن با دشمن نمی‌توانست وجود داشته باشد. بقای بوئرها تنها در صورتی ممکن بود که خود را جدا — نگاه دارند، تنها از راه آپارتاید Aparthaid یا تفکیک نژادی می‌توانستند امیدی به آیندهٔ خود و فرزندان خود و نسل خود داشته باشند.

در درهٔ هزار تپه در دوربان قرارگاههای بزرگ بومیان است، مردم زولوزبان درآن زندگی می‌کنند هیچ سفیدپوستی حق ندارد در اینجا زندگی کند مگر آن که مقامات دولتی به او اجازهٔ مخصوص داده باشند. جادهٔ قدیمی از کنار دره می‌گذرد، و ما بسیاری از ساکنان آنجا را که برای خرید به مغازه‌های کنار راه آمده‌اند، یا می‌خواهند برای رفتن به پیترماریتزبورگ یا دوربان سوار اتوبوس بشوند، خواهیم دید.

بعضی از این مردم جامه‌های غربی به تن دارند، اما دیگران، به‌خصوص زنها هنوز جامه‌های قبیله‌ای می‌پوشند، یا بهتر بگوئیم نوع جدیدی از لباسهای قبیله‌ای به تن می‌کنند، جامه‌های رنگین و حتی حوله‌های رنگین را دوست می‌دارند، و مایلند که تفاوت میان رنگها، تا آنجا که ممکن است، شدید باشد. گاه زن شوهرداری را می‌بینیم که موهای خود را بر بالای سرش توده کرده و آن را به گل سرخرنگی آرایش داده است. بسیاری از زنان و دختران از کمر به بالا چیزی به تن ندارند، بسیاری دیگر جلیقه‌های سفید رنگ به بر می‌کنند. گاهی جامه‌های اروپایی می‌پوشند. ممکن است که این جامه‌ها را نو از دکان خریده باشند، اما بیشتر احتمال دارد که آنها را از زنان اروپایی گرفته یا خریده باشند. بیشتر این مردم پابرهنه راه می‌روند و مدام از روی سنگ و صخره و خار می‌گذرند. کف ــ پاهاشان سخت و محکم است. درمناطق سردتر، پاها معمولا در زمستان ترک می‌خورد، و در مواردی که خوراک به قدر کافی به مردم نمی‌رسد، این‌گونه زخمها با سختی بسیار شفا می‌یابد.

مهره‌ها و دانه‌های سنگی و گلی وغیره، جزء مهمی از پوشاک قبیله‌ای است. از آنها گردن‌بند، سربند، دستبند، خلخال و حتی کمربند می‌سازند. مهره‌ها به‌رنگهای‌گوناگون است، و نخستین بازرگانانی که به افریقای جنوبی آمدند، آنها را به بومیان‌فروختند، و به زودی مهره‌های ساده‌تری که مرسوم بود فراموش شد. بر این مهره‌ها طرحها و نقشهای بسیار است، و برخی از نقشها، مانند کلمات، معانی روشنی دارند. با به‌کاربردن‌مهره‌ها و با استفاده از نقشهای معنیدار آنها، عشاق احوال خود را بر یکدیگر آشکار می‌کنند. امروزه بسیاری از زولوها دیگر این معانی را نمی‌دانند.

امروزه سراسر افریقای جنوبی به مناطق گوناگون نژادی تقسیم شده است، به‌طوری‌که دیگر ممکن نیست دو نفر از دو نژاد مختلف (اروپایی، افریقایی، هندی، مردم رنگین‌ــ پوست) بتواند در یک محله زندگی کنند. شاید به یاد داشته باشید که این قانون "قانون مناطق نژادی" نامیده می‌شود. دولت بر این عقیده است که فقط به این ترتیب نژادهای گوناگون افریقای جنوبی خواهند توانست در کنار یکدیگر با صلح و صفا زندگی کنند.

در سال ۱۹۴۹ زولوها در شهر دوربان دست به کشتار و غارت هندیها زدند، و با این کار ملیون را در رای خود استوارتر کردند. زولوها می‌گفتند کسبهٔ هندی‌آنان را

استثمار می‌کنند، و گروه بزرگی از آنها، دکانها و خانه‌ها و اتوبوسها را آتش زدند و به‌ـ کشتار هندیان پرداختند. بسیاری ازکشتگان و آسیب‌دیدگان هندی ازفقیرترین مردم شهر بودند در این روزهای پر وحشت و اضطراب، اختلافات نژادی شدیدی آشکار شد. امـا مخفی نماند که به عقیدهٔ برخی از ناظران، زولوها اگر نمی‌ترسیدند با همین شدت برـ علیه اروپاییان قیام می‌کردند.

تعصب نژادی برعلیه هندیان، در میان اروپاییان نیز فراوان است. این تعصب گاه به شکل ناسازگاری و گاه به‌شکل نفرت و دشمنی ظاهر می‌شود. در نزدیکی خیابان وست که خیابان اصلی دوربان است "شهر هندیها" واقع شده است. مغازه‌های بزرگ عمده‌فروشی و صدها دکان کوچک در اینجاست. اینجا بازار هندیهاست، و تماشای آن ازکارهای‌واجب است. مدرسه‌ها و مسجدها را نیز در اینجا بنا کرده‌اند.

بزرگترین قرارگاه سیاهپوستان در افریقای جنوبی دارای بیش از چهل‌هزار کیلومتر مربع است، ودر آن بیش از یک میلیون و دویست و پنجاه هزار تن سیاهپوست، نزدیک‌به هجده هزار سفیدپوست، و در حدود چهارده هزار مردم رنگین‌پوست زندگی می‌کنند.

به‌زودی در می‌یابیم که در سرزمین دیگر هستیم. کمی‌بعد از کنار هزاران کلبـهٔ پوشالی می‌گذریم. این کلبه‌ها در میان کشتزارهایی برپا شده‌اند که اینک خالی است امـا در تابستان از بوته‌های ذرت و ارزن سرسبز خواهد شد. سرزمین زیبایی است، اما نشانه های شسته شدن خاکهای زراعتی در آن فراوان است، و در این ماههای زمستان که دشت قهوه‌ای رنگ و برهنه است، بهتر دیده می‌شود.

بیشتر کلبه‌ها اینک پنجره دارند، و این از نتایج نفوذ اروپاییان است: کلبه‌هاچند به چند در کنار یکدیگرند. هر گروهی کرال، Kraal نام دارد. در هر کرال، یک مرد با زن یا زنان و فرزندانش، و با پسران متاهلش و زنان و فرزندان آنها زندگی می‌کند.

اینها سرزمین قبیلهٔ میوندو Mopondo است. این قبیله به‌طوایف بسیار تقسیم می‌شود. برخی از این طوایف، مرکب از چندین هزار نفر است، و همهٔ افراد طایفه خویشاوندان یکدیگر به‌شمار می‌آیند و نباید با هم ازدواج کنند. کودکان هر طایفه متعلق به طایفهٔ پدرانشانند. قبیله از مجموع طوایفی که با هم نسبت دارند تشکیل شده و یـک رئیس بر آن حکومت می‌کند.

درمیان غربیان، خانواده، واحداجتماعی به‌شمار می‌رود، اما در اینجا واحد اصلی کرال است. با رئیس کرال و نیز با یکایک پیران طایفه، همواره به احترام رفتار شده‌است، اما البته احترام رئیس‌قبیله ازهمه کس بیشتر بوده است. آداب و مراسم، همیشه بی‌چون و چرا اجرا شده، و افراد طایفه از بسیاری وظایف و مسئولیتهای فردی و ناشی از اختیارو داشتن حق تصمیم و انتخاب، که اینچنین بر دوش افراد تمدنهای غربی سنگینی می‌کند،

آزاد و در امان بوده‌اند. به گمان من منشاء اعتماد به‌نفس وانقیاد، و غرور و معصومیتی‌که اغلب در چشمان و رفتار مردم قبیله‌ای دیده می‌شود، و دوگان کرونین در عکسهای خود به‌خوبی آن رامنعکس کرده، همین آزادی از مسئولیتهای فردی بوده است. و همین کاهش وظایف و مسئولیتهای فردی است که سبب این همه شادی و خنده در میان جوامع افریقایی شده است.

من بارها زنان قبیله‌ای را در قرارگاهها دیده‌ام که به صدای اتوموبیلی که از پشت آنها آمده ناگهان ترسیده‌اند، اما با خنده و خوشی از جاده به میان علفهای دشت دویده‌اند. اما چنین صحنه‌ای را درشهر هرگز نمی‌بینید. اگر سفیدپوستی در شهر بی‌پروا براند، نفرت برمی‌انگیزد، اگر در محلهٔ سیاهپوستان باشد، باعث بلوا می‌شود و اگر به کسی آسیب برساند، جانش به خطر می‌افتد.

اینجا بچه‌ها هم با سرخوشی به‌طرف اتوموبیل ما دست تکان می‌دهند. خوش‌دارند که حروف شمارهٔ اتومبیل را با صدای بلند بخوانند، به‌خصوص اگر این حروف tj باشد. (tj نشانه ترانسوال، جوهانسبورگ است، و جوهانسبورگ یگانه شهری است که این بچه ها صحبت آن را شنیده‌اند ولی هرگز آن را ندیده‌اند).

مذهب میودوها بر پایهٔ اعتقاد بر بقای نیاکانشان است، بر این عقیده‌اند که نیاکانشان می‌توانند زندگان را یاری کنند یا به آنها آسیب برسانند. اگر کسی از فرمان والدین یا بزرگان سرپیچی کند، یا آداب و سنن را زیر پا بگذارد، نیاکانش با فرستادن بیماری و بداقبالی او را مجازات می‌کنند. در موارد بیماریهای سخت، زایش کودک، عروسی، و مرگ، برای نیاکانشان قربانی می‌دهند. رئیس کرال، نره گاو یا بزی درمدخل گاوسرا قربانی می‌کند، و نیاکانش را به نام می‌خواند و از آنها برکت می‌طلبد. مقداری گوشت برای نیاکان می‌سوزانند، و باقی را مردم می‌خورند.

همهٔ این مراسم را با احترام فراوان اجرا می‌کنند، اما نه آن نوع احترامی که مسیحیان در کلیساها به آن عادت دارند. این مراسم همواره با فروتنی و سادگی بسیار اجرا شده است، چنانکه اجرای صادقانهٔ فرایض مذهبی، همیشه و در همه جا با سادگی و فروتنی همراه بوده است. این سادگی فروتنی در رفتارشان نسبت به والدین، بزرگتران، رئیس طایفه، رئیس قبیله و بالاخره نسبت به نیاکانشان همواره وجود داشته است. به‌عقیدهٔ برخی طوایف، خداوند خالق از امور انسانی به‌دور است و از این‌رو به او نماز می‌گزارند. به‌عقیدهٔ برخی طوایف دیگر، خداوند صرفا" نخستین نیاست، نیای قبیله است، و در روزگاران دوردست گذشته، در زمان معینی، از میان نیزارهای رود برخاسته است. ترس ریشه‌داری از جادوگری با مذهب سادهٔ نیاپرستی همراه است، و هرگاه کسی‌از

این مردم سربلند دچار آن شود، به‌موجودی زبون و افسرده بدل می‌گردد.

گاو در زندگانی قبیله‌ای نقش مهمی دارد. بابت لوبولو Lobolo یا شیربهای عروس، گاو، به پدر عروس می‌دهند. بسیاری از مبلغان اولیه به‌اشتباه گمان می‌کردند که در میان قبایل افریقایی، زن را به این ترتیب می‌خرند، اما شیربهای عروس چیزی به مراتب مهمتر از این است: نمودار پیمانی است که به‌هیچ وجه اهمیت آن از پیمانهای ازدواج ما کمتر نیست، و پیمانی که دو گروه را به هم پیوند می‌دهد، نه دو فرد را.

گاو در زندگی مذهبی قبایل بنتو و نیاپرستی آنها نیز نقش بزرگی دارد. گاوسرا صحنهٔ اجرای مراسم مذهبی است. گذشته از ارزش گاو به عنوان دهندهٔ شیر و گوشت، به علت اهمیت مذهبی آن است.

اما این زندگانی سادهٔ و دلنشین در حال تحولات بزرگی است. بسیاری از مردان کارآمد طوایف به کار در معادن رفته‌اند، بسیاری دختران و پسران جوان در شهرها برای خدمتکاری به خانه‌های سفیدپوستان رفته‌اند. هیئتهای مذهبی و مدرسه‌ها، برای تغییر-دادن عادات و رسوم قبیله‌ای، کوشش بسیار کرده‌اند. پزشکان سفیدپوست و بیمارستان-های آنها، بیش از پیش از اعتماد مردمی برخوردار می‌شدند که زمانی تکیه به کار نیمه علمی و نیمه خطرناک پزشکان قبیله‌ای داشتند. نقل از کتاب سرزمین و مردم آفریقای جنوبی - ترجمه منوچهر انور.

آلان

یکی از اقوام ایرانی (الان - آریان) ساکن قفقاز شمالی، که در گذشته بوجود آن در مشرق دریای خزر هم اشاره شده... نام الانها از قرن اول میلادی در تاریخ ذکر شده - است. در سال ۳۷۱ میلادی این قوم مغلوب هونها گشتند، وگروهی ازایشان با واندال‌ها پس از عبور از فرانسه و اسپانیا بسوی غرب مهاجرت کرده و در تشکیل سلطنت واندال در آفریقای شمالی شرکت جستند (۵۳۴ - ۴۱۸) ژوستی‌نین بعد از تصرف این کشور به عنوان "سلطان واندال‌ها و الانها" ملقب شد. بخشی از این قوم که در شمال قفقاز باقیمانده بود به‌ترتیب با بلغارها و ترکها و خزرها همسایه شدند، و این قوم آنانرا از دشت‌ها بسوی کوهستانها راندند. الانها نیاکان اوبست‌های امروزی بوده‌اند، که نامشان در زبان گرجی: اوس اتی) از آس (As)، که باحتمال قوی همان نام قدیمی "آاورسی" (Aorsi) است مشتق شده... بنظر می‌رسد که آس نام قبیله‌ای بوده که با قوم آلان بستگی داشته است. جغرافی‌دانان ارمنستان آلانها را غربی‌ترین آشتیگورها (آس دیگور) می‌نامیدند، و دیگورها گروه غربی اوستهای امروزی هستند...

نام آلانها (یا آسها) بکرات در زمان حمله مغول هنگامیکه هنوز این قوم دین مسیحی یونانی داشتند برده شده است. در قرن سیزدهم این قوم تا ناحیه دربند و دهانه رود ولگا پراکنده بودند، و با رومیان شرقی و گرجیان و روسها روابط نزدیک داشتند...

فتح مغول موجب پراکندگی مجدد آلانها شد بطوریکه سربازان مزدور و مهاجران ایشان حتی در چین هم دیده میشدند... از دانشنامه اسلام وایران

آلبانی

مردم آلبانی از دو گروه نژادی اصلی تشکیل شده‌اند: گگها در شمال رود اشکومبی و تسقها در جنوب آن. ترکان این دو ناحیه را گگلیک و تسقلیک می‌نامیدند. این دو — گروه نه‌تنها از لحاظ لهجه با یکدیگر تفاوت دارند، بلکه از حیث سیما و رفتار اجتماعی نیز متفاوتند و اعتقاد بر آن است که گگها از لحاظ حفظ خصوصیات ملی خالصتر از تسقها مانده‌اند.

به‌طور کلی، از کوههای بیحاصل آلبانی آن اندازه روزی به‌دست نمی‌آید که جمعیت در حال افزایشی بتواند در آنها ماندگار شود. مخصوصا"، هنگامی که بیماریهای واگیر دامی رمه‌ها را نابود می‌کرده است، مردم بینوا چاره‌ای جز آن نداشته‌اند که به دشتهای مجاور فرود آیند و به‌عنوان سرباز مزدور و چوپان و کارگر روستایی زندگی خود را تامین کنند.

در اواسط قرن چهاردهم، مردم آلبانی، در زیر فشار صربها یا برای خدمت کردن به‌عنوان سرباز مزدور در خدمت بزرگان یونان، مهاجرت گزیدند و در اپیروس و تسالی و مورآ و حتی در جزایر دریای اژه مستقر شدند. اغلب این مردم مهاجر یا بتدریج یونانی شدند، یا بر اثر فشارهای بعدی ترکان عثمانی به جنوب ایتالیا کوچ کردند ولی در ۱۴۶۶ هنوز در تسالی نواحی آلبانی‌نشینی در شهرها، و در لیوادیه (لبادئا) ۲۴ قانون و در استفا ۳۴ قانون آلبانیائی وجود داشت (فاتح دوری H. Inlacih, FetihDevri " تالیف نگارنده، آنکارا، ۱۹۵۴، ۱۴۶). در زمان عثمانیان، قانونها برای‌خود وضع خاص داشتند، و پس از آن به نام آرماتول خوانده میشدند.

پس از مرگ اسکندر بک در ۱۴۶۸، عده‌ای از آلبانیائیان که در جنگ وی با ترکان شرکت جسته بودند، یا به‌کوهستانها پناه بردند و یا به کشور ناپل مهاجرت کردند. در سالهای ۱۴۷۸ و ۱۴۸۱ و ۱۴۹۲ شماره بیشتری به جنوب ایتالیا و سیسیل کوچیدند ودر آنجا زبان و عادات خود را تا زمان حاضر نگاه داشته‌اند.

در قرن پانزدهم، دولت عثمانی چند تیمار دار (تیمار) آلبانیایی از خاندانهای

فئودال (مازراکی و هئوکل) آلبانی را به طرابوزان کوچانید .

هیچجا به استقرار جمعیت بزرگی از ترکان در آلبانی اشاره نشده است ، جز عدهٔ کوچکی از تبعیدشدگان قونیه که در محل به نام قونیچی خوانده می‌شوند . و نیز باید از یوروکهای قوجه‌جیک در کوههای شرق دبرا نام برد که ظاهرا " آنان را برای محافظت از شاهراه روملی به آلبانی گماشته بودند . سورگونها (تبعیدشدگان) که در ۱۴۱۰ از بعضی از نواحی آناطولی ، مثل صاروخان و قوجه‌ایلی و جانیک تبعید شده بودند نیز چندان پر شمار نبوده‌اند (" صورت دفتر سنجق ارونید " ، فهرست) .

دومین نفوذ مهم آلبانیائیان به روملی در قرنهای هفدهم و هجدهم صورت‌گرفت . اینان ، مخصوصا " پس از عزیمت دسته‌جمعی صربها در ۱۶۹۰ ، در دشتهای جقوو (یقووا) و پریزرن و ایپک (پچ) و قلقندلن (تتوو) و قوسووو سکونت گزیدند .

آمدن مردم آلبانی به روملی ظاهرا " نتیجهٔ "نظام مقاطعه" بوده است که در این زمان رواج داشته‌است ("تنظیمات چیست ؟" ، از نگارنده ، در "تحقیقات تاریخی" ، آنکارا ۱۹۴۲) . آلبانیائیان در این اراضی حاصلخیز قطعات کوچک زمین را ازصاحبان مقاطعات بزرگ اجاره کردند و به‌صورت اجاره‌دار در آنجا دائما " ماندگار شدند .

و اما والاکیائیان آلبانی . از زمان تجاوز اسلاوها در قرن هفتم ، والاکیائیان در کوهستانهای شمال ساکن شدند و به کار شبانی پرداختند و دوش به دوش مردم آلبانی در توسعهٔ آلبانی از قرن یازدهم به بعد شرکت داشته‌اند . در دفاتر عثمانی ۱۴۳۱/۸۳۵ به نام والاکیائیان و قاتونهای ایشان ــ (افلاق ــ قاتون) در جنوب آلبانی و مخصوصا " در ناحیهٔ شرق کانینا برمی‌خوریم .

قبایل آلبانی شمال درن به نام کلی‌مالی سور (ساکنان زمینهای بلند) خوانده می‌شوند . در ۱۸۸۱ نوزده قبیله به این گروه تعلق داشت با جمعیتی متشکل از ۳۵/۰۰۰ کاتولیک رومی و ۱۵/۰۰۰ مسلمان و ۲۲۰ اورتودکس یونانی ، و معروفترین این قبایل عبارت بودند از هوتی و کلمنتی و شکرلی و قاستراتی و قوچای و پولاتی که در کوهستان‌های شرق اسکوتاری می‌زیستند .

در طی فتح آلبانی به دست عثمانیان از ۱۳۸۵ تا پایان قرن پانزدهم ، قبایل سرکش ظاهرا " بار دیگر ناگزیر از آن شدند که به ناهموارترین قسمت‌های اراضی مرتفع پناه برند . بعدا " ظهور مجدد ایشان در جلگه مصادف بود با تضعیف سلطهٔ عثمانی برآلبانی در قرن هفدهم و از آن پس ایشان مایهٔ وحشت روملی بودند .

دولت عثمانی ، از آغاز دانست که باید سازمان قبیله‌ای و خودمختاری این قبایل را محترم بشمارد . چون این قبایل بر گردنه‌های مهمی که روملی را به آلبانی می‌پیوست



عروس و داماد در ژاپن



فارغ‌التحصیلان ــ قطر

تسلط داشتند، دولت عثمانی نگاهبانی این گردنه‌ها را به‌آنان سپرد و در مقابل این خدمت از دادن‌مالیات معاف شدند. در دستورالعملی مورخ ۱۴۹۶ (بایگانی نخست‌وزیری استانبول، گزارش شماره ۲۶) چنین آمده است: "ناحیهٔ کلمنته (کلمنتی) مشتمل برپنج دهکده است. ساکنان‌مسیحی‌آن هزار آقچه خراج و هزارآقچه اسپنجه (نوعی‌مالیات‌سرانه) به سنجق‌بگی می‌پردازند، و از پرداختن عشر و عوارض دیوانی و دیگر مالیاتها معافند، و از پرداختن بندچیگری (نگاهبانی) گردنه‌های راه اسکوتاری ــ اراضی پتریشبان ــ وآلتون ایلی و نیز راه مدون ــ کوچا ــ پلاوا به ایشان سپرده شده است. در پایان قرن هفدهم، قبایل کلمنتی با چپاولهایی در روملی و همکاری با قبایل شورشی مونتگرو (قراداغ) موجب دردسر شدند.

در جنوب درن، قبیلهٔ میردیتو (۳۲/۰۰۰ در ۱۸۸۱، و همه کاتولیک رومی) می‌زیست و مشتمل بود بر پنج طایفه به‌اسامی بیرقهای اوروشی و فاندی و اسپاشی و کوشننی و دبری. طایفه هوتی به‌سبب آنکه در جنگ عثمانیان با ونیزیان در ۱۶۹۶، خدماتی به دولت عثمانی کرده بود، در میان سایر طوایف مقام اول را داشت بیرق آنان مقدم به همهٔ بیرقها بود، ولی امروز طایفهٔ شائو مقام اول را دارد. نقل از کتاب دانشنامه ایران و اسلام.

آلبانی Albania

مردم آلبانی ـ حدود ۷۲٪ از مردم کشور آلبانی در مناطق روستایی بسرمیبرندکه ازقبایل‌کوه‌نشین‌ازمساکن‌دوران‌اولیه خودپائین‌آمده‌اند و بیشترآنهادردره‌های‌کوهستانی حاصلخیز بصورت گروههای جدا از هم بسر میبرند . بقیهٔ جمعیت به مناطق دشتهای ـ ساحلی و شهرهای بزرگ کشیده شده‌اند که در نیمی از بخش غربی کشور بنام شکودر Shkoder مرکز صنعتی عمده دوبخش‌شمالی‌وتیرانی Tirane ، البازان Elbasan ، برات Berat و جیروکاستر Gjirokaster یک منطقهٔ وسیع و غنی از نظر کشاورزی در بخش جنوبی متمرکز شده‌اند . دوریس Durres و ویون Vione از بنادر عمدهٔ آلبانی می‌باشند . تنها ایالت عمدهٔ بخش شرقی آلبانی کرس Korce نام دارد .

زبان مردم آلبانی ـ بخش شمالی آلبانی (همینطور منطقهٔ کوسوو Kossovo از منطقهٔ یوگسلاوی) به لهجهٔ چگی Cheg محاوره میکنند که زبان رسمی مردم کشور آلبانی می‌باشد و دوسوم جمعیت کشور را متکلم این زبان تشکیل‌میدهد .زبان‌دوم عمده زبان توسک Tosk می‌باشد که از امتیازات برتری نسبت‌به‌زبان چگی Cheg برخوردار است که این گروه از مردم هم به زبان Cheg چگی‌محاوره میکنند که بعد از اشغال‌منطقهٔ جنوبی رودخانه شکومبی Shkumbi بعنوان‌یک‌اقلیت در یونان شکل گرفته بودند .

بیش از ۷۰٪ جمعیت مردم‌آلبانی مسلمانان سنی و فرقه‌های بکتاشی Bektashi و نزدیک به ۲۰٪ ارتودوکس یونانی می‌باشند که تقریبا " در بخش جنوبی کشور و بقیه بطور عمده در رشکودر Shkuder که رومیان کاتولیکی هستند بسر میبرند . کلیسای کاتولیک آلبانی بهرحال هیچ ارتباطی با واتیکان ندارد .

ایالت آلبرتا Alberta

ایالت آلبرتا از استانهای کانادا ـ جمعیت ـ مطابق آمار سرشماری سال ۱۹۶۱ جمعیت این ایالت کانادایی بالغ بر ۱۳۳۱۹۴۴ نفر و حدود ۴۱/۸٪ بیشتر از آمار سر- شماری سال ۱۹۶۱ جمعیت این ایالت کانادایی بالغ بر ۱۳۳۱۹۴۴ نفر و حدود ۴۱/۸٪ بیشتر از آمار سرشماری سال ۱۹۵۱ که حدود ۹۳۹۵۰۱ نفر بود می‌باشد .

توزیع جمعیت ـ در فاصلهٔ یک دهه از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ جمعیت بخش شهری این‌ایالت به‌۵۷٪ رسید و در مناطق روستایی حدود دوسوم جمعیت را درمزارع‌وکشتزارها بسر میبرند .

ترکیب و ساخت جمعیت در ایالت آلبرتا ـ مردم ایالت آلبرتا مانند دیگر استان های کانادا از یک فلات سرسبز و خرم برخورداراست که‌مردمان‌آن‌ازنژادهای مبداء

گوناگون تشکیل شده‌اند. اینطور تصور میرود که نیمی از جمعیت از تبار بریتانیائی بوده باشند که به قرون اولیه‌ای بازمیگردد و مبداء آنها از قارهٔ اروپا بصورت گروهی از مردم آلمان، اوکراین، اسکاندیناوی و فرانسوی وهمینطور گروهی کوچک از مردم لهستان، هلند، روس و مبداء چکی که به اینجا مهاجرت کرده، می‌باشند. سرخپوستان دارای جمعیتی روبه‌افزایش می‌باشند بطوریکه مطابق آمار سرشماری سال ۱۹۴۹ حدود ۱۳۸۰۵ نفر که در سال ۱۹۶۰ به ۱۹۲۸۷ نفر رسید و از رشد سریع گروه بومی برخوردار می‌باشد. نژادمیتیس Metis آمیخته‌ای از سرخپوستان و اجداد سفیدپوست همینطور گروه قابل ملاحظه‌ای از آنان را دربرداشت. درمیان گروههای هاتریت‌ها Hutterites از نظر نوع و طرز لباس پوشیدنشان و روش زندگی دارای وجه تمایزی مشخص می‌بودند.

آلاسکا Alaska

مردم آلاسکا ــ مطابق سرشماری ۱۹۶۰ جمعیت آلاسکا اندکی بیش از ۲۲۶۱۶۷ نفر که این جمعیت در سال ۱۹۵۰ برابر ۱۳۸۶۴۳ نفر بود و این خود بیانگر افزایش جمعیت حدود ۷۵/۸٪ می‌باشد که تنها در دو ایالت از پنجاه ایالت آمریکا در همان دهه میباشد فعالیت‌ها و تشویق‌های جدید وتبلیغات فراوان در آلاسکا باعث سرعت در افزایش جمعیت آنجا شده است که نتیجهٔ آن مهاجرت افراد جوان به این ایالت شده‌است طبق آمار و سرشماری جمعیت بطور فوق‌العاده افزایش یافته است.

توزیع جمعیت ــ برطبق آمار ۱۹۶۰ بیش از ۶۲٪ در مناطق روستائی آلاسکا بسر میبرند. بهرحال این گرایش بسوی شهرنشینی بعنوان یک تناسب از جمعیت می‌باشد که در سال ۱۹۶۰ در طبقه‌بندی شهرنشینی به ۳۸٪ رسید که در مقایسه با سال ۱۹۵۰ این خود برابر ۲۷٪ بود؛ بعلاوه یک جمعیت متمرکز به عنوان بخش روستائی‌نشین وجوددارد. که دراطراف شهرها مستقر می‌باشد. در سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ یعنی یک دهه فشارجمعیت به ۳۹٪ رسید که برای هر کیلومتر مربع ۵۷ نفر نسبت به ۴۸ ایالت دیگر آمریکا میباشد.

آل‌کثیر

طایفه‌ای است مرکب از دو قبیله: بیت‌سعد و بیت‌کریم، که در دو ناحیه شوش‌و دزفول ساکنند، خود را از اولاد جعفر برمکی می‌پندارند و بواسطه کثرت نفوس به‌آل‌کثیر معروف شده‌اند. این طایفه در روزگار مشعشعیان ازعراق به‌خوزستان آمده‌نخست‌در بخش غربی خوزستان (حویزه) آنگاه در محل فعلی ساکن گشتند.

تقسیمات عشیره‌ای بیت کریم شامل ۴۰۰ خانوار، بیت‌سعد شامل سه عشیره: بیت فرحان، بیت سلطان و بیت عبدالحسین می‌باشد.

مردم آل‌کثیر ده‌نشین و کشاورز و دامدار هستند. دانشنامه اسلام و ایران

آلاباما Alabama

مردم آلاباما ــ مطابق آمار سرشماری سال ۱۹۶۰ جمعیت آلاباما حدود ۳۲۶/۶۷۴ نفر بود و در ۱۹۵۰ دارای حدود ۳/۰۶۱/۷۴۳ بود.

توزیع جمعیت ــ در بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ یعنی یک دهه شهرنشینی رونق یافت و در نتیجه بیش از نیمی از جمعیت در سال ۱۹۵۰ در بخش روستائی بود معذالک این افزایش جمعیت در سال ۱۹۶۰ در بخشهای شهری جای شگفتی است و جمعیت شهری روبه افزایش نهاد، بطوریکه حدود ۳۳/۶% را در بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ افزوده گردید. با توجه به اینکه جمعیت روستایی حدود ۱۴/۲% افزایش جمعیت در بین یک دهه داشته است. از اینرو افزایش در اوایل دهه آنقدر ادامه داشت تا اینکه بخش شهری به ۵۴/۸% در سالهای ۱۹۶۰ بالا رفت و این اختلاف در سال ۱۹۰۰ حدود ۱۱/۹% بچشم میخورد.

ترکیب وساخت جمعیت ــ در سال ۱۹۶۰ آمارنشان داد که ۶۹/۹% جمعیت سفیدــ پوست و ۳۰% سیاه‌پوست و حدود ۱/۱% بقیه از دیگر نژادها می‌باشند. این الگوی ساخت و ترکیب جمعیت بصورت آرام و آهسته باعث تغییراتی در این ایالت شدوجمعیت آن در طی یک دهه خالی ازسفیدپوستان شد بطوریکه طبق آمار سرشماری ۱۹۵۰ حدود ۳۲/۱% آنها سفیدپوست درحالیکه درسال ۱۹۴۰ درصد این سفیدپوستان حدود ۳۴/۷% بود.

مذهب مردم آلاباما ــ از نظر مذهبی جمعیت آلاباما بیشتر پروتستان می‌باشند ولی بخش قابل‌ملاحظه‌ای ازاین جمعیت کاتولیکهای‌رومی و اعتقاد به دین یهود دارند و دارای نمایندگانی‌از این دین می‌باشند. بزرگترین بخش پروتستان به عناوین باپتیست Baptist، پرزبی‌ترمین Presbyterian و متدیست Methodist و پروتستان اپیکوبال Protestant Episcopal لقب داده شده‌اند.

تحصیلات در ایالت آلاباما ــ در سال ۱۸۵۲ یک نهضت عمده در سیستم آموزشی مدارس به هیئت مقننهٔ مجلس در ایالت آلاباما فرستاده شد و دو سال بعد یک سیستم ایالتی مدرن بعنوان تحولات اساسی در مدارس بوجود آمد. طبق آمار قانون ایالتی در سال ۱۹۱۵ برای اولین بار سیستم آموزش اجباری بوجود آمد که امروزه این سیستم را برای کودکان بین ۷ تا ۱۶ سالگی کاملاً" اجباری اعلام شده است درآمد و مخارج برای هر دانش‌آموز در اواسط قرن بیستم قریب دوبرابر شده است و میزان فقر و بیسوادی بطور موثر و شدیدی در این ایالت کاهش یافته است.

آلمان

در "عصر حجر جدید" Neolithic نخستین ساکنان سرزمین فعلی آلمان که از وضع زندگی آنها اطلاع داریم ظهور کردند. این واقعه هزاران سال بعد از عصر حجر قدیم رخ داد. این مردم درختان جنگلی را با ابزار ساده و اولیه‌ای که از برنز می‌ساختند می‌بریدند و در محوطه‌های کوچکی که بدین‌ترتیب به‌وجود می‌آمد کلبه می‌ساختند. بعضی‌از آنها نیز در غار می‌زیستند. گیاهان معدودی هم برای تامین‌خوراک خود می‌کاشتند.

" در اواخر این دوره مهاجرت تدریجی طوایف ژرمن از علف‌زارهای شمال اروپا آغاز شد. آنها به‌سوی بیابانهای وسیع در جنوب و مغرب روان شدند. این مهاجرت در دو جهت عمده ادامه پیدا کرد. یکی به سوی ناحیهٔ راین و دیگری به طرف رود دانوب و دریای سیاه، بالاخره این طوایف در نزدیکی رود الب و در سواحل دریای بالتیک سکونت گزیدند و بر روی تیرهای چوبی در دریاچه‌های این ناحیه کلبه ساختند."

" این خانه‌های عجیب آنها را از حملهٔ دشمنان و حیوانات گرسنه حفظ می‌کرد. بازرگانانی که جرات می‌کردند از حوزهٔ تمدن مدیترانه خارج شوند و به نواحی که محل سکونت این طوایف بود برسند در بازگشت داستانهای شگفت نقل می‌کردند؛ "پلینی" نویسندهٔ رومی در قرن اول میلادی قیافهٔ ساکنان سواحل بالتیک را وصف کرده است او میگوید: که این مردم مثل اسب دارای سم بودند و گوشهایشان مانند گوش فیل بوده است."

" در مشرق ناحیه راین همواره شورش و آشوب وجود داشته است، زیرا ژرمنها مردمی جنگجو و بسیار خشن بودند. آنها مردمی قدبلند، دارای چشمانی آبی وموی‌بور و بلند بودند که به روی شانه‌هایشان می‌ریخت. پوست حیوانات را به تن می‌کردند، و کلهٔ گرگ و گاو را بر روی کلاه‌خودهای خویش می‌گذاشتند. جنگهای دائمی مانع ساختن ده بود. در محوطه‌های باز جنگل کلبه‌هایی می‌ساختند و گله‌های گاو را در همان‌نزدیکی به چرا رها می‌کردند. خانواده‌ها و قبایل ژرمن پیوسته با هم در جنگ‌وستیز بودند."

"وقتی امپراتوری روم توسعه یافت و به نواحی محل سکونت ژرمنها رسید، این طوایف وحشی راه و رسم رومیان را آموختند. بالاخره طوایف وحشی اجازه یافتند در قلمرو امپراتوری روم سکونت گزینند و در ارتش روم خدمت کنند. بعضیها به مقام افسری رسیدند و در دستگاه حکومت به مشاغل مهم کشوری نایل شدند."

" در جنگلهای کرانهٔ جنوبی رود راین نیز "آلمانی"ها که از اتحاد طوایف کوچک آن منطقه به‌وجود آمده بودند سکونت‌داشتند. این طوایف وحشی از افرادقبایلی

که در خاک امپراتوری روم اقامت داشتند داستانها راجع به شهرها و آب و هوای معتدل و تجمل رومیان شنیده‌بودند و از اینرو آرزو داشتند به‌سوی منطقهٔ مدیترانه‌حرکت‌کنند ."

"درسال ۱۶۷ میلادی دو قبیلهٔ ژرمنی یکی "مارکوماین "از ناحیه "بوهم " ودیگری "کادی" از ناحیه "مراوی"Moravia به خاک روم حمله کردند . آنها از مرز روم در کرانهٔ رود دانوب گذشته و وارد ناحیه‌شمالی ایتالیای کنونی شدند . شصت سال بعد نیز طایفهٔ آله‌مانی از دیوار لایمز بین رود دانوب و راین عبور کردند . پس از آنها فرانکها نیز از قسمت سفلای رود راین گذشتند و وارد ناحیهٔ "گل" Gual شدند ."

"گوتها در قرن سوم میلادی مهاجرت تدریجی خود را از درهٔ "اودر" Oder به‌ــ سوی بالکان آغاز کردند . این مهاجرت یک قرن به‌طول انجامید . اثاثیهٔ منزل آنها بــا گاریهای‌اولیه و ساده حمل می‌شد ، زنان و کودکان پیاده را می‌پیمودند و جنگجویان قوی هیکل گوتی از کاروانها مراقبت می‌کردند . گوتها در حین مهاجرت به دو دستهٔ بـزرگ تقسیم شدند : یکی به نام "ویزی گوت" و دیگری "استروگوت" این دو دسته پس ازاندک مدتی به‌وسیلهٔ "اولفیلاس" مبلغ رومی به کیش مسیحی در آمدند . اولفیلاس الفبایی اختراع کرده بود که بدان وسیله قسمتهایی از کتاب انجیل را می‌توانستند به زبان گوتی ترجمه کنند . طایفهٔ آله‌مانی به‌سوی ناحیهٔ راین و قبیلهٔ "واندال" به‌طرف درهٔ "ماین" حرکت کردند ." نقل از کتاب سرزمین و مردم آلمان ــ ترجمه محمد نوروزی

آنگلوساکسون

در قرن پنجم میلادی جنگجویان ،وحشیانه بدفعات‌از جنوب‌دانمارک وشمال‌آلمان به انگلستان حمله کردند . آنها انگل‌ها و ساکسون‌ها بودند . بریتانیها با سربازان رومی مقاومت و دفاع ممتدی نکردند و ساکسون‌ها غارت‌های بسیار آنها بیشتر بریتانیا را بجز شمال و مغرب را فتح کردند . سرزمینی که آنها بآن آمدند و اقامت گزیدند ، انگلاند ، سرزمین انگل ، نامیدند .

ساکسون‌ها بصورت قبیله‌ای زندگی می‌کردند ، هر یک با رئیس و جنجگویـان (Thegns) قوانینشان ابتدائی و هر خانواده ، عضو خطا کار را مجازات میکرد . آنها خدایان متعدد را پرستش میکردند همچنانکه مثل Thor خدای رعد و برق . ساکسون‌ها فلزکاران ماهری بودند و برای‌مثال کرجی زیبائی در سوتون‌هو (سوفولک) در سال ۱۹۳۹ میلادی یافتند . آنها در ساختمانهای چوبی در روستاهای کوچک میزیستندو ویلاهای سنگی و شهرک‌های رومی را ترک کردند . بنای اصلی در هر روستای اصلی کـه اغلب برای مهمانی و جشن‌های بزرگ مورد استفاده قرار میدادند .

درآغاز انگلستان به ۷ حکومت‌نشین تقسیم شده بود (هپتارچی)، اما در آن هنگام قرن نهم تاخت‌وتاز در گرفت (به وایکینگ‌ها نگاه‌کنید). پادشاه آلفرد ساکسون‌را متحد کرد. بعد، این پادشاهان وسکس بر همه انگلستان حکمرانی کردند. در قرن‌هفتم، ساکسون‌ها به‌مسیحیت گرویدند. دیرها و کلیساهای کوچک ساخته شد. راهبان ساکسون در هنر تزیین و تذهیب کتابها، مهارت یافتند. آموزش و انتشار رواج یافت. قوانین نوشته شد همچنین اشعار باستانی مثل بیوولف که قبلاً" بوسیله خنیاگران خوانده میشد بقید کتابت در آمد.

بعد از سال ۱۰۶۶ انگلستان بوسیله سلاطین ساکسونی اداره نمیشد، اما زبان و عادات ساکسون‌ها در زندگی مردم انگلستان شکل و ادامه یافت.

آیمارا

قبیله‌ای سرخپوست از بلندی‌های فلات بولیوی و پروی جنوبی میباشد، این مردم از لحاظ فرهنگی ترقی‌یافته، پیش از اینکاها بودند، اینکاها آیماراها را در قرن ۱۳ (۱۴ میلادی بزیر فرمان خود در آوردند. آثار ویرانه بزرگ تیاهوانکـــو Tiahuanaco نزدیک دریاچه تی‌تی کاکا برجا مانده است. و این آثار معمولاً" اصل آیمارائی دارد.



زن مکزیکی سمت چپ



دو زن لائو

ابدالی

طایفه‌ای درافغانستان است که امروزدرانی نام‌دارند وعلت نام‌گذاری آنان‌با بدالی‌را گفته‌اندکه یکی ازاجداد این‌طایفه درخدمت یکی ازابدال جشتیه بنام خواجه‌ابواحمدبود. این‌طایفه درقدیم درحدود قندهار میزیستند تااینکه درروزگار شاه‌عباس اول‌صفوی بواسطه فشارطایفه غلجائی ترک مساکن خویش کردند وروبه‌هرات نهادندوچندی نیزیکی ازرؤسای ابدالی‌هرات رادرتصرف وزیرنفوذ گرفت ، نادرشاه‌این طایفه‌را مقهورکرد وعده‌ای ازآنان بخدمت‌نادر درآمدند بعدازمرگ نادراحمدشاه درانی ازاین‌طایفه برافغانستان دست‌یافت. این‌طایفه‌بدودسته پوپلزای وباراکزای تقسیم شدکه خاندان‌سلطنتی‌سابق‌افغانستان‌ازدسته اخیر بود.

ابخاز

۱ ــ عملا " اصطلاح ابخاز یا افخاز در کهن‌ترین منابع اسلامی معمولا " بر سرزمین گرجستان و گرجیان است،وجه تسمیه آن این است که در زمان نخستین خلفای عباسی ــ سلسله‌ای که بر گرجستان حکومت‌داشت از ابخاز برخاسته بود . . . این دسته سرزمین‌این قوم را بطوراخص در انتهای قلمرو خزرها تعیین کرده است .

۲ ــ ابخاز قومی کوچکتر در قفقاز غربی در کرانه دریای‌سیاه ، که خود را اپسوا ــ می‌خواندند ، سرزمین این قوم میان رشته اصلی کوه و دریا ، بین رود پسو (شمال‌گاگری) و ازسوی جنوب در مصب رود اینگور واقع است . از قرن هفتم شاید پیشتر قسمتی از این قبیله ازگردنه اصلی کوه گذشته در منطقه ریزابه‌های جنوبی رود کوبان مستقر گشتند .

. . . به گفته پروکوپیوس (قرن ۵ میلادی) ابخازها زیر فرمان لازها بودند و در آن زمان بردگان (خواجه‌ها) را از ابخازیه به‌قسطنطنیه می‌بردند . پس ازتسلط ژوستی‌نین بر ابجازیه مردم آن سرزمین به دین مسیح در آورده شدند . . . در حوالی سال ۸۰۰ ابخازها با یاری خزرها به استقلال رسیدند پر رونق‌ترین دوران حکومت ابخازها بین ۸۵۰و ۹۵۰ میلادی بود . در ۹۷۸ باگرات سوم از سلسله گرجی باگراتی و فرزند گوراندخت شاهزاده خانم ابخازی ، سلطنت ابخازیه را بدست اورد و در ۱۰۱۰ کلیه سرزمین‌های گرجستان را متحد ساخته بود . چون اولین موفقیت‌های باگرات مبتنی بر حقوق موروثی مادرش بود و نظربه این که حتی در عناوین بعدی وی مقام پادشاه‌ابخازیه برتر از همه بود ، مسلمانان مملکت گرجستان را (حتی تا قرن ۱۳ و گاه بعد از آن) هم‌ــ چنان ابخازیه می‌نامیدند .

در حوالی ۱۳۲۵ ابخازیه تیول خاندان شروشدزه و در حوالی نیمه قرن ۱۵ امارت این خاندان بر ابخازیه مسجل شد. در ۱۴۵۹ امیران ابخازیه ۳۰۰۰۰ لشکری داشتند.

چون ترکان عثمانی در ساحل شرقی دریای سیاه مستقر گشتند ابخازیان زیر نفوذ ترکان و اسلام واقع شدند... چون امیرلئون رئیس خاندان شروشدزه در قرن ۱۸ به‌اسلام گروید تسلط وی از طرف ترکها به ابخازها برسمیت شناخته شد. کشور ابخاز از لحاظ سیاسی به سه‌قسمت تقسیم گردیده بود:

۱ـ ابخازیه خاص، در ساحل دریای سیاه ۲ـ مناطق کوهستانی تزپلدا ۳ـ سرزمین سامرزکان درساحل دریا بعد ازاینکه در سال ۱۸۰۱ گرجستان بچنگ روسیه‌افتاد ابخازیان با روسیه ارتباط برقرار کردند، اولین اقدام در این زمینه توسط شاهزاده کلش بیگ بعمل آمد ولی بزودی قطع شد. چون این امیر بدست پسرش‌ارسلان بیک کشته شد صفربیگ در سال ۱۸۰۸ به روسیه نزدیک و خواهان کمک ضد برادرش شد. در ۱۸۱۰ روسیه سوخوم را تصرف کرد. صفربیگ به آئین مسیح در آمد و نام گئورگس بر خودنهاد و به امارت رسید. اما سوخوم همچنان پاسگاه ارتشیان روسیه بود.

بعد از صفربیگ دو پسرش همداستان شده برادر بزرگتر خود را مسموم کرده باکمک نیروهای روسی به‌قدرت رسیدند ولی قلمرو حکومت آنها محدود و محدودترشد تاجائیکه در ۱۸۳۵ فقط قسمت شمال غربی آن سرزمین (منطقه بزبیب) در تصرف امیر میخائیل (پسر صفربیگ) بود ولی دیری نگذشت که با گردن نهادن بفرمان روس‌ها قدرتی بدست آورد اما در ۱۸۶۴ که روسیه بطور کامل مسلط شده بود از حقوق خود دست کشید و کشورش را ترک‌کرد. و باین‌ترتیب ابخازیه به عنوان ایالتی خاص از سوخوم به‌امپراتوری روسیه ملحق و به سه‌بخش تقسیم و حاکم جدید در ۱۸۶۶ بر آن شد که اطلاعاتی ازوضع اقتصادی ابخازیان برای وصول مالیات تهیه کند که منتهی به طغیان و مهاجرت عده‌ای از ابخازیان به کشور عثمانی گردید. در دهه چهارم قرن ۱۹ ابخازیه ۹۰۰۰۰ نفرو جمعیت کل‌آنها ۱۲۸۰۰۰ نفر و در ۱۸۶۶ جمعیت‌ابخازیه ۶۵۰۰۰ و در ۱۸۸۱ به ۲۰۰۰۰ تن رسید. نقل با اندک تصرف از دانشنامه اسلام



مردان افغانی



ابوریجی‌ها

ابوریجی‌ها Aborigines

امروزه، روزنامه‌ها و رادیوها خبر از سفرهای فضائی انسان میدهند در عین‌حال مردمی در دنیا زندگی میکنند که شبیه اجداد ما در عصر حجر می‌باشند.

بومیان استرالیائی که بآنها ابوریجی گفته میشود، در مناطق مختلف این قاره بسر می‌برند یکی‌از جاهائی که می‌توان ذکر کرد ناحیه ساحلی ارنهم‌لند نورثرن تریتوری می‌باشد.

ابوریجی‌ها تقریبا" سیاه‌پوست و شکارچیان خانه‌بدوش ابتدائی هستند. ظاهرا" دولت استرالیا امکاناتی برای‌آسایش این بومیان فراهم ساخته است. بسیاری از آنان را دولت اسکان داده، اما خیلی ازین بومیان ظاهرا" چندان تمایلی به ترک عادات و آداب و زندگی ساده ابتدائی خود ندارند و به‌ـ مقدار کمی شیوه زندگی باستانی و کهن خویش را همچنان ادامه میدهند.

در ۱۶۱۸ دو فروند کشتی هلندی برای تهیه آب شیرین در آب توقف کردند بوسیله سرنشینان این کشتی، کشتی‌ها بیاد و نام شهرکهای وطنشان هلند این ناحیه آرنهم‌لند نامیده شد.

دانشمندان هنوز نتوانسته‌اند کشف کنند که چگونه ابوریجی‌ها بدین ناحیه روآوردند و در آن تقریبا" ماندگار گشتند. این مردم بلند قامت سیاه چرده با چهره خشن چگونه اوقیانوس آرام را در‌ـ نوردیده و از جزایر مالایا یا پلی‌نزی با قایق‌های چوبی (تنه درخت را کنده و از آن قایق ساخته‌اند) بدین‌سرزمین بطرزی افسانه‌آمیز رسیده‌اند.

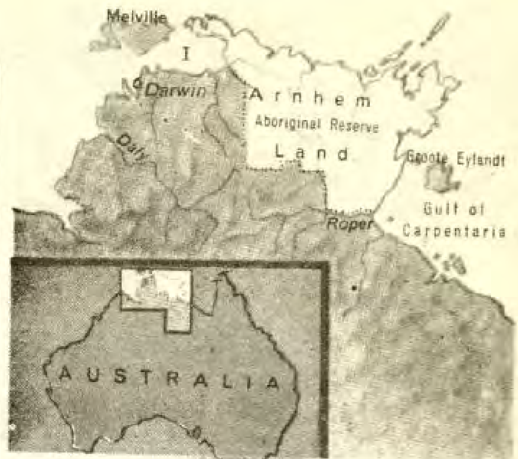
زندگی این قبایل ابوریجی تاحد زیادی ابتدائی است. آنان دانش خیلی کمی از ساده‌ترین چیز های اطراف خود و نحوه کاربرد آن در زندگی دارند. این مردم تقریبا آواره و سرگردان در آرنهم‌لند هستند و قاره استرالیا هستند زیرا هیچگونه خانه و کاشانه و سر پناهی‌ندارند. میل آشکاری به کشاورزی در سرزمین خود ندارند و تنها با آنچه را که می‌توانند از محصولات خود روی زمین بدست بیاورند و جانوران و ماهیانی که قادر بصید آن می‌باشند، زندگی میکنند.

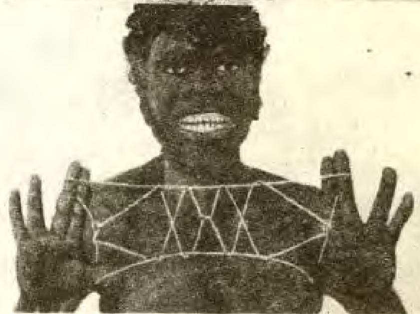
کار زنان قبیله جمع‌آوری میوه، سبزی است که برای تنوع غذای ساده یکنواخت آنها اهمیت‌دارد برخی روزها، زنان زمین را با ابزارهای ابتدائی می‌کنند تا ریشه خوراکی گیاهان را از زمین‌بدرآورند و گاه پیاز برخی گیاهان‌آبدار را برای مصرف از زمین پیدا ومصرف می‌کنند. روزی ممکنست بومیان جانوری را صید و از آن تغذیه کنند. جلبک‌های دریائی را با وسایل ابتدائی بدست می‌آورند واین موادجزو غذاهای اصلی بومیان بشمار می‌رود. یکبار یکنفر ابوریجی در ساحل جانوری را صید وآنرا بدو نیمه‌کرد آنگاه آنرا پخته مهمانی بر پا ساختند.

همه مردمان ابتدائی احساس عمیق دینی خاصی دارند. ابوریجی‌ها آرنهم‌لند برای نمونه نیز از این قاعده جدا نیستند. این مردم معتقد به جادو، و جهان ارواح و اساس و اسرار اعتقاداتشان را به











تصویر بالا مردی با توری مخصوص در حال گرفتن ماهی است.

تصویر پایین مردی پرنده‌ای زیبا را در دست گرفته است.

در نقاط مختلف قاره استرالیا ابوریجی‌ها بسر می‌برند درین نقشه منطقه آرنهم‌لند مشخص (در قسمت راست بالا) گردیده درین منطقه قبایل بومی بصورت ابتدائی زندگی میکنند.

چپ: سه نفر ابوریجی از ناحیه آرنهم‌لند. مرد بالائی با نخ پیچ‌وتاب خاصی به نخ داده است. این نوع نخ بازی را معمولا فقط‌زنان انجام می‌دهند. در تصویر پائین مردی با اشکال و صورتهای‌جالبی بدن یکنفر دیگر ابوریجی را با سوزن و خال‌کوبی و نقاشی می‌کند زیرا نقاشی و خالکوبی میان ابوریجی‌ها جنبه‌ای سحرآمیز دارد.

جوان‌ترها می‌آموزند. در فتح و پیروزی بخدایان افسانه‌ای معتقدند و در رقص‌های دسته‌جمعی دینی خاص خود شرکت‌فعال می‌کنند. ازسر تا پای خود را بشیوه‌ای‌خاص با گل رس نقاشی میکنندوصورتی گاه مهیب پیدا می‌نمایند. این رقص مراسم عبادت‌های مرموز است و دو تن از زنان قبیله به دیگر رقاصان

راهنمائی و کمک می‌کنند. بازی‌ها و سرگرمی‌های دیگری نیز دارند غالبا" جنبهٔ مذهبی دارد و درین بازی‌ها و رقص‌ها زنان و کودکان شرکت دارند. حرکات و جهش‌ها و حرکات نرمشی و رقص‌ها را زنان با مهارت فراوان اجرا می‌کنند.

بطورکلی ابوریجی‌ها مانند سایر نژادهای ابتدائی تمایلی شدید به ابداع و تولید چیزهای بهتری که بکار زندگیشان میخورد، دارند. نقاشی‌ها وتصویرهای کهن جالبی در برخی از غارها در سرزمین ارنهم‌لند کشف گردیده، که قابل مقایسه با آثار هنری سایر مردمان ابتدائی نقاط دیگر جهان می‌باشد. ولی حتی امروزه این مردم ابتدائی هنوز از پوست‌درختان برای نقش تصویر و نقاشی استفاده‌می‌نمایند.

این ورقه‌ها را که بجای اوراق کاغذ بکار می‌برند، مجموعه‌های جالبی‌از افسانه‌های کهن آنان از داستانهای اجدادشان بر روی این اوراق پوست درخت نقش و درج و باین‌ترتیب بجامانده است.

موسیقی یکی از هنرهای‌مورد توجه و علاقه مردمان ابتدائی است و ابوریجی‌های ناحیه آرنهم‌لند، نغمه‌ها و آهنگ‌های خود را با دو نوع آلت موسیقی ساده می‌نوازند. آوازهایشان را در رقص‌های پرشورو هیجان و غالبا" وحشیانه می‌خوانند و با آلات موسیقی خود آوازخوانان و رقاصان را همراهی می‌کنند. یکنوع آلت‌موسیقی آنها از نی‌خیزران است که یکنفر با شدت در آن می‌دمد.

بقیه هیأت ارکستر شامل گروهی از مردان‌نوازنده است که با قطعات‌چوبی که به هم می‌زنند رقص وآواز را گرمی و رونق می‌بخشند.



یوروباها

اتروسك‌ها

ازنژاد وتبارآنان اطلاعی دردست نیست ازبعضی‌شواهد برمیآیدکه ممکنست ازآسیای صغیر بسرزمین ایتالیا قدم نهاده باشند . درقرن ششم پیش از میلاد حتی بهترو بیشتر از یونانیان درساختن فاضل‌آب شهرها و ازبین‌بردن مردابها زمین راز هکشی میکردند و در دل تپه‌ها و صخره‌ها راه میساختند و در قرن پنجم ق ـ م سکه خاصی داشتند .

در ۷۰۰ ق ـ م این مردم سنگ‌مس وآهن رامیگداختند ودرسراسرایتالیا میفروختند ابزارساخته‌شده قلع،سرب،آهن‌رابه راین ورن صادر مینمودند .

دردندان‌سازی ، پزشکی، جراحی که‌ازمصریان ویونانیان فراگرفته بودندبه ترقیاتی نائل‌آمدند .

به انواع ورزش علاقه فراوان داشتند وازشکار و جنك لذت میبردند. با گاوان نبرد میکردند نیزه، دیسك‌پرتاب می‌نمودند درمسابقات دو، کشتی، مشت‌زنی وبرگزاری‌نمایش‌های‌گلادیوتوری شرکت میمنودند .

رویهمرفته بواسطه استفاده از نیروی کار بردگان زندگی پرتجمل و راحتی داشتند برقص وشرابخواری‌علاقه فراوان میورزیدند. ظاهراً زنان مقامی بلند واز زیبائی وآسایش بهره فراوان داشتند .

خدایان متعددی را پرستش میکردند و آداب دینی و مذهبی‌آنان شاید جنبه شرقی دارا باشددرگورمردگان‌آنان‌سلاح‌وجواهرات فراوانی بدست آمده است . از ۸۰۰۰ خطوط اتروسکیان که بدست آمده‌است، هنوزچیزی خوانده وفهمیده نشده است .

هنراتروسکی

در ظروف سفالی و معماری مردم اتروسکی تأثیر سبك یونان ، مصر و بابل بچشم میخورد اما بااینحال‌شیوه معماری خاصی راپدیدآوردند ولی ازظروف سفالی ساخت مردم اتروسکی چندان زیبائی دیده نمیشود . از آثار بدست آمده‌ظروف سفالی زیبا ظاهراً از کشورها ونقاط دیگر بسرزمین اتروسکیها درایتالیا وارد میگردید .

مفرغ سازی

مفرغ سازی درین سرزمین پیشرفتی فراوان کرداز جمله دو مجسمه بسیار زیبا یکی مجسمه خطیب ودیگرمجسمه غولی بود. اینطور بنظر میرسد که مفرغ کاران اتروسکی مقدار بسیارزیادی اشیاء مفرغی ازقبیل: شمشیر، گلدان، سکه ، قفل ، زنجیر ، زره ، نیزه ، سپر آئینه، چراغ، تختخواب، چلچراغ. عرابه، مجسمه که حکاکی‌هائی هم در برخی از آنها شده بود میساختند وبخارج صادر میکردند .

درساختن اشیاء طلائی، نقره‌ای ، استخوانی، عاجی پیشرفتی فراوان کردند وهمپایه هنرمندان مصری و یونانی بودند .

هنرمندان اتروسکی به ساختن مجسمه‌های سنگی چندان رغبتی نشان ندادند شاید سنگ‌های مورد لزوم ازقبیل مرمردراختیار نداشته ومعادن این‌گونه سنگهاراکشف نکرده بودند بااینحال یك مدرسه سنگتراشی در اواخرقرن ششم ق ـ م تأسیس کردند . یك مجسمه بسیارحیرت انگیز وجالب از آپولون از هنرمندان اتروسکی بدست آمد.

نقاشی اتروسکی

هنرمندان اتروسکی درآغاز سبك وشیوه یونانی شرقی را پیروی میکردند اماکم کم سبکی مخصوص بخودابداع کردندکه ازمناظر ومرایاو تاریکی وروشنائی وبرخی دیگر از قواعد درآن رعایت میشد. بعضی از نقاشی‌هائی‌که بردیوارمقابر وروی گلدانها بدست آمده است، زیبائی و هنرمندی زیادی بچشم میخورد ، مجالس رقص ، وقایع جنگی و نبرد بـا حیوانات وحشی ، جست وخیزها ورقص‌ها و پایکوبی‌ها درین تصاویر برجامانده و حکایت ازروح دلاوری‌آنان میکند . مردم اتروسکی شیفته موسیقی ورقص و پایکوبی بودند .

تمدن و فرهنك اتروسکیان بشمال وجنوب ایتالیا راه یـافت حتی برخی از مساکن یونانی نشین را نیز دربرگرفت .

ساختمانهای حیرت آور وعظیم و زیبائی پدید آوردند که مشهور میباشند و از جمله میتوان معبد پانتئون وحمامهای عمومی ومجسمه‌های ارباب انواع از قبیل ژوپیتر،ساتورن وخورشید را نام برد .

همانطور که گفته شد از تبار و نژاد اتروسکها اطلاعی چندان در دست نیست و تاکنون نیز مورخان از ۸۰۰۰ خطوطی که از این قوم بجامانده سر درنیاورده‌اند. آنچه تا حدی صحیح بنظر میرسد آنستکه اتروسکها درحدود ۹۰۰ سال قبل از میلاد وارد ایتالیا شدند و چون ازلحاظ عدد کم بودند و دشمنان زیادی داشتند قلعه‌هائی محکم میساختند که برج و باروهای محکم و رفیع داشت وحکام اتروسکی ازفراز همین شهرها و بناها به اسیران رومی دستور میدادند.

حکومتی مرکب ازچند شهر بوجود آوردند که مدت دوقرن دوام داشت وشهرهائی که بنا کردند ولاتهرا Volaterrae درشمال، کلوزیوم Clusium ، پروز Perouse و ولسنی Volsinii و تارکینی Tarquinii بود این شهرها با هم یکنوع اتحاد دینی داشتند.

اعیان وأشراف شهر که بازماندگان فاتحان بودند، حکام وقضاة را انتخاب میکردند.

غیبگوئی

اتروسکها علاوه برترقیاتی که در تمدن وزندگی مادی کرده بودند به‌غیبگوئی نیز عقیده داشتند وازمیان این قوم غیبگویان فراوانی برخاست زیرا مردم از خدایان بیش ازمردگان می‌ترسیدند وبرای اینکه ازسرنوشت خودآگاه شوند به غیبگوئی توسل میجستند.

اتریش Austria

"از نخستین قبایلی که باین خاک پای گذاشتند و تاریخ، آنها را به یاد دارد، اقوام "سلت" بودند، که در سال چهارصد قبل از میلاد مسیح از جانب شمال غربی اتریش وارد این سرزمین‌شدند و این بخشی از هجوم عمومی سلت‌هابود، که بعدها سراسر اروپا را فرا گرفت. سلتها اقوامی بودند وحشی و جنگجو که دائم با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند، و با ورود به این سرزمین، ناامنی را نیز به توحش جنگلهای بیرون از مرز های فرمانروائی امپراتوری روم افزودند. رومیان بعدا" از جنوب بر این خطه تسلط یافتند، به این اقوام وحشی راه‌و رسم زندگی صحیح و کشت و پرورش گیاه را آموختند. ولی پیشروی رومیان در کنار رودخانه دانوب متوقف گشت و در آنجا به تاسیس پادگان و ساختن استحکامات اکتفا شد.

برخورد طوایف و اقوام خانه‌بدوش، که همه از یک نژاد نبودند پیوسته به کشمکش و زد و خورد و سپس مهاجرت یکی‌از آنها منجر می‌شد. هم‌زمان با تولد مسیح، بربرهای

وحشی ، سلتها و رومیان را سخت تحت‌فشار گذاشتند ، درنتیجه سلتها نقاط مختلف اروپا را ترک گفتند و به ایرلند پناه بردند . "مارکومانی" و قبیله "ویزیگت‌ها" به "بوهمیا" رانده شدند و "واندالها" به داخل جلگه‌های مجارستان گریختند . در سال۱۶۸میلادی طغیان مارکومانی سدی را که حافظ مستعمرات امپراطوری روم در برابر هجوم بربرهای ــ وحشی بود در هم شکست و دویست و پنجاه سال بعد ویزیگت‌ها و "کوادی" و مارکومانی از دانوب گذشته وارد "پانونیا" در بخش غربی مجارستان کنونی شدند . به‌ـ دنبال آنها ، سواران جرار مغول به سرکردگی "آتیلا" ، از فلات آسیا سرازیر شدند .

که‌دسته‌ای‌از (باوارایائی‌ها" Bavarias که‌شاخه‌ای‌ازمارکومانی‌ها بودند وارد جنگلهای بوهمیا شده و به‌طرف جنوب‌آلمان آنقدر پیشرفتند تا با "فرانکها" برخوردند و به جنوب و شرق متواری شدند . باوارایائی‌ها از معبر برنر خود را به داخل اتریش رسانیدند و در آنجا مسکن گزیدند . مردم اتریش‌کنونی غالبا" از اعقاب همان اقوام باوارایائی هستند که قریب پانصد سال پیش در جنگلها می‌زیسته‌اند . این ملت آداب و رسومی خاص خود دارند که در دورانهای گذشته بر اثر آمیزش با اقوام دیگر به وجود آمده است . زبانشان بطور عمده آلمانی است ونود درصدشان پیرو مذهب کاتولیکند . "

نقل از کتاب سرزمین مردم اتریش ــ ترجمه رضا منعم

مردم کشور اطریش ــ نژادشناسی در اطریش ــ از آنجائیکه مردم کشور اطریش می‌بایستی قاعدتا" از نژاداسلاوها باشند و به زبان اسلاوی ، کروآتی محاوره کنند معهذا ساکنان اطریش به زبان آلمانی سخن میگویند . نژاد اسلاوی اطریش حدود ۶۰/۰۰۰ تن و بیشتر درمناطق‌کارین‌تین Carinthian و استیریا Styria بسر میبرند . البته‌اقلیت های مجاری در بخش جنوبی بسر میبرند که طبق آمار سرشماری ۱۹۵۶ حدود ۱۸۰/۰۰۰ نفر آواره تخمین زده شد و بیشتر در بخش جنوبی سکنی گزیده‌اند . عدهٔ دیگری هم از مردم یوگسلاوی در اطریش بسر میبرند .

مذهب مردم اطریش ــ حدود ۸۹% از مردم اطریش کاتولیک رومی می‌باشند .گرچه جمعیت قابل ملاحظه‌ای قبل از سالهای ۱۹۳۸ در وین بسر میبردند که در دورهٔ نازی هیتلری این بخش وسیع نابود شد . در اواخر جنگ دوم جهانی عده‌ای پیرو عقاید مذهب پروتستان به اطریش و از ترانزیل وانیا Transylvania بــه رومانـی نقل مکان کردند و امروزه بطور عمده در دو بخش دهکده‌های لوتران یکی در نزدیکی سالزبورگ Sulzburg و دیگری در روزنایو Rosenau بسرمیبرند . ۶%مردم اطریش پروتستان مذهب هستند .

شهرهای عمده و ساختمان‌بندیهای کشوراطریش ــ گرچه بیشتر تراکم جمعیـت

اطریشی در پایتخت آن یعنی وین است معهذا برطبق آمار سال ۱۹۳۸ هنوز بخشهای مناطق این کشور وسیع می‌باشد و مطابق همین آمار جمعیت وین نزدیک به ۲/۰۰۰/۰۰۰ تن تخمین زده شده است که میتوان نزدیک به نیم بیشتر این جمعیت را در پایتخت اطریش متمرکز کرد و بقیه در اطراف دره‌های دانوب بسر میبرند. وین یکی از بزرگترین مراکز صنعتی و فرهنگی می‌باشد. ساختمانهای سر بفلک کشیده وسیع و زیبائی بوسیلهٔ معماران مشهور اطریشی در سالزبورگ Sulzburg ساخته شده است اینزبراک Innsbruck مرکز تیرول Tyrol و شهرلینز Linz مهمترین مرکز صنعتی و کلاجنفورت مرکز کارینتیا Carinthia از دیگر شهرهای مهم اطریش می‌باشند. از دیگر شهرهای برجسته و شهرهای کوچک آن شهر کرمز Crems در دره‌های دانوب و ملک Melk از شهرهای قرن هجدهم را می‌توان نام برد.

اتیوپی Ethiopia

نژادشناسی مردم اتیوپی ـ منطقهٔ مرکزی از فلات مرکزی شمالی آدیس آبابا به وسیلهٔ مردم تیگرآمهاریک Tigre - Amharic سکونت یافته.

گروههای نژادی مختلف اتیوپی درامر کشاورزی جدیت فراوان می‌نمایند پیرو آئین مسیحی هستند و بزبانهای شبه‌سامی آفریقائی آسیائی Afro - Asiatic بزبانهای خانوادهٔ زبان سامی سخن میگویند مردم حبشه دارای سه گروه زبانی آمهاریک Amharic، تیگر Tigre و تیگرینیا Tigringa است: زبان آمهاریک Amharic مهمترین زبان‌هاست و زبان محلی مردم اتیوپی می‌باشد.

قوم گالا Galla ـ بزرگترین گروه نژادی در اتیوپی را مردم گالا Galla تشکیل میدهند که این مردم از نقطه نظر نژادی شبیه به مردم تیگرآمهاریک Tigre-Amharic می‌باشند عمدتاً" مسیحی هستند و دارای زبانی مشخص و مردم آنها بیشتر قبیله‌ای تا دوره‌های اخیر بودند. مبداء و زادگاه این مردم در فلات مسطح شرقی و سرزمینهای پائینی بطرف سومالی می‌باشد و قرنها در سرزمینهای تیگرآمهاریک در فلات مرکزی بسر میبردند، بنابراین آنها در بخشهای گالا و در دیگر قلمروها مخصوصا" در بخش جنوب و جنوب غربی آدیس آبابا بطور پراکنده بسرمیبرند. مردم گالا Galla هنوز بیشتر بت ـ پرست هستند ولی گروهی از آنها به مسیحیت و اسلام گرویده‌اند. بسیاری هم برای یکسان و متجانس ساختن فرهنگ تیگرآمهاریک Tigre - Amharic با اقلیت‌های

گوناگــون در استانهای مختلف بسر می‌برند ، زبان گالایـی متعلق به گروه شبـه خانواده کوشیلیک Cushilic از خانواده‌ٔ زبان آفریقایی آسیائی می‌باشد که‌علاوه‌بر کشورهای‌سومالی و دانکالی Dankali در دشتهای بخش‌جنوبی و شمالی سخن‌میگویند .

دیگر گروههای نژادی اتیوپی ــ علاوه بر دو گروه نژادی یک گروه کوچکتر فرهنگـی وجود دارد که یکی از مهمترین بخش‌های گروهی‌نژادی میان اقلیت‌های سیاه‌پوسـت در بخش جنوبی و جنوب غربی بشمارمیرود . این مردم به یکی از شاخه‌های خانواده‌ٔ زبانی ماکروسودانی Macro - Sudanic سخن میگویند که بین ۵٪ تا ۱۰٪ ازجمعیت را این قوم و نژاد زبانی دربرمیگیرد .

مذهب مردم اتیوپی ــ خطوط مذهبی همراه باموازات تقسیمات نژادی قرار دارد . حدود ۴۰٪ از جمعیت مسیحیان قبطی و حدود ۴۰٪ مسلمانان و حدود ۲۰٪ بقیه بت ــ پرست یا پیرو مذهب کاتولیک رومی هستند . اقلیت تیگرآمهاریک Tigre - Amharic مسیحی‌هستند و آئین‌مسیحیت را اساس و پایه‌ٔ مذهب می‌دانند . مبداء تاریخی پیروان کاتولیک از تاسیس و تشکیل کاسدان Chalcedan در سالهای ۴۵۱ بعداز میلادمسیح می‌باشد .

کشور اردن Jordan

مردم اردن ــ پایتخت‌این کشور عمان می‌باشد و موقعیت آن از طرف شرق به یـک سلسله رشته کوه منتهی میشود. دیگر شهرهـای اردن شامـل شهرهـای اورشلیـم Jêrusalem نابلس Nablus، حبرون Hebron یا الخلیل Al - Khalil و جریکو یا آریها Ariha می‌باشند که همگی این‌شهرها در بخش غربی رودخانه‌ٔ اردن وکویرنمک ایربید Irbid و آل‌کرک Al - Karak در بخش شرقی رودخانه قرار دارند . عده ــ کثیری از جمعیت این کشور بصــورت قبایل خانه‌بدوش و چادرنشینی و نیمه چادر نشین در منطقه‌ٔ وسیعی از صحاری می‌باشند و از سال ۱۹۴۸ فلسطین اشغالی بعنوان یک کشور اعلام شد و بیش از پانصد هزار عرب فلسطینی آواره شدند و عده‌ای از آنهـا در اردن ماندگارگردیدند . این گروه با موج عظیم مهاجرین ، زبان عربی را بعداً آموختند و به قلمرو یکهزار و سیصد سال قبل خود بازگشتند . حدود دوازده هزار سوری آواره‌ٔ مسلمان در سالهای ۱۸۸۰ از قفقاز Caucasus در آنجا اقامت گزیدند .

بخشی از تشکیلات قبیله‌ای و چادرنشینی از خانواده‌ٔ گسترده‌ای هستند که زیـر نفوذ یک گروه واحد از مردان و دیگر همسران و کودکانشان تشکیل شده است که دارای خصوصیات واحد اجتماعی در زندگی روستایی می‌باشند . البته این نوع زندگی امروزه

ارمنیان کیستند ؟

گرچه ارمنیان بزبان هند و اروپائی سخن میگویند ، لیکن نسبتشان به اقوام قدیمی میرسد که از دوران‌های ماقبل تاریخ در موطن سنتی خود در آناتولی شرقی اقامت گزیده بودند . اسناد بسیار قابل توجه باستان‌شناسی راجع به تداوم اسکان منطقه اطراف کوه آرارات از دوران دیرینه سنگی وجود دارد، بطوریکه داستان کشتی نوح کتاب مقدس این واقعیت تاریخی را منعکس میسازد ، بویژه تعدادی حیوانات و پرندگان و گیاهان سودمند براساس اشکال و اجداد اولیه خود پرورش یافته و اکنون در ماوراء قفقاز موجودند . انسان‌شناسان شکل فیزیکی خاص " Armenoid " نسبتا " کوتاه و متراکم ، اغلب با پشت صاف تا سر و بینی برجسته و پیازی شکل را تشخیص داده‌اند .

بیشتر از یک هزار سال قبل از میلاد ، ارمنستان توسط مردمی مشهور به اورارتوئیان تصرف گردید. "اورارتو" در واقع همان نام آرارات در زبان آشوری است . اورارتوئیان پادشاهی مهمی با مرکز وان تاسیس نمودند که ویرانه‌های دژها و قصرهای آنها حتی امروزه نیز وجود دارد . درحدود سال ۶۰۰ ق . م . اورارتو توسط مهاجمان متعددی از جمله اسکیوتیان ، مادیان (پیشینیان کردان امروزی) و برخی مردم دیگر که خود را "هایاسا" می‌نامیدند و از آناتولی مرکزی نزدیک حکومت هتیان می‌آمدند ، مورد تاخت‌وتاز قرارگرفت . ارمنیان امروزه سرزمین خود را هایاستان و نیای‌افسانه‌ای‌خویش را هایک مینامند . ساکنان قدیمی ارمنستان / اورارتو نابود نشدند بلکه با این عناصر مهاجم در آمیختند . اگرچه آنها هویت قومی قدیمی خویش را تا اندازه زیادی نگاه داشتند ، لیکن یک زبان جدید را که عضو مجزا و مشخص گروه هند و اروپایی است ، پذیرفتند .

منابع پارسی و یونانی‌سخن خود را در باب "ارمنیا" و "ارمنیان" از حدود سال ۵۰۰ ق . م . آغاز می‌نمایند . ایشان تحت این عناوین برای داریوش و خشایارشا ، پادشاهان بزرگ پارس و برای پدر تاریخ ، هرودوت ، شناخته شده بودند . بنابراین ما می‌توانیم سکونت مداوم ملت ارمنی در سرزمین "ارمنستان‌بزرگ" و پیوستگی مناطق و نواحی مربوط به قبل‌از سال ۵۰۰ ق . م . تا نابودی کامل همه جوامع موجود در ترکیه شرقی در سال ۱۹۱۵ را مورد تصدیق قرار دهیم . این خود بالغ بر یک دوره پیوسته ۲/۵ هزار ساله است .

امروزه شمار ارمنیان‌پراکنده در سرتاسر گیتی بین ۵ تا ۶ میلیون نفر برآورد میشود . آنان همواره درجه عالی هوش و بصیرت خود را در معرض نمایش‌گذارده و در زندگی شغلی و حرفه‌ای خود قرین موفقیت می‌باشند .

اکثریت قومی ارمنیان عددی بیشتر از (۸۸%) و اقلیتهای آذربایجانی یا تاتارهای آذری (۶%) و روسها (۳%) از جمعیت ارمنستان را تشکیل میدهند .

جمعیت ارمنستان در سال ۱۹۸۱ بدین قرار است . جمعیت کل ۳ میلیون و ۱۱۳ هزار و ۷۰۰ نفر که ۲/۱۶۹/۶۰۰ نفر ساکن شهرها (۶۶/۴%) و ۱/۰۴۴/۱۰۰ نفر ساکن روستاها (۳۳/۶%) می‌باشند .

اکنون در جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان تعداد ارمنیان بالغ بر دو ونیم میلیون نفراست اینان به‌غیر از گروه‌های ارمنی ساکن در مناطق دیگر اتحاد شوروی می‌باشند . مثلا " جوامع ارمنی در گرجستان و آذربایجان به‌تنهایی رقمی بالغ بر نیم میلیون نفر را در هر یک تشکیل میدهند . جمعیت نسبی جمهوری شوروی سوسیالیستی خودمختار نخجوان که تحت حکومت تاتارها قرار دارد . نصف‌همان میزان در ارمنستان است (جمعیت نسبی ارمنستان ۹۵ نفر درهر کیلومتر مربع است) .

ارمنیان قومی‌متحرک و همچنین بسیار پراکنده هستند لذا تعیین رقمی در مورد کل جمعیت‌ارمنیان جهان درهر لحظه از زمان مشکل است . برآوردها حتی اگر موثق نیز بنظر آیند بطور وسیع تغییرمیکنند.

کلیسای حواریون ارمن در زندگی جامعه نقش محوری دارد : بسیاری از ارمنیان عضویت کلیسا را بعنوان بخش اصلی و جامع از "هویت ارمنی" محسوب میکنند . مطابق تاریخ کلیسای رمنی اثر بطریق ارامانیان ، اعضای کلیسای حواری بلافاصله قبل از جنگ جهانی اول بالغ بر ۳/۴۷۲/۰۰۰ نفر در سراسر جهان بود . بعلاوه ۱۲۸/۴۰۰ نفر ارمنی کاتولیک رمی و ۴۹/۰۰۰ پروتستان نیز وجود دارند .با احتساب افراد ارمنی‌الاصلی که عضو کلیساهای دیگر هستند منطقی است که جمعیت ارمنیان جهان رادر سال ۱۹۱۴ حدود چهار و نیم میلیون نفر بحساب آوریم که ازآنها یک و نیم میلیون نفر در قتل‌عام ترکان جوان و عواقب آن جان خود را از دست دادند . در جریان سالهای قحطی ۱۹۱۸ — ۱۹۲۰ جمعیت کل به کمتر از سه میلیون رسید .

پروسه صعودی جمعیت ارمنی جهان در آماری که در سال ۱۹۶۶ توسط یکی از نشریه‌های ادواری— ایران یعنی هایرنیکی زاین Hayreniki Dzayn (تخلیص توسط دکمجیان در مطالعات شوروی دانشگاه گلاسکو (۱۹۶۸) ارائه شده، موثقتر می‌باشد . در اینجا ما جمعیت کل ارمینان را بالغ بر پنج و نیم میلیون می‌یابیم که در جدول زیر ارائه میشود :

اتحاد شوروی ۳/۵۰۰/۰۰۰ بقیه کشورهای جهان ۲/۰۰۰/۰۰۰

جامعه ارمنی شوروی بصورت زیر طبقه‌بندی میشود :

جمهوری ارمنستان ۲/۰۰۰/۰۰۰ جمهوری آذربایجان ۵۶۰/۰۰۰ جمهوری گرجستان ۵۵۰/۰۰۰ جمهوری فدراتیو روسیه ۳۳۰/۰۰۰ سایر نواحی ۶۰/۰۰۰ که مجموع آن معادل با ۳/۵۰۰/۰۰۰ نفر می‌باشد .

خارج از اتحاد شوروی جوامع اصلی بصورت زیر برآورد میشود :

ایالات متحده امریکا (کانادا) ۴۵۰/۰۰۰ ترکیه ۲۵۰/۰۰۰ ایران ۲۰۰/۰۰۰ فرانسه ۲۰۰/۰۰۰ لبنان ۱۸۰/۰۰۰ سوریه ۱۵۰/۰۰۰ که مجموع آن معادل با ۱/۴۳۰/۰۰۰ نفر می‌باشد .

دراین آمار (ارقام سال ۱۹۶۶) ۵۷۰/۰۰۰ نفر باقی‌میمانند که باید ایشان را در کشورهایی چون بریتانیای کبیر (حدود ۶۰۰۰) ، آلمان ، ایتالیا ، اطریش، سوئیس، بلغارستان (حدود ۲۵۰۰۰) ، رومانی ، لهستان ، قبرس، مصر ، آمریکای جنوبی ، هندوستان ، برمه ، سنگاپور ، چین و استرالیا ، تقسیم نمود . رقم ۲۵۰/۰۰۰ برای ترکیه بسیار قابل تردید است و باید بسیاری از ارمنیان "تحت استتار" را در خود بگنجاند که اسامی ترکی داشته و اسلام آورده‌اند تا تحت تعقیب وآزار قرار نگیرند . یک مجله ارمنی در وین در ژوئیه ۱۹۷۵ با فزونی قابل توجهی اعلام داشت- Ilssont 1000/000 Le Monde quidise هفت میلیون نفر در جهان آیو میگویند! ("آیو" به ارمنی یعنی "بلی") مطابق اینمنبع امروزه تنها ۳۵۰/۰۰۰ نفر ارمنی در فرانسه وجود دارند .

آمار رسمی شووری که قبلا" ازآن ذکر شد ، رقم ۲/۷۹۰/۰۰۰ را برای جمعیت ارمنستان شوروی‌بر آورد میکند (۱۹۷۵) که از این مقدار ، دو و نیم‌میلیون ارمنی هستند .

د رحال حاضر ، جمعیت جمهوری ارمنستان شوروی با میزان سالیانه ۴۵/۰۰۰ نفر بعلاوه‌مهاجران از خارج که بنابر سیاست حکومت شوروی متغیر است ، در حال افزایش میباشد .

در آمار رسمی سال ۱۹۶۰ ترکیه مجموع ارمنی زبانان اولیه، ۵۲/۷۵۶ نفر داده شده است.

بزرگترین تمرکز در منطقه استامبول با ۳۷۲۸۰ نفر میباشد . سپس استان ماردین با ۱۰۲۳۲ نفر در رده بعدی قرار دارد . منطقه کاستامونو شامل ۱۲۰۴ نفر و ناحیه سیواس شامل ۵۶۵ نفر ارمنی زبان بود. هیچیک از استانهای دیگر شامل بیش از ۵۰۰ نفر ارمنی نیست ، مجموع ارمنیان آدانا در کیلیکیه که زمانی مرکز عمده پیشرفت جامعه ارمنی بود فقط ۶ نفر است! حتی تکان‌دهنده‌تر از این امر منطقه وان است که قلب ارمنستان ترکیه بود و فقط شامل دو نفر میشد که جرات کرده بودند ارمنی را بعنوان زبان مادریشان در لیست بنویسند .

۳۴ کلیسای حواریون ارمنی در استامبول و شش کلیسا در سایر استانها وجود دارد . ۳۱ نفر روحانی در ترکیه بسر میبرند : یک اسقف ، دو وارتاپت (کشیش عزب) و ۲۸ کاهانا (کشیش متاهل) . چهار کاهانا و سه وارتاپت وابسته به مقر بطریق نیز در سایر کشورها خدمت میکنند . شورای مذهبی ۱۲ جلسه تشکیل داد .

ایالات متحده و کانادا بصورت مهمترین مامن برای جوامع پراکنده در سطح بین‌المللی درآمده است . گروه‌های وسیعی از ارمنیان در فرزنوی کالیفرنیا و در واترتاون ، حومه بوستون در ماساچوست‌بسر میبرند ، با این وصف بزرگترین تمرکز ارمنیان در ایالات متحده امروزه در حوالی لوس‌آنجلس است. جمعیت‌ارمنی ایالات‌متحده و کانادا یکدهه قبل درحدود ۴۵۰/۰۰۰ نفر بود ، اکنون بیش‌ازنیم میلیون و در حال افزایش است .

تلاشهای ارمنیان انعکاس خود را در تجارت بزرگ (آلکس مانوکیان ، کرک گریگوریان ، ادوارد۔ ماردیکیان) ، در ادبیات نوع "خودمانی" آمریکا (سارویان) همچنین ورزش و بیس‌بال ، علوم و تکنو۔ لوژی ، موسیقی مردمی و اپرا یافته است . نام یک کارمند ارمنی آمریکائی در رابطهٔ با مسئله واترگیت ذکر گردیده است .

گروههای بزرگی از ارمنیان درشهرهای‌مهم کانادا و آمریکای‌جنوبی بویژه اروگوئه ، ونزوئلا ،برزیل و جمهوری آرژانتین وجود دارند .

جامعه ارمنی فرانسه از مهمترین و پردوامترین اجتماعات است . تاریخ روابط فرانسه با ارمنستان به دوران جنگهای صلیبی برمیگردد و آخرین پادشاه ارمنستان در سن‌دنیس بخاک سپرده شده است . عمده‌ترین مراکزارمنیان فرانسه عبارتند از پاریس، مارسی ، لیون و وانس. ارمنیان در مشاغل گوناگون به‌نحو احسن کار میکنند .

بریتانیای کبیر یک "منطقه رشد" پیشرو برای جامعه ارمنی محسوب میشود ، بویژه لندن و منچستر به دهه ۱۸۴۰ برمیگردد که نقش بزرگی را در پیشرفت صنعت منسوجات در سده نوزدهم بازی کرد . تعداد ارمنیان لندن دائما" توسط پناهندگان از مناطق پرمصیبت چون لنبان و قبرس روبه فزونی است . لندن دارای چندین رستوران ارمنی ، سه کلیسای حواریون ، مرکز فرهنگی خانه ارمنی است . جاثلیق ـ اعظم اچمیاذزین مقدس دارای نماینده شخصی خود (اقامتگاه: ایورناگاردنس، کنسینگتون) به اعتبار اسقف‌اعظم کانتربری میباشد . موسیقیدانان‌برجسته‌ارمنی من جمله مانوک پاریکیان‌ویولونیست ، کوارتت چیلینگریان ، لوریس چنگاوریان رهبر ارکستر و کتی بربریان خواننده ، کنسرت‌های متعددی را در فستیوال هال و سایر جاها میدهند . اتحادیه کل خیریه ارمنی ، کمیته ملی ارمنی (داشناک) و موسسه گالوست کلبنگیان لیسبون شعبه‌هایی در لندن دارند .

مهاجرنشین ارمنی در ایتالیا دارای گذشته طولانی منعکس از دوستی سنتی پاپاسی با ارمنستان

است . جامعه ارمنی کاتولیک مخیتاریست‌ها صومعه‌ای در جزیره سن لازار در ونیز دارد .

مهاجرنشین ارمنی در آلمان‌غربی شکوفایی کمتری نسبت به سالیان پیش از جنگ دارد . با این وصف یک تشکیلات اجتماعی فعال که ریاست آن در برلین اقامت دارد کار میکند . برخی بازرگانان ارمنی قالی در لندن در دوسلدرف دارای شعبه فرعی هستند . کلیسای ارمنی کالون تحت حمایت و سرپرستی کاردینال ـ اسقف‌اعظم آلمان فعالیت میکند . در دانشگاه هیندلبرگ ، انجمن فرهنگی آلمان ارمن به ریاست پرفسور دکتر فردریک هیر (Prof. DR. Fredrick Heyer) به فعالیت خود ادامه میدهد .

مهاجرنشین ارمنی اطریش در وین تمرکز یافته است جایی که پدران کاتولیک مخیتاریست به کار-های انتشاراتی و چاپی آثارمشغولند . اهمیت جامعه بعلت وجود کلیسای حواریون وابسته به‌اچمیادزین نمایان‌تر میگردد .

ارمنیان سوئیس فعالیتهای خود را در سالهای اخیر در ژنو چند برابر نموده‌اند . در حومه جذاب شهر ، آنان یک کلیسای جدید و زیبای حواریون بنا کرده‌اند .

ارمنیان در لهستان و ترانسیلوانیای تحت حکومت هابسبورگ و مجارستان مجبور شدند مذهب کاتولیک رمی را قبول کنند که به محو جزئی هویت آنان انجامید ، با این وجود ارمنیان نقش‌برجسته‌ای در زندگی فکری ، تجاری و روحانی لهستان مدرن ایفا نموده و در آنجا عمیقا " مورد احترام قراردارند.

قبل از جنگ جهانی دوم ، حدود ۵۰/۰۰۰ ارمنی در رومانی زندگی میکردند . آنان بر سراسر بخش شمالی سوسیوا ، پایتخت پیشین ملداویا تسلط داشتند ، و دارای صومعه مستحکم (زامکا) بودند که تاریخ بنای آن به سال ۱۶۰۰ مربوط میشود . تجارت جاسی (Jassy) پایتخت جدید ملداویا بطور وسیع در دست آنان قرار داشت . بوخارست ، مرکزی برای طبقه و سلک اسقفان حواریون ارمنی است که رهبری آن مدتی در دست جاثلیق اعظم فعلی یعنی وازگن اول بود . کلیسای-جامع زیبای ارمنی در بوخارست در سال ۱۹۱۵ تکمیل شد . پس از جنگ دوم جهانی ، رژیم کمونیستی بریاست افراطیونی چون آناپاکر نسبت به اموال خصوصی با خصومت رفتار نمود ، اکثر ارمنیان محلی به جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان آمریکا و یا لبنان مهاجرت کردند . فقط حدود ۵۰۰۰ نفر باقی ماندند . با این وصف در سال ۱۹۷۳ مدیرکل فروشگاه بزرگ اصلی بوخارست یک ارمنی بنام هاروتیون آساتوریان بود . وزیر تولیدات وسایل ماشینی در حکومت رومانی آقای ویرجیل آکتاریان بود . هفته‌نامه ارمنی ، نورکیانگ (زندگی نو) در بوخارست بچاپ میرسید . داوید هوانسیان و ادوارد توماجیان از خوانندگان مردمی اپرا در آنجا میباشند ، تئاتر دارای ستارگانی چون هاروتیون ، زاکاریان و لوئیزا بربریان است .

وضعیت ارمنیان جمهوری مردمی بلغارستان بویژه دلپسند و مطلوب است . جایی که تعداد آنان به ۲۵۰۰۰ نفر میرسد . مراکز عمده ایشان عبارتند از پلودیو ، صوفیه وارنا و روسه . آنان دارای مدارس متعددی هستند که جزئا " توسط دولت ساخته شده‌اند . کلیساهای زیبا تحت نظارت اسقف ارمنی در رومانی ، عالیجناب دیرایر ماردیکیان قرار دارند .

ارمنیان در اکثر شهرهای عمده اتحاد شوروی زندگی میکنند و در اکثر مشاغل برجسته ، در هنر و علوم ، تجارت و صنعت مشغولند . مهاجرنشین‌های مسکو ، نورناخیجوان Nor Nakhcheven (نزدیک روستوف) و آستراخان دارای تاریخ پر تحول و مفصل است . موسسه لازاروف در مسکو توسط

یک خانواده‌ثروتمند ارمنی در سال ۱۸۱۵ تاسیس شده‌است ، عمارات اصلی و قدیمی هنوز درآرمیانسکی پرولوک ArmyanskyPereulok پا برجا هستند . صنعت موتورسازی شوروی در آسیای مرکزی باتمرکز در شهر عشق‌آباد تا حد زیادی مرهون مکانیسین‌ها و مهندسان ارمنی است . پزشکان و دندانپزشکان ــ ارمنی در مشاغل و رشته‌های پزشکی شوروی نقش برجسته‌ای دارند .

یکی دیگر از مناطق مصیبت‌زده فعلی برای ارمنیان قبرس است . در نیکوزیا ، مدرسه ملکونیان در موقع حمله نظامی ۱۹۷۴ توسط نیروهای ترکیه بمباران شد و اکثر قسمت‌های آن ویران گردید .

سایر بخش‌های خاورمیانه و نزدیک (غیر از ترکیه) تصویر جالبتری ارائه میدهند . در ایران ارمنیان اخیرا" دارای زندگی جدیدی شده‌اند .

ارمنیان در واقع در تمام شهرهای عمده شرق نزدیک وجود دارند . در مصر مناسبات ارمنیان بــه زمانی برمیگردد که دست‌اندرکاران آنها در خدمت خاندان محمدعلی بودند که از میان ایشان نوبار پاشا کسی که به مقام نخست‌وزیری رسید ، قابل ذکر و توجه است . پس از آن ارمنیان قاهره متعاقب تضعیف نفوذ بریتانیا و نضج‌گیری ناصریسم زمینه‌های بیشتری را از دست دادند ولی بعضی‌ها از محیط و جوی که پرزیدنت سادات ایجاد کرده با آزادی و رفاه بیشتری استفاده میکنند .

در سوریه ، ارمنیان بیشتر در دمشق و نیز حلب تمرکز دارند و بیشتر به مشاغل مدیریت هتل‌ها و پزشکی مشغولند . جامعه آنها در عراق (در بغداد) نیز متراکم است ، ولی ماهیت استبداد حاکم بــر عراق آنها را مجبور به فروتنی و اطاعت نموده است .

جامعه ارمنی فعالی نیز در اردن وجود دارد که چند سال پیش کلیسای خود را در عمان بنا نمود. بسیاری از ارمنیان اردن "پناهندگان مضاعف" هستند زیرا پس از جنگهای ۴۹ ــ ۱۹۴۸ فلسطین فرار نموده‌اند ، افزون بر اینکه آنان از وطن خودشان نیز مهاجرت اجباری کرده‌اند .

فلسطین اشغالی ، در حیفا جامعه کوچک (۳۰۰) ولی در حال پیشرفت و رشد وجود دارد ، اگرچه سالهای اخیر در اثر تعصبات حزبی و دسته‌بندی‌های سیاسی دچار مشکلات شده است .

هند و آسیای جنوب شرقی

حضور عظیم ارمنیان در هند مصادف با دوران حکومت بریتانیا ــ از نیمه سده هجده تا نیمه‌سده بیستم است . ارمنیان بمبئی و کلکته نقش بزرگی در بازرگانی بین‌المللی با اروپا ، ایران ، امپراتــوری عثمانی ، و خاور دور ایفا نمودند . آنان از فرهنگ و تعلیمات عالی و روحیه والای میهن‌دوستی‌برخوردار بوده و به برادران بی‌بضاعت‌تر و پراکنده خود در سایر کشورها کمکهای مالی بسیار مفید میدادند .پس از عقب‌نشینی بریتانیا ، که ارمنیان را بعنوان پیروان آئین مسیح مورد مساعدت قرار میداد . جامعه تــا قدری دچار سستی و افسردگی گردیده و بسیاری از ارمنیان هندوستان مهاجرت کرده‌اند .

جا دارد از مهاجرنشین ارمنی در رانگون و سنگاپور که زمانی پررونق بودند یاد کنیم . قابل ذکــر است که ارمنیان سنگاپور نقش‌بسیار عظیمی در استقرار حکومت مستقل در آنجا بسال ۱۹۶۵ ایفا نمودند و آنرا به بالاترین درجه اداری و سیاسی ارتقاء دادند . هتل رافلز (Raffles) که بدست ارمنیــان تاسیس شده است در بین مسافرخانه‌های شرق ، برجسته و مشهور است .

آفریقا

"ارمنیان در آفریقا از سده‌های میانه به امور و مشاغل تجاری ، سیاسی و میسیونری اشتغال‌ورزیده اند . بنادر شرق آفریقا استعداد و توانایی تجاری آنان را جذب کرده‌اند و اخیرا" ، ارمنیان در مراکــز



تظاهرات زنان در بلفارست آیرلند



تظاهرات در قاهره

کودکی از زئیر



447

کودکی از هنک‌کنگ



پیشآهنگ آنگولائی





دخترانی از هائیتی



دختری از یوکن ــ ایالات متحده

سیاه‌پوست شیکاگوئی



زنان و مردان شیکاگوئی





فروشنده دوره‌گرد سوازیلند



Chris Niedenthal

دانشجویان لهستانی

نوازندگان و خوانندگان آفریقای‌جنوبی



Mark Peters

دختران چینی Zengxiang © New China Pictures, Pekin



مردی از فیلیپین





یک بیوه از قبیله بنابنا Bena Bena در گینه‌نو جمجمه شوهر مرده خود را بهر جا که می‌رود برای اثبات عشق حمل می‌کند



درینجا ـ یک نفر زن سیاه‌پوست بطرز خاصی خود می‌آراید و صورتش را برای نیل به زیبائی مجـروح میکند .



یکی از عجیب‌ترین مناظر در آفریقا شکل لب‌های زنان کنگوست . این زنان لب‌های‌خودرابشکل خاصی در آورده‌اند که در تصویر دیده میشود .



زنان دارالسلام کاتانگا —کنگو—آفریقا

پائین مردان و زنان آفریقای مرکزی در حال لبخندزدن



Photos :] [Mondiale

زن اسکیمو در حال خنده

زنی از قبیله ماسائی از ناحیهٔ تانگانیکا لبخندزنان و با حلقه‌های فراوانی که بگردن و . دستهایش آویخته است .

زنی از مردم لاپ در سرزمین فنلاند که لبخندی بر لب دارد .







زنی از شبه‌جزیره اسکاندیناوی لبخندزنان



دختر هندی لبخندزنان [Mondiale



Photos: شاهزاده مغولی پکن لبخندزنان



زنی روستائی با بچه‌ای بر پشت و لبخندزنان از مردم نپال Mondiale



زنان ترکیه



بالا جوانان روسی



زن و مرد کوبائی



زنان کوبائی



زنی بافنده از لوآندا



سربازان کامبوجی



مردان تانزانیائی

نوازندگان و
خوانندگان
جوان سیاه‌پوست
در نیویورک



Debra Trebitz--LGI

دوتن سیاه‌پوست
آفریقای‌مرکزی

سربازان نیکاراگوئه







بورس‌بازان شیکاگوئی ــ ایالات متحده آمریکا

John F. Jaqua



دو زن آرژانتینی



زنان سنگالی   پسرک سنگالی



مردان افغانی





زن ــ سنگاپور



دو تن از نظامیان
آفریقای جنوبی
در هلی‌کوپتر





دختری روسی





مادر و دختر سوئدی

بالا ــ چپ مردان و زنان بنین در کلاس درس آموزش در تایلند

مردان و جوانان سودانی در حال فراگرفتن سواد



دختر تایلندی







کودک پاپوآئی در گینه‌نو در حال‌نوشیدن آب نارگیل







 مردان کامرونی ـ آفریقا ـ دختری هندی

دخترک سنگاپوری ـ نوجوانان ویت‌نامی





259



۱۸۹ کودکان آنگولائی

کودکان کامبوجی

کودکان سیاه‌پوست فیلادلفیا آمریکا

کودک گواتمالائی







دختران ماشین نویس یمن جنوبی



دو کودک ابوریجی ـ استرالیا



دو تن گیشا ـ ژاپن





دو تن مرد آلمانی



Susan Greenwood—Gamma-Liaison



«سام نجوما ۵۳ ساله رهبری
نیروهای خلق آفریقای جنوب غربی (سوآپو)



بورس‌بازان آمریکائی در وال‌استریت — نیویورک



کودکان لائوسی



مردی سودانی



مردی ازیمن‌جنوبی



کودکان اندونزی



مرد و دو کودک تبتی در یک‌روستا
در دامنه‌های هیمالیا

دختران سری‌لانکا



صنعتی آفریقای جنوبی چون ژوهانسبورگ و کیپ‌تاون فعالیت چشمگیری از خود نشان داده‌اند.

بویژه مهاجرنشین بسیار قدیمی ارمنی در اتیوپی جالب توجه است. کلیسای حواریون ارمنی با کلیسای ملی اتیوپی دارای روابط حسنه و نزدیک می‌باشد. مرحوم اسقف درنیک پولادیان (مقتول به سال ۱۹۶۳) چندین سال متوالی رئیس مدرسه علوم دینی کلیسای ملی اتیوپی در آدیس‌آبابا بود.

استرالیا

استرالیا در بین مهاجرنشینهای جدید ارمنی، پویاترین جامعه را تشکیل میدهد. ۹۰۰۰ ارمنی در سیدنی، سه‌هزار نفر در ملبورن و ۸۰۰ نفر در بریسبین (Brisbane)، آدلید (Adelaid) و (Perth) زندگی میکنند که جمعاً" از سیزده هزار نفر تشکیل میشوند. کلیسای ارمنی در سیدنی توسط یک اسقف و در ملبورن توسط یک وارتابت (شخصی دانشمند و دکتر در علوم الهیات) رهبری میشود. نقل از کتاب ارمنیان "گزارشی موثق و جامع" گاردین به نویسندگی: دیوید مارشال لانگ و کریستوفر ج. واکر. ترجمهٔ ا. گرمانیک.

ارامنه

ارمنی مفرد ارامنه‌است ونخستین بار درکتیبه‌های هخامنشی بیستون دیده میشوداما این مردم چگونه وازکجا آمدند نژاد آنها چیست بدرستی معلوم نیست شاید مردم فروگیا بودند که بعداز حمله کیمریان به اورارتو حمله کردند و آنجا را متصرف شدند، در زمان شاه عباس اول عده زیادی از ارامنه جلفا به اصفهان کوچانیده شد و در منطقه‌ای بنام جلفا در آن ساکن گشتند وباکمک‌های شاه‌عباس بکارهای صنعتی و تجاری پرداختند در کار تجارت چنان پیشرفتی کردند که با اروپا وهند روابط بازرگانی بر قرار ساختند و ازاین راه ثروتمند شدند.

امروزه در برخی از شهرهـای ایران از قبیل اصفهان، تبریز، رشت، مشهد آبادان و برخی ازشهرکها ازجمله‌فریدن، ارامنه بکار های مختلف از جمله صنعتگری می‌پردازند.

ارمنی

نام قومی‌است که در قسمت شمالی‌آسیای غربی و پاره‌ای از نقاط اروپائی مجاورآسیا متفرق و پراکنده زندگی می‌کنند و بشیوه و عادت جاری اقوام مغلوبه به صنعت و تجارت و امـور صرافی مشغول و در شهرهای بزرگ ساکنند فقط ارامنهٔ مقیم درآسیا و مهاجرین

باستانبول و حوالی‌آن امروز بزبان ملی آشنا می‌باشند اما آنانکه در سرزمین آناطولی اقامت گزیده‌زبان دیگری غیر از زبان ترکی نمی‌دانند و ترکی جایگزین زبان ملی آنها گشته و معلوم نیست که آنان اصلا" ارمنی یا از اهالی قطعات قدیمه آناطولی مانند کاپادوکیا و فریجیا (فریکیه) بوده و بمناسبت هم‌کیشی با ارامنه خود را ارمنی نامیده‌اند اگر بنظر بیاوریم که ارامنه اصولا" در حفظ زبان ملی خود بسیار ساعی می‌باشند احتمال فوق قوی ترخواهد بود .

عده ارامنه کـه در روی کره ارض زندگی می‌کنند به ۲ میلیون بالغ می‌شود و همگی مسیحی هستنـد و قسم اعظم اینان تابع مذهب مخصوص می‌باشند یک فرقه از آنان هم کاتولیک و عده کمی پروتستانند .

اسقف کبیر ارامنه در قریه اچمیاد جین اقامت دارند این قریه در کشور روسیه ، در نزدیکی شهر ایروان واقع شده علاوه براین چهار اسقف کبیر دیگر دارند که یکی از آنان در قسطنطنیه دوم در بیت‌المقدس ، سوم در سیس و چهارم در " اخلاط مقیم است ،کاتولیک ها هم اسقفی دارند که از جانب قسیس تصدیق و اجازه دارد . ارامنه مردم بسیار مستعد و با هوشند در صنعت و ایجاد طرایف و ظرایف مهارت دارند . . . "

ارامنه در تاریخ خود هجرت جدا محد خود حایغ (هایگ) را از بابل به حوضه‌فرات یادکنند بنابراین باید بگوئیم اینان هم مانند همسایگان خود یعنی کلدانیان ، آسوریان و سریانیان بزمره امم سامیه داخلند شکل و سیماشان هم تا اندازه‌ای مساعد این فرضیه می‌باشد . ولی معیار صحیح مردم شناسی یعنی زبان این مطلب را تصدیق نمی‌کند از نظر زبان شناسی باید بـگوئیم که ارامنه از امم آریائی و از حیث نژاد به جنس ایرانی بسیار نزدیک می‌باشند . . . "

درهرحال ارامنه مانند اکراد از شعبه ایرانی امم آریائی هستند از زمان های‌باستانی و علی الخصوص در دوره اشکانیان در تحت اداره ایرانیان بوده و دین و اخلاق مشترک با اینان داشته‌اند ارامنه در قرن چهارم میلادی نصرانیت را پذیرفته و کتابهای متعددی بزبان ارمنی درباره دین جدید خود نگاشته‌اند این کتابها بغایت فصیح و بلیغ می‌باشد و چنین مستفاد می‌شود که زبان ارمنی در همان زمانها بحد کمال رسیده و ادبیات کاملی داشته است و بالطبع قبل از نصرانیت آثار علمی‌و ادبی مهمی در این زبان تالیف کرده بودند ولی تعصب و شور دین‌جدید به بهانه آثار و علائم کفرآن نوشته ها را چنان بباد فنا داد که امروز نمونه کوچکی هم از آن اوراق دیرینه در دست نیست میان زبان قدیم ارمنی بـا زبان کنونی تفاوت فاحش موجود است و زبان باستانی بغایت وسیع و فصیح می‌باشد و زبان جدید کلمات بسیاری از السنه مختلفه‌اخذ کرده و شیوه ترکیب کلامش هم

تابع قواعه ترکی گشته در باب مشابهت و مناسبات زبان ارمنی با السنه آریائی و مخصوصاً " زبان فارسی تالیفات کثیری در زبان آلمانی و دیگر السنه اروپائی شده است از قاموس الاعلام ترکی به نقل از لغت نامه دهخدا.

" ارمنیان از کهن ترین روزگاران یا بهتر بگوئیم از سپیده دم تاریخ ایران یعنی پس از مهاجرت آریاها به نجد ایران با ایران پیوندها و روابط گوناگون بویژه فرهنگی داشته‌اند. در زبان پارتیان این پیوندها افزون و استوارتر گشت. شاهزادگان اشکانی بر اورنگ ارمنستان می‌نشستند: و زبان فارسی میانه یا پهلوی اشکانی در ارمنی کهن تاثیری شگرف یافت.

آنچنانکه هنوز هم آثار آن در زبان ارمنی جدید مشاهده می‌شود.

تاریخ‌دو ملت ایرانی و ارمنی با هم گره خورده است. در پیکارهای هشتصد ساله ایران‌وروم که زمینه اقتصادی‌داشت‌وبر سر جاده های ابریشم و ادویه در گرفت، ارمنستان اهمیتی فراوان یافت. ازینرو این سرزمین پیوسته پهنه کارزار و کشمکش گردید.

بعد از حوادثی چند، نفوذ فرهنگ ایران در ارمنستان... ادامه یافت با پایان گرفتن دوران استقلال ارمنستان در قرن ۱۴ میلادی ... باز روابط ایرانیان با ارمنی ها قطع نگردید شاه عباس اول ارمنیان را به ایران آورد و در جلفای جدید جای داد و این گروه که مردمی کاری و کاردان بودند در ایران در بسیاری از امور موثر واقع گشتند..." از مقدمه کتاب ارمنیان ترجمه مسعود رجب نیا.

" درباره خاستگاه ارمنیان هیچ سندی در دست نیست، ارمنیان از نژاد هند و اروپائی هستند. مراحل اول جایگاه ایشان در قلمرو اورارتو و در آمیختن‌آنان با مردم بومی نیز تاریک است. کهن ترین یادی که از ارمنیان شده است با تلفظ Armenai در آثار هکائتوس ملطی (حدود ۵۵۰ ق ـ م) است که سی سال پیش از کتیبه بیستون داریوش اول می‌باشد. در بخشی از کتاب ارمیاء که دانشمندان امروزه آنرا به حدود ۵۹۴ نسبت می‌دهند " ممالک‌آراراط و منی‌واشکناز " را به اتحاد علیه بابل می‌خواند.

در آن زمان‌اورارتو (= آرارات) جزو حکومت ماد بود و در متن بابلی بیستون از آنجا با نام اورارتو یاد شده است و نه ارمنستان.

به گفته هرودوت ارمنیان از فریژی به ارمنستان آمدند و سلاح ایشان عین سلاح فریژیان بود اودوکس Eudoxus در سده چهارم به روایت استفان بوزنطی در اقوام نیز به‌یگانگی نژاد ایشان با فریژیان اشاره می‌کند و می‌افزاید که زبان این دو گروه همانند است. تاریخ نویسان امروزی‌برای‌تبار ارمنیان سخن هرودت را چندان ارزش نمی‌نهندوایشان‌را از درآمیختن‌گروه هیاسا آزی در کرانه های بالای فرات با آرمنی شوبریا

در بخش غربی دریاچه وان می‌دانند .

مهاجرت ارمنیان بسوی فرات گویا در چند مرحله روی داده باشد . از فریژی آمدند و با هیاسا آزی در آمیختند و از ناتوانی و تباهی فترت اورارتو بهره گرفتند و در اورارتو جایگزین شدند و زبان خویش را که از زبانهای هند و اروپائی بود به بومیان تحمیل کردند . . .

به‌گفته‌استرابون ارمینان نخست در بخش آسیلیزن Asilisian (ارزنجان‌کنونی) و سرچشمه های دجله بسوی شرق تا کلخید و آدیابن راندند . از همان آغاز گویا به دشت ارمنستان راه جستند . . . " نقل ازکتاب ارمنیان تالیف سیرارپی در نوسیان ــ ترجمه‌مسعود رجب نیا .

" زنان ارمنی با سلیقه‌ترین زنان جهان هستند ، آنها با شیفتگی عجیبی بخانواده خود عشق می‌ورزند . نجابت ، تهیه غذاهای مطبوع و پذیرائی دلچسب از خصوصیات زن ارمنی است . . . "

" مردارمنی : از خصوصیات او فعالیت ، پشتکار و نجابت فوق‌العاده را میتوان نام برد . . .

مردان ارمنی اهل مطالعه وبحث هستند و در امور داخلی هیچگونه دخالتی نمیکنند با فرزندان خود صمیمی و دوستند و هیچگاه یک پسر ارمنی را نمی‌توان دید که چیزی را از پدر خود پنهان کند . "

اروگوئه Uruguay

مردم اروگوئه از نقطه‌نظر نژادی و توزیع جمعیت ــ جمعیت اروگوئه را تقریبا "همگی سفیدپوستان تشکیل داده‌اند و تنها کشور آمریکای لاتین می‌باشد که نژاد سفید اکثریت دارند و بعد از این کشور از نظر این میزان سفیدپوستان درآرژانتین و کوستاریکا Costa Rica تشکیل‌داده‌اند . توده‌ء کوچکی از سرخپوستان ازقبل‌از ورود اسپانیائی‌ها بودند که در اروگوئه میزیستند و اینها را عمدتا " همان چروآها Charrus هستند که از نظر فرهنگی در سطوح پائین‌تر و بیشتر به زناشوئی درون گروهی تشویق میشدند . سالهای زیادی چروآها Charruas که در قلمرو نفوذ اسپانیائی‌ها گسترش یافته بودند مورد شکنجه و بازداشت قرار میگرفتند و بالاخره نسل آنها همه از میان رفت . باقیمانده‌ء این نسل به پاریس رفتند و بوسیله‌ء محققان مردم‌شناسی این گروه مورد بررسی و تحقیق قرار گرفتند که بالاخره این نسل در سال ۱۸۳۰ از میان رفت زیرا این گروه خود آمیخته‌ای از نژاد خونی سفیدپوستان و سیاه‌پوستان بودند که در مناطق دور دست و دورافتاده و بیشتر در شمال و بعد از آنجا به برزیل کوچ کرده بودند .

تا قرن نوزدهم جمعیت اروگوئه در بخشهای خاوری لابانداLa Banda (که‌در قسمت شرقی ساحل رودخانه اروگوئه بود) دارای‌رشدکمتری بود که از مناطق روستایی رشد بیشتری داشتند. سپس این مردم به مناطق مونتویدئو Montevideo کوچیدند و بر جمعیت این ناحیه افزوده میشد و در اواسط قرن نوزدهم مهاجران اروپائی مخصوصا ایتالیائیها، اسپانیائی‌ها، باسکی‌ها و گروه انگلیسی به این کشور وارد شدند و رشد سریعتر جمعیت را در این کشور باعث شده‌اند.

آمار سرشماری سال ۱۹۰۸ جمعیت اروگوئه حدود ۱/۰۴۳/۰۰۰ نفر را نشان میداد و در سال ۱۹۵۹ این رشد جمعیت حدود ۲/۸۰۰/۰۰۰ نفر رسید. براساس این آمار تراکم جمعیت حدود ۳۸ نفر در هر کیلومتر مربع مساحت در کشور اروگوئه می‌باشد.

طبق آمار تخمینی سال ۱۹۶۰ مونتویدئو Montevideo حدود ۹۵۰/۰۰۰ نفر (تقریبا" یک سوم جمعیت کشور اروگوئه را در این شهر بزرگ اسکان گزیده‌اند) داشت و این خود آمار نسبتا" دقیقی برای این شهر بزرگ اروگوئه‌ای می‌باشد که دارای مشکلات سیاسی و اجتماعی است و معمولا" بین پایتخت این کشور یا کمپو Campo که به‌زبان محلی‌اروگوئه‌ای منطقهٔ روستائی نامیده میشودوجوددارد. شهرمونتویدئو Montevideo پایتخت‌اورگوئه‌که‌بدون‌مناطق‌روستایی‌نشین حدود یکصدهزار نفر ساکن دارد. دومین‌شهر بزرگ این کشور سالتو Salto و پی‌زندو Paysandu می‌باشدکه هر یک حدود یک هفتم جمعیت کشور را بخوداختصاص داده‌اند.

ازبك

طایفه‌ای ازترکان مغول‌گفته میشودکه ازاعقاب ازبك خان‌که ازبازماندگان چنگیز مغول می‌باشند. این مردم‌درنواحی میان رودخانه اورال وچو میزیستند وازامیران معروف آنها ازبك‌خان است. پس ازظهور وسقوط‌تیمور وتیموریان ازبکان درنزدیکی‌های خراسان قدرتی بدست آوردند وچون از لحاظ مذهب با صفویه اختلاف داشتند بنای تاخت و تاز بخراسان راگذاشتند. مرکز حکومت ازبکان شهرسمرقند بود ومعروفترین فرمانده ازبکان شیبك خان بود. دولت ازبك‌ها بوسیله امیران هشترخان ازمیان رفت.

ازد

قبیله عرب قحطانی، افرادش در بلاد یمن بر ساحل عمان پراکنده هستند. مدتی طولانی تجارت دریائی با ایران و هند را بعهده داشتند، از زمان مهاجرت شاخه‌ها و طوایف ازد بشمال عربستان و سوریه و سواحل حاصلخیز رود دجله و فرات اطلاع‌چندانی در دست‌نیست. ازد و تنوخ با پیمانی که‌میان آنها و میان برخی از قبایل جنوبی‌نزدیک

بابل باستانی بسته شد بهم پیوستند. خیمه‌های آنها در محلی بنام شهر حیره که مرکز لخمی‌ها بود و بدنبال فتوحات اعراب و انتشار اسلام جمعیت کثیری از ازدی‌ها در خراسان سکونت گزیدند و به ازد ایران معروف شدند و از اولین کسانی بودند که به ابومسلم ضد امویان پیوستند با اینحال ازد اهمیت گذشته را باز نیافت و برخی از رهبران آنها در حوادث و وقایع سیاسی بر مسقط و عمان تسلط داشتند.

مردمان اسپانیا

در وهلهٔ اول خیلی احتمال دارد که فکر کنید اسپانیائیها بیشترشان زیبا هستند. منتقدین‌زیادی عقیده‌دارند که اسپانیائیها زیباترین مردم اروپا هستند. بدون‌تردیدآنها خوش‌لباس‌ترین مردم اروپا هستند زیرا خیلی مواظب ظاهر خود هستند. برای اینکه‌لباس های خوب و منظم داشته باشند و آراسته و زیبا بنظر برسند فداکاری می‌کنند. معمولاقدی متوسط و چهره و اندامی مقبول و متناسب و پوستی صاف و گرم رنگ دارند نه تیره و با اینکه کشورشان آفتابی سخت و بادهای سوزان دارد رنگ سوخته و تیره و پوست ککمکی ـ بندرت در آنان دیده می‌شود. چشمانشان قشنگ و با حالت و اگر چه گاه خاکستری یا سبز است ـ واین رنگ سبز در چشم بتصور آنان علامت زیبائی است ـ ولی معمولا قهوه‌ایست، هر چه چشمانی درخشنده‌تر باشد، مشخص اینست که صاحبش خون مغربیان را در رگهای خود دارد. موهای آنان معمولا تیره است ولی گاهگاهی هم موهای قهوه‌ای قرمز و طلایی بینشان دیده میشود. زنان از مردان زیباترند و شاید علت این باشد که بسیاری ازمردان جوان و زیبا درجنگها از بین‌رفته‌اند. دختر اسپانیائی با چشمان جذاب، پوست‌درخشان شور و هیجان و سر زندگی، وقار و لطفی که در حرکات خود دارد فریبندگی و تشخص مخصوص دارد. مسلم است که اهالی اسپانیا از لحاظ شکل و قواره و قیافه،ناحیه‌بناحیه با هم فرق دارند. لابد باسکها را با بینی‌های گنده و اهالی گالیسیا را که شباهت تام و تمامی به ایرلندی‌ها دارند فراموش نکرده‌اید.

اهالی کاستیل نسبتا" کوتاهتر و لاغرند. اهالی کاتالونیا و والانسیا بلندتر وفربه‌تر و دارای استخوانهای درشت‌تر هستند، شاید علتش این باشد که بیشتر از مردمی که در زمینهای‌بایر و فقیر مزتا که در قسمت‌مرکزی کاستیل واقع است در رفاه و آسایش می‌باشند.

غذای اسپانیائی در سراسر کشور بهم شبیه است. با وجود فراوانی انواع ورنگارنگی و تنوع غذاهای مخصوص هر ناحیه، طباخی در سراسر اسپانیا یکوجه اشتراک دارد ـ غذا سراسر به روغن زیتون آغشته است..

در هیچ عهد و زمانی، عادات و آداب و رسوم و سنن اسپانیا بقدر امروز در معرض تاثیر عوامل خارج قرار نگرفته است، زیرا هیچوقت مهمانان و سیاحان خارجی باین‌اندازه

وارد کشور نمی‌شدند .

ساکنان‌جدید شهرها کم‌کم روشهای‌زندگی دهقانی جالب توجه و انفرادمنشانهٔ‌خود را از دست میدهند و تغییراتی که در دهقانان اسپانیائی پدید می‌آید بزیان جامعه است زیرا امروزدهقان اسپانیائی مرد نجیب و اصیل واقعی اروپاست . دهقان اسپانیائی آنقدر فقیر است که اغلب فاقد گاوآهن یا یک قاطر است و با طرزی بسیار قدیمی و ابتدائی — زراعت می‌کند . زن و دخترش کنار او در مزرعه کار می‌کنند و لباسهای اهل خانه را در نزدیکترین نهرآبی که یافت می‌شود روی تخته‌سنگ مسطحی که از آن بجای ظرف‌رختشوئی استفاده می‌کنند می‌شویند . عده‌ای از آنان نمی‌توانند بخوانند و بنویسند . معذلک ، استعداد طبیعی او برای حرف زدن ، اطلاعاتش دربارهٔ‌محل ، وقار و ادب و ظرافت‌وبالاتر از همه راستی و درستی و امانت‌داری شخص او ، او را تشخص خاصی می‌بخشد . اکثرا " از روی طبع هنرمند است . در آندلس زارع ، گله‌دار ، قاطرچی بهمان آسانی که حرف‌می‌زنند شعر و آهنگ می‌سازند و هر فرد آندلسی بخوبی گیتار می‌نوازد .

مناعت و عزت نفس در اعمال و کردار اسپانیائی منعکس است . حتی سیاحانی که مدت خیلی‌کوتاهی در اسپانیامانده‌اند در مراجعت داستانی از دکاندار یا رانندهٔ تاکسی یا پیشخدمت مهمانخانه بیان می‌کنند که کار خود را در راه کمک به دیگری یا دقت و درستکاری از دست داده است . علی‌القاعده ، حتی اشخاص فقیر و درمانده هم دراسپانیا مودب هستند و کسر شان خود می‌دانند که از کسی سوءاستفاده‌های کوچک بکنند . تقریبا " یکایک افرادجمعیت سی‌میلیون نفری اسپانیا حس "پون‌دونور" Pundonorدارند .اگر بشود عصاره و جوهر فضیلت اسپانیائی را در یک کلمه بیان کرد آن کلمه پون‌دونورمیباشد اگر بخواهیم این کلمه را ترجمه کنیم معنیش علاقهٔ فراوان است به اینکه به شخصیت آدم احترام بگذارند . احترامی که باید از راه اعمال و رفتار عالی و شرافتمندانه خود را در— خور آن سازد ؛ یعنی شرافت و درستی و راستی که حتی اگر لازم شد زندگی خود را هم در راه حفظ‌آن از دست‌بدهد . نقل‌ازکتاب سرزمین‌ومردم اسپانیا ترجمهٔ شمس‌الملوک‌مصاحب

اسپارت

یکی از مهمترین شهرهای یونان باستان بود که همچون آتن حکومت شهری داشت چون **دوریها** ، لاکونیا و مسینا را به تصرف درآوردند دولت اسپارت را ایجاد کردند .

اسپارت درقرن هفتم قبل از میلاد مرکز ادبیات بود اما پس از ۶۰۰ قبل از میلاد حکومت‌میلیتاریسم برآن‌حاکم گشت‌که بفنون نظامی و جنگاوری اهمیت فراوان میدادند

و درتعلیم‌فنون جنگ به اطفال راه افراط پیمودند ، خلاصه‌اینکه اسپارت بصورت‌کانونی از آتش جنگ و بشکل یك ماشین مجهز جنگی درآمد .

قدرت سیاسی واقعی واصلی اسپارت دردست شورای ۵ نفری بود . درجنگهای مدی اسپارت شرکت‌کرد ودرجنگ ترموپیل که در سال ۴۹۰ قبل از میلاد اتفاق افتاد شرکت کرد ودلیرانه جنگید همچنین در سال ۴۸۰ پیش ازمیلاد نیز درجنگی بزرگ‌شرکت نمود .

اسپارت برشکفتگی و پیشرفت‌های مدنی و علمی آتن رشك میورزید و سرانجام کار این رقابت و رشك بجنگ پلوپونزی منتهی گردید که پیروزی نصیب اسپارت گشت اما در سال ۳۸۱ پیش از میلاد در لئوکترا از تبس‌ها شکست خوردند .

چون‌فیلیپ دوم پادشاه مقدونی پیروزیهائی بدست آورد اسپارت رو بضعف‌و انحطاط رفت .

در اسپارت سه طبقه میزیستند دسته اول که اسپارتیان اصیل بود ، عده آنها از ۵٪ تا ۱۰٪ بود دوم بردگان که شماره آنها بیش از ده برابر اسپارتی‌ها بود دسته سوم که حومه نشینان بودند و بیشتر بکار زراعت یامعدن اشتغال داشتند . اسپارتیان اصیل از احفاد فاتحانی بودند که جلگه لوکونیه یونان را از دست متصرفان اصلی خارج و آنانرا برده خود ساختند . در اسپارت با اینکه هر سال ۵ سرپرست برای قوه مجریه انتخاب میشد شورائی ازنمایندگان شهرنشینان وجود داشت با اینحال حکومت نظامی در آن حکم‌فرما و با شیوه نظامی‌گری حکومت اسپارت در ۶۰۰ ق ـ م استوارگشت .

اسپارتی‌ها همانطور که ذکرشد همه برای‌نظام و نظامیگری‌تربیت میشدند حتی‌درزمینه فرهنگ‌وبازرگانی‌وکشاورزی چندان‌پیشرفتی‌نکردند بااینکه طلاونقره‌مدتها بودکه‌کارمبادله را آسان ساخته بود ولی اینان هنوز از شمش آهن برای مبادله استفاده میکردند . تربیت در اسپارت خیلی با خشونت اجرا میشد پسران را از۷ سالگی ازپدر ومادر جدا میکردند وبه تعلیمات وکارهای سخت وامیداشتند . خلاصه اینکه وقوع جنگ برای اسپارتیان سعادت و نعمتی بود . برای جلوگیری از نهضت غلامان عده‌ای جاسوس در بین آنها وجود داشت که فوراً توطئه‌گران را میکشتند .

استرالیا Australia

مردم کشور استرالیا

جمعیت و شهرهای عمدهٔ استرالیا ـ هنگامی کشور استرالیا یکی از سی‌کشور پر جمعیت جهان شاخته شد که تنها در دو ایالت آن سیدنی Sydney با جمعیتی بالـغ بر ۲/۰۰۰/۰۰۰ ساکن و ملبورن Melbourne حدود ۲/۰۰۰/۰۰۰ نفر ساکن‌داشت .

تراکم جمعیت ــ دراسترالیابرابر هر چهار نفر در یک کیلومتر مربع بسرمیبرندکه‌در مقایسه‌آزنظر پائینی تعداد را می‌توان کانادا مثال زد. بهرحال ازدیاد جمعیت دربیشتر کشورهای غربی روبه‌افزایش است بطوریکه در سالهای ۱۹۴۶ و ۱۹۶۰ تنها مهاجران‌بالغ بر ۱/۶۰۰/۰۰۰ نفر بودند که این افزایش طبیعی در جمعیت استرالیا اثری مستقیم داشت.

خشکی بیش‌ازحد این قاره منجر به متمرکزشدن جمعیت در گوشه‌های‌جنوبی ومناطق معتدل شده است. یک جنبش و حرکت طولانی و مداوم بسوی مناطق و بخشهای شهری باعث افزایش سریع جمعیت در پایتخت و بویژه رشد در مراکز حکومتی سازمانهای‌تجاری و مالی، فعالیتهای کارخانجات و اقدامات فرهنگی شده است.

حدود ۵۴% جمعیت در شش ایالت و بخش پایتخت آن سیدنی Sydney (ویلز جنوبی‌جدید New South Wales) (ملبورن ،ویکتوریا ،بریزبن Brisbaune کوئیز لدز،آدلدر،استرالیای‌جنوبی)پرت Perth (بخش‌غربی‌استرالیا Western Australia و هوبرت Hobart (تاسمانیا Tasnania) بسرمیبرند. بخشی از این شهرها و پایتخت مرکزی آن بنام کانبرا با جمعیتی‌برابر ۲۰۰/۰۰۰نفر بسرعت در حال افزایش است وکمتر از دوازده شهر آن با جمعیتی بیش‌از ۲۵/۰۰۰ نفر در حال افزایش می‌باشند. شهرهای استرالیا معمولا" کوچک هستند و جمعیت آنها معمولا" بین۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ نفرمیباشدو گاهی اوقات البته خیلی کم به ۱۵/۰۰۰ نفر هم رسیده است. بعضی از شهرهای صنعتی با وجود کوچک بودن دارای جمعیت بیشتری هم هستند.

مهاجرت ــ علیرغم مهاجرت افراد شبه بریتانیائی از سال ۱۹۴۵ و اثرات افزایش آنها به جمعیت استرالیا این جمعیت هنوز از سراسر افراد بریتانیائی بعنوان مبداء و اساس ملیت آنها نتوانسته است اثری بر جای بگذارد.

جمعیت استرالیا بیش‌از نیمی از مهاجران نقاط جهان می‌باشد که از دیگر کشورـ های ایتالیا، لهستان، هلند، آلمان‌غربی و مخصوصا" بعداز جنگ دوم جهانی ازمراکز گوناگون کشورهای اروپائی به آنجا کوچ کردند.

یک آمار نسبتا" پائین از سال ۱۹۰۱ به بعد نشان میدهد که بیشتر ترجیح داده میشود که کشور استرالیا بوسیلهٔ پلیس سفیدپوستان اداره شود و این خود اثرات مستقیمی درکوچ مهاجرین به این کشور داشت. بهرحال این خود نمی‌تواند مانع ازورود آسیائیها و آفریقائیها برای اشتغال خود مثل تجارت، بازرگانان، دانشمندان و علما به‌استرالیا شود. در ضمن آمار اینطور نشان داده استکه حدود چهارهزار دانشجو برای مطالعات علمی در دانشگاههای استرالیا پذیرفته‌شده‌اند که بیشتر این دانشجویان هزینهٔ فراوانی را برای دولت استرالیا داشته است. به قاره استرالیا نگاه کنید.

"نورمانها تیره‌ای از بازماندگان وایکینگ‌ها بودند که سالها قبل در شمال فرانسه مسکن داشتند. آنها در اواسط قرن دهم دوک‌نشین نورماندی" را بنا نهادند که از جهت ترویج مسیحیت، همچون ایرلند در گذشته شهرتی بسیار داشت. نورمانها مردمانی تیزهوش بودند و در کارساختن بناهای عظیم، استعداد و مهارتی شگرف داشتند. این استعداد را در بسیاری از کلیساهای با عظمت آنان که هنوز در نقاط مختلف اروپا بر جا مانده است، میتوانیم دید. اما آنها، هیچگاه روح جنگجویانهٔ خود را از کف ندادند و پیوسته از برای جنگ و ستیز آماده بودند."

"سیستم ملوک‌الطوایفی از فرانسه باین سرزمین راه یافت، با این ترتیب، هرکس که قطعه زمینی داشت، زیر نظر مالک بزرگتر اداره می‌کرد و باو کرنش می‌کرد. شهریار، بزرگترین مالک بود و مالکان بزرگ دیگر، زیر نظر مستقیم او به ادارهٔ املاک خود می‌پرداختند مالک و رعیت موظف بودند که از یکدیگر دفاع و حفاظت کنند و هر کدام دارای وظایف و حقوقی بودند."

" در مورد طرز اجرای صحیح این قوانین نسبت به دلاوران جنگجو، عقاید خاصی پیش آمد. این عقاید مجموعهٔ قوانینی موسوم به "Chivalry" یا سلحشوری پدید آورد، که‌ازواژهٔ فرانسوی "Chevalier" بمعنی اسب مشتق شده است. سلحشور لقب کسانی بود که از عهدهٔ عملیات جنگی بسیار دشوار، بر می‌آمدند. بتدریج این واژه‌ها علاوه بر معنای سوار کاری دلیر، بمعنی نوع رفتار اینگونه مردان نیز در آمد. شوالیه می‌بایست درست‌کردار، مودب و متین، و در جنگ‌ها بی‌باک باشد. هیچیکس نمیتوانست بی‌آنکه براه و رسم سلحشوری تعلیم یافته و یا در مراسم رسمی سوگند یاد کرده باشد، عنوان افتخارآمیز شوالیه را بچنگ آورد." بلک جیمس دوگلاس" اسکاتلندی، در عصر خویش، بهترین شوالیه بریتانیا بشمار می‌رفت. او جوانمردی بود که در برابر نیرنگ و خیانت، سر فرود نمی‌آورد. قلبی سرشار از مردانگی و بزرگ‌منشی داشت. اومورد علاقهٔ همه بود. هنگام صلح متین و مؤدب. اما در جنگ خشن و پرشور بود و هرگز بخود نمی‌بالید."

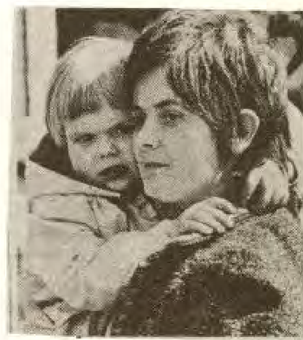
" نورمانها، هنگامی که جوانان پرشور آنان خارج از نورماندی، در جستجوی پیشرفت و ترقی بودند، افکار شوالیه‌ای، مقررات حکومت ملوک‌الطوایفی، و همچنین طرح حکومتی منظم را در سراسر اروپا اشاعه دادند. سالها پیش از دریای مانش گذشتند ودر انگلستان، تحت حمایت شهریار "ادوارد" مسکن گزیدند."

" آداب و رسوم نورمانها چنان در اسکاتلندیها موثر افتاد که بیشتر نقاط مسکونی اسکاتلند، یکسره نورمانی گشت. اما یکنوع سیستم کهن موسوم به سیستم قبیله‌ای در

اجتماع آن زمان وجود داشت که همچنان تا اواخر قرون وسطی، تغییرمحسوسی‌نیافت."

"یک قبیله عبارتست از گروهی مردم که دارای نام و نیاکانی همانند باشند، و اسلاف سالدیده‌تر آنان، روسا و رهبران ایشان به‌شمار روند. روسای قبیله، مثل روسای طوایف ملوک‌الطوایفی، مالک زمینها بودند، اما رعایای تهیدست آنان، نه تنها تابع روسا بودند، بلکه خویشاوندشان نیز محسوب می‌شدند. سیستم قبیله‌ای، مانند سیستم "ملوک‌الطوایفی" در تاریخ اسکاتلند حائز بسی اهمیت است. و موقعی که خانواده‌ای در خود توانایی احساس میکند یاد آن زمان میافتد."

"بتدریج، همچنانکه نورمانها در اسکاتلند مسکن میگزیدند، قسمت شمالی این سرزمین، اندکی دگرگون گشت. نورمانها قلعه‌های چوبی و مستحکم خود را بر روی تپه‌های خاکی عظیم بنا می‌نهادند و پیروان خویش را در آنجا گرد میآوردند. رفته‌رفته دیرها، صومعه‌ها و کلیساهائی بپاشد. و شهریار آنان، برای بسیاری نقاط، که بعضی از آنها قبلا مراکز دادوستد به‌شمار میرفت و بعضی دیگر در کنار مصب رودخانه‌ها، که کشتیها میتوانستند بارگیری کنند، بنا شده بود. حقوق و امتیازات خاصی قائل شد. هر محلی که به آن امتیازی داده میشد، پس از چندی بصورت شهر کوچکی در میآمد و مردمی که به دادوستد مشغول بودند، خانه‌های خود را در کنار هم، با دیوارهای گلی یا چوبی که در آنها دروازه‌هائی از برای حفاظت تعبیه شده بود، بنا میکردند. دادوستد در بازار، که محتملا" در قسمت وسیع‌تر خیابانها، نزدیک کلیسا یا قلعه قرار داشت، صورت می‌پذیرفت." نقل از کتاب سرزمین و مردم اسکاتلند ـ ترجمه حسن فیاد



مادر و کودک آلمانی



زن و مرد آلمانی

اسکیمو

به‌عده‌ای از ساکنان آلاسکا شبه جزیره گروئنلند شمال‌کانادا و قسمتی ازسیبریه گفته‌میشود. کل جمعیت آنها بیش‌از ۳۸۰۰۰ نفراست‌که ۱۵۰۰۰ نفرآنها درآلاسکا، ۲۳۰۰۰ نفردرگروئنلند وکانادا وعده‌ای‌نیزدرلابرادور وسیبریه بسرمیبرند.

اسکیمو درلغت بمعنای گوشت خام خواران است و نامی است که همسایگان آنها بدین قوم داده‌اند .

چون درمناطق سرد و یخبندان بسر می‌برند زندگی طاقت‌فرسائی دارند با اینحال در مبارزه باطبیعت و ادامهٔ زندگی سخت‌کوش و بردبار هستند . مردمی صلح طلب و بی‌آزار می‌باشند که رئیس و مرئوسی و حکومتی ظاهراً ندارند .

از راه شکار گوزن‌های شمالی، شیردریائی و ماهیان بزرگ تغذیه میکنند . درخانه‌هائی که ازچوب و استخوان و پوست ساخته شده زندگی میکنند همچنین خانه های موقتی از برف میسازند که درون آنرا باپوست اسب‌آبی می‌پوشانند .

باپیه حیوانات دریائی اطاق خود را روشن و گرم میکنند همچنین از آن درپخت‌وپز استفاده میکنند .

سنگ گودی بجای روغن‌دان و پیه‌سوز استعمال میکنند . روغندان و پیه‌سوز را باخزه‌های دریائی و برخی الیاف که بدست میآورند بعنوان فتیله بکار می‌برند . مقدار اضافی گوشتی را که صید میکنند بوسیله همین چراغها خشك و آنگاه ذخیره میکنند تا درشب های قطبی که مدتی طولانی است مورد استفاده قراردهند .

یکنوع قایق سبك بنام کایاك از استخوان وال و پوست حیوانات میسازند . همچنین قایق‌هائی دارند که تا ۷۰ تن بارحمل میکند .

از سورتمه در حمل و نقل‌کمال استفاده را میکنند واین سورتمه‌ها بوسیلهٔ سگهای تنومند کشیده میشود. گویند پیران راکه دیگر قادر به‌کارکردن نیستند تنها می گذارند تا طعمهٔ حیوانات شوند .

طوایف مختلف اسکیمو بزبانهای گوناگون که ریشه آنها خیلی بیکدیگر شباهت دارد تکلم میکنند . دراصل و منشاء اسکیموها اختلاف‌نظر وجود دارد برخی ازدانشمندان آنها را از نژاد مغولی دانسته‌اندکه از روزگاران بسیار دور بسوی مناطق سرد شمالی کوچیده ودر منطقه‌های خیلی سردا قامت گزیده‌اند . چشمها و موهای سیاه ، ریش تنك ، استخوان‌ گونه‌ها برآمده بینی بسیار کوچك وپهن وپیشانی تنگ‌دارند .

لباس آنها اعم از کلاه وچکمه و نیم‌تنه و شلوار از پوست حیوانات مخصوصاً سگ آبی است .

ازلحاظ عقاید دینی بسحر و جادو و بخدایانی خاص عقیده‌داشتند. اسکیموها به‌فرزندوعده زیادآن علاقه فراوان دارند زیرا درآن نفع آینده‌را می‌بینند بنابراین اگرزنی بیوه باشد ویك یاچندبچه داشته‌باشد ازدواج باآن‌زن بیوه رامغتنم وباارزش میدانستند ازجمله عادات اسکیموها آنست که کودکان خود را کتك نمی‌زنند .

در قسمت دیگری تونگوزها که از اهالی شمال هستند زندگی میکنند که گوزن-وحشی پرورش داده و ماهیگیری میکنند این دسته با دو گروه آسیائی ترک و مغول یاکوت‌ها و بوریات آمیزشهایی داشته‌اند دو دسته اخیر طرز زندگی قطبی را پذیرفته و دارای شامانیسم هستند ملل حوزه آمور بگروه زبان تونگوز تعلق دارند بین آنها میتوان از منچوهاو گلدها که بشدت تحت‌تاثیر چینی‌ها هستند نام برد و با این تفاوت که گلدها شامانیسم را نیز حفظ کرده‌اند) و قیلیاک‌ها که از اخلاف تونگوز وآئینو هستند در همین منطقه زندگی کرده از راه ماهیگیری امرار معاش میکنند و در زمستان بشکار میپردازند.

مناطق قطب شمال در خاور دور مرکز مردمانی است که آنها را ساکنین قدیمی‌قطب شمال میخوانند که حاکی از کهن بودن آنهاست. این عده عبارت است از کامچادال‌ها کوریاکهای کامچاتکا و چوکچی‌ها که از راه شکار و ماهی‌گیری و پرورش گوزن وحشی زندگی کرده دارای شامانیسم میباشند.

یکی از جالب‌ترین گروههایی که در قطب شمال زندگی میکنند اسکیموها هستند. طرز زندگی آنها شباهت زیادی با نیاکان ماقبل تاریخ ما دارد. از نظر بدنی اسکیموها شباهت عجیبی بانسان‌های دوران سنگ صیقلی دارند که در دوران‌های بسیار قدیم در اروپا میزیسته‌اند. امکان دارد که این انسانها با گله‌های گوزن وحشی به طرف شمال مهاجرت کرده و در محل بعدی اسکیموها اقامت گزیده باشند. تمدن قدیمی که در این منطقه بوجود آمده بنام فرهنگ توله نامیده میشد و اسکیموهای امروزی وارث این‌فرهنگ هستند.

اسکیموها در بعضی فنون بسیار پیشرفته‌اند (بخصوص در ماهیگیری، دریانوردی‌و ساختن قایقهای سبک و البسه گرم) و بنحو اعجاب‌آوری خود را با شرایط‌زندگی قطبی تطبیق داده‌اند. بنظر بسیاری از مردم‌شناسان از جمله آندره‌لوروا گورهان نوع زندگی این افراد بنا بفصل تغییر میکند. در زمستان در کلبه‌های یخی نزدیک ساحل‌زندگی میکنند و بشکار شیرماهی و نهنگ میپردازند و در تابستان زیر چادر و در کنار رودخانه ها اقامت گزیده ماهی آزاد میگیرند و گوزن مخصوص این مناطق را شکار میکنند.

شکار و ماهیگیری این قبایل با مراسم خاصی همراه است. شامانیسم بین همهٔ‌آنها وجود دارد.

بقول آندره لوروا گورهان بیشتر قبایلی که در منطقه قطبی زندگی میکنند دارای "مجموعه فرهنگی اصیل و متمایزی" هستند که با زندگی در میان کلبه‌های یخی در زمستان و در چادرهای مخروطی در تابستان همراه است و شکار و پرورش گوزن و مفاهیم مذهبی که براساس دوگانگی بین تابستان مذکر و زمستان مونث و شامانیسم است مشخص میشود.

منظور از اصطلاح شامانیسم که خیلی زیاد توسط مردم‌شناسان بکار برده می‌شود مجموعه جادوئی ـ مذهبی است که مراسم و آداب مربوط بآن توسط جادوگرانی که در ضمن مردان مذهبی نیز هستند و شامان نامیده میشوند انجام میگیرد.

شامان‌ها تعالیم خاصی که مقدمه تماس آنها با قوای ماوراء طبیعی را فراهم میسازد دیده و از آزمایشهای دشوار میگذرند. این افراد با دیوها و ارواح ارتباط نزدیک داشته و توانایی صعود به‌بهشت یا نزول بجهنم به آنها نسبت داده میشود. شامان‌ها باآهنگ طبل و رقص‌های مخصوص به خلسه فرو رفته و در این حالت قوای جادوئی خود را برای شفای بیماران، احضار ارواح و کشف مسائل مخفی بکار می‌اندازند در واقع شامانیسم منحصر به مناطق قطبی نبوده و در سایر نقاط مثل آسیای شمالی آمریکای شمالی وحتی آمریکای جنوبی با اختلافات جزئی مشاهده می‌شود.

آخرین‌دسته از اقوام قطبی که هنوز برای‌مردم شناسان بصورت معما باقی مانده‌اند آئینوها هستند که در شمال ژاپن در جزیرهٔ ساخالین زندگی میکنند و نمیتوان آنها را بگروه قومی خاصی نسبت داد. آئینوها رنگ پوست روشن و موی فراوان دارند. عده‌ای آنها را منسوب به‌آریائی‌ها دانسته‌اند و عده‌ای دیگر به استرالیائی‌ها، و در طبقه‌بندی افراد ابتدائی آنها را جزء پرتومورفها بحساب می‌آورند. این افراد آشنائی مختصری با کشاورزی داشته فعالیت اصلی آنهاماهیگیری و شکار است. نقش‌مادی و مذهبی خرس در زندگی آئینوها بسیار مهم است و طی مراسم عجیبی خرس را سر بریده وبعداً" هدایایی باو تقدیم میکنند. دیگر از مشخصات این قوم مبارزاتی است که بین کلان‌ها برای کسب اعتبار وجود دارد. این مراسم به پتلاج قبائل بومی آمریکا در ساحل شمالی اقیانوس‌ـ آرام "شباهت زیاد دارد". " نقل با اندک تصرف از کتاب مردم شناسی ـ ژان کازنو ـ ترجمه ثریا شیبانی

اسلاو

شعبه‌ای از نژادآریائی است‌که درقسمت‌های شرقی اروپا بسر میبرند.اسلاوها به‌سه‌دسته مهم تقسیم میشوند.

۱ـ اسلاوهای‌شرقی(روس‌ها) که‌شامل‌روسهای کبیر، روسهای‌صغیر، روس‌های بالکان‌می باشد.

۲ـ اسلاوهای غربی درلهستان، مراوی، بالکان ساکن هستند.

۳ـ اسلاوهای جنوبی‌که دریوگسلاوی وبلغارستان بسرمیبرند.

اینطور بنظر میرسدکه اسلاوهااز نواحی‌آسیای مرکزی به‌سوی‌اروپارو نهادند ودرنقاط مختلف‌بطورسر گردان‌بسرمیبردند وباسلت‌ها، گت‌ها،واسکیت‌هادرجنگ‌وستیز بودنددر نتیجه برقدرت‌ووسعت اراضی‌متصرفی خویش افزودند بطوریکه درقرن هفتم میلادی اراضی‌اتریش،

شبه‌جزیره بالکان‌را تصرف‌وحکومتهائی تأسیس میکردند .

اسلاوها باساکنان وبومیان مناطقی‌که متصرف میشدند اختلاط وآمیزش پیدامیکردند ودرنتیجه برعده اسلاوها افزوده میشد .

دین حدود یك میلون نفر از اسلاوها اسلام است . زبان اسلاوها یکی از زبانهای بزرگ وغنی امروز بشمار میرود .

به اسلاوها درقدیم سقلاب یاصقلاب میگفتند .

همانطور که گفته شد اسلاوها بـرسه دسته بودند اما تاقبل از قرن دوم میلادی بصورت‌دسته واحدی بسرمیبردند ولی دراین‌قرن به دوشعبه بزرگ شرقی‌وغربی‌تقسیم‌گردید . ودرقرن پنجم میلادی دسته شرقی نیز به اسلاوهای شمالی و جنوبی منقسم‌گشت و ازین پس اسلاوها به‌طوایف‌متعدد تقسیم‌گردیدکه درحوالی رودهای‌بوگ ،دنیپر ، پریپت‌دسنا ،دون، سواحل دریای سیاه وجاهای دیگر اقامت‌گزیدند .

اسلاوها به اقتضای طبیعت ومحیط شکارچی ، زارع ، و گله‌دار بودند خلاصه اینکه خودرابا محیط تطبیق میدادند .

درهرخانواده‌پدرریاست مطلق داشت وشورائی مرکب‌ازرؤسای خاندانها امورکشوری را اداره میکرد .

این مردم‌مهرپرست یا سایر عوامل طبیعت‌ازقبیل رعدوبرق وغیره را پرستش‌میکردند به سحروجادو نیز عقیده داشتند .

اسلاوها تامدتها حکومت مستقل نداشتندشمالی‌ها زیرنفوذ وارگهاءاسلاوهای جنوبی ومرکزی تابع ودست نشانده ترکان خزر بودند .

با اینکه اسلاوها ازنژادآریائی هستند با اینحال چون اختلاط وآمیزش با اقوام‌دیگر کردند ازاینجهت به‌آسانی نمی‌توان‌آریائی بودن‌آنها را فهمید امازبان‌آنها بخوبی‌مؤیداین مطلب است‌همبستگی وارتباط فراوان‌بازبان‌آریائی‌دارد وریشه‌های‌لغت وکلمات زبان‌اسلاوی وآریائی شباهت‌زیاداست.درمبدء اصلی اسلاوهااختلاف‌نظرشدید وجود دارد برخی‌که عقیده آنها باوجود قرائن‌قطعی‌تر بنظر میرسد ظاهراًدرشمال‌کارپات وبیشتر درحوالی‌سرچشمه رود پریپت ومجرای‌علیای رود بوگ غربی بسر میبرده‌اند ودرآنجا به**وند - آنت** ، **آسکلاون** معروف بودند .

قدیم‌ترین اثری‌که ازدولت اسلاوها در دست است **ریوریك** امیر اسلاوها بود که در اواسط قرن نهم میلادی زندگی میکرد ومقرفرماندهی وی درشهر **نوگورود** بود .

درقرن نهم‌میلادی‌اسلاوهای شمال‌وجنوب در میان دونژاد فنلاندی درشمال ودرجنوب وشرق باترکها همسایگی داشتند .

اسلاوهای جنوب مدتها باترکان خزر روبرو درجنگ ونبرد بودند. وبرای‌اولین بار درقرن سوم اسلاوها بطبرستان با۱۶۰ کشتی حمله‌کردند .

چون مغولان بسوی غرب وایران و روسیه تاختن‌گرفتند ترکان خزر ناتوان گشتند بمحض اینکه مغولها از قدرت افتادند اسلاوهای روسیه بسیاری از سرزمین‌ها را جزوقلرو خود ساختند حتی روبسوی‌ایران نهادند . عده‌ای نیز بطرف ترکیه ، و ممالك بالکان حتی اروپای شرقی روان شدند ، تاتارها وداغستانیان از اخلاف اسلاوهای مهاجر ومهاجم‌بودند.

" اقوام اسلاو با اقوام لاتین و ژرمن یکی از گروههای‌عمدهٔ نژادی قارهٔ اروپا را تشکیل می‌دهند . ساکنان سواحل دریای وسیعی که از دریای بالتیک تا جبال اورال و حتی دورتر از آن تا سیبری و خاور دور گسترده شده‌اند همگی به زبان‌های اسلاوی سخن می‌گویند .

ژوردان یکی از مورخان طایفهٔ گتها در قرن یازدهم میلادی حکایت می‌کندکه قبایل "آنت" (شاخهٔ شرقی قوم اسلاو" برای تندر خدایی قائل بودند که آن را پرون می‌نامیدند و برای اوگاو نر قربانی می‌کردند . آنها همچنین به حوریان دریایی اعتقاد داشتند و رودخانه‌ها و درختان را می‌پرستیدند .

در قرون وسطی همه مورخان روم شرقی (بیزانس) از جرئت و درستکاری و نیز از مهمان‌نوازی و خاصه از عشق اقوام اسلاو به آزادی سخن گفته‌اند . این اقوام برخلاف مردم مناطق دیگر اروپای قدیم عملا با حکومت بردگی آشنایی نداشته‌اند .

در اروپا در پایان دوران باستان و در آغاز قرون وسطی جوامع فئودال و نوع دیگری از سازمان کشوری جانگزین جامعه‌های طرفدار بردگی گشتند . در این فرآیند که سراسر اروپا را در برگرفت اقوام اسلاو شرکت داشتند . در این مورد کافی است تشکیل کشورهای اسلاوی از قبیل شاهزاده‌نشین موراوی، روسیهٔ کیف و جمهوری دوبرونیک را نام برد " دیمتری مارکوف ــ مجله پیام

" هنگامی‌که امپراطوری روم دربرابر فشار بربرها از میان‌رفت نظام ملوک‌الطوایفی بر روی خرابه‌ها و خاکسترهای آن مستقر گشت . نقشی که نژاد اسلاو در این مهاجرت بزرگ ملتها ایفا کرده بسیار مهم بوده است.

"بیزانس، امپراطوری کهنسال روم شرقی تشویق جوانان را به دل خود راه داد و به استقبال سازمان تازه ملوک‌الطوایفی اروپا رفت . در اروپای شرقی که درآن اقوام‌اسلاو

از زمانهای بسیار قدیم مسکن گزیده بودند و نیز در اروپای مرکزی و جنوب شرقی که در آن اقوام مزبور پس از حملات بزرگ به‌طور استوار مستقر گشته بودند قبایل اسلاو راه ملوک‌الطوایفی را در پیش گرفتند و از اینرو دولتها و ملیتهای گوناگونی از آنها بوجود آمد.

زندگی اقتصادی اقوام اسلاو بالاتر از همه در زمینهٔ تولیدات کشاورزی، صنایع ـ دستی و تجارت شهری به سطح زندگی مردم مناطق دیگر اروپا رسید.

نخست ممکن است چنین تصور شود که در این مهاجرتهای بزرگ ملل،قبایل چادر نشین ازقبیل سارماتها، هونها و آوارها نقش‌عمده‌ای را ایفا کرده‌اند. زیرا در همه‌منابع مدون کهن از نبردها و لشکرکشیهای این قبایل بیابانگرد، از در هم شکسته شدن قلاع‌و استحکامات رومی و از محاصرهٔ شهرها و ازمردم ایالات امپراطوری روم که در طی ایـن تهاجمات گریخته و یا اینکه به زیر سلطهٔ فاتحان در آمدند بطور صریح سخن بمیان آمده است. در این منابع مخصوصا راجع به اروپای جنوب شرقی بیشتر سخن رفته وشرح داده شده که چگونه قبایل مزبور ایالات رومی را در این منطقه ویران ساختند و همه جـا را به چراگاه مبدل نمودند و گروهی از ساکنان آنها را به بردگی گرفتند.

ولی نظام اقتصادی قبایل چادرنشین بدون کشاورزی دوام نمی‌آورد. در قرن‌ششم میلادی هنگامی که قبایل‌آوار در جایی به‌طور ثابت مسکن گزیدند در آنجا به کشـاورزی پرداختند. کار جمعیت کشاورز اسلاو و خون‌ریخته شده از طرف جنگجویان اسلاوی وارد در جرگه اقوام رزمجو در بوجود آمدن قدرت مخوف خاقانی آوار نقش قاطعی ایفا کرد. ولی دولتهایی که منشا چادرنشینی دارند همان‌اندازه که قدرتمندند سست بنیاد هـم هستند. انقیاد اسلاوها توسط قبایل چادرنشین آوار در سال ۶۲۲ و ۶۲۳ منجر به ایـن شد که آنان به سرکردگی سامو به عصیان نیرومندی دست بزنند. جنگ طایفهٔ آوار بر ـ ضداسلاوها و فرانکها موجب سقوط دولت آنان‌گردید و در سال ۸۰۳ شارلمانی امپراطور فرانک‌ها حکومت خاقانی آوار را به طور قطعی مغلوب ساخت و طایفهٔ مزبور موجودیـت سیاسی خود را از دست داد.

"تنها ملل کشاورزی از قبیل اسلاوها که از زمانهای بسیار قدیم (بخش کوچکـی‌از این قوم دامپروری می‌کردند) به چنین کاری اشتغال داشتند می‌توانستند درایجاد اروپای فئودال شرکت جویند."

"سرنوشت طوایف چادرنشین مانند طوایف بـوی بلغار و مجارستانیها در عین ـ حال که با تحول اقوام اسلاو پیوند مسلمی دارد متفاوت از آن به نظر می‌رسد. طوایـف

بدوی بلغار در جامعهٔ کشاورز اسلاوی ادغام شده‌اند و نژاد مجارستانی پس از آنکه گروهی از افراد محلی اسلاو را که به کشاورزی می‌پرداختند در خود جذب و مستحیل نموده و تجارب آنها را آموخت به‌عنوان ملت کشاورز وارد تاریخ اروپا شده است."

"نخستین منابع نوشته شده که به انسان امکان می‌دهند تا از محدوده‌ای که اسلاوها در سرزمینهای وسیع اروپای شرقی و قسمتی از اروپای مرکزی اشغال کرده بودند یک تصویر تقریبی در ذهن خود ترسیم کند که به‌نخستین‌قرون‌میلادی مربوط‌می‌شوند. ازاین دوره تا دورهٔ مهاجرتهای بزرگ اطلاعاتی در دست هست که جالب‌ترین آنها را در آثار دو مورخ قرن ششم میلادی یعنی ژوردان (از طایفهٔ گت) و پروکوپ دو سزاره (از اهالی روم شرقی) می‌توان یافت.

طبق‌آثار مولفان قدیم سرزمینهای اروپای مرکزی و اروپای شرقی به دو منطقهٔ جغرافیایی ژرمنی و سارماتی تقسیم شده بودند. حال باید دید که قوم اسلاو درکدامیک از این دو منطقه می‌زیست. عده‌یی از مولفان قدیم و بعدها گروهی از مولفان روم شرقی اسلاوها را به‌منطقه سارماتی یا سیتی مربوط می‌دانند ولی معاصران‌مطلع‌تر آنها عقایدی در این مورد ابراز می‌دارند که با عقاید آنها متفاوت است.

"تاسیت مورخ بزرگ رومی که در قرن اول میلادی می‌زیسته اقوام اسلاورا ازساکنان سارماتی کاملاجدا می‌سازد و برای اینکار بر معیارهای اقتصادی تکیه می‌کند. او چنین می‌نویسد: "با اینهمه می‌توان آنها (واندها و اسلاوها) را جزو ژرمنها دانست زیرا برای خودشان خانه می‌سازند، با خود سپر حمل می‌کنند، پیاده و به سرعت راه می‌پیمایند. همه‌اینها آنان را از سارماتها که عمر خود را روی گاری‌و اسب‌می‌گذرانند‌متمایزمیسازد."

این‌تردیدهابه‌طور وضوح معلول این‌حقیقت‌هستندکه اسلاوها در منطقهٔ‌جداگانه‌یی میان ژرمنی و سارماتی که در آن تاثیرات فرهنگی ملل غرب و شرق در هم می‌آمیخت سکنی گزیده بودند. در این منطقه که سرزمینهای پوشیده از جنگل و جلگه‌های وسیع و علفزار اروپای شرقی و رشته کوههای سر به فلک کشیدهٔ کارپات را در بر دارد اسلاوهابا بالتها که اجداد لتونیها و لیتوآنیهای کنونی هستند درکنار هم می‌زیستند. قرابت زبانهای‌اسلاوی و بالتی تا حدی بر این امر گواهی می‌دهند. اطلاعات حاصله ازمورخان قرن‌ششم میلادی تصویر باز دقیق‌تر و روشن‌تری از محدوده‌یی که اسلاوها در آن زندگی می‌کردند به دست‌می‌دهد. این محدوده سرزمین بسیار وسیعی است که از دریای‌بالتیک تا سلسله جبال کارپات تا دنیپر و حتی تا رود دن و مناطقی که در آن دن به "دریای مئوتیک" (دریای آزوف) می‌ریزد گسترده شده است.

بیست سال پیش‌آثار و بقایایی از زندگی زراعتی و کارهای دستی مربوط به قرن

هفتم تا قرن پنجم پیش از میلاد مسیح کشف شد که از روی آنها توانستند میان مراکز اسلاوی و کانونهای صنایع دستی ارتباطی برقرار کنند. کشفیات باستان‌شناسان اوکراین و لهستان اکنون به ما امکان می‌دهند تا به این نکته پی ببریم که فرهنگ مادی اسلاوها طی یک مدت متمادی از قرن اول تا قرن دهم و یازدهم میلادی به تدریج رشد پیدا کرده است. در این سرزمین وسیع طی یک دوره بسیار گسترده می‌توان مشاهده نمود که فرهنگ مادی با وجود اختلافات محلی دارای تجانس و همانندی عمده‌یی بوده است. پس ممکن نیست که آن را یکی از مظاهر اشتراک نژادی اسلاو نتوان شمرد.

یگانگی اقوام اسلاو در منابع مدون هم به چشم می‌خورد. در این منابع نامگزاری اسلاوها متفاوت است. مدارک و شواهد مشروح به قرن ششم میلادی مربوطند و درآنها ما به دو نامگزاری عمده یعنی آنتها و اسکلاونها بر می‌خوریم. اینان اتحادیه‌های بزرگ سیاسی و نظامی اسلاوها هستند که تحت فرمانروایی نجبا و فرماندهی روسای نظامی یا شاهزادگان قرار دارند.

آنتها و اسکلاونیها با وجود برخی اختلافات (و مهم‌تر از همه اختلافات موجود در نوع ظروف سفالین و خصوصیات شهرهای برج و بارودار قرن ششم میلادی) درهمه زمینه‌ها اعم از شکل زندگی و جنبهٔ ظاهری و زبان بسیار به هم نزدیک بوده‌اند.

ورود طوایف گت، هون و آوار به این مناطق وحدت ملت اسلاوها را از میان برد. با وجود این زبان مشترک وآداب و رسوم مشابه در میان آنها حفظ شد و پایه‌های زندگی اقتصادي آنها به همان صورت سابق خود باقی ماند. اشتراک نژادی اسلاوها بر اساس وحدت زبان و پیوندهای زناشویی‌استوار است.

مولفان‌قدیم همچنین نشان می‌دهند که در معقتدات اسطوره‌های قبایل بت‌پرست بیانگر اعتقادات اسطوره‌یی گروه نژادی خاصی بودند. پروکوپ دوسزاره می‌گوید که در میان این دو طایفهٔ بربر یعنی آنتها و اسکلاونها زندگی و قوانین مشابهی حکمفرما بوده است. آنها معتقد بودند یک خدا که آفریننده آذرخش است بر همه جهان حکومت‌میکند آنهابرای این خدا گاو‌نر قربانی می‌کردند و به دیگر مراسم مذهبی نیز می‌پرداختند.

متاسفانه اسناد و مدارک موجود به ما امکان نمی‌دهند تا بدانیم به اصول اعتقادات‌اسطوره‌یی اسلاوها کاملا پی ببریم ولی درکتابی که حاوی شرح اصلاحات انجام شده توسط ولادیمیر شاهزاده بزرگ شهر کیف در قرن دهم میلادی است نام خدایان پدیده‌های‌طبیعی و سلسله مراتب خدایان ثبت گردیده است. طبق مندرجات این کتاب اسامی خدایان باستان قوم اسلاوها به شرح زیر است: پرون خدای رعد و برق که بیش‌از همه خدایان دیگر اهمیت داشته و بنابه عتقاد اسلاوها حامل باران زندگی بخش برای طبیعت و کشتزارها بوده است. (خدای دیگری نیز مشابه همین خدا به‌نام استریبوگ

وجود داشته است) . خورس و داژبورگ خدای سپیده‌دم و خورشید . و ولوس یا ولس خدای رمه ، پرورش دام و چراگاهها و موکوش الههٔ باروری و ریسندگی و بافندگی . طبق کتابهای تاریخی لاتین و آثاری که در برخی از مکانهای باستانی مربوط به قرن یازدهم و دوازدهم میلادی بدست آمده است خدایان قبایل بت‌پرست به طرز اندکی متفاوت ولی بر اساس مشابهی پدید آمده‌اند .

ادبیات عامیانه اسلاوها آثار اعتقادات بیشماری را در خود حفظ کرده است : ویلا ها و برگینها فرشته‌های جنگلها ، کوهها ، رودخانه‌ها و دریاچه‌ها (یعنی آب) هستند . لاریلو رب‌النوع باروری و به فصل بهار مربوط است . کوپالا ظاهرا رب‌النوع خورشید است فرشتگانی مانند لینیه ، پارتوریانت ، آیو ، چورس ، دزیادی و دو مووبی اجداد متوفای قبیله پدرشاهی اسلاو (وبعدها خانواده پدرشاهی اسلاو) را تشکیل می‌دهند . ولی با ظهور مسیحیت دنیای اسطوره‌یی قوم بت‌پرست از هم پاشیده شد .

در واقع مسیحیت برخی از آداب و مراسم پرستش و آیین مذهبی قبایل مشرک را به‌نفع خود اخذ کرد . به‌همین جهت است که می‌بینیم برخی از "لایه‌های رسوبی" مفاهیم مذهبی کهنسال اسلاو در چهارچوب ایدئولوژی مسلط مسیحیت در قرون وسطی حفظ شده است .

یگانگی اعتقادات ، پیوستگی زبان و آیین زناشویی و جنبهٔ مشترک فرهنگ مادی وجود یک جامعه مشترک اسلاوی را به‌طور محسوس نشان می‌دهند .

نقشه‌های‌جغرافیایی قدیم از جمله نقشهٔ پوتینگر به‌ما امکان می‌دهند تا ازمهاجرت اقوام اسلاو (واندها) به‌سوی جنوب‌غربی اروپا در قرن سوم میلادی سخن بگوییم . موج عظیم مهاجرت اسلاوها به سوی اروپای مرکزی و جنوب‌شرقی از قرن پنجم میلادی آغاز شد و تا قرن هفتم میلادی بطول انجامید و آنها در شبه جزیرهٔ بالکان و در مناطقی که رشته کوههای آلپ به نام دیناریک و کارنیک و ژولین و رشته کوههای جنوبی آلپ‌کشیده شده‌اند و نیز در حوزهٔ رود دانوب و سرزمینهای واقع در شرق رود آلپ مسکن گزیدند . نبردی که در قرن ششم تا هفتم میلادی و هنگام مهاجرت قوم اسلاو به اروپای جنوب ـ شرقی میان آنها و امپراطوری روم‌شرقی اتفاق افتاد سرنوشت این امپراطوری را معین‌کرد. این برخورد به امپراطوری بیزانس مبدل گشت و به‌صورت یک کشور ملوک‌الطوایفی قرون وسطایی درآمد .

حال بهتر است به دو قوم آنت و اسکلاون بازگردیم . از آثار ژرودان و پروکوپ ـ سزاره چنین بر می‌آید که نقشی‌که این دو قوم در مهاجرتهای اقوام اسلاو و استقرار آنها در حوزهٔ رود دانوب و شبه جزیرهٔ بالکان ایفا کرده‌اند از اهمیت یکسانی برخوردار

بوده است . بدون تردید این دو قبیلهٔ متحد گشته که از لحاظ زبان و اخلاق و عادات به هم نزدیک بودند از هویت نژادی خویش آگاهی بسیار پیشرفته‌تری داشته‌اند . ولی هنگامی‌که اسلاوها در آخرین مرحلهٔ مهاجرت خود در اروپای جنوب شرقی مستقرگشتند نام اسکلاونها در سراسر سرزمینهای اسلاوی شیوع پیدا کرد ولی نام قبیله آنت از میان رفت .

علت این دگرگونیها را می‌توان درک نمود . در واقع اسلاوها نه تنها ناگزیربودند که با قبایل ژرمنی و فنلاندی و طوایف چادرنشین بجنگند بلکه می‌بایست با امپراطوری روم شرقی نیز شدیداً مقابله‌کنند . از اینرو قبایل اسلاو وحدت خود را فشرده‌ترساختند و آگاهی نژادی آنها افزایش پیدا کرد .

دگرگونی ناگهانی در رشد این آگاهی نژادی که به‌صورت یک نامگزاری مشترک برای همه قبایل اسلاو تجلی کرد در قرن ششم و آغاز قرن هفتم میلادی بوقوع پیوست .

" آنگاه در میان جامعهٔ اسلاو فرآیند پیچیده‌ای آغاز گشت و آن تشکیل سه شاخهٔ شرقی و جنوبی و غربی بود که در شرایط تاریخی و جغرافیایی و اقتصادی متفاوت اندک اندک گسترش پیدا کردند . در مناطق گوناگون یک فرآیند در هم‌آمیختگی میان مردم محلی و اقوام اسلاو صورت گرفت . اهالی تراس و قسمتی از ساکنان ایلیری که درشاخهٔ جنوبی و بخشی از مردم بالت و فنلاند نیز در شاخهٔ شرقی مستحیل گشتند و در همان زمان تشکیل کشورها و ملل گوناگون اسلاوی آغاز شدو اسلاوها به‌طور قطعی در راه فئودالیسم گام نهادند .

گروهی از اقوام اسلاو که در سرزمینهای امپراطوری روم شرقی و مناطق هم مرز با این امپراطوری مستقر شده بودند نسبت به گروهی که در مناطق اصلی خود باقی مانده بودند توسعه بیشتری یافتند . نخستین دولتهای اروپای مرکزی و اروپای جنوب شرقی یعنی نخستین کشور سلطنتی بلغار و موراوی بزرگ در این سرزمینها تشکیل شد .ودرقرن دهم و آغاز قرن‌یازدهم میلادی بود که مجموع مناطق‌از نظررشد به سطح‌یکسانی رسیدند در آن زمان مهم‌ترین کشور اسلاوی روسیه کیف بود .

در کشورهایی که در طول نخستین مرحلهٔ حکومت ملوک‌الطوایفی تشکیل شده بودند امرا ، نجبای طراز اول و شوالیه‌های محافظ‌امرا و نجبا از کار و کوشش دهقانان زندگی می‌کردند . در مناطق جنگلی کشاورزی دیگرمتداول شده بود و کشاورزان برای شخم زمین از گاوآهن استفاده می‌کردند . می‌توان گفت که در قرن سیزدهم این نوع کشاورزی دیگر در همه جا شیوع پیدا کرده بود .

گلکاری و سیفی‌کاری اهمیت‌خودرا دراقتصاد همچنان‌حفظ کرده بود . مردم باباقلا ،

عدس، شلغم و خشخاش آشنایی داشتند ، هویج و سیر و خیار می‌کاشتند و نهال سیب و گلابی پرورش می‌دادند . دهقانان با صید ماهی و پرورش زنبورعسل و با چیدن تمشک و قارچ که درمیان آنها بسیار متداول بود و نیز با استفاده از ریشه‌های گیاهان موادغذایی خود را تکمیل می‌کردند .

توسعهٔ کاربرد گاوآهن در امر کشاورزی ضمنا دلالت بر این می‌کند که درآن زمان دامپروری دارای اهمیت بوده است . اسلاوها برای شخم زمین از گاو و اسب استفاده می‌کردند . پرورش گاو ماده و خوک یکی از شاخه‌های مهم اقتصادی آنان بشمار می‌رفت. پرورش بز و گوسفند خاصه در چراگاههای سلسله جبال کارپات و بالکان بدون تردید با کشاورزی توام بوده است .

سه نوع مراسم خوشی و شادمانی به کار و زندگی روزانهٔ دهقانان اسلاو مستقیما مربوط می‌شد که عبارت بود از : مراسم جشن و سروری که به مناسبت کشت زمین ، پرورش حیوانات اهلی و ازدواج و تولد برپا می‌گردید .

شهرهای اسلاوی که مرکز صنایع دستی و تجاری بودند در قرن هشتم و نهم میلادی بوجود آمدند . شکوفایی شهرهای بلغارستان در قرن دهم میلادی به اوج خود رسیدولی درآغاز قرن یازدهم که امپراطوری روم شرقی این سرزمینرا تصرف کرد در پیشرفت شهر های آن وقفه ایجاد گشت و در عوض شهرهای مربوط به کشورهای غربی و شرقی اسلاوی به توسعهٔ خود ادامه دادند . استحکامات شهرها عبارت بودند از خندق و برج و بارو و حصاری که‌دور آنها کشیده‌می‌شد .استحکام دروازه‌ها خاصه بیشتر موردتوجه قرارمیگرفت .

ساختمان این استحکامات به راهنمایی خود اسلاوها انجام می‌گرفت . در میان صاحبان حرفه‌ها ، فلزکاران ، آهنگران ، چلنگران ، اسلحه‌سازان ، کوزه‌گران ، شیشه‌گران ، بنایان و حتی پنبه‌دوزان و کفاشان متخصصان ممتازی را تشکیل می‌دادند . چوب مورد استفاده خراطان ، بشکه‌سازان و گاری‌سازان قرار می‌گرفت . هنر جواهرسازی بسیار توسعه پیدا کرده بود . صنایع دستی روس مانند دشنه‌های فولادی ، نیمتنه‌های زرهی ، اشیاء طلایی و اشیاء استخوانی کنده‌کاری شده در بازارهای شرق و غرب کالاهای پرارزشی بشمار می‌رفتند و خریداری آن بسیار زود آغاز گشت و سریعا" منجر به جدایی صنعتگری از کشاورزی شد . شهرهایی که جماعت انبوهی از صنعتگران و بازرگانان را در برداشتند و درمسیر بازرگانان خارجی قرار گرفته بودند به مراکز مهم بازرگانی و سیاسی مبدل گشتند .

آنگاه سفرا و مبلغان مذهبی از کشورهای دیگر وارد شدند و در شهرهایی مانند پراگ ، دولین ، کیف و نووگورود مستقر گشتند و نیز بازرگانان خارجی برای فروش محصولات خود و یا برای مبادلهٔ پارچه ، سنگهای قیمتی ، نقره جواهرات و ادویه با اسرای جنگی، بردگان ، پوست جانوران خزدار و صنایع دستی محلی به این شهرها روی ـ

آوردند.

در آن زمان راههای بازرگانی مهمی وجود داشت. از جمله راهی بود که از دریای خزر آغاز می‌شد و از طریق ولگا تا نووگورود و دریای‌بالتیک ادامه پیدا می‌کرد. راههای بازرگانی میان کشورهای اسکاندیناوی و یونان، کیف و کراکووی و پراگ و راتیسبون‌پررفت وآمدترین راهها راتشکیل می‌دادند. دربازارها، در دربار شاهزادگان و در محافل اشرافی کیف، نووگورود، و اسمولنسگ غالبا شنیده‌می‌شد که مردمانی با ملیتهای‌گوناگون به زبانهای عربی، یونانی، آلمانی، نرماندی‌و اسلاوی سخن می‌گویند. شهرهای مربوط به کشورهای جنوبی اسلاو نیز تقریبا دارای همان مشخصات مرکب بودند. در شهرهای دالماسی که جمعیتشان مرکب از رومیها و اسلاوها بود بازرگانانی ایتالیایی به حد وفور یافت می‌شدند. در شهرهای بزرگ اسلاو در مدح شاهزادگان و قهرمانی آنان حماسه می‌سرودند و در دربار شاهزادگان برای سرگرمی درباریان منظومه‌های پهلوانی عامیانه می‌خواندند. بدون تردید این شهرها مراکز فرهنگی و بویژه مراکز ادبی بشمار می‌آمدند نقاشی‌و معماری نیز در آنها توسعه پیدا کرده بود.

اختراع یک خط و یک زبان ادبی مشترک برای همه اقوام اسلاو توسط سیریل و متد در قرن نهم میلادی یکی ازمظاهر عمده اشتراک فرهنگی قوم اسلاو در آغاز قرون وسطی محسوب می‌شود. شرایط و مقتضیات تاریخی سبب شده‌اند که این خط بخصوص در کشور های شرقی و جنوبی اسلاو حفظ گردد و توسعه یابد. نوشته‌های روی پوست درخت قان که توسط باستان‌شناس اتحاد جماهیر شوروی کشف شده‌اند نشانهٔ مهمی از سطح فرهنگی والایی است که جامعهٔ قدیم روس خاصه در پرتو وجود این خط اسلاوی بدان دست‌یافته بود. ولادیمیر کورولیوک" مورخ و رئیس بخش تاریخ و باستان‌شناسی" نقل از مجله‌پیام شهریور و مهر ۱۳۵۷



مرد هندی



مردان و زنان تایلندی و یکنفر سرباز

اسلاوها

اهالی کشورلهستان (پلاند) یا پولونیا از نژاد اسلاو Slave می‌باشند اسلاوها در سرزمین‌هائی بسر می‌برند که مردمش به زبانهای هند و اروپائی سخن‌می‌گویند و اکنون دراروپای‌شرقی و مرکزی سکونت دارند. مناطقی که محل سکونت اسلاوهاست از سواحل بالکانی دریای آدریاتیک، سرزمین (بوهم) و سواحل علیا و وسطای شعبه‌های سمت راست رود (وزر) تا کوه اورال امتداد دارد و حتی باز هم بسمت شرق یعنی قسمت بزرگی از آسیای شمالی امتداد دارد. این نفوس به‌هیچوجه از یک تیپ واحدی‌نیستند و براثر اختلاطهای بسیار خطوط‌آنتروپولوژی (چگونگی تاریخ طبیعی) آنها بهیچوجه یکسان نیست. یک ملیت اسلاو واحدی وجود ندارد بلکه یک سلسله ملتهای انفرادی است که یکوقت پان‌اسلاویست‌ها آرزومند تشکیل واحد اسلاو بودند.

نام مشترک کلیه این ملل مربوط به یک ریشه: اسلاو است که معنای آن "جلال" یا "عهدوپیمان" است و در تعدادی از اسامی خاص (بولسلاو ـ یاروسلاو و غیره) دیده میشود. بعلاوه این واژه درابتدا مجموع مردم این نواحی را نشان نمیداد بلکه معرف چند عشیره یا قبیله بود بعد توسعه یافت. امروزه این عمومیت یک عمل واقعی بشمار میرود و مللی که با کلمهٔ "اسلاو" توصیف میشوند عبارتنداز: روسها، لهستانیها، اوکرائینها، کروئاتها و صربها و بالاخره بلغاریها.

اما این ملتها که در ناحیه عظیمی مستقر هستند گاهی در زیر تسلط ملتهای دیگر قرار میگرفتند (مثلا" امپراطوری‌قدیم اتریش و مجارستان). باین‌سبب است که اسلاوها به‌دو گروه بزرگ از هم متفاوت و جدا شدند: گروه اسلاوهای شمالی که اهمیتشان زیادتر بود و گروه یوگوسلاوها یا اسلاوهای جنوبی. اسلاوهای جنوبی مشتمل بر مللی هستند که کم یا زیاد نزدیک سواحل دریای آدریاتیک قرار گرفته‌اند. (صربها و کروئاتها و اسلوون‌ها) و همچنین [illegible].

تفاوت و اختلاف دیگر جنبهٔ مذهبی دارد. در حالی که قسمت‌اعظم اسلاوها پیرو دستورهای‌ـ مذهب یونانی ارتودوکس (روسها ـ اوکرائینها ـ صربها و بلغارها) می‌باشند، دیگران‌از مذهب‌یونانی، بزبان لیتورجیه اسلاون پیروی میکنند، لکن وابسته به کلیسای رم می‌باشند (قسمتی از اوکرانیها و کروئاتها) و سائرین و بالاخره‌اکثریت آنها کاتولیک‌می‌باشند (لهستانیها و چکها و اسلوواکها و اسلوونها و کروئاتها). ازطرف دیگر باید اختلافات زبانی راکه بین ملل مختلف‌اسلاو وجود دارد، بحساب‌آورد.

تاریخ

ظاهرا" اولین محل سکونت ملل اسلاو در شمال جبال کاراپات در دره‌های رودهای سان، بوگ ـ شمالی، پری‌پت، برزینا، دنی‌یه‌پر وسطی و رود (دسنا) بوده است. در اینجابوده که به‌عقیده پلین (طبیعی‌شناس رومی) و تاسیت (مورخ لاتینی) و کلود پتولومه (منجم یونانی) در قرنهای اول و دوم

بعد از میلاد مسیح (ونت)ها سکونت داشته‌اند. (ژرمنها) همیشه همسایگان خود، اسلاوها را به نام ونت میخوانده‌اند. مترجم.

نام اسلاو که این ملل خود را باین نام میخوانده‌اند در قرن شانزدهم میلادی به شکلهای (اسلوون) و (اسکلاون) و (اسلوون) و غیره بگوش میرسیده و بعدها تائید گردیده است. اسلاوهای قدیم در ناحیه‌ای سردسیر، مشجر و مردابی دور از جاده‌های بزرگ تجاری زندگی میکردند و دارای زندگانی پست و فرهنگ عقب‌افتاده‌ای بودند. آنها ازشکار و صید و تربیت چهارپا بصورت چادرنشینی و نگاهداری زنبورعسل و گاهی کشاورزی ناچیزی (مانند ارزن) اعاشه میکردند. ده‌های آنها به صورت دائره‌شکل و با برج و بارو از قرن ششم وجود داشته است. اسلاوها به شکل خانواده‌ها و عشیره‌ای گروه‌بندی شده بودند و ظاهراً" قابلیت داشتن حکومت ودولتی نبوده‌اند. سیستم قضائی آنها طبق قانون قصاص بوده است. اسلاوها پیرو عقیده آنی‌میسم بوده‌اند. (آنی‌میسم عقیده‌ایست که روح را علت‌غائی آثار حیات و آثار عقل میداند. مترجم)

مهاجرتهای بزرگی که از آغاز قرن ششم تایید گردیده، ولی ظاهراً" در قرن دوم بوقوع رسیده است، باعث حدوث اختلافات و تفاوتهای گروه‌های اسلاو شده است. اسکاونها که برای مدت کوتاهی از طرف بلغارها و بعداً آوارها سازمان یافتند، از قرن ۱۵ سرزمین بالکانها را مورد نهب و غارت قرار دادند و بعد در حدود سال ۵۸۰ به‌صورت دسته‌های نامنظم در آنجا مستقر شدند و گروه‌های (هلاد) و (پله‌پونز) آنها از ۷۸۳ تا ۹۴۰ مورد تسلط جدید بیزان‌تین واقع گردیدند و با اینکه از لحاظ جمعیت حائز اکثریت‌بوده و اغلب یونانیها را بسوی ساحل دریا یا کوهستان عقب‌رانده بودند، بالاخره هله نیزه (یونانی) شدند.

بلغارها که پس از سال ۶۷۹ در جنوب رود دانوب مستقر شده بودند تسلط و نام خویش را بر اسکلاون‌های (میزی) Mesie و تراس و مقدونیه تحمل نمودند. لکن با وجود این بسرعت اسلاوی شدند. در سمت مغرب اسلاوهائی که به دور صربها و کروئاتها و (اسلوون‌ها) جمع شده بودند درپایان قرن ششم ناحیه (پان‌نونی) را اشغال نموده و بسوی ساحل پیش میرفتند و نفوس رومی شده (ایللی‌ری) را با خودمتجانس ساختند. این یوگوسلاوها (اسلاوهای جنوبی) طی قرون وسطی حکومتهای کروئاسی — بوسنی — هرزه‌گوین — راس‌سی (باسکا) یا صربستان — (زنا) یا مون‌تنگرو (قرطاق) را تشکیل دادند.

در ژرمانی (آلمان) شرقی، که‌احتمالاً" دارای جمعیت اسلاو بود، در قرن چهارم هنگام بازگشت ژرمن‌ها عشائر تازه‌ای از اسلاوها پدیدار شده و از سمت مغرب تا قرن هشتم پیش رفتند. اسلوواکها و چک‌ها در شمال رود دانوب مستقر گردیدند. در آن طرف جبال (متال‌لیفر)، در طول رودخانه (سا آل) از رود (الب) و دریای بالتیک، این (سورابها) و (اوبودریت‌ها) و پومرانی‌ها قرار گرفتند. پولان‌های (گنی‌یزنو) در حوزه رود ویستول حکمرانی میکردند. این اسلاوهای غربی نیز وحدت سیاسی خویش را حفظ نکرده بودند. آنها که متوالیاً" درقرن هفتم توسط (سامو) و در نیمه‌دوم قرن نهم توسط شاهزاده های سرزمین موراوی بزرگ گردآوری شده بودند به یک تکه‌تکه شدن مشئومی بازگشتند و دیگر مالک‌زمین های بزرگی نبودند.

در حالی که چک‌ها و پولانها سرزمین خود را به صورت یک کشور اشرافی (آریستوکراسی) رزمی‌در آورده و در قرن دهم دولتهای (بوهم) و لهستان را تشکیل دادند، آلمانیها از قرن دهم به بعداسلاو

های شمال غرب را نابود کرده و یا با خویش متجانس نمودند و فعلا" از آنها جز گروههای بسیار کوچکی از سوراب‌ها در ناحیه (لوزاس) و کاشوب‌ها در ناحیه پومرانی کنار رود ویستول وجود ندارد. بزودی پیشرفت ژرمن‌ها به زیان مواضع چکها و لهستانیها و اسلوون‌ها صورت‌گرفت. استقرار مجارها دردشت دانوب هم از فلاکتی که متوجه اسلاوها شد ،کمتر نبود. مجارها گروههای مختلف اسلاو را از هم جدا و گروههای عشائری را که قبل از آنها این نواحی در تصرفشان بود، با خود متجانس میکردند و بعد در قرن یازدهم استیلای خویش را بر اسلوواکها و در قرن دوازدهم بر کرواسی برقرار می‌ساختند.

امادر نواحی دورتر شرقی اسلاوها که (داسی) قدیم را در اشغال خود داشتند در تاریخی (که معلوم نیست) به‌صورت رومیها درآورده شده و یکی از عناصر ملت رومانی را تشکیل دادند و این تغییر وضع از قرن سیزدهم مشهود گردید. اسلاوهای شرقی یا دست کم اتحادیه (آنت‌ها) پس‌از اینکه دردو قرن سوم و چهارم در زیر سلطهٔ گوتها و در قرن پنجم (هون‌ها) بودند، توسط‌آوارها (درآخر قرن ششم) رانده شدند و چون نمی‌توانستند به منطقه جلگه‌های علف‌زار که مدتها صحنهٔ عبورصحرانوردان ترک بود، دست یابند ناچار بسوی شمال‌شرقی پیش رفتند و درآنجا جز با فنلاندیهای مسالمت‌جو و متفرق با کسی برخورد نداشتند. درجنوب در کنار رود (دنی‌یپر) عشائرآنها تحت تسلط خزرها قرار داشتند. اسلاوها در شمال در ناحیه دریاچهٔ (ایلمن) در پایان قرن هفتم مواجه با ورود حادثه‌جویان روسی یا (وارگ)ها شدند. ظاهرا" این حادثه‌جویان تشکیل دهندگان نخستین حکومتها در بین اسلاو های شرقی (نووگورود و کی‌یف و غیره) بوده و نام خویش را به این ملت داده‌اند.

قبول مذهب مسیحی که در قرنهای هفتم تا دوازدهم انجام شد اقلیم اسلاوها را به دو گروه مذهبی کاملا" متفاوت تقسیم نمود. لهستانیها و چک‌ها و اسلوواک‌ها و اسلوون‌ها و کروئاتها از این‌پس وابسته به کلیسای روم خواهند بود. روسها و بلغارها و صربها توسط بی‌زانت‌ها (سی‌ریل و متود) به مذهب مسیحی گرویدند و بانها زبان آئین (لیتورجیه) یعنی (اسلاون) را یاد دادند و آنها بعدا" دارای کلیساهای ملی خویش شدند.

در پایان قرون وسطی پیشرفت بربرهای آسیائی به زیان اسلاوهاصورت گرفت: اگر روسیه درآخر توانست خود را (در قرن پانزدهم) از شر تاتارها برهاند، اسلاوهای جنوبی (در قرنهای ۱۴ و ۱۵) در زیر استیلای عثمانی درآمدند. در حالی که لهستان روبه زوال سیر میکرد که در سال ۱۷۹۶ به نابودی آن منتهی شد، بوهم و (کروئاسی) در سال ۱۹۲۶ تحت تسلط هاپسبورگ قرار گرفتند که در آینده به ژرمانی (آلمانی) یا مجاری شدن پایان یافت. ترقیات عظیمی که در آغاز عصر جدید در روسیه روی داد اسلاوهای زجرکشیده (جز لهستانیها) را وادارساخت که بسوی آن دولت متمایل گردند.

در قرن نوزدهم جنبش ملی‌گرایان قبل از هر چیز یک جنبش گروههای اسلاو است که از رژیم‌های عثمانی یا اتریشی شکوه داشتند و خوشحال می‌شدند که برادری و گذشته خود را باز یابند (کنگره اسلاو در سال ۱۸۴۸). علی‌رغم پانسلاویسم تزار روسیه که آزاددهنده لهستانیها بود، خیلی کم به اسلاو های بالکان درمبارزه با عثمانی‌ها کمکمیکرد و ملل‌اسلاو به‌تنهائی خودراآزادساختند. قیام بلغارستان (سال ۱۸۸۵) و قیام لهستان (۱۹۱۸) و ایجاد یک دولت چکسلواکی و یک دولت یوگسلاوی (۱۹۱۸)

پیشروی ژرمانی (آلمان) که قبل از سال ۱۹۱۴ و پیش‌از ۱۹۳۹ بزیان دنیای اسلاو انجام‌گردید در پایان جنگ دوم جهانی پایان یافت و دولت روسیه شوروی که فکر و عقیدهٔ هم‌بستگی اسلاو را در

طی جنگ اخیر تهییج نمود . پس از پیروزی دولتهای مختلف اسلاو را وارد منطقه تحت‌نفوذ شوروی‌قرار داد .

مبحث زبانی

زبانهای اسلاو از نظر تعداد متکلمین مهمترین زبان در سراسر قارهٔ اروپا می‌باشد . این زبانها به سه گروه تقسیم می‌شوند : اسلاو غربی و اسلاو شرقی . اول ــ اسلاو جنوبی که شامل زبان اسلوون که در اسلوونی (یوگوسلاوی) و در نواحی مجاور کروئاسی و ایتالیا و اتریش می‌باشد . و زبان (صرب وکروئات) که در صربستان و کروئاسی و (مون‌تنگر و (قرطاق) و بوسنی ــ هرزه گووین تکلم میشود . زبان بلغار که در بلغارستان و رومانی و یونان و بسارابی مورد تکلم است . زبانهای مقدونیه‌ای که از نوع زبان بلغارند ولی بسیار به لسان صربی نزدیکند ، بخصوص در مقدونیه متعلق به یوگوسلاوی با آن تکلم می‌شود .

دوم ــ زبان اسلاوغربی شامل چک و اسلوواک‌است (که به‌هم بسیارنزدیکند) ، در نواحی (بوهم) و موراوی و اسلوواکی تکلم میشود . زبان لهستانی که مردم کشور کنونی لهستان بآن تکلم میکنند .زبان کاشوب که در ساحل دریای‌بالتیک در مغرب گدانسگ با آن تکلم می‌کنند . لهجهٔ (سوراب) یا (ونده دولوساز) در کنارهٔ رود (اسپره) علیابین (بوت‌زن) و (کورت بوس) بکار میرود .

سوم ــ زبان اسلاوشرقی شامل این السنه است : روسی اصلی (زبان روسی بزرگ) که درسراسرکشور اتحادجماهیر شوروی با آن سخن میگویند . زبان بی‌یه لوروس (روسی سفید) که زبان مردم (بی‌یه‌لو ــ روسی) و نواحی مجاور فدراتیو روسیه است . زبان اوکرانی (روسی کوچک) که در سرزمین اوکرانی و هم چنین عده زیادی مهاجر در تمام اتحاد شوروی با آن تکلم میکنند .

کلیه این زبانها به اسلاو مشترکی منتهی میشوند که تقریبا " در مدت چندین قرن حتی پس‌ازآغاز تاریخ مسیحی تغییر اساسی در آن حاصل نشده است . می‌توان در این مورد با توجه بزبان روسی قدیم یک ایده تقریبی بدست آوریم که بطور خاص زبان کهنه مقدونیه‌ای (تسالونیک) است که ما با ترجمه‌ای که توسط حواریون (سی‌ریل) و (متود) در پایان قرن نهم از انجیل‌ها و (لیترجی) بعمل آمده ، از آن اطلاع یافته‌ایم . این زبان‌مقدس که نخست با الفبای گلاگولی‌تیک[1] و بعدبا الفبای سی‌ری‌لیک[2] ،ماخوذ از یونانی ، بدست آمده در کلیساهای مذهب ارتودوکس به شکلهای تازه‌تری و در نیازهای مختلف مورد استعمال قرار گرفته است . این زبان اسلاون (اسلاون روس و اسلاون بلغار و اسلاون صرب) است .

زبانهای اسلاو در قرون‌وسطی به‌جاهای دورتر از امروز در سمت مغرب گسترده شده است .زبانهای اسلاو (شامل لهستانی ــ کاشوب و سوراب) و بنام له‌خیث نامیده میشوند ، به‌عقب رانده شده‌و درعصر جدید توسط زبان آلمانی جذب شده‌اند : مثلا " لهجهٔ (پولاب) در کنارهٔ سفلای رود (الب) و لهجهٔ اسلو ونش در (پومرانی) که در قرون هجدهم و نوزدهم از بین رفته‌اند .

زبانهای اسلاو که هم به‌شیوه هند و اروپائی بسیار وفاداربوده و هم بسیار (اوریژی‌نال) می‌باشند تا زمان‌ها اغلب چهره‌های اصلی زبان اسلاو مشترک یا لااقل جنبه‌های خاص را که خاطره آن را دائمی می‌سازد ، حفظ نموده‌اند . خطوط اصلی مزبور از اینقرار است : تبدیل حرف K هند و اروپائی به (مثلا " سوتا به Ceta) در مقابل حرف لاتین Centum و یونانی Ketan . روبرو قراردادن حروف مصوته (وواپل‌های جلو) و (وواپل‌های عقبی) و بدنبال آنها حروف کنسون (حروف غیرمصوته) از میان رفتن سیلاب‌های بسته و اعمال مختلط آکسان‌ها و صدای حروف ــ تعریف

مرکب در هفت حالت با یک وضع با صدا و وضع بی‌صدا ــ صفات مشخص در کنار صفات نامشخص ــ افعالی که در جلوی آنها L قرار گرفته و لغات با ریشهٔ زبان هند و اروپائی.

زبانهای ملل اسلاو با سنت اورتودوکس در الفباهای مشتق از الفبای سی‌ریل‌لیک ذکر شده و باآن خیلی نزدیک هستند: الفباهای روسی‌و بی‌یلو روسی ــ و اوکرانی و بلغاری و صربی.

ملل اسلاو با سنت کاتولیکی یا پروتستان الفبای لاتینی را با علائم ضبط یا گروه‌های حروف خاص هر زبان بکار می‌برند. کتابت گلاگولی‌تیک در چند کلیسای کاتولیک کروئاسی هنوز بکار برده میشود.

زنان ساحل عاج آفریقا



افاغنه ـ افغانها

افاغنه مردمی بودند که با راهزنی و چادرنشینی در مشرق خراسان زندگی میکردند ، طبق روایاتی که در میان ایلات افغانی وجود دارد . خود را یهودی نسب و خود را از تبار طالوت پادشاه یهود میدانند اما در صحت این روایت تردید است .

افاغنه بوسیله خالدولید به‌اسلام‌درآمدند اما بازعده‌کثیری از آنها در خدمت هندی‌ها و مغولان وتیموریان به سپاهی گری اشتغال داشتند و این نشان میدهد کـه همه افاغنه‌بدین اسلام رونیاوردند .

شهرت افغانها ظاهراً از زمانی آغاز گشت کـه برخی از امیران افغانی از جمله : بهلول لودی ، شیرخان لودی از قبایل غلجائی در هند قدرت و امارت یافتند با اینحال استقلال آنها از زمان میرویس غلجائی و با احمد شاه ابدالی شروع شد .

باید دانست کـه اختلاف و کشمکش میان غلجائی‌ها و ابدالی‌ها از زمـانهای پیش وجود داشت .

افغانستان فعلی به دو منطقه تقسیم شده‌بود که قسمتی از آن در تصرف گورکانیان و قسمت دیگر از آن دولت صفویه بود .

دربن ایام میرویس غلجائی بتحریك پادشاه‌گورکانی‌گرگین خان‌گرجی حاکم قندهار راکشت و آنجا را متصرف شد . بعداز مرگ او برادرش عبدالعزیز یا عبدالله افغان بدست محمودافغان پسرمیرویس‌کشته شد . چندی بعد محمود افغان به ایران حمله‌کرد کرمان را متصرف شد و از آن پس بسوی اصفهان شتافت اصفهان را بعد از ۷ ماه محاصره بتصرف در آورد و شاه سلطان حسین را خلع کرد و خود برتخت شاهی قرار گرفت . چون محمود افغان از بین رفت پسر عموی محمود بنام اشرف افغان قدرت یافت و کشور ایران را زیـر نفـوذ خـود در آورد عاقبـت نـادرقلـی افشـار افغانهـا را از ایـران بیرون راند .

افغانها چون سنی مذهب بودند نسبت بـه ایـرانیان شیعی مذهب سخت‌گیری‌های فراوان می‌نمودند .

افغان ها ایرانی هستند " اوجفالوی ص ۴۴) و (ریپلی ص ۴۴۲ – ۴۵۲) افغان‌ها یکی از عناصر جمعیت ایران می‌باشند (فین‌ص ۳۲ – ۳۳) .

ملیت های عمدهٔ افغانستان عبارتند از افغان ـ پاتان ـ غلزائی ـ تاجیک وهزاره همچنین ازبک در ساحل جنوبی سیحون و کافر در کوهپایه‌های جنوبی هندو کش. بعضی روایات افغان ها را به سوریه منتسب می‌دارد . (بلیو ص ۱۳)

افغانها نماینده‌ء ساکنان باستانی هندوستان هستند ، موطن اصلی آنها قندهار و دره های ارغنداب است (ص ۱۰۹ – ۱۱۰) .

افغانها زمانی ساکن نواحی کوهستانی مازندران بودند (دانیلو ، ستون) افغانها از نظر اندازه سر شبیه‌ایرانیان هستند (ستون ۱۳۵) بموجب نظریه کاترفاژوحمی جمجمه افغانها تا حدی شبیه جمجمه ساکنان قفقاز است (ستون ۱۴۵) .

اولادقبایل‌افغان‌درخراسان سکنی دارند (ملکم –جلد ۲ص ۲۱۶) جمعیت‌افغانستان متشکل است‌ازپاتانهاو در مغرب افغانها یا اوغانها : ریشه این کلمه نامعلوم است واولین بار بوسیله بیگانگان بآنها اطلاق می‌شده است افغانها از حیث نژاد آریائی و حلقه بین هندو ایران محسوب می‌شوند .

سنی هستند تقریبا " همه افغانها زبان فارسی می‌دانند و بآن تکلم می‌کنند (سایکس جلد ۲) .

افغانستان

مردم افغانستانAfghanistan – مطابق تخمین کلی جمعیت افغانستان بین دوازده تا سیزده میلیون نفر بود که البته این نمی‌تواند یک آمار دقیقی از جمعیت‌مردم افغانستان باشد . بهرحال مطابق آمار سرشماری سال ۱۹۷۴ جمعیت افغانستان بالغ بر ۱۹/۶۰۰/۰۰۰ نفر رسید . اینطور بنظر میرسد که درصد رشد جمعیت ، بیشتر در بخش شهرنشین و در شهرهای بزرگ و مدرن باشد .

شهرهای عمده‌ء افغانستان – شهر کابل پایتخت افغانستان با جمعیتی حدود ۲۰۰/۰۰۰ نفر و از شهرهای باستانی و قدیمی می‌باشد که حدود شش هزار پا ارتفاع از سطح آب دریا دارد . این شهر دارای خیابانهای وسیع ، تراکم جمعیتی روزافزون ، ساختمانها و فرودگاه مدرن و مساکن بسیار جالب می‌باشد – مهمترین بخش تجاری در مرکز غزنین Ghazni می‌باشد که در نود مایلی جنوب کابل قرار دارد و ارتفاع حدود ۷۲۸۰ پا از سطح آب دریا دارد و جمعیتش حدود ۲۷/۰۸۴ تن می‌باشد و از شهرهای دیگر افغانستان قندهار Kandahar می‌باشدباجمعیتی‌برابر ۷۷۱۸۶ نفر که در ۳۱۵ مایلی جنوب غربی کابل قرار دارد و یکی از فرودگاههای بین‌المللی در این شهر قرار دارد . از بهترین میوجات جهان را می‌توان در این شهر یافت . هرات Harat هم دارای جمعیتی برابر ۷۵۶۴۲ تن و مرکز صدور میوه و غلات می‌باشد . که از نظر موقعیت جغرافیائی در کناره‌ء رودخانه حریررود Hari Rud قرار دارد که از بخش شمال‌غربی افغانستان سرچشمه میگیرد . از دیگر شهرهای افغانستان مزارشریف Mazar - i - Sharif که در بخش جنوبی این شهر آمودریا Amu Darya قراردارد و این‌شهرهم‌از

شهرهای تجاری با جمعیتی بالغ بر ۴۲/۰۰۰ نفر و در نزدیکی آن خرابه‌های شهرمشهور و باستانی بلخ Balkh قرار دارد. مرکبات بخاطر آب‌وهوایی شبه حاره‌ای در جبال‌آباد Jalalabad در بخش‌شرقی افغانستان و در کناره‌ٔ رود کابل Kabul River توسعهٔ فراوانی یافته است. در نزدیکی این شهر معبر خیبر Khybar Pass با جمعیتی حدود ۳۵۰۰۰ نفر قرار دارد.

الجزایر Algeria

مردم کشور الجزایر ـ جمعیت ـ بیشتر مناطق و بخشهای این کشور از صحراتشکیل شده است و بطورکلی جمعیت این کشور بالغ بر ۱۲/۳۰۰/۰۰۰ نفر است که بطور پراکنده درسراسر کشور مستقر شده‌اند اکثریت این مردم از نژاد عربها و بربرهامیباشند تا قبل از استقلال الجزایر یعنی تا سالهای قبل از ۱۹۶۲ بالغ بر ۱/۰۰۰/۰۰۰ نفر از جوامع اروپائی به این کشور مهاجرت کردند.

جمعیت در مناطق مرطوب نسبتا" بیشتر است. از اینرو تراکم جمعیت در بخش‌ـ های شمالی الجزایر بچشم میخورد که از بارانهای کافی و حتی سیل‌آسا برخوردارند. بخش‌شرقی هم از تراکم جمعیت‌بیشتری نسبت به‌مناطق غربی برخوردار است. اروپائیان بیشتر در مناطق معتدل، مرکزی و غربی سکونت کرده‌اند. چندین رشتهٔ بهم متصل از سلسلهٔ مناطق کوهستانی مثل گریت Great و لیتل کا بیلیا Little Cabylia وهم اینطور منطقهٔ‌ندروما Nedroma از جمعیت بیشتری برخوردارند بطوریکه کنترل جمعیت در این بخش مشکل می‌باشد. بنابراین در مناطق اجدادی و دیگر مناطق روستائی‌حالت کوچ و مهاجرت وجودداشته است و این کوچ بیشتر بسوی‌شهرها بوده است وباعث‌ازدیاد سریع جمعیت و توسعه بدون کنترل در شهرها شده‌اند.

ایالات و شهرهای عمده در الجزایر ـ شهرهای قابل ملاحظه‌ای در کشور الجزایر وجود دارند که همهٔ آنها به شهر ایالتی تل Tell محدود میشوند. از دیگر شهرهای آن بیسکرا و یک شهر در بخش شمالی صحرا و یک شهر استثنائی و برجسته‌وجود دارد. دوشهر از بزرگترین ایالات الجزایر، الجزایره و اوران Oran هستند که ازشهر های بندری الجزایر می‌باشند و چند شهر مهم دیگر وجود دارند.

شهر الجزیره حدود نیمی از خطوط‌کناره‌ای ساحلی الجزایر را بخوداختصاص‌داده است و یکی از مهمترین بندرهای الجزایر است. این‌بندر یکی از بنادر دریائی می‌باشد که از نظر سوق‌الجیشی دارای اهمیت خاصی برای این کشور می‌باشد.

بندر اوران Oran هم حدود دویست مایل بطرف غرب بندر الجزیره امتدادیافته است که خود دارای دو لنگرگاه می‌باشد و یکی از آنها قدیمی و بنام اسکله داخلی

معروف است و دیگری جدیدتر و بزرگتر از لنگرگاه اولی می‌باشد . بندر دریائی بزرگی‌هم از بخش شرقی الجزیره به نام آنابا وجود دارد . از بنادر کوچک می‌توان بندر اسکیکدا Skikda که‌نام پیشین آن فیلیپ‌ویل Philippe Ville همینطور بندر سوستاگانم و بندر بجائیا که نام، پیشین آن بوجی بود نام برد . سه بخش وسیع و بزرگ درالجزایر بخشهای داخلی کشور و کنستانتین Constantine را تشکیل داده‌اند .

انباط

برای اولین بار در قرن ۶ ق ـ م ظهور کردند ، قبایل بدوی در صحرای شرقی که امروز اردن نامیده میشود سکونت داشتند . در قرن ۴ ق ـ م انباط قومی بود که چادر ـ نشینی و کوچ و تکلم کردن بزبان عربی شیوه زندگی آنها بود ، بزراعت‌اهمیتی‌نمیدادند در قرن ۳ زندگی گله‌چرانی را ترک و در نقطه‌ای استقرار و تجارت و زراعت‌پیشه کردند . در اواخر قرن ۲ به اجتماعی منظم تحول یافتند و نخستین تاریخ ثابت برای انباط به ۳۱۲ ق ـ م میرسد .هنگامیکه ضدحملات سوریه را بسرداری یکی از جانشین اسکندر دفع کردند . پایتخت انباط‌البتراء بود .

انباط‌قدرت و سلطه خویش‌را بسط و وسعت داده مراکزشان به منطقه شمالی مجاور محلی شهرهای ادومیه ، موابیه قدیم بنا گردیده بود میرسید . البتراء از اواخر قرن ۴ شهری مهم بر سرراه کاروان‌ها بود که بین جنوب شبه جزیره عربستان و بین مراکز فروش و خرید در شمال قرار داشت آغاز زمان ملوک انباط‌از ۱۶۹ ق ـ م بود و از آنها اکارث (ارتیاس) با ملوک سوریه سلوکید هم‌پیمان شد .حارث ۲ (ایروتیموس ح ۱۱۰ ـ ۹۶ ق ـ م) ضد اسکندر حنایوس مکابی ۹۶ ق ـ م جنگید و با کمک جانشینش عبیده (ابوداس اول) بر جنایوس غلبه کرد . پس از آن حارث ۳ به حکومت رسید و در دوران حارث ۴ درخشندگی و عظمت حکومت انباط باعلا درجه خود رسید (۹ ق ـ م ـ ۴۰ م) و قدرت و وسعت فراوان یافت .

تمدن انباط از لحاظ زبان عربی ، کتابت آرامی ، دیانت سامی ، هنری و فنی و معماری یونانی و رومی بود .خدای خورشید را می‌پرستیدند که بصورت ابلیسک یا سنگ سیاه نتراشیده دارای ۴ گوشه

اندونزی

از نظراندام و شکل مردم‌اندونزی یکی از جاذبترین مردم روی زمینند . راست است که افرادی میان ایشان دیده می‌شوند که خوشگل نیستند اما بیشترشان گونه‌های دلپذیر و اندامهای خوش‌تراش و تنه‌های نیرومند و در عین‌حال لطیفی دارند . بیشتر دختران





M. Dhillon—Photographers International

کودک حبشه‌ای

بالا کشاورز تایلندی ـ پائین کشاورز برزیلی





مردی استرالیائی

مردی مصری







نوازندگان مسلمان هندی



هنرمند مسلمان هندی

ورزشکار مسلمان هندی



لباس ساکنان تارابوکو، در بلیوی، همانطورکه در اینجا دیده می‌شود، نمونه‌یی ازجذب و تغییرشکل عناصر مختلف فرهنگ اسپانیایی است. به «پونچو»ی سنتی، یك کلاه نیز افزوده شده است که شکل آن یادآور شکل کلاه «فاتحان» است. ابزار موسیقی‌یی که این بومی در دست دارد (چارانگو)، به‌یك گیتار کوچك اسپانیایی یا «باندوریا» شباهت دارد، اما دارای تعداد کمتری سیم و صدایی زیرتر است. روزهای جشن، بومیان تارابوکو برای آهنگین کردن بهتر رقص خود مهمیزهای کوچك گردی به‌کفش‌های روباز خود می‌زنند که یادگار دیگری از «فاتحان» است.





کودکان گنیائی



کارگری درحال کار

دانشجوئی از انستیوی پلی تکنیک



دو زن پرتغالی — لیسبون



مردی سوار بر خر از یمن‌جنوبی





مردان و زن افغانی



زن حبشی



نوجوان افغانی



مرد هندی



دو مرد جوان ماداکاسگار



مرد مکزیکی



کاروان شتر
مغولستان


زنان و دختران و مردان از مغولستان




کارگران مزارع نیشکر ـ کوبا


دو تن کشاورز کشور بنین


آینده‌سازان جوان یمن جنوبی



مردی از نیجر







دختری از روسیه

دختری روسی

کودکان لهستانی





جوان کارگری از روسیه



دخترک عرب

نپال





کودکان افغانی

زن دورگه برزیلی



پسرکی قبرسی





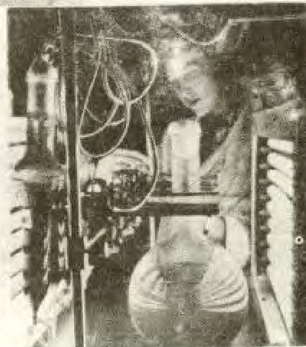
مردان افغانی



مردان
تاتار روسیه

زنان و مردان
کارگر روسیه







کودکان برمه‌ای

دخترکان یونانی

مادر و کودک ویت‌نامی



دو تن از دختران
آدیس‌آبابا ـ حبشه

جوانان و نوجوانان زیمبابوه





Don Carlos, center, and his family

خانواده‌ای کوبائی



چهره دو مرد از سورینام



کودک نیجره‌ای







نوازنده و غواص مروارید خلیج‌فارس



بالا مردی آمریکائی
وسط مردی کانادائی
پائین مردی چینی



سرباز تایلندی



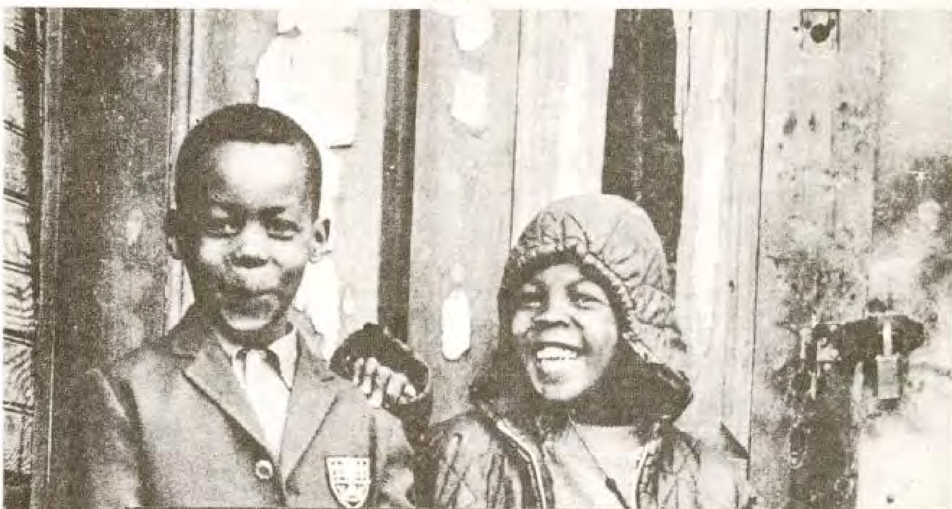
بالا: چند تن از مردان آسیای مرکزی ـ پائین چهره چند عرب ـ کودکان عرب خاورمیانه







کودکان آمریکائی



کودکان آمریکائی



کودک سیاه‌پوست مقیم هلند

بالا کودکان لیبیائی

پائین کودکان مراکشی


کودکان کامرون


مادر و پسر آلمان غربی


بالا کودکان لهستانی


لاگوس


کودکان سیاه‌پوست آمریکائی





مردی آلمانی



دختری از جاوه



کودکان و مردی از نیجریه



مردی مغولی



دختری از مائوری

زنان روسی





اندونزی بسیار خوشگل می‌نمایند.

قدشان تاحدی کوتاه است. در عکسهایی که از گروههای بین‌الملل گرفته شده بالای سر نمایندگان اندونزی درحدود شانهٔ نمایندگان اروپای‌غربی و آمریکاست. البته‌برخی از افراد از دیگران بلندترند و این فرضیه رواج دارد که خاندان شاهی و نجبای جاوه که در ایام تماس هند و جاوه‌یی با هندوستان نزدیکتر بوده‌اند به‌طور طبیعی قدبلندتر هستند. یا آن‌طور که گفته می‌شود "شاهانه‌ترند". می‌گویند این افراد قامت کاخی دارند یعنی باید در کاخها زندگی کنند. اما نسبت مردمی که قد طبیعی‌تر دارند چنان کامل به نظر می‌رسد که علتی ندارد این مردم خواستار قد بلندتری باشند.

پوست مردم اندونزی قهوه‌ای است و ازجایی به جای دیگر تیره‌تر و روشن‌تر می‌شود در جاکارتا که مردم تمامی قسمتهای کشور گرد آمده‌اند، تقریبا" همه رنگ آدم دیده می‌شود. بسیاری از اهالی اندونزی ازحیث صورت به ناحق و ناروا چینی تصور می‌شوند. چینی‌های واقعی در اندونزی هستند اما اینها کوشیده‌اند چه از حیث نژاد وچه ازحیث فرهنگ خود را جدا نگاه دارند. ظاهر "شرقی" مردم واقعی‌اندونزی نسب از عناصرمغولی قدیم در مردم مالزیا دارد که به تمامی جنوب‌شرقی آسیا حمله بردند. به علت وجود خصوصیات مشترک ارثی یک آمریکائی نمی‌تواند مردم ماله و اندونزی و فیلیپین را از هم تمیز بدهد.

مردم هم خوشرو هستند و هم لطفی طبیعی دارند که هم در کارگران سخت کار نمایان است و هم در دختران رامشگر دلفریب. همچنین واجد ادب و وقار و شکیبایی هستند.

مردم اندونزی کار روزانه را بدون بروز خشونت طی وقایع متعدد در مدت ده‌دوازده سال اخیر دنبال کرده‌اند.

وضع زنان اندونزی شاید تاثیری در این وضع داشته ـ یا شاید صرفا" آن را منعکس می‌سازد. زنان اندونزی از زنان غالب کشورهای آسیا و به‌قدر یقین از هر کشور مسلمان دیگری محل بالاتر و سودمندتر و مهمتری دارند.

وضع ادیان و حال‌زنان روح رواداری مردم اندونزی را منعکس می‌سازد. با آنکه‌بیش از نه دهم مردم مسلمانند با اقلیتهای هندو و مسیحی هیچ بدرفتاری نمی‌شود. در واقع از آنجا که اقوام مسیحی از دست هیاتهای مرسلین آموزشی بهتر از آنچه دولت مستملکه به عموم مردم می‌داد فرا می‌گرفتند بطور نسبی تعداد مسیحیان تحصیل‌کرده میان مردم سالمند زیاد است. این مردم و به‌خصوص باتاکهای سوماترا سهم مفیدی در حکومت جمهوری داشته‌اند. نسبت مشاغل عمدهٔ دولتی که به مسیحیان داده شده است بسیار بیش از آن است که از تعداد قلیل ایشان به نسبت تمامی جمعیت بتوان انتظار داشت.

مسلمانان اندونزی از بسیاری جهات از سایر مسلمانان جدا هستند. بیگانان و حتی مسلمانان کشورهای دیگر که به اندونزی می‌روند گاه به خطا چنین می‌پندارند که مردم اندونزی دین را سرسری می‌گیرند. این برداشت دنبالهٔ ظاهربینی است. از جمله نشانه های ظاهر که موجب این خطا شده است یکی آن است که زنان اندونزی نقاب بر رخسار نمی‌زنند و دیگر آن‌که مساجد به‌گونهٔ مساجد کشورهای‌مسلمان دیگر چندان نظرگیر نیست. همچنین مردم مسلمان مینانگ کابائو هنوز سلسلهٔ نسب را از جانب مادر شماره می‌کنند. همه جا قوانین اسلامی با عرق محلی سخت در هم آمیخته است. عدهٔ قلیلی از مردان اندونزی بیش‌از یک زن دارند. با وجود آنکه شرع اسلام تا چهار زن را مجاز دانسته‌است با همهٔ اینها مسلمانان اندونزی خیلی معتقد و باایمان هستند و هر ساله چندین هزار نفرشان به زیارت کعبه می‌روند. اسلام هم در زندگی خصوصی مردم اندونزی یعنی در احساس رابطهٔ مستقیم با خدا و هم در زندگی اجتماعی و عمومی ایشان موثر است.

میان همهٔ خانه‌های اندونزی خواه طرح قدیم باشد خواه جدید و خواه ساکنان آن خانه‌ها، مردم شرقی باشند خواه بدوی، یک شباهت خاص موجود است. دیوارهای جنبی چندان به چیزی شمرده نمی‌شوند. آنچه زیاد اهمیت دارد بام است. در کشوری که هوا همواره گرم است اما در هر آن می‌توان انتظار باران سیل‌آسا داشت این امر طبیعی است.

از جمله شگفتیهای خانه‌های اندونزی یکی این است که ساختمانهای چند بخش که گروههای متعدد در آنها زندگی می‌کنند در بیرون شهرها فراوان است اما در داخل‌شهرها بسیار معدود است. در قسمتهای فقیر شهرها یا در زاغه‌ها مردم در جاهای انبار مانند روی هم چپیده شده‌اند.

برخلاف شهرها در نقاط دور ازشهرها خانه‌های بسیار موجود است که در هر یک چندین خانواده زندگی می‌کنند و در برخی نواحی وضع معمول زندگی همین است. گاه ممکن است مانند بالی ساختمان‌های جدا از هم به‌گونهٔ جامعهٔ قبیله‌ای از خانواده‌های مینانگ کابائو هر بار دختری شوهر کند یک دستگاه اضافه می‌شود. قبائل برنئو خانه‌های مرکب شگفتی‌زایی دارند که گاه به‌اندازهٔ صدنفر یا بیشتر اتاق دارند. درهر حال‌نزدیکی روابط خانوادگی در سنت سکونت تمامی بخشهای خارج از شهر به وضوح دیده می‌شود.

کارگران شهری که کارهای کم اهمیتی دارند ممکن است از میان به بالا برهنه باشند یا پیراهنهای آستین کوتاه سفید یا رنگین یا خاکی با یخهٔ باز به تن کنند. از این نکته نگذریم که این پیراهنها به‌طور معمول به‌نحو جالبی پاکیزه‌اند ولو بر تن عمله باشندآنهم با وجود اینکه وسائل شستشو به جز جوی آب آلوده در دسترس ایشان نیست. از میان به پائین یا شلوار کوتاه سفید یا خاکی می‌پوشند یا دامن ندوختهٔ معروف به سارونگ را دور

خود می‌پیچند. این سارونگ تقریبا" در تمامی مناطق بیرون از شهر هم بر تن مردان دیده می‌شود و هم بر تن زنان.

همهٔ مردم طبقهٔ متوسط شهرنشین کفش برپا دارند و لیکن کارگران و خدمتگاران رستورانها و خانه‌ها پا برهنه‌اند. در خارج شهرها میلیونها نفر زندگی می‌کنند که هرگز پایشان در کفش نرفته است.

یک‌پوشش مخصوص مردان دراندونزی همه جا دیده می‌شود و آن سرپوش مخمل سیاه رنگ است به نام "پیت‌جی" که تقریبا" جنبهٔ نشانهٔ ملی پیدا کرده است. از رئیس جمهوری گرفته تا کم‌پایه‌ترین دهقانان همه پیت‌جی بر سر دارند.

جشن‌های تودهٔ مردم با فصل کشت و فصل رویش و فصل خرمن و دور راندن ارواح خبیثه در همه اوقات ارتباط دارد.

این جشن‌های پررنگ و رونقی هستند و اشکال مختلف دارند اما تقریبا" همه آنها با رقص و نمایش و لطیف‌ترین لباس‌های دهکده آمیخته است.

مراسم ازدواج نمونه‌ای‌ازاصل (اتحاد در عین اختلاف) است چون با آنکه‌از بسیاری جهات با یکدیگر فرقهای هنگفت دارند باز هم یک خارجی میان نواحی مختلف مسلمان‌نشین شباهت می‌بیند. درهمه فرهنگهای گونه‌گون این جزایر یک اصل مشترک موجوداست وآن عشق به موسیقی و نمایش و رقص است.

اما از قبیله‌های شکارچی که بگذریم باقی مردم اندونزی چندان گوشتخوار نیستند. در بیشتر نقاط کشور قوت اصلی برنج است. نقل از کتاب سرزمین و مردم اندونزی ترجمهٔ پرویز داریوش.

اندونزی Indonesia

"مردم کنونی اندونزی بازماندگان آن نخستین ساکنان بشری کشور خود نیستند بلکه نژادی هستند که چند هزار سال بعد از خارج بدان جزایر آمدند. با مطالعهٔ سنگواره ها و ابزارهای سنگی و سایر بقایای فرهنگ باستان رد یک رشته مهاجرتهای بزرگ را به داخل آسیای جنوب‌شرقی پیدا کرده‌اند."

از میان این موجها آنکه امروز تعداد بیشتری بازماندهٔ زنده جا گذارده است و در واقع نژاد اصلی مردم امروزی اندونزی را حفظ‌کرده، نژادی است که به‌حق نژاد اندونزی نامیده می‌شود.

قدیمترین این اندونزیها گمان می‌رود از جنوب‌غربی چین آمده و در حدود چهار هزارسال پیش به سرزمینی رفته باشند که امروز مجمع‌الجزایر اندونزی نامیده می‌شود. دانشمندان متوجه شده‌اند که آن اندونزیهای قدیم دو گونه بوده‌اند. مردم گروه دوم را

بیشتر مالزیایی ساحلی می‌نامند چون در کناره سکنی کردند در حالی که مردمی که زودتر می‌رسیدند به زمینهای داخلی کوهستانی می‌کشیدند.

در مورد هر دو گروه دو لفظ "اندونزی" و "مالزی" متقابلا" به کار می‌رود و این مردم از آن نوع نژادی هستند که در این زمان بیشتر در آسیای جنوب‌شرقی دیده‌میشوند.

در سرزمین‌اصلی میان اندونزیهای‌باستان و مردمان مغول گونه‌ای رابطه موجود بوده است و نشانه‌ای از بازرگانی با چین در منطقهٔ اندونزی کنونی تا دست کم ۱۰۰ سال‌پیش از میلاد مسیح موجود است.

مردم اندونزی ــ از روی شواهد در جاوه اینطور برمی‌آیدکه مردم اندونزی همان انسانهای اولیه پتی‌کفتروپوس و هموسولونن‌سیهامی‌باشند که در قرون اولیه درمیان‌شاخه های کم حاشیه دراین مناطق که هنوز وجود دارد بسر میبرده‌اند. بعدا" آنها در یک منطقهٔ وسیع‌تری اسکان گزیدند و نژادهای گوناگونی از بخش شرقی به طرف جنوب در سرزمین اصلی آسیا حرکت‌کردند. بیشتر مهاجرین اخیر شاید در چهار هزار سال قبل احتمالا" این مردمان مالایایی بوده‌اند که متعلق به بخش جنوبی یا اقیانوسی و یاشاید هم از شاخهٔ معولها بودند. امواج خروشان بطرز موفقیت‌آمیزی این انسانهای‌نخستین‌را به یک‌مجمع‌الجزایر که دارای نژادی تیرهٔ بودند این مردمان اولیه را دربخش‌غربی‌کاملا پاک‌کرد و به جزایر شرقی که فوق‌العاده کم بودند در هم آمیخت و نتیجه این آمیزش یک نژاد دورگهٔ مالایائی و ملانشین بود که به پاپوآها معروف گشت.

مردم اندونزی امروزه گرچه از یک گروه نژادی همخون نیستند ولی می‌توان از یک سری خصوصیات باا قامت‌های کوتاه و رنگی قهوه‌ای تیره تا روشن و سرهایی گرد و موهایی نرم و براق و بینی‌هایی پهن و لبهائی کلفت برخوردارند. چهره‌های سوخته و سیاه آنها در بخش شرقی اندونزی برجسته‌تر می‌باشد و اینطور می‌توان گفت و دریافت که از پیوند نژادها با نژاد پاپوآ ها هستند.

مردم اندونزی ــ از مردمان کثیر و گوناگون در سطوح مختلف شهرنشینی و قبایل شکارچی در داخل کالیمانتان تا کشاورزان ماهر جاوه‌ای. بالی و بخشهای‌سوماترا تشکیل شده‌اند. اگر این کشور از یک وحدت ملی برخوردار شده باشند یا از چندین منطقهٔ از سرزمین‌غیرقابل کشت وجود دارد که دارای اختلافات زبانی، آداب و رسوم و سنتهای تاریخی هستند، آنها هنوز آشکارا بچشم میخورد.

انگلیس

انگلیسها چنان عیار و زیرکند که هر امریکائی با آنها معامله کند احتمالا "پیراهن خود را از دست میدهد" عینا" همان فکر انگلیس دربارهٔ یک معاملهگر امریکایی است. در واقع نه امریکائیها آنگونه ساده و بیتزویرند. و نه انگلیسیها به آن اندازه کند و بطئی که بخود میبندند.

"متهم نمودن مردان انگلیسی به خدعه و تزویر یا معاملات غیرمنصفانه احساسات آنها را خیلی کم برمیانگیزد، انگلیسیها قسمتهای بد تاریخ خود را بهتر از اکثر امریکائیان میدانند و همچنین تقریبا ازاغلب قسمتهای بد تاریخ کشورهای دیگرآگاهند آنها واقع بین میباشند. هرگاه خیالکنند حکومتشان مبادرت به اقدامات ناصحیح مینماید سخت اعتراض میکنند زیرا شعور و حس تشخیصشان خیلی تیز است. ولی دشواریهائی را هم که دنیا امروز با آن روبرو است میدانند و تشخیص میدهند که ناچار از ارتکاب اشتباه میباشند و میکوشند که هر چه دشوار باشد نسبت بهرکس منصف باشند."

"انگلیسیهادو احساس ر برابر خود دارند که نمیتوانند ابدا" آن را بفهمند. اول این استکه انگلیسیها چنان معاملهگران عیاری هستند که امریکائیها در دست آنها مانند موماند و در عینحال آهسته کار و کهنهپرست و بسی پایبند سنتاند. پیداست که ممکن است عیار یا کند باشند و نمونههایی از هر یک را در انگلستان وهمچنیندرجای دیگر میتوان یافت، ولی هر دو صفت در یکنفر جمع نیست."

احساس دوم که انگلیسی را گیج و گمراه میسازد این عقیده است که آنها شوخی را تحمل نمیکنند. راست است که خلقشان با امریکائیها تفاوت دارد زیرا بعضی از شوخی- هایشان برای امریکائیها غیرقابل فهم است همچنانکه شوخیامریکائیها هم برایانگلیسها قابلفهم نیست. و لیکن در خلق و خو هم مدهائی است، و "مسابقه زبان بازاری" که اکنون آنرا اصل امریکائی تصور میکنند سی سال پیش در "تالار موسیقی" انگلیس خیلی معمول و پسندیده بود.

اگرچه هیچکس نمیتواند در بیانی کلی یک فرد انگلیسی را توصیف نماید ولیممکن است پارهای از صفات مردم را که مانند ریسمان رنگین در تاروپود تاریخ بکار رفته و زمینه های متفاوت از سایر ملتها را بدست میدهد درک نمایند. بعضی از این صفات از نژاد هائی که در ساختن یک انگلیسی ترکیب یافته به ارث رسیده است. ذوق و سلیقهٔ عجیب سلتها که در شعرانگلیسی و عشق ملی نسبتبه نمایش بطورکلی، و هزار و یکخودسری و خودرایی فکر یا رفتار که لطف و کیفیت زندگیروزانه را افزون ساخته زنده مانده است لیاقت و قابلیت سازمان دادن و حکومت کردن، چنان قوی است که میتواند قانون- اساسی نانوشتهٔ غیر مدونی را که بیش از هفتصد سال از وضع آن میگذرد بهتر از یک

سند تهیه شدهٔ زمانهای اخیر مورد اجرا قرار دهند . این شایستگی‌ها ممکن است از یک طرف از رومیها و از طرف دیگر از مردم نورماندی که سازمان عالی و سنت ممتازی در ساختمان و مهندسی بوجود آوردند دست‌بدست رسیده باشد . انگلیسها عشقی بدریا دارند و همین امر موجب شده است که سربازان امریکائی تمام انگلیسی‌ها را "لیموخور" بنامند با آنکه این نام مضحک در اصل فقط به ملوانان انگلیسی داده شده بود به‌این جهت که در مسافرت‌های طولانی شربت لیمو می‌نوشیدند تا از فساد خون و سایر بیماریها جلوگیری بنماید . اکثر ساکنین جزیره بدریا علاقمند میباشند ولی سنت بیباکانهٔ دریانوردان که زمانی بریتانیای کوچک را فرمانفرمای امواج ساخت ازساکسون‌های دریانورد دورهٔ کینگ‌آلفرد و اسکاندیناویها و دانمارکیها بامروز رسیده است .

"انگلیسی‌ها مردم سختگیری نیستند . آنها خودشان ضمن انتقاد از خودکه‌بهمان تیزی و تندی انتقاد آمریکائیهاست میگویند تنبل‌تر از آنند که سختگیر باشند و لذا می‌گویند بردباری دوستانه و اتخاذ رویه‌های مختلف آنان در برابر زندگی کمتر میتواند بفضیلت تعبیر شود . این بیان منصفانه نیست زیرا سبب حقیقی بردباری انگلیس این حقیقت است که سی و هفت میلیون نفرکه در فضائی بمساحت انگلستان زندگی کنند به تجربه دریافته‌اند که اگر بخواهند واقعاً" زندگی کنند باید نسبت بیکدیگر سهل‌انگار باشند . من در اتوموبیل و در میان ازدحامی نشستم که یک ساعت طول کشید بدون آن که حتی یک صدای بوق بشنوم ، دوستان انگلیسی من به تعجب من خندیدند ومیگفتند: "بعضی اشخاص از صدای بوق عصبانی میشوند و اگر بوق زده شود طول میکشد تا راه‌باز شود . " من اشخاصی را دیده‌ام که لباس عجیب وغریب میپوشند ــ مثلا جوانی دیده‌ام که لباس سبز رنگ و جوراب بلند ناصاف قرن هجدهم بر تن دارد ــ و با بی‌اعتنائی از خیابانها میگذرد ، احساس مردم چنین‌است که اگر کسی پوشاک قرن قبل را ترجیح دهد دلیل منطقی وجود ندارد که چرا هر روزی که در زندگیش مایل‌باشد آن را نپوشد .حتی سگها تربیت یافته‌اند که بیگانه‌ها اگر رفتارشان نشانهٔ شیطنت باطنی‌شان باشد پارس کنند . "

"چنین شیوهٔ سهل‌اندیشی و عادت به بردباری نه بآسانی بدست آمده و نه در زمانهای اخیر جزو خصایل انگلیسی‌ها شده است بلکه نتیجهٔ آنست که افراد انگلیسی یک عمر در پنهان‌داشتن احساسات‌شدید خود ، اعم ازشگفتی و خوشحالی و بی‌حوصلگی یا غم و اندوه تمرین کرده‌اند . مبادا عدهٔ بیشمار دیگری از مردم را مزاحم شوند و آشفته‌سازند . طبیعی‌است که انسان وقتی می‌بیند آنها از ابراز هیجان خود جلوگیری میکنند دچار سوءتفاهم می‌شود از اینرو خارجیها همیشه نباید مورد ملامت واقع شوند ،

هر چند ناشی از اشتباه باشد ازاینکه انگلیسها را مردمی سرد وسخت و خشک میپندارند."

" این عادت که تهییج خویش را پنهان میدارند احساس دیگری را بظهور رسانده و آن این است که سر نخی از آنچه محرمانه در زندگی اتفاق میافتد به بیگانهها دادن کار بدی است. مردم انگلیس غالبا" از جشن "روز مادر" که عادت امریکائیها میباشد خوششان میآید، ولی تصورش مشکل است که اگر مادرشان فوت کرده باشد لباسی برنگ صورتی طبیعی و اگر زنده باشد برنگ میخکی بافتخار مادر میپوشند. چنان رسمی نشانهٔ همدردی یا تبریک است ولی هیچ کدام را از یک خارجی انتظار ندارند. و نیز رسم آویختن ستارههای طلائی به پنجره برای سربازانیکه در جنگ کشته شدهاندوجود ندارد. فقط در داخل منزل است که مهمان ممکن است بهنشانه یا علامتی که دلیل بر اندوه صاحب خانه است برخورد."

خودداری و بردباری به اینکه هر چیز را با دیدهٔ واقع بینی بنگرند و مهربانی که ادب و نزاکت یکی از علائم آن میباشد ــ اینها تماما خصلتهائی است که قاعدتا "باید برای دیگران کار کردن با انگلیسها را مادام که از آنها هراسی نداشته باشند یا بعلت سردی طبیعی و عادی رفتارشان در مضیقه و فشار واقع نشوند مطلوب باشد؟ انگلیسها چه میخواهند؟ نقل از کتاب سرزمین و مردم انگلستان ــ ترجمه مجمد سجادی

اوستر گوتها

گوتهای شرقی یا اوستر گوتهاکه ازاقوام ویزیگوتها بودند تامدتها زیرفرمان هونها قرارداشتند تااینکه امپراطوری هونها بهسراشیبی زوالوسقوط افتاد ودرین وقت اوستر گوتها (قرن پنجم میلادی) به سرکردگی **اودواکر** خود را به روم رسانیدند و چون درین هنگام روم دچار هرج ومرج و بی نظمی شده بود امپراطور روم غربی راکه رومولس نام داشت از مقرحکومتش بیرون راندند (سال ۴۷۶ میلادی).

چندی گذشت که اوستر گوتها در ایتالیا قدرت را دردست داشتند درین احوال **تئودوریک** قدرت را ازچنگ اودواکاربدرآورد ومدتی مدید (از ۴۸۹ تا ۵۲۶ میلادی) براوستروگوتها وبرایتالیا حکومت کرد. درزمان حکومت تئودوریك نظم و آرامش تقریباً در ایتالیا حکمفرما بود اعتقاد مذهبی این قوم بر ساکنان کاتولیك ایتالیا تحمیل شد اما اوستروگوتها فرصت این رانیافتندکه بتوانند باقدامات اصلاحی و اساسی دست بزنند زیرا عدهای از سرداران مردم شرقی بسوی ایتالیا رونهادند و این سرزمین را متصرف شدند ازآن پسنام اوستر گوتها از تاریخ محو شد.

ایتالیا

از هنگامی که دولت روم در جهان سیادت یافت اقوام یونانی و مصری و ساکنان آسیای‌صغیر و سامیان و "گل"ها و اسپانیایی‌ها را خواه به‌عنوان غلام و خواه‌به‌نام صنعتگر و خواه به اسم افراد تابع ممالک آزاد و مستقل به رم آوردند و در آن شهر مستقر کردند. و در نتیجه پس از چندین قرن اختلاط و ازدواج تنوع خارق‌العاده‌ای در افراد پدید آمد. از این‌رو خطاست که مانند "مدل"های نقاشان و مجسمه‌سازان "نمونه"ای طرح کنیم ونام آن را ایتالیایی یا فرانسوی یا انگلیسی بگذاریم و انتظار داشته باشیم که تمام ایتالیایی ها و فرانسویها و انگلیسیها مطابق آن "الگو" و نمونهٔ کذائی باشند. زندگی بشری‌غنی‌تر و تاریخ او پیچیده‌تر از آنست که بتوان "تیپ" و "نمونه" خلق کرد.

در بولونیا نیز مانند ژن و تورین و "میلان" که د رانتهای شمالی ایتالیا واقع شده است همان تنوع و چندگونگی در سیمای مردم دیده می‌شود با این همه ایتالیایی‌های مو بور آبی چشم به نسبت بیشتری وجود دارند و نکتهٔ بارز و آشکار آنکه مردان و زنان‌شمال بلندتر از مردان و زنان‌جنوب کشورند. یک فرد امریکایی در شهرهای صنعتی مانندتورین و میلان خود را در محیطی آشنا حس می‌کند و صرف‌نظر از موضوع زبان می‌توان نظیر مردان و زنان زبر و زرنگ و خوش‌پوش ایتالیایی را در خیابانهای نیویورک تجسم کرد. با این همه باید دانست که بسیاری از نژادها از پشت کوههای آلپ گرفته تا آن سوی دریای مدیترانه در ایجاد قوم و ملتی که امروز ایتالیایی می‌خوانیم دخالت داشته‌اند.

مردم ژن زیرک‌ترین و هوشمندترین سوداگران ایتالیا بشمار می‌روند. بسیار زیرک و حسابگر و تیزهوش‌اند و شاید علت این باشد که قرنها در اقیانوسها به تجارت پرداخته و ثروتهای عظیم اندوخته‌اند. ایتالیایی‌ها معتقدند که جز شیطان کسی از حیث زیرکی و فریبکاری به پای مردم ژن نمی‌رسد اما باید دانست که همهٔ ایتالیایی‌ها همیشه به زیرکی معروف‌بوده‌اند اگرچه پیوسته ازین کار صرفه نبرده‌اند. در رسالهٔ کوچک و سرگرم‌کننده‌ای که تاریخ قدمت آن به سال ۱۵۹۱ می‌رسد مولف تمام تجارب تلخی را از قوم ایتالیایی داشته در عنوان کتاب خلاصه کرده و دیگران را از مکر و حیلهٔ آنان برحذر داشته است و می‌ارزد که آن را در اینجا نقل کنیم:

" در بیان کشف مکاری و حیله‌گری فراوان مردم ایتالیا وعقل و دانایی حیرت‌انگیز آنان که به مدد آن بر قسمت‌اعظم از ممالک مسیحی فرمان می‌رانند و با خدعه و نیرنگ کیسهٔ مردم را از سیم و زر تهی می‌کنند و در بیان وسایل و رموزی که این جماعت دراین طریق به کار برده‌اند و می‌برند و در بیان تدابیری که باید برای دفع مکر و غدر آنان در این مملکت به کار بست. "

پیش از آنکه رومیان در سال ۳۰ ق.م امپراطوری روم را بنیان نهند مردمانی از نژادهای گوناگون در سراسر شبه‌جزیره و جزایر ایتالیا پراکنده بودند از جملهٔ این اقوام یکی قوم "سی‌کول" بود که بعدها یونانیان در سیسیل بر آنان غلبه کردند. در سرزمین اصلی ایتالیا و در عرض تنگه‌ها "سال‌تی" ها و "کالابری"ها می‌زیستند و "سامنی"ها در داخل کشور به سرمی‌بردند. در شمال ایتالیا "اتروسک" ها رحل اقامت افکنده بودند و اینان همان قومی هستند که دارای تمدنی جالب و حیرت‌انگیز بوده‌اند و با اینکه باالفبای آنان آشنا شده‌ایم هنوز کسی نتوانسته است که معمای زبان اتروسکی را بگشاید.

اتروسک‌ها موفق به تاسیس مستعمرهٔ تجاری نیرومند و آبادی شدند و افسوس که سلت‌ها از سراشیبی دامنه‌های فریبندهٔ وسوسه‌انگیز آلپ که اروپا را به‌ایتالیا متصل‌میکند به این کشور سرازیر شدند و مردم اتروسک که یارای ایستادگی در برابر هجوم آنان را نداشتند نابود شدند و امروز تمدن آنان را به عنوان تمدنی مرده می‌شناسیم.

تاخت و تاز سلت‌ها اگر چه نخستین یورش از نوع خود نبود نمونه‌ای بود از حملات اقوامی که بعدها بارها به روم هجوم بردند و از اینرو رومیان از آغاز ناچار به دفع حملهٔ بیگانگان بودند.

با توجه به تاخت‌وتازهای فراوان به سرزمین ایتالیا جای تعجب نیست که ببینیم نواحی مختلف ایتالیا به هم شباهت دارند و این اختلافات منحصر به‌خصایص و سجایای مردم نیست بلکه در سبک معماری‌و زبانهای محلی آنان نیز مشهود است مثلا ونیز از نظر گنبدها و مغازه‌ها و کلیسای "مرقس پاک" یا "سن مارک" شبیه شهری شرقی‌است اما باید دانست که "ونیز" ثروت خود را از راه دادوستد با مشرق زمین به دست آورده‌بود.

توسکانی علی‌رغم سکنه‌اش شهری اتروسکی شمرده می‌شود حتی برخی را عقیده بر این است که آثاری از خصوصیات نژاد منقرض اتروسک‌ها را در این مردم بسیار باهوش طعنه‌زن خونسرد می‌توان مشاهده کرد. چقدر فرق است بین اینان و مردم زودجوش ناپل و چقدر اختلاف است بین مردم ناپل و مردم نواحی جنوبی ایتالیا یعنی سیسیلی‌ها که مردمی ساکت و متین و موقر و تقریبا " خشک و نجیب‌اند. پس عجب نیست که‌این مردمان گوناگون نتوانند با هم تفاهم یابند.

. . . تفاهم میان‌مردم‌نواحی‌مختلف‌ایتالیادشوارترصورت‌می‌پذیرد‌زیراایتالیایی‌هابنابر رسم‌وقاعده‌ای‌که‌دارند به زبان و لهجهٔ محلی خاص خود سخن می‌گویند امامیپندارند که اختلاف زبان دو تن ایتالیایی به اندازهٔ اختلاف لهجهٔ تهرانی و اصفهانی است چه‌این دو مقصود هم را به خوبی درک می‌کنند و حال آنکه اگر دو تن ایتالیایی به زبان محلی خود با هم سخن گویند به هیچ وجه مقصود هم را در نمی‌یابند و مثلا اگر یک تن ازاهالی

پیه‌مون بخواهد سر از کار یک تن از مردم "جیرجن‌تی" در آورد پاک نومید می‌شودچه اختلاف زبان این دو قوم به‌اندازهٔ اختلاف زبان فرانسوی با زبان یونانی است. اما خوشبختانه زبانی به نام زبان ایتالیایی وجود دارد که از زیباترین السنهٔ عالم بشمار ـ می‌رود. مادر این زبان لاتینی است و شاعران و نویسندگانی چون دانته و "بوکاچیو" کوشیدند و آن را به‌صورت امروزی در آوردند. کودکان ایتالیایی این زبان را در دبستان می‌آموزند و بعضی از آثار جاوید ادبیات جهان به این زبان نوشته شده است.

عشق به زبان ومباهات به ادبیات به منزلهٔ شیرازه‌ای بود که مدتها پیش از آنکه احساسات ملی ایتالیا طغیان کند و وحدت ایتالیا صورت پذیرد اقوام و جماعات ساکن آن دیار را به هم پیوسته بود.

ایتالیایی‌ها در هر حرفه‌ای که نیازمند مهارت و ابتکار باشد استادند. به‌موزائیک ـ سازی و ملیله‌دوزی با جواهر آنهم با نقوش و اشکال پیچاپیچ و ساختن ظروف سفالین و تهیه اثاث منزل (مبل) عشقی وافر دارند. برای ساختن "مبل" چوب را بدقت انتخاب می‌کنند و روی آن نقش و نگار می‌اندازند یا اینکه مواد دیگری مانند عاج و صدف در آن بکار می‌برند و اساسا" مایل‌اند که در هر کاری از آغاز تاانجام نظارت و دخالت داشته باشند. به همین سبب از کارخانه دل‌خوشی ندارند زیرا کارخانه کارگر را مبدل به‌ماشینی بی‌اراده می‌کند که باید شیئی‌واحد معین و غالبا" جزئی از آن را صدتا صدتا بسازد.

اما اندوه و ملال یک فرد ایتالیایی چندان نمی‌پاید و در بحبوحهٔ کارهای ناگوار خسته‌کننده آواز خواندنش گل می‌کند و بدین‌گونه کار را بر خود آسان می‌گیرد و از سخت کوشی می‌گریزد و نکته اینجاست که می‌خواهد تا آنجا که ممکنست در کار خود مستقل‌باشد آن پینه‌دوز تردست، آن درزی روستا، آن ماهیگیری که سرگرم پارو زدنست و آن‌بزچرانی که گله خود را از فراز تپه‌ها به پائین می‌راند تا بزها را در برابر هر خانه بدوشند همگی هنگام کار نوایی می‌خوانند و آهنگی زمزمه می‌کنند. پینه‌دوز با چکش و ماهیگیر با پاروی خود ناگهان از کار باز می‌ایستند و "رنگ" می‌گیرند. بسا که درزی بخواندن فلان اپرای وردی می‌پردازد و بزچران با نی‌لبک "پان" فلان آهنگ دو هزار سال پیش را می‌زند که همیشه از اجزاء موسیقی شبانی و باصطلاح فرنگی "پاستورال" بشمار می‌رود. نقل با اندک تصرف از کتاب سرزمین و مردم ایتالیا ــ ترجمهٔ منوچهر امیری.

ایالات‌متحده امریکا

"نتیجه این اختلاط اقوام و مردم بعد از دویست سال چیست؟ جامعه متشکل‌از نژادهای مختلف یک‌جامعه پان اروپائی و کاملا متجانس بوجودنیاورده بلکه موجد نوعی نژاد جدیدگرد

بنام امریکائی که دو جنبه دارد. در عادات کلی ــ در کار و در عقاید سیاسی خود بعد از یک یا دو نسل او یک انگلیسی زبان و انگلیسی‌الاصل است اما با فرهنگ و تمدن کاملا متفاوت. درزندگی خصوصی خود ممکن است او هنوز پابند بعضی از جنبه‌های فرهنگی کشور اصلی و اولی خود باشد همینطور در مورد مذهب خویش. یا اینکه ممکن است او همه اینها را پشت سر گذارد و ترک نماید باید قبول کرد که فرهنگ و شیوه‌های اکثریت معمولا سایر فرهنگها و شیوه‌ها را تحت‌الشعاع قرار میدهند چه در مدارس و چه در مطبوعات، ادارات، کارخانجات، در فروشگاهها، در رادیو و تلویزیون، و بطورکلی در هر جا که مردم اجتماع منمایند. محله‌های اقلیت‌نشین از قبیل محله ایتالیائیها یا چینی‌ها و سایر جوامع کوچک دیگر از بین میروند و در اکثریت حل میشوند خواه ــ سنت‌پرستان بخواهند یا نخواهند. گرچه هنوز هم معدودی جمعیت‌ها و فرهنگ‌های کهنه جدا از اکثریت در ایالات متحده وجود دارند که دارای ریشه مذهبی میباشند و گرچه بسیاری ازسیاه ــ پوستان اسپانیائی زبانها هنوز هم خودشان را در امریکا بیگانه میدانند ولی بطورکلی امریکائیان بنحو شگفت‌انگیزی تلفیق‌پذیر هستند." از مجله مرزهای نو

ای بو

گروه عمده قبیله‌ای ــ نیجریه جنوب‌شرقی هستند، بیکی از زبانهای بانتو سخن میگویند، در روستاهای کوچک بطور اشتراکی زندگی میکنند. این مردم روغن و هسته درخت نخل را میفروشند.

ایبری‌ها

"فتح آمریکای مرکزی و جنوبی توسط یک ایبری متهور انجام گرفت. اسپانیا مرتب ازآنسوی کوه‌های پیرنه مورد تاخت‌وتاز قرار می‌گرفت. در سال ۷۱۱ بعد از میلاد، مسلمانان از طریق تنگه نزدیک مراکش به اسپانیا آمدند و بنابراین، جهانگشایان اسپانیایی که سرانجام عازم سرزمین‌های امریکا شدند، از نژاد مخلوطی بودند که تحت تاثیر شدید فرهنگ اسلامی قرار گرفته بودند."

تاثیر و نفوذ اسپانیا در شهرها و دهکده‌های بیشماری از شمال مکزیک گرفته تا دریاچه‌های شیلی دیده میشود. لیکن نفوذ پرتغالی‌ها بود که برزیل، بزرگترین کشور امریکای لاتین نو را بوجودآورد. ریشه نژادی آنها نیز مانند اسپانیولی‌های بدوی‌ایبری سلتی یا کلتی، فنیقی، یونانی، رومی، گتی، و مسلمان بوده است. پرتغالی‌ها نیز همانند اسپانیولی‌ها برای گذراندن زندگی تمایلی به تلاش و رنج دائمی نداشتند، بلکه در پی فرصتی برای بچنگ آوردن ثروت باد آورده بودند. صرفنظر از این شباهت‌ها، پیشرفت پرتغالی‌ها بر پایه فکر و روش ویژهٔ خودشان بود. نقل از تاریخ امریکای لاتین ترجمه منوچهر پوریان‌خیر

"آمیانوس‌مارکلینوس (آمیین‌مارسلن) ایرانیان‌روزگارساسانیان‌راچنین‌وصف‌می‌کند :
"تقریبا" همه باریک‌اندام و قدری تیره‌گون هستند . . . ریشی نسبتا" دلپذیر دارند و زلفی دراز و خشن . " افراد طبقات عالی خشن موی نبودند و همه‌شان اندام باریک نداشتند ، غالبا" خوش‌هیکل بودند و هنجاری غرورآمیز داشتند و دوستدار ورزشهای خطرناک و جامه‌های باشکوه بودند . مردان دستار بر سر می‌گذاشتند ، شلوار گشاد (سبک هندی) می‌پوشیدند ، صندل یا پوتین بنددار به پا می‌کردند ، ثروتمندان نیم تنه یا قبای پشمین یا ابریشمین در برمی‌کردند ، کمربند و شمشیر می‌بستند ، بینوایان با لباس نخی ، موئی یا پوستی ، می‌ساختند . زنان پوتین و شلوار کوتاه ، پیراهن و شنل گشاد و روجامه‌ای می‌پوشیدند که از فرط فراخی چین می‌خورد ، موی مشکین خود را در جلو سر چنبره می‌کردند و دنباله‌ء آنرا به پشت سر می‌انداختند ، و آنرا به گل‌می‌آراستند . تمام طبقات رنگ و زینت را دوست می‌داشتند . موبدان زردشتیان غیرتمند به نشانهء پاکی لباس سفید می‌پوشیدند ، سرداران رنگ سرخ را رجحان می‌دادند ، شاهان با پوشیدن کفش سرخ ، شلوار آبی و کلاهی که گویی با سر حیوانی یا پرنده‌ای بر آن بود ، خود رااز سایرین متمایز می‌ساختند . در ایران نیز مانند تمام جوامع متمدن ، لباس نیمی از مرد را می‌ساخت و نیم بیشتر از زن را .

ایرانی فرهیخته معمولا مانندفرانسویان ، حساس و تیزشوق و تندذهن بود ، غالبا" تن‌آسان بود ولی بهنگام ضرورت چالاک و آماده ، " در سخن بی‌ملاحظه و زیاده‌رو بود بیش از آنچه شجاع باشد محیل بود ، و ازاین‌رو فقط می‌بایست دورادور از او ترسید . "و بهمین‌جهت هرجا که (ایرانیان) دشمنان را از خود دور نگهداشته بودند ، چنین ترسی وجود داشت . ایرانیان فقیر آبجو (بوزه) می‌نوشیدند ، اما تقریبا" تمام طبقات منجمله "خدایان" ، شراب را ترجیح می‌دادند ، ایرانیان پرهیزگار و صرفه‌جو شراب را در مراسم مذهبی بر زمین می‌افشاندند و مدتی نسبتا" طولانی منتظر خدایان می‌شدند تا بیایند و آنرا بیاشامند ، آنگاه خود ، آن مشروب مقدس را می‌نوشیدند آداب ایرانی در این دورهء ساسانی بگفتهء روایت خشن‌تر بود تا در زمان هخامنشیان و ملایم‌تر تا در دوران اشکانیان ، اما داستان‌های پروکوپیوس ما را آگاه می‌سازد از اینکه ایرانیان والا رفتارتراز یونان بودند . " تاریخ تمدن ویل‌دورانت عصر ایمان ــ ترجمه ابوطالب صارمی

بــه ذیــل کلمــات ارامنه ــ کرد ــ لر ــ ترک ــ یهود نگاه کنید و برای اطلاع بیشتربه دائرهالمعارف‌سرزمین ومردم ایران تالیف عبدالحسین‌سعیدیان مراجعه‌فرمائید .

نژاد ایرانی

پیش از سکونت نژاد آریائی در نقاط مختلف ایران که در هزاره دوم قبل از میلاد صورت گرفت مردمی می‌زیستند که در باره آنان اطلاع چندانی در دست نیست در شاهنامه فردوسی اشارتی به دیوان شده است ، شاید این مردم ، مردمی دانا و متمدن بوده اما هجوم آریائی‌ها این بومیان را از میان برده و همانطور که هر قوم غالبی از مغلوبان به بدی یاد می‌کند از این مردم نیز چنان تصویری غرض‌آمیز پدید آورده‌اند .

آریائی‌ها در طی تاریخ با اقوام گوناگونی از جمله اعراب ، ترک‌ها آمیزش کرده و نژاد ایرانی به معنای اخص از اعقاب این آریائی‌ها می‌باشد علاوه بر این در سرزمین ایران کرد ، لر ، بختیاری ، عناصر ترک ، ترکمن ، عرب ، بلوچ و ارمنی ، آسوری و ... ، زندگی می‌کنند که در کتاب دائره‌المعارف **سرزمین و مردم ایران** بتفصیل (با استفاده از نتایج تحقیقات علمی محققان) آمده‌است .

ایران دارای حدود ۳۶ میلیون نفر جمعیت است و از لحاظ توزیع جمعیت حدود ۷۰% مردم ایران روستائی و تراکم نسبی کل جمعیت کشور حدود ۱۲ نفردر کیلومتر مربع و پرجمعیت‌ترین مناطق ایران حاشیه دریای خزر ، تهران ، شمال غربی دریاچه ارومیه و برخی از مناطق خوزستان و اطراف مشهد می‌باشد و شاید در هر کیلومتر مربع ۴۰ نفر سکونت دارند .

بیش از ۹۸% مردم ایران مسلمان ۹۳% شیعه و بقیه سنی می‌باشند اقلیت زرتشتیان حدود ۲۰ هزار نفر ، ارمنیان حدود ۲۰۰ هزار و یهودیان حدود ۵۰ هزار نفر می‌باشند .

ایران از نظر بزرگان

۱ ــ از امور غریب یکی این است که حاملان علم در اسلام اغلب از عجم بوده‌اند خواه در علوم شرعی و خواه در علوم عقلی ــ و اگر در میان آنها مردی در نسب عرب بود در زمان و محل تربیت از عجم شمرده می‌شد . ابن‌خلدون

۲ ــ ایران تنها مشعلدار علم خود نبود بلکه مشعل علم خود را به اروپا برد و آن مشعل هنوز با نوری درخشانتر می‌سوزد . گاریسون

۳ ــ اگر از آنچه علم عربی نامیده می‌شود کارهایی که ایرانیان کرده‌اند از میان برداریم بهترین قسمت آن از بین می‌رود . پروفسورادواردبراون

۴ ــ واما ایرانیان بر شیوه‌ای بودند که به علوم عقلی اهمیتی به سزا می‌دادند و دایره این علوم در کشورشان توسعه یافته بود زیرا دولت‌های آنها در نهایت پهناوری و عظمت بود و هم گویند که این علوم پس از آنکه اسکندر دارا را بکشت و بر کشور کیانیان غلبه یافت از ایرانیان به یونانیان رسیده است چه اسکندر بر کتب و علوم بیشمار و بی حد و حصری از ایشان دست یافت . ابن خلدون

۵ ــ ایرانی در تاریخ دنیا ملتی بس مهم به حساب می‌آمد هم بخاطر کمکی که به اختلاط و امتزاج اقوام و ملل مختلف نمود و هم بجهت سهمی بس عالی و ارجمند که در پیشرفت و تعالی بشریت داشته است . هانری بر

۶ ــ نخستین ملتی که دانشمندانش پیش از مصریها و بنابرین خیلی پیش از یونانی‌ها به تعلیم فلسفه پرداخته و مدارسی برای آموختن آن داشته‌اند ، ایرانیان بودند . هرودوت

۷ ــ ایران یکی از بزرگترین مراکز صنعتی آسیا و سرچشمه زیباترین و پردوام‌ترین هنرهای زیباست که در جهان بشریت بوجود آمده است . اپهام پوپ

۸ ــ ایران از دوهزار سال به این طرف شاهکارهای معماری بوجود آورده است و می‌توان تخت جمشید را از لحاظ عظمت با آکروپولیس یونان و فروم رومی برابر دانست اوپهام‌پوپ

۹ ـ تاریخ ایران نشان‌دهنده کلیه مراحل پیشرفت بشری از پنجهزار و پانصد سال پیش از میلاد تا زمان کنونی است .
اپهام پوپ

۱۰ ـ تمدن ایران از اهرام مصر قدیمتر است . . . در هفت‌هزار سال پیش از میلاد در سراسر خاک ایران کمتر نقطه‌ای یافت می‌شد که در آن جنگل و مراتع طبیعی نباشد . اگر غیر از این می‌بود تمدن عظیم آریائی در ایران بوجود نمی‌آمد .
کرونین

ایروکوئیس

خانواده‌ای از قبایل اصلی سرخپوستان که در سنت لارنس اطراف دریاچه اونتاریو واری و در طول رود هودسن سکونت داشته‌اند . آنان کشاورزند و در خانه‌های بزرگ دسته‌جمعی زندگی میکنند . در ۱۵۷۰ قبایل ایروکوئیز به ۵ قبیله تقسیم گردیدند :

(موهاوک‌ها) Mohawks ـ (اونی‌داها) Oneidas (اونوداگاها) Onondayas کایوگاها Coyugas و سنه‌کاها Senecas ـ این مردم یک کنفدراسیون جنگی برای مبارزه با اروپائیان‌مهاجر و مهاجم تشکیل دادند ، اما در ۱۷۸۳ قبایل ایروکوئیز هنوز در ایالت نیویورک و قسمت‌هائی از کانادا در اونتاریو و کبک زندگی میکردند .

ایندس ـ تمدن

درمحل پاکستان فعلی در روزگاری که غنچه‌های تمدن بابل ، مصر ، ایران ، چین شکوفان بود تمدنی باشکوه وجود داشت که بنابعللی ناگهان نابود و بیش از ۴۰ قرن غبار خاموشی وفراموشی بر آن کشیده شد .

خاورشناسان خستگی‌ناپذیر از تپه‌هائی که گل‌و گیاه‌فراوان بر آن‌رسته‌واثری‌ازخرابه‌های تاریخی در آن نمایان نبود بکشف تمدن شکوهمند ایندس موفق شدند .

بر کرانه های رودخانه دره ایندس مدتها این تمدن در حال رشد و زیست بود . آثار مکشوفه میرساند . مردم این سرزمین با کشور های دیگر مراودات تجاری و غیره داشتند .

مجسمه های کوچك گلین فراوانی بدست آمده که معلوم نیست بچه منظور ساخته شده است .

در برابرمعبدبزرگ یکی‌ازشهرهای ایندس استخری‌بزرگ وجوددارد که از اسفالت وسفال ساخته‌شده وبدرستی‌معلوم نیست برای‌چه منظوری‌آنرا ایجادکرده‌اند .

خط ایندس‌ها تاکنون‌خوانده نشده‌است‌تاازفرهنگ ، قانون ، نحوه‌زندگی، تجارت رفتار مردم‌آن‌سامان اطلاع‌دقیقی بدست‌آید .

اینطور بنظرمیرسد که نخستین مردمی‌هستندکه ازپنبه درپارچه‌بافی استفاده کردند در فلزکاری وساختن ابزارمفرغی مهارت‌فراوان داشتند تبر، سنجاق‌زلف ، تیغ صورت تراشی می‌ساختند . غلات ، حبوبات ازغذاهای اصلی‌این مردم‌بود . ظروف سفالین‌درزندگی‌آنها بکار میرفت .

در شهرهای اینداس حمام‌های دوش‌دار ، فاضلاب ، چاههای آب عمومی و خصوصی وجود داشت .

اینکا Inca

مردم اینکا در آغاز از طایفه‌کوچکی ازقبیله **کی‌چوا** که در یکی از دره‌های فلات پرو ساکن‌بودند .

اینکاها بیشترزمین‌های دره‌ای‌که سراشیبی‌تندی‌داشت باستن تخت زراعت میکردند.

در امرزراعت مهارتی فوق‌العاده داشتند بطوریکه در هرارتفاعی میدانستندچه نوع محصولی بدست‌آورند درساختن طبقات‌زمین‌برای زراعت نهایت‌دقت ومراقبت رابکارمیبردند وناودانهائی نیزدرین طبقات ایجادکرده بودندکه درصورت باریدن بارانهای سیلابی آب بوسیله ناودان‌بطبقات‌زیرین‌فروریزد. ازکود دربارورساختن زمین‌استفاده‌میکردند .

معماری

مردم اینکا مهندسان ومعماران ماهری بودند ودر ساختن معابد وقلعه‌های باشکوه‌و مستحکم‌نهایت‌کوشش‌ودقت‌رابکار میبردنددربناها باسنگ های‌عظیم بااضلاع منظم، چنان‌سنگها را بهم جفت می‌نمودندکه احتیاج به ملاط نداشت وهیچ شکافی میان دوسنگ دیده نمیشد . باتوجه‌باینکه پرومرکز زلزله‌های وحشتناك است این بناهاکمترآسیب میدید .

بعداز رومیها درراه‌سازی ماهرترین مردم جهان بودند راههائی باریك‌اما با رعایت کامل اصول‌فنی درکشور خود احداث‌کردند .

حکومت

تشکیلات حکومتی امپراطوری اینکا وضع و نظام خیلی‌کاملی داشت و برقسمتهای وسیعی‌ازمناطق‌دور ونزدیك‌خود حاکمیت‌داشتند اراضی ، معادن وگله‌های **لاما** وآلپاکاجزو اموال‌اختصاصی دولت بودکه در مقابل‌کارافراد سهمی بآنان داده میشد .

اراضی زراعی‌سه قسمت‌بودیك قسمت از آن متعلق به‌طبقهٔ‌حاکمه ، قسمت‌دوم متعلق به معابد وبقیه‌ازآن توده مردم‌بودکه البته بخش وسیعی اززمین‌های قابل‌کشت را شامل میشد این زمین به‌تناسب عده‌افراد خانواده به‌عامه مردم داده میشد چنانچه طفلی به‌خانواده‌اضافه میشد باریکه‌ای باراضی آنها افزوده‌میشد برعکس‌اگرکسی ازآن خانواده میمرد ازاراضی آنهاحصه‌ای‌بازگرفته میشد .

هرزن ومردی‌که تازه باهم‌ازدواج‌میکردند دولت مقداری زمین دودست لباس نو و خانه‌ای میداد .

دولت روزهای‌معینی را برای ازدواج پسران ودختران معین میکرد و آن عده از پسران ودختران که همدیگررا می‌پسندیدند مراسم‌ازدواج در اداره مرکزی‌بانجام میرسید گرچه‌عده‌ای نیزقبلا نامزدهم شده‌بودند .

هرگاه جمعیت ناحیه‌ای خیلی افزایش می یافت عده‌ای از آنان راکم‌کم به نقطه‌ای که قابل زندگی و تقریباً از لحاظ آب و هوا و ارتفاع شبیه منطقه‌ای‌که از آنجا مردم را کوچ میدادند بود وبدین‌ترتیب بر وسعت امپراطوری و آبادانی آن افزوده میشد همچنین اگرعده‌ای‌رادرجنگهامغلوب‌وناحیه‌آنهارا متصرف میشدندعده‌ای ازمغلوبان را به‌نقطه‌ای‌دور دست از امپراطوری برده سکونت میدادند و بجای آنها عده‌ای از مردم امپراطوری راکه زبانشان با مردم مغلوب متفاوت بود میفرستادند و در نتیجه بعد از چند نسل غالباً ملت مغلوب آداب و زبان و رسوم خود را ترك میگفتند.

تشکیلات اجتماعی

برهرده خانوار یك‌نفر مرد عنوان نمایندگی داشت و هر دسته ده خانواری زیرنظر یك‌نفر سردسته ودودسته ودوگروه ۵۰ خانواری‌زیرنظر یك‌نفرسرکرده،وسرکرده زیرنظرو فرمان یك نفر رئیس و دو رئیس در زیر فرمان یك نفر فرمانده قرار داشت بنابرین هر فرمانده بر ۱۰۰۰ خانوار سرپرستی می‌نمود . در رأس همه اینها چهار صدراعظم وجود داشت‌که بر۴ بخش امپراطوری‌حکم میراند و بالاتر ازین ۴ صدر اعظم شخص **اینکا** بودکه اورا فرزند خورشید میدانستند گاه این امپراطور به نقاط مختلف با تشریفات‌فراوان سفر وسرکشی‌میکرد.

شاید مردم اینکا مزه تلخ‌فقرنچشیده وچنگال‌سخت تهیدستی را تحمل نکرده بودند زیرابه‌محض اینکه خشکسالی وقحط میشد یا محصول باندازه‌کافی بدست نمیآمد درانبارهای

عمومی را میگشود و به مردم قحطزده آذوقه مورد لزوم را میدادند.

پشم‌های گله‌های آلپاکا، لاما را بین خانوارها توزیع میکردند تا آنرا بصورت نخ در آورند آنگاه نخ ها را به رنگرزان می سپردند تا رنگهای لازم را بآنها بزنند و بعد بدست نساجان ماهر سپرده میشد تا آنرا بیافند. بافندگان پارچه‌های محکم و عالی میساختند که از لحاظ خوبی و لطافت پارچه‌های ظریف که درچین و ژاپن و دراروپای قرن شانزدهم یافته میشد برابری میکرد.

معابد

در معبد خورشید گله و چوپان و پرندگان و زنجیرهای توپر و درختان و گلهائی از طلا بانهایت دقت ساخته و پرداخته شده بود.

تربیت و تعلیم

عده‌ای از پسران را از خرد سالی برای تربیت و احراز مشاغل خاصی زیر نظر میگرفتند و تعلیمات خاصی بدانها میدادند آنانرا **یاناکونا** میگفتند همچنین دسته‌ای از دختران را تحت تعلیمات خاص قرار میدادند تا از وجود آنان در مشاغل روحانی یا بعنوان زوجیت اشراف یا از حرمسرایان امپراطوری انتخاب میشدند استفاده شود.

مشاغل دولتی را به عده‌ای ازاشراف تربیت شده و تعلیم دیده می‌سپردند این عده بایستی در مدرسه مخصوصی تعلیمات لازم را فراگیرند آنگاه پس از موفقیت آنها را که از همه لایق‌تر بودند در شهر **کوزکو** پایتخت اینکا و بقیه را به ولایات برای احراز مشاغل دولتی اعزام میداشتند.

مقام امپراطوری ارثی بود یعنی پسری که از ازدواج امپراطور با خواهر بزرگش بدنیا میآمد وارث امپراطوری میگشت.

صلح طلبی

اینکاها مردمی، صلح طلب و متنفر از جنگ بودند اما اگر اتفاقاً جنگی برپا میکردند یا جنگی به آنها تحمیل میشد اقدامات احتیاطی فراون بعمل میآوردند، وضع نظام وسپاهی‌گری منظمی داشتند قلعه‌ها واستحکامات و راههای خوب میساختند آذوقه کافی ذخیره میکردند جاسوسانی به منطقه‌ای که باید حمله شود میفرستادند تا شاید بتوانند ـ ـدت آن کشور را با ایجاد نفاق برهم بزنند تا در نتیجه جنگی واقع نشود چنانچه ملتی مغلوب میشد باآنها باسهلترین شرایط قرار داد صلح می بستند.

امپراطوری باعظمت اینکا بواسطه شکافی که دردستگاه حکومت آن بوجود آمده بود بوسیله عده‌ای معدود از اسپانیائی‌ها در سال ۱۵۳۲ سقوط کرد ومنابع و معادن طلا مورد

تاراج‌اسپانیائی‌ها قرارگرفت وچون کارگران را به‌کارسخت‌استخراج طلا در معادن باشرایط نامطلوب وامیداشتند درنتیجه درمدتی کوتاه نیمی از جمعیت اینکا تلف شد .

دین مردم اینکا

هما نطورکه‌گفته شد برای امپراطور جنبه یزدانی و الهی قائل بودند و اورا از اخلاف خورشید میدانستند بنابراین‌امپراطور ریاست برکاهنان‌وروحانیان‌را نیزداشت .

چنانچه امپراطور میمردهمه رفیقه‌ها و صیغه‌های‌وی بجزملکه راکه خواهر بزرگش بود بر سرگورش قربان میکردند البته امعا و احشاء امپراطور متوفی را در قبر مینهادند و بدنش را مومیائی میکردند و در سمت راست راهرو معبد بحال نشسته برای نسل‌های آینده باقی‌میگذاشتند .

رعد وبرق را وزیران خدای خورشید وقوس و قزح را بعنوان نشان و مظهر خدای آفتاب می‌پرستیدند . ماه و ستارگان وزهره را ازارباب انواع میدانستند .

آتش مقدس وجاودانی رادرمعابد نگهداری میکردند وسالی یکباربوسیله آئینه‌های مقعر آتشی تازه برمیافروختندبعنوان کفاره گناهان پدران گاه فرزندان را در راه خدایان قربان‌میکردند اما بعدها فقط به‌ریختن مقداری خون طفل قناعت میشد دو خدای معروف آنها **پچاکامک** Pachacamac **وویراکوچا**Viracocha بودکه خدای حرارت ورطوبت بودند .

بادیه‌نشینان

مردمی هستند که بیشتر در بیابانها برای دست یافتن چراگاه ازین سو بدانسو می‌روند تا گاوها ، گوسفندها ، بزها واسب‌ها و شترهای خود را در مرغزارها بچرانند .

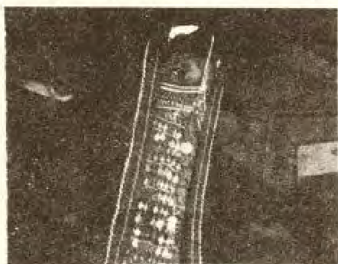
بادیه‌نشینان غالبا" به گروههای باستانی گله‌چرانان سامی نژاد وابسته هستند که از دو هزار سال پیش بشغل پرورش دام و تهیه محصولات دامی در گوشه و کنار کشورهای خاورمیانه اشتغال داشته‌اند . این بیابانگردان کمتر زیر فرمان حکمرانان قرار گرفته‌اند بلکه خود را تا توانسته‌اند از هرنوع اعمال‌قدرتی محفوظ نگه داشته‌اند و پیوسته ازجائی بجائی کوچیده‌اند .

بادیه‌نشینان هنگام عبور کاروانها مبلغی باج از آنان می‌گرفتند یا بعنوان راهنما آنانرا از نقاط خطرناک گذرانیده و مزدی دریافت می‌نمودند .

بادیه‌نشینان با شدت‌تمام آداب و رسوم پدران خویشرا حفظ‌کرده‌اند رئیس‌آنان شیخ نام دارد . بادیه‌نشینان مردمی سخت مهمان‌نواز می‌باشند .

بـادیـه نشینان

زنی چادرنشین در حجاب و پوشش اسلامی





دختر چادرنشین بزغاله در بغل



یک محقق اروپائی مشاهدات خود را نسبت به اعراب بدوی صحرانشین شرح میدهد آفتاب کم ـ رنگ صحرای سینا به سایه تیره ارغوانی تغییر یافت و من از صحرا بطرف سایبانی که از سحانه و گیاه پوشیده شده بود رفتم شتری سرکش را دیدم که مشغول چراست بوته‌های اقاقیا در این بادیه جلب‌نظر میکرد اعرابی در حالیکه روبخانه خدا ایستاده بود نماز مغرب بجا می‌آورد. اعراب بادیه‌نشین در قسمتی‌از صحرای سینای مصر که جنبه استراتژیکی دارد زندگی می‌کنند آنان بقایای زندگی تاریخ‌هستند آنان بزندگی صحرا خو کرده‌اند آداب و رسوم آنان با غرب فرق دارد اینان مردمانی مغرور، نترس و تابع دین مبین اسلام هستند.

همچنانکه من اطراف این بادیه را میپیمودم بیاد سخنرانی تحقیقی دوستم افتادم که در دانشگاه تل‌آویو درباره فلسفه وجود زندگی بدویان در صحرا بیان داشت زندگی بادیه‌نشینان در واقع زندگی قبیله‌ای است و میتواند در برادر و عمو و غیـره خلاصه شود اینان مشقت زندگی را با ایمان بخدا و بردباری تحمل می‌کنند در جهان وسیع بادیه‌نشینان سیاست مفهومی ندارد اینان خارج از غوغای‌جنگ و برتری‌جوئی بکار و فعالیت خود ادامه میدهند یک ضرب‌المثل قدیمی عربی بین بدویان رایج است که



شتر وسیله حمل‌ونقل و از شیر شتر غذا و پشم آن برای پوشاک و گاه از گوشتش برای غذا استفاده‌میکنند.

مفهومش اینست :

"وقتی تیراندازی شروع شد سوار بر شتر شو و ببالای تپه برو"

درخواست اصلی اعراب بدوی در زندگی صحرائی غذا و پناهگاه در ساده‌ترین شکل آن میباشد بیش از این معمولا" یک عرب بدوی غبطه‌ای‌ندارد در حالیکه بعضی‌از بادیه‌نشینان از طریق ماهیگیری و کشاورزی امرار معاش می‌کنند عده زیادی از آنان به‌گله‌داری و کارگری روزگار میگذرانند یک ضرب‌المثل جالب عربی که هنوز در بین آنان رایج است می‌گوید "وقتی زمان شخم فرا رسید موقع کوچ و فعالیت می‌آید. قاچاق از نظر بدوی‌ها صرفا" یک شغل پرمنفعت است این مشغله ثروت زیادی برای بادیه‌نشینان فراهم آورده است اشیاء قاچاق عبارتند از ضبط صوت ، لباس، مواد افیونی بیشتر حشیش. بادیه‌نشینان مهمان‌نواز هستند یک روز وقتی من با (بیلی) در صحرا راه را گم کرده بودیم از یک مرد صحرانشین که دو زن و سه طفل و چند بز همراه داشت . (بادیه‌نشینان مجاز هستند چهار زن عقدی داشته باشند) راهنمائی خواستیم این مرد با نهایت مهربانی نه‌تنها راهنمای ما شد بلکه ما را به چادر خود دعوت کرد قالی قشنگی بیرون از چادر انداخت و از ما پذیرائی کرد او مرد خوش‌قیافه و باوقاری بود بدون رعایت‌اینکه میهمانش چه کسی باشد دست راستش را به لب و چشم می‌گذاشت که علامت فروتنی وخوش آمدگوئی او بود او راه بادیه را بما نشان داد و راه و جهات صحرای شنی را خوب می‌شناخت و ما را به شهر هدایت کرد در شهر نیز مهمان‌نوازی اعراب ثابت‌شد ما در ایوان خانه یک طبقه شیخ شیخوخ سلیمان بن‌جاری از طایفه (ترابین) توقف کردیم .





بالا سمت چپ مردی در حال نماز (سجود) راست زنی در نزدیکی چادر پائین عده‌ای از مردان بادیه‌نشین در حال رقص و شادمانی

فرش زیبائی اطاق را زینت داده بود بما خوراک برنج و گوشت بریان دادند شیخ لبخندزنان با خوشروئی اظهار داشت چند ساعت قبل این گوسفند قیمتی را برای مهمانان خود ذبح کرده است عادت اعراب اینست کفشهای خود را در موقع نشستن و غذاخوردن از پا در می‌آورند و این کار نه بخاطر رعایت بهداشت است بلکه نوعی احترام به میزبان و منزل او میباشد من در تعجب بودم این عرب ثروتمند چرا منزل ساده‌ای دارد. در ماموریت دوباره خود در این خصوص فکر کردم بیشتر اعراب غربی نشده‌اند علاقه به تزیین خانه‌هایشان ندارند و ترجیح میدهند پولشان را تبدیل به طلا و جواهر و

وسائل خانه و اتومبیل و زمین بنمایند (جاری) طی سالها از راه قاچاق به ثروت و نوا رسیده بود اما همچنان بزندگی بادیه‌نشینی ساده خود ادامه میداد همچنانکه‌خانه او را ترک میکردیم از جلوی‌اتومبیل مرسدس بنز شیخ گذشتیم که آنرا برای‌جلوگیری از چشم زخم با گیاه صحرائی آذین کرده بود زندگی صحرانشینی بر چه مبنائی استوار است.

از قرنها قبل ـ از قرن هفتم بادیه‌نشینان دین مبین اسلام را پذیرفته‌اند و براساس تعالیم مذهبی بزندگی خانوادگی و اجتماعی خود ادامه میدهند اعراب به‌سعد و نحس احوال ستارگان معتقدند بسیاری از آنها هنوز معتقدند که یک روح بزرگ ابتدا انسان را خلق کرده سپس باو شتر و بز و گوسفند و الاغ داده که در طول زمان و فصول از آنها استفاده نماید بعضی، خود اعتقاد دارند وقتی یک انسان صبح از خواب بیدار میشود روح خدا (فرشته) در شانه راست و روح شیطان در شانه چپ او قرار دارند او باید دعا و نماز بگذارد و خود را با آب تطهیر کند والا شیطان در تمام روز با او خواهد بود و کارش بخوبی انجام نمیشود عرب بدوی به ستاره‌شناسی از نظر ساعات و ایام سعد و نحس معتقد است درایام نحس مسافرت و جنگ و مباشرت با زن نخواهد بود.

سیستم قانونی و فلسفی بادیه‌نشینان پیچیده است اما در فرهنگ زیست و حیات اعراب بدوی تعلیم و تربیت از آن اکابر میباشد او اطفال را با عمل و تقلید و تعالیم اسلامی تربیت مینماید بعنوان یک قاعده تنها یک نفر از ده طفل عرب بدوی در مدرسه حاضر میشود و تقریبا" دختران بمدرسه راه ندارند چندتائی از اعراب بدوی سوادخواندن و نوشتن‌دارند که در تاریخ شفاهی و حقوق‌مدنی وآداب پذیرائی خلاصه میشود گرچه بعض بادیه‌نشینان‌راوحشی‌ورام‌نشدنی خوانده‌اند اما ویلیام البرایت‌استاد حقوق مذهبی معاصر گفته است اعراب بدوی وارث سی قرن بادیه‌نشینی و شترسواری بوده و ۱۳ قرن‌بعد با فتح اسلام مطیع مقررات آن شده‌اند حقیقت اینست که این اعراب اولاد و احفاد مستقیم بدوی‌صحرا بوده‌اند که در پرتواسلام کسب‌شخصیت نموده‌اند و هم‌اکنون بنابعادت‌دیرینه و قبیله‌ای خوددرصحرای سینا و قراء شبه جزیره عربستان بزندگی خود ادامه میدهند.

معرفی بادیه‌نشینان در چند کلمه

۱ ـ دیـن اعراب بدوی اسلام زبان آنها عربی تعداد جمعیت آنهاد حدود ۱/۲۰۰/۰۰۰ نفر میباشد که ۴۵۰۰۰ نفرآنها در حوالی صحرای سینا مسکن دارند.

۲ ـ محل سکونت اعراب بدوی ـ صحرا حد غربی مصر تا مغرب ایران میباشد.

۳ ـ زندگی طایفه‌ای ـ بادیه‌نشینان تقریبا" از ۱۸ گروه یا فدراسیون طایفه‌ای تشکیل یافته‌اند که آنها اصلین Asilin می‌گویند.

۴ ـ زیربنای اجتماعی ـ توسعه خانواده که برمبنای پدرشاهی استوار است زن در خانه داماد و (پدر) میباشد، و ازدواج و تو لد برمبنای قدرت قبیله‌ای است.

۵ ـ ازدواج ـ چند همسری براساس ثروت ودارائی و تربیت خانوادگی.

۶ ـ شغل ـ چوپانی و گله‌داری، نگهداری شتر و اسب و گوسفند و کشاورزی.

۷ ـ محل زندگی ـ خانه‌های سنگی ـ کلبه‌های‌گلی و چادر.

۸ ـ غذا ـ فرآورده‌های شیر ـ میوه خشک ـ غلات، کمی گوشت.

۹ ـ حکومت خودمختاری براساس مقررات اسلام و قبیله‌ای.

ترجمه محمد عبادزاده کرمانی

باریات‌ها

مردمی‌ازنژادمغول هستند که‌در روسیه ، دراطراف دریاچه‌بایکال زندگی‌میکنند ، عده آن‌ها حدود ۳۰۰/۰۰۰ نفر است . این مردم بصورت ابتدائی بگله‌داری اشتغال دارند ، ولی بکار زراعت و شکار جانوران خزدار نیز مشغول هستند دارای حکومت خود مختار مستقل جمهوری هستند ، پایتخت آنها اولان ــ اوده (جمعیت‌آن ۲۵۴۰۰۰ نفر میباشد .) است .

بربرها

بربرها از قبایل متعددی تشکیل شده‌اند و در کوهستانهای مغرب اقصی از برقــه‌و کرانهٔ مدیترانه تا کشور سودان و از دریای اطلس تا مصر زیست می‌کنند . سابق بر این سرزمین محل سکونت ایشان کشور بربرها خوانده می‌شد .

یاقوت حموی در معجم‌البلدان مینویسد این طایفه از قوم جالوت می‌باشند که پس از کشته شدن او بدست طالوت به مغرب فرار نموده در کوهستانهای آنجا اقامت‌گزیدندو با بومیان آن نقاط جنگیدند .

سپس با آنها آشتی نموده در نقاط مزبور جای گرفتند . قبایل بربرها به نام‌های امتاهه ، ضریسه ، صنهاجه ، تفره ، کتامه ، مکناسه ، مغیله ، رقجومه ، لطیه ، مطمامه ،و چندین عنوان دیگر معروفند و نقاطی که برای سکونت خود برگزیده‌اند بنام‌های مزبــور نامیده شده‌اند .

بربرها مردمی سخت‌دل ، ظالم ، آشوب‌طلب و اخلال‌گر بودند و همواره کوهستان های محل اقامت آنان در معرض کشتار و تاراج بود . این طوایف عادت و رسومی‌مخصوص به خود دارند و بواسطه نادانی بدنبال هرگونه گمراهی می‌روند .

بارها دیده شده‌است کسانی از میان ایشان دعوی پیامبری و مهدویت نمودنــد و دامنهٔ تبلیغاتشان توسعه یافته است . بسیاری از بربرها پس‌از اسلام مذهب خوارج‌را پیشه خود ساختند . بطوریکه تاریخ نشان میدهد خونریزی و غارتگری ، لواط‌و کارهای‌ـ منافی اخلاق در میان‌ایشان شایع بوده . در عین حال مردمی بی‌باک و شجاع میباشند .

ابن‌حوقل تاجر جهانگرد موصلی داستانهای عجیبی از آنان نقل میکنــد . و می‌نویسد بیشتر بربرها مقیم سجلماسهٔ تاسوس ، اغمات ، وفاس تا نواحی تاهرت‌وتونس تا شهر قسطنطنین و کتامه هستند ــ مهمانان خود را بسیار گرامی میدارند و با گرمــی و مهربانی ــ فراوانی پذیرائی میکنند .

بربرها به یک زبان گفتگو می‌کنند ، با وجود این درست کشف نشده است که در روزگاران پیشین چه دیانتی داشتند . زمین‌های محل اقامت آنان بیشتر کوهستانــی و

از غار و اراضی سنگلاخ و گاهی از صحرا تشکیل‌شده و بیشتر این نقاط را اقامتگاه‌خدایان میدانستند.

هرودوت تاریخ‌نویس یونانی مینویسد بربرها ـ کوه اطلس واقع در مراکش‌را "ستون آسمان" می‌خواندند و آنرا پرستش میکردند.

پلین بزرگ مورخ مشهور رومی مینویسد: یک برجبال اطلس بسوی اقیانوس اطلس خشک و بایر است و بر دیگر آن بطرف آفریقا دارای چشمه‌سارها و جلگه‌های سبز و خرم‌و جنگل‌های انبوه می‌باشد.

در این کوهستان همواره آرامش تمام حکمفرماست و مردم چون به آنجا بخصوص‌به قله‌های بلند آن که سر به‌آسمان کشیده و از فراز ابرها میگذرد میروند دچار نوعی وحشت آمیخته با احساسات مذهبی میشوند.

از این جهت رشته کوههای اطلس و نشانه‌های مختلف آنرا از دیر زمان مظاهر خدایان میدانستند و می‌پرستیدند بموجب افسانه‌های قدیم پیش از آنکه فنیقی‌ها بعل را برای پرستش برگزینند بربرها. کوه بوالقرنین واقع در تونس‌را گرامی می‌داشتند و می‌پرستیدند. آنها عقیده داشتند این کوهها جایگاه اجنه و دیو و دد است و بهمین‌جهت دچار وحشت شده خدایانی را از کوهستان اطلس برای پرستش برگزیده بودند. یک داستان اسلامی در قرن ششم هجری حکایت دارد که درون کوه فلفل شهرهائی بوده که بواسطهٔ وجود جن‌ها ویران شده و متروک مانده‌اند.

مردم شبها شعله‌های آتش در آن نقاط می‌بینند و صدای سوت و آواز می‌شنوند.

کوههای دیگر نیز همین وضع را دارند. واژهٔ الجنان که از کلمهٔ عربی جن‌گرفته شده و میان بربرها متداول است نشان میدهد عقیدهٔ عرب‌ها دربارهٔ وجود جن پایهٔ عقیده بربرها را در این خصوص استوار ساخته است.

بربرها بموازات کوه‌پرستی. سنگ را نیز می‌ستودند در سیرانایکا " مالین "تخته‌سنگی بود که به باد جنوب تخصیص داشت و معتقد بودند همینکه شخصی به آن دست بزند باد سخت و طوفان و شن برپا میشود. درجزایر قناری قطعه‌سنگی معلق بشکل ستون موسوم به ادفا برپا میباشد و افراد قبیلهٔ تانانسو برای جلوگیری از سقوط آن در پای‌آن قربانی می‌کردند.

سنگی بنام تسمار ویمنیه پرستش میشد و بربری‌ها بزیارت آنها می‌رفتند و شاخه‌های خرما بپای سنگها نثار می‌کردند و بدور آنها می‌رقصیدند. آنگاه به ساحل دریارفته با نیروی تمام با چوب بر امواج دریا می‌کوبیدند و به رقص و خواندن سرودهای حزن‌انگیز می‌پرداختند.

در منطقهٔ جرتوفا تخته سنگ دیگری موسوم به هاجرقائد زیارتگاه مردم بودوبپای آن قربانی می‌کردند و کسی که حیوان را می‌کشت در مکانی به بلندی هشت تا ده متر بالای سر مردم درفضای آزاد ایستاده خون قربانی را ازطرفی به‌طرف دیگر می‌پاشیدند، سپس آتشی برمی‌افروختند که شعله‌های آن از مسافت بسیار دور دیده‌می‌شد.

بربرهای قدیم غار را نیز می‌پرستیدند. از آن جمله در جزیرهٔ قناری بزرگ بر فراز کوه آتش‌فشان مغاره بزرگی دارای چهار دهانهٔ وسیع، وجود دارد و بهمین‌مناسبت آن را کوه چهاردار می‌خوانند.

در دهانه‌های این غار ستونهائی به بلندی ۷ تا ۹ پا نصب است. غار دیگری در جزیرهٔ فرا واقع در جزیره قناری پناهگاه و عبادتگاه بود و مردم هنگام خشکسالی به‌آن جا رفته بدرگاه الهه راز و نیاز می‌کردند و الهه نزد کاهن نمایان شده به او خوکی‌میداد و کاهن آن را بعنوان رمز پذیرفته شدن دعاهای مردم بآنان نشان میداد. بربرها خدایان دیگری ازجمله هوا، رود، خورشید و ماه و ستارهٔ قطبی، دب اکبر و دب‌اصغر و خدایان شهری نیز داشتند و برای هر کدام تشریفات و عبادت خاصی قائل بودند. آنها به وجود غول نیز معتقد بودند و این موجود خیالی قسمت مهمی از افسانه‌های ـ خرافاتی آنانرا تشکیل میداد.

قبایل فضیله و بنو عقیده در سمت غرب مصر عقیده داشتند دختری که بدنیا می‌آید بیشتر تغییر شکل میدهد و بصورت غول (سعلی یا سعلاه) در می‌آید و بجان مردم می‌افتد تا آنکه او را دستگیر و زنجیر می‌کنند.

البکری (ابن ابی‌ذر) در کتاب خود روض‌القرطاس و ابن‌خلدون درمقدمه ـ به‌این موضوع اشاره می‌کنند و می‌گویند مانند این حادثه دیده شده است. قسمتی از رسوم ـ مذهبی بربرها از فنیقی‌ها و قسمت دیگر از یونانیان گرفته شده و خود آنان نیز عاداتی مخصوص به خود داشتند.

برای مثال جنازه‌ای را مومیائی نگاه میداشتند و می‌پرستیدند و آنها را به طایفه ـ معینی می‌سپردند. این رسم نشان میدهد که ایشان به بقای روح و جزای اعمال معتقد بودند. طایفه مذهبی دیگر زنی را بنام "هاری ماگوداس" که دختری بیوه بود تقدیس میکردند این زن میان قبایل‌می‌زیست و به تعلیم اشتغال داشت. چون مردم او را دارای مقام عالی دیدند در بعضی مراسم و برای دعای ریزش باران که مخصوص زنان بود و مردان در آن راه نداشتند شرکتش میدادند از جمله رسوم بربرها مشورت از راه خواب بود، مثلا" افراد قبیله عقیل ساکنین صحرای عجیله در قبرهای سنگی می‌خوابیدند و پاسخ سئوالات خود را در خواب دریافت میکردند. البکری می‌گوید این شیوه غیب‌گوئی

هیچگونه ارتباط با مردگان نداشت. این رسم در ریف (مراکش) و در وادی لاو نیز معمول بوده است.

بربرها اعیادی‌داشتند که‌بمناسبت فصل‌ها؛ برپا میشد و بیشتر نموداری ازپرستش طبیعت و رسوم دهقانی مخصوص به کشاورزی بود. این مراسم که هنوز قسمت مخصوص به کشاورزی بود. این مراسم که هنوز قسمت مهمی از آن در میان بربرها در مساجد و قبرستانها برپا میشود بسیار قدیمی و بخاطر نیروهای نامرئی بوده و به اشخاص یا اشیاء اختصاص نداشته است. از جمله جشن باران و کب، جشن مرگ و دوباره روئیدن گیاه و تطهیر با آب و آتش که‌منحصر به بربرها نبوده بلکه میان بیشتر ملل و اقوام مرسوم‌است.

بربرها مانند قبایل و ملل دیگر عقاید موروثی مخصوص به خود دارند. در تامرتا در صحرای میان سبات و کوه ترعین چون در میان قبایل بنی جلدین و قرانه سرقتی‌روی بدهد، اهالی نوشته‌ای را میان خود دست بدست می‌گردانند و بدنبال آن دزد فوری‌با ترس و لرز، بگناه خود اعتراف میکند (همچنانکه خانواده‌های قدیم ایرانی دزد خانگی را که مورد بدگمانی می‌بود با چرخاندن غلیان و با خواندن دعا بوحشت انداخته‌وادار به اعتراف می‌کردند).

در یکی از کوههای مجکسا واقع در ریف مراکش ساحری بنام ابن کوزیا فقط لنگی به کمر می‌بست و هیچکس‌جرات نداشت برخلاف میل و دستوراتش رفتار کند، در غیر-اینصورت او لنگ خود را پس میزد و به دنبال آن گاو و گوسفندان شخص نافرمان بیمار می‌شدند اومردم را معتقد ساخته بود که دز زیر لنگ چراغی دارد که بهنگام خشم‌روشن میشود. اولاد او نیزهمین شیوه را به اُرث پیش گرفته بودند.

در ریف در قبیله بنی شداد مردی بود که همیشه کیسه‌ای پر از حیوانات بر دوش داشت و تسبیحی از دندان حیوانات دریایی و زمینی بدست می‌گرفت. هرگاه شخصی‌از او نظری می‌خواست وی تسبیح را بدور گردن خود می‌پیچید و آنرا سخت تکان میداد. سپس دانه‌های تسبیح را یک‌یک رد می‌کرد و انگشتانش را روی یکی از آنها نگاه میداشت آنگاه به سئوالات آن شخص پاسخ میداد و با صراحت بیماری، مرگ، سود و زیان، خوشبختی یا بدبختی او را پیشگوئی می‌کرد، این عمل بی‌شباهت به استخاره‌مسلمانان با تسبیح نیست.

می‌گویند موسی بن‌صلیب که قبل از هجرت می‌زیست پیشگوئی‌هایش تا قرن هشتم هجری زبانزد مردم بود و بوقوع می‌پیوست. از جمله ویرانی شهر تلمسان بدست‌مرینیت ها (بنومرین) در سالهای ۷۶۰ تا ۷۷۰ هجری بود. بعضی او را پیامبر و برخی ساحر می‌دانستند، اما ابن خلدون می‌نویسد او فقط نیروی روحی خارق‌العاده داشت.

هنگام نفوذ اسلام در افریقا قبایلی چند از یهودیان در بعضی مناطق شمال‌افریقا از قبیل لیبی و سیرانایکا زیست می‌کردند و بموجب مدارک موجود از نژاد بنی اسرائیل نبودند ، بلکه از بومیان و بربرهای افریقا بودند که به آئین اسرائیلی گرویدند .

ابن خلدون می‌نویسد قبایل جراوه و نفوسه و فندلاوه و مدیونه و بهلوله و عیاثه و فزاز در مغرب اقصی از آن جمله بودند . در میان این قبایل کاهن‌هائی بودند که بکار سحر و جادو اشتغال داشتند . در مکانی که بعدها شهر فاس (در مراکش) بنا شد دو-قبیله بنوالخیر و بنوبرغوش ، که بعضی از افراد آنها یهودی و بعضی بت‌پرست بودند ، زیست می‌کردند . ابن ابی‌ذر می‌نویسد افراد مشرک این قبایل مجوس (آتش‌پرست) بودند و معابد خود را آتشکده می‌خواندند . در آغاز قرن پنجم میلادی در غرب الجزیره خاندانی از بومیان مسیحی نیز سلطنت می‌کردند و در سنگ نوشت لاتینی بنام حجرالروم از دو نفر آنان موسوم به مغانیاس و ماسما نام برده شده است و آثار نقاشی‌که در قبرهای سنگی بنام جدار کشف گردیده این موضوع را تائید می‌کند و تاریخ‌نویسان عرب نیز به آن اشاره کرده‌اند . اما ظاهرا " خاندان مزبور با آئین مسیحیت خود پس‌از پیروزی اسلام در افریقا از میان رفته‌اند . **از شادروان ابوالفضل طباطبائی**

البجه

قبایلی‌هستند که‌در صحرای شرقی‌مصر ساکن‌میباشندودوقسمت‌عمده‌آنها : عبابده ، بشارین‌میباشند .جمعیت آنها حدود $2\frac{1}{5}$ میلیون نفر و نیم میلیون از آنها ساکن مصر و بقیه در سودان ساکن هستند . گله‌دار کوچ‌نشین هستند و زندگی آنها بر تربیت شتر ، گوسفند و چهارپا متکی است و با دیم جوکشت میکنند . مردم قبایل بجه در شبه عزلت زندگی میکنند برخی‌از آنها از صحرا برای کار بنقاط دیگر رفته‌اند اما به اسلام خیلی پابند هستند و بنظام مادرشاهی که قبل از اسلام رایج بوده معتقد می‌باشند .

بدوی‌ها

این مردم به پرورش دام اشتغال دارند و‌از جائی‌بجائی برای چرای دام‌های خود کوچ میکنند . زندگی بدویان بیشتر بر شیر و تولیدات شیری قرار دارد . آنان بندرت گوشت میخورند ، برای اینکه میل و امکان کشتن دام خود را ندارند . معمولا " با آنان-بین مرغزارها و مرتع‌های تابستانی بر بلندی مناطق کوهستانی و اراضی پست درزمستان ها در حرکت دائمی هستند . به بادیه‌نشینان نگاه کنید .

برزیل Brazil

مردم برزیل از نظر نژادشناسی ـ کشور برزیل مانند دیگر کشورهای آمریکایی

آمیخته‌ای از نژادهای مختلف را در خود تشکیل داده است. اساس نژادی این قوم از مبداء سرخپوستان ملی توپی - گارانی Tupi - Guarani و پرتغالی هستند که اولین‌بار در قرن شانزدهم در آنجا اقامت گزیدند و بزرگترین رقم مهاجرنشینی را بخود اختصاص دادند همینطور از آفریقائیان و سیاهپوستانی هستند که بعنوان برده در دوران استعمار جایگزین سرخپوستان شدند و این بردگان بیشتر کارگران معادن و مزارع بودند. بعدا" مهاجران دیگری‌ازسایرنقاط مختلف‌جهان به‌برزیل سرازیرشدند. همینطوراز این مهاجران ایتالیائیهایی بودند که در بسط و گسترش کشت قهوه در سائوپالو -Sao Paulo کمک شایانی نمودند، همینطور آلمانها بودند که در بخشهای جنوبی سائوپالو، پارانا Parana، سانتاکاترینا Santa Carina و ریوگرند دوسول Grandedesul و ژاپنیها نیزدر رونق و توسعه‌کشاورزی کوشیدند. در برزیل سوریها و لبنانیها که کنترل سهام‌بزرگ اجناس‌وبرخی از کالاها را بعهده‌داشتند واسپانیائی‌هاودیگرمردم نقاط جهان بودند که به این کشور سرازیر شده بودند. از سال ۱۸۲۰ تا ۱۹۵۳ حدود پنج میلیون و یکصدهزار نفر ۵/۱۰۰/۰۰۰ مهاجر در برزیل پذیرفته‌شدند که عمدتا" از نقاط اروپائی مهاجرت کرده بودند. مهاجرت هر نوع ملیتی به برزیل شدیدا" محدود شده است.

تا سال ۱۹۶۰ جمعیت مهاجربرزیل رابیشتر از نیمی از مردم آمریکای‌جنوبی‌تشکیل میدادکه این میزان، ۲/۵٪ افزایش یافت بطوریکه یکی از بالاترین سطح میزان رشد جمعیت در جهان بشمار میرفت. تراکم جمعیت در برزیل برابر هر نفر یک کیلومتر - مربع وسعت زمین بسر میبرند که در مقایسه با آمریکا حدود ۵۷ نفر در هر کیلومتر مربع مساحت می‌باشد و در مناطق‌دور افتاده و پست در هر کیلومتر مربع مساحت یک نفر بسر میبرد. حدود ۶۰٪ از جمعیت برزیل سفید، ۱۰٪ سیاه و ۶٪ از مناطق دور شرق و خاور دور مثل ژاپنیها و بقیه آمیخته‌ای از دیگر نژادها می‌باشند. جمعیت سرخپوستان‌برزیلی حدود ۵۰۰/۰۰۰ نفر در زمان کشف بوسیلهٔ پرتغالی‌ها تخمین زده شده بود و در سال ۱۹۶۰ این رقم به ۴۰۰/۰۰۰ نفر رسید که در بیشتر بخشهای ایالات داخلی آمازونی، ماتوگروسو Mato Grosso وجوئیاز Goias و دو بخش جنوبی پارا بسر میبردند.

شهرهای عمدهٔ برزیل - بیشتر مردم برزیل دو بخش کناره‌ها و در طول خطوط ساحلی متمرکز شده‌اند و در این نقاط سائوپالو از مهمترین شهرهای برزیل و یکی از بزرگترین شهرهای برزیل و مرکز صنعتی در آمریکای جنوبی می‌باشد. شهر ریودوژانیرو Rio de Janeiro پایتخت اسبق برزیل شهری است که بوسیلهٔ رشته کوههائی از هم جدا شده است - از دیگر شهرهای برزیل شهر رسیف Recife مرکز فعالیتهای - کشاورزی و صنعتی در بخش شمال شرقی می‌باشد. و شهرایالتی‌سالوادور Salvador که

بعنوان شهر باهیا Bahia شناخته میشود و پایتخت قدیمی استعمارگران بود. ایالت پورتو آلیجر Porto Alegre که از نظر صنعتی رشد سریع و شایانی کرده است. و شهر ایالتی گریپ‌اسکارپ‌منت Great Escarpment از شهرهای مهم درحال‌توسعه از نظر صنعتی در برزیل می‌باشد. ایالت بلوریزونت Belo Horizonte و ایالت گیواس Goias که ایالت مرکزی و پایتخت برزیل برازیلیا خود نشانه‌ای ازتوسعه و پیشرفت در سرزمینهای کناره‌ای است. از شهرهای تاریخی و هنری و شهرهای مرکز معادن طلا یکی سابارا و دیگر اوروپترو و دیانا نیتنا Dianantina مرکز صنایع و معادن الماس می‌باشد. همینطور باید از سواحل و کرانه‌های زیبای کوپاکابانا Copa Cabana ریودوژانیرو بوآویاگم Boa Viagem د، رسیف Recife و دیگر اماکن دیدنی این کشور یاد کرد.

برمودا Bermuda

مردم برمودا ـ برمودا قبل از کشف در دوران نخست مسکون نبود طبق آمار سرشماری که در سال ۱۹۶۰ در برمودا انجام گردید جمعیت آن بالغ بر ۵۳۰۰۰ نفر تخمین زده شد که حدود ۴۵۰۰۰ نفر از آنها بعنوان ملی‌گرایان برمودایی مورد حمایت و توجه دولت قرارگرفتند. حدود دو سوم از این جمعیت از سیاهان آفریقایی و سرخ ـ پوستان آمریکایی بودند که بعنوان برده به آنجا آورده شده بودند و بقیه عمدتا ازمبداء اروپائی بوددند و این مسئله فوق‌العاده مهم است که بیشتر آنها پرتغالی بودند و در مدارس و سازمانها و موسسات برمودا این اختلاف نژادی کاملا" بچشم میخورد.

حدود نود درصد ۹۰٪ از جمعیت برمودا شهرنشینان یا به شبه شهرنشینان طبقه‌بندی شده‌اند بهرحال شهر هامیلتون Hamilton در جزیرهٔ برمودا تنها شهر مهم این کشور می‌باشد. از شهرهای برمودا شهر سنت‌جورج St. George است که دومین شهر بزرگ و پایتخت کشور برمودا میباشد و تا سال ۱۸۱۵ نیمی از جمعیت برمودا درآنجابسر میبردند و بقیهٔ مردم بصورت آزاد و پراکنده در مناطق کوچک از برمودا بسر میبردند. دو کشتی نیروی دریائی و یک هواپیما تجهیزات نظامی برمودا را تشکیل میدهد.

فرهنگ و تفریحات در برمودا ـ اکثریت مردم برمودا دارای مذهب پروتستان می‌باشند. گروه کمی از جمعیت در جزایر برمودا در بیسوادی بسر میبرند. آنچه که جالب توجه است این است که تحصیلات در بین سنین هفت تا چهارده سالگی اجباری است و تحصیلات دورهٔ دوم دبیرستان اجباری نیست.

برمودا هیچ دانشگاهی ندارد. اما از چند کالج نسبتا مهم برخوردار می‌باشد فرهنگ این جزیره تحت‌نفوذ ایالات متحدهٔ آمریکا و از چند شخصیت محلی‌تشکیل شده

است . ازسویی دیگر در برمودا دو روزنامه و یک‌ایستگاه رادیوئی و یک ایستگاه‌تلویزیونی تاسیس‌گردیده‌است .ورزشها شامل بازی کریکت ، فوتبال ، ماهیگیری و قایقرانی می‌باشد .

کشور برمه Burma

مردم برمه ـ نژادشناسی و قوم شناسی مردم برمه ـ مردم بومی برمه از دستجات بزرگ مغولی می‌باشندکه به سه بخش اصلی و عمده تقسیم شده‌اند : یک ـ بخش مردم برمه‌ای تیبتو (تبت) Tibeto (که در بخشی گسترده و وسیع ساکن می‌باشند)دو ـ گروه مردم بخش مون خمرMon-khmerو بالاخره سه ـ بخش مردم شان Shan یا تائی Tai و همگی از جمله مهاجرانی بودند که در مقایسه با ادوار امروزی و اخیر از فلات آسیای مرکزی‌کوچ کرده‌بودند . مردم بخش مون‌خمر Mon - khmer که دربخش‌پائینی کشور برمه و بصورت گروههای قبیله‌ای وا Wa و پالانگ Palaung و در کوهپایه‌های شانShanبسر می‌برند و قبل از اینکه تاریخ این کشور شناخته شده باشد این قبایل در آنجا مسکن گزیده بودند . مهاجرت مردم برمه از آنچه که امروزه در بخش غربی یانان Yannan درچین بعد از قرن نهم بود شناخته شدند و متعاقب آن مردم شان Shan به این نقطه از کشور وارد شدند کره‌ئیها قبل از مردم برمه به آنجا وارد شدند و در اوایل در این منطقه یعنی بخش جنوبی از فشار و تراکم جمعیت از انسانهای اولیهٔ بیشتری بر خوردار بود که بیشتر این ساکنان از قبیلهٔ مون‌خمر Mon - khmer اولیه بودند تاریخ این‌کشور نشان‌داده‌است که مردم‌برمه مناطق مونها Mons قدرت پایداری‌ومقاومت بی‌نظیری در حفظ و حراست از سرحدات خود در مقابل بیگانگان داشته‌اند . در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هجدهم مُهاجرین عظیمی از قبیلهٔ مونها Mons به‌سرزمین سیام Siam (تایلند) کوچیدند . این مهاجرین با مردم تایلند روابط اقتصادی و حتی زناشوئی ایجاد کردند و فرهنگ و آداب و رسوم آنان را فرا گرفتند که نتیجهٔ آن گروهی کوچک از این قبیلهٔ مونها Mons در بخش تایلند ایجاد گردید . امروزه این گروه کماکان وجود دارند . در کناره‌های کشور برمه گروه مردم برمه‌ای بخش تیبتو Tibetoیا همان تبت شامل مردم‌آراکانهاArakaneseوترکیبی از هندوان ، چینی ـ های مناطق‌کوهستانهای غربی و کاچینهاKachines ، ناگاها Nagas ولولوها Lolos بخش کوهپایه‌های شمالی وجود دارند . در کشور برمه حدود ۷۰% جمعیت برمه‌ای رابالغ بر ۲۵/۶۶۲/۰۰۰ نفر تخمین زده‌اند که بعدها گروه تایی Tai وارد برمه شدند وبخش مهمی ازجمعیت برمه را بخود اختصاص‌دادند . گروه شانها Shans حدود ۹% ازجمعیت و کارین‌ها Karens (از نظر دلایل زبانی) حدود ۷% جمعیت را بخود اختصاص‌داده‌اند قبل از جنگ دوم جهانی مهاجرین هندی در برمه جمعیتی بالغ بر یک میلیون نفربودند

که از راههای تجارت و بازرگانی به آنجا کوچ کرده بودند . حدود نیمی از این جمعیت بعد از تهاجم و حملهٔ ژاپنیها به برمه از کشور خارج شدند و بعد از استقلال مجدد برمه این مهاجرین هندی به برمه بازگشتند و در سالهای ۱۹۶۰ برطبق آمار سرشماری این مهاجرین را بالغ بر ۸۰۰/۰۰۰ نفر تخمین زده‌اند . قبل از جنگ دوم جهانی حدود ۲۰۰/۰۰۰ چینی در ایالات شان Shan و در کنارهٔ خطوط مرزی بین چین و برمه بسر میبردند که در سال ۱۹۶۰ حدود ۳۵۰/۰۰۰ نفر (که حدود ۷۰۰۰۰ نفر آنهارارانگونیها Rangon تشکیل‌میدادند) تخمین‌زده‌شد . جوامع آنگلو برمه‌ای Anglo - Burman که قبل‌از جنگ حدود ۲۵۰۰۰نفر بودند حدود ۱۰۰۰۰ نفر به آن مهاجرین بریتانیائی‌ها و استرالیائیهایی‌هم به آنها افزوده گردید و بالاخره جمعیت برمه نسبت به سال ۱۹۵۰ حدود ۱۰% افزایش یافته است .

البشاریه

قبایلی‌از بجه که افرادش بین نوبه و دریای‌سرخ زندگی میکنند و از طوایف عبابده هرندوه ، بنی‌عامر تشکیل گردیده ، در اواخر قرن نه و اوایل قرن ده باسلام گرویدند و عده آنها بین ۵۰ تا ۶۰ نفر است بگله چرانی شتر ، گوسفند و بز اشتغال دارند .

البقاره

قبایل عرب که با زنگیان آمیزش یافته ، درغرب جمهوری سودان ، ساکن وگاوچران هستند کمی نیز زراعت ذرت و تنباکو در فصل باران می‌کنند .

بلژیک

مردم بلژیک دو دسته‌اند یک دسته بزبان فرانسوی و دسته دیگر بزبان فلاندری منتها با کمال صمیمیت زندگی می‌کنند . از نظر تئوری ممکن است میان ایندو گروه مردم بلژیک ازلحاظ نژاد ، حال ظاهر ، خلق‌و خو واستعدادها درست همانطور که زبانهایشان با هم فرق میکند . اختلافاتی داشته باشد ، نشانهٔ فلاندری‌ها که از اصل ژرمانی‌هستند ، تنومندی ، درشت‌چهرگی ، چشمان‌آبی با موهای طلایی مایل به قرمزی است . بعضی‌شان بسیار خوش‌قیافه‌اند . در میان والونی‌ها نیز گاه با ولزی‌ها و ایرلندی‌ها اشتباه‌می‌شوند. این شباهت کاملا" طبیعی است چون که والون‌هامانند ولزی‌ها و ایرلندی‌ها از اخلاف سلت‌ها هستند که در دوران‌های ما قبل تاریخ درسراسر اروپا از جزایر بریتانیا تا اسپانیا پراکنده بودند . کلمهٔ "فلاندری" که بمعنای والون است با "ولز" از یک ریشه‌گرفته‌شده است .

اگر یک فلاندری را بخواهیم توصیف کنیم ، چنین صفاتی‌را باید برایش ذکرنمائیم "فکور ، پرهیزکار ، سرسخت ، محافظه‌کار و در عین‌حال عیاش و بهمراه اینها در هنگام خشم تندمزاج . " توصیف والونی‌ها اینگونه است : " سر زنده ، شاد ، بی‌آرام ، غرغرو ، عیب‌جو ، دوست‌داشتنی ، ستیزه‌جو در هر مورد کوچکی . " نقاشان ، مجسمه‌سازان و معماران بلژیکی بیشتر از میان فلاندری‌ها برخاسته‌اند و از جانب دیگر موسیقیدانان بلژیکی بیشتر والونیَ بوده‌اند . نام "سزار فرانک" که سمفونی او در "دی‌مینور" شهرت خاص دارد و "آدلف ساکس" که از شهر لیژ برخاست و اولین ساکسفون را در حدود صد و بیست سال پیش ساخت بگوشها آشناست .

در گذشته فلاندری‌ها بطور تک‌تک یا در دسته‌های کوچک بهٔ کارهای سخت وپررنج که از نسلی به نسل دیگر بارث مانده بود می‌پرداختند . از بعضی جهات اینان هنوز هم صنعتگرائی منفردند . زنان بگلدوزی و توربافی می‌پردازند و مردان آلات موسیقی طرح می‌ریزند و اسباب‌خانه را منبت‌کاری‌میکنند ــ هر چند که در این روزها بیشتر اثاث‌خانه حتی فلاندر جزو کارها و محصولات ماشینی بحساب می‌آید . والون‌ها میزان کارشان زیادتر است . بهره‌برداری از کارخانه‌های آهن ، میله و ورق ، فولاد ریزی ، معادن و شیشه‌گرخانه‌ها که تا چند سال قبل از این یعنی تا همان زمان که چند کارخانه بزرگ در کنار معادن زغال کامپین احداث گشت ، جزو کارهای اختصاصی والونی‌ها بشمار میرفت .

از نظر تئوری فلاندری‌ها و والون‌ها بطور زیادی از یکدیگرمتفاوتند ، اما در واقع شاید تشخیص و جدا کردن آنها از یکدیگر غیرممکن باشد . وصلت‌ها و آمیزش‌های آنها با یکدیگر در طول قرون آنچنان بهم آمیخته‌شان کرده که تفاوت‌های نژادی‌شان دیگر بچشم نمی‌آید و تنها عامل انفکاکشان همان عامل زبان است . و بین زبان فرانسوی و فلاندری کوچکترین وجه تشابهی وجود ندارد .

زبان فلاندری فقط بیست‌وپنج سال پیش بعنوان دومین زبان رسمی شناخته شد . زبان فرانسه تا به‌آن تاریخ ، تنها در چند مورد مثلا " در بعضی از امور دولتی ، دربرابر زبان فلاندری جاخالی کرده بود ولی هنوز در دادگاهها ، مدارس ، ادارات ، بر روی صحنهٔ نمایش و در بیشتر انجمن‌های اجتماعی شنیده می‌شد . طبقات بالای اجتماع در فلاندر ، درست مانند والونی‌ها بزبان‌فرانسه سخن‌می‌گفتند ، غفلت‌آنها از زبان‌فلاندری یا بقول خودشان زبان عامیانهٔ هلندی ، از قرون وسطی شروع می‌شد ، یعنی از همان زمانی که فرانسه بر فلاندر تسلط یافت و نجیب‌زادگان و آباء کلیسا و بازرگانان ثروتمند آنجا با همکاران فرانسوی خود باب معاشرت باز کردند . در دوران قرون وسطی‌نیزخیلی بندرت اتفاق می‌افتادکه کسی از ناحیهٔ فلاندر زحمت یاد گرفتن زبان هلندی را بخود



. جوانان روسی



زنی از تهامه ـ یمن گردن‌بند عنبر و سکه‌نقره بگردن دارد

زنان‌و مردی از هائیتی









مردی از آسیای مرکزی

مردم بدوی چین‌غربی



چهره مردی از موزامبیک

زارع مکزیکی



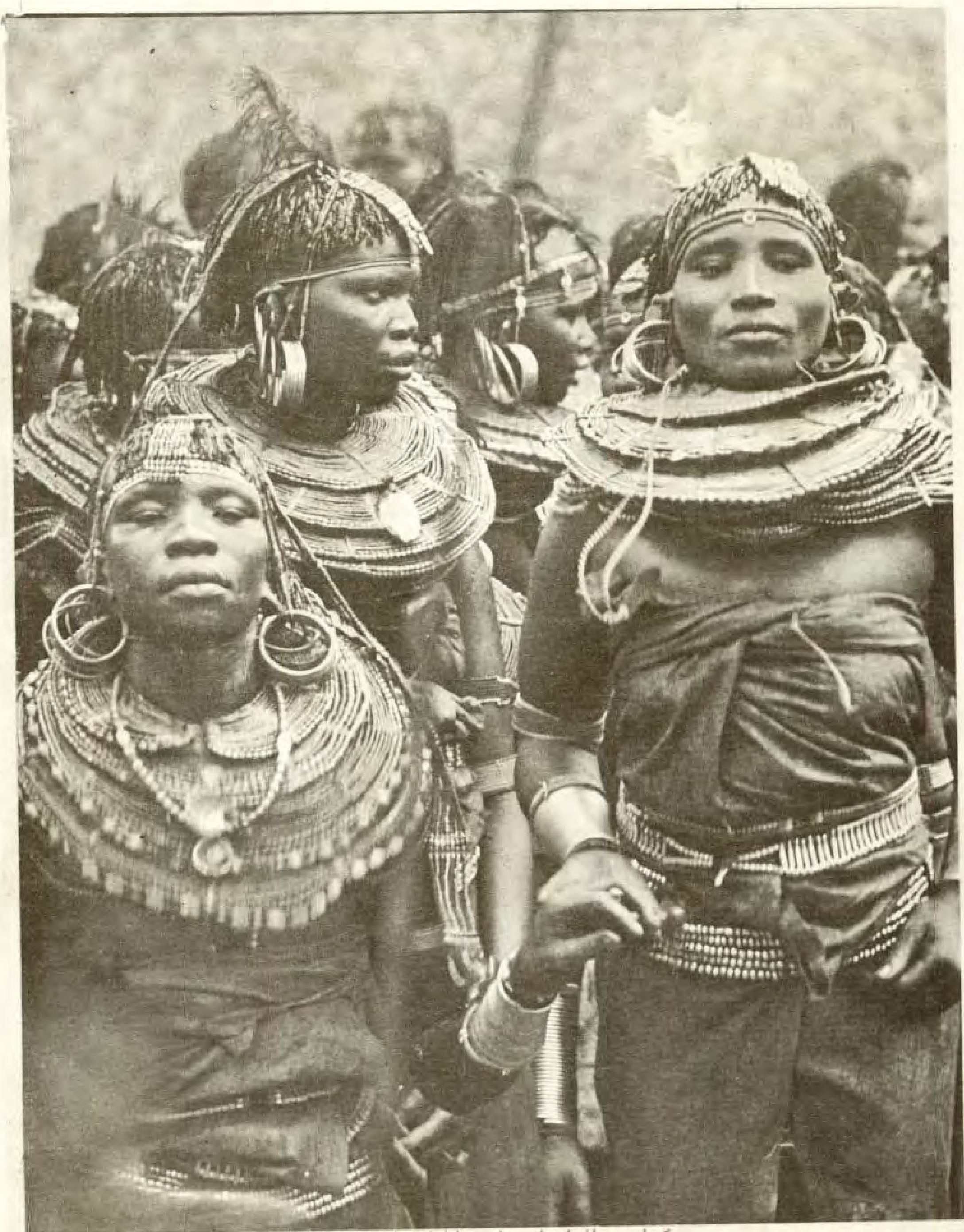
مردمان یوروبا و خدایانشان



۲۷۷ بالا مردان باهامائی   پائین زنی کشاورز از هند   پائین مردی ریشو در لباس گارد رئیس‌جمهوری هند







کنیا در حال اجرای مراسم با لباس‌های محلی





حمال انگلیسی در حال حمل دو جعبه ماهی



دختر پیشاهنگ هواپیما ــ انگلیسی

دانشجویان انستیتو سیاسی کوناکری ــ گینه

جوان موتورسوار ــ انگلیسی

دو تن سیاه‌پوست ساکنان محله هارلم نیویورک





جوانان سودانی



مردی از مرتیوکوت ـ کنیا

مردان و زنان شهر سورنتو ایتالیا در لباس محلی





خانواده هندوی کشاورز دربیرون کلبه‌خود $\frac{7}{10}$ مردم هند کشاورزند



دخترک آمریکائی که اجدادش سیصدسال پیش به آمریکا مهاجرت کردند



بافنده نیجریه‌ای



دانشجویان دانشگاه دمشق ــ سوریه



نی‌نوازان شمال‌آمریکا



۲۸۲ | دختر نی‌نواز ــ بادیه‌نشین صحرای سینا مصر



مرد مسلمان تانزانیائی در حال کار



بازار ماهی در شهر کوپنهاک ـ دانمارک

در حال گشایش پارلمان کشور غنا





زن و کودکان هندی مقیم در ناتال آفریقای جنوبی



زنان سنگالی در حال چیدن محصول



زنان تانزانیائی موزها را روی سر برای فروش به‌بازار حمل می‌کنند



عروس و
لباس عروس

دختر کوچک یمنی





مرد شکارچی — فیلی‌پینی



زنان سرخپوست گواتمالائی در حال نیایش



زنی ارمنی
از ارمنستان



زن ژاپنی



مراسم جشن مردم فیلی‌پین



زنی از فیلی‌پین



زنی از باهاما

زنی از تایوان





نوازنده‌ای از نپال ــ ناحیه هیمالیا



زنی تبتی



جوان یونانی در حال حمل یک بره



جوان نیجریه‌ای



زنان ازبک



زنی حبشی

بدهد و بهمین‌جهت نیز اصولا" برایش امکان نداشت که بطورمستقیم با رعایا و چوپانان خود و یا با مردم‌ساده و فقیر شهر که هنوز به این زبان ژرمانی بومی خود سخن‌می‌گفتند در تماس باشد . . . " نقل از کتاب سرزمین و مردم بلژیک ــ ترجمه هادی صادقی

بلغارستان Bulgaria

نژادشناسی و مذهب در بلغارستان ــ برطبق آمار سرشماری ۹۱% از این مردم بلغاری، ۶% ترک و ۲% راکولیها تشکیل میدهند . تقریبا" حدود ۸۹% از مردم مذهب ارتودوکس شرقی ۱۰% مسلمان و بقیه کاتولیک رومی، پروتستان و به دیگر مذاهب‌اعتقاد دارند .

توسعه و گسترش علم پزشکی و نتایج عملی آن ازدیاد جمعیت را در بلغارستان باعث گردیده است که همان روش و سیستم کهن در اروپا را اعمال کرده است و میزان افزایش جمعیت باوجود مهاجرتها درسال ۱۹۴۶ که حدود ۱۶۵/۰۰۰ نفر ترک و۳۰۰۰۰ یهودی بودند در سطح بالائی از اروپا قرار دارد . حدود ۵۰/۰۰۰ بلغاری امروزه به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرده‌اند .

شهرهای عمدهٔ بلغارستان ــ پایتخت بلغارستان شهر صوفیه است که یکی از بزرگترین شهرهای بلغارستان و این شهر خود یک نقطهٔ اتصال با خط سیر تجارت باستانی بین کشور بلغارستان و قسطنطنیه ;Constanlinople از راه رود دانوب و دریای‌اژه ودریای‌سیاه و دریای‌آدریاتیک می‌باشد . پلودیو Plovdiv دومین‌شهر بزرگ بلغارستان می‌باشد که رود ماریت Maritsa مرکزفعالیت خطوط کشتیرانی در آنجا قرار دارد شهرهای دیگر مرتبط به بنادر دریای سیاه شهرهای وارنا Varna و بورگاس Burgus وشهربندری دریای دانوب روز Ruse می‌باشد . تعدادی شهرهای معدنی و صنعتی در درون کشور بعنوان مراکز صنعتی مثل کلاروف گراد Kolarovgrad ، پلون Plecen ، اسارازآلورا Stara Zagora و اسلیون Sliuen متمرکز شده‌اند . شهر صنعتی دیمتروف گارد Dimitrovgard بر کرانه رود ماریتسا ساخته شده است و شهر کوچکی است که حدود ۳۶۷۲ نفر در سال ۱۹۴۶ داشته است و تعدادی حدود ۴۱۶۰۰ نفربخاطر خط مشی حکومت‌بسرعت‌دراین شهرصنعتی ساکن‌شدند .همین‌خط مشی منجر به کاهش جمعیت در بخش روستائی شد . گرچه دوسوم از ساکنین کشور هنوز در بخشهای روستایی در اوایل سال ۱۹۶۰ دسته‌بندی شده‌اند معذالک این تغییر بنیادی اثر برجسته‌ای در جمعیت شهری و روستائی گذاشت . مردم روستا عمدتا" در دهکده‌ها بنام‌کولیبی Kolibi یا ماخالی Makhali درکوهستانها و سلو Selo در دشتهای‌پهناور شناخته میشوند . از سال ۱۹۵۶ اکثر دهکده‌های بلغارستان و خانواده‌های روستائی به

یک واحد بشکل سیستم جمع‌گرایی اداره میشوند .

تحصیلات در بلغارستان ـ خواندن و نوشتن در بلغارستان برحسب یک عادت سنتی و برطبق استانداردهای بالکان Balkan بعدازسالهای۱۹۴۷در سطح بالایی قرار گرفت و حکومت برنامهٔ تحصیلی واقعی را برای ریشه‌کن ساختن فقر و بیسوادی پیاده‌کرد تحصیل در بلغارستان بطورآزاد و اجباری برای افراد بین سالهای ۷ تا ۱۵ سالگی قرار دارد و اقلیت‌های نژادی دارای مدارس مربوط به خود می‌باشند . تحصیلات عالیه هم به شکلهای گوناگون در شهرهای صوفیه Sofia و پلودیو Plovdiv می‌باشند .

زندگی فرهنگی ـ کشور بلغارستان با دیگر مردم بالکان در داشتن یک سنت غنی زبانی و ادبیات گروهی سهیم هستند . جنبش ملی در قرون نوزدهم نوشته‌های اساسی و مهمی‌رابوجودآوردونویسندگان‌وشاعرانی‌چون‌پنچواسلاویکوف Pencho Slaveikov از معروفیت و شهرت وسیعی برخوردار بوده‌اند . بلغارستان تنها از یک سنت مدرن در تئاتر ملی خود برخوردار می‌باشد یک سنت قدیمی و غنی هم بنام هنر علوم ادارهٔ کلیساها وجود دارد که در بناهای آن معماری و نقاشی آبرنگی بر روی گچ و تصاویری از حضرت عیسی با مقدسین مسیحی و حکاکیهایی بر روی چوب در بلغارستان وجود دارد . بعد از سالهای ۱۹۴۵ اشکال و شیوه‌ها و فرمهای هنری و تجلی هنری وسیله‌ای برای تبلیغات سیاسی گردید .

بلمی

قبایلی از نژاد حامی ، در مشرق سودان ، نفوذ آنها بین قرن ۳ ، ۶ میلادی بود . به غارت‌گری می‌پرداختند مردم را باسیری میگرفتند تا برده نمایند . برخی از آنها در قرن ۶ به مسیحیت گرویدند ، برخی نیز همچنان بت‌پرست ماندند و ایزیس را عبادت می زدند .

شور بولیوی Bolivia

مردم کشور بولیوی ـ نژادشناسی و زبان مردم بولیوی ـ بیش از نیمی از جمعیت مردم بولیوی سرخپوستان خالص می‌باشند . یک سوم دیگر آمیخته‌ای از اجداد سفید و سرخپوست می‌باشند که به کولوس Cholos معروفند .

از مهمترین گروههای‌قدیمی سرخپوستی‌از تمدن آیمارا Aymara هستند که‌در بخش، آلتیپلانو Altiplano در اطراف دریاچهٔ تی‌تی‌کاکا Titicaca و کوراچوآ بسر میبردند و زبان رسمی‌شان اینکائی بود که بطورکلی زبان رسمی دره‌نشینان و بخش‌هائی از آلتیپلانو Altiplano میباشد . همینطور اختلافات بیشماری میان کلیسا ودولت

بولیوی وجود دارد. حدود ۹۵٪ از مردم بولیوی کاتولیک رومی می‌باشند. در مناطق روستائی پیروان مذهب کاتولیک رومی عقیده دارند که در کشور از نفوذ فراوانی برخوردارند و حتی این اعتقادات و عقاید مذهبی آنها از بدو وجود کشور بولیوی در آنجا وجود داشته‌است. البته گروه کوچکی معتقد به مذهب پروتستان می‌باشندوتبلیغات پروتستانی هم میشود گروهی دیگر به نام مذهب پرزبیترین‌ها Presbyterians و متودیست‌ها Methodists هستند که وظایف مذهبی و ارشادی خود را با شدت‌انجام میدهند.

جمعیت و شهرهای عمده در بولیوی ــ تقریبا "۷۵٪ از مردم بولیوی در بخش آلتیپلانو Altiplano یا در کوهستانهای سر سبز و دره‌های کوهستانی بولیوی بسر میبرند. امراض و بیماریها، طاعون و عدم شرایط بهداشتی در سرزمینهای پست وپائین اثبات کرده است که مانند حصاری برای اسکان گزیدن در ارتفاعات زیر پنجهزار پائی وجود دارد. حدود یک سوم جمعیت شهرنشین و این شهرنشینان را در اصطلاح دفکتو Defacto می‌نامند. پایتخت بولیوی شهر لاپاز Laplaz و اینطور ادعا میشود که فقط حدود ۱۰٪ از آنان شهرنشین هستند. دومین شهر بزرگ بولیوی کوچابامبا Cochabumba، اورورو Oruro، سانتاکروز Santacruz، سوکر Sucre (پایتخت حقوقی و قانونی) و پوتوسی Potosi می‌باشند و بیشتر سفیدپوستان در بخشهای اطراف کوچابامبا، سوکر و تاریجا Tarija بسر میبرند.

بخاطرمیزان بالای مرگ‌ومیر مخصوصا" میان کودکان و با توجه به مهاجرت‌جمعیت بولیوی به دیگر کشورهای آمریکای لاتین جمعیت این کشور از رشد کندی برخورداراست. علیرغم افزایش و توجه به وضع بهداشت عمومی و میزان تولد هنوز این افزایش و رشد جمعیت سالانه کمتر از ۱/۵٪ می‌باشد.

آموزش و پرورش در بولیوی ــ علیرغم بهبود در وضع آموزش و پرورش و توسعه و گسترش‌در سیستم تحصیلاتی آموزش و پرورش ازمهمترین مسائل جدی در بولیوی بشمار میرود. آموزش اجباری برای‌کودکان‌بین سنین هفت تا چهارده سالگی می‌باشد. بهرحال عدهٔ کثیری از والدین کودکان به این مسئله اساسی کاملا" بی‌توجه بوده و تقریبا" حدود ۷۰٪ از جمعیت‌در فقر و بیسوادی بسر میبرند که این خود یکی از مشخصات کشور های آمریکای‌لاتین می‌باشددر بعضی‌ازسازمانهادرکواچوآ Quechua وآی‌مارا Aymara به‌زبان اسپانیائی تدریس میشود از مهمترین‌این دانشگاهها دانشگاه مایوردسن آندرس Mayor de San Andres درایالت‌لاپاز Lapaz و دانشگاه‌سان فرانسیسکو اگزاویر در ایالت سوکر در سال ۱۶۲۴ تاسیس گردیده‌،می‌باشند.



BUSHMEN
بوشمن‌ها، مردمی دلاور

وقتی سخن از آفریقای سیاه می‌شود، یا برای آنستکه بیشتر مردم قاره آفریقا سیاه‌پوست هستند یا اینکه بعلت ناشناخته‌بودن قاره آفریقا در اواخر قرن نوزدهم به آن‌قاره سیاه می‌گفتند.

بوشمن‌ها دارای پوستی زرد هستند که در قارهٔ آفریقا زندگی می‌کنند. این مردم روزگاری تنها انسانهائی بودند که در بیابان کالاهاری می‌زیستند.

برخی می‌پندارند که ازنسل دریانوردان چینی می‌باشند که قدم به سواحل آفریقا نهادند و در جنگل‌های انبوه اقامت و مسکن گزیدند. عقیده قابل توجه دیگر آنستکه، بوشمن‌ها، کهن‌ترین مردم اصلی وبومی آفریقاو به عقیده دیگر، آنان، باستانی‌ترین مردم روی کره زمین هستند. اگرچه بوشمن‌ها روزگاری به بزرگترین نقطه اوج تمدن خویش رسید، اما اکنون خیلی شبیه به مردم عصر حجر می‌باشند.

بوشمن‌ها بلندقد نیستند. در قامت و اندازه قد، آنان شبیه مردم پیگمی می‌باشندکه در آفریقای مرکزی زندگی می‌کنندبوشمن‌هادارای جمجمه‌های درازو گونه استخوانی می باشند. زبانشان یک‌سری از غرغرها، خرخرها و تیک‌تیک‌ها و صداهاست.



پیر پرتره مرد بوشمنی—پوشش زرد رخسارماش شباهتی به نژاد آفریقائی ندارد.



یکنفر زن از قبیله بوشمن در حال نگهداری کودکانش



مقدار و تعدادی اسلحه ساخت بوشمن‌ها : کمان و تیر با نیزه و تیردان نمونه‌ای از کفش صندل برپای پوشیده

مردان یکنوع لباس مانند دستمال‌سفره ، زنان یکنوع لباس بلند پوستی که بدور خود می‌پیچند می‌پوشند . این‌مردم چربی را در بدن خود ذخیره می‌کنند از این‌رو به آنان شکل عجیب و غریبی می‌دهد و در معنی بدنشان محل ذخیره وسفره‌ایست‌که در وقت قحط و گرسنگی می‌توانند تغذیه کنند . درست شبیه شتر که در بدن خود آب را برای وقت بی‌آبی در بیابانها ذخیره می‌کند .

بوشمن‌ها بطور عمده از راه شکار زندگی وبا کمان بوسیله تیرهای زهرالود صید می‌کنند . همه مردم بوشمن اعم از مردان ، زنان ، نوجوانان یا پیران شکارچی می‌باشند . زهری که در آلودن تیرها بکار می‌برند از شیره برخی ازنخل‌ها یا زهر جانوران – از قبیل مارها–یاسوسک‌های‌کشنده‌بدست نگوااسکارب می‌آوردند . بوشمن‌ها مهارت فراوان در بکاربردن مقدار لازم سم برای هر نوع شکار دارند .

قبایل گوناگون نیز از دام‌ها برای شکارجانوران سود می‌جویند . آنان‌جنگلی‌رابه مناطق متعدد تقسیم و هریک نسبت به سهم دیگری احترام قائل و بشیوه‌ای دلپذیر از سازش با یکدیگر معتقد و معتاد هستند که خیلی از اقوام می‌توانند از شیوه پسندیده آنان تقلید کنند . همچنین هرگز کندوئی از زنبوران عسلی که بوسیلهٔ قبیله دیگر علامت‌گذاری شده نمی‌دزدند .

اگر شکار کم و یا نایاب شود ، بوشمن‌ها هرچیزی از قبیل : ریشه درختان ، حشرات ، مارها ، قورباغه‌ها مارمولک‌ها ، حبم ، میوه انگوری و مغز دانه‌ها ، عسل و حتی تخم مورچه‌ها که به برنج بوشمن‌ها معروف است وزنان بوشمن با چوب لانه مورچگان را می‌کنند ، بدست می‌آورند .

ظروف آشپزخانه آنان معدود ، خشن و خام است .آب را در پوست تخم شترمرغ‌می‌ریزند . بوشمن‌ها درد خانه‌سازی "بخود نمی‌دهند . اردوگاههایشان شامل کلبه‌های کوتاه که از خار و خاشاک ساخته شده ، می‌سازند و آنها را به هم می‌بندند و با پوست درختان یا حصیر یا پوست روی آن را می‌پوشانند . تخت‌خواب آنها سوراخهائی در شن می‌باشد .

در اینجا برخی از لوازم زندگی‌مورد استفاده بوشمن‌ها طرف چپ انواع ظروف و در سمت راست یک کیسه و یک پیش بند ساخته‌از پوست جانور و در قسمت آخرراست یک طبل دیده می‌شود .



بوشمن‌ها ، مردمی باهوش ، شیفتهٔ موسیقی و عاشق رقص هستند ، صورت خویش را بطرزی عجیب نقاشی و طراحی می‌کنند و می‌توانند تاعدد سه بشمارند . عشقشان به آزادی فراوان است . شاید نیرومندترین شکل و صورت‌در ساختن این امر و هدف است ، از این‌رو آنان به تشکیلات خیلی کوچک قبیله‌ای رو آورده‌اند . گاهی‌چند قبیله متحد می‌شوند و شاهی برای خود برمی‌گزینند ولی این برای مدتی کوتاه خواهد بود .

آنان اعتقادی گنگ و مبهم بیک خدای نیرومند دارند ، همچنین به اهریمنان ، جن‌ها و ارواح شیطانی معتقد هستند و با خود تعدادی طلسم‌حمل‌می‌کنندومی‌پندارندکه این‌طلسم‌هاآنانرااازدشمنان نامرئی محفوظ نگه می‌دارد .

اگر یکی‌از مردان قبیله‌شان بمیرد ، آنان یک توده سنگ را در نقطه‌ای روی هم می‌گذارند ، آنگاه آنان با یک موافقت آن اردوگاه را ترک می‌گویند .

بوشمن‌ها بیکنوع‌کار هنری می‌پردازند که شبیه نقاشی‌های مردمان غارنشین عهد باستان می‌باشد .رنگ‌های خود را از مواد رنگی طبیعی‌می‌سازند و بااین رنگ‌ها روی دیوارهای غارها و صخره‌ها قلم‌زنی می‌کنند . مسابقاتشان در شعر و شاعری و افسانه‌ها و پرداختن افسانه‌هاست و عشق بسیار به داستانهائی دارندکه دربارهٔ خلق چیزهائی باشد که در محیط و اطرافشان وجود دارد .

در اینجا یکی از آن‌گونه افسانه‌های مورد علاقه آنها که دربارهٔ تولد و پیدایش ستارگان آمده است نقل می‌شود :

خورشید مردی بود که در کلبه‌ای در کشور بوشمن‌ها می‌زیست . وی یک بازوی خود رابلند کرد و هم اکنون و اینک ! نور بسیار شدیدی درخشید ، که قسمتی از گیتی را چراغانی کرد . روزی عده‌ای کودک ، مرد را (خورشیدرا) بسوی آسمان پرتاب‌کردندو از آنجاخورشید به همه‌جای جهان نورافشانی کرد و برای همهٔ مردم دنیا خوشبختی پدید آورد .

درآنجا دختری بود ، مقداری خاکستر مخلوط با رگه‌های سرخ و سفیدی بود به آسمان پرتاب کرد . خاکسترها کهکشان راه شیری و رگه‌ها و ریشه‌هاتبدیل به ستارگان سرخ و سفید گشت !



مرد نابینای حبشی

دو مرد تایلندی



پاپوآن‌ها مردمی از دوران حجر که در گینه نو زندگی میکنند .

درارتفاعات قسمت‌های‌مرکزی گینه‌نو که در شمال استرالیا قرار دارد مردمی زندگی میکنند که شیوه زندگیشان همچون مردمان عصر حجر است . درین سی سال اخیر یا کمی بیشتر عده کمی از اروپائیان توانسته‌اند در داخل گینه نو نفوذ و زندگی کنند .

درین منطقه جنگل‌های انبوه و آب و هوائی استوائی وجود دارد . در مناطق کوهستانی دره‌های عریض و آب و هوائی خوب با اختلاف فراوانی که از لحاظ گرمای تابستان و سرمای زمستان آن هست . باران بسیار درین نواحی میبارد ازین‌رو مردمش به آسانی میتوانند غذای خویش را فراهم سازند و زندگی خوش و آرامی داشته باشند . ودر همین ناحیه است که قبایل متعدد و متنوعی که زبانهای گوناگون و متفاوت (مردمانی که تنها چند مایل از یکدیگر بیشتر فاصله ندارند ، اغلب زبان یکدیگر را نمی‌فهمند) و با عادات جنگجوئی ، لیکن بیشتر گزارش‌ها مخالف و ضد یکدیگر است ، و بیشتر قبایلی هرگز آدمخوار نبوده‌اند . زندگی میکنند .

خوراک اصلی این قبایل سیب‌زمینی شیرینی که در هر جای قطعات کوچک زمین — های کوهستانی میروید . میباشد . قطعه زمین زراعت شده برای ۳ یا ۴ سال بایر یعنی آیش گذاشته آنگاه دوباره در آن کشت میشود .

در هر وقت که می‌توانند گیاه و محصولات غذائی خود را جمع میکنند لیکن هرگز خوراک انبار نمی‌نمایند . در موقع احتیاج سیب‌زمینی شیرین را از زمین بیرون میآورندو بمصرف میرسانند . مردان معمولا " زمین را آماده کشت میسازند اما بقیه کارهای کشت و برداشت بعهده زنان است .

از ابزارهای ساده کشاورزی استفاده میکنند مثلا " با قطعه‌ای چوب زمین را حفر میکنند ولی برای فروانداختن درختان از تبر سنگی استفاده مینمایند . این تبرهاخیلی خوب ساخته شده است یک قبیله در ساختن تبر و سایر ابزارهای ضروری خود مهارت فروان دارد . این تبرها خود وسیله مبادله کالا و بجای پول نیز میباشد و قیمت آنها غالبا " بالاست . قبایلی هستند که چند نوع کالا دارند .

چاقوها را از نی‌خیزران ، لباس را از پوست درخت عرعر میسازند . خوک را بیشتر برای گوشت آن پرورش میدهند . هر چند وقت یکبار جشن بزرگی برپا و تعداد بسیاری خوک را کشته بمقدار زیادی گوشت میخورند . گاهی پرندگان وحشی یا کانگوروها را اسیر

میکنند. مردان تیر و کمان و نیزه برای شکار با خود میبرند.

برخی از قبایل در روستاهای کوچک زندگی میکنند، اما دیگران شبیه‌قبیله‌کیمبو (یکی از بزرگترین قبایل گینه‌نو) خانه‌هایی درسرزمین خود بنا کرده‌اند. کلبه‌هایشان از چوب، خس و خاشاک و علف‌ها ساخته میشود و وسعت چندانی ندارد زیرا فقط برای خفتن از آنها استفاده و غالبا" در بیرون کلبه‌ها زندگی میکنند. مردان قبیله گاهی پوست می‌پوشند (قبایلی که بیشتر در سواحل هستند) و بصورت خود چیزهائی می‌چسبانند و برخی از مردان در بینی خویش سوراخهائی ایجاد و اشیائی از آن آویزان میکنند. در رقص‌هایشان مردان کلاه‌های مخصوص بسر میگذارند که بآن‌ها پر مرغ بهشتی چسبانیده باشند ازپرهای طوطی و غیره نیز در تزیین لباس مخصوص استفاده میکنند.

زندگی مردم قبایل گینه نو اینک بر اثر برخورد و ارتباط با مردم غیربومی مقداری تغییریافته، مخصوصا" مردان‌جوان این‌قبایل با تمدن‌جدید تا اندازه‌ای آشنائی یافته‌اند.

در جاهائی شبیه‌پایتخت بندر مورسبی که در ساحل جنوب شرقی قرار دارد تغییرات عمده‌ای در زندگی این قبایل پدید آمده است. با اینحال بآهستگی و کندی بسیار با مظاهر تمدن جدید خو میگیرند و خیلی کند، از آداب و رسوم خویش دست برمیدارند.

بجز از مردمی که با غیر بومیان در تماس هستند قبایلی که در قسمتهای داخلی‌تر جزیره گینه‌نو بسر میبرند هنوز تقریبا" مانند عصر حجر زندگی میکنند. برای پیروزی در جنگها و کارهای خود به‌نیروهای جادوئی معتقد و بحمله وغارت و وحشیگری هنوز پابند هستند.

پاراگوئه Paraguay

مردم پاراگوئه ـ از نظر قوم شناسی و توزیع جمعیت ـ جمعیت کشور پاراگوئه را آمیخته‌ای از نژاد سفید و سرخپوستان باستانی تشکیل داده است. نژاد سرخپوستی کاملا از گوارانی Guarani که بطور پراکنده با گروه اسپانیائی‌ها اختلاط یافته‌اند و از نظر همگانی بیولوژیکی اولین مرحلهٔ توزیع جمعیت را میان کشورهای آمریکای لاتین بدست آورده است. باقیماندهٔ نژاد خونی سرخپوستی در بخشهای دوردست از گروهی کوچک بنام‌چاکو Chaco تشکیل یافته‌است که جمعیتی حدود هفده هزار نفر میشوند و از اساس چندین‌خانواده اروپائی تشکیل‌یافته‌است و بیشترآنها در بخش‌آسونسیون Asuncion بسر میبرند. بخش کوچکی از مهاجران از طریق این کشور به کشورهای برزیل، اروگوئه، آرژانتین و شیلی سرازیر میشوند. تنها امتیاز سرازیر شدن این مهاجران در دههٔ اخیر بیش از چندین هزار نفر از اهالی مردم منونیت‌ها Mennonites از سال ۱۹۲۰ به کشورهای آمریکا، کانادا، شوروی، آلمان‌غربی و لهستان بوده است.

تراکم جمعیت در پاراگوئه در هر کیلومر مربع مساحت برای هریازده نفر می‌باشد که در مقام دوم تراکم جمعیت بعد از کشور بولیوی در میان کشورهای آمریکای لاتین می‌باشد. توزیع جمعیت در پاراگوئه فوق‌العاده ناهماهنگ می‌باشد، بهرحال قسمتی از سرزمینهای وسیع منطقهٔ چاکو قابل کشتکاری و سکونت نیست و این تراکم جمعیت در بخشهای روستائی به ۸۶۱ نفر در هر کیلومترمربع مساحت میرسد. بیشتر جمعیت در بخشهای روستایی و حدود ۲۵٪ در بخشهای شهری بسرمیبرند. بزرگترین شهر وپایتخت این کشور شهر آسونسیون است که پایتخت‌این‌کشورهمین‌شهر آسونسیون Asuncion وازدیگرشهرهای‌مهم‌آن‌کونسپسیون Concepcion ، انکارناسیون Encarnacion و ویلاریکا Villaricca می‌باشند. مردم پاراگوئه نسبتا" جوان هستند و برطبق آمار گزارش‌شده حدود ۱۵٪ از مردم پاراگوئه بالای چهل سال سن دارند.

زبان و مذهب ــ در رابطهٔ با زبان مردم پاراگوئه از نظر وحدت زبانی دارای وجه تمایز میان کشورهای آمریکای لاتین است. تقریبا" تمامی جمعیت به دو زبان نوشته و تکلم می‌کنند. اکثریت مردم به زبان گوارانی محاوره میکنند که این خود یک نوع سمبل و نشانه از استقلال‌ملی مردم پاراگوئه می‌باشد و بیشتر موفقیت وادبیات صحیح این‌کشور از زبان‌آنها ناشی میشوند. کمتر از سه پنجم مردم پاراگوئه آشنائی به زبان اسپانیائی دارند و بیش از نه‌دهم یعنی تقریبا" کل جمعیت به زبان بومی و محلی گوارانی Guarani آشنائی کامل دارند.

کاتولیک رومی، مذهب رسمی و عمومی مردم پاراگوئه می‌باشد.

پاکستان Pakistan

مردم کشورپاکستان ــ جمعیت ــ مطابق آمار سرشماری سال ۱۹۵۱ جمعیت این‌کشور بالغ بر ۷۵/۸۰۰/۰۰۰ نفر را نشان میدهد که ظرف ده سال بعد یعنی در سال ۱۶۶۱ این جمعیت برابر ۹۳/۸۰۰/۰۰۰ نفر تخمین زده شد و این بدان معنی است که حدود ۲/۴٪ به این جمعیت افزوده گردیده است.

وضعیت آموزش و پرورش در پاکستان ــ دانش و سواد در پاکستان در سطح پائینی قرار دارد و تنها حدود ۱۵/۳ قادر به خواندن مطالب کوتاه و دانش ابتدائی می‌باشند در پاکستان حدود ۵۰/۰۰۰ مدرسه و دبیرستان وجود دارد که شامل مدارس تخصصی هم میشوند. همچنین حدود ۲۰۰ کالج علوم و فنون، ترتیب معلم و کالجهای حرفه‌ای وجود دارد. به‌علاوه‌تعدادی کالجهای مهندسی، پزشکی، حقوقی هم وجود دارند، در پاکستان فقط چند دانشگاه در پنجاب، کراچی، پیشاور و راچشاهی تاسیس شده است.

بهداشت عمومی در پاکستان ـ همانطوریکه در کشورهای پیشرفته بهداشت‌وسلامت بخش مهمی از جامعه را تشکیل میدهد . و متاسفانه اکثریت جمعیت و مردم پاکستان از بهداشت عمومی برخوردار نمی‌باشند و تاحدی شاید بخاطر آن است که منابع مبادلاتی خارجی در پاکستان بطور ناکافی می‌باشد . نتیجتا " نیروی کارگر قادر به استخراج کامل منابع کشاورزی و منابع صنعتی بوسیلهٔ وسایل صنعتی می‌باشد . دولت پاکستان بفکر افزایش مراکز رفاهی در زایشگاهها ، رفاه کودکان یا بیمارستانهای امراض سل ، کلینیکها و آسایشگاههای مسلولین و دیگر امکانات بهداشتی و سلامت عمومی می‌باشد ، درحالیکه در این کشور تنها دو هزار پرستار تربیت شده‌اند و حدود ۹۲۰۰ پزشک همینطور ۶۰۰ بیمارستان‌مجهز و موثر وجود دارند . بیماریهای مالاریا و امراض سل هنوز ناقلین‌بیماری های گوناگون هستند که زندگی افراد جامعه را تهدید میکنند که میزان مرگ‌ومیر در سطح بالایی و در کشور پاکستان بچشم میخورد .

پرتغال

پرتغالیها عموما " مردمانی هستند کوتاه‌قدء دارای پوستی زرد رنگ ، چشمانی سیاه و موهایی تیره . در قسمتهای شمالی که تاثیر قبایل ژرمنی زیادتر بوده است ، افرادی با چشمان‌آبی وموهای روشن دیده می‌شوند . دانشمندان نژادشناسی در باب اجدادپرتغالی های کنونی اتفاق نظر ندارند . ولی بیشتر عقیده براین است که اجداد آنان همان لوزیتانیاییها یعنی نژاد سلتی ایبری بوده‌اند که روزگاری در برابر حملات رومیان‌دلیرانه مقاومت کرده‌اند . لیکن ، به تدریج و در خلال ایام و قرون ، نژادهای دیگری با این‌اقوام جنگجو که از راه شبانی و شکار امرار معاش می‌کرده‌اند ، در هم آمیخته‌اند . اقوام فینیقی ، رومی ، ژرمن ، و مور هر یک اثری از خود در چهرهٔ این مردمان باقی گذارده است . از اختلاط همین اقوام و نژادهاست که پرتغالیهای امروزه به‌وجود آمده‌اند .

هر یک از اقوام و قبایلی که در پرتغال تاخت‌وتاز کرده ، کوشیده است تا فرهنگ ، دین و زبان خود را نیز در آنجا رواج دهد . زبان پرتغالی امروزه به زبان لاتینی رومیها بیش از سایر اروپایی شباهت دارد . رومیان در این سرزمین آیین مسیحیت را جایگزین پرستش خدایان قدیم ساختند . این دین حتی در دورهٔ خلفای اسلامی بر پرتغال نیز همواره باقی‌و برجا بود .

پرتغالیها مردمی هستند خونگرم ، خوش‌ذوق ، با احساسات عموما " فروتن و متواضع از طبع تند و حاد و متکبر اسپانیاییها به دور و مردمانی صبور و بردبارند . پرتغال دارای نه ملیون جمعیت است که قسمت‌اعظم آن در کشتزارها ، تاکستانها ، و جنگلها کارمیکنند . غالبا " خوش‌مشرب و سرخوشند ، و رنج کار و خستگی را با شوخی و تفریح می‌کاهند و

دشواریها را بر خود آسان می‌سازند. کار روزانه در مزارع پایه و اساس تفریحات وسرگرمی ها و حتی جشنها و اعیاد آنان است. نزاکت وآداب‌دانی و حسن سلوک در همه جا، چه در بین شهرنشینان و چه در میان برزگران پابرهنه، دیده می‌شود. بزرگترین سرمایه‌ونقد حیات آنان عشق به کار و زحمت‌کشیدن است. در کشاورزی پرتغال هنوز تراکتور جای گاو و استر را نگرفته و حتی آسیا کردن، روغنگیری زیتون، شخم زدن و درو کردن و خرمن ـ کوبیدن هنوز به همان روشهای قدیم و کهن انجام می‌گیرد.

در سرزمینی‌که ما اکنون به‌نام پرتغال می‌شناسیم، نژادهای مختلف و قبایل‌بسیاری مسکن گزیده‌اند. متجاوز از یک میلیون سال قبل بشر نخستین، که در عهد حجر قدیـــم می‌زیست، به طلب غارهای کوهستانی این منطقه آمده و برای حفظ خود از خطر توفـان و حیوانات درنده در آن منزل اختیار کرد. بعدها، یعنی در پانزده الی ده هزار سال قبل از میلاد مسیح، قوم دیگری به این سرزمین پای نهاد. افراد این قوم، که درعصرنوسنگی Neolithic به‌سر می‌بردند، سلاحهای جنگی بهتری داشتند و نسبت به غارنشینان دورهٔ حجر قدیم پیشرفتهای زیادتری کرده بودند. این قوم نیز به تیر و کمان مسلح بود و کشتزارهای‌گندم و باغستانهای میوه داشت. در اواخر این دوره مقبره‌های‌سنگی‌مخصوص ساختند. این مقبره‌ها همان است که دولمن نام دارد و امروز در پرتغال بسیاری از آنها دیده می‌شود.

در حدود سه یا دو هزار سال قبل از میلاد اقوامی نسبتا" مترقیتر و متمدنتر سیل‌ـ آسا به قسمت شمال‌شرقی شبه جزیرهٔ ایبری تاختند. این اقوام همان ایبریها بودند. سپس نوبت سلتها فرا رسید که سراسر اروپا را میدان تاخت‌وتاز خود قرار داده بودند. بدین‌ترتیب در گوشه جنوب‌غربی قارهٔ اروپا دو نژاد ایبری و سلت در هم آمیختند. از این اختلاط پنج قبیلهٔ عمده به وجود آمد که یکی از آنها قوم لوزیتانیایی بود. ایـن قوم به تدریج منطقه‌ای را که احتمالا همان قسمتهای شمالی و مرکزی پرتغال کنونی است تحت سلطه و تصرف خویش در آورد.

در قرون بعد نژادهای دیگری نیز وارد پرتغال شدند. هر یک از مهاجمان قبایلی‌را که قبلا درآنجا ساکن‌بودند مقهور می‌ساختند و راه ورسم تازهٔ‌زندگی‌خودرا به‌آنان‌آموختند چه بسا این مهاجمان خود به‌وسیلهٔ اقوام قویتر و نیرومندتری از آنجا بیرون رانده‌شده‌ـ اند. به‌هرحال، هر یک از این اقوام و قبایل آلات و ابزار و سلاحها و قطعات سفالین از خود برجای گذاشته است. این آثار و همچنین ویرانه‌های خانه‌های آنان، علی‌رغـم ویرانیها و غارتها و چپاولهایی که به‌وسیلهٔ دسته‌های مهاجم صورت گرفته، هنوز باقی و برجا است. همین‌آثار است که کلید و مفتاحی برای باستانشناسان و مورخان به شمارمیرود

و به کمک آنها پرده از گذشته‌ها برمی‌دارند و تاریکیهای ایام را روشن می‌کنند .

لوزیتانیاییها و همسایگانشان، یعنی ساکنان اتریشی و گالیسی، از نژاد سلتیبری بودند . این اقوام واجد پاره‌ای خصوصیات و استعدادهایی بودند که امروز در نزد ملـل متمدن دیده‌می‌شود . لوزیتانیاییها در آن قسمت از پرتغال که بین رودهای مینیو وتاگوس یعنی در مجاورت اسپانیاست، ساکن شدند . در این سرزمین زندگی مستلزم مبـارزه و تلاش دائم و کار و فعالیت بود . تعدادی از قبایل منسوب و نزدیک به هم خانه‌هایی بـر روی تپه‌ها بنا نهادند و اطراف آنها را با دیوارهای سنگی محصور می‌ساختند تا ازهرگونه خطر احتمالی در امان باشند . بنابرگفتار نویسندگان و مورخان قدیم ، این اقوام‌ازگوشت بز و بلوطهای جنگلی تغذیه می‌کردند ، و چه‌بسا از قلاع و استحکامات خود مساکن قبایل صلحجو و آرامی را که در دره‌ها به سر می‌بردند مورد هجوم قرار می‌دادند .لوزیتانیاییها ریشی بلند داشتند و جبه‌ای از پشم خام بر تن می‌کردند . سراسر عمر آنان به شکاروجنگ و ستیز باهمسایگان می‌گذشت . نقل‌از کتاب سرزمین و مردم پرتغال ـ ترجمه‌محمودمصاحب با حمله و هجوم رومی‌ها ، واندال‌ها و اعراب به سرزمین پرتغال نژاد مردم این سامان دگرگونی‌هائی یافت که هر یک از خصوصیات قومی اقوام غالب مهاجم امروزه کم و بیش‌در مردم پرتغال مشهود است .

پوئبلو Poeblou

تمدن‌سرخپوستان پوئبلو از ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ میلادی در جنوب غربی ممالک‌متحده آمریکا شکوه خیره‌کننده‌ای یافت . این تمدن مردم پوئبلو (هرروستای‌بزرگ دارای چندین انبار بزرگ) براساس‌تکنیک کشاورزی و مهارت فراوان در هنرها و حرفه‌ها ، مخصوصا " سفالگری قرار داشت این مردم سرخپوست؛ شامل قبیله: هاپی Happi زانی Zani که در آریزونا و نیومکزیک بسر می‌برند می‌باشند . پوئبلوهای جدید را می‌توان هنوز در ساحل علیای دره رودخانه ریوگراند نیومکزیکو دید .

پیگمی‌ها

پیگمی‌ها حقیقتا" دارای قدکوتاهی هستند؛ ولی روح آنها مهربان و ساده و روحیه‌شان شادابست . آنها از قدیم در قلب جنگل زیست کرده‌اند؛ و به تیرگی ابدی جنگل که پرتوخورشید را بدان راهی نیست ، عادت کرده‌اند .

جنگل گرمسیری، جنگل عظیم ، مرموز و کاملا خطرناک، خانه‌زادگاهی پیگمیها است ، فقـط آنجاست که آنها خودشان را راحت و آسوده احساس میکنند . فتح و تسخیر آنها غیرممکن است . همنیکه اولین علامت تشویش‌آمیز که آزادیشان را بخطر اندازد مشاهده شود ، آنها دەجنگلی‌خود

را رها میسازند و به‌جائی در عمق جنگل انبوه فرو میروند ، که هیچکس قادر به پیدا کردن آنسان نخواهد بود .

کار عمده و اساسی پیگمی‌ها شکار است . این آدمهای کوچولوی تیره‌پوست شکارگرانی ماهر و دلاورند . آنها نه تنها شکارگر بزهای وحشی جنگلی هستند ، بلکه درندگان نیرومندی چون‌پلنگها و فیلهای بزرگ وحشی را نیز شکار میکنند . همین سیاهان دلاوری که با درندگان بی‌باکانه روبرو میشوند ، از سپیدپوستان در هراسند .

پیگمی‌ها در نقطه معین چندان زمانی زندگی نمیکنند ، در این زمینه ، آنان دارای عادات‌و قوانین خاصی هستند . همینکه در حوالی آنها شکار کم شد و یا درنتیجهٔ علتی دیگر ، بساط زندگی خود را جمع میکنند و به جائی دیگر کوچ مینمایند . جنگل بین قبایل مختلف پیگمی‌ها تقسیم شده است ، و هیچگاه قبیله‌ای بمرز قبیله دیگر تجاوز نمیکند .

کوچ کردن از این‌نقطه به نقطه دیگر برای پیگمی‌ها کار دشواری نیست . اشیائی که لازم‌باشد آنها با خود حمل کنند تقریبا" وجود ندارند؛ بسرعت و آسانی کلبه‌ها را میسازند ، و سازندگان عمدهٔ آنها نیز زنها هستند ، آنها تنها چیزی که با خود برمیدارند وسایل آشپزی، تیر و کمان ، آلات موسیقی (نی‌ها و طبل‌ها) است . دوست دارند که همراه نوای نی‌ها و کوبش طبل‌ها بخوانند و برقصند .

پیگمی‌ها ، تمام مدت روز را توی میدانچه کنار کلبه بسر میآورند؛ آنجا آتش میافروزند ، بعضی‌ها غذا میپزند ، بعضی‌ها به جمع‌وجور کردن وسایل سرگرم میشوند و بعضی‌ها نیز به کارخود مشغول میشوند؛ فقط شب هنگام آنها دور هم جمع میشوند و توی کلبه‌ها شعله آتش روشن میشود.

صبح که شد ، همه باز ازکلبه‌ها بیرون میآیند و هر کسی به کار خود مشغول میشود . جنب و جوش سرسام‌آور میشود . شکار را بین تمام افراد قبیله تقسیم میکنند . . . زنها تمام مدت مراقب کباب هستند و کباب را سرخ میکنند . مردان شکارگر استراحت مینمایند ، زنها به تهیه وتدارک می‌پردازند و بچه‌ها نیز بآنها کمک میکنند . . . هنگامیکه گوشت آمادهٔ خوردن شد بجای بشقاب از برگهای درختان استفاده میکنند به هریک ، یک بشقاب میرسد بدینجا ضیافت شروع میشود ، بعد از ضیافت ، همه استراحت میکنند؛ و بعداز استراحت ، بازی ، رقص و آواز شروع میگردد .نقل از مردم‌شناسی تالیف علی اکبر ترابی .

پیگمی‌ها

مردمی سیاه‌پوست‌کوتوله ،ساکن آفریقای مرکزی، این مردم در قسمتی از خط استوا بسر می‌برند . در میان سیاهان از همه کوتاهتر هستند و بلندی قد آنها کمتر از ۵ پاست عده پیگمی‌ها در حدود ۱۰۰/۰۰۰ نفر، مردمی شکارچی و گردآورنده غذا و دارای فرهنگ پست و زندگی ابتدائی هستند که در کلبه‌های محقر و ابتدائی و سرپناه‌هائی که از برگ و چوب درختان ساخته شده زندگی میکنند .

کوتوله‌ها دردل‌جنگل‌ها تبکی‌تبکی

درقلب جنگل‌های افریقای استوائی انسانهائی که رنگی‌معین وقدی‌کوتاه و وزنی کم دارند وبه تبکی تبکی معروفند بسرمی‌برند قدمردان آنها از ۱/۳۵ ووزنشان از ۴۰ کیلو بیشتر نیست. زنهای آنان کوتاهتر وسبك‌تر است . نوزاد این کوتوله بقدری کوچك‌است که نمی‌توان آنها را نوزاد آدمی پنداشت .

این انسانهای کوتاه قامت وکوچك اندام چست‌وچالاك ودلیر می‌باشند که از راه شکار حیوانات تغذیه می‌کنند وبکشاورزی نمی‌پردازند وکمتر درجائی مقیم می‌شوند وپیوسته از نقطه‌ای به نقطه‌ای می‌کوچند .

کوتوله‌ها ازدیدن سایر آدمیان بجزسودگران که‌با آنها دادوستد دارند گوئی‌می‌ترسند بی‌درنگ می‌گریزند ودرلابلای جنگلها پنهان می‌شوند .

کوتوله‌ها درخانه‌هائی که بیش ازیك متربلندی ندارد وهمرنگ با محیط می‌باشد واز شاخه وبرگ درختان ساخته شده است زندگی می‌کنند . دراین خانه ازظروف ووسایلی که پخت‌پز با آن صورت میگیرد چیزی دیده نمی‌شود غذاها را خام یا دود داده می‌خورند وبربستری ازبرگ چنار می‌خوابند وبجز تیروکمان وسپر واطفال کوچك خود چیزی را ازمحلی بمحل دیگر نمی‌برند .

این‌کوتوله‌ها به چابکی میمونها ازبالای درختان راه میروند وازشاخه‌ای به‌شاخه‌ای می‌پرند وفاصله زیادی را ازروی درخت‌ها می‌پیمایند . این آدمهای کوتاه قد از تمساح سخت درهر اسندروی همین اصل کمتر شناوری میدانند اما درساختن پل‌از درختهای‌پیچنده مهارتی بسزا وقدرتی فراوان دارند کوتوله‌ها درتیراندازی وشکار چالاکی وقدرت بسیار دارند وبا تیر و کمان حیوانات بزرگی را ازپا درمی‌آورند درشکار ازسایر بومیان افریقا کار آمد تروچابك تر وماهرتر می‌باشند ، چنانچه تیرهای آنها بهدف نخورد که البته کمتراتفاق می‌افتدتیروکمان راباخشم‌درهم می‌شکنند وآنرا زیرپالگدمیکنندتیرهائی‌که کوتوله‌ها بکارمیبرنداز‌تیغه‌های‌بزرگ‌ومحکمی‌است که‌ازنی‌ساخته‌شده‌است‌ودرنوك آن‌مقداری سم ودر انتهایش دوبرگ بکاربرده‌اند درشکار حیوانات کوچك ازتورها ودامهای مخصوص استفاده میکنند .

تاتارها

مردمی مسلمان هستند که بزبان ترکی سخن میگویند و بطور عمده در روسیه سکونت دارند. بزرگترین محل سکونت و تجمع تاتارها دره ولگا در اطراف غازان (ولگا تاتار) و دسته بزرگ دیگر سابقا" در کریمه ساکن بودند. این مردم پس از جنگ جهانی دوم به سوی آسیای مرکزی رفتند برخی از تاتارها در منطقه توبولسک و جاهای دیگر سیبری بسر میبرند. تاتارها عقیده دارند هنگامیکه مغولان به روسیه تاختند قرن سیزدهم میلادی به روسیه آمدند. بعد از متلاشی شدن قسمتی از امپراتوری مغول، خانات تاتار در غازان، اشترخان و در سیبری تشکیل حکومتی دادند.

تاجیك

فرای تاجیك را بطور احتمال از نوع فارسی شده کلمه طائی وفیلوت تاجیك رامشتق از تاختن بقول مؤلف قاموس اللغات تاجیك نام قومی از ترکها بود و اکنون نام عده‌ای از مردم فارسی زبان است که در تاجیکستان اقامت دارند.

بطوریکه سعیدنفیسی درلفظ تاجیك نوشته است بکسانی گفته میشود که در اصل ایرانی هستند ودر ماوراالنهر سکونت دارندو بفارسی تکلم میکنند. همچنین میگوید که از ۹۶۰۰۰ نفر جمعیت سمرقند ۲۷٪ نژاد ایرانی است که بآنها امروز تاجیك گویند.

در افغانستان و توران مردمی بسر میبرند که بآنها تاجیك گفته میشود.

تاجیك‌ها که امروزه در ترکستان روس شمال افغانستان، و در ارتفاعات پامیر بزراعت و چادرنشینی و گله‌داری مشغولند. عده آنها را در حدود ۳ میلیون نفر دانسته اند.

تای

مردمی هستند که درآغازدرجنوب رودخانه یانگتسه مقیم بودند و اساس زندگی آنها برکشاورزی و تولید برنج استوار بود بعللی به مناطق جنوبی آسیا وغرب آسیا رونهادند. این مهاجرت‌ها از سده اول میلادی صورت گرفت تادر قرن هفتم عده‌ای بشمال برمه ودر قرن سیزدهم کشوری درآسام بنام آهود بنیادنهادند همچنین درین قرن به شمال سیام راه یافتند ودولتی مقتدرتأسیس کردند لاکوها ازاخلاف آنانهستند.

مردم تایلند ـ جمعیت تایلند حدود ۲۵/۵۰۰/۰۰۰ نفر میباشد ، بیشتر این مردم در بخشهای کنارهٔ رودخانهها و درههائی که دارای خاک خوب و برای کشت برنج مناسب باشد ، متمرکز شدهاندو بزرگترین گروهها در بخش دشتهای مرکزی بسر میبرند .

نژادشناسی مردم تایلند ـ تایی Thai از گروه نژادی در این کشور میباشدکهبیش از ۸۰٪ جمعیت تایلند را تشکیل داده است . آنها اساسا " دارای یک گروه زبانی شامل شاخههای متعدد از مردم آسام ، برمه ، چین ، لائوس و ویتنام همینطور در خود تایلند بسر میبرند . گروههایفرعی دارای وجه تمایز هستند سیامیها ، در مناطق مرکزی و لائو Lao در بخشهای شمالی و شمالشرقی بسر میبرند . این وجه تمایز خود از زبان های مختلف که از نظر تلفظ و ترکیب لغات متفاوت میباشد و احتمالا " انقلاب فرهنگی را در تودههای ملی برای پیشبردتحصیلات خود باعث شدهاند . از نقطهنظر بدنیمردم تائی Thai آمیختهای از مغولها و دستجات هندی میباشند که دارای قدی کوتاه با چشمانی سیاه و موهایی مشکی میباشند .

چینیها دومین گروهنژادی در تایلند میباشند و شاید حدود۱۵٪ مردم اینکشور از مهاجران چینی و نسلهای آنها به آنجا کوچ کرده بودند ، این مردم بیشتر از دوقرن گذشته در تایلند مشاهده شدهاند در شهرهای بزرگ و کوچک به معاملات تجاریوصنعتی میپردازند و به لهجهٔ چینی تکلم میکنند و از نظر زبانی دارای فرهنگی متفاوت بازبان تائی Thai و وجهتمایزی با آنها دارند . موقعیت اقتصادی بازرگانان چینی مهاجر آنـ چنان قوی و محکم است که این گروه چینی تزلزلی در اقتصاد تایلند وارد میآورند که موجب تضاد بین این دوکشور شده است .

از دیگر گروههای نژادی باقیمانده و تشکیلدهندهٔ جمعیت تایلند حدود ۵٪ از مردم مالزی میباشند که در سرحدات تایلند ، مالزی، کامبوج در طول خطوط مرزی بخشهای شرقی کارنها Karens و ویتنامیها و هندیها و مهاجرین اروپائی و غیره میباشند . در کوهپایههای تپهای گروهی از قبایل تایلندی یافت میشوند که به زبانهای قبیلهای محاوره میکنند ، و محصولاتی از قبیلچای و پیاز از این بخشهای قبیلهای صادر میکنند .

دین مردم تایلند ـ این مردم بودائی میباشند و اعتقاد بر این دارند ، که این دین ، دینی کامل میباشد و وظیفهای الهی خود میدانند که از معابد بودائی حمایت کنند و با این حمایت هر شخص میتواند ماجور باشد . تمام مردان تائی Thai انتظار بر

این دارند که یک دوره از زندگی خود را وقف (تارک‌الدنیا) بودا کنند و این تارک‌الدنیا بودن بدین صورت است که طنابی را از خانهٔ خود به خانه‌ای دیگر عبور میدادند و از آن خانه تقاضای غذا میکنند. گروه کوچکی از مردم تائی Thai همینطور جمعیت متمرکز مالزی در تایلند معتقد به دین اسلام می‌باشند. با یک سابقهٔ طولانی از مذاهب قبل‌از بودا این مردم به سحر و جادو و خدایان معتقد بودند به روح و شبح و وظایف خیرخواهی و نیک‌خواهی و بدخواهی و بدنهادی و ارواح اعتقاد فراوان‌داشتند. ازاینرو ارواح مخصوصا " روح جا و مکان خشم همگان را بطور سیستماتیک فرومینشاند.

تبو

طایفه و مردمی که در قسمت‌های شرقی صحرای کبیر آفریقا بیشتر در فزان، کانم ساکن هستند. تبوهای سودانی با بربرهای ناحیه دیگر تفاوت دارند همه آنها کوتاه‌قد، ضعیف‌البنیه، دارای صورت سیاه‌چرده می‌باشند حبوبات و خرما ازمحصولات این نواحی است و تربیت بز و چهارپا در ناحیه چاد را این مردم بعهده دارند.

ترک

اصطلاحی که درمعنای وسیعش بر نژادهائی که‌بزبان ترکی در ترکیه، روسیه‌شوروی، ترکستان چین، مشرق ایران تکلم میکنند و جمعیت نژاد متکلم‌به‌زبان‌ترکی بیش از ۲۵ میلیون نفر است. علاوه‌بر این ترک‌ها از مشرق سیبری تا داردانل پراکنده هستند. بظن قوی ترک‌های اصلی در جنوب سیبریه میزیستند، و در ترکستان و بسوی جنوب، غـرب توسعه‌وراه‌یافتندوامپراتوری‌های‌متعددی‌برپا ساختند عده‌ای در آسیا، مثل امپراتـوری ترک‌های سلجوقی و ترک‌های عثمانی، ترکان سلجوقی در قرن ۱۰ میلادی درایران‌ظهور و بر امپراتوری بیزانس در ۱۰۷۱ حمله کردند و امپراتوری سلجوقی را بوجود آوردند اما درقرن ۱۲ این امپراتوری سقوط کرد.تاتارها دولت‌های کوچکی در پی سقوط سلجوقیـان تاسیس نمودند تا اینکه امپراتوری عثمانی برهبری عثمان اول (قرن ۱۴) تشکیل‌گردید.

ترک

"مردمی که اکنون بنام ترک خوانده می‌شوند پیش از قرن ششم میلادی باسم های مختلف سیاسی و قبیله‌ای شناخته می‌شدند در نیمه اول قرن ششم میلادی گروهی از اقوام ترک آلتائی از مساکن خود مهاجرت کرده باتفاق بعضی قبایل همسایه خویش امپراتوری عظیمی تشکیل دادند که قلمرو آنان بین سرزمین مغولستان و دریای سیاه بود.

بنیان‌گذاران‌این‌امپراطوری بزرگ نخست عنوان ترک را برای خود برگزیدند که در زبان‌ایشان‌بصورت توروک Turuk به معنی قوی بکار میرفت. چینیان این اقوام رابه

زبان‌خود :توـ چوئه tu-chueh یا به‌قرائت دیگر تو ـ کیو tou-kiue می‌خواندند اقوام متشکل این امپراطوری ترک در سال ۵۸۲ میلادی به دو دستهٔ ترکان‌شرقی و غربی تقسیم شدند . مرکز اداری ترکان شرقی ، در جایی به نام اورخون Orkhon در سرزمین مغولستان و مرکز اداری ترکان غربی ، در سمیرچی Semirechy .واقع بود .

هسوآن ـ تسنگ Hosu-an-tsang سیاح معروف چینی در سال ۶۳۰ میلادی محل خیمه های ترکان غربی را در نزدیکی رودخانهٔ چـو یافته است و از ایشان نـام می‌برد .

هر دو مملکت شرقی و غربی ترک ، برتری و سیادت فغفوران چین را بر خود پذیرفتند در سال۷۴۲ میلادی ، اتحادیه اویغورها که از قرلوق (خلوخ ، خلخ) و بسمیل Basmil تشکیل شده بود ، دولت ترکان شرقی را منقرض ساختند . در سال ۷۴۵ میلادی اویغورها بر شهر اور خون تسلـط یافتند ، اما سلطنت (خاقان) های اصلی تو چوئه تا سال۶۵۷ میلادی به طول انجامید و در آن سال چینیان ایشان را به اطاعت خود در آوردند .

از سال ۶۸۵ تا ۶۸۸ م سرزمین های توچوئه های غربی ، دائما" در معرض حملات خاقانهای شرقی بود . زوال حکومت توچو ئه های غربی با ظهور قوم ترک نژاد تور گیش Turghish ارتباط پیدامیکند.درسال ۷۱۶ میلادی‌ترکان غربی از زیر اطاعت ترکان‌شرقی خارج‌شده و رئیس قبیله تور گیش که سولو Sulu خوانده می‌شد یک دولت نیرومند ترک را درآسیای‌مرکزی‌تاسیس کرد . امیران این قبیله ترک تا آخر قرن‌هفتم و اوایل قرن هشتم یعنی تا سال ۷۳۹ میلادی سلطنت کردند .

تورگیش‌هـا از طرف غرب و جنوب مورد حمله و فشار سپاهیان عرب و چینی قرار گرفتند . در سال ۷۵۱ میلادی ، چینیان در نزدیکی ولایت تلس Talas از لشکر عرب شکست یافتند و قبایل سیاه و زرد تور گیش نیز در جنگهای داخلی قوای خود را از دست دادند . در نتیجه در سال ۷۶۶ میلادی قرلوق ها ، دره های چووتلس را اشغال کردند و هم ایشان‌بودندکه درآن سال‌سویاب Suyab پایتخت تور گیش ها را به تصرف خود در آوردند و این سرانجام امپراطوری توچوئه بود .

اویغورها تاسال ۸۴۰دراورخون بماندند و در آن تاریخ در مقابل حملات قوم‌قرقیز (خر خیز) از پای در آمدند . بقایای‌آنان پراکنده شدند و گروه بسیاری از آنان به‌کانسو Kansu رفتند و درآنجا حکومت جدیدی تشکیل‌دادنداین‌دولت تا دوران تسلط تنگوتها Tangut یعنی سال ۱۰۲۰ میلادی‌ادامه‌داشت درحوالی ۸۶۰ میلادی ، اویغورها ،دولت تازهٔ خود را در مشرق کوه تیان شان‌شرقی‌تشکیل دادند که تا دورهٔ مغول در آن نواحی با استقلال تمام حکومت می‌کردند .[1]

۳ ، ۶

در قرن هشتم میلادی در قسمت سفلای سیردریا (رود سیحون) ، اوغوزها حکومتی تشکیل دادند وایشان با توغوز اوغوز که از ترکان شرقی بشمار می‌رفتند از یک اصل و قبیله بودند . این اوغوزها طایفه‌ئی از ترکان غربی بودند که بعد از مرگ سولو رئیس قبیلهٔ تورگیش پراکنده شدند این چادرنشینان ترک به لشکرکشی‌های منظم نمی‌پرداختند و فقط به جنگهای چریکی وحملات نابهنگام به شهرهای ماوراء النهر می‌پرداختند ، و گاهی به کمک یاغیان وسرکشان می‌آمدند . مردم ماوراء النهر برای اینکه خود را در برابر حملات ایشان حفظ کنند ، دیوارهای عظیمی که مانند سد بود در ژاشت در حوالی بخارا و در شاش (چاچ) بنیاد گذارده بودند " از دکتر محمد جواد مشکور .

ترک

نام ترک بعنوان قومی بدوی نخستین بار در قرن ششم میلادی دیده می‌شود . در همان قرن ترکان دولتی بدوی تاسیس کردند که از مغولستان و سر حد شمالی چین تا بحر اسود امتداد داشته است . موسس حکومت مذکور که چینیان او را Tx-men نامند (در کتیبه های ترکی Bumen) در سال ۵۵۲ میلادی در گذشت و برادرش Istami ظاهرا " تا سال ۵۷۶ زیسته ، چینیان از دولت مزبور بنام امپراتوری ترکان مشرق یاد کرده‌اند . در سال ۵۸۱ تحت نفوذ سلسله چینی Sui این دو امپراتوری بطور قطع از یکدیگر جدا شدند و بعدها هر دو تابع سلسله چینی تانگ (۶۱۸ – ۹۰۷) گردید . حدود سال ۶۸۲ ترکان شمالی موفق شدند استقلال خود را بدست آورند . درباره روابط این ترکان قدیم و اخلاف آنان گفتگوهای بسیار شده که اینجا مجال بحث از آنها نیست .

سلسله های ترک که در ایران دوره اسلامی سلطنت کردند از این قرارند : غزنویان سلجوقیان ، خوارزمشاهیان و ...

ترکی – زبان آذری . زبان معمول در آذربایجان ایران و قفقازیه (آذربایجان شوروی) و آن از شعب زبان ترکی است که طبق تحقیقات أخیر با ترکی غزی قرابت دارد و بمرور تحت تاثیر لغات و دستور زبان فارسی قرارگرفته است . " فرهنگ معین .

ترکها

" به‌موجب روایات ادبیات حماسی آسیای مرکزی قرنها پیش سبعی از سواران بر روی استپ‌های آسیای مرکزی پدیدار شدند و به سوی باختر به آنجا که خورشید غروب می‌کند به راه افتادند . بدنبال این سواران، زنان و کودکان با عرابه‌هایشان و سیاه‌چادر های نمدین در حرکت بودند . در پیشاپیش همهٔ اینان گرگی خاکستری پیش میرفت و آنچه را در پشت سر داشت رهبری می‌کرد . آنطور که از داستانهای حماسی برمی‌آید آغاز

پیدایش تاریخی ترکها چنین بوده است."

" اصل و ریشه نام ترک نیز با راز و ابهام آمیخته است. به موجب نظریه‌ای کلمهٔ ترک به معنای کلاه‌خود است و به این قبایل مهاجم داده می‌شد زیرا در موقع جنگ کلاهی بر سر می‌گذاشتند و چادرهای نمدین سیاه رنگ بشکل مخروط داشتند. این چادرها "یورت" نامیده می‌شود و قبایل ساکن فلات مرتفع آسیا هنوز از این چادرها دارند. ترکها در اصل از مردم ناحیهٔ اورال ـ آلتائی بودند و به‌صورت قبایل و دودمان‌های پراکنده در آسیای مرکزی زندگی می‌کردند و گاه‌به‌گاه چندین قبیله جمع می‌شدند و مهاجرتهای عظیمی را آغاز می‌کردند و از میان آنان رهبران برجسته‌ای نظیر چنگیزخان پیدا می‌شد. نام ترکها اولین‌بار در قرنهای دهم و یازدهم میلادی در صفحات تاریخ ذکر شده است."

با مردم ترکیه آشنا شویم

"ترکها به‌طورکلی مردمی جسور، بلند قد، قوی بنیه با سیمائی عبوس ولی نجیب هستند. در زیر ابروان سیاه آنها چشمان باهوششان برق میزند... ترکها با احتیاط و باخودداری سخن می‌گویند، آنان هرگز قبل از آنکه بیندیشند دهان به سخن گفتن نمی‌گشایند... ترکها موسیقی و گل و عطر و شیرنی و قهوه را دوست دارند. ازمهربانی و سخاوتمندی ترکها حتی حیوانات نیز بهره‌ای می‌برند. ترکها جلوی هر کس را که قصد کشتن حیوانی را داشته باشد می‌گیرند و با خشم و قهر از او می‌پرسند آیا تو می‌توانی چنین جانداری بیافرینی؟

(ازکتاب بیزانتیو تورسیکا

اثر اسکار لاتوس ویزانتیوس

"...وقتی اندکی دقیقتر شویم و از فاصلهٔ نزدیک به رخسار و اندام مردمان نگاه کنیم مشخصاتی می‌یابیم که ترکها را از سایر ملت‌ها کاملا متمایز میسازد به‌طوری که دیگر با مردم سایر کشورها اشتباه نمی‌شوند. نخست نظرمان به تنوع زیادی در قیافه و اندام ظاهری ترکها جلب می‌شود و البته این مطلب تعجب‌آور نیست زیرا مردمان بی‌شماری از نژادهای گوناگون به این سرزمین وارد شده‌اند و ساکنان آناطولی دائما" در معرض تاثیرات ناشی از ورود اقوام جدید بوده‌اند. در میان جمعیت، ترکهای‌چشم آبی و با موهای بور می‌یابیم. جمعیت یک دهکده در نزدیک دریاچهٔ وان واقع در آناطولی شرقی جملگی از چنین مردمی تشکیل شده‌اند واینان بازماندگان شوالیه‌های نرماند هستند. چرکسها پوستی روشن و لطیف دارند و از ناحیهٔ قفقاز به ترکیه آمده‌اند. زنان

چرکسی به خاطرزیبائی صورت و تناسب اندام به قدری مشهور بودند که سلاطین عثمانی دسته‌دسته از آنانرا برای تشکیل حرمسراهای خود به استانبول می‌آوردند. به ترکهای سرخ موئی برمی‌خوریم که در آغاز احتمالا از شمال اروپا و یا آلمان به این سرزمین آمده‌اند. در میان جمعیت به تیپ‌های مغولی، ترکمانهائی که چشمانی تنگ و صورت و گونه‌های استخوانی برجسته دارند، یونانیانی با پوستهای زیتونی و حتی گاه‌بگاه قیافه ای از مردم هیتی با بینی‌بزرگ نوک برگشته‌برمی‌خوریم. معذلک این مردمان که معجونی از نژادهای مختلف هستند خود را ترک می‌خوانند و هیچ نام دیگری را قبول ندارند.

"دختران ترک معمولا گوشت‌آلود هستند و موهای مشگی بلند دارند که یا آنرا بر بالای سرشان جمع می‌کنند و یا آنکه می‌بافند و برپشت می‌آویزند. این دختران اغلب چشمان بادامی زیبائی دارند. در میان زنان و دختران ترک بسیاری صورتی بس زیبا و جذاب دارند"

" ظاهر ترکها، طرز نگاهشان و اصولا اثری که در اولین برخورد بر روی بیننده می‌گذارند خاص خودشان است و همین نکته موجب می‌شود که آنها را از انگلیسیها و آمریکائیها و یا بانتوها متمایز سازد. ترکها معمولا قیافه‌ای رنگ‌پریده،اندیشناک وبدون تبسم دارند و در کوچه و بازار چنان می‌نمایند که سرشان کاملا به کار خودشان گرمست و توجهی به پیرامون خویش ندارند. معذلک نگاههایشان آن زمان که بر روی بیننده دقیق می‌شود سرشار از صداقت، صراحت وکنجکاوی است و نشان می‌دهد مردمانی هستند که دربارهٔ مسئولیتها و حقوق و تکالیفشان بسیار جدی و عمیق فکر می‌کنند."

" یکی از ممیزات اخلاق و روحیهٔ ترکها که بدون شک قبل از هر چیز توجه شما را جلب می‌کند مهمان‌نوازی آنان است. حتی اگر نتوانند بیش از یک فنجان قهوهٔ ترک‌به شما تعارف کنند. طرز تعارف و مهمان‌نوازی آنان بسیار عالی و جالب توجه است. هر کسی که از این سرزمین بازدید می‌کند دربازگشت داستانهائی چند از استقبال و برخورد گرم و بی‌ریای ترکها به یادگار می‌آورد.

" معمولا ترکها حرف‌شنو و مطیع و بسیار با انضباط هستند. آنها از قانون اطاعت میکنند و جنبهٔ تظاهر و عکس‌العمل مخالف نشان داد نشان به چشم نمیخورد."

نقل از کتاب سرزمین و مردم ترکیه ترجمه علی‌اصغر بهرام‌بیگی

ترکمن

نژادی است که درآسیای مرکزی میزیستند مقدسی در کتاب خود میگوید: ترکمن‌ها بسوی غرب پیش راندند. بت‌پرستی خود را تا پس از عهد مغول حفظ کردند. ترکمن ها نتوانستند دولت‌خاصی برای خود برپا سازند. درایران، خوارزم، بخارا،افغانستان

در قرن ۱۸ پراکنده شدند و در اتحاد شوروی عده کثیری ترکمن زندگی میکنندوهمچنین درعراق نیز ترکمن‌ها بسر میبرند.

" ابری–مکیAborigh-Mackay(یادداشت ص ۱۶) ترکمن ها را بدین‌طریق توصیف می‌کنند " قومی از نژاد ترک که در قرن ۱۱ و ۱۲ بخارا را تسخیر کرده و در سمت مغرب دریای خزر به ارمنستان و گرجستان و شیروان و داغستان دست یافتند. زندگی بادیه نشینی دارند و قسمت عمده جمعیت این نواحی را تشکیل می‌دهند و آنها راتراکمه و ترکمن و قزلباش می‌خوانند.

ایرانیان وجه تسمیه ترکمان را بدین طریق شرح می‌دهند و می‌گویند که قبائل ترک در موقع حمله به‌خراسان با زنان آن سامان ازدواج کردند واولاد آنان ترکمان یعنی مانند ترک نامیده شدند. این وجه تسمیه ظاهرا" موجه نادرست و متناقض بنظر می‌رسد زیرا عده‌زیادی از افراد این قوم که ترکی حرف می‌زنند و در آن سمت جیحون باقی مانده‌اند خود راترکمن می‌خوانند. به عقیده من این نام از کلمه ترک و کومن ترکیب یافته و بآن قسمت‌ازقوم کومن که در سمت شرقی دریای خزر تحت استیلای ترکان آلتای باقی ماندند اطلاق شده است.

این‌قوم به‌یک‌قسمت‌مستقل‌دیگرآمده‌ودرسمت‌شمالی دریای‌آزوف‌استقراریافتند، و بعدها بسوی مجارستان‌راندند. ازبک‌ها (که‌بنام یکی از خوانین خود خوانده شده‌اند) عده‌ای از قبائل ترک مغول و شاید از نژاد فنیک باشند که بشکل یک قوم در آمدند ولی تفوق ترکها زیادتر بود. ازبک‌هاکه‌اکنون‌ماوراءالنهررادر تصرف دارند و ترکمن‌ها چه درسواحل سیحون و چه در آسیای صغیر و قبائل بادیه نشین شمال ایران و ترکان عثمانی همه ترک هستند ونیز قسمت عمدهٔ قشون تیمور ترک بودند... بین ترکمن ها و ازبک ها من فقط اختلاف قبیله می‌بینم ولا غیر. ازلحاظ نوع و شکل مشابه هستند. صورت صاف که درقسمت چانه‌نوک‌تیز وبزرگ است. ریش آنهازرد رنگ‌وکم پشت و نا منظم است. سر آنها اغلب برای بدن که‌قوی‌و عضلانی است کوچک بنظر می‌آید و صورت آنها دارای دو سوراخ کوچک است که شکل آنها چشمان چینی را بخاطرمی‌آورد. ولی یک اختلاف بین این دو وجود دارد و آن اینکه ترکمن‌ها بادیه‌نشین و ازبک‌ها ده‌نشین هستند. " هنری فیلد. – ترجمه دکتر فریار.

ترکمان (ترکمن)

نام قومی است ترک در آسیای مرکزی. این قوم از قرن پنجم هجری نخست بشکل جمع فارسی توسط نویسندگان ایران مانند گردیزی و بیهقی استعمال شده بهمان معنی که اغز در ترکی وغز در عربی و فارسی بکار رفته غزان نخست در مغولستان سکونت داشتند

ودرکتیبه‌های ارخون Orkhon متعلق به قرن هشتم میلادی ذکر ایشان در مغولستان رفته. اغزان مزبور را ترک محسوب داشته‌اند؛ ترکان و ترکمانان را فقط در جانب مغرب یاد کرده‌اند. (نخست با تلفظ to-ku-mony در دائره المعارف چینی قرن هشتم میلادی) بقول این دائره المعارف کلمه تو کوسنگ نام دیگریست که به کشور Suk-tuk یعنی کشورآلانان اطلاق شده و اینان در آغاز تاریخ میلادی در مشرق تا مسیر سفلای سیردریا مستقر بودند و آنجا در قرن چهارم هجری مقر اصلی غزان بود.

بعلت مهاجرتهای ترکمانان بسوی مغرب، زبان و قیافهٔ آنان تعدیل شد، بقسمی که بین ایشان و بقیه ترکمانان فقط شباهتی مختصر باقی ماند. امروزه ترکمانان در آسیای مرکزی و شمال گرگان و شمال خراسان سکونت دارند. سلسله های ترکمانان که در ایران دوره اسلامی حکومت کرده‌اند. عبارتند از قراقوینلو، آق قوینلو، قاجاریه" نقل از کتاب فرهنگ معین.

" ... از نتایج مطالعات ایران شناسان اروپائی، دانشمندان روسی و چینی بر می‌آید که ترکان در حدود نه قرن قبل از میلاد در نواحی ترکستان وغرب چین و جنوب مغولستان و شمال خزر و ایران قدیم می‌زیسته اند این ترکان به شرقی و غربی تقسیم گشته‌اند و در قرن هفتم میلادی حکومت بزرگی را پدیدآوردند و بعدها ترکان غربی و شرقی متحدگشتند و بزرگترین امپراتوری را در تاریخ آسیا تشکیل دادند که در برخی از کتب تاریخی اسلامی از آنها بنامهای یاجوج و ماجوج، خزرها و سکاها و غیره نام برده‌اند.

ترکان غربی بنام هونها و بجناک ها و ترکان شرقی بنام های طفقاچ ها وباشقی‌ها و خزرها نام برده می‌شوند. ترکان شرقی باز به دسته هائی چون اوغوزها و قره قالپاق ها و غوزها و قزاق ها و اوزبک ها و قرقیز و تاتارها تقسیم شده‌اند که در قرون اولیه اسلام ازجنوب مغولستان و غرب چین بطرف جنوب سرازیر شدند واولین گروه آنها را بنامهای اوغوزیا غوزها که بنام ترکمان یاترکمن معروف گردیده‌اند.

و امروزه در شمال خراسان ودر دشت ترکمن صحرا و منطقه وسیعی از خاک ترکمنستان و در قسمت زیادی از افغانستان و خاک چین زندگی می‌کنند.

بموجب اسنادومدارک بدست آمده در ناحیه ینی سی در تاتارستان بوسیله چینی‌ها از قومی بنام توکو سونگ که بزبان چینی ترکمان نامیده می‌شود، نام برده شده است و ترکمن بمعنای من ترک هستم می‌باشد زیرا ترکمانان ترک های دیگررا مخلوط با سایر نژادهای می‌پندارند.

" ... غزان و قراختائیان که از قبائل ترکمن بودند به ایران راه یافتند و دیری گذشت که دسته‌ای از ترکمنان غز بنام سلاجقه دراواخرقرن چهارم هجری شروع به مهاجرت

و در داخل خاک ایران از جمله در جند و بخارا سکونت گزیدند . این دسته که همان ترکمنان سلجوقی بودند بسرعت در ماوراء النهر وخراسان و سمت شرقی خزر تا کناره‌های جنوبی رود گرگان پراکنده شدند . . . "

ترکمن های سلجوقی پیش از پذیرفتن اسلام و سکونت در ماوراء النهر در جنگهای آن نواحی شرکت جستند و دین اسلام را تا قسمت های عظیم صحرای قیچاق و تاتارستان چین و قزاقستان گسترش دادند .

" ترکمن‌ها در عصر سلجوقیان یکی از نجیب ترین طبقات کشور محسوب می شدند و چون عده‌ای از افراد ترکمن ها و همچنین برادران دیگر ترکمن آنها صاحب کشور بوده‌اند لذا در منطقه‌های خود بخصوص در ترکستان و ترکمن صحرا از اختیازات وسیعی برخوردار بودند و بهترین زمین‌ها را گندم و جو می‌کاشتند . بهترین مراتع را به‌احشام خود اختصاص داده بودند و شاه نماینده مخصوص در منطقه آنها گماشته بود که مشکلات آنها را بررسی و حل و فصل نماید . بهرحال زمان سلجوقیان دوران عظمت و اقتدار قوم ترکمن بوده‌است زیرا این فاتحان ترکمن بودند که طغرل و فرزندان دیگر سلجوقی را بسلطنت رساندند و به‌همین مناسبت نسبت به مردم بومی مازندران و گرگان احساس سروری می‌کردند این‌وضع همچنان ادامه داشت زیرا پس از سلجوقیان نیز بدست ترک و ترکمان اداره می‌گردید . و درواقع مهمترین دوران تسلط ترک و ترکمان تا حمله مغولان بود . . . "

بعقیده عده‌ای از مورخان در هنگام حمله مغولان ترکمانان که همسایگان جنوبی مغول ها بودند بر سه دسته تقسیم شدند : گروهی از ترکان و ترکمانان که در دربار خوارزمشاهیان ودارای جاه‌و مقام و ثروت بودند به حدود شام و شمال عراق گریختند . عده‌ای هم به‌جنوب‌ایران شتافتندو خود این‌فراریان‌اخیرنیزبچند دسته‌تقسیم شدندوبحدود چین هندوستان و مناطق جنوب اصفهان و اطراف شیراز رفتند . . . آن گروه که بجنوب ایران شتافتند نخست میان‌ترکمن‌ها سپس در سراسر ایران به قشقائی یا ترکمانان فراری (بزبان ترکمن قاچاق‌لر یا قچقائی لو-فراری) این‌گروه‌قبایل‌از ترکمانان هستند و از قبیله‌باشقیرها و خلج و قزاق می‌باشند .

ترکمن ها با اینکه ظاهرا " از مغولان آسیبی ندیدند امااحشام‌آنان‌غارت‌و مزارعشان ویران گشت .

" . . . تیمور لنگ با ترکمن ها همیشه رابطه دوستانه‌ای‌داشت اما یکبار قتل عامی از ترکمن های آق قوینلو در منطقه سمنان و شاهرود بوسیله وی صورت گرفت که ۲۰۰۰ چادر (حدود ۸۰۰۰ نفر) کشته شدند .

" بطورکلی اتحاد و همکاری ترکمن ها با امیر تیمور در جنگ ها و نسبت فامیلی او

با ترکمانان از طرف مادر و همسرش باعث شد که ملت ترکمن در عهد این سلطان در ردیف بهترین و نجیب ترین طبقات مملکت محسوب بشوند."

ترکمانان آق قوینلو و قراقوینلوها از صفویه که خود به کمک ایلات ترکمن و ترک وکرد روی کار آمده بودند جنگ شیعه و سنی را براه انداختند عده‌ای از مردم سنی از جمله ترکمن های ترکمن صحرا و اوزبک و ترکمنستان را کشتند و اختلاف و برادر کشی شیعی و سنی را بدعت نهادند بهر حال ترکمن ها در دوره صفویه آرامش نداشتند و مورد اذیت و آزار حکمرانان این سلسله قرار میگرفتند تا اینکه افغانها به ایران حمله کردندو پس از مدتی نادر ترکمن زاده‌ای از ایل افشار یا اورشار که اصلا" از قبیله قرخلو و از ترکمانان مغولی بنام ندرقلی فرزند امام قلی پوستین دوز برخاست و با کمک کردها و ایل جلایر و اورشارها و ترکمن های کوگلان و یموت و ساروق دشمنان ایران را دفع و سرکشان را مطیع کرد.

دوران نادر از یکسو بدبختی و بیچارگی و نابودی احشام و جوانان ترکمن بودو از سوئی دوران عظمت و اقتدار و خدمت واقعی آنها به ایران در نابودی دشمنان داخلی و خارجی (توسط سربازان رشید ترکمن) بوده‌است، زیرامالیات های سنگین و در خدمت گرفتن جوانان ترکمن ۱۵ سال به بالا و استفاده از شترهای باد پای ترکمن در اردوی نادر وهمچنین استفاده از شترهای باربر ترکمن در جنگهای داخلی و خارجی باعث فقر اجتماعی و اقتصادی مردم این نواحی گردید با اینحال غرور ملی ترکمن ها زنده شد و نادر زمین های کشاورزی وچراگاههای بسیار به ترکمن ها بخشید برای جلوگیری از منازعات ـ ترکمن ها ـ شیعه ها در محل قره تپه خانواده های افغانی سنی اسکان داد که مانع حمله ترکمن ها به مناطق شیعه نشین مازندران گردند و این تدبیر سودمند افتاد.

پس از مرگ نادرترکمن ها که موقع خود را در خطر میدیدند با کمک احمد درانی بانی سلطنت افغانستان بنا بنوشته کتاب مطلع الشمس چاپ تهران قبایل یموت و کوگلان وتکه ها به خراسان و مازندران حمله‌کردند ـ مرورا تکه ها و سرخس را سالورها و ساری را یموت ها تصرف کردند و بآتش کشیدند.

" ترکمن ها در عصر قاجاریه بیشتر از راه کشاورزی و دامپروری وماهیگیری و تجارت از راه خشکی با شهرهای بزرگ ترکستان چون خیوه، بخارا، سمرقند و از راه آبی با بنادر هشترخان وانزلی و بادکوبه و بندر گز زندگی میگذراندند. در این عصر ترکمن ها ازنظر کشت گندم، جو و ذرت علاوه بر خودکفائی بزرگترین صادر کنندگان به مناطق مازندران وگیلان و بادکوبه وهشتر خان بودند. کشت گندم بروش کشت دو منطقه‌ای یعنی در ییلاق گندم سرد سیرکه در روسیه میکاشتند و در قشلاق گندم وجودرترکمن صحراکشت میشد...

ترکمن ها تا سال ۱۲۹۸ هـ ـ ش تعداد ۳۶ کشتی بازرگانی داشتند که دائما" بین گمیش‌تپه و انزلی و باد کوبه وحسینقلی و چزکن و بندر گز و چکش لر و هشترخان در رفت و آمد بود . . .

ترکمن صحرا دردوره‌قاجاریه بزرگترین منطقه دامپروری ایران بحساب می‌آمد . بطوریکه برخی از گله داران دویست هزار گوسفند و ۲۰۰۰۰ سر اسب و ۶۰۰۰ شتر داشتند .

پس از کودتای ننگین ۱۲۹۹ رضا خانی با همدستی انگلستان و عزل سلسله قاجار ، رضا به اشاره‌ارباب وبه‌بهانه برقراری‌امنیت دست بکشتار مردم بی گناه ایران مخصوصا" در نواحی کردستان ، لرستان ، خوزستان ، بلوچستان و ترکمن صحرا زد که تاریخ این ننگ بزرگ را بر این خاندان آلوده‌دامن دست نشانده و غارتگر بیاد خواهد داشت .

رضا خان از چهار نقطه (از تهران ـ بندر گز ، گرگان و مشهد و بجنورد) به ترکمن صحرا تاخت و خونریزی بسیار نمود با اینکه ترکمن ها اعلام نموده بودند که با دولت سر جنگ ندارند ازکشتار ترکمن‌ها دست نکشید با اینحال ۱۷ بار رضا خان از ترکمن ها شکست خورد . اما سرانجام ترکمن ها تسلیم و خلع سلاح شدند . رضا خان پس از آن به بیگاری گرفتن ترکمن ها و تصرف اراضی آنها پرداخت .

املاکی که از ۹۲۰ سال‌قبل‌درتصرف‌ترکمن‌ها بوددرزمان‌محمدرضا پهلوی به‌بهانه‌های واهی از صاحبانش گرفته بخود و افسران و یاران غارتگر خود اختصاص داد .

رضا خان و پسرش بسیاری از ترکمن ها را بزندان ها انداخته ، تحت شکنجه قرار دادند ترکمنان دلیر در ۱۳۲۰ آزاد شدند اما باز در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که ترکمنان همراه با دکتر مصدق بودند بزندان افتادند . و همواره با زور گوئی ها و تجاوزات پهلوی ها درمبارزه بودند . "ازکتاب تاریخچه خلق ترکمن ـ تالیف آنه محمد احمدی نقل واقتباس گردید .



گروهی از بیلوروسی‌ها در مزرعه اشتراکی

زندگی شگفتی آور قبایل تروبریاند

از روابط جنسی زودرس گرفته تا مرگ و مراسم مذهبی ،تشییع جنازه نهائی ، از مراسم عجیب و غریب قبایل تر وبریانداست .
از قفس تنگ و تاریک بیوه‌زنی که در داخل کلبه‌ی کوچک او بنا شده ، بوی غذاهای فاسدو ضایع و دود و عرق تن به مشام می‌رسد . باسر تراشیده و تن پوشیده از چربی ضخیم و دوده‌ای که نمی‌تواند پاک کند ، بحالت نشسته ساکت و مبهوت وخاموش قرار گرفته است . بمانند یک زندانی ، خروج‌او از قفس‌ممنوع است . تارسیدن‌مرگ نمی‌تواند حرف بزند . نباید به غذا و آب دست بزند مگر سایرین به او بدهند . پیخال وادراراورا از قفس، فامیل او ، دور می‌ریزند . در مدت انزوا و عزلت طولانی او (که از ۶ ماه تا یکسال با پیکر سرد و بیجان‌شوهرش) بوسیله اعضاء فامیل شوهر ، با مراقبت شدید اجرای مراسم نگهداری می‌شود . در انتهای کار ، با اجرای مراسم روغن مالی و تدهین ، او رادر هوای آزاد قرار می‌دهند و پیراهن تازه‌ای ازالیاف‌که از رنگهای زننده و تندی منقش شده می‌پوشانند . این سوک مذهبی اساسا" ازقدیم تا به امروز از شروط قانونی آنها بشمار میآید . حتی اگر بیوه‌زنان در قفس برای مراسم مذهبی محبوس نباشند ، اینست زندگی بومیان جزایر تروبریاند . این مجمع‌الجزایر مرجان‌خیز ، در شرق گینهٔ جدید قرار دارند که در سال ۱۹۷۳ فرانسویها آنرا کشف کردند . ۱۷۰۰ نفر در دهات متعددی بوسیله روسای محلی خود اداره می‌شوند . روش زندگی آنها کمی پیشرفت کرده است . کلبه های آنها از برگ سیب‌زمینی هندی پوشیده شده و در سواحل بنا کرده‌اند زنان آنها گاهی پیراهن — های اروپائی می‌پوشند ولی دختران سنت خود را حفظ کرده و دامن هائی که از الیاف طبیعی درست شده دربر دارند .
این قبایل ، جزیره به جزیرهٔ از هم دوروم‌تروک بوده و باقایق‌هائی منبت‌کاری شده باهم مراوده دارند و کالای خود را برای توریست‌ها بمعرض فروش می‌گذارند . ترجیح می‌دهندکه از کانال‌ها و ترعه‌ها استفاده کنند ، ولی مراسم مذهبی آنها تغییری نکرده است و از زندگی خود بنحو پیشرفته‌ای بهره می‌گیرند . همگی درتمام مراسم و جشن‌ها وفعالیت‌های اقتصادی شرکت‌دارند . زنان ، خود ، شوهر انتخاب می‌کنند . این انتخاب برای آنها اهمیت دارد زیرا در این مردم سلسله نسب و دودمان از مادر برقرار می‌گردد . مراسم سوگواری مرگ شوهر بصورت دین و میثاقی است که در ازاء زحمات شوهر نسبت به فرزندان ادا می‌شودو نوعی تظاهر در برابر فامیل شوهر است که‌فکر نکنند بعلت جادو جنبل زن ، شوهرش مرده است . مراسم تشییع جنازه لایتغیر باقی مانده است . پس از آنکه جسد مرده را غسل دادند ، ردیفی از زنان روی زانو نشسته و جسد را نوازش می‌دهند و تن او را طوری تکان می‌دهند که بیننده آنرا درحال رقص افقی‌می‌بیند . بیوه‌زن ، سرشوی‌مرده‌خودرا‌تکان‌می‌دهد و ناله و زاری را سر می‌دهد . در گذشته پسران متوفی ، پدرخودرا درمرکز ده دفن می‌کردند . ولی بموجب قوانین جدید که سفیدپوستان اعمال کرده‌اند این عمل غیربهداشتی‌راترک کرده‌اند . زن متوفی تمام‌شب را روی نعش شوی خودناله و زاری می‌کند . روز بعد ، جسد را از گور در میآورند تا علائم واقعی جادو و جنبل ظاهر گردد ، سپس دوباره آنرا به خاک می‌سپارند . مدتها بعد ، صبحگاهان از نو جسد را از خاک بیرون آورده و پسران‌متوفی به کارشاقی دست می‌زنند بدین‌ترتیب که‌استخوان های گندیده را به عنوان یادگار از جسد جدا می‌سازند . جمجمه برای زن متوفی و دندانها و ناخن‌ها بین دوستان و پدر و مادر فامیل زن توزیع می‌گردد . این هدایا به اعقاب و بازماندگان مادری متوفی داده می‌شود تا درمقبره فامیل آنها دفن گردد . و این میثاقی است که پسران متوفی در برابر زحمات او باید ادا نمایند .

عقاید عجیب و غریب پیرامون تولد :

مردم تروبریاند هیچگونه به نقش بیولوژی پدر پیرامون زاد و ولد آگاهی نداشتند. بنابر سنت قدیمی، مردگان هستند که برای آنها مبداء و منشاء زندگی بوده و ارواح مردگان، آگاهی به خوشبختی جاودانه جوانی در جزیره کوچک مرجانی دارند. مردان که در بعضی اوقات دچار به سردرد و ناراحتی معده و استفراغ شوند بناچار ازقبیله خود زنی برای مراقبت خود متناسب با وضعی که دارند انتخاب می‌نمایند. عده‌ای از آنها فکر می‌کنند که روح از جزیرهٔ اموات توما (*Tuma*) با خرده ریزهای آب دریا به ساحل می‌آید و در مهبل زنی که درآن آب حمام می‌کند وارد می‌گردد. و اکثر زنانی که نمی‌خواهند بچه‌دار شونداز حمام‌آب دریا خودداری می‌نمایند. امروزه عده زیادی از اهالی تروبریاند به‌مراحل بیولوژی زاد و ولد آشنائی دارند. ولی اسرار و نقش روح را حفظ کرده‌اند. برای مواردی از زنا و فسق و فجور که می‌تواند تعادل ده را بهم بزند مجازات‌هائی دارند. زاد و ولد چه از نظر زیست‌شناسی و چه از نظر افسانه و خرافات به زن مربوط می‌شود و نقش پدر چیز دیگری است و فرزند هیچگونه مناسبتی جز زندگی با او ندارد. پدر قسمت فعالی از تربیت فرزند را بعهده می‌گیرد. پس از آنکه از شیر گرفته شد با پدر می‌خوابد و تاسن بلوغ، پدر به تربیت او می‌پردازد. برای کنترل و اطمینان به‌تربیت برادر مادر یا هرمرد دیگری اهمیت ندارد از عشیره و قبیله مادر، درکارهادخالت می‌کندونسبت به کارها موافقت یا مخالفت می‌کند. بعداً "نقش پدر و مادر باطل خواهد شد. وکودک با استقلال کامل در سن پنج‌سالگی از زندگی خود بهره می‌گیرد. کودکان گروه گروه زندگی می‌کنند و روابط جنسی را خیلی زود آغاز می‌کنند. بالغین به آنها کمک می‌کنند اما مطلقاً " دخالت ندارند. ولی شایستگی و آداب‌دانی باید حفظ گردد. کودکان در انبوه جنگل در پنهانی از کار پدر و مادر خود تقلید می‌نمایند. پس از آنکه به آنها نارگیل یا مروارید و گوش ماهی داده شد. بعنوان بازی به روابط جنسی می‌پردازند. اولین رابطه جنسی بین شش و هشت‌سالگی برای دختران و ۱۲سالگی برای پسران آغاز می‌گردد. بمرور زمان که‌کودک رشد کرد، اهمیت این‌کار بیشتر می‌گردد. پسران و دختران بندرت در اماکن عمومی باهم ظاهر می‌شوندولی شبانه باهم مراوده دارند. تعلیم و تربیت مردم تروبریاند به برخوردهای عاشقانه کمک می‌نماید. پسران در سن بلوغ برای زندگی در بوکوماتولا که کلبه‌ای برای مرد مجرد است از فامیل خارج می‌شوند. درحالیکه دخترنزد پدر بزرگ و مادربزرگ استقرار می‌یابد. روابط جنسی با خویشاوندان نزدیک تنها شرط مقدسی است که باید از آن احتراز جویند. و نیز اغوا و گمراه‌کردن زن دوست خود، برای آنهاعملی بسیار شرم‌آور و مذموم بشمار می‌آید. با رابطه طولانی هیچگونه اجباری برای ازدواج بشمار نمی‌آید. تنها موقعیکه ازدواج کرده‌اند می‌توانند و در ملاء عام باهم غذا بخورند. و مراسم دیگری برای ازدواج جز غذاخوردن باهم وجود ندارد که درملاء عام آنها را به‌بینند باهم غذامی‌خورند. زوج جوان باید دوجانبه باهم وفادار باشند. پس از ازدواج روابط جنسی آنها محرمانه و دور ازانظار و سایر اعضاء قبیله باید انجام پذیرد. معانقه و معاشقه در ملاء عام از کارهای شرم‌آور برای آنها بحساب می‌آید و برای هم‌آهنگی وتعادل زندگی و رازداری فامیل اهمیت فراوانی دارد. و تنها همین موضوع است که ازدواج را برای آنها مستحکم و مستدام و مستقرمی‌سازد. ولی طلاق وجود دارد. زن به قبیله خود که در ده دیگری است برمی‌گردد و دیگر نمی‌تواند شوهر دیگری انتخاب کند، مگر آنکه خواستگار تازه کادوئی به شوی قبلی او هدیه نماید.

عمل تقدیم هدیه بمثابه طلاق قلمدادمی‌شود. مبادلات مذهبی قسمت اعظم زندگی تروبریاندها را تشکیل می‌دهد. در ازدواج داماد هدیه‌ها را (ماهی، سبزیجات، صدف و گوش ماهی و غیره) به فامیل هدیه می‌کند و این هدایا وسیلهٔ رفت و آمد و مراودهٔ دائمی بین آنها خواهد شد. بهنگام کشت و درو سیب‌زمینی هندی مبادلات نیز چندین‌بار برقرار می‌گردد. داماد باید به‌عروس، زینت‌آلات دامن‌هائی که از برگ سیب‌زمینی درست شده یا دسته‌گل از برگ‌های‌درخت موز هدیه کند. این بازی هدایا بیشتر بصورت عهدنامه مودت بین دو فامیل است تا بین دوشخص. ولی با مرگ یکی از دو زوج به پایان می‌رسد. جشن‌های بزرگ را ساگالی می‌گویند که بوسیله فامیل متوفی برگزار می‌شود و از همهٔ آنهائیکه در زمان حیات او کمک کرده و خیرخواه بوده‌اند تشکر می‌نمایند. مسابقه

هدیه برقرار و بلامانع است تشییع جنازه‌ها به فامیل داماد و عروس که به حساب‌های ازدواج خاتمه می‌یابد زیرا موقعیتی است برای دو خود نظمی داده باشند.

ترجمه ابراهیم سپهری

تغلب

تغلب و بکر بزرگترین قبایل ربیعه از لحاظ شان در کشورهای عربی است و گفته میشود که نام جد این‌قبیله دثار است. در تاریخ آمده‌است که این قبایل انشعاب‌یافتند بنو تغلب و غیره از ربیعه در نجد و حجاز و تهامه ماندگار شدند اما باز همچنان درکوچ بودند تا اینکه د رعهد اسلامی در مناطقی که بعدها به دیار بنی ربیعه معروف شدومقام آنها در اسلام زیاد بود و از تغلب گروهی از مشاهیر شاعرانی چون: مهلهل، سفاح، اخنس ابن‌شهاب، عمر و ابن‌کلثوم، جابر ابن حنی، عمیده ابن‌جعیل، کعب ابن‌جعیل، اخطل، قطامی، عتابی وغیره برخاستند.

تمحو

قبایل لیبی ذکر آنان در اسناد مصری از عهد دولت قدیم آمده است. بگمان‌قوی از جنس ققفازی بودند که بشمال آفریقا در دورانهای گذشته دور کوچیدند. برخی از آنان در برقه اقامت گزیدند. مصریان شکل آنها را نقاشی کرده بودند. مدتی خطربرای مصریان بشمار میرفتند در هجوم و حمله مردمان سواحل دریای مدیترانه که بر سلسله۱۹ و ۲۰ تاختند شرکت داشتند.

تمیم ابن‌مر

قبیله عربی نسبشان به تمیم ابن مر ابن الیاس ابن‌مضر میرسد و بین آنها مقام ـ اول را دارد احیانا" اسم آنها اطلاق بر مساوی مصر درمقابل قیس و ربیعه‌میگردد. تمیم قبیله‌بزرگی بود که در قسمت شرقی کشورهای عربی ساکن گشتند و منازل آنها تافیافی ـ دهناء امتداد دارد همچنین از شمال ممتد بر سواحل شرقی فرات است. بنی اسد در مجاورت‌شمالی آنهاست در جنوب باهله و غطفان. تمیم به‌اسلام گرویدند و باپیامبر (ص) قول همکاری دادند ولی پس‌از پیامبر از اسلام برگشتند اما خالدولید آنها را به‌اسلام باز گردانید.

شاعرانی بزرگ چون: اوس ابن‌حجر، سلامت ابن جندل، سلیک ابن سلکه، عبده ابن طبیب، عدی ابن زید، مالک، متمم، ابـن نویره، مخلب، جریر، فرزدق ازین ـ قبیله برخاستند.

توتن‌ها Teutons

جنگجویانی بس هراسناک و بی‌باک، دارای موهای‌بور، چشمان آبی و ازنژاد اقوام سفیدوآریائی بودنداما ازتربیت‌وتمدن چندان بهره‌نداشتندخواندن‌ونوشتن‌نمی‌دانستند

از پوست جانوران برای لباس استفاده و در کلبه‌های چوبی یا کپرها زندگی می‌کردند. زنان سبزی‌کاری و شبانی و نگهداری گاو، اسب و مردان‌شکار و جنگ و آهنگری‌مینمودند.

به‌هنگام جنگ، جنگاوران کله‌گاو یا گرگ یا خرس‌را بر سر می‌نهادند تا در دل دشمن هراسی ایجاد کنند توتن‌ها شاه نداشتند اما آنکه از همه دلیرتر بود بفرماندهی برگزیده میشد.

توتن‌ها خدایان متعدد از جمله ودن Woden (خدای آسمان) را میپرستیدند بسیاری از دانشمندان ـ فرانسوی‌ها، آلمانی‌ها و انگلیسی‌ها و آمریکائی را از نژاد همین توتن‌های وحشی می‌پندارند.

در حدود چهارصد میلادی توتن‌ها بسوی مرزهای روم پیش راندند و وارد قلمرو امپراتوری روم شدند و دو دسته ازین توتن‌ها به بریتانیا رفتند و به انگل‌ها Angles و ساکسن‌ها Saxons معروف شدند و نام انگلستان از نام انگل‌ها و نژادانگلوساکسون از نام ایندو قبیله آمده است.

واندال‌ها دسته‌ای دیگر از توتن‌ها بودند که به فرانسه آنگاه اسپانیا وارد شدند و هرچه‌رایافتند ویران نمودند آنگاه با کشتی به شمال آفریقا رونهادند و دراینجا نیز به ویرانی پرداختند.

قبیله دیگر فرانک‌ها بودند که بعد از واندال‌ها وارد فرانسه و سرانجام درین سرزمین ساکن گشتند و فرانسه از نام آنان آمده است.

توتن‌های شمال ایتالیاگت‌ها Goths بودند که به رهبری آلاریک رئیس خود ایتالیا را در نوردیدند و بآن سخت آسیب رسانیدند بی‌آنکه رومیان بتوانند در برابر آنان مقاومت کنند.





دو زن سرخپوست قبیله پوئبلو

ثقیف

قبیله عرب، کمی پیش از هجرت در طائف ماندگار شدند. بلاد ثقیف شهر طائف و روستاهای اطراف آن تا ناحیه یمن شامل بود. ثقیف به اسلام گروید. مردمش بزیرکی و حیله در جنگ مشهور بودند. در جنگها و فتوحات اسلامی شرکت کردند. مخصوصا" در عراق، شهربصره را تاسیس کردند.

ثمامیة

فرقه‌ای ازمعتزله که از پیروان ثمامه ابن اشرس‌النمیری بودند عقیده داشتند که یهودیان ومجوسان وزندیقان در روزگارقیامت برنخواهند خاست وبصورت خاك خواهند بود و داخل جهنم یا بهشت‌نخواهند شدواطفال وبهائم نیز به‌دوزخ‌یا بهشت نخواهندرفت. در باب عالم‌عقیده‌داشتند که عالم قدیم‌است‌اما خداوندآنرابااراده وطبع خودش‌پدید آورد.

ثمود

ثمود نام قبیله‌ای قدیم ازعرب بودکه‌درموصل بین شام وحجاز سکونت داشتند مردمی بودندکه در روستاهاوشهرهائی‌که سنگهای‌بزرگ‌براطراف آن‌نهادند. یابرفرازصخره‌های بلندمسکن‌خویش راایجاد کردند، بنابروایات بت‌پرست بودند وصالح پیامبربراین‌قوم ظاهر شد وآنانرااز‌بت پرستی‌منع‌کرد وبرای نشان دادن معجزه خود شتری ماده از تخته سنگی برآورد اما این قوم به اعجاز و گفتار صالح توجهی نکردند عاقبت بلابرایشان نازل‌گشت وازمیان رفتند.

دختری از قزاقستان



مردی از قبیله یوئیلو سرخپوست آمریکا



چچن Chechen

روس‌ها به‌قومی‌مسلمان بومی که دردامنه‌های‌قفقاز میزیستند چچن میگفتنداین‌قوم در قرن هفدهم به‌مذهب حنفی‌درآمدند درسال۱۸۵۹روس‌ها توانستند برچچن‌ها دست یابند و آنها را بزیر نفوذ در آورند اما چند سال بعد ۴۰۰۰۰ تن از آنها بخاك عثمانی رفتند پس از انقلاب اکتبر روسیهٔ شوروی چچن‌ها بمقاومت پرداختند در سال ۱۹۳۶ جمهوری خودمختارچچن- اینگوش‌تأسیس شد در جریان‌جنگ دوم‌چچن‌ها باآلمان‌ها همکاری‌کردند در نتیجه روس‌ها درسال ۱۹۴۴این‌خودمختاری رامنحل‌وچچن‌ها واینگوش‌ها را به‌آسیای مرکزی منتقل‌کردنداما‌درسال ۱۹۵۷ باز این‌جمهوری تأسیس شد .

چرکس‌ها

قومی بودند که در شمال قفقاز و خاک ترکیه و مذهب حنفی داشتند از قرن دهم- میلادی باروس در تماس بودند در قرن شانزدهم با سلاطین روسیه روابط دوستانه‌ای داشتند . در قرن هفدهم رهبری قبایل قفقاز را عهده‌دار شدند . از اوایل قرن هجدهم که روس‌ها قصد بزیر نفوذ درآوردن چرکس‌ها را داشتند با دولت عثمانی بنای همکاری را گذاشتند . اما در سال ۱۸۲۹ بموجب پیمانی که میان امپراطوری روسیه و عثمانی بسته شده‌چرکستان بچنگ روس‌ها افتاد . اما چرکس‌ها تا سال ۱۸۶۴ با روس‌ها مبارزه کردند و در نتیجه‌ای عده کشته و حدود ۵۰۰/۰۰۰ نفر از سرزمین خود کوچیدند و به ترکیه و اروپای‌جنوبی شرقی رفتند . بعد از انقلاب اکتبر روسیه ،چرکس‌ها به سه منطقه در روسیه تقسیم شدند . چرکس‌ها مردمی دلیر بودند که در آغاز بت‌پرست و مسیحی بودندآنگاه به اسلام گرویدند . و سه طبقه امر او نجبا و رعایا در سرزمین چرکس‌ها وجود داشت .

چکسلواکی Czechoslovakia

مردم چکسلواکی از نقطه نظر نژادشناسی ـ تا قبل از جنگ دوم جهانی کشور چکسلواکی از نقطه‌نظر ساختمان نژادی میان بیشتر کشورهای اروپا دارای یک نامتجانسی و ناهماهنگی بود بطوریکه مشکلات اقلیت‌ها مانند آفتی به درون این کشور افتاده بود که‌بیشتر این مشکلات از جانب آلمانیها ناشی میشد و حدود ۲۲٪ جمعیت‌چکسلواکی را تشکیل میدادند . بعداز جنگ دوم جهانی ترکیب نژادی دارای تغییراتی موثر و حدی شد و عمدتا" باعث تبعید و اخراج همگی آلمانها بجز تعداد کمی از دانش‌آموزان‌آلمانی





مردمان آلمان

مرد برزیلی

زن و مرد اوکرائینی

زنی حبشی





مرد پنیرساز دانمارکی

دختران عرب







دو تن دختر روستائی از راجستان هند



عده‌ای از اهالی گینه نو بدور زنی اروپائی گرد آمده‌اند

KODACHROME (RIGHT) BY JANE GOODA
EKTACHROME (BELOW) AND KODACHROME BY ANN CHOWNING © N.G.



مردی از گینه نو





کودکان آلمانی

خانواده‌ای سیاه‌پوست
کشاورز در لیتل‌روک
ایالات‌متحده‌امریکا





مادروکودک آواره از قبیله سرخپوست زوک

دخترک فرانس







حفار نروژی ــ کارگر کانادائی

سربازان ویتنامی در کامبوج



چهره هائی از مردم برلن شرقی



زنان و دختران انگلیسی



خانواده‌ای پاپانوائی ــ گینه‌نو ــ پدر دراستخدام کمپانی خارجی



زنی سودانی

دخترک ژاپنی



U.S.S.R. Magazine - Sovfoto



مرد قرقیز از آسیای مرکزی ــ کشاورز

جوانان و نوجوانان تایلندی – کودک و مادربزرگ از نیوانگلند





دومرد از مارتینیک





کنیا مردم پوکوت Pokot با زیورآلات ولباس محلی

کنیا مردم پوکوت Pokot





زن‌گواتمالائی

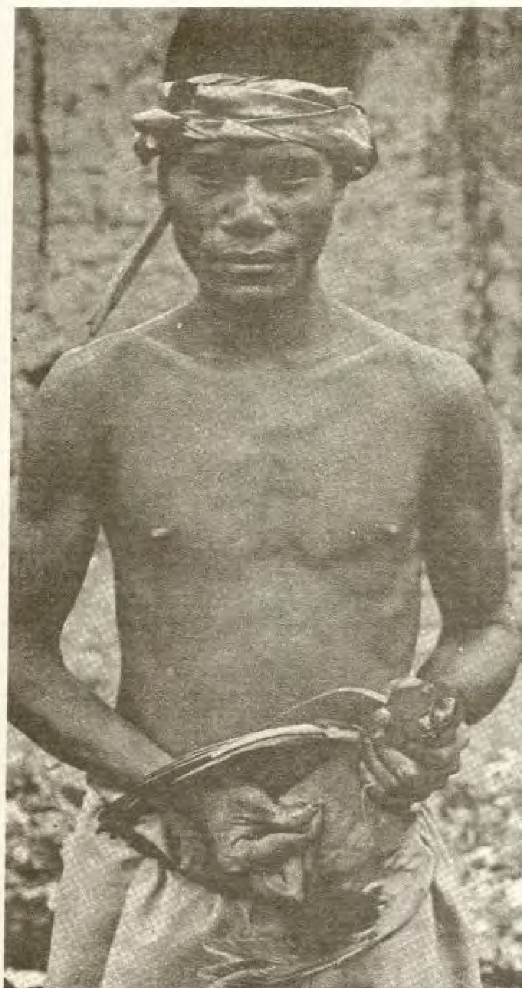


دختری‌از آسیای‌مرکزی — روسیه

مردمان روسیه در حال مشاهده مسابقه دو
میان پدربزرگ و نوه‌اش



کودکان آلمانی





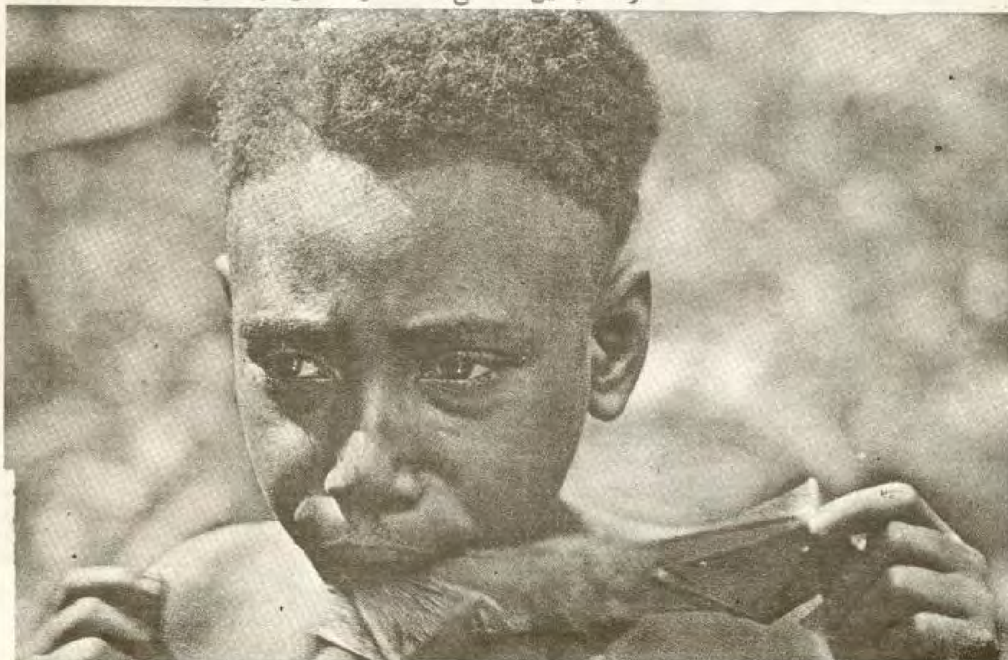
زنی مغولی

مردی طوطی‌بدست



کودکی قورباغه بدست

کودک پائین خفاشی بدست و دندان گرفته از مردمان گینه‌نو







دانش‌آموزان ترکیه



کودکان در حال چریک‌بازی ـ کنگو





هنرمندان یوکن ایالات متحده



کودک واکسی



مردی از تکزاس





زن و مرد ایرلندی



مرد ازبک در خیابان‌های تاشکند پایتخت جمهوری ازبکستان



شکارچیان شرق سیبری در لباس محلی

۳۳۶

کودکان و زنان اسکیمو در آلاسکا در شمال خط قطب شمال



شد . امروزه حدود ۹۴٪ جمعیت چکسلواکی از ترکیب دو نژاد اسلاوها و چک‌ها که حدود ۶۶٪ جمعیت و تقریبا" دوسوم جمعیت در بخش غربی کشور در استانهای تاریخی بوهمیا Bohemia، موراویا Moravia ، وسیلسیا Silesia و بخش دیگر حدود ۲۸٪ اسلواکها Slovaks که‌در بخش اسلواکیا Slovakia بسر میبرند . اختلاف میان چک‌ها و اسلواکها در داشتن روابط زبانی آنها است . اگر چه در چکسلواکی زبان رسمی از یک ملیت حمایت میکند معذالک مقامات کشوری عقیده دارند که این تفکیک اسلاوی در بین مردم از سال ۱۹۳۸ بوجود آمد و قبل از جنگ دوم جهانی این اختلاف وجود نداشته است . ترکیب جمعیت در چکسلواکی شامل محارها ، آلمانها ، لهستانیها و اکرائینها می‌باشد .

مذهب مردم چکسلواکی — بیشتر جمعیت چکسلواکی از کلیسا آئین و مذهب کاتولیک رومی پیروی میکنند . قوی‌ترین گروههای پروتستانی در ایوان جلیکال چک برترن Evangelical Czech Brethren و لوترانز Lutherans می‌باشند . بخش قابل توجه جمعیت متعلق به کلیسای ملی چکسلواکی می‌باشند و گروه کوچکتری به مذاهب کاتولیک یونانی ، ارتودوکس روسی و مذاهب یهودی تعلق دارند .

شهرهای عمدهٔ چکسلواکی — در سال ۱۹۶۰ علیرغم پیشرفت قابل‌توجه در مناطق شهرنشینی تقریبا" نیمی از جمعیت چکسلواکی هنوز بطور اشتراکی در گروههای کمتر از دو هزار نفری مقیم هستند . تنها در پنج شهر جمعیت بصورت گروههای یکصد هزارنفری مثل پراگ Prugue که پایتخت چکسلواکی، برونو Brono مرکز موراویا Moravia براتیسلاوا Bratislowa مرکز اسلواکیا Slovakia شمال موراوین Moravain مرکز معادن و شهرصنعتی پلن Plen شهر بزرگ در بخش غربی بوهمیا Bohemia بسر میبرند .

شیوه زندگی و شرایط اجتماعی چکسلواکی — چک‌ها و اسلواکها عموما" دارای هوشیاری و زیرکی خاص و واقعیت‌گرا هستند . با وجود شرایط ناهماهنگ و تکرار جنگ و ادامهٔ آن و ظلم و بیداد خارجیان به آنها اینطور آموخته است که در مقابله با بدبختی و فشارهای نظامی مقاومت کند .

چیب‌چا

گروهی از قبایل سرخپوست کلمبیا و پاناما می‌باشند اینها همان مردمی بودند که فاتحان اسپانیائی بر آنان تاختند و گنج‌های طلای این مردم را غارت و به اسپانیا حمل



جوانان مسلح افغانی

کردند. چیپ‌چاهای نخستین کشتکاران‌پنبه بودند و شیوه‌های‌جالبی در کشاورزی ابداع کرده بودند. معبدهای سنگی این مردم هنوز باقی است و نمایانگر تمدن و فرهنگ مردم جیپ‌چا می‌باشد.

چین وژاپن

" این اقوام از لحاظ قدمت تاریخی، هنر، هوش، خرد، سیاست و فلسفه دوستی از سایر اقوام آسیائی برترند و بگفته برخی مولفان، درین موارد با منورترین اقوام اروپا برابری میکنند." دیده‌رو

" بر روی هم کاملترین نوع بشریت در چین باستان ببار آمده است... والاترین فرهنگ جهانی که تاکنون شناخته شده در چین زاده شده است... تاثیر عظمت چین در من همواره افزایش می‌یابد... مقام فرهنگی بزرگمردان این کشور از پایگاه بزرگان ما بالاتر است... این مردان (کارگزاران حکومتی)... نمونه‌هائی از انسانند که بر پایگاه فوق‌العاده رفیعی قرار دارند و مخصوصا" برتری آنان سخت در من اثر کرده است... این انسان‌چینی با فرهنگ چقدر مهذب است.. برتری چین در همه‌گونه امور صوری بی چون و چراست... شاید انسان چینی عمیق‌ترین انسان‌ها باشد. "کنت کیزرلینگ

"وهیچکس نمیداند که چینیان از کجا آمدند و از چه نژادی بودند و قدمت تمدن آنها تا چه پایه است. از بقایای انسان پکن برمیآید که میمون انسان‌نما از گذشته های دور در چین بوده است و تحقیقات آندروز Anderews باینجا کشیده است که در ۲۰۰۰۰ سال پیش از مسیح، قوم انبوهی که ابزارهای آنان همانند ابزارهای دوره آزیلین Azilian عصر میانه‌سنگی اروپا می‌باشد، در مغولستان سکونت داشتند، و هنگامی که مغولستان جنوبی خشک و مبدل به بیابان گوبی گردید، در سیبیریه و چین پخش شدند. اکتشافات اندرسون و دیگران در هونان و جنوب منچوری می‌رساندکه‌درین نواحی یک یا دوهزار سال دیرتر از مصر و سومر، فرهنگ عصر نوسنگی شکوفان‌شد. برخی از ابزارهای سنگی که در لایه‌های عصر نوسنگی این نواحی بدست آمده است از لحاظ شکل و طرز سفتن بکاردهای آهنینی می‌ماند که اکنون در چین‌شمالی برای چیدن نیشکر چینی بکار می‌رود، و از این شباهت، گرچه مختصر است، چنین برمی‌آید که فرهنگ چینی محتملا" در طی هفت هزار سال پیوستگی خود را از دست نداده است."

دورافتادگی چین نباید سبب شود که فرهنگ آن کشور و مردم آنرا زیاده از حد یکدست و خالص بدانیم. گویا برخی از عناصر هنر و صنعت دیرینه آنان از بین‌النهرین و ترکستان آمده باشد، چنانکه سفالگری عصر نوسنگی هونان تقریبا" عین سفالگری آنو

و شوش می‌باشد Anaw. تیره مغولی کنونی نتیجهٔ آمیختگی‌های مکرر و پچیده اقوام متجاوز یا مهاجری است که از مغولستان و روسیه جنوبی (سکاها) و آسیای میانه‌آمده‌اند. چین و نیز هند را نمی‌توان با یکی از ملت‌های اروپا سنجید، بلکه باید آندو را با همه اروپا مقایسه کرد. زیرا هیچیک از این دو کشور خانهٔ یک قوم یگانه نیست، بلکه‌اجتماع انواع متعدد انسانی است که از حیث منشاء و زبان و منش و هنر متفاوتند و کرارا" در زمینه رسوم و اخلاق و حکومت با یکدیگر خصومت ورزیده‌اند.

"قبل از هر چیز باید به ارقام توجه کنیم: چینیان بسیار فراوانند. کارشناسان حدس‌زده‌اند که جمعیت امارات چین در ۲۸۰ ق ـ م در حدود چهارده میلیون و ۲۰۰ میلادی نزدیک ۲۸ و ۷۲۶ میلادی ۴۱/۵ و ۱۶۴۴ میلادی ۸۹ و در ۱۷۴۳ میلادی ۱۵۰ و در ۱۹۱۹ دویست و سی‌میلیون نفر بود. در قرن چهاردهم یک مسافر اروپائی درچین دویست شهر همه بزرگتر از ونیز یافت بموجب ثبت احوال چین چهارصد میلیون تن در این کشور می‌زیستند." در سال ۱۹۸۳ جمعیت چین را بیش از یک میلیارد گفته‌اند.

قامت مردم چین در نواحی مختلف فرق میکند. چینیان جنوب کوتاه‌تر و ضعیف‌تر از شمالی‌ها هستند. بر روی هم مردم چین پرطاقت‌ترین مردم آسیا بشمار میروند. بنیه جسمانی و شجاعت و تحمل آنان در مقابل سختی و درد و بیماری و ناملایمات محیط فوق‌العاده میباشد. بهمین‌دلیل است که چینیان در هر ناحیه‌یی با محیط سازش‌کرده و برفاه و آسایش دست یافته‌اند. تریاک، اجتناب از ازدواج با بیگانگان، و سیفلیس هیچ کدام نتوانسته‌اند بتندرستی آنان لطمه وارد سازند. انحطاط دستگاه اجتماعی چین به هیچ‌وجه زاده انحطاط بدنی یا دماغی مردم نیست.

چهره چینیان در نظر همه اقوام خوشایند نیست، ولی بیش از چهره ملل دیگر از هوش و درایت حکایت‌میکند. افراد طبقه فقیر چین، در دیده تعصب‌آلودغربیان، سخت زشت جلوه میکند، و برخی از بزهکاران چینی نگاهی چنان شیطانی دارند که در سینما بحد مبالغه از آن سودجویی میشود. اما چهره اکثر مردم اجزایی مرتب دارد.و بسبب پلک‌های افتاده و همچنین بسبب قرن‌ها تمدن، از ملایمت و آرامش برخوردار است. غالبا" سبزه آفتاب‌خورده خوشرنگی است. زنان روستایی در قوت بپای مردان میرسند، ولی زنان طبقات بالا ظریف و لطیفند و بچهره خود پودر میمالند، لبان و گونه‌ها را گلگون میسازند.و ابروها را سیاه میکنند و گاه بشکل برگ بید و گاه بشکل هلال ماه در میآورند. موی هر دو جنس زبر و قوی و بدون جعد است. زنان معمولا" گیسوان خود را دسته میکنند و بگل میارایند. پس از هجوم منچوها بچین، مردان برای خوشامد فرمانروایان جدید، برسم آنان موی نیمه پیشین سر را میتراشیدند و در مقابل نیمه دوم

را بلند میکردند ،میبافتند ، از پشت سر میاویختند و بآن میبالیدند . ریش مردان کوچک و اطراف آن تراشیده بود . اما کمتر کسی دست بتراش ریش خود میزد . سلمانی‌ها بسیار فراوان بودند و بازاری گرم داشتند .

معمولا" سرهابرهنه بودند ، اما گاهی کلاه بسر میگذاشتند . کلاه‌مردان در زمستان از مخمل یا پوست‌های لطیف بود و لبه برگشته‌یی داشت ، و در تابستان از حصیر ظریف و مخروطی شکل بود و در بالای خود منگوله‌یی رنگین و حاشیه‌یی ابریشمین داشت . ازاین منگوله و حاشیه ، مقام ومرتبه شخص معلوم میشد . زنان هرگاه مقدورشان بود نوارهای ابریشمین یا پنبه‌یی ، آراسته بپولک یا جواهر مصنوعی یا گل مصنوعی بسر میبستند . کفش‌ها را معمولا" از پارچه‌های گرم میساختند ، چون کف اتاق‌ها اغلب با کاشی یا خاک مفروش شده و سردبود ، چینیان وقت راه‌رفتن زیر هرپای خود تکه فرش کوچکی میکشیدند

از زمان خاقان لی‌هوچو Li Hou-chu (حدود ۹۷۰ مسیحی) رسم شد که پای دختران را در هفت سالگی با نوارهای محکم بسختی ببندند تا رشد نکند و پس از بلوغ ، راه رفتن آنان در نظر مردان دلربا باشد . نگاه کردن بپای زن یا بحث‌درباره آن از ادب دور بود . حتی ذکر کلمه "کفش" در حضور زنان پسندیده شمرده نمیشد . همه اقوام و طبقات چینی جز منچوها و تاتارها این رسم را محترم میداشتند و بقدری دراین باره سختگیری‌مینمودند که اگر اندازه پای عروس با آنچه خانواده‌اش اعلام داشته‌بودند مطابقت نمیکرد ، پیوند زناشویی فسخ میشد . خاقان کانگ‌شی با این رسم در افتاد ، اما توفیقی نیافت . بالاخره "انقلاب بزرگ" آنرا از میان برد .

مردان نیم‌تنه و شلوار میپوشیدند و رنگ آن تقریبا" همیشه آبی بود . در زمستان روی شلوار مچ پیچ میبستند و نیم‌تنه‌های اضافی بتن میکردند . تعداد نیم‌تنه‌ها گاهی به سیزده میرسید . در سراسر زمستان ، این پوشاک‌را شب و روز بتن‌داشتند و بانزدیک‌شدن فصل بهار ، نیم‌تنه‌ها را یک بیک از تن بیرون میکردند . نیم‌تنه‌ها گاهی تا کفل و گاهی تا زانو بود و گاهی هم قبایی فراخ داشت ، درچین نمیگویند "کسی چیزی را بجیب‌زد" بلکه میگویند " بآستین زد " . تقریبا" هیچکس پیراهن و زیرجامه نمیپوشد . زنان‌روستایی که در کار شریک مردان بودند مانند آنان شلوار بپا میکردند ، ولی زنان شهری شلوار را زیر دامن زنانه از نظرها نهان‌میساختند . در شهرها جامه ابریشمین مانند لباس پنبه‌یی فراوان بود . با سینه‌بند ، پستان‌های خود را حبس نمیکردند و با کمربند بکمر خود فشار نمیاوردند . براستی جامه چینیان از پوشش اروپائیان کنونی بمراتب سالم‌تر و راحت‌تر و خردمندانه‌تر بود . "مدپرستی" بر زنان چین حکومت نمیکرد و زندگانی را دستخوش جور خویش نمیساخت . جامه همه طبقات شهری یکسان بودو تقریبا" در روزگار نسل‌های

متمادی نیز دگرگون نشد. ممکن بود جنس جامه‌ها تفاوت کند، ولی در هیات آنها اختلافی ظهور نمیکرد، و همه مردم اطمینان داشتند که عمر "مد" لباسشان بدرازیعمر خود لباسشان می‌باشد. نقل از کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت ــ مشرق زمین یاگاهواره تمدن ــ ترجمه دکتر امیرحسین آریان‌پور

توجه مردم به‌علوم جدید

از زمانی‌که توجه مردم چین به‌فراگرفتن علوم جدید معطوف شد به‌ادبیات کلاسیك کمتر ابراز علاقه وعنایت شد و نکات فنی وخالص چینی رو بضعف نهاد اما حروف الفبای چین تغییری نیافت وبااینکه چین دارای لهجه‌های مختلف محلی است با اینحال همه آنهائی که سواد دارند بخوبی و آسانی قادر بخواندن خط چینی می‌باشند. اینك درباره خط و زبان چینی ازجلد سوم‌کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت بحث عالمانه‌ای را مطالعه خواهید فرمود.

زبان مردم چین

« زبان چینی الفاظ، دستور، هجی کردن، تقسیمات و طبقات و صرف و اشتقاق و زمان‌ها، مفرد جمع و وجوه افعال ندارد اما هریك از کلمات چینی مطابق محل خود در جمله و با تغییر لحن‌گوینده بصورت اسم یا صفت یافعل یا قید در می‌آید. لهجه‌های چینی از چهار تا هشت صد واژهٔ یك هجائی دارد و این واژه‌ها با ۴۰۰۰۰ علامت مکتوب بیان می‌گردد.

واژه ای I بر ۶۹ و شی shi بر ۵۹ و کو Ku بر ۲۹ معنی دلالت می‌کند.

خط چینی ازقدیمترین خطهائی است‌که آدمی اختراع‌کرده است حتی، تغییرچندانی نیز ازروزگاران‌باستان تاکنون نیافته است اما رفته‌رفته نوعی خط تصویری پدید آمد ۶۰۰ علامت‌اصلی خط چینی بازمانده خط تصویری زمان خیلی پیش می‌باشد ۲۱۴ علامت ازین ۶۰۰ علامت‌کم وبیش وارد همه حروف چینی می‌گردد و بدانها اجزاء اصلی‌گویند. حروف‌کنونی خط چینی علامت‌های بسیاردشوار وپیچیده‌ای است از اجزای تصویری بدوی با برخی اضافات‌که معمولا برمعانی‌خاص کلمات‌دلالت می‌کند بنابراین هرکلمه دارای‌معنی‌و هر مفهوم دارای علامت خاصی است.

یك منحنی روی یك خط مستقیم نشانه خورشید در افق و بامدادان می‌باشد اجتماع

خورشید و ماه علامت روشنائی است ، یك زن با دودمان بمعنای ستیزه جو و یك زن در زیر یك طاق دلالت برصلح میکند. اجتماع علامت‌های زن ، جارو ، توفان بمعنای زوجه و همسر است .

درست است‌که زبان چینی دشوار است و بایستی هرکس ۴۰۰۰۰ اندیشه فراگیرد اما ما نیز در زندگی احتیاج بدانستن ۴۰۰۰۰ لغت داریم در زندگی روزمره چینی دانستن ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ علامت کافی است و فراگرفتن این سه چهارهزار علامت با کمك اجزای اصلی خیلی‌سخت نیست مزیتی‌که خط چینی‌داردآنستکه همه مردمی که به‌خط چینی آشنائی دارند قادر به‌فهم مضامین و معانی آن درخاوردورهستند چه بساکه مردم ژاپن واقوامی‌که از لحاظ لهجه و تلفظ کلمات با مردم چین متفاوت هستند با اینحال قادر بخواندن خط چینی ودرك مفهوم ومقصود میباشند .

مردم فعلی چین و کسانیکه قادر به‌خواندن خط چینی هستند بآسانی میتوانند متون ادبی وفلسفی ۲۰۰۰ سال پیش را بخوانند .

« در بحبوحهٔ آشفتگی‌ها و تحولاتی که در طرز بیان چینی پدید آمد، ثبات خط ـ چینی ازطرفی سبب حفظ فرهنگ واندیشه‌های چین گردید ، وازطرف دیگر محافظه‌کاری وسنت پرستی را در آن سرزمین تثبیت کرد . مفاهیم کهنه پا برجا میماند و ذهن جوانان را تسخیرمیکرد . کتابت چینی‌دربن‌میان‌تغییروتکامل، ووحدت خودرا حفظ‌کرده ودیرپائی و دوام رقابت ناپذیری ازخود نشان داده است ؛ و هم این پدیده نمودار خاصه تمدن چین است این شیوه‌کتابت ، درجهان فرهنگ از هرجهت توفیق بزرگی بود ، باین معنی‌که در این شیوه سراسر جهان اشیاء وافعال وکیفیات ، تحت چند صد ریشه یا علامت اصلی رده‌ـ بندی شده وازترکیب این ریشه‌ها و تقریباً ۱۵۰۰ علامت فرعی اشکالی پدید آمده است که نمودار تمام مفاهیم‌زندگی وفرهنگ میباشد چندان نباید مطمئن باشیم‌که شیوه‌های‌گوناگونی که مابرای ثبت وضبط اندیشه‌های خود بکارمیبریم برتر ازاین طریقه بظاهرابتدائی است.

لایب‌نیتس Leybnitz در سده هفدهم و **سردونالدراس** Sir Donaldrass در عصر حاضرخواستار خطی بوده‌اندکه از لهجه‌ها و زبان تکلمی مستقل و آزاد باشد و بتواند افکار بشری رابصورتی‌که برای همه اقوام و ملل روشن و قابل فهم باشد ثبت‌کند . چنین زبانی‌هم‌اکنون درخاوردور وجودداردوصد نسل وربع جمعیت زمین را وحدت‌بخشیده است.

حکم انسان خاور دور منطقی و قاطع است: جهان باید نوشتن خط چینی را بیاموزد .» نقل از کتاب مشرق زمین یا گاهواره تمدن (تاریخ تمدن) تألیف ویل دورانت ترجمه دکتر ا ـ ح آریان پور

برخی از اصول عقاید دینی چینی‌ها

منشأء دین مردم چین به‌درستی معلوم نیست . جز کتاب کونگ تسه کنفسیوس عده‌ای مردم چین رامعتقد به‌خدای یگانه و گروهی دین آنانرا مترقی‌تر و بهتر از دین مردم مغولستان دانسته‌اند .

پرستش آسمان ، امپراتور بزرگ وارواح می‌کردند . به‌آخرت وجهان پس ازمرگ معتقد نبودند .

از ارواح اجداد خود استمداد میکردند .

کنفسیوس (۵۷۱-۴۷۸ ق ـ م) در دوره‌ای میزیست که هرج و مرج خاك چین را دربرگرفته بود . کنفسیوس در آغاز در امور سیاسی و کشور مقام و منصبی بدست آورد و باکمال صداقت وجدیت به‌اصلاح امور پرداخت و بسیاری از نابسامانیها را سامان داد تا اینکه بدخواهان و مخالفان اصلاحات و اقدامات مفید کنفسیوس‌ویرا تبعیدکردند و این مرد بزرگ ۱۳ سال‌در تبعید بسر برددرین مدت به‌مطالعه‌پرداخت و دستورهای اخلاقی‌ممتازی برای مردم چین نوشت تا جائیکه اصول عقاید کنفسیوس پایه و اساس بیشتر عقاید دینی چینیان‌گشت . چندی پس از مرگ کنفسیوس معابد بسیار برای پرستش وی برپا ساختند .

اوضاع اجتماعی چین

اوضاع‌اجتماعی وسیاسی چین از ۲۰ قرن پیش تاکنون نوسانها وتغییرات وتحولات فراوان پذیرفته بود گاه حکومت سوسیالیستی داشت و زمانی فاسدترین اشخاص برآن حاکم بودند .اما درین‌گیرودار صنعت مهم چاپ در چین بوجود آمد ، این اختراع بعد از وضع و اختراع‌کلمات و پس‌از اختراع خط بزرگترین اختراع آدمی است . در آغاز مهرها را بجای امضا که البته در سایر نقاط عالم و چندین قرن جلوتر از اختراع چاپ بوجود آمده‌بود بکار میبردند ساختن حروف فلزی یا چوبی چاپ ، افتخارش از آن‌مردم چین است .

مردم چین بااطفالشان درتولید محصولات‌کشاورزی وتهیه ابریشم وبافتن پارچه‌های بسیار ظریف ابریشمین‌کوشش فراوان می‌کردند بر قدرت شیوه پدرسالاری در کشور چین

هر روز افزوده میشد . تمام فامیل زیر نفوذ وسلطهٔ پدر خانواده بودند .

پدرخانواده به‌جرائم‌افراد فامیل رسیدگی ، چنانچه لازم می‌دید مجرم را مجازات می‌کرد .

مأموران دولت در وصول مالیات از زارعان شدت عمل بخرج میدادند جنگ با همسایگان وتاخت وتازهای نظامی هردم همه امید ومحصولات‌کشاورزی برزگران را برباد میداد . درهنگام صلح نیزکشاورزان از دست غارتگران در امان نبودند گرچه مأموران دولتی تا برداشت محصول مراقبتها ومواظبتهای بسیار میکردند .

در کشور چین در آغاز خطهای مختلفی در نویسندگی مورد استفاده قرار میگرفت تا اینکه بعدها یك‌خط‌جنبه‌اداری ورسمی‌پیداکرد ، ومردم هم‌کم‌کم باآن‌خط رسمی‌مینوشتند

در زمان امپراطوری چ - این برای ساختن چرخهای‌گاریها میزان وقطری معین در نظر گرفته شد زیرا قبلاً چرخهای گاری اندازه‌های مختلف داشت. اصلاح چرخ ارابه در پیشرفت تجارت مؤثر افتاد . در تشکیلات اداری چین از افراد با سواد تحصیل کرده‌که تعلیمات کنفسیوس رابخوبی فرا میگرفتند استفاده می‌نمودند اماچون تحصیل‌برای همه طبقات میسر نبودفقط خانواده‌های‌ثروتمند پسران خود را به‌فراگرفتن دانش‌وامیداشتند وچون فارغ التحصیل میشدندآنانکه مایل‌بودندیادرمسابقه وامتحان مربوط موفق میشدند بخدمات دولتی گماشته میشدند .

فلسفه وزیبائی دوستی

فلسفه عملی‌مردم چین معتقد بزندگی و فلسفه عملی‌هستند‌متابعت ازفلسفه‌های دور و دراز وکارهای‌غیرمفیدبرای‌آنان‌ارزشی‌ندارد. چینیان‌را باید‌مبدع فلسفه‌عملی وسازنده‌ظروف چینی عالی دانست.درهمه‌جا یك مرد چینی بزیبائی تمایل دارد. منتها تمایلی‌که جنبه عملی ازآن بتراود، ظروف خوراك خود را زیبا میکند ، مجسمه‌های چوبی وعالی‌زیبا میسازدتمام کوشش هنرمند درپدید آوردن آثار هنری صرف میشود . زنان و مردان با بادبزنهای ظریف‌کاغذی ، ابریشمی‌وغیره خودرا بادمیزنند . در تولید مصنوعات فلزی ، سنگی‌وکنده‌ـ کاری برچوب وعاج قدرتی‌کم نظیردارند .

وضع جمعیت

جمعیت چین در حال حاضر بیش از یک‌میلیارد نفر است اما در سال ۲۸۰ ق ـ م نیز نسبت بسایر کشورها جمعیت فراوانی در حدود ۱۴ میلون داشت در چین آمارگـران بآسانی میتوانندآمار نفوس‌را تهیه‌کنند زیراهر خانواده چینی موظف است در لوحه‌ای در

کنار درخانهٔ خودبیاویزد .

مردم چین از پر طاقت ترین مردم آسیا هستند در نواحی شمالی قوی تر و درشت هستند تا در جنوب. چهره‌چینیان از ادب و وقار و یك تمدن وتربیت طولانی ویك آرامش درونی حکایت میکند . چشمانی تقریباً مودب وپوستی زرد واکثراً سبزه آفتاب‌خورده‌دارند موی زنـان ومردان زبر و مجعد است . زنان‌گیسوان خودرا دسته میکنند وبگل‌میآرایند .

معمولاً مردان‌کلاه بسر نمیگذارند با اینحال در زمستان کلاههای پوستی یا مخمل ودرتابستان‌کلاه ظریف‌حصیری مخروطی شکل‌برسرمینهند .

مردان نیم‌تنه‌های متعدد که‌گاه‌تعدادش به ۱۳ میرسیدمی‌پوشیدندوشلواری بپامیکردند وهرچه هوا ملایمتر میشد تعدادی ازنیم‌تنه‌هاراازتن‌در میآوردند . زنان ومردان‌رویهمرفته لباس‌های زیبائی میپوشند .

کشاورزی و کشاورزان

کشاورزان چینی بسیار سخت‌کوش وپرطاقت بوده و هستند ازبیابانها وشوره‌زارها و ازجنگل‌ها وبیشه‌های مخوف‌کشتزارهای بزرگ و کوچك اما پرحاصل ساخته و میسازنـد این تلاش و کوشش هرچند پرثمر است اما بواسطهٔ تولیدکثیرنسل هرچه محصول تازه‌عرضه میشود دهانهای تازه‌آنها رامی‌بلعدازینجهت استکه چین از ۲۰۰۰ سال پیش تاچندی‌قبل‌هر سال یکبار قحط نصیبش گشته وگروهی‌کثیر را از پا درآورده است . گرسنگی هرچند وقت یکبار بسراغ منطقه‌ای میرود و داس‌اجل جمعیت بسیاری را درو میکند عدم وسایل نقلیه و نبودن راههای خوب مانع‌بزرگی در رسانیدن آذوقه به نقاط قحط زده میشد .

محصولات عمده زراعی چین : برنج ، ارزن ، گندم ، جو ، لوبیا ، باقلا ، پیاز، سیرو توت است.ازهرزمین بادادن‌کود سالی‌سه یاچهار محصول برداشت میکنند ازگوشت‌ـ ماهی، ملخ، حشرات، مارآبی،گربه، سگ، اسب، قاطرخوراکهامیساختند درسفرهٔاغنیا تا ۴۰ نوع غذا دیده میشد و صرف‌غذا از ۳ تا ۴ ساعت طول میکشید اما تهیدستان برای‌دو وعده غذای خود نه‌غذاهای متنوع اغنیا ونه‌آنهمه وقت داشتند.

حرب

قبیله‌ای در حجاز، مملکت عربستان‌سعودی مختلطه‌الانساب از ینبع تا قنفذه بر ساحل دریای‌سرخ امتداد دارد و بداخل نجد تا نزدیکی وادی الرمه کوچیدند حدجنوبی آنها درب الحج از بریده تا مکه بود به دو بطن تقسیم گردید، مهمترین آنها بنوسالم و بنوعمر و و مسروح هستند. برخی از عشایر آنها در اطراف عارض، سدیر و قصیم زندگی میکنند.

حمیر

قبیله‌ای‌است یمنی که از روزگار دولت وحکومت سبا معروف بود ودر اواخرحکومت سبا نفوذ فراوانی قبیله‌حمیر بهم‌رسانید آنگاه دولت مقتدری در وسط یمن تشکیل دادندکه پایتخت آنها ظفار بود.

این‌قبیله ازآئین مسیح پیروی میکردند و تاظهوراسلام همچنان بدین عیسی پا بند بودند.

اعراب اسم حمیر را برقدماء مردم یمن اطلاق میکنند و همهٔ آثارقدیمی را حمیری میگویند بااینکه برخی ازین‌آثار متعلق بقبل‌از ظهور قبیله حمیر میباشد.

اکنون قبیله حمیردریمن سکونت دارند.

خولان

مجموعه‌ای از قبایل یمنی یکی از بطن‌های قضاعه منسوب به حمیر، مساکن آنان مارب و دارای قصری در صرواح بودند، برخی ازآنان درکوههای مشرق صنعاء مستقر گشتند آنگاه بیشترشان از مارب به صعده رفتند.



مرد آلمانی



کودک آلمانی

دانمارک

"دانمارکی‌ها فرزندان مردمانی هستند که قرنها پیش به این سرزمین کوچ‌کرده‌اند، مردمی که پس از کنار رفتن توده‌های یخ عصر یخبندان، در ازمنه ما قبل تاریخ، یک زندگی ابتدائی را در آنجا آغاز کردند. دربارهٔ این مردمان اطلاعات نسبتا" زیادی‌از مطالعهٔ بقایای حفظ شدهٔ در باطلاقها به دست آمده است. از همین باطلاقهای مملو از گیاهان پوسیده است که اشیائی از قبیل وسائل مفرغی شکار، سپر، کلاهخود و شاخ‌های مخصوص نوشیدن شراب جنگجویان وایکینگ، کشف شده است."

دانمارک تاریخ متنوع و دلچسبی دارد. برای آنکه این سرزمین بر سرراه عمده‌آبی بین دریای شمال و کشورهای مجاور دریای بالتیک واقع شده و راه تجاری اروپای مرکزی به دریای شمال، از آن می‌گذرد مهاجرین و بازرگانان بسیاری به این کشور روی آورده و عنبر معروف ژوتلند را به مراکز پرجمعیت کرانه‌های مدیترانه می‌بردند و این امر باعث مهاجمات و جنگ‌ها و روءیاهای پادشاهان دانمارک برای تشکیل یک امپراطوری بزرگ بالتیک گردید. افسانه‌ها و آثار باقیمانده از اعصار قبل از تاریخ منبع اطلاعات دربارهٔ زمانهای بسیارقدیم این کشور است. ولی تاریخ ثبت شده این سرزمین‌با شرح وقایع‌زمان "گورم کهنسال" (۹۴۰ ــ ۹۰۰ بعد ازمیلاد) بر روی کتیبه‌های سنگی و به خط "رونیک" آغازمی‌گردد. زمان "گورم کهنسال" مصادف با بنای باروی سنگی "دانویرک" درامتداد مرز جنوبی این کشور است که برای دفاع در مقابل همسایگان ساکسونی آن برپا گردید. نوشته‌های اولیه نشان می‌دهد که دانمارک نیرومندترین کشور پادشاهی اسکاندیناوی در قرون وسطی بوده است. در زمان حکمرانی "والدمار"ها جنگ‌هائی علیه "واند"ها و "استونی"ها پیش‌آمد و یک امپراطوری بزرگ بالتیک تشکیل گردید که عمر بسیارکوتاهی داشت. ولی در زمان پادشاهی "والدمار آترداگ" این امپراطوری مجددا" احیا گردید و ملکهٔ مارگارت دختر آترداگ که از سال ۱۳۸۷ تا ۱۴۱۲ سلطنت کرد، در سال ۱۳۹۷ با انعقاد پیمان "کالمار" امپراطوری دانمارک، سوئدو نروژ را تحت فرمان خود به‌وجود آورد. این امپراطوری پس از چند سال به واسطهٔ وضع سوق‌الجیشی و واقع شدن در دهانهٔ دریای بالتیک، مورد حمله و تجاوز قرار گرفت و بسیار محدود گردید ولی با وجود این دانمارک نقش رهبری خود را در میان کشورهای اسکاندیناوی حفظ کرد و این رهبری البته محدود به مسائل نظامی و سیاسی نبود بلکه دامنهٔ آن به علوم و ادبیات‌و هنر نیز کشیده می‌شد.

" اهالی دانمارک امروزه ملتی خوشبخت و میهن‌پرست را تشکیل می‌دهند و یک روح همکاری در میان آنها دیده می‌شود که با وجود فقدان منابع طبیعی باعث به‌وجود آمدن کشوری سعادتمند گردیده است . این مردم نسبت به دولت خود و آسایش و رفاه یکدیگر صمیمی و فداکارند و با وجود آنکه هر دانمارکی از فعالیت‌های روزمرهٔ خویش خشنود است و از لذایذ تفریح در کنار دریا و بروی دریا وگردش در مرغزارها و جنگل‌ها غافل نیست و خصائل دوستی و محبت و مهمان‌نوازی صادقانه و عشق به زندگی درصلح و صفا ، دوستان بسیاری را در سراسر جهان برای این ملت فراهم آورده است . "

"پانزده هزار سال قبل ، سرزمین دانمارک با وضع امروزی آن بسیار فرق داشت . در آن زمانها سکنهٔ دانمارک به شکار آهو و اسب و گوزن مشغول بودند و پوست‌حیوانات لباس و پناهگاه آنها را تامین می‌کرد . شکارگاههای آن مردم به سرزمین‌هائی می‌رسیدکه اکنون بستر دریای شمال را تشکیل می‌دهد و شکارچیان آن زمان می‌توانستند از شبه ـ جزیرهٔ ژوتلند تا سواحل امروزی بریتانیا پیاده‌روی کنند زیرا صحرای وسیع و هموارى این دو نقطه را بهم مربوط میکرد . "

" در حدود سه هزار سال قبل از میلاد دستهٔ دیگری از اقوام اولیهٔ جنوب به‌این سرزمین‌روی آوردند که زندگی آنها چندان وابسته به شکار و ماهیگیری و جمع‌آوری مواد غذائی نبود ، بلکه در آماده کردن زمین و زراعت غلات اطلاعاتی داشتند . "

" پس از سکونت نخستین کشاورزان در این سرزمین جمعیت دانمارک روبافزایش گذاشت . موادمدفون در طبقات زغالی زمین ، در نواحی مختلف نشان می‌دهد که به ـ منظور دسترسی به اراضی بیشتر جنگل‌ها مورد حمله واقع شده و درختان آنها را قطع کرده و سوزانده و در هرحال معلوم است که ازدیاد جمعیت باعث افزایش اصطکاک منافع مردم و در نتیجه جنگ‌هائی شده که صلح و آرامش جوامع عصر حجر را بر هم زده‌است . "

" قبل از پایان عصر حجر اشیاء مفرغی بخصوص اشیاء ساخته شده در بریتانیا و " بوهم " کم‌کم به‌دانمارک آورده‌شد و این اولین‌واردات از خارج ، احتیاجات‌دانمارکیها را به مفرغ افزایش داد . "

" از عصر برونز در دانمارک ـ که از ۱۵۰۰ تا ۴۰۰ سال قبل از میلاد طول کشیده است ـ تاریخ مکتوبی به جای نمانده است ولی توده‌های خاک قبوری که به تعداد بی ـ شماری در سراسر این سرزمین پراکنده است داستان ایندوره را آشکار می‌سازد . . . "

" مردمان عصر آهن دانمارک هرگز تحت استیلای رومیان و یا اقوام "سلت" که‌به غرب و اروپای مرکزی هجوم بردند در نیامدند زیرا قریب یک قرن قبل از میلاد گروه جنگجویان اقوام "سیمبر" و "توتونی" از شبه جزیرهٔ ژوتلند به مقابله با لژیونهای

امپراطوری روم آمدند و شجاعانه در مقابل آنها ایستادگی کردند و بدین‌ترتیب استقلال خود را حفظ نمودند. "

در اواخر دورهٔ ما قبل تاریخ دانمارک کم‌کم الفبائی به‌وجود آمد که " رونیک " خوانده می‌شد و از حروف لاتین ریشه می‌گرفت با این تفاوت که فقط از خطوط مستقیم تشکیل می‌شد تا حک آنها به روی چوب و سنگ میسر و آسان باشد و بدین‌ترتیب وقایع و امور و افکار آغاز گردید. "

وضع زندگی در دانمارک

" زندگانی افراد متوسط دانمارکی در مقام مقایسه با زندگی روزمرهٔ آمریکائی یا بعضی‌از کشورهای اروپائی با عجله و دادوفریاد کمتری همراه است. یک دانمارکی‌متوسط صاحب اتومبیل‌نیست. گرچه درسالهای اخیر بر تعداد صاحبان اتومبیل در طبقه متوسط افزوده شده است ولی بطور کلی کارگران و دانشجویان و زنان خانه‌دار هر جا بخواهند بروند از دوچرخه استفاده می‌کنند. کوچه‌ها و محلات کثیف در شهرهای دانمارک یافت نمی‌شود واوقات بیکاری این ملت با کتاب و موسیقی وسایر هنرها یا گشت و سیاحت و پیک‌نیک و لذت از غذای خوب می‌گذرد. اغلب دانمارکیها روزهای یکشنبه به کلیسای "لوتری" که کلیسای رسمی دانمارک است و یا کلیساهای دیگر می‌روند. قوانین اجتماعی امنیت و اطمینان از یک‌زندگی راحت در دوران بازنشستگی را تامین کرده است. "

یک خانه یا آپارتمان معمولی چندان بزرگ‌و مفصل نیست. خانه‌های دانمارکی در نقاط مختلف این کشور از نظر سبک و وسائل آسایش متفاوت است. بسیاری از خانه‌های روستائی از همان‌نوع است که یکی دو،قرن قبل ساخته می‌شد و در جناحهای مختلف آن محل زندگی و آغل وانبار و اصطبل اطاقک ابزار زراعتی و ظرف‌شوئی و غیره ساخته و تهیه شده است. اهالی شهرهائی مانند کپنهاگ و آل‌بورگ و سندربورگ درآپارتمانهائی زندگی می‌کنند که دارای حرارت مرکزی است و در شهرهای بزرگ و ولایات این کشور خانه‌های آجری محقر با بامهای سفالین دیده میشود.

" دانمارکیها به مطالعه علاقهٔ زیاد دارند و همه ساله کتب زیادی بوسیله ناشران مختلف به چاپ می‌رسد. کتابفروشی در دانمارک به فراوانی مغازه‌های موادغذائی یا داروخانه‌ها است و در هر شهر کوچک اقلا یک یا چند کتابفروشی یافت می‌شود. درشهر های بزرگ خیابانهائی است که طرفین آن تعداد زیادی مغازه‌های کتابفروشی انواع کتب جدید و مستعمل و کمیاب را به فروش می‌رسانند. از کتاب سرزمین و مردم دانمارک ــ ترجمهٔ هوشنگ وکیل‌زاده

BY CHERRY LINDHOLM AND CHARLES LINDHOLM

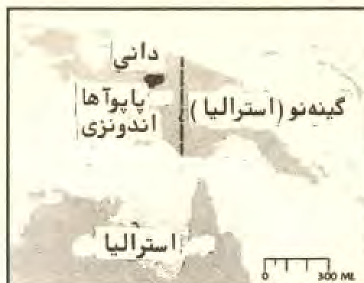
قبایل دانی در گینه جدید ترجمه دکترس مهین فروزان

قبایل دانی

چارلز لیند هولم نویسنده مقاله دارای PHD
و مدرک MA روانشناسی است .

جنگهای توام با ایمان مذهبی ، قطع اعضاء بدن ، پس از تولد کودک ، زن پنج سال برای مرد ممنوع است ، برخی از مشخصات فرهنگی و تربیتی قبیله دانی می‌باشد .

درخشش پوست سیاه و چرب و براق جنگجویان این قبیله با کلاههای از پرهای سفید و قرمز در زیر آفتاب ، منظرهٔ جالبی دارد . این مردان پهلوان ، با نیزه‌های بلند خود ، پای کوبان با صدا و جست‌وخیز و حرکات خاصی با دشمن می‌جنگند و در خاتمهٔ جنگ با رقص حیرت انگیزی آئین مذهبی خود را اجرا میکنند . طنین صدای سرکردهٔ جوانان را برای جنگ با دشمن به مبارزه می‌طلبد آن طرف صحنه ، دشمنان مبارز با سرودها و فریاد و جیغ در برابر مصاف میدهند . فریادهای کیپ ، کیپ ، کیپ ، هور را ــ را ــ را ــ را به گوش شنوندهٔ وحشت جنگ را دوچندان می‌نماید . نیزه‌ها سوت‌کشان فضای صحنه را می‌شکافند . مردی نیزه میخورد و در حال مرگ او را از صحنه خارج میسازند و کارزار ادامه می‌یابد . دو روز بعد سکوت مطلق برفضا حکمفرماست ، جنگ به پایان میرسد . کشته‌های جنگ در گوشه و کنار به چشم میخورند . روح کشتگان آزاد شده و برای تسکین روح آنها باید قربانی را به‌حوزه دشمن گسیل دارند تا شر این ارواح دامنگیر دشمن گردد . در صحنه پس از جنگ زنان گروه ، گروه گرداگرد هم می‌نشینند و ماتم گرفته مراسم مذهبی دیگری آغاز میگردد . درخانه‌ای سه‌دختر جوان در سکوتی وحشت‌زا ، بااضطراب پهلوی هم نشسته و در انتظارند . دوانگشت دست‌های چپ آنها به یکدیگر با ریسمانی از فیبر محکم بسته شده ، مردی در قسمت دیگری از آئین دفن واردخانه میشود و به دخترکها نزدیک میشود . بازوهای چپ آنها را با ریسمانی محکم می‌بندد و ضربه محکم و سریعی به استخوان بازوی یکایک میزند تا بی‌حس شودو دردی احساس نکنند ، هر دختر آخرین بند دوانگشت دست خود را روی چوبی قرار میدهد ، مرد ، با لبهٔ تیز سنگی با ضربهٔ محکمی روی آخرین بند انگشتان میزند ، همان بند انگشت قطع میگردند . این دختران با سکوت و وحشت به قطرات خون خود چشم میدوزند . از آن پس اینان در ردیف زنان بالغ قبیله در میآیند ، زنانی که همگی با چنین مراسمی بی‌انگشت شده‌اند . این مراسم در میان قبیله ایریان جاوا در ارتفاعات دورافتادهٔ گینه‌جدید مرسوم است . پنجاه‌هزار دانی (که خود را اگونی مینامند) در دره‌ای به پهنای ۹ میل و طول ۲۷ میل زندگی میکنند . این دره بیش‌از یک میل از دریا ارتفاع دارد و رشته کوههای بلندی دورادور آنرا گرفته است . این سرزمین تغییرات فصلی





در بلندیهای کوهستانهای پرآب گینه غربی تو سمت راست یکنفر جنگ‌جوی خود را باپرهای طوطی آراسته و آماده برای رفتن به میدان جنگ.

بالا بعد از کشتن یکنفر دشمن و پیروزی در جنگ دانی‌ها، صدف و غیره بخود آویخته و روزهای بسیار جشن رقص و آواز پیروزی بر پا می‌دارند.

ندارد، دائما" بارانی و سرتاسر سال را به کشت سیب‌زمینی مشغولند. علاوه برآن خوک را نه‌تنها برای خوردن بلکه برای مراسم مذهبی پرورش می‌دهند که قطع انگشت نیز از قسمت مهمی ازین مراسم بشمار میآید.

قبیله دانی مانند سایر گروههای گینه جدید تشریفات‌و آئین‌ها‌ومراسم را در مواقع مرگ اجراء میکنند بویژه هنگامیکه مرگ ناشی از جنگ باشد. دخترکانی که انگشتان خود را وقف جشن‌ها و آئین دفن بافتخار مرگ جنگجو مینمایند ازاعضاء فامیل پدری بوده و اعضاء فامیل مادری اکثرا" فراموش میشوند. قربانی‌های آنها چندین جنبه دارد. یکی آنکه بیان‌گر مرگ برادر بوده دیگر آنکه هدایائی است که برای روح او باید جمع‌آوری نمایند. و نیز قسمت کوچکی از ادامه دور مبادلات مراسم جشن بین دوعضو فامیل مرده، یکی فامیل پدر او و دیگری فامیل مادر می‌باشد. در قبال انگشتان قطع‌شده پاداش آنها کمربندی از صدف خرمهره از ناحیه فامیل مادر مقتول یا متوفی داده میشود. مردی که بتواند خوک‌پرورش دهد میتواند چندین زن بگیرد.

معاملات با خوک: ــ مرد دانی با اهدای خوک به آئین مذهبی، شرف و حیثیتی کسب خواهد کرد. هرچه تعداد خوک‌های‌اهدائی‌بیشتر باشد احترام وی افزون‌تر خواهد شد. نیرومندترین ومحترم‌ترین مردان کسانی هستند که بیش‌ترین تعداد زن و خوک را دارا باشند. مردان ضعیف بی‌بضاعت غالبا" خوک آنها را می‌دزدند و بهزنان آنها تجاوز میکنند. زن و مرد در این قبیله وجه‌المصالحه میشوند. دادن انگشت دختر برای یک‌دانی برابر با دادن یک خوک است. مردی که بضاعت ندارد و خوک برای هدیه به آئین دفن ندارد بجای آن انگشتان دختر کوچک خود را باید تقدیم کند. تا سال ۱۹۳۸ قبیله دانی درهٔ بزرگ برای جهان غرب کاملا" ناشناخته بود، تا اینکه با هواپیما این درهٔ دورافتاده را شناختند. و تا سالهای ۱۹۶۰ از دسترس کنترل دولت‌ها بدور بود. از آن پس دولت هلند توانست آنها را از این مراسم مذهبی و جنگی بازدارد. در ۱۹۶۱ دانشگاه هاروارد گروهی ۳۵۰ نفری برای تحقیق بمیان قبیله دانی گسیل داشت. آنها در منطقهٔ داگوم دانی در‌تپه‌ای درهمسایگی دانی‌ها مستقر شدند و توانستند روش قدیمی زندگی آنها را گزارش کنند. قبیله دانی از وسایل ساده‌ای که از سنگ و چوب و استخوان و خیزران بود استفاده میکردند. و باوجود گل زیاد دره، کوزه‌گری ندارند. با سادگی ابزار خود روش کشت و آبیاری را با حفر خندق استادانه انجام میدهند. با وجودیکه زبان نوشتنی ندارند ولی زبان آنها بسیار قابل انعطاف بود و بیش از ۱۵۰۰ شکل برای اکثر افعال دارند. زن بالغ‌دانی با مقایسه با زندگی حادثه‌جویانه مرد، دارای یک زندگی کسل‌کننده و سختی میباشد. در حالیکه مردان مشغول بافتن کمربندهای ظریف با صدف و بافتن گلوبند، باروغن مالی‌و تدهین و آرایش بدن خود برای جنگ هستند. زنان در کشتزارها مشغول کشت سیب‌زمینی و شخم با وسایل خاص خود با علف‌کنی و خرمن‌کوبی و جمع‌آوری‌محصول و حمل آن به محل سکنای خودمی‌باشند.

> مرد دانی در ملاقات با زن برای ازدواج باید بداند که از قبیله دیگری است

برای کار و زحمت زنان در مزرعه و خانه پایانی‌وجود ندارد. آشپزی، بچه‌داری، پرورش خوک از وظایف آنان‌بشمار میآید. مردان و زنان دانی هرگز با هم اشتراک مساعی ندارند. اگر

حفاری‌های سنگین و آماده‌کردن‌مزرعه تازه‌ای برای کشت لازم باشد مردان هرگز با زنان خود که درنزدیکی آنها به‌کشت‌وخرمن‌کوبی مشغولند‌سخن نمی‌گویندحتی‌درمعاشرت و زندگی‌داخلی خانواده، مردان‌توجه‌کمی‌به‌زنان‌دارند. در اجتماع مردان و زنان، باهم، سرد، رفتار میکنند، و نسبت به یکدیگر عواطف جنسی آشکاری نشان نمی‌دهند. روابط جنسی خصوصی برای‌زوج متاهل نیز محدود است، زن پس از زایمان تا پنج‌سال از مرد دور و ممنوع است. گرچه گفتن اینکه چگونه مردم دانی این رویه را دنبال میکنند، مشکل است، ولی فاصله زیاد بین سن کودکان نمایان‌گر این روش است. زنان‌دانی میلی به داشتن بچه‌ندارند، فرزندانی که از خوک و نه‌چیز دیگر مفیدتر است. زنان آنها میگویند که اقدام به سقط جنین میکنند (معمولاً توسط زنان ماهری با روش ماساژ ومشت— زنی حتی اگر با مخالفت وترشروئی مواجه گردد انجام میگیرد.) مردان از این‌کارآگاهی ندارند، زنان سرودها و آوازهائی پیرامون این عمل و بیگناهی مردان خود میسرایند، و زنان همگی از این حقیقت آگاهی دارند. قبیله دانی به دو گروه بزرگ ویدا و وایجا تعلق دارند. عضویت در هریک از این‌دونیمه گروه از پدر به ارث‌میرسد و با این‌تقسیم ازدواج آنها تنظیم می‌یابد. مرد قبیله ویدا تنها میتواند با زن قبیله وایجاازدواج کند و بالعکس. ازدواج از قبیله خود ممنوع است، بهمین دلیل اولین سئوالی که مرد دانی از زن ناآشنا میکند، درباره قبیله اوست. اگر مرد و زن از یک قبیله ازدواج کرده باشند و معلوم گردد، محکوم به اعدام و اجسادآن‌ها در مزارع میماند تا پوسیده شود.

با وجودیکه زنان نقشی در جنگ مردان‌ندارند و در مبادلات دخالت نمیکنند و با اینکه نقش عمده‌ای در پرورش خوک و کار مزرعه دارند و از جانب مردان اقبالی ندارند، اعتماد بنفس و احترام بخود را از دست نمیدهند. بعلاوه نفوذ زیادی برشوهران و فرزندان بزرگ خود دارند و در خواست‌ها و استقلال روح خود بینهایت نیرومند می‌باشند. زمانی که از شوهران خود ناراضی هستند، کلبهٔ خود را شبانه برروی شوهران خود می‌بندند. و اگر دلخوری زیادی از شوهر دارند او را ترک میگویند. این مرد اگر زنان دیگری نداشته باشد برای‌مراقبت خوک‌— های خود تنها میماند.

غرور و حسد

زن دانی نیز مغرور و حسود است. اگرزن دومی بخانه راه‌یابد، دردسر آغاز میگردد. داستانی را نقل میکنند که مردی دانی به زن زیبائی که با شوهر خود در جنگل مشغول‌خارکنی بوده، عشق می‌ورزد و نمیخواست با شوهر او رودررو گردد، دوستان خود را جمع میکند و شوهر را از معرکه خارج میکند. موقعیکه این‌زن را بعنوان زن دوم به خانه میبرد، زن اول با حسادت وحشت‌آوری از زندگی با شوهر در یک جا و پرورش خوک‌ها خودداری میکند مگر آنکه شوهر درکلبهٔ جداگانه‌ای با زن دوم زندگی کند. با وجودیکه مردان دانی قبیله دوگوم در ۱۹۶۸ بیش از یک زن داشتند، زنان زیادی کلبه‌های شوهران خود را ترک کردند. استقلال و انفرادی و اختصاصی‌بودن زنان حتی برای مردان مهم قبیله داشتن بیش از یک زن یا دوزن را مشکل میکند. زنان بهنگام انتخاب مرد آزاد هستند. هیچ زنی را نمیتوان به عقد مردی‌که دوست ندارد وادار کنند. داستانی درباره زن دانی جوان نقل میکنند که در مراسم جشن عروسی با مردی، درهمان زمان عروسی عاشق مرد دیگری میشود، در همان آن با مرد دلخواه خود درهمان مراسم عروسی ازدواج میکند.

اعتراض زنان

زنان دانی گاهی به جنگ اعتراض میکنند. ترس آنها از مرگ شوهران و برادران و فرزندان خود در جنگ است. ولی چون مردان فرمانبردار روسای قبیله خود هستند، دیده شده که زنان با چنگ و دندان به روسای قبیله خود حمله‌ور شده‌اند. ولی مردان دانی کسب حیثیت و قدرت و پرستیژ را در شرکت در جنگ و مراسم مذهبی میدانند. در هر دوقبیله متخاصم، زیرکی و چالاکی و تجربه برای کسب پیروزی است. برای مرد دانی بهترین ارمغان برای زن خود بهترین تاکتیک و مرگ دشمن است که متعاقب آن رقص پیروزی و اجرای آئین مذهبی است. جشن‌های پیروزی با رقص‌های سنتی، پوشیدن بهترین لباس‌ها برای خود آرائی و نشان‌دادن‌زیبائی اندام خود به زنان، سرکردگی قبیله دانی ارثی

ارزش میگذارند. یک سرکرده باید مبادلات آئین مذهبی را با تردستی‌اجرا کند و رهبری را نباید با زور اعمال نماید، بلکه باید مدارا کند و نافذ باشد.

ویژگی او باید در مهارت و جرات در جنگ نیست. یک سرکرده با قابلیت فراخوانی مردان در صحنه کارزار معلوم میگردد. سرکردهٔ ایده‌آل کسی است که با سخاوت، مهربان، نیرومند وزیرک باشد. زیرکی او باید بیش از گستاخی و حمله‌وری باشد. تجاوز و تعرض جنگی بمنظور تسلط نیست، بلکه بیشتر مهارت و تاکتیک منجر به مرگ دشمن خواهد شد. ولی مرگهای واقعی در صحنه کارزار خیلی نادر است. هنگامیکه جنگجوئی زخمی میگردد معمولا" در نتیجهٔ عدم مهارت او است. در میان مردان دانی مرگ بیشتر ناشی از عفونت‌زخم است و مرگ ناشی از ضربه و زخم جنگی کمتر مشاهده میشود. ولی برغم خطرات جانی و مرگ برای مردان دانی‌هیجان و شکوه مراسم مذهبی جنگ اهمیت دارد. نوع دیگری از جنگ وجود دارد که گرچه با مقیاسی کوچکتر است ولی بینهایت خطرناک‌تر و کشتار بیشتر است. وآن، حملهٔ مخفیانه و آهسته بداخل خاک دشمن برای کشتن دشمنی است که در جستجوی آن هستند. در جنگهای بزرگ زنان در مزرعه مشغول بکارند یا گاهی به گریه و شیون و زاری میپردازند. جنگ بیشتر همکاری و تاکتیکهای اشتراک مساعی است که بیشتر صفات رهبر در آن آشکار میگردد. اسرار بیشتر زنان و کودکان دشمن و مرگ این افراد بی‌ـ دفاع با خشم مرگ جنگجو برابر است. در صحنه کارزار خشم و غضب احساس نمیشود، هرکس از زن و مرد باید شانس خود را درجنگ‌در بوتهٔ آزمایش بگذارد. هرپنج سال به یادبود کشتگان، جشن و آئین مذهبی برپا میکنند و پسران بالغ‌به خیل جنگجویان ملحق میگردند و عروسی مردان و زنان آغاز میگردد و توزیع و تبادل مجددثروت در سطح فامیل و افراد انجام میگیرد.

مرمت و تعمیر حصارها

تعداد زیادی خوک و اشیاء صدفی گرانبها بطور اجباری مبادله میشود. قروض پرداخت می‌ـ گردد. سنگهای مقدس را جمع میکنند و ساختمان‌ـ هاو حصارها مرمت میشوند. نزاعها خاتمه میابد و روابط دوستانه استحکام می‌یابد. این آئین مذهبی بنـام به‌آخو در زبان صلح و رستاخیز و پاکیزگی و تجدید همبستگی دانی‌ها است. زمانی است که تمام ارواح خبیثه آرام میگیرندتا دوردوم نبرد آغاز گردد. ولی جشن را به آخو میتواند محرکی برای جنگ سوم و مخربترین نوع جنگ دانی‌ها باشد. قبایل دانی به صورت متحدین بزرگ پنداشت‌باوجودیکه‌بطور آشکارا دربرابر یکدیگر تعهد دارند ممکن است این اتحاد بی‌ثبات گردد. تجارت بین متحدان دولت ادامه می‌یابد. در حالیکه فرقه‌های دشمن با یکدیگرمیجنگند. تمام درهٔ بزرگ به دوازده قسمت و فرقهٔ وابسته تقسیم میگردد. بمرور زمان رقابت بین قبیله‌ها برسر حق برگزاری جشن :به‌آخو بوجود میآید.





بالا ـ یک رهبر جنگی و نظامی در پیشاپیش با مردانش بسوی میدان جنگ روان است.
مجروحی از میدان جنگ خارج می‌شود.



زنان و مردان قبیله دانی بر پیکر خود گل می‌مالند.

در قبیلهٔ دوگوم دانی ۵ هزار مرد نیرومند حق داشتندبه رهبری یک سرکرده، بنام گوتلو که همه می‌پنداشتند دارای نیروی سحر و افسون می‌باشد جشن را برگزار نمایند. گوتلو تقاضا کرد که تمام غنائم جنگی را در اختیار منازل بازماندگان جنگی قرار دهند. زیرا در جشن‌های پیشین مراسم خوک را با پیروزی برگزار نمیکردند و همسایگان گوتلو با این عمل خشمگین بودند، در نتیجه به آن قبیله حمله‌ورشدند و ۱۰۰ مرد جنگی از آن‌ها را قتل عام‌کرده و آنها را از هم متلاشی ساختند. در نتیجهٔ این جنگ دانی‌های دوگوم به دشمنان پیشین خود پیوستند و خود برضد گوتلو و کنفدراسیون وی علم مخالفت بر افراشتند. این جنگ‌های بین قبیله بمراتب از جنگ‌های منظم بین دوقبیله دشمن بیشتر خونریزی ببار میآورد. گزارش‌هائی که سیاحان از نواحی دورافتادهٔ درهٔ بزرگ گینه جدید میدهندمیرساند که زندگی دانی‌ها بطور آهسته آرامش پیداکرده و نرم‌تر شده‌اند. این بدان معنی نیست که

جنگ‌های آنها بپایان رسیده یا فرهنگ دیگری در آنها نفوذکرده، در هرصورت دلیل هرچه باشد، بنظر میرسد دخترکان دانی‌دوگوم پس از بلوغ شانس بهتری پیدا کرده‌اند و دیگر انگشتان آنها را قطع نمیکنند.

قوانینی که با قطع اعضاء بدن در جهان بطور سنت معمول است

اگر گوش‌های خود را سوراخ میکنید عضوی از اکثریت آن مردم از جهان میشوید که گوش سوراخ میکنند. یاخال میکوبند یا عضوی از بدن خود را قطع میکنند. مردم دانی انگشتان دختران جوان خود را در آئین دفن قطع مینمایند. سرخپوستان کراو در ناحیه شمال داکوتا انگشتان خود را قطع میکنند. زخم‌های شکاف‌داری در صورت و سایر اعضاء بدن خود ایجاد میکنند و سرخود را برای شیون و زاری برسر مردهٔ خود میتراشند. برای زیبائی زنان پادانگ برمه با حلقه‌های فلزی از برنج گردن خود را درازتر میکنند. و زنان سوماترا دندانهای خود را با سوهان نوک تیز میکنند. سرتاسر آفریقای سیاه نشان‌هاو علائم بریدگی بیانگر وابستگی به قبیله یا حالت شخصی، سن یا بعنوان زینت و زیبائی بکار میرود. زنان نوبه در سودان برش‌هائی با مهارت دارند که بیانگر دوران بحرانی در زندگی آنها است. مثلاً" بلوغ یا از شیر بریدن اولین کودک خود و غیره.

پسران نوبه در جنوب سودان بهنگام بلوغ با حوصله برش شکاف‌داری روی پیشانی خود را تحمل مینمایند. آغاز آئین مذهبی ممکن است همراه با قطع اعضاء تناسلی باشد. مثلاً"ختنه در قبائل ملانزی‌و قبائل استرالیا. نوبی‌های جنوب سودان کمی پس از تولد دختر کلیتوریس او را قطع مینمایند و پوست فرج را بهم میدوزند تا پیش‌از ازدواج دختر، پاک بماند و ثمره باروری او پس از ازدواج بیشترگردد. شوهر باید آنرا با چاقوی دوطرف تیز در شب زفاف باز نموده و با غرور چاقو رابه کمر می‌بندد. در مردان ژاپنی سنتی است که قطع انگشت را شرم‌آور میدانند.

چینی‌ها پای زن را در کفش آهنین میگذارند تا به شکل مطلوب آنها درآید و از هزارسال پیش این سنت رواج داشته است. جوانان دانشجوی آلمانی قرن نوزده در زخم‌های ناشی از دوئل





راست: نخستین روز پر ازدحام مرگ رئیس خانواده، جوانی رزمجو را به‌انواع آرایش از جمله صدف آراسته و برتخت چوبی نشانیده‌اند. پاهای روی صندلی و سر و بینی خویش را بالا گرفته تا خوب دیده شود و تا پایان مراسم جوانک بر تخت با همان وضع باید قرار گیرد. چپ: انگشتان دخترک را بخاطر اجرای مراسم قطع، آنگاه دخترک با غرور و تشریفات و آرایش خاص ظاهر می‌شود.

شراب میریختند تا یادگار آن باقی بماند. امروزه پلاستیک و ختنه و سوراخ‌کردن گوش رواج دارد.
در جهان غرب قطع اعضاء بدن بصورت جراحی

فولادسازان آلمانی











چند چهره از مردم باهاما

دوتن از مردم کنیا ـ آفریقا

دو کودک سیاه‌پوست فرزندان رهبر سیاهان





مرد سمت راست از اهالی هارلم



دراویدی‌ها

سرزمین هند در دوره حجر مسکون بود و در هزاره چهارم ق ـ م تمدن قابل ـ ملاحظه‌ای در دره سند بوجود آمده، مردم این دوره از سنگ و مس استفاده می‌کرده‌اند. این مردم از نژاد سیاه بوده‌اند و هنوز هم بقایای آنها که بزبانهای موندائی از زبان ـ های نزدیک بزبان آنامی، تکلم می‌کنند وجود دارند. دراویدی‌ها در واقع گروه متمایزی از اقوام دنیا می‌باشند و مردمی هستند دارای پوست تیره رنگ و چشم و موی سیاه و جمجمه‌هایی که طول آن بیش از عرض جمجمه می‌باشد (دولیکوسفال) ـ مورخان حدس می‌زنند که دراویدی‌ها از اقوام سومریان بوده در هزاره چهارم پیش از میلاد از راه شمال غربی بر سرزمین هند استیلا یافته‌اند. و پس از غلبه بر سکنه قدیم زندگی خود را ازراه شکار و کشاورزی و گله‌داری تامین کرده‌اند. مذهب آنها پرستش خدایان متعدد بوده و ستایش حیوانات در این مذهب اهمیت شایانی داشته است.

در اقصی نقطه جنوب هند، مردمی می‌زیستند سیاه‌پوست و بینی پهن که آنها را دراویدی میخوانیم ولی از اصل و ریشه این کلمه آگاه نیستیم. دراویدی‌ها، حتی هنگامی که آریائی‌ها هجوم کردند، مردمی با فرهنگ بودند. بازرگانان ماجراجوی دراویدی که دریاها را می‌نوردیدند تا سومر و بابل رسیده بودند شهرهای آنان از ظرافت‌کاریها و تفننات بیشماری برخوردار بود. ظاهرا " آریائی‌ها پس ازاستقرار در آن سرزمین، سازمان جامعه روستائی و زمین‌داری و طرز وصول مالیات را از آنان فرا گرفتند تا امروز ناحیه ـ دکن، از لحاظ نژاد و مراسم و زبان و ادب و هنر، دراویدی مانده است.

دراویدی‌ها، پرجمعیت‌ترین نژادهای ساکن هند، پیش از هجوم آریائی بودند که امروزه در هندجنوبی بجز سواحل غربی سکونت دارند و در معنی عمده‌ترین ساکنان این ناحیه سرزمین هند می‌باشند و بنظر می‌رسد که دراویدی‌های کنونی از تبار دراویدی ـ های پیش ازتاریخ هستند. برخی از نژادشناسان دراویدی‌ها را بدو دسته شمالی‌وجنوبی تقسیم کرده، گروه شمالی شکارچی یا روستائی بدوی و دسته جنوبی شامل ۵ قبیله نیمه متمدن و چند قبیله نامتمدن می‌باشند. به زبان دراویدی علاوه بر جنوب هند، در سری‌لانکا تکلم می‌شود. لهجه براهوی بلوچستان و افغانستان از زبان دراویدی است و در ۱۹۵۳ حدود یک میلیون نفر باین زبان سخن می‌گفتند.

دروز

جماعتی از ساکنان سوریه و لبنان، در کوه الدروز سوریه و در گوشه و کنار لبنان هستند. دراصل از یک فرقه اسماعیلیه فاطمی بودند باامامت الحاکم بامرالله فاطمی ایمان آوردند. دروزی‌ها به عقاید و عادات خویش سخت پابند و نگهدار آن هستند. ازلحاظ

فقهی از بقیه مذاهب اسلامی در امور اختلاف دارند از جمله عدم جواز بازگشت مطلقه برای مطلق. و وجوب اقتصار بر یک زن واحد ،اجازه وصیت بهمه مال قسمتی از مال برای ورثه و غیرورثه.

مردمی آزاد هستند که با آل عثمان برای بدست آوردن استقلال جنگها کردند و از آغازاشغال بلندی‌های‌جولان بوسیله اسرائیلی‌ها سخت‌با اسرائیلی‌ها در نبردهستند.

دوری‌ها

" قوم دوری نیز به جزایر کوکلادس کوچیدند، و طبایع جنگی خود را رام وبا زندگی جدید سازگار ساختند: دامنه‌های سراشیب کوه‌ها را با شکیبایی مرزبندی کردند تا آب قلیل باران به‌هدر نرود و پرورش مو و نباتات دیگر میسر شود. در جزیره مه‌لوس Meloss مانندبومیان عصر مفرغ آن جزیره، به استخراج شیشه معدنی پرداختندومسکن خود را چنان آبادکردند که آتنیان ... برای جلب یاری آنان در برابر اسپارت سخت به تلاش افتادند. مجسمه "آفرودیته مه‌لوس" که مشهورترین تندیس مغرب‌زمین است، به سال ۱۸۲۰ در این جزیره به دست آمد."

"دوریان که نخست به‌جانب شرق و سپس به سوی جنوب کوچیدند، جزیره ته‌را و کرت (کره‌ته) را گرفتند. جمعی از آنان، از ته‌را روانه کوره‌نه گردیدند و جمعی در قبرس (کوپ‌روس) مسکن گزیدند."

"دوریان در جزیره قبرس، اقلیت کوچکی از مهاجران یونانی بودند، ولی در جزیره رودوس و جزایر اسپورادس و یونان اصلی طبقه حاکم را تشکیل دادند. رودوس در فاصله عهد هومه‌روس و جنگ ماراتون، روبه آبادانی رفت، ولی اعتلای آن در عصر هلنیسم دست‌داد. دوریان درقسمت‌پیش‌آمده ساحل‌آسیا، شهرکنیدوس Kenidoss را که پایگاه مناسبی برای تجارت ساحلی است، به وجود آوردند." نقل از تاریخ تمدن ویل‌دورانت یونان باستان ــ ترجمه دکتر امیرحسین آریان‌پور

"ما، مردم دورگه..."

برزیل کشور اختلاط نژادهاست: و این، واقعیتی آشکار است. در این کشور تجربه‌یی برای حل مسئله‌نژادی در جریان است که اهمیتی‌حیاتی دارد، مسئله‌یی که در جهان امروزهنوزبنحوی دردناک مطرح است. زیرا در برزیل است که گوناگون‌ترین نژادها با یکدیگر مخلوط شده‌اند و این اختلاط همچنان ادامه دارد.

کدام برزیلی می‌تواند به‌راستی ادعا کند که از نژادی خالص است؟ در برزیل گوناگون‌ترین گروههای قومی: ایبریایی‌ها، اسلاوها، آنگلوساکسون‌ها، مجارها و... با گروههای مختلف سیاهان و بومیان و نیز با عربها، یهودیان و ژاپنی‌ها در هم آمیخته‌اند.

همه آنان با هم در آمیخته‌اند. همه آنان با هم می‌آمیزند و این آمیزش پیوسته دامنه گسترده‌تری بخود می‌گیرد. در این واقعیت ژرف، سهم ما در فرهنگ جهانی و بشریت، نهفته است.

ما مردمی دورگه هستیم. و در این اختلاط که هر روز کاملتر می‌شود، سهم سیاه‌پوستان نیز به اندازه سهم سفیدپوستان اهمیت دارد. ما پاره‌یی از نیرومندترین ویژگیهای مردمی خود را مدیون سیاه‌پوستانیم، مانند توانایی ایستادگی، در برابر فقر و اختناق، مقاومت در برابر دشوارترین و نامساعدترین شرایط، گشاده‌رو بودن ودوست داشتن زندگی.

ما همچنین، این لذت زندگی، که ما را وامی‌دارد با عقب‌ماندگی، فقر، فقدان آزادی و موانع بیشماری که بر سر راه رشد و توسعه ما قرار دارد، مقابله کنیم و بر آنها فایق آییم، باری— این لذت زندگی را مدیون سیاهانیم.

این توانایی ایستادگی و مبارزه را بیش از همه، به خون سیاهی مدیونیم که در رگهای ما جریان دارد و تازه از موسیقی، رقص و گرایش عمومی هنر برزیلی سخنی نمی‌گوییم.

فرهنگ برزیلی در جریان مبارزه با نژادگرایی شکل گرفته است و در اختلاط سیاه‌پوست و سفیدپوست و بومی ریشه دارد. با اینهمه ریشه‌های آفریقایی و ریشه‌های سفیدپوستی، پیوندی ناگسستنی دارند. از این‌رو برزیل می‌تواند با غرور از دورگه بودن خود سخن گوید و به حضور مادرانه و معجزآسای آفریقاببالد، زیرا آفریقا رحمی است که ما را پرورانده است.

با این حال نمی‌توان ادعا کرد که در برزیل، نژادگرایان وجود ندارند. از قضا تعدادشان هم کم نیست. اما در عوض ما فلسفه نژادگرایانه‌یی از زندگی نداریم: فلسفه زندگی ما عمیقا" مخالف نژادگرایی است، زیرا بر آمیزش و اختلاط تکیه دارد.

مجسمه‌هایی با قدرت و "سیاهی" مجسمه‌های آکنالد و داسیلوا، که در برزیل امروز بی— همتایند، بطورمطلق خصوصیت سیاه‌پوستی ندارند، بلکه تاثیرهایی از نژادسفیدپوست‌وایبریایی نیز در مضامین وشکلهایشان مشهود است. "اوکسوسی"، اثر آگنالدو، در واقع می‌تواند سن‌ژرژهم باشد. با اینهمه باید از تصویر مسخ شده‌ای که فرهنگ ما به جهان خارج عرضه شده است، متاسف بود. آنچه واقعا" مهم و اساسی است، یعنی معنای حضور آفریقا در فرهنگ ما، در این میان پنهان مانده است.

بازگشتی غریب به روحیه استعماری گاه این گرایش را پیش می‌آورد که نقاشان و خوانندگان و نویسندگان تیره‌پوست را گرد هم آورند تا این ادعای باطل را بکرسی بنشانند که در برزیل، پیشداوری نژادی وجود ندارد: حال آنکه بدین‌ترتیب، به عکس، فکری را عیان می‌کند که با فلسفه زندگی برزیلی که نمونه کامل مخالفت با نژادپرستی است، بکلی بیگانه است.

مثلا گاه چند خواننده زن را که پوستی کاملا تیره دارند برمی‌گزینند، اما به ترانه‌هایی که باید بخوانند هیچ توجهی نمی‌کنند وآنانرا به خواندن ترانه‌هایی وامی‌دارند که بیشتر رنگ

ایبریایی دارند تا آفریقایی. و بدین‌ترتیب فراموش می‌کنند که موسیقی برزیل پیش از هر چیز وارث "آتاباک"های آفریقایی است.

نقاشی‌های مکتب پاریس را بنمایش می‌گذارند، به شرطی که اثر هنرمندان تیره‌پوست باشد و به آثار نقاشان برزیلی نظیر "تارسیلا" یا "دی کاوالکانتی" هیچ اعتنایی نمی‌کنند، حال آنکه در نقاشی این هنرمندان است که عناصر هنر آفریقایی سیاه، که بر هنرهای تجسمی این کشور اثر گذاشته و با جذب ره‌آوردهای سفیدپوستان، بومیان یا ژاپنیان، اصالتی برزیلی به‌آن‌داده‌است، دیده می‌شود.

باید حضور شورانگیز و اساسی آفریقا را در برزیل، حضوری را که در زندگی و فرهنگ ماودر چهره مردم ماتجلی دارد، اعلام کرد و به جهانیان نشان داد.

سیاه‌پوست آفریقایی دراینجاست و در هر کار بزرگی که صورت می‌گیرد حضور دارد. آفریقا اینجاست، وتمام سایه‌روشن‌های آن در مجسمه‌هایی که "آلیخاندینهو" (مجسمه‌ساز دورگه، ۱۷۳۰ تا ۱۸۱۴) از پیامبران و قدیسان و فرشتگان، در جاده‌های طلا، در ایالت میناس فرایس، بر پا کرده است، تجلی دارد.

موسیقی ویلا ـ لوبوس، دوریوال کایمی در اینجاست، در "اوریکسا"ها و مجسمه‌های مقدس آگنالدو، در چهره‌هایی که دی کاوالکانتی از زنان دورگه ساخته، در شعر گرگوریودماتوس،کاسترو آلوس، وینی سیوس دمورایس، در رقص، آواز، ملایمت، ظرافت، صمیمیت و تخیل، و خلاصه‌در هر کار بزرگی که در برزیل صورت می‌گیرد.

زیرا در اینجا، خوشبختانه، خدایان و آدمیان برای همیشه در هم آمیخته‌اند. آری، خوشبختانه. از خورخه آمادور عضوفرهنگستان برزیل و از نویسندگان آمریکای لاتین. نقل‌ازمجله پیام ـ انتشارات یونسکو

سیمون‌بولیوار ملقب‌به "آزادی‌بخش" (۱۷۸۳ تا ۱۸۳۰) در بحث از مردم آمریکای لاتین می‌گفت وضعی شگفت‌انگیزتر و درعین‌حال پیچیده‌تر از این سراغ ندارد: "ما نه اروپایی هستیم نه بومی، بلکه به نوع خاصی تعلق داریم که بین بومیان و اسپانیاییان قرار گرفته است".

بدعت و پیچیدگی این آمریکا و نیز فرهنگ آن که ناشی از پیوند فرهنگهای گوناگون‌است‌نه جذب آنها در یک فرهنگ، درست در همین است. فرهنگهای ویژه گروههای مختلفی که در این قاره سکونت دارند، بی‌آنکه با یکدیگر مخلوط یا در هم جذب شوند، در مقابل هم قرارگرفته‌اند، در این مجموعه، آنچه برتر تلقی می‌گردید در کنار آنچه پست‌تر شمرده می‌شد، قرار گرفته است. این نوع روابط بود که اروپائیان و آمریکاییان بعدها هم آنرا حفظ کردند: رابطه ارباب و بنده، غالب و مغلوب، استعمارگر و استعمار شده.

این وضع در افراد دورگه، چه از نظر فرهنگی و چه به لحاظ نژادی، تضادی درونی بوجود

آورد، چرا که فرد دورگه، خون و فرهنگ غالب و در عین حال حرامزاده را در خود دارد. او را نه تنها به‌دلیل خونش، بلکه همچنین به‌سبب فرهنگش، یا حتی به این دلیل که در آمریکا بدنیا آمده است و نه در اروپا، حرامزاده می‌شمارند.

در واقع، اسپانیایی ساکن شبه‌جزیره، کرئول (یعنی فرزند مشروع استعمارگر) و دورگه (یا مخلوط بومی و اروپایی) را از یک قماش می‌داند. کسی که در آمریکا بدنیا آمده است می‌داند که فردی زیر دست است، به عکس در نظر بومیان، استثمارکننده‌یی است که در خدمت استعمارگران قرار دارد.

و بولیوار اضافه‌می‌کرد: " ما که در آمریکا بدنیا آمده‌ایم، ولی از نظر حقوقی اروپایی‌شمرده می‌شویم، در جدالی درگیر شده‌ایم که مجبورمان می‌کند در تصاحب عنوانهای مالکیت با بومیان به‌رقابت برخیزیم و با مقابله با اشغالگران، در کشوری که زادگاهمان بوده است باقی بمانیم ".

"هرچند همه ما از یک مادر زاده شده‌ایم، پدرانمان از نظر منشاء و خون، گوناگون و نسبت به یکدیگر بیگانه بودند. و این واقعیت از رنگ پوست آنان پیدا بود. این گوناگونی وزنه سنگینی در میراث ما محسوب می‌شود."

موقع فرد آمریکای لاتینی، فرزند وضعی که از کنار هم قرار گرفتن عناصر گوناگون تشکیل و به او تحمیل شده، از این قرار است: و این وضع در او اختلالی ایجاد کرده است. زیرا هم در مقابل گروه پدری احساس ناراحتی می‌کرد، هم در برابر گروه مادری. از یکی رانده شده بود و از تعلق داشتن به دیگری نیز شرم داشت. فردی بود که در آغاز قضاوت استعمارگر درباره فرهنگ مادری‌اش، یعنی فرهنگ آمریکایی را پذیرفت، و پس از این پذیرش، به پست‌تر بودن خود بعلت دورگه‌بودن، گردن نهاد و همین امر مانع از آن شد که بتواند در کمال مشروعیت با فرهنگ‌پدری زندگی کند.

این دورگه بودن، نه تنها جنبه مثبتی نداشت، بلکه همانطور که تمام تاریخچه فرهنگی چنین فردی نشان می‌دهد، منبع دوگانگی و تضاد درونی بود. او فردی بود سرگردان، و در نوسان‌میان واقعیتی که خود نماینده آن‌بود، و واقعیاتی خارجی، که میل‌داشت‌به آن تعلق‌داشته باشد.

این تلاش برای انطباق گذشته‌ی اصیل، که بی‌ارزش تلقی می‌شد، بر الگویی خارجی، که‌در انظار دارای اعتبار بود، نوعی فلسفه تاریخ بوجود آورد که آنهم شگفت‌آور و پیچیده است و در نقطه مقابل فلسفه تاریخی قرار دارد که در اروپا بوجود آمده است. این فلسفه، نه جذب‌فرهنگی بلکه در کنار هم قرار گرفتن فرهنگها را بیان می‌کند.

با اینهمه، ضمن آگاهی یافتن به این کنار هم قرار گرفتن فرهنگها، مردمان آمریکای لاتین به این نتیجه دست یافتند که جذب فرهنگها اجتناب‌ناپذیر است، و شخصیت و هویت فرهنگی

آمریکای لاتین بر آن تکیه دارد. به بیان دیگر، مردانی که بهر صورت، فرهنگ آمریکای ما را بوجود آورده‌اند، فقط به کنار هم چیدن وروییهم قرار دادن فرهنگها اکتفا نکردند بلکه آنها را جذب کردند. و فرهنگی بوجود آوردند که، بقول بولیوار، آنهم شگفت‌انگیز و پیچیده است.

اما ریشه‌های واقعی این فرهنگ در گذشته‌یی استعماری قرار دارد که بر آمریکا تحمیل شده است، گذشته‌یی که رهبران بزرگ سیاسی و فرهنگی، بیهوده در رد و انکار آن کوشیده‌اند. چه بخواهیم و چه نخواهیم، در این میان تاریخی وجود دارد که جزء جدایی‌ناپذیر واقعیت است. اگر قرار است به هدف مورد آرزو، یعنی تغییر رابطه وابستگی که خود این پیچیدگی را بوجود آورده، دست یابیم باید این واقعیت را در نظر داشته باشیم.

منشاء همه اینها تسلط استعماری است که در آمریکای لاتین، اختلاط فرهنگی را که از ویژگی های اروپاست، ناممکن کرد.

زیرا فرهنگ اروپایی، یک فرهنگ مختلط است و از جذب فرهنگهای بسیار گوناگون خلقها و قومهایی نتیجه شده‌است، که ضمن برخورد با یکدیگر، در تمام مناطقی که اروپا را تشکیل‌میدهند با یکدیگر ممزوج شدند. این اختلاط ترکیب‌هایی را میسر ساخت، نظیر ترکیب فرهنگ یونانی ـ لاتینی، که خود در فرهنگ مسیحی ادغام شد. و نتیجه نهایی آن فرهنگ اروپایی یا غربی بودکه از قرن شانزدهم به‌بعد، به آمریکا و سایر نقاط جهان سرایت کرد.

اما این فرهنگ اروپایی، هنگام اشاعه در جهان، مانع از اختلاطهای جدید شد، حال‌آنکه اختلاط درست همان عاملی‌بود که به این فرهنگ امکان وجود و بیان داد. آگاهی فرهنگ اروپایی به برتری خود، مبتنی بر همین اساس بود.

اما امپریالیسم اروپایی و غربی، دیگر امپریالیسم یونانی ـ رومی نبود که فرهنگهای‌گوناگون را جذب کند. و خدایان خلق‌های دیگر را بپذیرد و در پانتئونهای خود قرار دهد. نه، این فرهنگ خود را برتر می‌دانست و نمی‌خواست فرهنگهای دیگر را جذب کند یا خود بدانها جذب شود. آن فرهنگ مسیحی که توسط فاتحان و استعمارگران ایبریایی قرن ۱۶ به آمریکا برده شد، چنین حالتی داشت. بی‌شک آماده بود تا مردم سرزمین‌های کشف‌شده را در خود جای دهد، اما به شرطی که آنان فرهنگ ویژه خود را رها کنند.

مبلغان مسیحیت آمادگی کامل برای جذب این مردم را داشتند ولی به شرط‌آنکه بقول خوآن خینس دسپولودا" در مجادلاتش با "بارتولمه دلاس‌کاساس" این "آدمکها" ـ گذشته‌یی را که بنظر می‌رسید بیشتر کار شیطان بوده باشد تا کار خدا، برای همیشه کنار بگذارند، و با رها ـ شدن از گناهان خود و پشت کردن به خطاهای فرهنگ و تاریخشان، هدایت بسوی این فرهنگ را که خود خدا بوجود آورده، بپذیرند.

بدین‌ترتیب بود که فرهنگ فاتحان و استعمارگران، روی فرهنگهای "اهریمنی" بومیان قرار

گرفت. بر تپه‌های مصنوعی آزتک‌ها، معابد مسیحی ساخته شد، روی بت‌های قدیمی، صلیب و مجسمه باکره مقدس یا یک قدیس سر برافراشتند.

موج دوم فاتحان و استعمارگران، در قرن ۱۷، نیزکه از تمامی اروپا سرازیر شدند، همین روش را دنبال کردند. این افراد نیز نمی‌خواستند سخنی از اختلاط بشنوند، با آنکه فرهنگ خودشان، حاصل اختلاطهایی خارق‌العاده بود. آنان فقط در پی تسلط بودند، یعنی جذب‌کردن بدون جذب شدن، رسالت آنان تحمیل تمدن بر توحش بود. در نظر ایشان مظهر این توحش نه تنها بومیان و دورگه‌ها، بلکه در عین حال اروپاییانی بودند، و فرهنگ ایشان نسبت به فرهنگ غرب، که در آن زمان در اوج اشاعه بود، فرهنگی پست‌تر تلقی می‌شد. حاملان فرهنگ غرب نمی‌خواستند از اختلاط سخن بشنوند.

زیرا در نظر آنان، اختلاط، بمعنای نقصان یافتن وسرایت دادن بود، بدین‌ترتیب فرهنگ هایی که پست‌تر تلقی می‌شدند، نظیر فرهنگهایی که استعمار در آمریکای شمالی بر سر راه خود یافت، رسما حذف گردیدند و نمایندگانشان کشته یا زندانی شدند. وانهدام آنچه بدلیل حجم یا تراکم زیاد، مثل آنچه در آمریکای دیگر یا در آسیا و افریقا قرار داشت، میسر نبود، تحقیر شد، بنحوی که امکان هر نوع واگیری یا جذب از میان رفت.

و اما کسانی نیز که به "تمدن" می‌پیوستند، واقعا انسان تلقی نمی‌شدند، بلکه کودکانی به شمار می‌رفتند که همچون گیاهان و جانوران محلی، جزئی از زمین بودند. بقول آرنولد توین‌بی، مردم طبیعی این سرزمین‌های مغلوب فقط جزئی از جانوران محلی بحساب می‌آمدند. و این‌مردم طبیعی بودند، زیرا به طبیعتی تعلق داشتند که می‌بایست مغلوب شود و مورد بهره‌برداری قرار گیرد و خلاصه متمدن شود...

بولیوار به روشنی روابط آمریکای ما با فرهنگ اروپایی را بیان کرده است: "بخاطر داشته باشیم که خلق ما نه اروپایی است، نه آمریکای شمالی، و بیشتر ترکیبی است از عناصر آفریقایی و آمریکائی، تا جلوه‌یی از اروپا. بعلاوه خود اسپانیا را نیز، با خون آفریقایی و نهادها و ویژگی اش، دیگر نمی‌توان اروپایی دانست. بنابراین تعیین دقیق اینکه ما به کدام خانواده بشری‌تعلق داریم، غیرممکن است."

با اینهمه، واقعیت خاص این آمریکا بشکل تقلید کورکورانه از الگوهای تحمیلی تظاهر کرد. در کلیساهایی که روی "تئوکالی"ها (تپه‌های‌مصنوعی) ساخته شد، دیوی که قرار بود در زیرخاک مدفون شود، در تعبیر صنعتکاران بومی از ضوابط و معیارهای فاتحان و مبلغان مسیحیت، دوباره زنده شد. بومیان در مقابل مسیحیت، دوباره زنده شد. بومیان در مقابل صلیب‌ها، باکره‌ها و قدیسین، به رسم جشنهایی که در قدیم برای‌خدایانشان می‌گرفتند، به رقص و شادی پرداختند. ضمن هنر باروک که در ساختمان کلیساها تجلی کرده، می‌توان چهره هنرمندان بومی‌را دید

و سلیقه آنان را در رنگ‌آمیزی ستایش کرد.

خدایان مایاها، آزتک‌ها، انکاها و دیگران، که رسماً کنار گذاشته شده بودند، باز بنحوی خود را نشان می‌دهند و با شکلهای مختلف فرهنگ استعمارگران در آمیخته‌اند.

۱۸۱۰ سالی بود که حماسه آزادی آمریکای لاتین آغاز شد. این مبارزه ثابت کرد که تلاش آمریکائیان برای چسبیدن به گذشته فرهنگی و تاریخی ایبریایی خود بیهوده است. بویژه از آن رو که گستاخی و تحمل ناپذیری ایبریاییان و بویژه اسپانیاییان، چنین تلاشی را بی‌ثمر میساخت، زیرا آنان با هر نوع ادعای سیاسی و فرهنگی که به شناسایی برابری بین آمریکاییان و اروپاییان بینجامد، مخالف بودند.

در نظر ساکنان بخش اروپانشین، تمامی افرادی که در آمریکا بدنیا آمده بودند، از نظر نژادی و فرهنگی، افرادی پست‌تر تلقی می‌شدند، مردم این سرزمین را نه فرزندان حماسه اسپانیا بلکه حرامزاده‌هایی می‌دانستند که هیچ‌حقی ندارند و آنان رابدقت از هم جدا نگاه می‌داشتند و آمریکائیان جز بطور قاچاق نمی‌توانستند از این مرز جدایی بگذرند و این امر آنانرا نسبت به اسپانیا بیگانه‌تر کرد. آنان مجبور شدند به فرهنگی پشت کنند که انسان را تنها برای بردگی تربیت می‌کرد.

سیمون بولیوار این واکنش را چنین بیان کرده است: " در نظام اسپانیاییان، آمریکاییان جایی جز بعنوان سرف، یا دست بالا مصرف‌کننده، نداشتند." تنها فرهنگی که به مردم این آمریکا عرضه می‌شد، فرهنگی بود که آمریکاییان را به خدمتگزارانی کارآمد مبدل می‌ساخت. بدین‌ترتیب، این مردم، هنگامی که با رد درخواست برابری خود از جانب اسپانیائی‌ها مواجه گردیدند مجبور شدند همه چیز را ارتجالا بوجود آورند. بدنبال یک فرهنگ سلطه‌جویانه، بدین ترتیب، فرهنگی ارتجالی پدید آمد.

بولیوار می‌افزاید که آمریکاییان، از آنجا که شناختها و ممارست لازم را نداشتند، " قانون گزاران، قضات، اداره‌کنندگان خزانه عمومی، دیپلماتها، ژنرالها ونمایندگان تمامی‌انواع‌مقامات عالی وزیردست، یعنی سلسله مراتب دولتی را که بطور عادی تشکیل می‌شود" به طور ارتجالی خلق کردند.

آنان ناگزیر بودند به کارهایی بپردازند که هرگز برای آن تربیت نشده و آشنایی عملی با آن پیدا نکرده‌بودند. اما برای ابداع، آمریکاییان دو راه کاملا مخالف یکدیگر در پیش‌روداشتند و این، سرچشمه جنگ طولانی و پیچیده‌یی شد که ماماآمریکای اسپانیایی را، پس از آزادی، از هم گسیخت.

یکی از این راهها، حفظ نظام سیاسی و فرهنگی خاصی بود که به اسپانیاییان امکان داد تسلط خود را بمدت سه قرن حفظ کنند. این نظام را می‌بایست از آن پس، در خدمت کسانی

قرار داد که خود را وارثان اسپانیا می‌دانستند، یعنی کرئول‌ها و صاحبان زمین. کسانی که در گذشته به نام متروپل حکومت می‌کردند، اینک می‌بایست بنام خود حکم برانند. خلاصه آنکه این راه، بقول "دی یگوبورتالس" (۱۷۹۳ تا ۱۸۳۷). عبارت بود از حفظ "سنیگنی طولانی شب".

زیرا امکان آن بود که گذشته خاص اسپانیاییان را نیز جذب کرد، فرهنگ و تاریخ اسپانیا، فرهنگ و تاریخ اسپانیایی‌های آمریکا نیز بود. نویسنده و سیاستمدار ونزوئلایی، "آندرس به‌یو" (۱۹۷۱ تا ۱۸۶۵) چنین استنباطی داشت. چرا که واکنش رهایی‌بخش اسپانیاییان آمریکا، واکنشی کاملا اسپانیایی بود. مردانی که در ساراگوس با سپاهیان فرانسه جنگیدند، هم آنان بودند که به مقابله با ارتش متروپل اسپانیا، در کارتاخنا، در کلمبیا، شتافتند. سپاهیان متروپل در بویاکا (کلمبیا)، آیاکوچو ـ (پرو) و در نقاط دیگری از آمریکای لاتین از شورشیانی شکست خوردند که آنان نیز اسپانیایی بودند.

زنده‌نگاهداشتن فرهنگ اسپانیایی و تصاحب آن، بمنزله زنده نگاهداشتن جوهر این آمریکا بود. اسپانیا بی‌آنکه خواسته باشد، در آنجا اشکالی از فرهنگهای خود را باقی گذارده بود که آمریکاییان می‌توانستند از آن خود کنند. در چنین صورتی، دیگر لازم نبود همه چیز را ابداع کرد، فقط کافی بود این فرهنگ را جذب کرد، یاد گرفت، و بکار بست. خطوط عمده‌طرح محافظه کاران از این قرار بود.

در برابر این طرح، اشخاصی قرار داشتند که راهی دیگر را ترجیح می‌دادند. اینان دیگر نمی‌خواستند سخن از فرهنگی بشنوند که آنان را برده متروپل کرده بود و اینک خطر آن داشت‌که برده وارثان آمریکایی متروپل کند. حال که قرار بود ابداع شود، چه بهتر که چیزی کاملا متفاوت ابداع کرد. برای کسب شناسایی و تجربه، آزمونها و فرهنگهای دیگر می‌توانستند در این راه‌مدد کار باشند. بولیوار حتی تا آنجا پیشرفت که خواستار گسستگی کامل با نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی‌یی شود که آمریکاییان فقط می‌توانستند نقش سرف را در آن داشته باشند.

ازآنجا که آمریکاییان چیزی از خود نداشتند، کاملا می‌توانستند الگوها و تجربه‌های فرهنگی مفیدتری را بکار برند. حتی کارآمدتر از تجربه ملت‌هایی که توانسته بودند جلودار قافله تمدن شوند، و راه بدیگران نشان می‌دادند، جهان و فرهنگ ایبریایی را پشت سر گذاشته بودند و به متصرفات آنان نظر داشتند.

در این صورت می‌بایست گذشته طولانی و فریبنده استعماری را محو کرد، حرکت را از صفر آغاز نمود و تجربه الگوهای خارجی را به تجربه‌های محلی افزود. در این طرح تمدن جدید، تمامی گذشته، اعم از بومی، اسپانیایی و دورگه، تظاهری از بربریت تلقی می‌شد که تمدن می‌بایست بر آن پیروز شود.

همانطور که فاتحان و استعمارگران ایبریایی کوشیده بودند با قرار دادن فرهنگ خود در

کنار فرهنگهای کهن بومیان، این فرهنگها را دفن کنند، متمدن کنندگان آمریکای لاتینی نیز می‌کوشیدند گذشته استعماری، فرهنگ اسپانیائی، فرهنگ بومی و نیز اختلاطی را که طی دوره استعماری بوجود آمده بود، یکجا دفن کنند.

آنان کوشیدند این بار با تقلید از الگوهای فرهنگی اروپای غربی نظیر نهادهای سیاسی یا جنبش‌های ادبی و فلسفی فرانسه، تلفیق جدیدی بوجود آورند. همچنین گوشه چشمی نیز به دمکراسی ایالات متحده، که توکویل با حیرت از آن یاد کرده بود، داشتند.

این طرح تمدن جدید می‌خواست گذشته آمریکایی را که از اعتبار افتاده بود، منسوخ کند و سرزمینی شبیه به انگلستان، فرانسه و ایالات متحده بوجود آورد. پس از کسب رهایی سیاسی به کمک آزادکنندگان، می‌بایست به آنچه هواداران این طرح "رهایی اخلاقی" می‌خواندند، دست یازید.

منظور اساسی این تلاش جدید فرهنگی آمریکای لاتین، پشت کردن بخود، برای دیگرشدن بود. "دومینگو ف. ساری‌نیتو" نویسنده آرژانتینی (۱۸۱۱ تا ۱۸۸۸) می‌گفت: "درخت را به میوه‌اش می‌شناسند" "آمریکای‌جنوبی عقب خواهد افتاد و رسالت‌مقدر خود را بعنوان شعبه تمدن جدید از دست خواهد داد، ایالات‌متحده را از پیشروی خود باز نداریم". "به ایالات متحده برسیم". "خودتان را ایالات متحده آمریکای جنوبی بنامید".

راه رسیدن به این هدف را آموزش و پذیرش مهاجر به مقیاس وسیع می‌دانستند. هدف آموزش ملهم از منطق اثباتی فرانسوی، هوده‌گرایی انگلیسی واصالت عمل آمریکای شمالی، شستشوی مغز و شستشوی خون بود.

خوستوسی‌یرا، (۱۸۴۸ تا ۱۹۱۲) می‌گفت مکزیکیان باید یانکی‌های جنوب شوند.

"خوآن‌بائوتیستا آلبردی" نویسنده وسیاستمدار آرژانتینی (۱۸۰۱ تا ۱۸۸۴) نیز ازیانکی‌های آمریکای لاتینی صحبت می‌کرد: گذشته را با اسپانیای خشن، سیاه‌پوست مطیع و بومی‌وحشی بدور اندازیم. و دورگه‌ها را نیز. او می‌گفت: "در آمریکا هر چه اروپایی نیست، وحشی است."

تربیت کردن مردم برای نیل به تمدن، کشاندن مهاجران به این آمریکا، برای آنکه کاری را که در اروپا و در ایالات‌متحده کردند، در اینجا نیز انجام دهند، بمعنای قرار دادن در اینجا نیز انجام دهند، بمعنای قرار دادن کشورهای آمریکای لاتین در زمره کشورهایی تلقی می‌شد که در راه ترقی و تمدن پیش می‌رفتند.

برای پرهیز از چیزی که "سارمی‌ینتو آنرا خطری می‌دانست، خطر آنکه این امریکا نتواند رسالت خود را به عنوان "شعبه" تمدن جدید انجام دهد، این تلفیق جدید فرهنگی لازم تلقی می‌شد. حال که قرار بر ابداع بود، راهی جز این وجود نداشت که قیمومت کسانی که در این راه پیش‌تر رفته بودند، یعنی اروپای غربی و ایالات‌متحده، با طیب خاطر پذیرفته شود. از آنجا که

مرکز بودن امکان نداشت . می‌بایست به شعبه شدن تن در داد . از آنجا که لوکوموتیو شدن ممکن نبود ، می‌بایست بصورت واگن عقب در قطاری که بسوی تمدن واقعی می‌رود ، در آمد .

اما خشونت امپریالیسم اروپا و توسعه‌طلبی ایالات متحده که در ۱۸۹۷ موجب جنگ با مکزیک شد و در ۱۸۹۸ حضور آنها را در کارائیب تحمیل کرد ، باعث بیداری آمریکای لاتین شد : ساکنان آمریکای لاتین به تلفیق‌های فرهنگی وقوف یافتند و دانستند که جذب فرهنگی ضرورت دارد ، و نسبت به عقده حقارتی که امکان داده بود وابستگی تحمیلی به یک وابستگی داوطلبانه بدل شود حساسیت پیدا کردند .

محقق ادبی اوروگوئه "خوزه انریکه‌رودو" (۱۸۷۲ تا ۱۹۱۷) ازنخستین کسانی بود که دروغ بودن این پیشروی بسوی تمدن را فاش کرد . او نشان‌داد که نفی خصوصیات‌لاتینی و جنون تقلید از شمال ، از جلوه‌های این عقده حقارت است . او در کتاب خود "آریل" ، نوشت : " ازکسی‌تقلید می‌شود که برایش برتری و اعتبار قائل‌اند . " و اضافه کرد که به این سبب است که ایالات متحده در حال "تسخیر ما از لحاظ روحی است . "

این تلفیق هنگامی صورت گرفت که ادعا شد فرهنگ نمونه باید ابزاری برای ادغام شدن‌در یک تمدن خارجی باشد . البته تمدنها و تجربه‌های فرهنگی انسانهای دیگر را نمی‌بایست کنار گذاشت ، زیرا که آنها نیز می‌توانند بکار آیند .

نویسنده‌مکزیکی "آنتونیو کاسو" (۱۸۸۳ تا ۱۹۴۶) می‌گفت البته باید تقلید کرد ولی‌اندکی هم ابتکار لازم است . آمریکا ، یا بقول شاعر بزرگ کوبایی "خوزه مارتی" (۱۸۵۳ تا ۱۸۹۵) "آمریکای ما" ، خلائی نیست که باید همواره در فکر پر کردن آن بود ، بلکه یک واقعیت است . این سرزمین صاحب تاریخ و فرهنگی است که به تمامی تلفیق‌هایی که درونش بوجود آمده ، آگاه‌است .

آمریکا ، یعنی مجموعه بومیان و فاتحان ، مبارزان آزادی‌بخشی که برای پایان دادن به اشغال خارجی جنگیدند ، محافظه‌کارانی که خواهان حفظ نظم مستقر بودند ، و متمدن‌کنندگانی‌که می‌خواستند از حد تجربه‌های محلی فراتر روند . فرهنگ آمریکای لاتین دست آخر خود را بر فرهنگهای به‌اصطلاح برتر ، که قصد تحمیل خود را داشتند یا آزدانه پذیرفته شده بودند ، تحمیل کرد . هر یک از این فرهنگها ، در بوته آزمایش ذوب شد .

فرهنگ جذب‌شده نیز اشتباهی را که در گذشته ، بهنگام کسب آزادی سیاسی توسط آمریکای لاتین بعمل آمده بود ، نشان داد .

به‌اشتباه تصور شده بود که این خلقها خود نمی‌توانند فرهنگ و تمدن را جذب کنند . بقول خوزه مارتی ، "ناتوانی در کشورهای نوبنیادی نیست که خواهان اصلاحاتی مناسب و گسترده‌یی — مفید و قابل استفاده‌اند . ناتوانی در کسانی است که می‌خواهند با قوانینی که حاصل چهار قرن آزادی در ایالات متحده است بر مردمی حکمرانی کنند که خلق و خوئی بدیع پر جوش و خروش

دارند. " "روحیه حکومت باید متناسب با شکل و خصوصیات کشور باشد... حکومت چیزی جز تعادل عناصر طبیعی کشور نیست": نبوغ می‌توانست در آشتی‌دادن آنچه تضاد بنظر می‌رسید، و در آمیختن آنچه رویهم قرار گرفته جلوه می‌کرد، باشد. بقول مارتی "مسئله استقلال، نه تغییر ـ دادن شکل، بلکه تغییر دادن روحیه بود."

و در تمام طول این قرن در آمریکای لاتین، در راه همین تغییر روحیه تلاش شد " خوزه واسکونسلوس" (۱۸۸۲ تا ۱۹۵۲) متفکر درخشان مکزیکی و یکی از پیشروترین عناصر این جریان، حتی از یک نژاد کیهانی، نوعی اسطوره یا بوته آزمایشی سخن می‌گفت که در آن فرهنگ آمریکای لاتین شکل‌می‌گیرد. این فرهنگ به‌جای تحلیل رفتن و رقیق شدن، با بیان هویت خود، استحکام بیشتری پیدا می‌کند.

هویتی که بی‌شک دردناک است ولی می‌بایست وارثان خود را به اوج غرور و افتخار برساند. مارتی می‌گفت: " در کدام وطن، انسان می‌تواند بیش از جمهوریهای دردناک آمریکای ما احساس غرور کند. جمهوری‌هایی که در میان توده‌های صامت بومیان در هیاهوی جنگ بین کتاب و شمع مقدس، روی بازوان خون‌آلود صد قدیس بزرگ شده‌اند؟ با عناصری چنین گوناگون، هیچگاه در فرصتی چنین کوتاه خلق‌هایی چنین پیشرفته و همبسته بوجود نیامده‌اند."

هویت این فرهنگ، پیچیده، و از همین‌رو اصیل است. تجربه‌یی است که چون در شرایطی استثنایی صورت گرفته‌است، دستاورد بدیعی برای تاریخ و فرهنگ انسانی شمرده‌می‌شود. انسانی، به تمام معنای کلمه. لئوپولدوزئا " نقل از مجله پیام ـ انتشارات یونسکو"

دیاک

مردمی از جزیره بورنئو در اندونزی، وابسته به مالایائی‌ها هستند سابقا " بدنـام بخاطر شکار سر بودند آنان با تیرهای زهرآگین، تفنگ بادی شکار میکنند، و برنج‌رادر جائی که جنگل بوده و درختان آنجا را کنده‌اند میکارند. و در طول ساحلی رود زندگی می‌نمایند.

روسیه شوروی

جمعیت روسیه شوروی حدود ۲۶۵ میلیون نفر است که بواسطه اختلافات زبانی، از لحاظ تقسیمات کشوری به ۱۵ جمهوری تقسیم گردیده است. هر اقلیت‌زبانی نه فقط بهـ زبان خود سخن می‌گوید بلکه یک حکومت نیز دارد.

بزرگترین جمهوری شوروی روسیه بزرگ (اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی) است که جمع مساحت آن بیش از ۶ میلیون مایل مربع و جمعیت آن بیش از ۱۲۰ میلیون نفـر می‌باشد. این جمهوری خود دارای تشکیلاتی است براساس فدرال و بیشتر خاک شوروی با وجود این، شوروی شامل ۱۵ جمهوری مستقل است که بزبانهای دیگر سخن می‌گویند.



مردی از ملانزی کلبه‌ای از نی و علف در
ویتی لوو فیجی می‌سازد



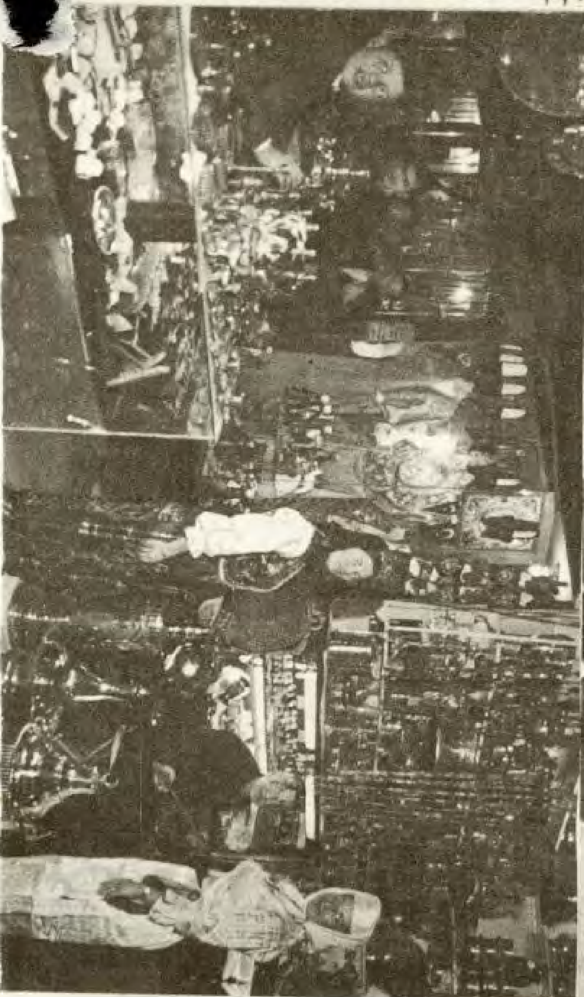
مردی از ساموآ در حال حمل موز

دو تن دختر اسکیمو از جزیره گرینلند





مردان پاراگوئه‌ای



بازار بزرگ استانبول با زنان و مردان ترک



مردان روستای یانکوم ۳۷۱ آفریقا در حال تظاهرات ـ خانواده عرب در کنار چادرخویش



مردان کابلی ــ افغانستان

چند کودک از مردم اقیانوسیه





زنان هندی در حال کار در مزرعه کوچک خود



زنی هندی در حال مطالعه در کتابخانه

زنی هندی در آزمایشگاه





بازار میوه شهر تاشکند ــ روسیه

زنی از آمریکای مرکزی در حال چیدن قهوه



Courtesy of the Pan American Coffee Bureau







زنان سرزمین طلا ـ آفریقا
جوانان پورتوریکوئی
مرد کوتاه قامت پیگمی و مرد ماسائی

A Masai and a Pygmy



دخترک سرخپوست تاراهومارا در حال کوبیدن
و آزاد کردن ذرت



مرد خشتمال و دو کودک مکزیکی

زن و مرد هندی در کارخانه بافندگی



دو زن هندی در حال خشت‌زنی





زن ومرد انگلیسی



جوانان انگلیسی



جوانان انگلیسی



مردان و زنان انگلیسی



زن فیلیپینی



سه کودک سوری



پیرزنان آلمانی



زنی از برزیل
درحال ساختن
ساردین



زنی از آفریقای غربی



۳۷۸
مردم چین غربی
مردم تبت



عرب چادرنشین و خانواده‌اش



زن و مردی از جزایر باهاما



جوپان باسکی و نان‌هائی که پخته ـ اسپانیا



مردان توسی در مراسم مذهبی



هنرمندان تاجیک

فولادسازان آلمانی





زندگی کشاورز چینی پیش از ماشینی‌شدن کشاورزی سخت بود



مرد کره در لباس محلی

Edmund N. Paige - Shostal

در روزهای جشن در معبد در حال اجرای مراسم





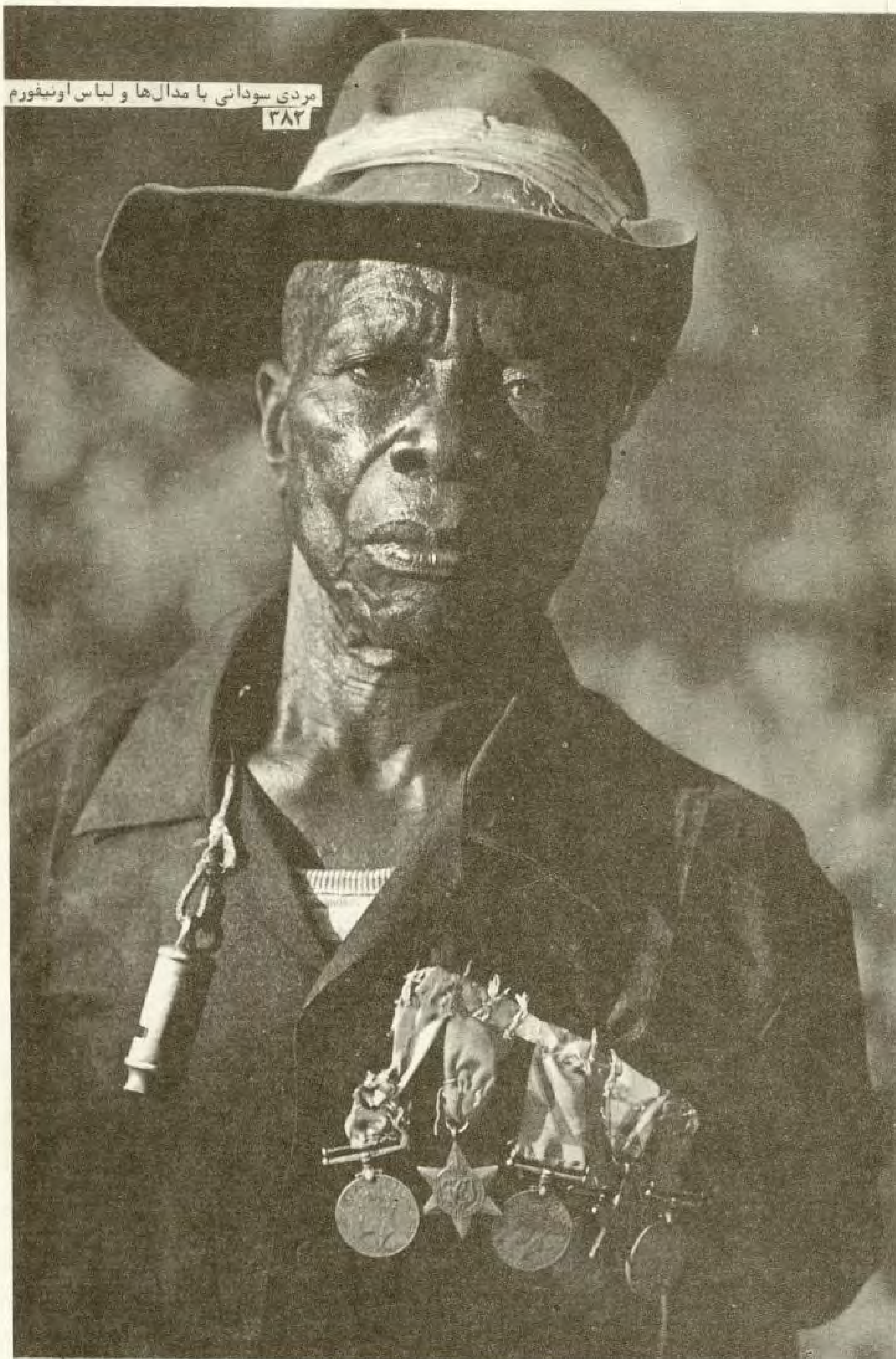
کودکان پاکستانی در حال آموزش

مردی از بلیوی ـ آمریکای‌جنوبی



زن و مرد کشاورز در مزرعه پنبه ـ پاراگوئه





مردی سودانی با مدال‌ها و لباس اونیفورم
۳۸۲

بالا کودکان هنک‌کنگی

پائین کودکان میوآنک‌تائی



مرد و کودکان ـ عراق

چهره زن عراقی

اوکرائینی‌ها یک ملیت بزرگ و با اهمیت بشمار می‌روند. آنان $\frac{1}{5}$ جمعیت روسیه را شامل می‌شوند و در جمهوری مستقل اوکرائین که در شمال دریای سیاه قرار دارد زندگی می‌کنند. این سرزمین، زمین‌های حاصلخیز وسیع دارد بطوریکه باین جمهوری انبار غله گفته می‌شود سایر جمهوری‌ها از لحاظ وسعت و عده جمعیت متفاوت هستند: روسی‌ها، اوکرائینی‌ها و روس‌های سفید از نژاد اسلاوی می‌باشند. ولی تعداد کثیری از ملیت‌ها و گروههای نژادی دیگر، شبیه مغول چهرگان، ترک، تاتار از آسیای مرکزی، تاجیک‌ها از پامیر، کرلی‌ها، استونی‌ها، گرجی‌ها، ارمنیان و بسیاری دیگر در روسیه زندگی میکنند.

حدود ۵۰ سال پیش روسیه کشوری، کشاورزی روستائی و روستائیان وابسته بزمین یعنی سرواژ بودند (مالک دهقانان را می‌توانست بفروشد) و بیشتر نیز بیسواد و خیلی تهیدست و در واقع بردگان اسیر در چنگال اشراف بزرگ زمین‌دار بودند. امروزه بیش‌از نصف مردم روسیه در شهرها سکونت دارند.

سفر ابن فضلان بر روی رودخانه ولگا

"من روسها را وقتی که با کالاهایشان آمدند تا در سواحل ایتیل اقامت کنند مشاهده کردم. هرگز مردمی ندیده‌ام که رشد بدنشان تا این اندازه کامل باشد: به درخت خرما می‌مانند. آنها دارای موهای حنایی هستند. نه نیم‌تنه دارند و نه پیراهن. ولی مردان لباسی بر تن می‌کنند که تنها یک طرف بدنشان را می‌پوشاند و یکی از دستهایشان از آن بیرون می‌ماند. همه آنها با خود شمشیر و چاقو، تبر حمل می‌کنند و هرگز آنها را از خود شان دور نمی‌سازند. شمشیرهای آنها پهن و موج‌دار و تیغه‌هایشان در فرنگ ساخته شده اند. در سراسر بدن آنها شکل درخت سبز و انسان و چیزهای دیگر خالکوبی شده‌است. همه زنها برحسب وضع مالی و ثروت شوهرانشان یک جعبهٔ کوچک آهنی یا مسی، نقره‌یی یا طلایی به سینه‌هایشان سنجاق می‌کنند و هر یک از این جعبه‌ها دارای حلقه‌یی است که چاقویی بدان بسته شده است. زنان زنجیر طلا یا نقره بر گردنشان می‌آویزند زیرا وقتی شوهری ده هزار درهم پول داشته باشد یک زنجیر به زنش اهدا می‌کند ووقتی که بیست‌هزار درهم پول داشته‌باشد دو تا زنجیر به وی هدیه می‌دهد. و به همین‌طریق هر بار که او ده هزار درهم اضافی به دست می‌آورد زنجیر تازه‌یی به زنجیرهای زنش می‌افزاید و به‌همین جهت است‌که زنانی مشاهده می‌شوند که زنجیرهای متعددی برگردن خود دارند. ولی زیباترین زینت‌آلات آنها گردن‌بندهای سبزی است که از خاک رس و از مرواریدهای بدلی که گاه در کشتیهای آنها دیده می‌شود ساخته می‌شوند. مردان سعی می‌کنند که به هر وسیله است آنها را برای خود فراهم آورند. هر مرواریدی را به یک درهم می‌خرند و آنها را به نخ می‌کشند و برای زنان خود گردنبند درست می‌کنند.

"آنها از سرزمینهای خود می‌آیند و در ایتیل که رود بسیار بزرگی است لنگر می‌اندازند و در ساحل آن خانه‌های چوبی بسیار بزرگی می‌سازند. در هر خانه‌یی گروه هایی ده نفری یا بیست نفری از آنها و یا بیشتر از آن گرد هم می‌آیند. هر گروهی نیمکتی برای خود دارد که روی آن می‌نشینند و به دادوستد می‌پردازند."

وقتی کشتیهای آنها در لنگرگاه توقف می‌کنند همه با نان و گوشت و شیر و پیاز و نوعی مشروب گرم به ساحل می‌آیند و هریک از آنها به سوی تیر چوبی بزرگی که درآنجا به‌زمین فرو کوفته شده و روی آن چهره‌یی شبیه چهرهٔ انسان قرار دارد می‌رود. اطراف تیر به‌شکل دایره تمثالهای کوچکی وجود دارد و پشت این‌تمثالها تیرهای چوبی بلندی به زمین فرو کوفته شده‌اند. او به تمثال بزرگ نزدیک می‌شود و دیدگان خود را به سوی آن بلند می‌کند و چنین می‌گوید: "خداوندا! من از راه دور آمده‌ام و با خودم فلان ـ تعداد دام، فلان‌تعداد‌خز سمور و فلان تعداد پوست و غیره و غیره... آورده‌ام. سپس به سخنان خود چنین می‌افزاید: "من آمده‌ام تا این هدیه را به تو تقدیم کنم" و بعد همهٔ‌آنچه را که با خود آورده‌است جلوی تیر چوبی قرار می‌دهد و به سخنان خودچنین ادامه می‌دهد. "من آرزو می‌کنم که خریداری با دینار و درهم فراوان برایم بفرستی تا همه کالاهایی را که می‌خواهم بفروشم از من بخرد و برخلاف سخنان من سخنی نگوید، و پس از ادای این جملات از آنجا دور می‌شود. هرگاه فروش کالا به دشواری انجام گیردو مدتی طول بکشد او بار دوم و سوم با هدیهٔ دیگری باز می‌گردد. و اگر آرزوهای او بـاز برآورده نشود برای یکی از تمثالهای کوچک هدیه می‌آورد و از او استدعای شفاعت می‌کند و می‌گوید: "این هدیه را برای همسر خدایمان و دختران وی آورده‌ام". او از همهٔ تمثالهای دیگر بدون استثناء استدعای میانجیگری می‌کند. ولی‌غالبا" فروش کالا به‌آسانی انجام می‌گیرد و وقتی همه آنها بفروش رسید می‌گوید: "خدا دعای مرا اجابت کرده است و باید پاداش‌آن را ادا کنم". از اینرو تعدادی گاو و گوسفند انتخاب‌می‌کند وآنها را سر می‌برد. و قسمتی از گوشت آنها را میان فقرا تقسیم می‌کند و باقی آن را به جلوی تیرچوبی بزرگ و تمثالهای‌کوچک اطراف آن می‌اندازد. سپس سر گاوهاوگوسفندان را از تیرهای چوبی که در زمین فرو کوفته شده‌اند می‌آویزد و وقتی شب فرا می‌رسد سگها می‌آیند و همه آنها را می‌خورند. آنگاه کسی که اینکار را کرده ‌است چنین می‌گوید: "خدای من مرا مورد عنایت خود قرار داد. و هدیه مرا خورده است."

نقل مجله پیام شهریور و مهر ۱۳۵۷ ـ از سفر ابن‌فضلان بر رودخانه ولگا





زنی روسی با چرخ نخ‌ریسی



مرد ازبک هندوانه فروش

مرد تحصیل‌کرده روسی



دو زن قرقیز



مادر و کودک روسی



گروه خانواده مغولی



یورت کلبه قبایل بیابان‌گرد مغولی

دانشمند روسی



پائین زنان روسی در لباس‌های محلی



سمت‌راست
کودک دانمارکی

چپ دو
کودک آیسلندی







زنان پروئی

زرانیق

از مهمترین قبایل تهامـه ، مساکن آنان بین بندر حدیده و زبیدو مانند ساکنان تهامه‌شافعی هستند .

زنگیان

در منطقه وسیعی از آفریقا که از مرزهای جنوب صحرا و مشرق سودان آغـاز میشود و تا دماغه امیدنیک ادامه می‌یابد ، تمدنی که درین قسمت از افریقا پدید آمده بود بنام مرکب بوشمن هوتنتوت نامیده شده‌است . این تمدن در نقاط مختلف این سرزمین با جزئی اختلافی از یک اصل‌بود و یک شکل داشت .

تعدد زوجات در بین زنگیان رواج داشت و هر مرد می‌تواند چند زن بگیرد اما برای ازدواج با یک زن بایستی مبلغی به‌اولیاء اوبعنوان بها یا شیربها بپردازد زیراعملا زن برای امورکشاورزی یا دامپروری‌موجود کارآمد و منبع درآمدی بود .بنابراین‌پرداخت قیمت آن لازم بنظر میرسید با اینحال زن در هنگام بدرفتاری شوهر می‌تواند بخانه‌پدر برود و رابطه زناشوئی را قطع کند .

خانواده‌هائی که‌از زنگیان بوجود میآید پرجمعیت بود زیرا پسران ترجیح‌میدادند که با هم زندگی کنند و اساس خانوادگی را محفوظ و اموال و املاک را از قطعه‌قطعه شدن مصون دارند زیرنفوذو سرپرستی سرکرده موروثی بسر برند . البته مردانی نیز که در خود قدرت تشکیل خانواده‌ای مرکب را میدیدند از برادران و اعضاء خانواده خویش جدا میشدند و خانواده‌ای تازه بوجود میآوردند که رفته‌رفته تشکیل طایفه از آن خانواده که با هم خویشاوندی داشتند داده میشد . چنانچه طایفه‌ای در زیر نفوذ پادشاهی بـزرگ بود . ازدواج‌ها در داخل طایفه چنانچه آزاد از قید و قدرت حکمران بزرگی بود باافراد طایفه‌ای دیگر ازدواج میکردند .

طایفه بوسیله رنگ یا شکل‌لباس یا شکافی که در پوست صورت خود ایجادمیکردند خویشتن را از طایفه‌های دیگر متمایز میکردند بطورکلی هر طایفه توتمی داشت که حـق لمس‌آن توتم را نداشت رئیس‌آن طایفه قدرت و نفوذ را از راه مقام و تکلیفی که درراه اجرای مراسم مذهبی و پرستش نیاکان مجری آن بود بدست میآورد . افرادهرطایفه خود را از اعقاب توتم طایفه خود میدانستند .

سه طبقه متمایز در بین زنگیان وجود داشت روسا ، عامه مردم آزاد ، بردگـان ، فرزندان نسبت به پدر کمال ادب و احترام را بجا میآورند همچنین است رفتار طبقات فروتر نسبت بطبقات بالاتر اساسا" بحثی راجع بدموکراسی در میان نیست و روساوحکام

با کمال خشونت و استبداد بکار خود ادامه میدهند. با اینحال در روستاها همانطور که از قدیمترین روزگان معمول بود یکنوع حکومت دموکراسی وجود داشت زیرا روسا و بزرگتر های ده، یک شورای مشورتی تشکیل میدهند.

زولو

یکی‌از مهمترین مردم سیاه‌پوست متکلم‌بزبان بانتو درجنوب‌آفریقا، متعلق‌به‌گروه و دسته کفیر عده‌آنان در حدود ۲ میلیون نفر است، در قرن نوزدهم زولوها، به‌شکل‌یک کنفدراسیون جمعیت‌بزرگ قبیله‌ای تشکیل‌دادند و جنگ‌های‌شدیدی ضد مهاجران‌اروپائی کردند. اقتصاد آنان بر پرورش گاو قرار دارد زنان در مزرعه کار میکنند.

– به آفریقای‌جنوبی نگاه کنید.

کودکان زلاندنو



تاریخ ژاپن باستان ـ آینوها

"نخستین ساکنان یا بومیان‌ژاپن "آینوها" Ainus بودند. بازماندگان این قوم را هنوز در هوکائیدو می‌توان دید. از خصوصیات بارز آن روشنی رنگ پوست، ریشهای دراز و تفننی، موهای سیاه مجعد و سیمائی شبیه سیمای اروپائیان است. قامتشان از یک ژاپنی میانه بالا خیلی بلندتر است. زنان ایشان بر لب بالائی خود نقش سبیل و بر لب زیرین یک مثلث کوچک خالکوبی میکنند. این کار را با خراش دادن پوست ومالیدن زغال چوب بر جای خراشها انجام می‌دهند. البته از بسیاری جهات با دیگر ژاپنیان اختلاف زیاد دارند. مثلا زبانشان بسیار ساده و فاقد اصوات حلقی است. پیشهٔ اصلی آنان ماهیگیری است. غله و چند نوع سبزی کشت می‌کنند و تعدادی اسبهای کوتاه و پشمالو دارند. خانه‌هایشان کلبه‌های‌نبی یا پیزری یک اشکوبه است که دیوارهای‌مضاعف دارد و در یک طرف آنها سوراخی است که دود از راه آن بیرون می‌رود. چنانچه به ـ درون یکی از آن کلبه‌ها بروید، از محوطهٔ کوچک بدون پنجره‌ای می‌گذرید که سبزی‌ها، هیزم، تورهای ماهیگیری و سگ‌های خود را در آنجا نگاه می‌دارند" از سگ‌ها برای‌شکار خرس استفاده می‌کنند. در انتهای کلبه، در طرف مقابل مدخل پنجرهٔ‌شرقی نصب‌شده است که به پاس طلوع خورشید مقدس شمرده می‌شود. آنان خورشید و همچنین باد، اقیانوس و خرس را می‌پرستند. خرس در زندگی آنان اهمیت فراوان دارد. خرس‌راخدا می‌پندارند و از این حیوان بدعا طلب کمک میکنند. برای خرس جشنهای خاصی دارندو با این حیوان به جنگ نیز می‌پردازند. خرس‌بازی آنان شباهت زیاد به گاو بازی اسپانیائی‌ها دارد.

"این قوم بوسیلهٔ مردمان دیگری که به ژاپن مهاجرت کردند، به سوی شمال، به جزیرهٔ هوکائیدو رانده شد. سالهای سال این قوم نژادی روبزوال تصور می‌شد. اما اخیرا" جوانان آینو با ژاپنیان ازدواج کرده‌اند و همهٔ آنان در صدد بر آمده‌اند که از آداب و رسوم ژاپنی پیروی کنند و همانند ژاپنیانی که در محیط خودمی‌بینند. درنتیجه جمعیت آنان اکنون تقریبا" به هجده هزار رسیده است."

درست نمی‌دانیم که نخستین ساکنان ژاپن ازکجا آمده‌اند و چه‌زمانی به این‌جزایر گام نهادند. بسیاری از دانشمندان عقیده دارند که قوم آینو در آغاز از سیبری به‌ژاپن مهاجرت کرده‌اند. گروه‌های دیگر دراز زمانی پس از آنان به جزایر ژاپن آمدند. در یک افسانهٔ ژاپنی چنین آمده است که این قوم در فلات‌های بلند عرش بوجود آمد. این خود نظریهٔ‌جالبی است و احتمالا اشاره به کوهستان‌های "اورال" و "آلتائی" واقع در

آسیای‌مرکزی بشمال، جنوب و شرق مهاجرت کردند و در همهٔ قسمت‌های آسیا، کره، دریاهای جنوب و بالاخره ژاپن مستقر شدند. مسلم آن است که پیش از آمدن دو گروه به جزایر ژاپن، یک گروه از بخش شمالی آسیا و گروه دیگر از دریاهای جنوب، قوم آینو در این جزایر می‌زیستند.

مغول‌ها از تنگهٔ باریک میان جزیرهٔ کیوشو و کره آمدند و در راه خود از جزایر "تسوشیما" و "ایکی" عنوان سنگ‌های گذر از آب استفاده کردند. ممکن است گروهی از سیبری از راه ساخالین، یا از "کامچاتکا" از راه جزایر "کوریل" به جزیرهٔ هون‌شو آمده باشند. دستهٔ دیگری سمت شمال غربی را در پیش گرفتند و از "بورنئو" جزایر فیلیپین "فرمز" و جزایر "لوچو" به ژاپن کوچ کردند. این گروه خصوصیات مالایائی را با خود آوردند. مثلا قدیم ترین ساختمان‌های ژاپن درست به همان سبک ساختمان‌های مالایا بنا شده است. نقل از کتاب سرزمین و مردم ژاپن ــ ترجمه محمد کیانوش.

ژاپون قدیم

"درباره اصل ژاپونیان بمانند منشاء اقوام دیگر، نظریات گوناگونی اظهارشده‌است. سه عنصر در نژاد ژاپونی راه یافته است: عنصر سفید ابتدایی که در عصر نوسنگی Neolithic با هجرت قوم آینوز Ainus از طرف رود آمور در ژاپون پیدا شد، عنصر زرد یا مغولی که در حدود قرن هفتم پیش ا مسیح از کره یا از طریق کره داخل گردید، و عنصر قهوه‌یی ــ سیاه که از مالایا و آندونزی برخاست و از جزایر جنوبی بژاپون رسید. در این کشور نیز مانند کشورهای دیگر صدها سال گذشت تا از اختلاط نژادهای دیگر قوم یگانه‌یی که دارای زبانی خاص و تمدنی جدید بود، ظهور کرد. البته این اختلاط هنوز کامل نشده است، چنان که اشراف بلند بالا و لاغر و دراز سر، از مردم عادی و کوتاه قامت و قطور و پهن سر متمایزند.

در سالنامه‌های قرن چهارم چین آمده است که ژاپونیان "مردمی پست قامتند، و نه گاو دارند، نه جانوران وحشی. بر حسب شان و رتبه خویش نقش‌های معینی بر چهره خود خالکوبی میکنند، جامه‌هایی که یک تکه بافته میشود میپوشند. نیزه‌ها و کمان‌ها و تیرهایی که سری از آهن یا سنگ دارند بکار میبرند. کفش بر پای نمیکنند. پای‌بند نظم و قانونند، بتعدد زوجات راغبند، نوشابه‌های پرمایه میاشامند، و عمر دراز میکنند... زنان رنگ سرخ بر پیکر خودمیمالند. "بگواهی این سالنامه‌ها، در میان ژاپونیان" دزدی وجود ندارد و ستیزه اندک است." در این دوره است که تمدن ژاپون شروع میشود. لافکادیوهرن Lafcadio Hearn ژاپون این دوره را بهشتی میشمارد که هنوز بلوث استثمار یا فقر آلوده نشده، و فنولوسا Fenollosa کشاورزان این دوره را مردان مستقل

و محترمی میداند که در عین حال سرباز نیز هستند . در سده سوم مسیحی صنایع دستی از کره بژاپون آمد و بزودی اصنافی پیدا شد . گذشته از پیشه‌وران آزاد ، طبقه قابل‌ـ ملاحظه بردگان نیز وجود داشت که از اسیران جنگی و زندانیان تشکیل میشد . سازمان اجتماعی از جهاتی بصورت ملوک‌الطوایفی بود و از جهاتی موافق اصول عشیره‌یی رتق و فتق میبافت . جمعی از کشاورزان رعایای‌اشراف زمیندار بشمار میرفتند ، و هر طایفه‌یی در دست رئیسی مقتدر اداره میشد . نظام حکومت ، ابتدائی و سست و ضعیف بود . نقل از کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت ــ چین و ژاپن ــ ترجمه دکتر امیر حسین آریان‌پور

ژرمن‌ها

" . . . ژرمن‌ها قومی گاودار بودند و ثروت خود را با شمارش عدهٔ چهارپایانی‌که در تملک داشتند تعیین میکردند ، (عینا" مانند قبایل گاودار کنونی در افریقا) بدون اینکه توجهی بمرغوبیت جنس‌آنها داشته باشند . این مردمان فقط غله ببار میآوردند و هر سال مزارع تازه‌ای را برای کشت آماده میساختند ، و چون با در دست داشتن این اطلاعات درنظر بگیریم که در آن زمان قسمت‌اعظم مسکن ایشان از جنگلهای انبوه بوجود آمده بود میتوان استنباط کرد که ژرمن‌ها بپیروی از همان روش کهن بریدن و سوختن‌جنگلها ، مزارع خود را برای کشت‌غلات آماده میساخته‌اند . در سرزمین مسکونی ژرمن‌ها شهرهای بزرگ و متراکم وجود نداشت و حتی در دهکده‌هایشان نیز خانواده‌هـا دور از هم زندگی میکردند . خانه‌هایشان از چوب و بطرز زمخت و ناهنجار ساخته میشد ، لیکن روی آنها را با اقسام خاک رس برنگهای مختلف می‌آراستند . جامهٔ مردان عبارت بود از پیراهن یا روپوشی گشاد و بلند و شلواری تنگ و چسبان ، و از آن زنان‌مشتمل بود بر لباسی راسته و بلند که بسبک مالوف قبایل از دوباریکه پارچه که در روی دوشها و کمر بهم متصل میشد ، بوجود میآمد . علاوه بر این در هنگام سرما زنان روپوشهای گشـادی هم بتن میکردند . زینت‌آلات زنان عبارت بود از انواع جواهرات حجیم و زمخت که بعضی اوقات با آهن ترکیب و ساخته میشد . "

ژرمن‌ها برای ظروف و اشیاء طلا و نقره‌ای که رومیها بعنوان هدیه جهت ایشان می‌فرستادند چندان ارزشی قائل نبودند . همچنین در انواع فلزکاری مهارتی نداشتندو حتی آهن را بمقدار کم مصرف میکردند . سلاحهای ایشان عبارت بود از شمشیرـ هـای بلنـد . . . و نیزه‌هـای سبـک با نـوک کوچـک و سپرهـا . بعضی اوقـات افرادی کلاهخودهائی که معمولا از چرم ساخته شده بود استعمال میکردند . لیکن زره ــ بدنی بندرت مصرف میشد . بجوانانی که بمرحلهٔ بلوغ رسیده بودند و میخواستند وارد جرگهٔ مردان کامل شوند در ضمن تشریفاتی باشکوه اجازه داده میشد که سلاحهای جنگی

بر خود بیارایند. بدیهی است که باید مراسم و مقررات مخصوص شوالیه شدن قرون وسطی را دنباله‌ٔ همان تشریفات دوره‌ٔ بربریت قوم ژرمن دانست. هر که شوالیه میشد اجازه داشت که برای نخستین بار شمشیر بخود حمایل سازد.

از لحاظ تشکیل خانواده رسم بر انتخاب یک زوجه بود، و تاسیتوس موازین عالی اخلاقی ژرمن‌ها را موردتایید و تمجید قرار داده وورومیان رانصحیت کرده است که رفتار آنها را سرمشق خود قرار دهند. داماد برای خواستگاری عروس قیمتی میپرداخت که‌پس از عروسی بعنوان جهیزیه‌ٔ دختر عینا" بعائله‌ٔ تازه تشکیل یافته باز میگردد علاوه بر این در هنگام مراسم ازدواج سلاح‌هائی بعنوان مبادله‌ٔ مالی مابین داماد و عروس دادو ستد میشد. از لحاظ خویشاوندی برادر مادر باندازه‌ٔ پدر قرب و منزلت داشت، لیکن با مطالعه‌ٔ بیشتر چنین حاصل میشود که قرب و منزلت برادر مادر در خانواده انعکاسی از روش خویشاوندی دو جانبه (نسب پدر و مادری) است که از خصوصیات تمدنی اکثر مردمان دور قطبی بوده و در الگوی خانوادگی ژرمن‌ها نیز تاثیر یافته است.

مهمان‌نوازی در همه جا شایع و از شائبه‌ٔ هر نوع حسابگری و مضایقه پاک بود. در فصل زمستان گروههای مختلف از خانه‌ای بخانه‌ٔ دیگر میرفتند و در هر کدام آنقدر میماندند و میخوردند تا انبار آذوقه‌ٔ صاحب خانه تهی میگشت. این رسم را میتوان منشاء الگوی معمول در قرون وسطی دانست که پادشاهان یا امراء حق داشتند باملتزمین رکاب و همراهان خود سالیانه هر چند روز که میل داشتند در منزل تیول داران و دست نشاندگان خود مهمان شوند و از مزایای همه نوع پذیرائی و آسایش برخوردار گردند. این رسم در زمان یاجائی که کار حمل‌ونقل بسیار دشوار بود مزیت بزرگی داشت، زیرا بعوض آنکه آذوقه را بدهان آدمیان‌برساند دهان‌آدمیان را بمحل‌آذوقه میرساند. روسای قبایل ژرمنی صاحب املاک وسیع بودند و عده‌ای از جوانان قبیله را که لازم‌نبود حتما" از خویشاوندانشان باشند، در التزام رکاب و زیر فرمان خود نگاه می‌داشتند. باین جوانان در مقابل خدماتشان فقط منزل و آذوقه داده میشد. وظیفه‌ٔ اصلی رئیس این‌بود که رهبری و فرماندهی جنگی را بدست گیرد و در میدان نبرد گوی مردی و دلاوری را از همگان برباید. همچنین انتظار عمومی بر آن بود که همراهان و اطرافیان وی نیز در سلحشوری و دلیری بر او تاسی کنند و از پیشوای خود عقب نمانند، و بهمین‌سبب برای ایشان ننگ‌بزرگی بود که پس‌از کشته شدن سرکرده خود زنده بمانند حتی افرادسپاهیان موظف بودند که پس از پایان جنگ سپر خود را بمیان قبیله بازگردانند و بدیهی‌است‌که هیچکس در حال فرار از میدان کارزار نمی‌توانست سپر سنگین‌خود رانیز همراه‌ببرد. اگر سپاهیان بدون سپر خود به قبیله بازمیگشتند موردخشم و تحقیر دائمی اعضاء آن قرار میگرفتند. زنان و کودکان همراه مردان بمیدان جنگ میرفتند و بطور غیررسمی برای

رساندن غذا به افراد و پرستاری زخمی‌ها خدمت میکردند، و حتی درهنگام زورآورشدن دشمن با فعالیت تمام وارد کارزار میشدند و مرگ را بر اسارت و بردگی در دست دشمن ترجیح میدادند.

ژرمن‌ها بطورعموم پرخور بودند و در میگساری افراط می‌کردند وبقمار سخت‌عادت داشتند. تاسیتوس گفته است که قمارباز ژرمنی پس از آنکه دارونداراش را میباخت ممکن بود شخص خودش را بسر شرط‌بندی بگذارد، و اگر آنرا هم میباخت مردانه متاع‌باخته شده را میپرداخت یعنی غلام برنده میشد از آنجائیکه این متاع برده شده معمولا اسباب دردسرو گرفتاری بود برنده‌غالبا" او را بعنوان برده میفروخت و یا هر چه زودتربطریقی شر او را از سر خود رفع میکرد. وقتی قرار بود سپاهیان بجنگ بروند رئیس‌سران جنگی خود ضیافتی میداد و در عالم مستی آنها را تشویق میکرد. که عقاید و افکار خود را بیان کنند و حتی کینه‌های‌شخصی خود را نسبت بیکدیگر افشاءنمایند. این عمل،آسمان دوستی و یکرنگی را از ابرهای کینه و دوروئی پاک میکرد.

اجتماع ژرمن‌ها به طبقهٔ روسا و عامهٔ مردم و بردگان تقسیم میشد. بنظرمیآمدکه مفسران رومی از مشاهدهٔ سازمان برده‌داری ژرمن‌ها دچار حیرت شده‌اند. در نوشته‌ های ایشان آمده است که برده‌داران ژرمنی گرچه نمیتوانستند بردگان خود را بفروشند لیکن حق داشتند که حتی بدون هیچگونه جرم و تقصیری آنها را بقتل برسانند.

تنها راه ترقی و موفقیت افراد جنگ آزمائی بود، همانگونه که در اجتماعاتی که تجارت و صنعت کشاورزی وجود نداشت تنها راه کسب ثروت غارتگری بود. در جامعهٔ ژرمنی فردی از عامهٔ مردم که درجنگ‌آزمائی و دلاوری از دیگران ممتاز میشد تقریبا"به اندازهٔ افراد خانوادهٔرئیس مورد احترام قرارمیگرفت.ریاست درعین حال باصالت خانوادگی اهمیت بسیار داده میشد و اگر کسی از طبقهٔ عامهٔمردم میخواست بمقام ریاست قبیله برسد غاصب خوانده میشد. تاسیتوس میگوید که ژرمن‌ها روسای خود را بنا بوراثت خانوادگی، و سران جنگی خود را بنا بلیاقت شخصی انتخاب میکردند.

مردان قبیله هر ماه یکبار یا در هنگام هلال شب اول و یا موقع بدر کامل، در شورائی بدور یکدیگر جمع میشدند و کاهن قبیله بر جلسهٔ ایشان ریاست میکرد، این شورا هم بوضع قوانین میپرداخت و هم بامور دادرسی و داوری رسیدگی میکرد. رئیس قبیله مجری مصوبات شورا محسوب میشد و ملزم بود که از تصمیمات آن پیروی کند. در جامعهٔ ژرمنی مجموعه قوانینی وجود داشت که بین ارتکاب جرم علیه اجتماع و ارتکاب جرم علیه افراد فرق میگذاشت. جرم نوع اول بعنوان جنایت تلقی میشد و کیفر مجرم عقوبت مرگ بود. اما جرم نوع دوم با پرداخت جریمه‌ای قابل جبران میشد. قتل نفس از جرم‌های نوع دوم محسوب میشد و برای کفاره آن کافی بود خونبهائی بگروه

خویشاوندان مقتول تادیه گردد .

ژرمن‌ها مجموعهٔ خدایانی را ستایش میکردند که هر یک از آنها شباهت زیادی به خدایان رومی داشتند و با رب‌النوع‌های مختلف رومی قابل انطباق بودند . همین است که تاسیتوس خدایان عمدهٔ ژرمنی را عبارت از مرکور ،که هر ساله عده‌ای افراد انسانی در راهش قربانی میشد و هرکول و مارس[۲] میداند .همچنین ژرمنی‌ها بعضی از درختستانها یا بیشه‌های محل مسکونی قبیله را مقدس میشردند و تمثال‌ها و پیکره‌های مذهبی خودرا درون آنها نگهداری میکردند . هرگاه قبیله‌ای بجنگ میرفت آن پیکره‌های مقدس‌را نیز همراه میبرد . اول‌بارکه معابد بوجودآمدند بناهای کوچکی بودند که برای محفوظ داشتن پیکره‌ها و دیگر اشیاء مذهبی بکار برده میشدند . کلیهٔ تشریفات و مراسم مذهبی قبیله در هوای باز و روزهای معینی از سال اجرا میگردید . هر بیشهٔ مقدس، کاهن یا کاهنهٔ مخصوصی داشت که بر اجرای مراسم مذهبی در آن ناحیه ریاست و نظارت میکرد ، لیکن از قرار معلوم این افراد تشکیل طبقهٔ روحانی خاصی نمی‌دادند .در هنگامی که از طرف یک گروه خویشاوند قربانی‌هائی تقدیم میشد رئیس آن گروه اجرای مراسم مذهبی را بعهده میگرفت .

غیب‌گوئی و تفال در میان ژرمن‌ها شیوع بسیار داشت . یکی از طرق غیب‌گوئی‌این بود که دسته‌ای از چوبک‌های کوتاه را روی پرده یا ردای سفیدی پرت میکردند و از روی طرز قرار گرفتن آن چوبک‌ها غیب‌گوئی مینمودند . همچنین حرکات پرندگان وجانوران‌را برای تفال و پیشگوئی تحت نظر میگرفتند . زنان ژرمنی نیز بعنوان هاتف غیبی عمل میکردند و وقتی بحال خلسه فرو میرفتند بسوال‌ها پاسخ میدادند . آئین تدفین مردگان از همان سنت قدیمی عصر "آهن" پیروی میکرد ، باین معنی که جسد میت با حداقل نذرها و پیشکش‌ها در آتش سوخته میشد و خاکستر آن در ظرف کوچکی (بشکل گلدان) بزیر توده‌ای خاک دفن میگردید .

گل‌ها سرزمین جنوب و مغرب ژرمن‌ها را اشغال کرده بودند و گروههای سلتی نیز که با گلها ارتباط و قرابت بسیار داشتند در جزایر برتانی و ایرلند مسکن گزیده بودند . گل‌ها از قرن‌ها پیش با تمدن‌های مدیترانه تماس داشتند باین‌ترتیب که گاهی با آنها تجارت میکردند و زمانی برایشان شبیخون میزدند و هر چه می‌یافتند . بغارت میبردند. در نتیجه گل‌ها بتدریج بر سهم بزرگی از تمدن مدیترانه‌ای‌ها دست یافته و آنرا در الگوی اجتماعی خود وارد کرده بودند ، بقایائی که از ناحیه‌ا غربی جبال آلپ بدست

---

۲ ـ Mars از خدایان اساطیری یونان وبعدا " روم . م

آمده نشان میدهد که گل‌ها در حدود قرن پنجم قبل ازمیلاد مهارت فوق‌العاده‌ای در به کار بردن آهن و مفرغ و نقره و طلا بدست آورده بودند ، بطوری که در همان زمان اشیاء فلزی خود را با نقوش مارپیچ و در هم و میناهای رنگارنگ و مرجان و جواهرات جذاب تزیین میکردند . بسیاری از مصنوعات فلزی ایشان که باصطلاح تمدن لاتن میگویند از لحاظ اصول فنی با آنچه که در همان عصر در حوزهٔ مدیترانه ساخته میشد برابر بود . این نکته شایان‌توجه است که حتی پس‌از غلبه یافتن رومیها بر زمین گل‌ها ، بازصنعتگران بومی‌با همان سبک مألوف خود بفلزکاری ادامه داده مصنوعاتی برای بازرگانان رومی میساختند .

نفوذ عمده‌ای که از سمت جنوب بر تمدن گل‌ها وارد آمد از منبع تمدن یونان بود. از سنهٔ ۶۰۰ قبل از میلاد یونان در محلی که اکنون بندر مارسی خوانده میشود برای خود مستعمره‌ای بوجودآورده بود و بازرگانان‌یونانی دائماً از آنجا بداخل سرزمین‌اروپا نفوذ میکردند . در قرن سوم قبل از میلاد پیتیاس جغرافی‌دان و سیاح یونانی در ضمن پی‌گردیهای خود از دریای مدیترانه گذشت و در ساحل اقیانوس اطلس بسمت شمال دریا نوردی کرد تا عاقبت بخاک اسکاندیناویا رسید . یکی از تاثیرات تمدن یونان این بودکه گل‌ها را باستعمال مسکوک آشناساخت و مسکوکاتی که توسط روسای قبایل گل در آن زمان ضرب شده همه شبیه سکه‌های اصلی یونانی است ، با این تفاوت که نقش و نگار روی آنها هر کدام بنوعی ساده و مختصر شده است .

همچنین گل‌ها با اتروسک‌ها که از حدود ۸۰۰ ق . م بر راس دریایآدریاتیک‌مستقر گشته بودند تماس و آشنائی یافتند . ارابه‌های سبکی که گل‌های بدوی بطور دائم‌استعمال میکردند باحتمال قوی از روی نمونه‌های اصلی اتروسکی اقتباس شده بود گرچه در زمان سزار استعمال اینگونه ارابه‌ها در خاک اروپای مرکزی و غربی متروک شده بود ، لیکن در همانوقت سلت‌ها جزیره برتانی آنرا بکار می‌بردند در ایرلند استعمال این ارابه‌ها باز هم تا زمان دیرتری ادامه یافت .

از آنچه نویسندگان کلاسیک دربارهٔ گل‌ها یادداشت کرده‌اند چنین حاصل میشود که گل‌ها جنگجویانی ماهر و توانا بودند و هرگاه و بیگاه همسایگان جنوبی خود را مورد تهاجم و تاراج قرار میدادند . گل‌ها مکرر بخاک ایتالیا تاخت و تاز می‌کردند . و حتی هنگامیکه سزار گل‌ها را سرکوبی کرد و سرجایشان نشاند . باز هم رومی‌ها از تهدید آن خطر هائل دل نگران و آشفته خاطر بودند . گل‌ها همچنین بیونان و آسیای صغیر حمله بردند و مجسمهٔ معروفی که از شهر پرگاموم بدست آمده و بنام کلادیاتور ۳ درحال‌مرگ شناخته شده است در حقیقت پیکره‌ای بود که بیادگار شکست خوردن لشکریان گل درآن

شهر از یکنفر "سپاهی گل در حال مرگ" شناخته شده است.

ایرلند پایهٔ اقتصادی ایرلند در درجهٔ اول بر پرورش دامهای اهلی از قبیل گاو و اسب و خوک قرار داشت. از گاوان نه فقط استفادهٔ شیری میشد بلکه همچنین در مواقعی معین، خون آنها را می‌گرفتند و می‌جوشانیدند و میخوردند. از اسب نه شیر میدوشیدند و نه استفادهٔ گوشتی می‌کردند. بلکه در ابتدا آنها را برای کشیدن ارابه‌ها و بعد برای سواری بکار میبردند. اما خوک در همان زمان هم آذوقه و معاش اصلی هر خانوادهٔ ایرلندی محسوب میشد و محتملا تهیهٔ گوشت خوک نمکزده و چربی خوک خشک شده و نمک زده ــ که خوردنش امروزه تا این اندازه در همه جا رایج گردیده ــ از اختراعات سلت‌ها بوده است.

گل‌های ساکن سرزمین قاره‌ای اروپا شهرهای خود را با دیوارهای سنگی محصور و مستحکم میساختند ولی در میان ایشان هم ساختن شهر و دیوار از ترقیاتی بود که نسبتا دیر صورت گرفت. مردم فقیر ایرلند در کلبه‌های گرد یا مربع شکلی که از ترکه و چگن ساخته‌میشد زندگی میکردند و آنها که توانگرتر بودند برای خود خانه‌های مستطیل‌شکلی از چوب میساختند، بزرگی خانهٔ هر فرد و وسعت و تعداد بناهای اضافی که‌آنشخص‌حق داشت بر خانهٔ اصلی خود ضمیمه کند صرفا" بتناسب شان و مرتبهٔ خانوادگیش تعیین میشد. هر خانواده زمین‌های اطراف خانه‌اش را تا فاصلهٔ معینی در اختیار و تملک‌داشت و میتوانست متجاوزان بقلمرو شخصیش را مجازات کند، و یا هر غریب و مهمانی را که بوی ملتجی میشد در آن پناه دهد.

جامهٔ مردان بطور عادی عبارت بود از بالاپوش یا قبای بی‌آستینی که تا سر زانو میرسید، خیلی شبیه بلباس یونانیان و رومیهای کلاسیک، باضافهٔ شنل ضخیمی که در داخل خانه از تن در میآوردند. ایرلندی‌ها عموما" شلوار نمی‌پوشیدند لیکن گل‌ها مطمئنا" می‌پوشیدند. زنان لباس دو تکه سرتاسری با کمری در میان عینا" شبیه آنچه‌که در مورد زنان ژرمنی ... بتن میکردند. همهٔ این پوششها از پارچه ساخته میشد، و آنها که متعلق بطبقات اعیان اجتماع بودند جامه‌های خود را برنگهای روشن رنگین و با گلدوزی و نقوش دست‌دوزی شده تزیین میکردند. در مجموعه قوانین آن اقوام نام صنف‌زنان قلابدوز درمیان فهرست پیشه‌ورانیکه وجودشان در جامعه ضروری بود ذکرشده است. متداول‌ترین مواد برای ساختن پارچه کتان و پشم بود، گرچه ذکر ابریشم حتی در حماسه‌های‌متعلق بدورهٔ قبل از مسیحیت نیز آمده و مسلما" در آنوقت ارزش‌واهمیت تجملی بسیار داشته است. جواهرات پرکار ساخته شده از طلا و نقره و مینا توسط زنان و مردان استعمال میشد. زرگران ایرلندی پیوسته در فن خود سرآمد رقبا بوده‌اند. طراحی

هائی که در آثار و مصنوعات ایرلندیها مشاهده میشود مستقیما" از منبع هنری‌سلت‌های ساکن اروپا سرچشمه و در دست ایشان ظرافت‌و تنوع یافته است. پس از آنکه ایرلندی‌ها به‌مسیحیت درآمدندهمان طرح‌ها وترکیبات را برای تذهیب کتابها بکار میبردند و در نتیجه کتابهائی در آن عصر بوجود آمد که هنوز در شمار عجایب صنایع بشری محسوب میشود.

سلاح‌سازی ایرلندی‌ها با هر دو قوم ژرمن و گل اختلاف داشت و سلاح‌هائی که ایشان بطورمعمول بکار می‌بردند عبارت بود ازنیزه و تبر سبک بجای شمشیر بلندساکنان قاره سلت‌های ایرلند یک‌نوع خنجر میان قد داشتند و بطورکلی مجموعهٔ سلاح‌های‌ایشان بهمان سبک و اشکال سلاح‌های عصر "مفرغ" بود که با آهن ساخته میشد. وسیلهٔ‌دفاعی منحصر بود بسپری گرد و گاهی کلاهخود.

واحد اساسی جامعه عبارت بود از گروه وسیعی از خویشاوندان که از تجمع چندین خانواده تشکیل می‌یافت. این خانواده‌ها بطور متساوی در زمینهای‌زراعتی متعلق بگروه شریک بودند ولی هر کدام مستقلا انواع گاوهای‌مورد نیاز را از ارباب اشراف خودباجاره میگرفتند. در بیشتر خانواده‌ها هر مرد یک زوجه داشت‌ولی اختیار چند صیغه نیز بر- خلاف عرف و عادت نبود. قیمت عروس بتوسط داماد پرداخته میشد، ظاهرا" طلاق خیلی مرسوم بود بخصوص در طبقات بالا.

دهکده وجود نداشت لیکن معمولا گروهی از خانواده‌های خویشاوند در مجاورت یکدیگر بسر میبردند و در زراعت مزارعی که متعلق بهمگی‌شان بود همکاری میکردند. در آنجا واحد سیاسی توات Tuath بود. گرچه ممکن بود اکثر اعضاء یک توات از خویشاوندان نسبی یکدیگر باشند، لیکن در هر واحد سیاسی عده‌ای بردگان و پیشه‌وران و پناهندگان خارجی نیز وجود داشتند که اجازه یافته بودند در داخل توات ماواگزینند در راس هر توات پادشاهی قرار داشت که در هر نسل از یکی از شعب خانوادهٔ معینی‌که کلیهٔ اعضایش جزو خاندان پادشاهی محسوب میشدند انتخاب میگردید. پس‌از خاندان شاهی طبقهٔ اصیل‌زادگان‌قرار داشت که افرادی آزاد و صاحب گاوان و سهیم در محصول مزارع بودند، و آخرین آنها طبقهٔ بندگان بود. در پست‌ترین مرتبهٔ اجتماعی گروهی بردگان زرخرید وجود داشتند که آزادانه مورد خرید و فروش واقع میشدند. کنیزان‌زر- خرید که هم شان گاوان بودند آنقدر ارزش داشتند که ذکر تعدادشان در شمار گاوان و دیگر اموال ارباب می‌آمد.

پهلو به پهلوی این طبقات اجتماعی سلسله مراتبی از صاحبان علم و کمال‌از قبیل شاعران رامشگر و کاهنان و قانون‌دانان وجود داشتند که وحدت تمدنی ایرلند رامحفوظ

و برقرار میداشتند .

پادشاه نظم اجتماعی را برپا نگاه میداشت و برای‌آنکه خود را لایق آن مقام معرفی کند هر گاه‌بگاه بدور قلمرو خود مسافرت میکرد و در مواقعی بین شوراهائی از مشاوران و قانون‌دانان بدور خود تشکیل میداد و بمسائل قانونی و مرافعاتی که از محاکم پائین‌تر بوی ارجاع شده بود ، و همچنین بانواع معضلات‌سیاسی و کشوری رسیدگی میکرد . نقل‌از کتاب سیر تمدن ـ ترجمه پرویز مرزبان

---

۳. Gladiator بعنوان رومی که درمیدان عمومی با جانوران درنده و پهلوانان دیگر میجنگید .



پدر و پسر هندی (مسلمان)



خلبانان و مهمانداران اسپانیائی

سامی‌ها

سامی‌هامنسوب است به سام ابن نوح و امروزه اصطلاحاً برای نژاد های عرب .

اکادی های قدیم بابلی ها ، آشوری ها ، کنعانی ها (که خودکنعانی‌ها شامل چند نژاد از جمله فنیقی‌هامیشود) قبایل‌آرامی مختلف (که در آن‌قوم یهود بوجودآمد) وجزئی‌بزرگ ازساکنان حبشه بود بهمه‌این نژادها سامی گفته میشود مخصوصاً اینکه لغات‌آنها از اصل واحد اشتقاق یافته‌که آن‌همان لغت سامی است . دلیل دیگر شباهت جسمی میان مردم این قبایل و نژادهاست . همچنین درمظاهر تمدن شباهتهائی باهم داشته ودارند .

طبق یك نظریه جزیرة العرب‌مرکز وموطن اصلی سامی‌ها بود واز همین جابودکه مهاجرت‌های پی‌درپی بسوی بین‌النهرین‌ومنطقه شرقی دریای مدیترانه ودریای نیل صورت گرفت نتیجه‌این مهاجرت‌ها اززمانهای مختلف آمیزش واختلاط قبایل متباین ومتفاوت که بجاهای مختلف منتقل گردیدند واین اختلاطها براسلاف سامی مؤثرواقع شد . کشورهای سومر ازتمدنهای شکوفانی بوجود آمدفنیقی‌ها بتجارت ودریانوردی پرداختند ودراطراف دریای بابل ومدیترانه پراکنده شدند وکولونی‌هائی برای پیشرفت کارتجارت خودتأسیس کردند اما جماعتی ازیهود درشبه‌جزیره سینا تامشرق دلتای نیل اقامت گزیدند وبعدها در فلسطین مستقر گشتند وبصورت یك‌امت وملت دینی‌جدیدکه همان یهودباشد درآمد .

یکی‌ازاختصاصات سامیهاتوجه وعلاقه‌آنها بتجارت بودوهمین‌امر سبب میشدکه با اقوام مختلف محشورشوند وازآداب‌ورسوم اقوام گوناگون اطلاع‌حاصل‌کنند وهرجاکه اختراعات واصول فنی‌وهنری جدیدی می‌یافتند آنرا تقلید واقتباس میکردند . مهمترین خدمت سامیها درزمینه‌های علوم‌ریاضی ، نجوم ومذهبی بودوامروزه دوعنصرتمدنی غرب‌وشرق یعنی‌دنیای مبتنی براصول مکانیکی ودین یکتاپرستی ازمیراث‌های گرانبهای سامیان است .

دستگیری تظاهرکنندگان ضددولتی در زلاند نو



خانواده‌ای چینی



سامی‌ها

سامی‌ها درزمینه دین و علوم‌ریاضی و نجوم خدمات ارزنده‌ای نمودند . زیرااعتقاد بوجود خدای توانای یکتا از تلاش‌های این اقوام بود . علاوه بر این نظریه جهان مکانیکی زادهٔ افکار و مطالعاتی است که کاهنان باستانی بین‌النهرین درباره افلاک سماوی‌داشتند .

اقوام سامی که در خلیج‌فارس و دریای سرخ و کنارهٔ جنوبی‌خاک عربستان‌واقع در ساحل اقیانوس‌هند) مسکن داشتند از همان ابتدای کار بدریانوردی‌پرداختند . در کتیبه های بین‌النهرین از ۲،۵۰۰ قبل از میلاد باینطرف مکرر اشاره بوجود یک "پادشاهی ــ دریائی" شده که در دهانهٔ خلیج‌فارس قرار داشته است . بدیهی است که این سند دلالت بر آغاز دریانوردیهای قوم سامی نمیکند بلکه فقط تاریخ اولین برخوردها و ارتباطات مردم بین‌النهرین با دریانوردان سامی را بدست ما میدهد . دریای سـرخ و خلیج‌فارس هر دو دارای آبهای ملایم و کم‌خطری هستند . کمبود آذوقه دراین سواحـل بی‌حاصل مسلماً موجب آن بوده که جمعیت‌های محلی بصید ماهی روی‌آور شوند . درـ عین حال دشواری سیر و سفر در زمینهای خشک آن نواحی سبب گردید که‌مردمان بدریا نوردی نیز بپردازند . در ازمنهٔ بعدی که فینیقی‌ها خود را بسواحل مدیترانه رساندندو سیادت دریائی آنسامان را از چنگ اهالی کرت و دیگر "جزیره‌نشینان" بدرآوردند ، در حقیقت بجز پیروی از همان سنت کهن‌سالی که سامی‌ها برجای گذارده بودند کار دیگری از پیش نبردند .

تجارت با کاروان نه فقط برای کاروان‌داران بلکه همچنین برای قبایل بیابانگردی که در سر راه آنها واقع شده بودند منفعت بسیار داشت . توضیح‌آنکه هر قبیله درحیطهٔ قلمرو خود حق‌العبور یا باجی از هر کاروان میگرفت وعده‌ای از افراد گرسنه وطماع‌خود را بهنگهبانی همراه کاروان میساخت تا آنرا بسلامت از آن ناحیه عبور داده در مرزقلمرو تحویل قبیلهٔ اخاذ و شرور دیگری بدهند . اساس این نوع "حمایت و امنیت" مبتنی بر این امر مسلم بود که هرگاه کاروانی ازپرداخت جنس و نقدینهٔ کافی امتناع میکردبیشک مورد حملهٔ جنگیان قبایل سر راه قرار میگرفت . نرخ اینگونه باج‌ها در نقاط مختلف فرق میکرد ، هر چه جاده‌های کاروان رو بمراکز تجارتی و شهرهائی که دارای ساخلوی قوی و مجهزی بودند نزدیکتر میشدند نرخ باج پائین میآمد زیرا جرات حمله و دستبرد قبایل کمتر میشد .

روابط قبایل بیابانگرد با حکومت‌ها و مراکز متمدن همجوارشان نیز از الگوی‌خاصی

پیروی میکرد باین‌ترتیب که در هنگام بروز اختلافات و جنگ در میان حکومت‌ها همیشه قبایل بیابانگرد استخدام میشدند که بنفع یکی از دو طرف و بعنوان پیش قراولان‌وسواره نظام سبک وارد میدان کارزار شوند. قبایل بیابانگرد به‌طمع چپاول و غنایم جنگی با کمال میل این دعوت را می‌پذیرفتند ولی فقط نسبت بمنافع شخصی خود صادق ووفادار میماندند. و با برخاستن باد مخالف برضد یکی از دو طرف متخاصم، ایشان نیز نقض پیمان میکردند و بیدریغ بجان مغلوب شدگان میافتادند. وقتی حکومت‌های متمدن‌هم‌جوار مقتدر بودند بیابانگردان سر جای خود آرام میگرفتند، ولی بمحض آنکه آثار ضعف و آشفتگی در آنها بظهور میرسید قبایل دست بشرارت می‌گذاشتند و بداخل شهرها و دهکده‌ها هجوم می‌کردند و هر چه گیر میآوردند بچپاول میبردند. باید بخاطر داشت که روش جنگی آنها همان روش‌نامنظم وتمرین نیافتهٔ جنگجویان قبیله‌ای بود. وتجهیزات نظامی ایشان نیز که از شهرها و مراکز تمدن خریداری میشد رویهمرفته ناقص‌تر از تجهیزات شهرنشینان بود. تا زمانیکه اسلام قبایل عرب را با یکدیگر متحد نساخته و هدفی مشترک و جاودانی بآنها اعطاء نکرده بود قبایل بیابانگرد و عرب جز آفت ودرد سر برای همسایگان شهرنشین خود چیز دیگری نبودند.

و اما ازلحاظ عناصر یا بگوئیم ساز و برگ تمدنی چنانکه قبلا اشاره شد قبایل‌صحرا نشین عملا همه چیز را از اقوام شهرنشین بعاریت گرفته بودند. منزلگاه عمومی ایشان خیمه بود که با پارچهٔ خشن سیاهی از پشم بز و عدهٔ زیادی دیرک‌های کوتاه ساخته میشد و خاصیت اصلیش این بود که پناهگاهی در مقابل آفتاب سوزان تهیه کند. بقیهٔ وسائل زندگی صحرانشینان عبارت بود از دیگهای فلزی برای طبخ و ظروف و کاسه‌های چوبی و فرش و غیره. جامهٔ‌مردان بطورعادی از لبادهٔ سرتاسری بلندی تشکیل مییافت و در مواقع تشریفاتی یک قبای فاخر و جلوباز دیگر که آنهم از بلندی بنوک پا میرسید بر آن افزوده‌میشد روی کمر شالی بسته‌میشد که درون آن همواره اقلا یک قمه منزل‌داشت پارچه یا پوششی بالای پیشانی و سر و عقب گردن را می‌پوشاند و به پشت آویزان میشد و خلاصه یکنوع صندل سبک یا نعلین این مجموعه را تکمیل میکرد. جامهٔ زنان مشتمل‌بود بر دو قطعه پارچهٔ مستطیل شکل که یک قطعه آن برای جلو و قطعهٔ دیگر برای پشت بود و در روی شانه‌ها و کمر و پهلوها تا زیر بغل بیکدیگر دوخته میشد. زنان نیز یک روسری برای پوشش سر و صورت داشتند که یک گوشهٔ آن تا روی دهانشان را مستور میکرد. لیکن زنان قبیله‌نشین اینگونه روبنده‌ها را استعمال نمیکردند و بعبارت ساده‌تر رو نمیگرفتند. جامه‌ها معمولا از پارچه پشمی خشن‌باف درست میشد که بدن را هم از سرمای شبهای بیابان و هم از حرارت فوق‌العاده آفتاب تند محفوظ نگاه میداشت. استعمال جواهرات و

زینت‌آلات بسیارشایع بود و هر دختری که عروسی می‌کرد تمام مهریه‌اش را بصورت حلقه دور سر یا گردن‌بندی از سکه‌های طلا در آورده آنرا زیور خود میساخت.

اوضاع سیاسی و اجتماعی بیابانگردان سامی‌نژاد ازهمان الگوی عمومی قبایل پیروی می‌کرد. هر گروه سرزمین معینی را در تصرف داشت و نسب از پدر میبرد و درداخل خود ازدواج میکرد. گاهی چند گروه با هم ائتلاف می‌کردند و واحد سیاسی را بوجودمیآوردند ولی همیشه عمر آنها کوتاه بود و بمجرد آنکه سرکرده‌ای نیرومند یا قبیلهٔ صاحب اختیار آنان سلطهٔ خود را از دست میداد گروهها از هم متلاشی میشدند. همهٔ افراد یک قبیله صاحب اختیار آنان سلطهٔ خود را از دست میداد گروهها از هم متلاشی میشدند. همهٔ افراد یک قبیله با هم خویشاوند بودند و تصور اینکه خانواده‌ای بخواهد پیوندهای قبیله‌ای خود را پاره یا عوض کند از خاطر هیچکس نمیگذشت. ریاست قبیله بدست شیخ بود که معمولا این مقام در خاندان او ارثی بود و وارث مقام پسر ارشدی میشد که از زن اول متولد می‌گردید، لیکن این رسم قطعی و همیشگی نبود زیرا در وضع صحرا نشینی فرماندهی بر قبیله و نگهداری آن کاری دشوار بود که میبایستی بلایق‌ترین و دلاورترین مرد سپرده شود. شیخ قبیله همان موقعیت ورابطه‌ای را با افراد قبیله داشت که یکنفر پدر سامی با افراد خانواده‌اش، یعنی کلیهٔ فعالیت‌های قبیله زیر نظر او انجام میشد و عدالت را او مجری میداشت. بهیچوجه نمتیوان معلوم ساخت که تا قبل ازظهور اسلام در میان قبایل عرب وضع قوانین رسمی و مدون از چه قرار بوده، و صحرانشینان بچه نحو بآن گردن مینهادند. مسلم آنست که در اجرای عدالت مسئولیت بزرگ شیخ این بود که به تجربه وفراست در هر مورد مجرم یا متعدی را بشناسد و کیفری متناسب با گناهش برای او تعیین کند و نیز حق مظلوم را بدهد. چگونگی داوری سلیمان آنچنان که در روایات است و در فلکلر خاور نزدیک ضبط گردیده بهترین نمونهٔ طرز داوری هر دو دستهٔ مردم چادرنشین و شهرنشین است. در ضمن اجرای عدالت البته شیخ تحت تاثیر عقاید اعضاء قبیله و تلقینات مشاوران برگزیدهٔ خود قرار میگرفت و سعی میکرد همواره از راه عدالت حرف خود را نافذ و دو طرف را قانع سازد نه از طریق زور و لجاج لیکن همهٔ اینها چیزی از قدرت مطلق و خودمختاری وی نمی‌کاست. شاید لازم بیاد آوری نباشد که این الگوهای موجود تاثیر خود را بطور آشکار بر الگوهای اسلامی باقی گذاردند (بزعم نویسنده و مترجم کتاب سیر تمدن) که البته چنین نیست.

قبایل سامی دائما" با یکدیگر در جنگ و جدال بودند لیکن چون عموما" منظور اصلی‌شان غارت‌اموال و مواشی حریف یا کشیدن انتقام‌از قبیلهٔ متجاوز بود کارخسارات و کشتار خیلی بالا نمیگرفت. حتی در سخت‌ترین کارزارها گروه فاتح بهمان‌قناعت‌میکرد که جمعی از جنگجویان مغلوب شده را کشتار کند و گله‌های ایشان را بغارت ببرد و زنان

و کودکانشان را بحالت خود رها سازد، تا اگر توانستند از مصائب جنگ و خشکی و بی‌ـ برگی محیط جان بدر برند دوباره قوت بگیرند و قبایل و شیخ‌نشین‌های دیگری بوجود بیاورند. قبایل مغلوب که از دچار شدن بچنین عاقبتی بیمناک بودند غالبا" بسرزمینهای خارجی متواری میشدند.

با وجود این خصومت‌ها ونفاق‌ها باز هم قبایل عرب بطرقی حق خویشاوندی‌اصلی و رابطهٔ نژادی خود را بجا میآوردند. و از مدتهای دراز پیش از طلوع اسلام این‌مردمان همه‌ساله در ماه معینی جنگ را متارکه می‌کردند و از کینه و نفاق دست برمیداشتندوگروه گروه بسوی زیارتگاههای خدایان متعدد خود قدم در راه میگذاردند، و نه فقط برای انجام مراسم مذهبی بلکه مهمتر از آن برای بر پا ساختن بازارهای دادوستد وشرکت در مسابقه‌های ادبی و مناظرات‌بدور یکدیگر جمع می‌آمدند. این اجتماعات رویهمرفته بنگهداری تمدنی یکدست و ارزشهائی مشترک که بعدا" منبع و منشاء نهضت اسلام قرار گرفت کمک شایان کرد.

در میان قبایل بیابانگرد برده‌داری شیوع فراوان داشت و از آنجائیکه در روش زندگی صحرانشینی و گله‌داری همه وقت فرصت و راه فرار در مقابل بردگان باز بود دولتمندان و اربابان ناگزیر آنها را مانند اسیر و زرخرید برای خود نگاهیمداشتند. در ازمنهٔ تاریخی بیشتر بردگان از اهل سومالی یا حبشه بودند و در نتیجه همواره ما بین ارباب و غلام اختلاف نژادی وجود داشت. بسیاری از قبیله‌نشینان کنیزکان را بهم‌ـ خوابگی خود اختیار میکردند یا بهتر است بگوئیم آنها را صیغهٔ خود میساختند، ولی اصولا ازدواج با بردگان در عرف‌و عادت ناپسند تلقی میشد. عینا" شبیه بآنچه که تا یک قرن پیش در ایالات جنوبی ممالک متحدهٔ امریکا مرسوم بود.

قبایل عرب علاوه‌بر اینکه در داخل خود ازدواج میکردند همچنین ازدواج ما بین بعضی از خویشاوندان نزدیک را نیز تائیدو تجویز مینمودند. در حقیقت ایشان ازجملهٔ عدهٔ معدودی از جماعتهای بشری بودند که ازدواج میان فرزندان دو برادر یا دوخواهر را نه فقط مجاز بلکه مرجح میدانستند. این الگوی خانوادگی بدین اسلام منضم شد و تاکنون هم دربسیاری از کشورهای‌اسلامی برقرار مانده است. در میان قبایل رسم عمومی بر اختیار یک زوجه بود ولی آنها که بضاعت داشتند میتوانستند چند زوجه اختیار کنند و مسلما" این روش ابتداء در میان یهودان معمول‌بوده است. تعیین و توصیف اوضاع عربستان در دورهٔ جاهلیت کاری بس دشواراست. باید بخاطر آورد که پیغمبراسلام (ص) یکی از افراد شهرنشین بود نه صحرانشین، و بهمین‌جهت از رواج بعضی‌روشهای ازدواج که بطور قطع در شهرهای پرجمعیت یعنی مرکز تجمع بازرگانان و محل عبور بیگانگان

فساد و رسوائی بسیار ببارمیآورد جلوگیری کرد. مثلا چنانکه از روایات و نوشته‌های عرب برمیآید در میان قبایل عرب رسم چنان بود که چند برادر میتوانستند زوجه‌های مشترک اختیار کنند، و یا ممکن‌بود زنی در روزهای مختلف هفته چند شوهر مختلف داشته‌باشد و پیغمبر اسلام (ص) آن اعمال را منع و نهی کرد.

یکی از علائم برجستهٔ عموم تمدنهای سامی اهمیت و توجهی است که‌برای بکارت زوجه در موقع ازدواج قائل بوده‌اند. هنوز در میان بسیاری از اقوام مسلمان نشان‌دادن آثاری که دلالت بر باکره بودن عروس در هنگام زفاف کند مرسوم است. یقینا" مبداء این اعمال و ارزش و اهمیتی که برای آنها قائل بودند بدورهٔ قبل از اسلام میرسد. یکی از نتایج این توجه و اشتغال تمدنهای سامی بمسئلهٔ جنسیت و دستگاه تناسلی رواج‌عمل ختنه کردن بود که تقریبا" کلیهٔ اقوام سامی در آن مشترک‌اند. همچنین قطع کردن آلت‌تناسلی زنان نیز در میان بسیاری از آن اقوام مرسوم بوده و بخصوص در بعضی نواحی سودان بکمال شدت خود میرسیده، بدین‌ترتیب که تمام قسمت خارجی آلت ـ تناسلی دختر را میبریدند تا جای زخم گوشت آوردهٔ آن چنان مجرای مهبل را پر و تنگ سازد که هیچگونه امکانی برای نزدیکی جنسی باقی نماند. باین طریق داماد میتوانست ببکارت عروس یقین داشته باشد و از آنجهت خاطر آسوده بدارد لیکن از طرف دیگر میبایستی چنان دل عروس را بچنگ بیاورد که او را راضی کند قبل از اجرای‌مراسم زفاف متحمل یک عمل کوچک جراحی بشود.

وضع زندگی قبیله‌ای ایجاب میکرد که زنان درضمن انجام کارها با مردها درتماس باشند و فقط معدودی از دولتمندترین زنان هر قبیله بودند که بطور انزوا و در پرده‌بسر میبردند. لیکن در عین‌حال جزای دختر آلوده دامن و زوجهٔ لغزنده پای بافاسقش مرگ بود. اما از آنجائیکه بی‌وفائی و کامجوئی برای جنس مذکر ممنوع و مذموم نبود مردان قبیله‌نشین هر وقت فرصت می‌یافتند، برای برآوردن حاجت شهوی خود روبشهرها میگذاشتند. دراین شهرها نیرو و حرارت جنسی اعراب‌بادیه‌نشین همانقدر زبانزد اهالی بود که ولع و تمنای شهوی ملوانان در بندرگاههای اروپا و امریکا. در دورهٔ جاهلیت و بت‌پرستی فاحشه‌های‌رسمی معابد با سازمان‌منظم خود این حاجت‌های مردانه را برآورده میساختند، و اما راه دیگر برای تشفی غریزهٔ شهوی مردان عشق به همجنس‌یا "همجنس بازی" بود که در میان قبایل سامی و حتی بعد از ظهور اسلام در کشورهای اسلامی رواج بسیار داشت، بدین‌ترتیب که مردان مجرد و پسران در میان خود روابط‌جنسی برقرار ساخته از یکدیگر کام برمیگرفتند ولی بعدا" که وارد مرحله زناشوئی میشدند دست ازآن کار کشیده از طریق طبیعی "عشق بجنس‌مخالف" کامجوئی میکردند (بزعم نویسنده و مترجم) کتاب سیر تمدن که البته چنین نیست.

اساس خانواده بر اصالت پدر بود که با تسلط کامل بر زندگی زوجه‌ها و فرزندان خود حکومت و نظارت‌میکرد. نفوذ فوق‌العادهٔ پدر بخصوص در زندگی پسران بحدی‌بود که حتی پس ازمرگش نیز ادامه‌مییافت، باین‌ترتیب که دعای خیر او باعث حیثیت‌واعتبار و وسیلهٔ ترقی فرزند میشد و حال آنکه لعنتش موجب بدنامی و نگونسازی آیندهٔ وی میگردید.

تاثیر متقابل **حبشه** و عربستان بر یکدیگر در سراسر دورهٔ تاریخی بطور مداوم برقرار بود. در حقیقت از ازمنهٔ بسیار کهن حبشه در جریان‌های سیاسی عربستان نفوذ بسیار داشت و حتی در یکزمان چیزی نمانده بود که شبه جزیرهٔ عربستان رابتصرف‌خود درآورد. در قرن دوم میلادی با آنکه حبشه بکیش مسیحی در آمد باز تغییرات عمده‌ای در الگوهای تمدن سامیش پیدا نشد، لیکن با ظهور اسلام و بالا رفتن اهمیت و اعتبار عربستان، حبشی‌هابیشتر اشتیاق یافتند که میراث سامی خود را تثبیت و ترویج کنند. در واقع ادعای پادشاهان حبشی باینکه از اعقاب مستقیم سلیمان و ملکهٔ صبا هستند گرچه بهیچوجه با جریان تاریخی درست در نمیآید لیکن از لحاظ اصول تمدنی و نژادی حقیقت بزرگی را دربردارد. حتی حبشی امروزی با علائم ظریف صورت و پوست‌قهوه‌ای روشن رنگ و بخصوص خصوصیات تمدن و زبان‌خود بخوبی نشان میدهد که از اصل سامی است.

سومالی‌ها که عمده‌ترین قوم سامی زبان در بیابانهای شرقی آفریقا محسوب‌میشوند از لحاظ تمدن هم از حبشی‌ها و هم ازعربها عقب‌مانده‌تراند و نیز پوست رنگ‌تری‌دارند البته علت این هر دو امر با در نظر گرفتن محیط سومالی روشن میشود. بمرور زمان بسبب مجاورت دائمی، تمدن و خون‌زنگیان آفریقا تا اندازه‌ای در اهالی سومالی انتشار یافت گرچه مقدار آن بتناسب ازمنهٔ‌درازی که تماس و ارتباط برقرار بوده بینهایت‌ناقابل است. سومالیها از لحاظ بدنی مانند عموم اقوام سامی دارای علائم و چهرهٔ منظم و متناسبی هستند و در عین‌حال پوستی تیره‌رنگ دارند و جنس مویشان نه شبیه بسیاه‌پوستان افریقائی و نه شبیه سفیدپوستان مدیترانه‌است. موی سومالی‌ها خشن و بسیارریز تاب است بطوریکه ممکن است مثل خار بر سر بایستد و حتی تا ارتفاع یک پا خود را عمودی نگاهدارد. و اما علت رنگ تیرهٔ پوست محققا" آفتاب سوزان و هوای فوق‌العاده خشک سومالی است. در حقیقت این قسمت از ساحل افریقائی دریای سرخ از خشک‌ترین و گرم‌ترین نقاط روی زمین‌است و تشکیل دانه‌های رنگی زیرپوست[1] تنها وسیله‌ومحافظی است که زندگی آدمی را درآن ممکن میسازد.

چنین بنظر میآید که تمدن سومالی همواره در نگاهداری الگوهای بدوی تمدن‌های

سامی سخت تلاش می‌کرده و در مقابل حریفی مغلوب‌نشدنی ،چون "محیط مخالف" مایوسانه ایستادگی نموده است. تمدن سومالی از بیخ و بن با تمدنهای گاوداری‌جماعت های سیاه‌پوستی که در نواحی دورتر جنوب و مغرب افریقا زندگی میکند تفاوت دارد. اساس‌زندگی اقتصادی سومالی‌ها مبتنی بر نگاهداری گوسفند و بز و شتر و بکار کشیدن عدهٔ کمی از گاوان است. در واقع بیشتر مراتع محلی باندازه‌ای نحیف و کم علف است که گاوداری بمنظور انتفاع بهیچوجه در آن عملی نیست. اسب نیز در آن سرزمین نگاهداری‌میشود ولی از لحاظ خصوصیات تمدنی ارزش و اثری ندارد. طرز عمل سومالیها با دامهای اهلی‌شان بکلی برخلاف روشهای معمولی افریقا است، مثلا زنان بیشتر کار-های مربوط بشیردوشیدن را انجام میدهند و حال‌آنکه این ترتیب در نظر عموم گاوداران سیاه‌پوست افریقا عجیب و غیرقابل تصور مینماید. همچنین بپیروی از عادت کهن‌سامی ها که خون خوردن را "تابو" میدانستند در سومالی هرگز بمنظور استفادهٔ غذائی خون جانورزنده‌ای را نمیریزند، و حال آنکه کشتن جانوران در میان سیاه‌پوستان آفریقائی عملی عادی و متداول است. سومالیها مانند دیگر سامیهای بیابانگرد هر وقت محل مناسبی برای سکونت پیدا کنند در آن مستقر میشوند و بزندگی کشاورزی و ده‌نشینی میپردازند. در سرزمین ایشان شهرهای تجارتی متعدد موجود است و هر جا که آب به-اندازهٔ کافی برای مشروب کردن مزارع یافت شده است گروههایی در تحت هدایت و فرمان یکنفر پیشوای مذهبی سکنی گزیده‌اند. گروههای محلی عبارتند از عده‌ای مردان که با یکدیگر نسب پدری دارند و زنان و فرزندان ایشان. اعضاء هر گروه در چراگاهها مشترک‌اند ولی هر مزرعه که در اثر کار شخصی قابل کشت شده باشد ملک خصوصی صاحبش میگردد.

سومالیها چندین قرن است که بدین اسلام درآمده‌اند و با کمال تعصب از احکام پیغمبراسلام (ص) پیروی کرده‌اند. بدین‌ترتیب هیچ‌مرد سومالی بیش‌از چهارزن‌نمیگیرد، که باید برای هر کدام از آنها صداق معینی نقدا" بپردازد. معمولا این مهریهٔ بپدر عروس سپرده میشود که از دست وی بدختر برسد. بطورکلی قبایل در داخل خود و گروههای‌محلی با خارج ازدواج میکنند.

سومالیها شهرت بسیار در جنگجوئی دارند و در بعضی قبایل هیچ مرد تا آنکه دشمنی را نکشته و اعضاء تناسلی ویرا بعنوان غنیمت‌جنگی بمنزل نیاورده باشد حق

---

۱ - Pigments یا دانه‌های رنگی زیر پوست بر اثر تابش شدید آفتاب در زیر پوست بدن تشکیل میشود و رنگ آنرا تیره میسازد. و این خود وسیلهٔ دفاعیست که از صدمه زدن اشعهٔ ماوراء بنفش با نساج بدن جلوگیری میکند.

ازدواج پیدا نمیکند. با وجود آنکه بعضی از اعمال و آداب سومالی‌ها وحشیانه بنظر میآید ولی در حقیقت همهٔ آنها تقلیدی است ازآنچه که در چند هزار سال قبل درمیان سامیهای آسیائی مرسوم و متداول بوده.

وضع سامیهای آسیائی بخصوص برای پیشرفت تمدن‌شان بسیار مساعد بود. این مردمان از دو طرف با دو مرکز بزرگ تمدن باستانی یعنی بین‌النهرین و مصر مجاورت و تماس دائمی داشتند. و حتی در حدود ۳۳۰۰ ق. م بر مرکز بین‌النهرین غلبه یافته و تمدن آنرا جذب کردند. عادت و توجه سامی‌ها بتجارت ایشان را با عدهٔ بیشماری از اقوام مختلف روبرو و محشور میساخت و دیدهٔ بصیرتشان را برای تشخیص اختلافات تمدنی باز میکرد. سامیها هر جا که با اختراعات و اصول فنی و هنری تازه که میتوانست بر ایشان مفید واقع شود برخورد میکردند آنها را بسهولت اقتباس مینمودند. در عین حال تمدنهای سامی چنان در طی زمان پیوستگی باطنی خود را برقرار داشته که شاید نظیر آن در تمدنهای هیچ یک از دیگر اقوام جهان مشاهده نشود. در واقع هر چه‌سامی های آسیائی از تمدنهای‌دیگر بعاریت‌گرفتند آنها را بصورت ارزشها و علائق‌شخصی‌خود درآوردند و بهمین‌سبب آن عناصر عاریتی با جزئی تغییرات کوچک برای همیشه باقی و برقرار ماند. نقل از کتاب سیر تمدن ــ ترجمه پرویز مرزبان

سایتین‌ها

در حدود ۱۷۰۰ ق ــ م قبایلی از آسیای مرکزی بسوی دشت‌های سرسبز بزرگ ــ استپ پیشراندند، مسیر این حرکت بطرف‌شمال و شمال شرقی دریای سیاه بود. فاتحان نخستین با مردم آمیزش کردند. یونانیان این مردم دورگه را سایتین‌ها نامیدند. برخی از آنان محصولاتی را در دره‌های رودخانه روپانیدند و آنها را بیشتر به یونانیان و ایرانیان سرزمین‌های جنوبی میفروختند. بیشتر آنها گله‌های اسب و گاو را می‌چرانیدند.

مردان‌سواره بر اسب و زنان و کودکان در گاری سر پوشیده‌ای که با گاو کشیده‌میشد سفر می‌کردند. این مردم گوشت اسب میخوردند و بیشتر شیر می‌نوشیدند و از شیر پنیر میساختند. ازعده‌زیادی‌از تصویرهای بجا مانده فهمیده میشود سایتین‌ها را یونانیان به این مردم وحشی فروختند. مردان سایتین کت‌های گشاد که با کمربند بسته‌می‌شدوشلوار های مخصوص که چکمه‌های بلندشان را می‌پوشانید و کلاههای بلند دودکش مانند که‌روی آنها نقطه‌چین شده بود می‌پوشیدند. زنان لباس‌های گشاد و دراز بر تن می‌کردند. مردان و زنان بر لباس‌های خود قطعات طلا با طرح مخصوصی میدوختند یا می‌آویختند.

سایتین‌ها اسب‌سوارانی چابک بودند و به مهارت خود واسب‌سواری واسبان تند ــ روی خود افتخار می‌کردند که بدون رکاب سوار بر اسب می‌شوند. این مردم لباس‌هائی

با رنگ روشن می‌پوشیدند. اسلحه آنان تیروکمان، شمشیرهای کوتاه، نیزه و تبرهای ــ جنگی بود. هر ساله جنگاوران یک قبیله جشنی برپا می‌کردند که در آن دلیرترین آنها بوسیله فرمانده برنده و فاتح اعلام می‌شد. باین‌ترتیب همیشه آمادگی رزمی و مقابله با دشمنان خود را داشتند. چون کسی درین مسابقات قهرمانی و رزمی برنده میشد. با دادن جام نوشیدنی و با قطعه‌ای طلا تشویق میگشت. چون رزم‌آوران بزرگ شاهان‌ایران با این مردم بجنگ برخاستند دریافتند که توان و تاب مقاومت با سپاه ایران را دردشت ها ندارند. سایتین‌ها چون سرخپوستان سوار براسب حمله و گریز می‌کردند و پیش‌ازآن که دشمن بسوی آنها هجوم برد خود را از دشمن دور میساختند.

سایتین‌ها طبیعت را می‌پرسیدند خدایان و الهگان‌آنان رئیس تابی‌تی، الهه‌خانه و آرس خدای‌جنگ بود. این مردم معابدی برای خود نساختند. آنان در قسمت‌های جنگلی که هیزم بسیار بافتخار آرس روی هم می‌چیدند. اسیران جنگی را قربان‌میکردند.

بیشتر از آنچه که از لباس‌ها و آداب و رسوم سایتین‌ها می‌دانیم آنچیزی است که باستان‌شناسان گرد آورده‌اند. کسانیکه گورهای بسیار ازین مردم حفر کرده‌اند دریافته اند که مرده را پس از ۴۰ روز از جائی بجای دیگر می‌برده و دفن می‌کردند و آنچه از اثاث البیت و لوازم زندگی از آن متوفی بود با مرده در گور دفن می‌کردند.

در گورهای سلاطین این مردم که در نزدیکی رود دنی‌پر قرار دارد مقادیر بسیار زیادی اشیاء زرین و سیمین و مفرغی کشف گردیده. همسر یکی ازین پادشاهان را بعد از دفن تعدادی از اسب‌هایش را نیزکشته و در نزدیکی گور این زن دفن کرده بودند. سال بعد جسد پنجاه مرد جوان و ۵۰ اسب قشنگ در اطراف گور آن زن پیدا کردند.

هنگامیکه ایرانیان ضد یونانیان به نبرد برخاستند این مردم نسبتا" در آرامش و صلح با همسایگان خود می‌زیستند. سرزمین سایتین‌ها، اینک در یکی از جمهوری‌های ــ روسیه شوروی واقع است. به سکاها نگاه کنید.

<u>سرخ‌پوستان</u> آمریکای‌شمالی در کانادا و سراسر ایالات‌متحده پراکنده بودند. از طوایف و قبایل و عشایر گوناگونی تشکیل می‌شدند. برخی از آنان با هم مراوده داشته و از یک الگوی تقریبا" یکسانی در فرهنگ پیروی می‌کردند. برخی از قبایل نیز فرهنگ‌وتمدنشان متفاوت بود و آداب و رسومی گوناگون و متضاد با هم داشتند. بسیاری از این قبایل در جنگ و ستیز به سر می‌بردند. اغلب مبنای معیشت‌شان بر الگوی شکار استوار بود و در دیانت با اندکی خوش‌بینی می‌توان طرحی یکنواخت جهت آنان ارائه کرد.

هر گروه یا هر قبیله دارای یک شمن یا کاهن بود که زیر دستانی چند داشت. این کاهنان هم پزشکان دسته بودند و هم جادوگران و هم سرپرستان انجام رسوم مذهبی.

بیماران را با آداب و اصولی جادویی درمان می‌کردند و هرگاه بیماری درمان نمی‌شدآنرا حمل بر نارضایی روح محافظ و همزادش می‌نمودند . در مورد خدای شکار بود که به‌انجام مراسم طولانی می‌پرداختند و تابوها و مقرراتی مذهبی را انجام می‌دادند تا خدای جانوران را راضی نگاه‌دارند . دربارهٔ جانوران افسانه‌ها و قصه‌هایی میانشان رواج‌داشت. در حالی که از جهان پسین و دنیای زیرین و معاد و رستاخیز بی‌خبر بودند ، به روح — اعتقاد داشتند . کوهستان‌های بلند آن سامان مرکز ارواح شریر و انتقام جو و دیوان و شیاطین بود که سرخپوستان را در اضطراب و تشویش نگاه می‌داشت .

همین عقاید بود که به‌موجب آن هر فردی دارای روح نگهبانی بود روح نگهبان با همزادی که همواره همدم و در معیت وی بود . این روح نگهبان از قدرت و نیرویی فوق‌— طبیعی بهره داشت که به‌موجب آن می‌توانست در سرنوشت صاحبش موثر باشد . اماافراد در مواقع ضروری می‌توانستند با اجرای آداب و رسومی چند به‌حالت جذبه و خلسه فرو رفته و با روح نگهبان خود تماس گرفته و مبادلهٔ نظر کنند و موافقت آن موجودات فوق طبیعی را نسبت به خود برانگیزند . البته این همان رسم شایع میان اسکیموها بود بااین تفاوت که در آنجا فقط کاهن بود که می‌توانست نقش رابط را ایفا کند ، اما در این جا هر فردی خود می‌توانست رابط با روح یا همزاد خود باشد . این قسمتی از مراسم انفرادی‌— دین بود . بسیاری از مراسم اشتراکی جادو دینی‌شان با رقص‌های پررمز و کنایه برگزار می‌شد که جهت فراوانی شکار و غذا بدان‌ها اقدام می‌کردند . در مثل عده‌ای از رقاصان تقلید ازحالات و حرکات‌گوزنها را با سگ‌ها و پیرایه‌ها و زینت‌های ویژه همراه با موسیقی و طبالی به‌نمایش در می‌آوردند که از راه‌های دلخواهشان گذشته و همه به دام افتاده و شکار می‌شدند . در این مراسم معتقد بودند که اثر جادوی تقلیدی به‌همان سهولت‌جشن و رقص، شکارها را در دسترس‌شان قرار خواهد داد .

چنانکه گفته شد ، قبایلی از سرخپوستان بودند که از لحاظ تمدن و شیوهٔ زندگی و سازمان‌ها و نظام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، با قبایل بسیار بدوی تفاوت داشته و پیشرفته‌تر بودند . البته در این جا فقط سخن از سرخپوستان امریکای شمالی است نه — تمدنهای پیشرفتهٔ جنوب . قبایل الگون‌کیان Algonkian یا الجیک Algic زندگی و معیشت‌شان بیشتر مبتنی بر پایهٔ کشاورزی و دامپروری بود تا شکار و شکارورزی. تمدن و روش زندگی و دین و فرهنگ‌شان با قبایل ایروکوا Iroquis همانندیهای بسیار داشت . این سرخپوستان مردگان خود را می‌سوزاندند . زنان حایض میان‌شان تابو محسوب شده و تا زمان‌پاکی حق مراوده با کسی را نداشتند و در گوشه‌یی انزوامی‌گزیدند تا دوران مقرر تمام شود . به‌هنگام بلوغ جوانان ، آنان مجبور به روزه‌داری می‌شدند و

تحت‌نظر کاهنان به آداب و رسوم و فرایض دینی جهت یادگیری می‌پرداختند . خدایان شان در قبال قدرت ارواح ، صاحب مقام نبودند . ارواح شر در غارها و اعماق جنگل‌ها و کوهستان اقامت داشته و دشمن مردم بودند . بزرگترین خدا ، رب‌النوع شکار بود کـه افسانه‌های بسیاری درباره‌ٔ دلاوریها و اعمالش شایع بود . خدای کشاورزی و زراعت نیز مقامی والا داشت و به‌هنگام‌های معین این دو خدا مورد پرستش قرا رمی‌گرفتند . میـان این قبایل ، کاهنان و شمنان عهده‌دار امر کهانت و طبابت و ساحری بودند ، اما با این حال دسته‌یی جادوگر حرفه‌یی نیز بودند که برای خوشبختی و بدبختی و مرگ و بیماری و عشق و تنفر و . . . چاره‌سازیها می‌کردند و جادوی سیاه در اختیارشان بود و مردم از آنان می‌ترسیدند و جز به‌هنگام کار به‌نزدشان نمی‌رفتند .

میان این سرخ‌پوستان پرستش ارواح نیاکان بیشتر از سایر روش‌هایی چون توتمیسم و آنی‌میسم و خدایان‌پرستی رواج داشت . هر خانواده‌یی روح بزرگ اجدادی را ستایـش کرده و برایش طی مراسمی همراه با اهدای نذور طلب فتح و پیروزی و خیر و برکت میکرد. روح‌بزرگ قبیله که بانی و جد اعلای سرخ‌پوستان الگون‌کیان بود ازسوی همهٔ افراد قبیله طی مراسم جداگانه‌یی مورد پرستش و بزرگداشت قرار می‌گرفت . رئیس‌بزرگ قبیله در مواقع معینی که نیازها و حاجاتی احساس می‌شد ، با روح بزرگ تماس می‌گرفت و طلب راهنمایی می‌کرد .

قبایل ایروکوا از لحاظ جمعیت و نظام سیاسی واجتماعی و سازمانهای اقتصادی ، ـ گستردگی داشتند . درناحیهٔ فعلی نیویورک و قسمت شرقی دریاچهٔ بزرگ مسکن‌داشتند . این سرخ‌پوستان نسبت‌به‌اکثر قبایل سرخ‌پوست شمالی از لحاظ کشاورزی و رفاه درمعیشت و سازمانهای سیاسی برتری داشتند . قبایل‌ایروکوا برای خود اتحادیه‌یی داشتند که از لحاظ مسایل سیاسی و دیپلماسی بسیار جالب بود . اما همهٔ قبایل در این اتحادیه‌وارد نشده بودند ، چون قبیلهٔ نیوترال Neutral که در نواحی شمالی دریاچهٔ اریـه Erie مسکن داشتند و بی‌طرفی اختیار کرده بودند یا قبیلهٔ هورون Huron که‌در شمال دریاچهٔ هورون سکنا داشتند و با اتحادیهٔ ایروکوا در جنگ‌های سختی به سر- می‌بردند . اتحادیهٔ ایروکوا از پنج قوم بزرگ تکیل می‌شد که به‌ترتیب از جانب شرق به غرب عبارت بودند از قبایل: موهاک Mohawk ، اودانی Onlida ، اونان‌داگـا Onadaga ، کایوگا Cayuga ، و سه‌نه‌کا Seneca

سرخ‌پوستان چی‌پهوا وناچز .

در شمال‌شرقی ایالات متحده ، در حدود دریاچهٔ میشیگان سرخ‌پوستان چی‌پـهوا Chipewa زندگی می‌کردند . روش دینی ویژگیهای معتقدات مذهبی این‌سرخ‌پوستان ازلحاظ اصولی با سرخ‌پوستان دیگر امریکای شمالی متفاوت‌نبود . توتمیسم میان‌شان شایع

بود ، اما به‌توتم‌های خود دودم Dodaim می‌گفتند . هرچند خانواده‌یی از یک دستهٔ توتمی محسوب می‌شدند که به نام جانورتوتم خود خوانده شده و علامت دسته‌شان شکل تراشیده از چوب و احیانا" سنگ همان جانور بود .

ازدواج میان هم توتمان انجام نمی‌گرفت و نسب از جانب پدر برده می‌شد . رئیس دارای قدرت بسیاری بود و هر رئیسی طایفهٔ خود را رهبری می‌کرد . در مواقع خاص ، شورای رئیس‌ها تشکیل شده و رای اکثریت قاطعیت داشت .

در ایالت می‌سی‌سی‌پی ، سرخ‌پوستان ناچز Nachez زندگی میکردند . در این‌جا مقام شاه ـ کاهن بسیار اهمیت داشت . رئیس سیاسی قبیله ، کاهن اعظم نیز محسوب می‌شد و به‌همین سبب‌قدرتی فوق‌العاده داشت . ناچزها "خورشید خدا " را می‌پرستیدند و نفوذ سیاسی و دینی امریکای مرکزی و جنوبی در این‌جا به‌وضوح مورد توجه است . شاه از نسل و تبار خورشید ـ خدا بود و مورد الهام واقع می‌شد . در هر سال ، یکی دوبار ـ برایش مراسم قربانی انسانی انجام می‌شد و این قربانیان از میان اسیران و متخلفان و محکومان انتخاب می‌شدند . در سراسر امریکای شمالی ، تنها سازمانی از سرخ‌پوستان که شاه ـ کاهنی‌مقتدر و نمایندهٔ مجسم‌خداوندگار خورشید در راس‌شان قرار داشت‌وقربانی انسانی جهت وی برگزار می‌شد ، همین ناچزها می‌باشند که بی‌گمان تاثیر مستقیم جوامع آزتکی بر آنان مشهود است .

از طرف شاه ـ کاهن ، کاهن اعظمی برگزیده می‌شد تا کارها را مباشرت و سرپرستی کرده و شرح اقدامات را از نظر شاه بگذراند . کاهنان دارای درجات و مقاماتی بودند ، عده‌یی بر اجرای دقیق مراسم دینی نظارت می‌کردند که قربانی آدمی از آن جمله بود . عده‌یی از فدائیان و حامیان سرور خود بودند و مراسم خصوصی را انجام می‌دادند . ـ عده‌یی ماموران وصول‌هدایا و نذور بودند که به‌شخص شاه و تجسم زمینی خورشید خدا متعلق بود و دربار و درباریان از این ممر تامین‌می‌شدند . برای بنای معابد ازمهندسانی استفاده می‌شد که در شمار کاهنان بودند . دسته‌یی دیگر از کاهنان ، دانشمندان قوم به شمار می‌رفتند : ستاره‌شناس ، غیب‌گو ، طالع‌بین ، پزشک و مهندس بودند و امورجادویی و ساحرانهٔ قوم در محفظهٔ مغزی‌شان بایگانی بود و تاریخ قومی را با افسانه‌هایی پرشاخ و برگ و اساطیری از برداشتند .

دربنای معابد از زمختی ، وسعت زیاد و عظمت پیروی می‌کردند ، چنانکه درجنوب قلمرو حکومت‌شان ، در مکزیک نیز چنان شایع بود . معابد هرمی شکل و با عظمت بود . آتش از عناصر مقدس و پرستیدنی بود و در هر معبدی ، آتشگاهی وجود داشت وکاهنانی که موظف بودند آتش را همیشه فروزان نگاه دارند و آتش در حقیقت نماینده و پسر

خورشید خدا به روی زمین محسوب می‌شد که کاهنان همیشه در شب و روز موظف به‌تیمار و نگاهبانی آن بودند.

ستایش ارواح نیاکان رواج داشت و هرچند گاهی مراسمی برپا کرده و ضمن ستایش و اهدای هدایا، طلب خیز و برکت و قدرت و پیروزی از آنان می‌کردند. اشراف بعضی ـ اوقات برای ارواح مراسم قربانی آدمی به‌جا می‌آوردند، اما عامهٔ مردم به پیشکش نذور و هدایا اکتفا می‌کردند. ارواح شر قادر به دخالت و مشوش کردن زندگی مردم بودند و از طریق جادوگران لازم بود تا به دفع شرشان پرداخته شود.

میان سرخ‌پوستان ناچز، جشن دینی و طبیعی بوسک Busk با آداب وتشریفاتی بسیار برگزار می‌شد که شباهت بسیاری با جشن نوروز دارد. پیش از جشن تلاش وکوششی فراوان صرف می‌شد تا خانه‌ها را تمیز کنند خانه‌تکانی می‌کردند. در و دیوار خانه‌ها را با رنگ و دوغاب گچ سفید و رنگین می‌ساختند. به دیدار هم رفته و نقار و کدورت را بر طرف کرده و ادای دین می‌کردند. سعی و کوشش‌شان همه صرف بر آن می‌شد که از درون و برون پاک و پاکیزه شوند. این هنگامی بود که ذرت به ثمر می‌رسید و دانه‌هایش در حال بسته شدن بود. در واپسین ساعات به حمام می‌رفتند و خود را پاک و پاکیزه می‌آراستند هنگام آغاز جشن، آتش مقدس درمعابد توسط شمنان خاموش‌شده و پس از ساعتی افروخته می‌شد. همه لباس‌های نو پوشیده و زیورآلات به خود آویخته و با آرایش ویژه به میدان عمومی آمده و به جشن و پایکوبی می‌پرداختند.

در جلگه‌های مرکزی ایالات متحده، سرخ‌پوستانی زندگی می‌کردند که از روش‌خاص شکار و بیابانگردی پیروی می‌نمودند؛ مبارز و جنگاور بودند. به کشاورزی رغبت‌وعنایتی نشان نمی‌دادند. سرزمین تحت سلطه‌شان وسیع و از جانوران شکاری غنی بود. این ـ اقوام و قبایل دایم در حال کوچ بودند. از نقطه‌یی به نقطهٔ دیگر می‌رفتند. حرکت‌شان سریع بود. در چادرهایی زندگی می‌کردند از پوست گاومیش. پانزده تا سی نفر در هر چادری زندگی می‌کردند. در تابستان اغلب برهنه بودند و دامنی از پوست به کمر می‌آویختند. درجنگاوری و چابکی در سراسر امریکای‌شمالی کمتراقوامی این‌چنین‌بودند.

میان چنین جنگاورانی، افتخار هر فردی از روی‌نفراتی که کشته بود معین می‌شد و اسبها و زنانی که به غنیمت گرفته بود: در انجمن اخوت، افتخارات این سرخ‌پوستان و مقام و شخصیت هر فردی، تنها از روی شمار کشته‌شدگان وغنایم اسب و زن معین‌نمیشد، بلکه مکمل و متمم آن، افتخارات مذهبی بود. اما این افتخارات مذهبی چه می‌توانست باشد؟ یکی از عناصر اصلی مذهب سرخ‌پوستان نیاکان‌پرستی و اعتقاد به ارواح و مراسم و آدابی بود که جهت‌ارواح برگزار می‌کردند. در هیچ منطقه‌یی از سرزمین‌های‌سرخ‌پوست

نشین ، روشنی و وضوح روابط ارواح بازندگان تا این‌حد روشن و بیخدشه نبود . ارواح بر افراد ظاهر شده و به راهنمایی و یاری‌شان اقدام می‌کردند . قدرت جنگاوری ،زنده‌ماندن و پیروزی هر جنگاور بیابانگردی وابسته به این بود که تا چه اندازه قدرت ایجاد رابطه با ارواح را دارد . هر جنگجویی که بیشتر استعداد رابطه با ارواح را داشت ، ازافتخارات مذهبی بیشتری برخوردار بود . ارواح معمولا " در خواب و رویا ، یا خلسه و در حال بی خودی به‌افراد تظاهر می‌کردند و آنان را در امر جنگ و پیروزی و آگاهی از امور غیبی راهنمایی می‌نمودند .

اما استعداد و ایجاد رابطه با ارواح امر ساده‌یی نبود . تن‌آزاری ، ریاضت ، روزه‌داری و امساک و مراعات تابوها و محرماتی فراوان لازم‌بود تا فردی بتواندبا ارواح‌تماس حاصل کند . این روش موجب پیدایش طبقه‌یی خاص به نام کاهنان شد . این کاهنان به سختی ریاضت می‌کشیدند تا به‌مقام ارتباط با ارواح نایل شوند . جوانان تا سن معینی نزد این کاهنان به ریاضت مشغول شده و علوم دینی می‌آموختند . اما ازهر سی‌نفربیش از یک فرد به‌مرحلهٔ ایجاد تماس با ارواح نایل نمی‌شد . به‌همین جهت جنگاوران برای پیروزی در جنگ و بقا ، نزد کاهنان آمده و به‌میانجی‌گری آنان موفق به تماس بـا ارواح می‌شدند .

آرزوی جنگاوران این بود که در جوانی و در عرصهٔ نبرد ، هنگامی که‌نفراتی‌بسیار را کشته و اسبان و زنان زیادی به غنیمت گرفته‌اند ، کشته‌شوند و به‌پیری وکهولت‌نرسند. ارواح چنین جنگاورانی در شمار ارواح خیر و نیک مورد احترام درمی‌آمدند . اما این آرزو همیشه برآورده نمی‌شد و جنگاورانی که به پیری می‌رسیدند ، جزو شیوخ قوم و سرکردگان و مشاوران درآمده و به راهنمایی دیگران می‌پرداختند و جنبهٔ کهانت افتخاری بدانان داده می‌شد .

دسته‌هایی دیگر از سرخ‌پوستان با روش شکار و بیابانگردی در همین مناطق زندگی می‌کردند . الگوی مذهبی‌شان با تغییراتی اندک ، یکسان بود . کاهنان ، جوانان راتعلیم می‌دادند و با اجرای مقرراتی سخت ، آنان را به جرگهٔ مردان وارد می‌کردند . ارواح‌در زندگی‌شان نقشی بسیار داشتند و با برانگیختن وسایل ارتباط با ارواح ، می‌کوشیدند تـا از ارواح خیر مدد و یاری جویند و شر و ایذاء ارواح خبیث را دور گردانند .

قبایلی در قسمت جنوب‌غربی ایالات متحده زندگی میکردند ، در مربعی که فعلا " شامل ایالات نیومکزیکو و آریزونا و قسمت‌های‌جنوبی دو ایالت کولورادو ـ ویوتاه‌میشود . این سرخ‌پوستان مدار معاش و زندگی اقتصادی‌شان برپایهٔ شکار و کشاورزی هر دو استوار بود . از لحاظ‌کشاورزی و هنر و صنعت و تشکیلات سیاسی و اجتماعی و معماری بسیار ـ





مرد ترکمن از ترکمنستان

مرد ماهیگیر آیسلندی

مرد عرب در حال آزمایش سنگریزه‌ها

کودک کامبوجی اسلحه بدست از مردم پنوم‌پن







 مرد طبال نیجریه‌ای

کنتاکی ـ ایالات متحده‌امریکا

مردی از ماداگاسکار

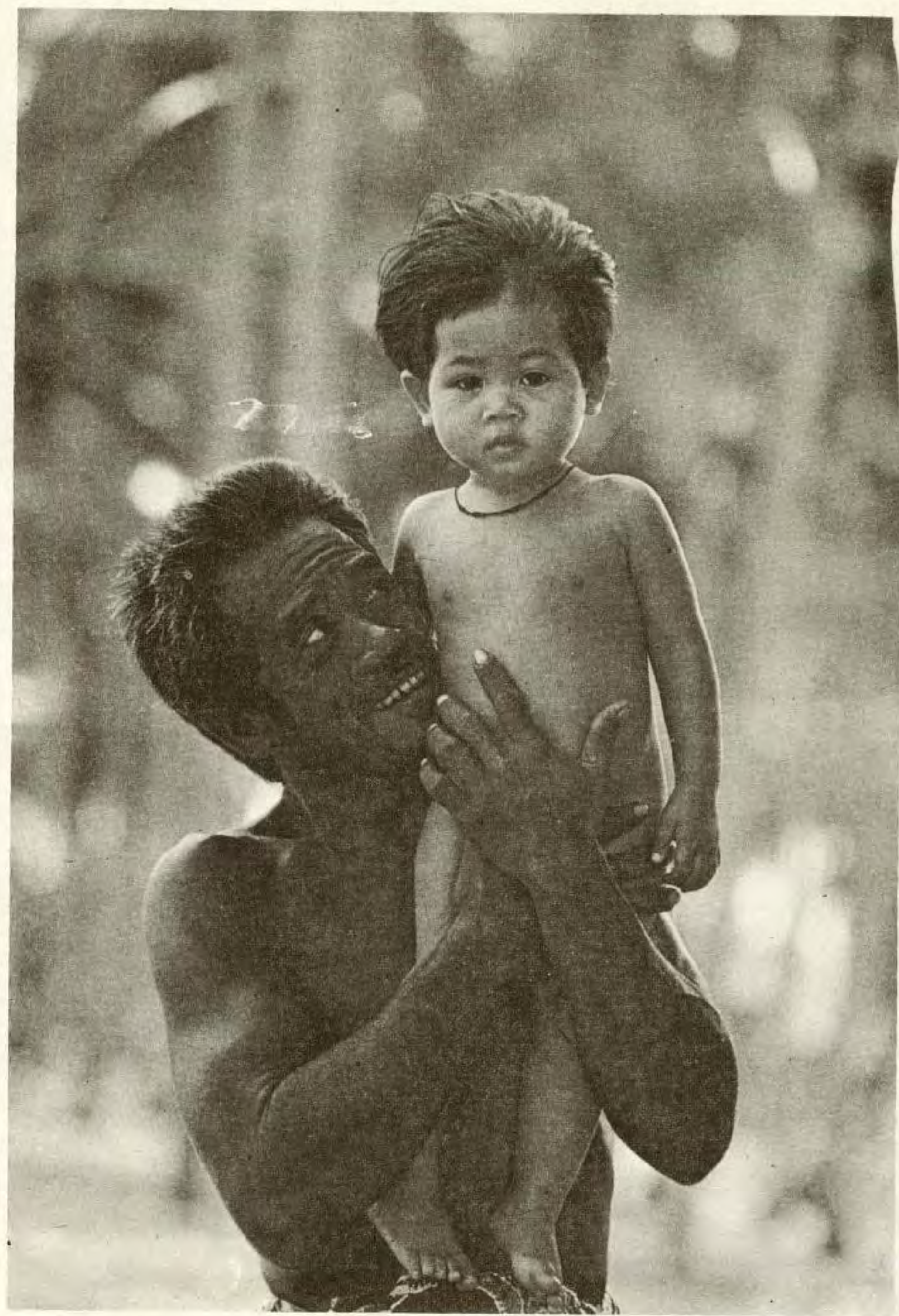






فراگرفتن قرآن در لیبی

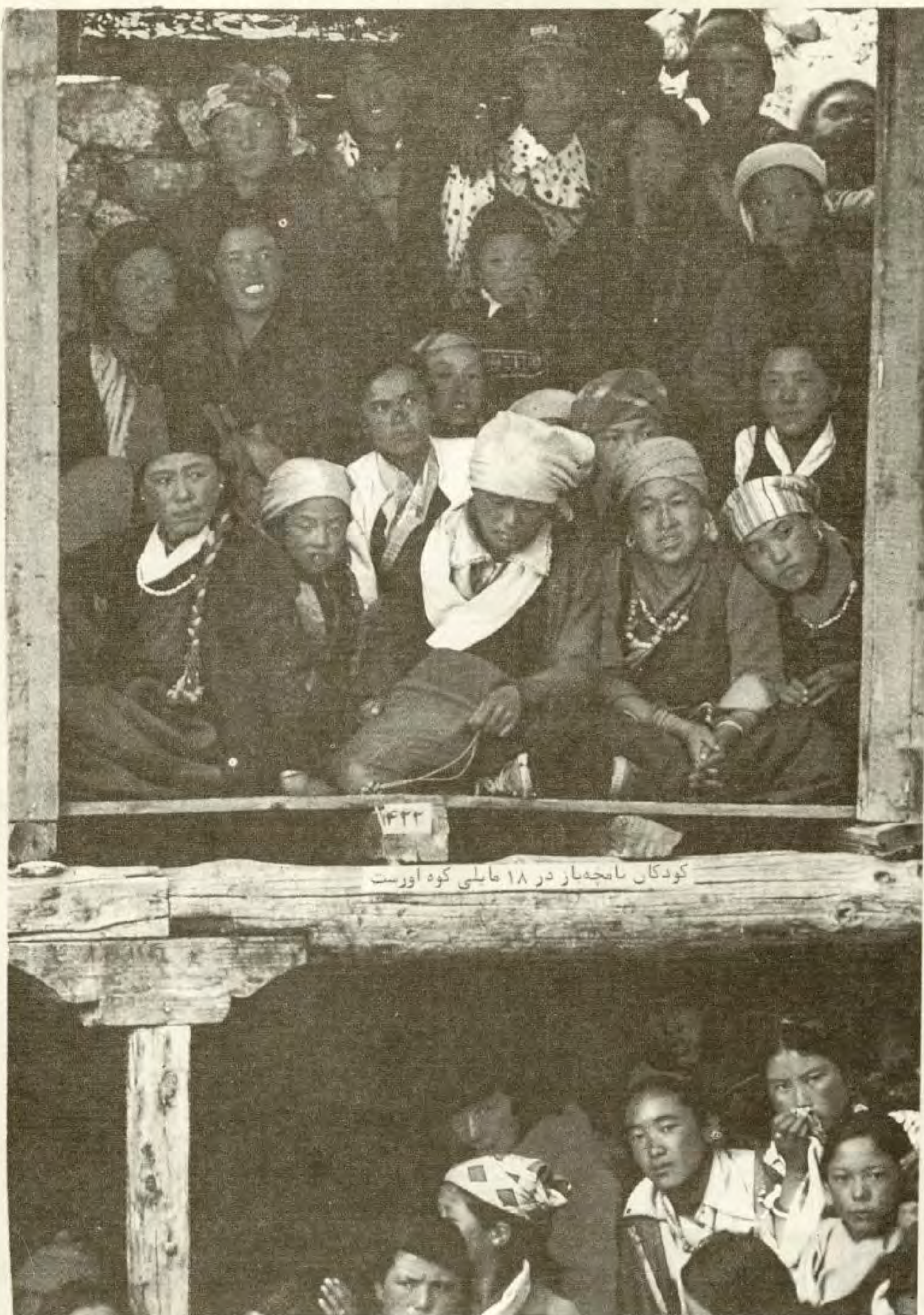
شمارش عدد با چوب در آفریقای مرکزی



دو تن سیاه‌پوست از مردم فلوریدا

۴۲۱





کودکان نامچه‌باز در ۱۸ مایلی کوه اورست



زن و مرد اسکی‌باز نروژی



چهره و ماسکی از مردم پرو



پیرمرد دروزی — سوریه





دو تن کارگر پاناماتی

مردان و جوانان برزیلی

کودکان آمریکای مرکزی از تبار مایاها



مردمان فیلیپین



کودکان فیجی



زن مکزیکی در کنار اجاق



سرخپوستان ناواجیو ۴۲۶



کودکان – ژاپنی





مردم چین غربی



بالا سرخپوستان قبیله سیوکس که از راه شکار بوفالو در دشت‌های بزرگ که بوسیله رودمیسوری آبیاری میشود زندگی میکنند

پائین سرخپوستان در بازار روز کوزوکو ، پرو پایتخت باستانی امپراتوری اینکا







سه مرد هنرمند ژاپنی



دو کودک ژاپنی



بالا مردان نامیبائی ـ پائین زن و مرد نامیبائی ـ آفریقا





مرد و کودک ـ سیکیم

۴۳۰

Fujihira - Monkmeyer



مادر و کودک ــ ویت‌نام



مردی از تایلند

USDA

Ewing Krainin - Photo Researchers





جوان آمریکائی در حال خشکانیدن تنباکو



زنی به راهب بودائی غذا میدهد ــ تایلند

Kofod - Monkmeyer



مرد ژاپنی



مردان قبیله‌ای از گینه نو در لباس و در حال رقص مذهبی



زنی از فنلاند از لاپ‌ها در حال کار



زن و مرد طوارق در حال افطار

مردی تاجیک در حال کار در آسیای مرکزی



زنی از طوارق در حال آرایش گیسو





دانشجویان زیمبابوه‌ای



دو تن زن گینه بیسائو



طبال ـ فیلیپین



نوجوانان و جوانان کامبوجی



دانشجویان لائوسی



سه تن از دانشجویان ولتای علیا

جالب‌توجه و پیشرفته بودند.

مشهورترین این قبایل و اقوام پوئب‌لو Poeblo ها بودند. اساس دیانت‌شان بر روش معتقدات کشاورزی مبتنی‌بود. خدای باران، خدای خورشید و خدای ذرت مورد تعظیم و پرستش‌قرار داشت. الاههٔ خورشید و باران طی مراسمی بسیار پرشکوه مورد پرستش قرارمی‌گرفتند. ایشان‌خدایان مهتر بودند. کهترخدایان را کاچی‌نا Kachina می‌نامیدند و شمارشان بسیار و فراوان بود. اما نسبت به‌آنان نه‌ترسی وجود داشت و نه مراسم و شعایری بر ایشان انجام می‌شد و نه هدایا و نذور و قربانی به درگاهشان تقدیم می‌گشت و بیشتر جنبهٔ تشریفاتی داشتند و بی‌گمان در ایام دور مورد توجه و ستایش بوده و با گذشت زمان و تغییر سازمانهای زندگی، به صورت خاطره و افسانه درآمده‌اند.

درضمن جشن‌های فراوان، ماسک‌ها و نقاب‌هایی به چهره می‌زدند که هریک‌نشانگر چهرهٔ یکی از این خدایان بود. رقص‌هاشان با آوازهای پررمز و استعاره همراه بود و بسیاری از اساطیر و افسانه‌های قومی و دینی را با آواز و حالات رقص به نمایش در می‌آوردند. بت‌سازی از خدایان که با معتقدات توتمیک نیز رابطه‌داشت ووسیله‌یی‌جهت بیان تمایلات هنری نیز محسوب می‌شد، امری رایج و شایع بود. در آغاز مردم‌شناسان می‌پنداشتند که این‌ها بازیچه و عروسک‌هایی بیش نیستند، چون اغلب بازیچه دست بچه‌ها بود. اما بعدها متوجه شدند که این بت‌ها مربوط است به کاچی‌ناها یا کهتر خدایان و مردم بر این اعتقاد بودند که صفات و سجایا و نیروهای خدایان به‌وسیلهٔ بت‌ها، در اثر تماس به بچه‌های آنان منتقل می‌شود.

آداب و مناسک مذهبی این سرخ‌پوستان اغلب در خفا و خاموشی انجام می‌شد.

خانه‌هایی بنا می‌کردند به نام کی‌وا Kiva که محل برگزاری جلسات انجمن اخوت مردان بود. سرخ‌پوستان معتقد بودند در فصل زمستان خدایان به داخل قبیله‌ها آمده و در کی‌واها به‌سر می‌برند و در فصل تابستان به کوهستانها می‌روند. برای ورود-شان در زمستان و خروج‌شان در تابستان، مراسم و جشن‌هایی برپا می‌کردند.

سرخ‌پوستان زونی Zuni از بازماندگان پوئب‌لوها بودند که مدتی بیشتر دوام آوردند. اینان از لحاظ دیانت با نیاکانشان اختلاف‌های عمده‌یی نداشتند. اما سرخ-پوستان ناواهو Navaho هر چند در همین محدودهٔ پولب‌لوها زندگی می‌کردند، اما قومی شکارچی بودند و در اثر مجاورت با پوئب‌لوها زیر نفوذ آنها قرار گرفته و دیانت-شان آمیخته‌یی از دیانت کشاورزان و شکارچیان شده بود. در جنوب‌غربی ایالات‌متحده نزدیک به محل اقامت پوئب‌لوها و زونی‌ها و ناواهوها، سرخ‌پوستان کوچیز Cochise زندگی‌می‌کردند که به دو تیرهٔ‌اصلی تقسیم می‌شدند. قبیلهٔ‌اول هوهوکام Hohokam و قبیلهٔ‌دیگر موگولن Mogollon نام داشتند. اینان درجنگاوری و طاقت‌و استقامت

و خویی وحشی همراه با بی‌رحمی شهرت داشتند و قبایلی چون پی‌ما Pima ، یوما Yuma و پاپاگو Papago از اخلاف کوچیزها می‌باشند.

کاهنان برای خودمقامی داشتند و حکم‌شان روان بود. میان سیاست و امر کهانت جدایی و افتراق قرار داشت وروسای قبایل در کار کاهنان دخالت نمی‌کردند، بلکه رئیس بزرگ اغلب در مواقع بحرانی از کاهن اعظم و نیروی مافوق‌طبیعی وی و امرارتباط با ارواح بزرگ کمک و یاری می‌خواست. نقل از کتاب مردم‌شناسی اجتماعی ـ هاشم‌رضی

سرخپوستان آمریکا خودمختاری میدهند

" قلب من از سنگ است " غم و اندوه ملتم بر آن سنگینی میکند اما درست گوش‌گیر : یک ترکه تنها خیلی زود می‌شکند اما وقتی که چندین ترکه در کنار یکدیگر قرار دهیم مقاومت می‌کند ما کشورمان را از سفیدپوستان پس خواهیم گرفت.

هفته گذشته بمناسبت گشایش کنفرانس بین‌المللی سازمانهای غیردولتی درباره نژادپرستی و تبعیض نژادی ۲۵۰ نماینده ملت‌های سرخ‌پوست امریکا در کاخ ملل در ژنو گرد آمدند و برای نخستین بار همه سرخ‌پوستان قاره امریکا توانستند آنچه را که در دل دارند در یک صحنه بین‌المللی بر زبان بیاورند دعاوی آنها در اجلاس جدید مجمع عمومی سازمان ملل متحد مطرح خواهد شد. هفتاد درصد سرخ‌پوستان شرکت‌کننده در این کنفرانس از آمریکای‌شمالی آمده بودند آنها با همان لباسهای سنتی سرخ‌پوستی وارد سویس شدند.

در پیشاپیش این عده یک سرخ‌پوست ۱۰۳ ساله بنام "هوپی" که لباسی از پوست گوزن قلابدوزی بتن کرده و سرش را با پرهای عقاب زینت‌داده بود قرار داشت.

آنها حاضرنشدند گذرنامه‌های امریکائی خود را به ماموران پلیس ارائه دهند و پلیس‌سویس اسناد و مدارک سرخ‌پوستی را که این میهمانان عجیب همراه داشتند پذیرفت.

از امریکای‌جنوبی تنها سرخ‌پوستان برزیلی یعنی‌آنهائی که‌در برابر شکار سرخ‌پوستان‌مقاومت کرده‌اند در این کنفرانس حضور نداشتند. دولت برزیل بخاطر اینکه سرخ‌پوستان این کشور نمی‌توانند آنچه را که در دل دارند بر زبان بیاورند بآنها اجازه نداد از خاک برزیل خارج شوند در بولیوی سرخ‌پوستان را از کانونهای زندگی‌شان اخراج میکنند تا جای آنها را به مهاجران‌رود ـ زیائی بدهند در شیلی قحطی قبیله سرخ‌پوست " ماپوش" را نابود کرده است. آنها که در دوران حکومت "آلنده" برخی از زمین‌ها را اشغال کرده بودند اکنون کفاره گناهان خود را میدهند.

گرسنگی و بیماری سرخ‌پوستان این قبیله را از پای در میاورد.

خلاصه آنکه ۲۰ میلیون سرخ‌پوست آمریکای جنوبی پیوسته در خطر نژادکشی و وحشی‌گری قرار دارند.

در آمریکای شمالی مسئله سرخ‌پوست جنبه دیگری دارد در ایالات متحده دولت بموجب

قراردادهائی که با سرخپوستان امضاء کرده زمین‌هائی بآنها داده بود.

این زمین‌ها در مناطق خشک قرار داشتند که به‌هیچوجه قابل کشت نبود در سال ۱۹۶۰ عمر متوسط سرخپوستان آمریکای شمالی از ۴۷ سال تجاوز نمی‌کرد در حالیکه حد متوسط عمرآمریکائیها هفتاد سال بود اما در عوض این زمین‌ها سرشار از معدن اورانیوم بود.

۹۰ درصد اورانیوم امریکا از مناطق سرخپوست‌نشین بدست می‌آید چند قرن پیش ده میلیون سرخپوست در آمریکای‌شمالی زندگی می‌کردند در سال ۱۸۵۰ از این عده ده میلیون نفری بیش از ۲۵۰ نفر باقی نمانده بود.

ژنرال‌شریدان همیشه می‌گفت: "تنها سرخپوستان خوب آنهائی هستند که مرده‌اند" امروز شماره سرخپوستان درآمریکای‌شمالی در حدود یک‌میلیون نفر است که از فقیرترین افراد جامعه آمریکا هستند نود درصد سرخپوستان بیکار هستند. در خارج از مناطق سرخپوست‌نشین فقر و بدبختی و در داخل الکلیسم ومواد مخدر و خشونت حکمفرما است.

مقامهای امریکائی برنامه عقیم کردن زنان را دنبال می‌کنند زنان سرخپوست که بیشترشان بیسواد هستند هر مدرک و سندی را که جلوشان بگذارند امضاء می‌کنند باین‌ترتیب از سال ۱۹۶۵ از میزان موالید پیوسته کاسته میشود.

شیوه آموزش سفیدپوستان را به قبایل سرخپوست تحمیل کرده‌اند اما آیا نتیجه‌ای بدست آورده‌اند؟

یک رهبر قبیله "هوپی" میگوید: کلمات انگلیسی را یاد گرفته‌ام روی تختخواب می‌خوابم به مسیح دعا میکنم سرم را شانه میزنم با کارد و چنگال غذا میخورم و از توالت استفاده می‌کنم. من همچنین میدانم که یک انسان با مغزش فکر می‌کند نه با قلبش.

جنبش سرخ پوستان امریکائی که از سازمان "قدرت سیاه" سیاه‌پوستان الهام گرفته در سال ۱۹۶۸ تاسیس شده است "راسل مینز" یکی از رهبران این نهضت است او که ۳۸ سال دارد از نسل جدید سرخپوستان است. "راسل" چیزی نمی‌خواهد جز آنکه آمریکا به قراردادهائی که با سرخپوستان امضاء کرده اما به هیچ یک ازآنها عمل نکرده است، عمل کند.

سرخپوستان امریکا میخواهند که بعنوان یک ملت برسمیت شناخته‌شوند و حق داشته باشند خودشان مشکلاتشان را حل کنند. اما دولت آمریکا که به مواد اولیه نیاز دارد چگونه میتواند از این سرزمین‌های پهناور سرخپوستان چشم بپوشد؟

راسل در پاسخ می‌گوید ما قرنها بدون تکنولوژی زندگی کرده‌ایم رهبر جنبش سرخپوستان با اینکه در منطقه سرخپوست نشین داکوتای شمالی زندگی می‌کند تحصیلات خود را درچهارداشنگاه بپایان رسانیده است.

وی بدنبال کلام خود اضافه می‌کند: جامعه تکنولوژیک در یک کوچه بن‌بست قرار گرفته است و همه منابع کره‌زمین را از میان می‌برد باید یک شیوه نوین زندگی را که براساس احترام خاک‌وفضا

وآب استوار باشد یاد گرفت .

ما سرخ‌پوستان که با طبیعت‌آشنائی نزدیک داریم میتوانیم راز این زندگی نوین را به‌ملت‌ها فاش کنیم .

"تال شیف" یک وکیل دادگستری سرخ‌پوست ضمن بحث از مسئله چند ملیتی می‌پرسد :

برای چه میخواهند زمین‌های ما را غصب کنند برای آنکه این سرزمین‌ها زیاد است .

برای اینکه آنها سبزی چمن‌ها ، صدای برخورد آب را با سنگ ریزه را دوست دارند یا برای اینکه از صافی آسمان و هوای بهم خوردن شاخه‌های درختان خوششان می‌آید .

نه هیچ یک از اینها نیست آنها میخواهند این سرزمین‌ها را شکافته ، موادی را که در دل آنها نهفته است غارت کنند و همه چیز را به نیستی بکشانند تا سود بیشتری بدست آورند این ها سخنانی بود که نمایندگان سرخ‌پوستان در کنفرانس بین‌المللی ژنو بر بزان راندند یکی دیگر از نمایندگان سرخ‌پوست گفت : هدف سفیدپوستان تنها منابع معدنی نیست بلکه آنها میخواهند تمدن دیگری را بما تحمیل کنند .

یک‌شاعرجوان سرخ‌پوست چنین گفت : من در چمنزاری زندگی می‌کنم که نسیم آزادی‌میوزد و هیچ چیز نمی‌تواند نور خورشید را در هم بشکند مگر کارخانه‌های سفیدپوستان .

باین‌ترتیب برای نخستین بار فریاد سرخ‌پوستان میرود افکارعمومی را در جهان تحت‌تاثیر قرار دهد و سازمان ملل متحد مجبور است این مسئله را با دقت مورد بررسی قرار دهد .

با اینکه جیمی کارتر بخواستهای سرخ‌پوستان آمریکا اظهار علاقه می‌کرد اما آنهابطورکلی به سفیدپوستان اعتماد ندارند راسل مینز در این مورد میگوید در مدت دو قرن دولت‌های امریکا بما دروغ گفتند و قراردادهائی که خود امضاء کرده بودند زیر پا گذاشتند و در آینده نیز به نحوی از انحاء این روش را دنبال خواهند کرد مگر آنکه ما بقدر کافی نیرومند باشیم بهمین جهت سازمان‌دهندگان کنفرانس بین‌المللی ژنو روز ۱۲ اکتبر (چهارشنبه این هفته) را که سالگرد باصطلاح کشف امریکا است روز همبستگی با ملت‌های سرخ‌پوست امریکا اعلام کرد .

مناطق قطب شمال

در این حوزهٔ فرهنگی در قسمت اروپا ملل بالت و شاخه‌های اوگروفنلاندی (در فنلاند و روسیه‌شمالی) زندگی میکنند که مظاهر تمدن جدید را پذیرفته‌اند . در مناطق نزدیکتر بقطب شمال سه شاخه دیگر اوگروفنلاندی وجود دارد که ابتدائی‌تر هستند و عبارتنداز لاپنها که‌از راه پرورش گوزن‌وحشی زندگی میکنند و در گذشته دارای‌شامانیسم بوده‌اند . استیاکها که شکارچی بوده و مراسم خاصی بنام اسکالپ دارند و خرس‌را میپرستند . ساموایدها که ازنژاد مغول هستند و یکی از زبانهای اوگرو ــ فنلاندی صحبت میکنند و مثل لاپن‌ها به پرورش گوزن وحشی اشتغال دارند .

در قسمت دیگری تونگوزها که از اهالی شمال هستند زندگی میکنند که گوزن‌وحشی پرورش داده و ماهیگیری میکنند این دسته با دو گروه آسیائی ترک و مغول یاکوت‌ها و بوریات آمیزشهائی داشته‌اند.دو دسته اخیر طرز زندگی قطبی را پذیرفته و دارای شامانیسم هستند ملل حوزهٔ آمور بگروه زبان تونگوز تعلق دارند. بین آنها می‌توان از منچوها و گلدها که بشدت تحت‌تاثیر چینی‌ها هستند نام برد (با این تفاوت که گلدها آسیایی هستند. بنابه نظریه موجود در اواخر عصر یخبندان، قطعات یخ به سمت شمال قاره آسیا عقب‌نشینی‌کردند. با حرکت‌یخ‌ها جانورانی که به آب و هوای سردسیری‌عادت کرده بودند، در همان مسیر براه افتادند. در نتیجه، قبایلی که غذایشان از شکار این جانوران تامین‌می‌شد، به‌دنبال اینها روانه شدند. گروهی از شکارچیان از طریق سیبری به سواحل تنگه "برینگ" رسیدند و به تعقیب جانوران در مسیر تنگه یخی که در زمستان پر شده بود پرداختند. بدین‌ترتیب امریکا هزاران سال پیش از رسیدن کریستف کلمب کشف شده بود. "

" آن دسته از انسان‌ها که از قاره آسیا گذشتند، کوتاه قد بوده‌اند. ارتباط‌آنها با گروهی که به سوی جنوب امریکا می‌رفتند، قطع شد. در اثر مرور زمان، لهجه‌های ـ مختلف با فرهنگ‌های‌گوناگون در میان گروهها پدید آمد اما انسانها از نظر شکل‌عمومی بدن تغییر زیادی نکردند. در هر جا که ساکن می‌شدند، نسلشان، مردان و زنانی با چشمان‌سیاه، موهای مشکی صاف و پوست قهوه‌ای مایل به زرد بودند. سرخپوستان‌کنونی امریکای لاتین دارای همین مشخصات‌اند و نشانه‌های آنها در دورگه‌ها نمایان است. "

" وقتی شکارچیان آسیایی در امریکا ساکن شدند و کشاورزی‌را آموختند، کلنی‌های آنها توانستند جمعیت بیشتری را حمایت بکنند، در میان آنها متخصصانی‌وجودداشتند که می‌توانستند به کارهای اجتماعی نظیر آبیاری و طرح معابد بپردازند. طرحهای کشاورزی دو مرکز بزرگ مکزیک و آند با موفقیت چشمگیری روبرو گشت و سبب گردید که تمدن‌های توسعه یافته‌ای پدید آیند. "جی. سی. ویلنت" سعی نموده است با بهتر نمایاندن چشم‌اندازکلمبیای پیشین فرق اساسی میان تمدن‌های موجود در دو نقطه‌بزرگ را بیان کند:

"مردم آند عموما" اصول فنی مادی را پایه زندگی قرار داده‌اند و اهالی امریکای مرکزی فلسفه زندگی را معنویات، یا بعبارتی صحیح‌تر، فراسوی طبیعت بنیاد نهاده‌اند. در آند، به‌ویژه در دره‌های ساحلی پرو، شهرهای بزرگی ساخته شد و مزارع با روش‌های نوین پیشرفته‌ای آبیاری می‌شد. این تمدن در امپراطوری اینکا به اوج رسید. این تنها حکومت خیراندیش و یکپارچه و متحد در تاریخ امریکاست که قدرت‌های محلی را با ملت

های فیروز پیوند داد و جامعهٔ متحدی به‌وجودآورد.

برعکس، در امریکای مرکزی مردم در گروه‌های مستقل قبیله‌ای یا شهری می‌زیستند و هنر مذهبی و معماری‌بی‌ماننندی را در آمریکا بوجود آوردند. جنبهٔ تشریفاتی زندگی بر ترکیب اجتماعی برتری داشت، و بقایای معابد ـ نه شهرها ـ نمایانگر عظمت دوران گذشته است.

"ویلنت" می‌گوید: طبیعت زمین روشنگر دگرگونیهای موجود است. سرخپوستان آند کوه‌ها و دره‌ها و زمین‌های‌مرتفع را درهر سال شخم می‌زدند و کشت می‌کردند، بی ـ آنکه زمینی را عوض بکنند. در برابر، مردم امریکای مرکزی در جنگل‌ها به کشاورزی می‌پرداختند. خاک مزارع صاف و جنگلی بسیار زود قدرت خود را از دست داده وتنبل می‌شد. در نتیجه مردم چند ماهی در سال مزارع را رها کرده و در کشت‌زارهای دورتر مشغول کار می‌شدند. مراسم قبیله‌ای به‌منظور گردآوری و متحد کردن مردم در مواقع معینی در معابد انجام می‌شد."

"سرخپوستان امروزی ویژگی‌هایی را از نیاکان خویش به ارث برده‌اند: ظاهر جسمانی، زبان قدیمی و نام محل‌هائی‌که نمیشود تلفظ کرد، آگاهی از اینکه زمین و خدایان از آن خودشان است، اعتقاد به قسمت و قضا و قدر که انسان غیر سرخپوست‌آن را بی‌حسی یا بی‌عاطفگی می‌پندارد و تواضع و فروتنی که شاید اثر یک عمر اطاعت‌محض باشد.

سرخپوستان قبیله "چیکا" در آندشمالی ساکن شدند، در کناره‌های بالای‌رودخانه های کلمبیا به کشت‌ذرت و سیب‌زمینی پرداختند و نوعی روش سیاسی‌موثر و مفید بوجود آوردند. نقل از مجله پیام انتشارات یونسکو

دو تن دانشجوی زیمبابوه‌ای



دو تن رقاص ـ فیلیپینی



ترجمه صدرالدین ملکی

سرخپوستان آمریکای جنوبی

جغرافیای فرهنگ سرخپوستان

شاید حدود دویست قرن قبل بود که قبیله پالیوا بر بالای تپه‌ای در پاناما که مشرف بر سرتاسر کنـاره اقیانـوس بزرگ وآرام بود استقرار یافتند. در آن هنگام دسته‌هائی از افراد انسانی برای اولین بار در حال نفوذ بسمت جنوب در همان منطقه بودند. منطقه برزخی که دوقاره آمریکائی را بهم متصل میکند. اجداد آنها قبلا" قسمت شمال را اشغال کرده بودند و اکنون اخلاف آنها میرفتند تا قسمتهای جنوب را بتصرف خود درآورند. این گروه سرخپوستان پائلو کارشان شکار حیوانات و جمع‌آوری مواد ــ غذائی از زمین بود و در هر نسلی هدف مهاجرتهای آنهـا، تعقیب حیوانات وحشی و بهره‌برداری از منابع جدید گیاهان قابل خوردن تعیین میکرد. آنها همچنانکه بداخل قاره نفوذ میکردند، در نتیجه عادت به سرزمینهای گوناگون و آب و هوای مختلف و نیز گیاهان و جانوران جورواجور، فرهنگ خود را نیز شکل میدادند.

این نکته که قبائل سرخپوست بچه سرعتی و طی چه مدتی توانستند بر جنوب آمریکا مسلط شوند بروشنی معلوم نیست شواهد نشان میدهد که این استقرار در آند مرکزی ۲۰ هزار سال قبل و در سواحل دریای کارائیب سیزده هزار سال و در پاتاگونیا ۱۲۵۰۰ سال، در برزیل غربی ۱۲۰۰۰ سال و در برزیل شرقی ۱۰۰۰۰ سال قبل اتفاق افتاده‌است. بهرحال بنظر می‌رسد که بین ۱۸۰۰ تا ۱۳۰۰ سال قبل و نیز بین ۴۰۰۰ تا ۲۰۰۰ سال قبل پیدایش آب‌وهوای بسیار خشک موجب تغییر جنگلهای آمازون شده و آنها را تبدیل به پناهگاههای پراکنده نموده است.

از اطلاعات بدست آمده فهمیده میشود که بطورکلی قبایل سرخپوست را میتوان به شش منطقه بر اساس اختلافات جغرافیایی و فرهنگی تقسیم‌نمود.

نام‌ها، مناطق‌مسکونی، ولباسهای‌گروههای برگزیده‌شده‌سرخپوستان چنان‌نشان‌داده شده‌اند که با قبایل غیر سرخپوست برای اولین بار برخورد کردند و این دوره که بحدود ۵۰۰ سال‌قبل‌میرسد. قبایل سرخپوست از هنگام اولین برخوردشان با قبایل غیرسرخپوست تاکنون عده‌شان تقلیل پیدا کرده و بـه یکدهم رسیده است و بدتر آنکه این کاهش بعلت بکارگیری اسلحه و یا شیوع امراضی مانند سرخجه وآبله موجود بوده است. آندسته از قبایل مذکور که از تمدنهای عالی برخوردار بودند یا بسواحل دریا نزدیک بودند اولین‌بار مورد تهاجم واقع میشدند و آندسته که از سواحل دورتر بودند تحت‌تاثیر عوامل فرهنگی اروپائی قرار گرفتند و این بوسیله شبکه تجاری که خیلی قبل از اولین برخوردشان با غیر ــ سرخپوستان پائلو و نیز برای اخلاف آنها که با برفهای آند و بارانهای آمازون و بادهای نوازشگر تیر ادل فوگو زندگی کرده بودند یک دنیای جدید بحساب میآید بعدا" تحت‌نام مذهب و طلا که بصـورت

خون طرح شده بود تازه امریکا یک بار دیگر دنیای جدید تلقی گردید انسان‌شناس معروف بنام کلود ــ لوی استروس چنین نوشته است " برای ما ساکنان اروپائی ، زمین حوداثی که در قلب دنیای جدید اتفاق افتاد و در درجه اول این مطلب را میرساند که آن دنیای ما نبوده است و ما مسئول خرابی و ویرانی آن جا هستیم و دیگر آنکه بعد از این هرگز دنیای جدیدی وجود نخواهد داشت .

گران چاکو

دشت داخلی که‌همواره گرم ، خشک و درعین‌حال درفصل بارندگی بعلت طغیان‌متناوب‌رودخانه‌ها بصورت باطلاق در میآیدگران چاکو نامیده میشود لقب "جهنم سبز" نیز باین سرزمین داده شد ،مسکن دسته‌هائی از سرخپوستان بوده که هدف زندگی آنها کمی از اهداف اجداد سرخپوست پائلوی خـود منحرف شده بود اینان در جنگهای چریکی مهارت بدست آورده و در مقابل سلطه‌جوئی اسپانیولی‌ها مقاومت‌کردند و بتدریج در سوارکاری بر پشت چهارپایانیکه از دشمنان سفیدپوست خود به غنیمت‌گرفته بودند مهارت زیاد کسب کردند ولی سرنوشت آنها با سرنوشت سرخپوستان آمریکای شمالی شباهت زیادی در اینکه آنها هم در مقابل مهاجرانیکه همراه دستجات مسلم بودند و نیز از همه مهمتردرمقابل مرض آبله قادر بمقاومت نبودند ، دارد .

برزیل شرقی

از جنگلهای ماتو گروسو تا ارتفاعات خشک که حوزه آمازون جنوبی را از سواحل اقیانوس اطلس جدا میکند ، سرخپوستان زیادی هستند که با یک ریشه مشترک زبان تکلم میکنند و در اولین برخورد ــ شان با سه اثر مشخصه شناخته میشوند : بدین‌ترتیب : ۱ ــ آنها قبایل نیمه ایلاتی بودند که شغلشان شکار و نیز جمع‌آوری مواد غذائی از زمین بود و با اندک برخورداری ازکشاورزی . ۲ ــ آنها از بلم استفاده نمیکردند بلکه مسافرتهای خود را در خشکی انجام میدادند و گاهی با تریلر . ۳ ــ هر دهکده بدسته‌بندی مختلطی از لحاظ جنس ، خویشاوندی و سال تقسیم میگردد . مردان با تیر و کمانهای خود در سرتاسر جلگه وسیع پراکنده شده و بشکار خوکهای امریکائی بمنظور تهیه گوشت میپرداختند و به‌شکار پرندگان برای تزیین خود با پر و بال آنها اشتغال داشتند . هنگامیکه سفیدپوستان گله‌داری‌ها رابوجود آوردند و با سلاحهای آتشین خود به شکار پرداختند و از این راه موجب کاهش فوق‌العاده شکار وحـش شدند ، سرخپوستان را وادار کردند تا باعاشه خود از طریق کشاورزی اکتفا کنند .

ستاره اقبال امپراطوری اینکا طی یک قرن طلوع کرد و سپس بافول و خاموشی گرائید ولی شکوه فرهنگ و تمدن آنها یک تلوء تلوء ناگهانی نبود . برای هزاران سال اجتماعات آندی به اعمال و رفتاری دست یازیدند که در جمع منتهی به پیدایش یک تمدن گردید . از جمله آثار تمدن آنها میتوان‌ازصنعت کوزه‌گیری ، بافندگی ، کارهای فنی ، استخراج فلـز و آثار باستانی نام برد و کشاورزی در راس همه این فعالیتها قرار داشت .

بین سواحل خشک از سمت غرب و جنگلهای انبوه که محل سکونت گروههای رقیب است بر روی دامنه‌های شرقی آند مناطق حاصلخیز و امن کشاورزی وجود دارد ، از ۲۵۰۰ سال قبل قبایل آندی به‌ــ زراعت محصولاتی از قبیل : سیب‌زمینی ، کدو قلیانی ، پنبه ، کدو رشتی ، نخود ، فلفل ، ذرت ، وبادام زمینی اشتغال داشته‌اند آنها همچنین یاد گرفتندکه‌چگونه از زمین استفاده کنند و نیز آبیاری و هموار

کردن دامنه‌ها آموختند این چنین کشاورزی باعث بوجود آمدن مواد اضافی غذائی جمعیت متمرکز گردید. قصرهای سنگی، جاده‌های عالی و محرابهای طلائی از میان مشتهای حاوی بذر و آب جاری ظهور کرد.

حوزه آمازون

علیرغم وجود جنگلهای انبوه این حوزه بسیاری از درختان جنگلی گرمسیری در خاکی که کاملا" فرسوده است و برای بسیاری از محصولات مناسب نیست رشد میکنند. رودخانه‌ها و نهرها مقادیرزیادی ماهی را در خود حفظ میکنند و در جاهائی، لاک‌پشت‌ها، ماهی‌های صدفی و جانوران وحشی از قبیل میمونها، پرندگان، خوکها، خوکهای خرطوم‌دار می‌باشد.

اختلاف آب و هوا در مناطق گرمسیری بسیار اندک است. دسته‌های سرخ‌پوست تمایل دارند در گروههای کوچک ۵۰ تا ۱۵۰ نفره در خانه‌هائیکه از تیر چوبی وکاهگل ساخته شده است زندگی کنند.

آنها در خاکی که با بریدن و سوزاندن قطعات چوب جنگلی آماده شده انواع سیب‌زمینی زراعت میکردند، ماهیها را هم با تله‌ها، تیرها و انواع سم‌ها صید میکردند ــ حیوانات‌وحشی را هم بوسیله تیروکمان یا گلوله‌هائی که از داخل‌تفنگهای بادی آتش‌میشود شکار میکردند ــ ارتباط و تجارت بیشتر با بلمها و قایقها در طول مسیر رودخانه انجام میگرفت.

حوزه دریای کارائیب

یک خط قوسی که از جنوب آمریکای مرکزی آغاز شده و از سرتاسر قسمتهای شمالی کلمبیای امروزی و ونزوئلا عبور کرده و سپس از تری‌نیداد تا کوبا و باهاما ادامه پیدا میکند، تحت تسلط گروههای گوناگونی از اجتماعات سرخپوستان قبل از ورود اروپائیان بآن خطه بوده است و بعضی از این گروههااز فرهنگهای پیشرفته‌ای برخوردار بودماند گرچه پیچیدگی و تنوع تمدن آنها هرگز به پای تمدن اینکاها و مایا نمیرسد. با این حال آنها اساس زندگی خود را بر مبنای کشاورزی متمرکز و روستاهای اساسی و مذاهب پیشرفته قرار داده بودند و از لحاظ سیاسی بصورت ارباب‌نشینی تشکل یافته بودند.

جنوب

کشاورزان‌ساحل و ارتفاعات‌جنوبی آندی، شکارچیان پاتاگونیا و تیرا دل فوگو و جمع‌آوری‌کنندگان صدف ماهی ساحل جنوب‌غربی در دوره ماقبل کریستف‌کلمب بطورموفقیت‌آمیز ازمحیط‌اطراف خود بهره برداری میکردند درحالیکه‌تنها قبایل ماپوش کشاورز که‌دربرابر اینکاها مقاومت کرده بودند و قادر بودند تا در مقابل هجوم اروپائیان از خود دفاع کنند. گروههای شکارچی ــ جمع‌آوری کننده با افراد معدود و داشتن سرزمین سخت‌تر حد و مرزی برای شکست و اضمحلال‌شان وجود نداشت و همگی از بین رفتند.

۱



۲





۳

۴



۵





٨



۶



۹



٧



۱۳



۱۶



۱۵



۱۴











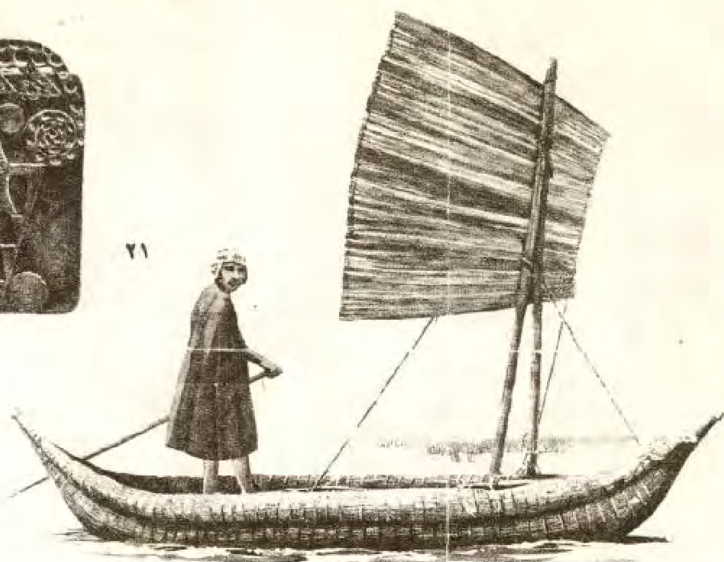
…table dye.







٢١



٢٠



١٩



٢٢



۲۶



۲۴



۲۵



۲۷

۱ صنعت کوزه‌گری با استفاده از خاک‌رس که‌ابتدا بشکل حلقه‌هائی در میآوردند تولید اساسی قبیله یاگوا را تشکیل میداد همان‌قبیله‌ایکه با مقاومت‌منفی خود نفوذ اروپائیان را سد کردند.

نقاشی — از روی عکسهای موجود در موزه سرخ پوستان آمریکا — موسسه هی

در قسمت علیای حوزه رود گزینگو قبیله وورا بطور سنتی بکوزه‌گری میپرداختند.

نقاشی — از روی عکس — رابین هانبری — تنیسون.

۲ مذاکرات صلح موقتی در پی‌آمد جنگهای‌پایان ناپذیر ناشی از انتقام بوسیله نمایندگان دهکده‌های رقیب از قبیله یانومامو انجام میگرفت — نقاشی از — روی عکس — ناپلئون — الف — چاگنون.

۳ مردان کوتاه قامت ولی صلح‌جوی قبیله وای — وای با تیر و کمان و نیز با بکارگیری سم بصیادی اشتغال داشته. سگهای شکاری دست‌آموز برای‌آنها همراه خوبی بشمار میرفتند. نقاشی از روی عکس. بتی — ج — مگرز ۴ رنگ‌آمیزی بدن و بکار بردن ماهرانه زینت‌آلات نقره‌ای بوسیله مردان قبیله‌چوکو ساکن کلمبیای غربی در مواقع جشن و سرور انجام میگرفت. نقاشی از روی عکس — ریچارد — اچ — استووارت.

۶ یک دختر از قبیله مغرور باری که‌محصولات‌یک نوع سیب‌زمینی را بدوش میکشد.

نقاشی از روی عکس — توماس — ج — کرومپی.

۵ صورتهای رنگ‌آمیزی شده قبیله نیمه ایلاتی گواجیرو نمودار شغل قبیله مذکور یعنی شکار و جمع‌آوری مواد غذائی است. قبیله یاد شده پس از ورود اسپانیائیها بصورت گله‌داران گاو و بز در سرتاسر دشت ساحلی در آمدند نقاشی — از روی عکس — لوزن مک انیتر.

۷ بدن نوه پسری رئیس قبیله وورا رنگ آمیزی میشود تا برای‌جنگ با دهکده‌های همسایه آماده‌شود نقاشی — از روی عکس — هرالد شولتز.

۹ قبیله جیوارو تلاش اینکاها را برای تسلط بر آنها دفع‌کردند و مناطق اسپانیائیهارا که درسرزمین ایشان احداث کرده بودند خراب‌کردند. نقاشی — از روی عکس لکرو جورج لودن.

۸ لبهای مردان قبیله سویا بعلامت متاهل بودن برنگ قرمز رنگ‌آمیزی میشد لبهائیکه بصورت صفحه ناخوشایند در آمده بود، قبیله مذکور یک جامعه کوچک جنگجوئی بودند که دراثر درگیریها عده‌شان به نصف تقلیل پیدا کرد.

نقاشی — از روی عکس روبن هانبری تنیسون.

۱۰ قبیله کلورادو ساکن زمینهای پست آند غربی بدنهای خود را با خمیر سرخ‌رنگ میوه انگوری بمنظور زینت یامحافظت درمقابل پشه‌مالاریامی‌پوشانیدند. مردان موهای خود را بوسیله خمیر بصورت کلاه‌خود در میآوردند. نقاشی — از روی عکس ام — وود بریج ویلیام — فدپیت لانی.

۱۱ شکارچیان ماهرحیوانات وحشی و نیز شکارچی سفیدپوستانی که به سرزمینهای آنها تجاوز کردند قبیله بوتوکودورا با لبها و گوشهائی که‌بصورت‌صفحه خشک در آمده است مشخص میکند آنها در برابر تهاجمات ۳۰۰ سال مقاومت کردند نقاشی — از روی عکس — هارالد شولتز.

۱۲ گله‌داران لاما در خانه‌های کلوخ چینی زندگی میکردند. قبیله چی‌پایا هنگامیکه نیروی امپراطوری اینکا از میان دشت متروک و بلند آنها عبور میکرد از اطاعت و انقیاد آنها سرباز زدند.

نقاشی — از روی عکس — لورن — مک اینترن

۱۳ در میان قبیله کراهو رهبر آواز آهنگهای خود را با یک جغجغه از کدو برگزار میکرد.

۲۰ نقاشی — از روی عکس هارالد شولتز — از کتاب‌وی بنام زندگی سرخپوستان در جنگهای‌برزیل. قبیله کولا در صنعت کشتی سازی با نی‌های میان تهی مهارت زیاد بدست آوردند تا بتوانند دریاچه تی‌تی کاکا را بپیمایند. آنها بقیامی پیوستند که

ضد امپراطوری اولیه اینکا بوجود آمده بود و سرانجام سرکوب شدند و با این کار به هیبت و خشونتی که بوسیله امپراطوری اینکا بوجود آمده بود افزودند .

۲۱ نقاشی ــ از روی عکس ــ لورن ماک اینتر .

صفحات فلزی کالچاکی از جنس مس عالی با محتوای برنز ساخته میشد و در جنگها بکار میرفت

نقاشی ــ از روی‌عکس ــ موزه‌سرخ‌پوستان آمریکا موسسه هی .

۱۴ مردان قدبلند بور و روسری‌های خود را در مراسم جشن و سرور با سرپوشهائی بشکل تاج در- میآوردند . روزگاری قلمرو آنها شامل صد هزار مایل مربع از جلگه ماتو گروسو را تشکیل میداد .

نقاشی ــ از روی عکس آندی کتاب دنیای انسانها جلد ۱۲ ناشر فریتلی فابری

۱۵ بچه‌های قبیله شاوانته بموجب یک سنت شکار و جمع‌آوری موادغذائی در میان یک قلمرو وسیع‌ونیز برای دفاع از آن در مقابل دیگر سرخپوستان و مهاجران تربیت میشدند .

نقاشی ــ از روی عکس ــ دوید مای بوری ــ لوپس.

۱۶ عروسکهای گل خاک‌رس رنگ‌آمیزی شده بارنگ های گیاهی برای اسباب بازی بوسیله قبیله‌کاراجاس ساخته میشد و مورد استفاده قرار میگرفت . نقاشی ــ از روی عکس موزه بریتانیا ــ دنیای انسانها جلد ۱۳ ناشر ــ فریتلی فابری .

۱۷ ساختن پیکرهای کوچک‌سفالینی هنر ویژه‌قبیله کاراجاس بحساب میآمد . قبیله شکارچی و کشاورز که زبان آنها هیچگونه‌شباهتی به‌زبانهای دیگر نداشت نقاشی ــ از روی عکس ــ پایم کتاب دنیای انسانها جلد ۱۳ ناشر فریتلی فابری .

۱۸ بافندگی در قبیله اینکا ــ از پلاسهای خشن تا پرده‌های تزیینی دیوارکوب ظریف بافته شده از پشم شتر و پنبه ــ ماده رنگی آنها از گیاهانی بود که به وسیله دختران جوان جمع‌آوری میشد .

نقاشی ــ از روی عکس لورن مارک اینتر .

۲۵ کشاورزان قبایل آندی بعلت فقدان حیوانهای بارکش مانند قبیله هونکا از بیلهای نوک‌تیز استفاده میکردند . نقاشی ــ از روی عکس ــ لورن ــ ماک‌اینتر

۲۷ گرچه قبیله توبا به کوزه‌گری ساده اشتغال داشتند . گاهی کمربندهای پشمی با رنگهای متناسب و طرحهای غیرقابل درک می‌بافتند و نیز کیفهای ــ دستی از فیبر گیاه کاکتوس می‌ساختند .

نقاشی ــ از روی عکس آلفرد مترو

۲۲ خالکوبی و رنگ‌آمیزی بدن در میان قبیله‌مبایا رواج داشت قبیله مذکور قبیله گوانا را تحت انقیاد خود درآورده و در مقابل محصولات کشاورزی آنها از آنان حمایت میکردند .

نقاشی ــ از روی عکس ــ تریست تروپیک ــ کلود لومی ــ استراس.

۲۳ قبیله چاماکوکو با زندگی‌در گرمترین‌قسمت‌قاره آمریکای‌جنوبی بکاشتن محصولات چندی‌میپرداختند همانگونه که قبایل نزدیک بآنها نیز همین کار را انجام میدادند ــ آنها موهای صورت خود را میتراشیدند حتی ابروهای‌خود را ، زیرا معتقدبودند که ابروها جلو دید آنها را برای دیدن غذاهائی مانند عسل میگیرند .

۲۴ از سر پناه گرفته تا گوشت شتر مرغهای وحشی آمریکاجنوبی محصولات زیادی برای قبیله تهلوچه که شکارچیان پاتاگونیا هستند تدارک میکنند .

نقاشی ــ از روی عکسی از آرشیوهای انسان ــ شناسی ملی ــ موسسه اسمیت سونیا

در گردهمآئی عمومی زنان قبیله ماپوشه احساسات نارضایتی خانگی خود را با خواندن آواز های داستانی که پشتوانه آن عادات و رسوم است فرو مینشانیدند .

نقاشی ــ از روی عکسی ژوم بلاسی .

۲۶ در جامعه اونا خانواده واحد مرکزی محسوب میشد و پدر در راس این واحد قرار داشت بدون ــ اینکه در برابر یک رئیس یا شورا مسئول باشد .

سکاها

" قوم سکا ، هپاطله (هون) و مغول ، نام سه طایفه از طوایف استپ است . این قبایل هر ـ قدر در میان خود اختلاف و تفاوت داشته باشند باز دارای جنبه‌های مشترک هستند . این‌شبانان چادرنشین ، و این سواران صحرانورد ، همه مردان دلیر استپ‌های وسیع بوده‌اند ، هر چه هست از ماجراها و امپراطوری‌های ایشان گرفته تا ترس و وحشت اقوام متمدن از آنها ، همه از استپ‌ها ریشه گرفته است .

اقوام و قبایل‌استپ اغلب مانند قلمرو وسیعی‌که از آن برخاسته‌اند برای مامبهم‌وناشناسند .

اینان در واقع اقوام و قبایل استپ هستند . قلمرو انتخابی ایشان از سرزمینهای اوکرائین تا آسیای وسطی و مغولستان امتداد می‌یابد و این پهنهٔ بیکران جز در چند نقطهٔ معدود ، قابل کشت و زرع نیست و زندگانی در آنجا تنها از یک راه ممکن می‌باشد و آن صید جانوران است . بنابراین ساکنان استپ فقط باید شکارچی و شبان باشند ، یعنی در واقع ، زندگی ایشان بسته به گله‌هایشان خواهد بود و باید به دنبال آن نقل مکان کنند .

سکاها مانند هیاطله (هونها) یا چون مغولهای چنگیزخان ، شبانان چادرنشین یعنی‌مردان استپ‌های بزرگ بودند . مغولان امروز نیز مانند ایشان سوار بر پشت شتران ، سرزمین‌های‌گسترده و یخ‌زده را در می‌نوردند و گله‌ها و رمه‌های خود را در پیش می‌رانند .

وضع آب و هوا و شرایط جوی ، اغلب در این استپ‌ها وحشت‌انگیز و طاقت‌فرساست و همین وضع مانع هرگونه کشت و زرع است . درپشت استپ‌ها بیابان است ،همان بیابانی که آسیای‌وسطی را در کام خود فرو برده است و قسمت اعظم مغولستان را تشکیل می‌دهد . از هر ده سال یک سال خشکسالی است و مرگ و میر دسته‌جمعی جانوران شروع می‌شود و آدمیان به قحط و غلا دچار می‌گردند . آن وقت است که کوچ‌های روزانه و فصلی به‌دنبال گله‌ها کافی نیست و ناچار در پی ـ مناطق دیگر باید رفت و معاش خود را در نقاط دیگر باید جست .

پیشروی به سمت شمال زیاد ممکن نیست زیرا جنگلهای وسیع و انبوه ، خط افق را بسته‌است اما به‌طرف جنوب می‌توان رفت . آری ، در جنوب همه جا آبادانی و "تمدن" است ، تمدنی که به شکل یک زنجیر عظیم ، از دریای چین تا بحرالروم امتداد دارد . در این خط زنجیر اول واحه‌ها هستند ، و سپس کشتزارهای غنی و آباد و شهرهای مرکز بازرگانی ، و از آن پس شهرهای عظیمی که ذخایر خیره‌کننده در خود نهفته دارند . . و باقی را به آسانی می‌توان حدس زد .

" برای شهرنشینان و ده‌نشینان چین و ایران و اروپا ، اقوام هیاطله و ترکمن و مغول واقعا " وحشی هستند و باید به هر وسیله و حیله‌ای باشد ، ایشان را از کشتزارهای وسیع و ازآبادیها به دور نگاهداشت . لیکن احساس قبایل چادرنشین ، نسبت به مردم جنوب غیر از این است .ایشان

با آن چراگاههای خشک و ناچیز ترکستان و مغولستان، و با آن خشکسالیها که علف‌نایاب می‌شود و باید فرسنگها راه طی کنند تا به چشمهٔ گل‌آلودی برسند، در طلب آب و علف به حرکت در می‌آیند، و چون به کنار آبادیها می‌رسند، مات و متحیر به معجزهٔ تمدن شهرنشینان وده‌نشینان می‌نگرند و از دیدن روستاهای پرغله و شهرهای پرنعمت و تجمل، دهانشان باز می‌ماند. هیاطله و مغولها نمی‌توانند راز این معجزه را دریابند. خیره شدن ایشان حکایت احوال آن گرگ است که در زمستان از فرط گرسنگی به آبادیها نزدیک می‌شود، زیرا طعمهٔ خود را در پشت پرچین‌ها می‌بیند. حمله‌های ناگهانی آن اقوام نیز برای آنست که غارت کنند و با غنیمتی که به چنگ می‌آورند بگریزند.

" در این شرایط و با این اوضاع و احوال هجومهای دورانهای مختلف قبایل بیابانگرد، به سوی زمینهای کاشته و آباد، قانون طبیعت است، قانونی است سخت و بی‌رحمانه، زیرا این " بلا های آسمانی " که از دل بیابانها سر برآورده است و روزی همچون برق، ضربت زده، و فردای آن روز ناپدید شده و به دام کس نیفتاده‌است و کسی وصف ایشان نتواند گفت: در واقع بستگی بسیار نزدیک با طبیعت دارد. راز ایشان همان راز طبیعت است، هر کس آشنا به طرز زندگانی ایشان باشد آن راز را به خوبی درک می‌کند و دراین راه خود طبیعت بهترین روشنگر است، آری، هزاران سال چنین بوده است که تقدیر امپراطوریها به دست طبیعت باشد، یعنی بسته به این باشد که بر چراگاههای کم پشت و بی‌مایهٔ استپ‌های وسیع آسیای وسطی باران ببارد یا نبارد. "

این اشغالگران بی‌رحم را ما همیشه با چشمان تنگ و گونه‌های برجسته نشان می‌دهیم، در واقع نخستین اشغالگران چادرنشین اقوام هند و اروپائی بودند که در حدود دو هزار سال پیش از میلاد مسیح به دنیای ثروتمند اطراف بحرالروم هجوم آوردند.

هجوم دوم اقوام مزبور در اواخر هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد اتفاق افتاد و امپراطوریهای "میسن" و "هیتیت" را از میان برداشتند. چند قرن بعد یعنی‌در قرن هفتم پیش‌ازمیلاد یورش های وحشتناک دیگری آوردند، بدین‌معنی که سکاها، ارمنستان را غارت کردند و به پیشروی به سوی جنوب ادامه دادند. آشوریان جنگجو از عهدهٔ جلوگیری ایشان برنیامدند و ناچار آنان را با خود متحد ساختند و خط سیر آنها را به سوی شام برگرداندند. "پساتلیک" اول فرعون مصر مجبور شد با پرداخت پول هنگفتی ایشان را به عقب‌نشینی راضی سازد.

یک قرن بعد ایران هم که امپراطوری نیرومندی بود نتوانست کاری با این چادرنشینان وحشی بکند و داریوش شاه شاهان به خطر بزرگی که بسرحدهای شمالی کشورش را تهدید می‌کرد پی برد. این بود که به اتکاء قشون نیرومند خود تصمیم گرفت این چادرنشینان غارتگر را در خاک اصلی خودشان بکوبد و به همین خیال به جانب آنان با سپاهی گران به راه افتاد. اما در هیچ جا با دشمن روبرو نشد، زیرا سکاها، همه جا در برابر قشون ایران جا خالی می‌کردند.

سربازان‌شاهنشاهی به‌تدریج که در داخل استپ‌ها پیشروی می‌کردند دچارقحط و غلا و کمی آذوقه شدند و از پادرآمدند. داریوش که سخت به ستوه آمده بود به پادشاه سکاها پیغام‌داد: "گریختن کار مردان نیست اگر مردی بمان و نبرد کن" پادشاه سکاها جواب داد: " ای ایرانی، راه و رسم ما همین است! من از تو و مردان تو نمی‌ترسم، و از بیم ایشان نیست که می‌گریزم، در طرز رفتار من هیچ چیز تازه و عجیب دیده نمی‌شود، چه من در واقع همان زندگی همیشگی خود را دنبال می‌کنم. می‌خواهی بدانی من چرا یکجا نمی‌مانم که با تو مصاف دهم؟ علت اینست که ما سکاها نه شهری داریم و نه کشتزار شخم‌زده‌ای‌که مجبور باشیم برای از دست ندادن آن در یکجا درنگ کنیم و پا در میدان جنگ نهیم."

این جواب پادشاه سکاها به داریوش به‌خوبی بر ما روشن می‌سازد که سبب برتری و تفوق نظامی کلیهٔ جنجگویان بزرگ چادرنشین از قدیم‌ترین ایام تا حال چه بوده است. " به محض اینکه مورد حمله قرار گیرند عقب‌نشینی می‌کنند."

استپ دنیائی است هموار و فراخ و حد و مرزی ندارد. چرا اینجا جنگ کنند و آنجا نکنند. آنان که شهری ندارند و خطوط ارتباطی در کار نیست و هیچگونه ثروت و مایملک شهری وجود ندارد، پس از چه دفاع کنند؟ بنابراین به‌علاوه همین سکاهای اشغالگر بودند که به دنیای قدیم آموختند می‌توان بر اسب سوار شد. اگر سکاها اول بار اسب را اهلی نکرده باشند، مسلما اول کسانی بوده‌اند که بر اسب سوار شده‌اند. در دو هزار سال پیش از میلاد مسیح اقوام ساکن‌اطراف مدیترانه اسب را مثل دیگر جانوران بارکش فقط برای کشیدن عراده‌های سبک جنگی و شکاری و یا برای کشیدن ارابه و گاری به‌کارمی‌بردند. پیشرفت‌های جنگی سکاها موجب شد که استفادهٔ سواری ازاسب نیز مورد نظر قرار گیرد و سواره نظام واقعی به‌وجود بیاید.

این ابتکار سکاها بلافاصله پس‌از حمله و هجوم ایشان به آسیا مورد قبول و تقلید واقع شدو سوارکاری در ایران و کشورهای اطراف آن پا گرفت.

مغولان که وارث آئین و رسوم سوارکاری سکاها شدند، امروز بی‌شک بهترین سوارکاران عالم هستند.

"هرودت" واقعهٔ جالبی نقل می‌کند که مربوط به زمان جنگ داریوش با سکاهاست. می‌نویسد: این افراد ممکن‌بود در گرماگرم شکار، چنان مجذوب شوند که از امور جدی و مهم‌خود باز بمانند. چنانکه وقتی دسته‌ای از ایشان در برابر سربازان داریوش صف‌آرائی کرده بودند و می‌خواستند مختصر دست و پنجه‌ای نرم کنند. در همان اوان که حریفان آمادهٔ کارزار بودند ناگهان‌خرگوشی ازگوشهٔ‌میدان‌جنگ سردرآورد و در میان صفوف سربازان پابه فرار گذاشت. سکاها بازوزه‌های عجیب و غریب بی‌نظم و ترتیب سر در پی خرگوش گذاشتند و هنگامهٔ غریبی بر پا شد داریوش ازعلت این بانگ و فریاد و این بهم خوردگی صفوف دشمن جویا شد، به عرض رساندند

که سکاها خرگوشی دیده‌اند و در پی صید آن چنین می‌کنند. داریوش رو به اطرافیان خود کرد و گفت: "ببینید اینها تا چه اندازه ما را تحقیر می‌کنند!"

افراد قبایل چادرنشین که از اوان کودکی به زندگی سوارکاری خو می‌گرفتند هر تمرینی راکه با اسب ممکن بود انجام می‌دادند و البته با این وصف بر بهترین سواران دشمن پیروز می‌شدند. اشتغال روزانهٔ ایشان به‌شکار و تیراندازی آنان را چنان در تیراندازی ماهر کرده بود که‌درجهان مثل و مانند نداشتند.

این بود که سواران تیرانداز قوم سیت (سکاها) هر جا که می‌رسیدند تخم بیم و وحشت می‌پراکندند. ایشان را عادت براین بود که در حال تاخت تیر می‌انداختند و در حال‌تیراندازی سر به روی شانهٔ چپ خود برمی‌گرداندند. در واقع تیر معروف اشکانیان همان تیر سکاها بود. زندگی‌سخت و طاقت‌فرسای استپ از این‌افراد بیابان‌گرد وحشی تیراندازانی‌شکست‌ناپذیر واسیر-ناشدنی باقدرت تحرکی عجیب به وجود آورده بود که ارتشهای متمدن شهرنشین تاب‌ایستادگی دربرابرآنان‌رانداشتند. این قدرت و مهارت در مدت دو هزار سال اسلحهٔ معنوی و مخفی ایشان را به عقب‌نشینی وادارد. حال می‌فهمیم که چگونه سکاها توانستند دنیای کهن مشرق زمین و یونان را به لرزه در آورند.

در نظر ما آن "وحشیان" کسانی بودند که بی‌زین بر مرکب سوار می‌شدند و یا به جای زین پوست جانوری را که از آن لباس هم برای خود درست می‌کردند بر پشت اسب می‌انداختند: چه اشتباه بزرگی!

در مرتبهٔ اول لباس سکاها مانند دیگر اقوام ساکن استپهای آسیای وسطی کاملا با محیط زندگی ایشان تطبیق می‌کرد. قبا و شلواری به تن می‌کردند که پاچهٔ آن در زنگال پیچیده میشد و کفش و کلاهی داشتند که کاملا متناسب با زندگی سخت و خشن چادرنشینی بود و برای راحتی و حفظ‌کامل و موثر مردان وزنان ازسرما و گرما درست شده بود. همه اجزاء لباس ایشان نرم وگرم و راحت و بی‌اندازه محکم بود.

بدون دقت در طرز تهیهٔ لباس، زندگی چادرنشینی برای ایشان امکان نداشت. بنابراین آن اقوام چادرنشین را نباید وحشیان‌خشن و ناهنجاری بشمار آورد که اغلب شهرنشینان توصیف کرده‌اند.

چنانکه روز به روز آشکارتر می‌شود آنها صنعتگرانی بسیار ماهر بوده‌اند و در شغل و حرفهٔ خود بصیرت کافی داشته‌اند. آنان قسمت اعظم وقت روزانهٔ خود را صرف ساختن سلاحهای جنگی و وسایل شکار و ساز و برگ مرکبهای خود می‌کردند و این وظیفه را با کمال دقت و علاقه انجام می‌دادند. در استپهای آسیا هر چه از اسباب زین و برگ اسبان به دست آمده با مهارتی درخور ستایش ساخته شده است و مصالحی که در آن بکار رفته از حیث خوبی جنس در درجه اول

قرار دارد. در گوری که در جبال آلتائی در "پازیریک" کشف شده است (این همان گوری است که کهن‌ترین قالی ایران از آن بدست آمده است) تکه‌هائی از ساز و برگ اسب یافته‌اند که‌ظرافت کار، و مهارت و دقت سکاها را در ساختن آن نشان می‌دهد. و ثابت می‌کند که این‌مردم بیابانی تا چه اندازه شایسته ولایق بوده‌اند.

اطلاعاتی که ما از سکاها داریم در واقع از آثاری است که از قبرهای ایشان به دست آمده است، از قبرهائی که بیست و سه تا بیست و شش قرن بر آنها گذشته است و از دستبرد غارتگران به علت پنهان بودن از چشم ایشان محفوظ مانده است. این قبرها بناهائی زیرزمینی است که مردگان با نمونه‌ای از تمام نعمتهای دنیا که در دسترسشان بوده است در آن دفن می‌شده‌اند و هر کس به فراخور ثروت و مقامش تعداد بیشتر یا کمتری اسلحه و ابزار و لباس و لوازم زین و برگ چون لگام و دهنه با خود به گور می‌برده است. اینهمه را در اطراف ایشان در درون قبر می‌چیدند و همچنین تعداد بیشتر یا کمتری از موی زنان و خدمتکاران با آنان در گور می‌گذاشتند.

اشیائی که سکاها از خود به یادگار گذاشته‌اند منحصر به چیزهای محدودی نیست بلکه کم‌بهاترین لوازم که برای مصارف عادی ایشان به کار می‌رفته در دست آنان به صورت اشیاء هنری از کار در می‌آمده است.

اصولا زندگی چادرنشینی ایجاب نمی‌کند لوازم‌زندگی از اشیاء پست و بنجل باشد. هر چیز باید از سلاح جنگ گرفته تا لباس و ظروف آشپزخانه، خوب و کامل ساخته شود و در هر وقت وهر موقع به خوبی رفع حاجت کند. به همین جهت سکاها هرگز راضی نشده‌اند به اینکه چیز بد و ناقص بسازند. این نکته از مشاهدهٔ آثاری که از قبرهای مکشوفه در سیبری و روسیه جنوبی بدست آمده ثابت شده است.

سکاها لباسهای عادی خود را از پوست گوسفند و بز و اسب درست می‌کردند. برای تهیه لباسهای فاخر زینتی، کیف‌های دستی و بغلی و کیسه، از پوست پلنگ و قاقم و گربهٔ وحشی و سنجاب و سمور استفاده می‌کردند. عجب در اینجاست که این چادرنشینان در رنگ کردن پوست نیز مهارت و استادی از خود نشان داده‌اند و باستان‌شناسانی که مقبرهٔ مکشوفه "بازیریک" را کاوش کرده‌اند، به این نکتهٔ مسلم پی برده‌اند.

به رغم توحش و درندگی فوق‌العاده‌ای که سکاها در جنگ با دشمنان از خود نشان می‌دادند و بی‌ذوقی و تحقیری که نسبت به رسوم و آداب بیگانگان ابراز می‌کردند به هیچ روی - وحشی و خشن نبودند.

این چادرنشینان خانه‌بدوش به‌مال و منال دنیوی علاقهٔ وافر داشتند و شیفتهٔ راحت و آسایش بودند و تنها چیزی که در آن زینت و زیور به کار نمی‌رفت سپر بود. ایشان حتی تیرهای خود رانیز آرایش می‌دادند. چنانکه تیرهائی یافت شده است که در آن سیمهای نازک طلا کار

کرده‌اند .

آیا گمان می‌کنید اینها نتیجهٔ هوسبازی آن وحشیان بوده است؟ باشد هر چه می‌خواهید تصور کنید ولی یافتن چنین اشیاء نفیسی را جز در قلب کشورهای متمدن نمی‌توان انتظار داشت.

از سکاها انگشتری و بازوبند و یاره و سنجاق و گوشواره و قلاب کمر نیز پیدا شده است و ما در آغاز این مقاله به یکی از آنها در موزهٔ "ارمیتاژ" است اشاره کردیم .

این ذوق‌و هنر نمی‌توانست در معماری و ساختمان تجلی کند زیرا آنها مردمی بیابانی و خانه‌بدوش بودند و هنر ایشان فقط در اشیاء قابل حمل‌ونقل میدان خودنمائی می‌یافت .

سکاها در تجسم و ترسیم جانوران نیز ازآنجا که مردمی شکارچی و چوبان بوده‌اند مهارت کامل داشته‌اند وگاه گاه ریزه‌کاری‌های حرکات آنان را ترسیم کرده‌اند ، بطوری که پاره‌ای از آن نقشها کاملا زنده و واقعی به نظر می‌آید .

هنوز نیز هر سال کشفیات تازه‌ای صورت می‌گیرد که تمدن این قوم صحراگرد را بیشتر بر ما آشکار می‌سازد . و نشان میدهد که معرفت ما دربارهٔ تمدن اقوام قدیم تا چه اندازه از حقیقت و واقع‌بینی به دور بوده است . اقتباس محمدقاضی ماهنامه کاوش شماره دوم سال اول

سلت‌ها

بازشناختن کهن‌ترین جماعت اروپایی

" در تاریخ اروپا ، دو دوره سلتی وجود دارد . یکی دوره سلت‌های باستانی عصر دوم‌آهن معاصر یونان‌باستان ، امپراتوری‌های یونان وروم که آنان را اندک‌اندک به جزایر بریتانیا راندند ؛ سلت‌ها در این جزایر تا حدود قرن پنجم میلادی اعتقادات بت‌پرستانه خویش را حفظ کردند .

دیگر ، دوره سلت‌های مسیحی است که در ایرلند ، اسکاتلند و ویلز ، به دنبال سلت‌های باستانی آمدند . بخشی از ایشان به آرموریک (یعنی به برتانی زیر نفوذ روم) بازگشتند وفرهنگ ادبی درخشان بوجود آوردند که با اعزام هیئت‌هایی به ریاست کشیشان ایرلندی تا قلب قاره اروپا ، بر سراسر دوره قرون وسطایی مغرب زمین ، اثر گذاشت .

در هر دو دوره ، اینان مردمی از قاره و جزایر اروپا بودند که ساکنان منطقه مدیترانه‌یی ، آنان را چون ایبرهای اسپانیا ، ژرمن‌ها ، سیت‌های استپ ، داس‌های کارپات و تراس‌های بالکان ، اقوامی وحشی تلقی می‌کردند .

قدرت سلت‌های قدیمی در چه بود؟ یک صنعت معتبر استخراج و بهره‌برداری از آهن ، استعدادی قابل ملاحظه برای جذب از نظر فنی و فرهنگی ، یک تحرک جمعیتی و نظامی که به آنان امکان داد از مناطق واقع بین رود راین و ولتاوا (یا مولدو ، رودی در چکسلواکی که ازپراگ می‌گذرد و به الب می‌ریزد) که ظاهرا" زادگاهشان بود ، دسته‌دسته به سوی اقیانوس اطلس ، مدیترانه ، آدریاتیک ، دریای سیاه حرکت کند و حتی به آسیای‌صغیر راه یابند و در آنجا قلمرو

گالاسی را بوجود آورند. با اینهمه آنان با خط آشنا نبودند.

نیروی سلت‌های مسیحی در چه بود؟ اشغال جزایری که رومیان بر همه آنها تسلط نیافته بودند، گردآوری مکتوب یک ادبیات شفاهی با ارزشی قابل قیاس با ارزش حماسه‌های هومری، تشدید خصلت ویژه تمدنشان در محل، پرورش و بسط ایمانی آتشین توسط زاهدانی که با زاهدان "بیابان‌های" مشرق زمین رقابت می‌کردند، پاسداری مداوم از یک گروه زبانها و سنت‌هایی که حتی امروزه نیز زنده‌اند، نخستین ادبیات بزرگ اروپای غیرلاتینی، حماسه‌ها (ساگاهای) ایرلندی و ویلزی، در دوره بت‌پرستی، افسانه‌های شاه آرتور، گرال و دنباله‌هایشان، رمان‌های بروتــون، تریستان، منظومه‌های تغزلی ماری دو فرانس و غیره را، در قرون وسطی، به ایشان مدیونیم.

بنابراین در اروپا، از ایرلند تا سیله‌زی، بیش از امپراتوری‌های روم، بیزانس، ژرمـن و اسلاو، اساسی از رسوم و زبان سلتی وجود داشت. با اینهمه سلت‌های باستانی نه ملتی بوجود آوردند، نه امپراتوری یا دولتی تشکیل دادند که بتواند در مقابل فتوحات رومیان و ژرمن‌ها مقاومت کند؛ آنان با نظام ایلی، امیرنشینی، سرکردگی، فدراسیون براساس "جلب مشتری" (یعنی پیوستن افراد یا گروههایی از قبایل دیگر) زندگی می‌کردند؛ وحدت سیاسی در میان آنان، بیش از این نبود و نیروی محرکه آنان، هنگامی که می‌خواستند سکونت گزینند، در فتـح سرزمین‌های دیگر بشکوفایی می‌رسید، و هنگامی که تنها جذابیت ماجراجوئی و مال‌اندوزی جوانانشان را به بیرون از قبیله خود می‌کشید، در جنگجویی مزدوری تجلی می‌یافت.

بدین‌ترتیب چند کشور سلتی وجود داشت که قطعه‌قطعه شدنشان، بتدریج، باعث از میان رفتن آنها شد: آلمان‌وسطی و بوهم، گل شرقی و سپس مرکزی و غربی، بخش بزرگی از اسپانیا که در آن مردم "سلت‌ایبر" بوجود آمد، شمال ایتالیا که خیلی زود به اشغال رومیان درآمد، کشور های‌سواحل‌دانوب، از اتریش تایوگسلاوی باتراکمی‌از غرب‌به‌شرق کاهش می‌یافت، بریتانیاو ایرلند که هر چه از قاره می‌رسید.در آنجا ریشه می‌گرفت، و بالاخره آثاری از گروههای اهل گل در بلغارستان، یونان، و آسیای‌صغیر و اشیایی ــ شاید هم انسانهایی ــ که به سیلزی در جنوب لهستان و به اوکراین رسیدند. پیش از دوران مسیحیت همه چیز از میان رفته بود، جز در جزایر اقیانوس اطلس.

نویسندگان‌یونانی و لاتینی از سلت‌ها بعنوان دشمن یادمی‌کنند: مگر همین‌وحشیان‌نبودند که در قرن چهارم پیش از میلاد روم را گرفتند و معبد دلف را یک قرن بعد، غارت کردند؟ بنابر این افرادی بودند که برای مال‌اندوزی و شراب‌های جنوب اشتهای زیادی داشتند، مردمی شجاع و مغرور، ولی بی‌ثبات و دمدمی مزاج بودند.

در واقع گل مجموعه نیرومندی از اقوام را در بر می‌گرفت که سزار برای شکست آنان ده‌سال وقت صرف‌کرد. شمال ایتالیا پیش از آنکه رومی‌شود، "گل این سوی آلپ" نامیده می‌شد؛ ایرلند

هرگز رنگ لژیونرها را ندید و کوشش برای استقرار در اسکاتلند بی‌نتیجه ماند .

بنابراین ما باید در قضاوت هم عصران مدیترانه‌یی ، درباره سلت‌ها و بویژه گل‌ها ، تجدید نظر کنیم . تنها زبان‌شناسی و باستان‌شناسی می‌تواند ما را در کار این تجدید حیثیت تاریخی یاری کند ؛ کاری که از قرن پیش ــ که به شایستگی‌های ورسنژه‌توریکس پی‌برد تاکنون به آهستگی جریان دارد .

وحدت سلت که امروزه آنرا درسرزمین‌هایی چنین وسیع و گوناگون بازمی‌شناسیم ، به چند طریق بر ما آشکار می‌شود . یک زبان مشترک برای همه ، با اختلاف لهجه‌ها را از طریق نوشته‌های گلی ، نقل‌قول‌هایی در آثار نویسندگان یونانی و لاتینی ، و نامهای اماکنی در سراسر اروپا باز می‌شناسیم : لندن ، یورک ، دوبلین ، پاریس ، لیون ، لیده ، تونگر ، بن ، وین ، ژنو ، زوریخ ، بولونیا ، میلان ، کوئمبر ، نظیر سینگیدونوم (بلگراد) و بویهوم (بوهم) .همه‌واژه‌های سلتی‌هستند بدین‌ترتیب صدها و هزاران واژه شناخته‌شده‌یی وجود دارند که تنها بخشی از آنها در مقایسه با اشکال قدیمی زبان ایرلندی ، ویلزی ، برتون ، و تطابق با واژه‌های متعلق به نزدیکترین زبانهای مرده هند و اروپایی ، لاتینی و ژرمنی ، امروزه قابل توضیح‌اند .

خوشبختانه ادبیات سلتی قرون وسطی ، از نظر زبان‌شناسی مصالحی بسیار غنی را عرضه می‌کند . و در عین حال نشان‌دهنده ذوقی برای مافوق طبیعت ، شعری سرشار از رؤیا ، از داستان پریان ، ازسحر و جادو ، نوعی غیر واقع‌گرائی کاملا متضاد با کلاسیسم مدیترانه‌ای است ، و این گرایشها ، وقتی به عقب نگاه می‌کنیم ، حاکی از روحیه‌یی است که در سلت‌های همه زمان‌های مشترک بوده است . در واقع امروز می‌توان تظاهرات زیباشناسی این روحیه را در هنر استادانه و ظریف سلت‌های باستانی ، سلاحهای تزیین شده ، زینت‌های گرانبها ، سفالها ، مجسمه‌ها ، شیشه‌کاریها ، سکه‌هایی کاملا بدیع که سبکی کاملا " جدید دارند ، باز یافت .

این هنر باستانی سلت ، لاته‌نین " Latenien " خوانده می‌شود و این صفت از نام لاتن (Latene) در سوئیس ، درکنار دریاچه نوشاتل اخذ شده است . اکتشافات باستان‌شناسی در این محل سبب شد که عصر دوم آهن در اروپا را به این نام بخوانند . آثار ترسیمی و تجسمی این هنر ، بطور عمده براساس ترکیب خطوط و منحنی ، نقوش گیاهی اقتباس شده از تزیینات یونانی ــ ایتالیائی ، و تغییرشکل‌های تخیلی قرار دارد که دنباله آن در تذهیب کاری نوشته‌های ایرلندی و بریتانیائی ، در سنگهای یکپارچه و کنده‌کاری شده ایرلند و در پاره‌یی از آثار هنری رومی دیده می‌شود .

در اینجا ، یعنی در گویاترین زمینه فرهنگی نیز وحدت و مداومت سلتها مشهود است . قوی ترین خطوط گستاخانه در سکه‌های گلی ، نشانی از قدرت تجرید است که می‌توان آنرا در بعضی نقاط ، در هنر اروپایی تا زمان حال بازیافت .

بدین‌ترتیب یک هنر لاته‌نین وجود دارد که به هیچ یک از هنرهای دوران باستان شبیه نیست . این هنر ، بویژه در تجسم اشیاء کوچک ، سرشار از ظرافت است و قرینه‌سازی آثار کلاسیک را با نوعی ابداع آزادانه در هم می‌شکند ، و این ، بازتابی از استقلال فکری سلتهاست که همواره در مقابل هر چیز قراردادی واکنش نشان داده‌اند . در عین حال این هنر ، در ترکیب منحنی‌ها و ضد منحنی‌های خود که غالبا " بکمک پرگار رسم می‌شدند ، دقت بسیار دارد .

تجرید ، تغییر شکل و آفرینش‌موجودهای تخیلی سهم بسیاری در این هنر داشته و سحرآمیز بودن اشیاء و تزیینات در آن ، به شکوفایی رسیده است .

اعتقاد سلتها به خدایان متعدد نیز بدیع است . این خدایان عبارتند از خدایان مربوط به طبیعت ــ نیروهای کیهانی ، رودها ، کوهها ، جانوران ــ ؛ دیوها ، نظیر خدایان سه چهره ، مار با سر قوچ ، خدای دارای شاخ گوزن ، فرشتگان یا دیوهای کوچکی که می‌توان جن و غولشان نامید ؛ الهه‌های جمعی ، و غالبا " بی‌نام " (مادرانی که مبشر فرشتگانند) " خدایان محلی به تعدادبسیار زیاد . خدای رعد را در سراسر جهان سلتی می‌توان یافت .

بین این خدایان باستانی و تعدادی از خدایان رومی ، همانندی‌هایی برقرار شده‌است . این همانندی ، در ایرلند نیز ، با قدیسین مسیحیت وجود دارد ، واین خود نشان مداومتی عمیق در گرامی‌ترین اعتقادات بشر است .

بالاخره ، بسیاری از اماکنی که امروزه مسکونی است ، توسط سلتها انتخاب شده‌اند . اکثر شهرهای فرانسه که منشاء گلی دارند ، از این نوعند ، این‌شهرها که ثابت مانده ، یا اندکی تغییر محل داده‌اند ، اهمیت باستانی خود را هم چنان حفظ‌کرده‌اند ، مثلا لوته‌سیا ، در جزیره ســن ، که در حدود قرن سوم پیش از میلاد توسط قوم سلتی "پاریزی‌ بی" احداث گردید و بعد در دوره گل ــ روم تجدید بنا شد ، در زمان‌امپراتوری روم نام قبیله خود را بازیافت و به "پاریس" مشهور شد . از قلعه سلتی تا سیته رومی و شهر امروزی ، غالبا " تحولی مداوم وجود دارد .

مردم اروپایی ، اعم از ایبریایی ، لاتینی ، ژرمنی و آنگلوساکسون مجاری و اسلاو ، حتی اگر خود به این امر آگاه نباشند ، درشکل‌گیری قدیم‌خود ، دارای‌یک عنصر قومی و فرهنگی سلتی‌هستند که درمیان نیروهایی از گذشته که علم بر ما آشکار کرده‌است ، شاید یکی از پیوندهای خویشاوندی باشد که بازیافته می‌شود . " مجله پیام دیماه ۱۳۵۴ "

، استاد باستان‌شناسی و تاریخ کلژدوفرانس ، مدیر مجله گالیا

سلت‌ها

" از تمامی عناصری که ما در اختیار داریم چنین برمی‌آید که جامعه سلتی ، با سلسله‌مراتب خود ، به‌سه طبقه تقسیم می‌شد ؛ یک طبقه شامل روحانیان ، شاعران پیغمبران و جنگجویان‌اصیل

یک طبقه شامل صنعتگران آزاد و دهقانان؛ و بعد، توده بردگان یاتوده مردمی که کار و کوششان زندگی مرفه طبقه اجتماعی بالا را ممکن می‌ساخت.

اما همگی تابع قوانین در هم پیچیده سلتی بودند که ساختی بسیار قدیمی داشت. درواقع این نظام، کهن‌ترین و پیچیده‌ترین نظام قانون‌گزاری اروپا بود که رومیان گاه مجبور می‌شدند با آن کنار بیایند و بنوعی مصالحه تن در دهند.

طبق قانون سلتی، هیچ کسی، وضعش هر اندازه نامعلوم هم بود، از حقوق خود محروم نمی‌شد و بی‌حمایت‌نمی‌ماند چنین‌مساله‌ای به هیچ‌وجه مطرح نبود، مگر آنکه کسی جنایت بزرگی مرتکب شده باشد که درآن صورت از مراسم قربانی کنار گذاشته می‌شد، قبیله‌اش او را طرد می‌کرد و تنها، زندگی نومیدانه محرومان از حقوق قانونی در انتظارش بود.

اصطلاح "وحشی یا بربر" که توسط رومیان به میان آمد، سرنوشتی بدفرجام داشت؛ امروزه این اصطلاح تصویر وحشی تیره‌بختی را بذهن ما متبادر می‌کند که از هیچ یک از مزایای تمدن بهره‌یی ندارد. اما برای رومیان، وحشی کسی بود که رومی یا یونانی‌نباشد. در جهان باستانی کلاسیک، حتی اتروسکهای پیشرفته و سرشار از ظرافت وحشی و بربر بودند.

مساکن سلتها، برای مردمی که بطور روزمره به شکار، غارت دامها، جنگ، کار روی زمین و انجام مراسمی مذهبی می‌پرداختند، کاملا منطبق بر احتیاجاتشان بود، زیرا یکی از قابل‌ملاحظه ترین عوامل همبستگی در میان سلتها را اعتقادات و خدایان مشترکشان تشکیل می‌داد.

اما در میان، پرگویی‌های بی‌پایان در میدان اجتماعات، وقت تلف‌کردن‌های پرظرافت در حمامها، غذاهای عجیب خارجی و پرستش مبتذل خدایان رومی را ترجیح می‌دادند. کلبه‌های همسایگان سلتی آنان، غالبا" بسیار وسیع بود.

میزهای کوتاه و بدون تزئینات با غذای ساده ولی مقوی آنان و با افراط در نوشیدن آبجوی قوی، که برای اشراف جنگجو پس از مراجعت از شکار یا دعوا بسیار دلپذیر بود، مناسبت داشت.

دیوارهای بلند و هماهنگ، سنگفرشهای موزائیکی و پرلمعان، هنگامی که شراب از کوزه‌های فلزی اصیل سرازیر می‌شد، و در اجاق وسط اطاق، آتش برق نقشهای ظریفی را که بدست صنعت‌گران ماهر ساخته شده بودند، ظاهر می‌ساخت، تمام ارزش خود را باز می‌یافتند.

نور آتش روی سلاحهای بسیار زیبا و جواهر اربابانی که به ضیافت نشسته بودند و نیز روی سپرهای پرنقشی که همیشه، در دسترس بازی‌کنان منعکس می‌شد. رقابت‌های فردی و میل دائم به برجسته بودن در میان هم‌رزمان، احساس لذت از خطر جنگ تن بتن ناگهانی را که همیشه امکان بروز آن بود و روش مطلوب سلتها برای خاتمه دادن به بحث محسوب می‌شد، برمی‌انگیخت.

جنگجویان اصیل، ارباب و میهمانانش، میهمان‌نوازی در میان سلتها، همواره وظیفه‌یی ـ مذهبی‌بوده و هست و دوست‌داشتند به‌نوای‌چنگ، صدای خوب شاعری درحال سرودن و خواندن

شرح شاهکارها وشجاعت‌های قهرمانان در گذشته ، نقل داستانهای خدایان ، یا مدح سخاوت و فضیلت‌های استثنائی صاحب مجلس ، گوش فرا دهند .

تمام اینها ، درست با خلق و خوی سلتها ، موقع جغرافیائی و نحوه زندگی انتخابی آنان‌که سنتی شده بود ، تطابق داشت . اینکه گرایشها و رسوم ایشان با مردم مدیترانه تفاوت داشت ، دلیل آن نیست که ایشان مردمی بی‌فرهنگ یا "وحشی" بوده‌اند .

در حقیقت ، پاره‌یی از جنبه‌های مذهب سلتی باعث حیرت رومیانی شده بود که آنان را "وحشی" می‌خواندند . از جمله سر بریدن‌ها ، قربانی‌های انسانی و برتری مطلق روحانیان و راهبان سلتی . " نقل از مجله پیام دیماه ۱۳۵۶ . ن روس ، باستان‌شناس و نویسنده انگلیسی در زمینه تاریخ و تمدن سلتی .

سنغای

بر نژادی که در منطقه دره نیجر بین بوریم و سای و بر مملکتی که این نژادزندگی میکنند ، سپس اراضی خود را وسعت دادند اطلاق میگردد . شمالا" به حیره‌دیبو ، جنوب حدشمالی داهومی منطقه نفوذ این دسته است . سنغای را مردی بربری در قرن ۷ بوجود آورد و این خاندان تا ۱۰۰۰ سال حکومت کرد ، امیران این سلسله ملقب به جا اوزا تا ۱۳۲۵ میلادی بودند . درین هنگام جنگی میان آنان و منساموسی پادشاه مالی درگرفت . در ۱۳۳۶ سنغای اعلان استقلال کرد و در مبارزه با مالی ادامه داد و پادشاه سنغای ملقب به سنی یعنی محرر گردید . حکومت بر سنغای را عده‌ای از ملوک که بزرگترین آنها اسکیاموسی ، اسکیا اسماعیل (۱۵۳۱ — ۱۵۴۹) اسکیا داود (۱۵۴۹ — ۱۵۸۲) اسکیا — اسحق (۱۵۸۲ — ۱۵۹۱) و در روزگار احمد المنصور ذهبی — سلطان مراکش — سنغای بطمع استیلا بر معادن طلا و نمک جنگیدند بر پایتخت آن جا مسلط شد ، سپاه آنرا پس از جنگهای شدید در جنگ تندیبی (۱۲ مارس ۱۱۹۱) شکست داد شمالی‌ها و برتمیکتو مسلط شد و پس از چند سال مثل یک دولت آفریقائی شد و مانند ممالک کوچک ۱۲۷ (۱۴۶۴ — ۱۵۹۱) سال دوام آورد .

سنوسی

فرقه‌ای مسلمان هستند ، که در ۱۸۳۷ با انتشار اسلام و مبارزه با نفوذغربی‌تاسیس گردید ، اعضاء آن در واحه‌های شمال آفریقا و بطور قابل‌توجهی واحه‌های کوفرا درلیبی هستند . خانواده حکومت سابق لیبی شاخه‌ای از سنوسی بودند .

سواحلی

دسته‌ای از بانتوهای سیاه‌پوست مشرق آفریقا هستند که در طول کرانه کنیا و

تانزانیا و همچنین جزیره زنگبار زندگی میکنند. این مردم تاجران عمده‌ای هستند. زبان آنان زبان مهم و اصلی مشرق آفریقا شده، گرچه زبان بانتو طبقه‌بندی شده است. سواحلی‌ها مقداری زیادی لغت‌عربی، هندی، فارسی، پرتغالی و انگلیسی وام‌گرفته و وارد زبان خود ساخته‌اند.

سومریان

اینطور بنظر میرسد که سومریان در مناطق کوهستانی میزیستند که در حدود ۴۰۰۰ ق ـ م ازطرف شمال رو به بین‌النهرین نهادند وچون در اراضی مسطح بین‌النهرین سکنی گزیدند برای خدایان خودکوههای مصنوعی میساختند تا معابد خودرا برفراز آن تپه‌ها بناکنند وچون هنوزساختن پلکان رانمیدانستند از غلام‌گردشهائی که میساختند برای بالا رفتن ازین‌تپه‌ها استفاده میکردند بعدها دیگران ازسومریان درساختن غلام‌گردش‌ها تقلید کردند بخصوص‌غلام گردش‌هائی که درایستگاههای راه‌آهن وبناهاکه درین اواخر بوجود آورده‌اند تقلیدی ازسومریان است.

یکی دیگرازتمدنهای عظیم روزگاران باستان مربوط بحاشیه‌های رودخانه‌های دجله وفرات متعلق به سومریان است‌که درحدود ۴۰۰۰ ق ـ م سازمان منظم آبیاری را پدید آوردند اززمینهای خودانواع غلات و سبزیها را برداشت می‌کردند از گاوآهن درکشت و دانه‌افشانی، استفاده مینمودند ومس‌ومفرغ رانیزمیشناختند وآنان بودندکه مفرغ راکشف کردند درخرمن‌کوبی وسیله بسیارخوبی نساخته بودندبااینحال که‌مفرغ را حدود ۲۸۰۰ سال پیش از میلاد برای اولین بار کشف کردند ولی از سنگ در ساختن ابزار کار خود بیشتر استفاده میکردند. داس دروگری را از سفال میساختند سوزن ودرفش را ازعاج یااستخوان تهیه مینمودند. پارچه بافی دربین این قوم رونقی بسزا داشت که تحت نظرشاه بود.

خانه‌های سومریان گلی بودکه سقف‌آنرا با نی وچوب می‌پوشانیدند وروی بام‌آنرا کاه‌گل میکردند ازین‌نوع خانه‌ها نمونه‌هائی بدست‌آمده است. آب‌آشامیدنی خود را از چاه میکشیدند. کالاها را بوسیله آب حمل میکردند اما یك هیأت اکتشافی قدیمترین وسیله نقلیه جهان را درجزیره کیش کشف کردند روابط فرهنگی با مردم آنروزگاران داشتند ازطلا ونقره بعنوان ملاك قیمت استفاده نمیکردند زیرا هنوزپول پدید نیامده بود. وکارتجار برمبادله متکی بود. اسناد خودرا بگواهی میرساندندتا محکمترباشد این مردم دارای تقویم بودند وسال رابدوازده ماه‌قمری تقسیم‌کرده بودند اموروام دادن وگرفتن با

ربحی حدود ۱۵ تا ۳۳ ٪. رواج داشت حق‌مالکیت وبرده داری محفوظ ومحترم بود .

خط‌نویسی درنزد سومریان

چون‌مردم سومری خطوط خود رابروی خشت وصفحات گلین می‌نوشتند سپس آنرا درمقابل آفتاب یادرآتش خشك می‌کردند ومی‌پختند روزگاری طولانی ازآن عهدکه پیش از ۳۲۰۰ تا ۳۶۰۰ ق ـ م میلاد میباشد بر جا مانده است این الواح از طرف چپ براست وچون بصورت میخ نوشته میشد بخط میخی معروف گردید حوادث ، وقایع ، اسناد صورت خرید وفروش ، احکام ، فرمانها را برآن می‌نوشتند که امروز دردسترس ماست و ازتند بـادحوادث درامان مانده‌است البته سومریان نتوانستند حـروف را نماینده کلمات سازند ، یعنی‌یك حرف نمـاینده یك‌شیئی یامعنی باشد واین‌مهم بدست مصریان حل شد اما بازبشریت مدیون سومریان درپیدایش خط میخی‌است .

سویس

"سویسیها مردمی زودآشنا و مهربانند . با آنکه میل ندارند با دیگران زیاد نزدیک و صمیمی شوند اما در عین‌حال می‌خواهند هر کس را در آسایش و خوشی به‌بینند و تـا جائی که بتوانند میکوشند تا مهمانانشان ، خود را در خانهٔ خویش احساس کنند . میتوان گفت که سویسیها مهمانان خود را با غذا و خوش‌خدمتی بد عادت میکنند . از اینرو و همچنین به علت زیبائی محیط و هوای روح‌افزای این کشور ، ثروتمند و فقیر ، مشهـور و غیرمشهور برای‌استراحت ، ورزش و حتی برای‌گذراندن بقیه عمرخویش به آنجامیروند . "

" با آنکه به چهار زبان مختلف سخن می‌گویند ، گوئی این پنج میلیون سویسی یک تن می‌باشند . البته گاهی ایالتهای مختلف میان خود اختلافاتی پیدا میکنند وازیکدیگر مکدر می‌شوند ، با اینهمه حاضرند به‌خاطر منافع و مصلحت عمومی از عقاید خود دسـت بکشند . آنها عملا ثابت کرده‌اند که دلیلی ندارد برای رفع اختلافات خود بجنگند . "

"کشوری با اینـهمه مناظر گوناگون طبیعی ، بی‌گمان دارای طبایع مختلف نیزخواهد بود . تمدنهای بسیارهنگام عبور یا استقرار در آن ، آثاری از خود بر این سرزمین‌ومردم آن بجا گذاشته‌اند . با اینحال آنچه امروزه بیش از هر چیز در این کشور به چشم‌میخورد شیوه و رنگ تمدن آلمانی است که حتی در سویس فرانسوی نیز دیده میشود ، از ظرافت فرانسوی در آن خبری نیست و از لطف و زیبائی و زنده دلی ایتالیائی تنها مقدار کمی وجود دارد . مردان قوی ، درشت هیکل ، خوش اندام و زنان سرخ‌گونه . . . " نقل ازکتاب سرزمین و مردم سویس ــ ترجمه مهدی جوهریان

نژاد بزرگ سیاه The Negroid Great Race

"این نژاد را با سامی دیگر Afro - Asian - Negroid - Austrloid و این نامگزاری آخری بعلت موقعیت جغرافیائی آنها است) ــ نیز مینامند

خصوصیات افراد این نژاد عبارتست از :

"رنگ پوست ، مو و چشم سیاه ــ موهای سر فردار و مواج ــ موهای صورت ظریف و ناچیز (گرچه در بعضی از گروه‌های این نژاد افراد موهای زیادی دارند) ــ استخوانهای گونه باریک ــ بینی چندان رشدی نکرده و قاعدهٔ آن معمولا پهن است . محور بزرگ سوراخهای بینی عرضی است . فک فوقانی کمی بجلو برجسته است . لبها کلفت و برجسته اند و دهان گشاد است . اندام پائین با مقایسه با طول تنه کوتاه است . "

" مسکن اصلی این نژاد آفریقا و مناطق مرکزی و جنوبی استرالیا است . ساکنیـن آفریقا را نژاد آفریقائی هم مینامند . آفریقائی‌ها شاخهٔ غربی نژاد سیاه هستندونمونه‌های اصلی آنها در کشور سودان یافت میشوند . "

"سودانی‌ها با پوست قهوه‌ای تیره (شکلاتی) ، موهای خشن و فردار سر (موها بـا زاویهٔ حاده از پوست سر بیرون میآیند و مقطع عرضی آنها بیضی شکل است و موهای ناچیز صورت (ریش و سبیل) و بدن مشخص میگردند . "

آفریقائی‌ها صورتی کوچک و صاف دارند . پیشانی آنها بلند و راست و گاهی برجسته است . باوجود قوس ابروئی ضعیف ، پل بینی کوتاه و پخ است . چانه رشـد متوسطی دارد و سر دراز میباشد . قد متوسط افراد این نژاد بلند است . "

" نژاد سیاه میان خود نیز دسته‌های کوچکتری دارد . بعضی پوست روشنتر و بینی باریک دارند و برخی دیگر لب ظریف یا با ضخامت متوسط . گروهی دارای قدی کوتاه با پاهای بلند نسبت به طول تنه هستند . قد متوسط سیاهان نیلوتیک Nilotic ــ ۱۸۰ سانتی‌متر است و بلندترین انسانهای جهان شناخته‌میشوند . علاوه بر سودانی‌ها ، اهالی افریقای جنوبی (بوشمن‌ها) ، آفریقای مرکزی (پیگمی‌ها ــ Pygmies) و آفریقای شرقـی (حبشی‌ها) از این نژاد میباشند . "

"سیاهان استرالیائی Australid شاخهٔ شرقی نژاد سیاه هستند . بعضی از استرالیائی‌ها ، مثل اهالی جزایر سلیمان ، آنقدر بسیاهان آفریقائی شبیه‌اند که حتی با مطالعات انسان‌شناسی هم نمیتوان آنها را متمایز کرد . بعضی گروه‌ها هم با وجود تشابه ظاهری که با سیاهان‌دارند با آنها مشتبه‌نمیگردند ، مانند استرالیائی‌های Aborigines که در حال حاضر ۵۰ هزار نفرند ــ اگر چه قبل از استعمار استرالیا تعداد آنها به ۳۰۰ هزارنفر میرسید . از نقطهٔ‌نظر شکل ظاهری‌اختلاف کوچکی بین این نژاد و نژادآفریقائی

موجود است و این زائیدهٔ جدا بودن آنها از یکدیگر برای مدت زمانی دراز در حدود صدها تا هزاران سال ـ میباشد ."

"پوست سیاه یا قهوه‌ای شکلاتی ، موهای فردار سیاه ، رشد نسبتا" فراوان موهای بدن بخصوص در روی صورت (ریش و سبیل) ، صورت باریک ، پیشانی شیب‌دار با قوس ابروئی برجسته ، چشمان قهوه‌ای رنگ متمایل بسیاه ، بینی بلند و پهن ، سوراخهای بینی بزرگ ، لبهای کلفت ، برجستگی واضح فک بجلو ، چانهٔ کوچک ، سر دراز و قد نسبتا" بلند همه از مشخصات یک فرد استرالیائی است ."

"استرالیائی‌ها یک گروه نژادی مجزا نیستند . اهالی گینهٔ جدید و جزایر ملانزی (ملانزین‌ها و پاپوآها) با این نژاد همبستگی دارند . مردم تاسمانی Tassmani که در قرن ۱۹ از بین رفته‌اند نیز جزئی از نژاد استرالیائی بوده‌اند ."

نقل از کتاب مبداء نژادهای انسان ـ ترجمه دکتر مشکین‌پور ـ فرامرز نعیم

سیاه‌پوستان ـ نگرو

مردم سیاه‌پوست بومی آفریقا ، جمجمه دراز ، موهای مجعد و بلند با لب‌های کلفت دارند . ولی از لحاظ فردی تفاوت‌های بسیار دارند . با مردم بسیاری از نقاط عالم تفاوت‌های جسمی و ظاهری دارند . برخی از سیاه‌پوستان دارای زبان‌های ترقی یافته و صنایع دستی و تشکیلات تمدنی پیشرفته هستند . بسیاری از آنان را در قرن ۱۸ و ۱۹ به صورت برده با کشتی ازآفریقا به‌آمریکا بردند ، جائیکه با سرخپوستان و مهاجران اروپائی آمیزش یافتند .

مردمان آفریقای شمالی از نژاد قفقازی (سفید) هستند ، آفریقای جنوب‌صحرا سیاه‌پوستانی بنام بوشمن‌ها ، هوتنوت‌ها و پیگمی‌ها زندگی میکنند که هر کدام از اینان با یکدیگر تفاوت‌های ظاهری دارند .

سیاه‌پوستان آفریقائی بکشاورزی ، پرورش دام یا هر دو اشتغال دارند . زراعت در جاهای پرباران و گله‌داری درجاهای خشک‌تر انجام میشود . برخی ازسیاه‌پوستان دارای تشکیلات‌تمدنی پیشرفته هستند که بیشتر در آفریقای‌غربی بسرمی‌برند ،ولی کنفدراسیون ایالات آنها جای خود را به کولونی‌های اروپائی در قرن ۱۹ داد . کشور جمهوری‌لیبریا در ۱۸۴۷ بوسیله سیاه‌پوستان آمریکا ایجاد گردید . از جنگ جهانی اول مردم کولونی های پیشین انگلستان در غرب آفریقا از جمله غنا ، نیجریه استقلال یافتند .

سیاه‌پوستان آفریقا به‌مبارزه استعمار برخاستند و در سایه تلاشهای بسیار ،بسیاری از مناطق آفریقا از چنگال استعمارگران خارج و دارای استقلال شده‌اند .

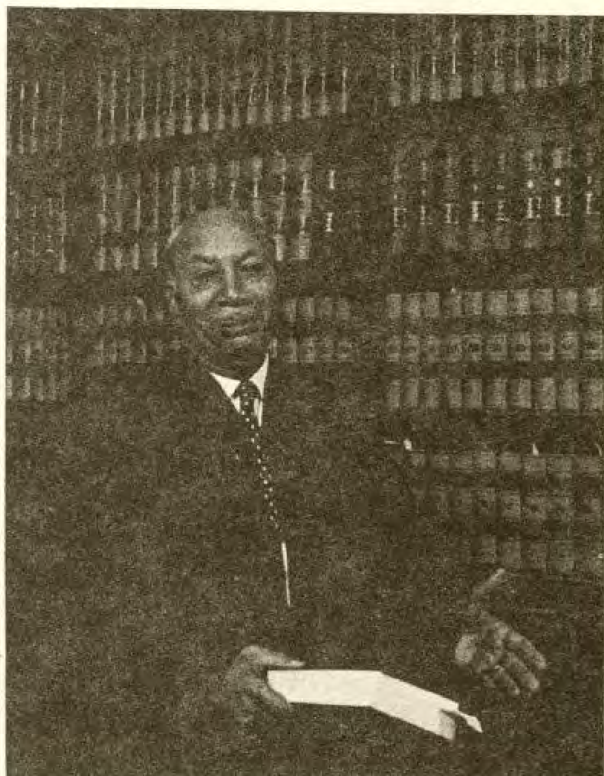
سیک

جماعتی دینی در هند و پاکستان (حدود ۶ میلیون نفر) بیشتر در پنجاب ساکن هستند. ناناک در ۱۴۶۹ این فرقه دینی را تاسیس کرد دیانت آنان ندای وحدانیت و تقارب اساسی برای همه ادیان بود... ناناک ملقب به معلم اول، حفظ هیات کهانت نظام طبقاتی جدا اما جوفندسنج (۱۶۶۶) معلم دهم (جورو)، صفوف سیک‌ها را متشکل و متحد و عده‌ای از آنانرا برای جنگ آماده و نظام طبقاتی خاصی برقرار کرد. معتقد به خدایان در دین هندوئیسم بود. پوشیدن عمامه ونتراشیدن‌مو را دربین طرفداران خود سیک‌ها رایج نمود هر نفر سیک منتسب بطایفه‌ای از جنگجویان ملقب به سنج (شیر) و بزرگترین سرداری که از میان آنان برخاست را بخت‌سنج در اوایل قرن ۱۹ ظهور کرد، بود.

سیمینول Seminole

قبیله‌ای سرخپوست از فلوریدا که ترکه و فرعی کریک‌ها Creeks ، بیشتر سمینول‌ها به اوکلاهمادر ۱۸۴۳ بعد از یک جنگ ۷ ساله منتقل و جابجا شدند.





دو تن سیاه‌پوست ساکن محله هارلم نیویورک

شمر

قبیله‌ای است که برخی از آنها در نجد در عربستان سعودی و گروهی در عراق و سوریه بسر میبرند ، گروههای بدوی آن در کوه شمر در عقده ، بدع فید ، عائل ، تیماء ، زندگی میکنند تا سال ۱۹۲۱ آل الرشید بر آنها حکومت میکرد از آن ببعد زیر نفوذ عربستان سعودی قرار گرفت .

شهران

بزرگترین قبیله مستقردر عربستان‌سعودی از لحاظ نفر و عده و اراضی آنها از بیشه تا صبیا و تا دره شهران ۳۰۰ کیلومتر است امتداد دارد .

شوشون

قبیله‌ای سرخپوست در کوههای راکی جنوبی ، شبیه‌آپاچی‌ها ، آنان‌مدتی مخالف‌و دشمن خانه‌نشینی سرخپوستان پوئبلو Poebloes بودند برخی شکارچیان اصلی گاو-میش‌آمریکائی و دیگران جمع‌کننده ریشه گیاهان هستند .

شیلی Chile

مردم‌شیلی ، نژادشناسی ، زبان و مذهب ــ تنها چندنسل از جمعیت اصلی‌وعمده‌ٔ سرخپوستی درشیلی وجود دارد .حدود۲۰۰/۰۰۰ سرخپوست آروکانی Araucanian در مناطق جنوبی بسر میبرند که زبان و آداب و رسوم خود را هنوز حفظ‌کرده‌اند و اینها گروه کوچکی ازسرخپوستان در شیلی می‌باشند . عده‌ای‌از مردم شیلی دورگه (سرخپوستی اسپانیائی) می‌باشند که این نژاد حدود ۶۵٪ از جمعیت شیلی را تشکیل میدهد . کمتر از یک سوم جمعیت شیلی از مبداء اروپائی می‌باشند ، و بیشترین آنها اسپانیائی و بقیه بیشتر آلمانی ، انگلیسی واصل یوگسلاوی و تعداد کمی هم فرانسوی ، ایتالیائی ، سوئیسی ، ایرلندی هستند (همگی‌این‌گروهها در نیمه‌دوم قرن نوزدهم واوائل قرن بیستم وارد شیلی شدند) و نسلهای این مهاجران بعنوان سازنده اکثریت مسلم جمعیت در مناطق جنوبی شیلی وجود داشته‌اند . نفوذ آلمان بویژه در ظاهر مذهب و گفتار درایالات اسورنو Osorno والدیویا Valdivia ، پرتووارا Pureto Varas و پرتومنت Puerto Month اثر فراوان دارد که مسلما" میراث اسپانیائی زبان اسپانیائی را در کشور شیلی گسترش داد ، همینطور در کنار زبان اسپانیائی زبان‌آلمانی برای‌ساکنان بخشهای جنوبی و زبانهای فرانسوی ، انگلیسی ــ مذهب کاتولیک رومی

رسما" حدود ۹۵٪ جمعیت شیلی را در برمیگیرد. بهرحال مذهب پروتستانی میان سرخپوستان شیلی در بخشهای طبقاتی پائین‌تر قرار دارند و این گروه بیشتر در مناطق شهری فعالیت دارند، گروههای پروتستانی و گروههای مذهبی ایوان جلیکال Evan Gelical ، باپتیست Baptist و لوتوی Lutheran هم در این کشور فعالیت‌های مذهبی دارند.

شهرهای عمده شیلی ــ شیلی مرکزی در قلب این سرزمین می‌باشد که حدود ۹۰٪ جمعیت و از بزرگترین شهرهای شیلی را در برگرفته‌است. بیش از نیمی از جمعیت در مناطق شهری بسر میبرند. شهر سیاسی، مذهبی اجتماعی و مرکز روشنفکران شیلی سانتیاگو پایتخت شیلی می‌باشد. شاید اغراق‌آمیز و کمی لافزدن باشد که بگوئیم در این شهر بزرگ و خیره‌کننده تالار اپرا، انجمنهای فیلارمونیک یا ارکستر سمفونی، کتابخانهٔ ملی و چندین موزه وجوددارد. والپاریزو Val Paraiso بندر اصلی وعمدهٔ شیلی دومین شهر بزرگ و از مهمترین مراکز بنادر صنعتی و تجاری در کشور شیلی‌میباشد. شهر کنسپسیون Concepcion مرکز فرهنگی برای بیشتر مردم بخشهای جنوبی شیلی‌و آنتوفاگاستا Antofa Gasta شهر عمدهٔ برای بیشترمردم بخشهای شمالی شیلی‌میباشند.

این شهرها و دیگر شهرهای شیلی همگی بصورت ظاهر مدرن هستند و بعد از یک زلزلهٔ نسبتا" شدید در شیلی دوباره‌سازی و احیاء شده‌اند.

شهر تموکو Temuco درمیان یکی از موفق‌ترین بخشهای جنوبی سرخپوستی شیلی قرار گرفته است درآنجا مردمی به آداب‌ورسوم سرخپوستی بسرمیبرند واین‌سرخپوستان‌از نظر آداب و رسوم و مذهب فوق‌العاده متعصب می‌باشند و با گذشت زمان هنوز دور از ترقیات علمی و فنی بسر میبرند و مردم‌شناسان و تاریخدانان علاقهٔ وافری به بررسی و تحقیق در مورد این مردم که گذشته‌های دور و دراز شیلی را بیاد می‌آورند دارند.



دخترک سیاه‌پوست

طوارق

تنهاقبیله‌ای‌که درشمال افریقا ازنژاد بربرها بود ودین اسلام نفوذکامل‌درآن نیافت وآداب ورسومی داشتندکه مغایر بادین اسلام بود قبیله‌طوارق‌است. دربن قبیله زنان مقام و مــرتبه مهمی دارند درمعاشرت بامردان آزادند درپس پرده وانزوا قرار ندارند.

نسب‌ازشاخه مؤنث‌خانواده برده میشود. درشعر وشاعری وهنر وسواد زنان برمردان رحجان دارند یعنی عده باسوادان میان‌زنان بمراتب بیشتراز‌مردان‌است .

مردان میبایست روپوش داشته باشند حتی درهنگام خواب نیز روپوش ضخیم خودرا ازتن دور نمیسازند .

زنان مشوق ومروج‌حقیقی همه نوع کوشش‌های‌فکری وهنری قبیله بودند.

زنان شوهردار حق دوستی با مردان را داشتندو معاشرت بامــردان دیگر غیر از شوهر خود امری عادی بود .

طرز حکومت آنان نوعی حکومت اشرافی بودکه عده‌ای محدود از اشراف‌که اصلا از نژاد قفقازی بودند بگروه‌های دهقانان و بندگان فرمانروائی میکــردند . دهقانان و شبانان ازخون‌زنگی ونژاد آن بودند. شاید آنان بازماندگان بردگان وگروههای‌کوچك زنگی بودندکه تمدن طوارق را پذیرفته‌اند .

میان اشراف رسم چنین بودکه کنیزان و زنان متعدد داشته‌باشند لذا ترکیب‌خونی میان نژاد قفقازی وزنگی بوجود آمد.

طوارق مردمی هستندکه گله‌های شتر، بز نگاهداری میکنند وعده‌ای ازبردگان بکار کشاورزی نیز میپردازند همچنین ازکاروانهائی‌که ازخاك‌آنها میگذرد حق‌العبور میگرفتند تا جاده امن باشد چنانچه کاروانیان ازدادن باج سرباز میزدند مــورد حمله جنگ‌آوران طوارق قرار میگرفتند .

بنابراین ساکنان شمال شرقی واقع درجنوب مصر ازاختلاط زنگیان ومــردم قفقاز یك نژاد فرعی تازه بوجود آمده‌است زیرا با اینکه رنگ چهره‌های آنها تیره است امــا موهای انبوه سرآنها نشانه نژادقفقازی است .

درین قسمت ازافریقا سه نوع تمدن پدیدآمدکه اولی تمدن حبشه که مقتبس ازتمدن بیزانس و عربستان و دومی‌که درناحیه سومالی بوجود آمد شبیه تمدن خاورمیانه فقط در منطقه گالا تمدنی آفریقائی‌که تمدنی لبنی رواج داشت و اساس آن برگاوداری است. در حالیکه تمدن حبشه بر اقتصاد کشاورزی و دامپروری متکی است .

عاد

قبیله‌ای ازنسل عاد ابن‌نوح که حضرت هود (ص) پیامبر آنان بود و چون از فرمان این پیامبر سرباز زدند با طوفان هلاک شدند.

عتیبه

قبیله‌ای بدوی در کشور عربستان سعودی است که از لحاظ کثرت و تعداد شتر بر همه قبایل برتری دارد. مراکز آنها از شرق کوههای حجاز تا وشم، قصیم در وسط نجد امتداد دارد و آن منطقه‌ای است که از لحاظ چاههای آب غنی است. این قبیله بدو قسمت تقسیم گشته: روقه، برقه بیشتر روقه‌ای‌ها در حجاز و برقه‌ای‌ها در نجد هستند.

العجمان

قبیله‌ای بادیه‌نشین در کشور عربستان‌سعودی، مهمترین قبایل بدوی در خلیج فارس، چراگاههای تابستانی آنها در دشت‌های مشرف بر خلیج‌فارس است. چراگاههای زمستانی آنان تستوغل تا سدیر، دارای نخلستان‌های وسیع در حسا هستند و در جائی (بجز معدودی از آنان)مستقر نمیشوند.

عدنان

عدنان اسماعیل‌ابن ابراهیم (ع)، ازآن انساب عرب متفرع و نخست به‌اهل حجاز نسبت داده میشود، آنگاه بطون عدنان در تهامه، نجد، سپس یمن منتشر گشتند.

مردم عراق Iraq

از مهمترین گروههای نژادی و فرهنگی که بطور عمده در میان مردم عراق وجود دارد اختلاف فاحش در میان دو گروه منفک کرد و عرب می‌باشد. بخش عرب‌نشین از یک گروه مشخص تقریبا متجانس تشکیل شده است که در بخش غربی و جنوبی عراق اسکان گزیده‌اند. اینطور بنظر میرسد که این گروه از نسلهای اولیه وقرون متمادی در آن جا بسر میبرده‌اند. از اینرو این گروه مردم در این مناطق بعنوان بادیه‌نشین و روستائی و گله‌چران اقامت گزیده‌اند. بسیاری از مردان و ساکنان فعلی عراق از تبار و اعقاب‌آرامی‌ها، اکدی‌ها، سومریان و آشوریان باستانی بشمارآیند. بخش کردهای عراق دارای وابستگی نژادی و زبانی با ایرانیان هستند حتی ممکن است که‌این این اقلیت که عمدتا" در شمال و غرب مستقر هستند از نسل مادها می‌باشند. کردها

عموما" از پیوند نژادی یزیدیان و آسوریان میباشند که برطبق برآورد سالهای ۱۹۶۴ حدود هجده درصد از جمعیت عراق را آنها در برمیگیرند گروه دیگر کوچک ترکمنها هستند که در اسپانیا اربیل و سلیمانیه گرد هم آمده‌اند. گروه دیگر شباکهای موصلی هستند که احتمالا" در مناطق مرکزی گرد هم آمده‌اند. و بالاخره گروه سوم را ماندین‌ها که گروهی منفک و مجزا از گروههای مذهبی هستند و تا سال ۱۹۴۸ در عراق، یک گروه قابل توجه یهودی ساکن بودند که عمدتا" در شهرها گرد هم آمده بودند و از آن سال به بعد به اسرائیل مهاجرت کردند زبان رسمی مردم عراق عربی می‌باشد که‌در سراسر عراق به این زبان محاوره میشود. لهجه‌های کردی و ترکی نیز خیلی معمول و تکلم در شمال عراق و زبان فارسی بوسیله ایرانیان تکلم می‌شود. مذهب درمیان مردم عراق گوناگون می‌باشد. اکثر قریب به اتفاق این مردم یعنی حدود هفتادوپنج درصد از جمعیت عراق را شیعهٔ مسلمان و بیست‌وپنج درصد باقیمانده (سنی‌ها) که در اقلیت می‌باشند تشکیل میدهند که از تسلط سیاسی موثری برخوردار میباشند و بیشتر رهبران و سیاستمداران‌سنی می‌باشند.

همینطور گروه کوچکی در عراق وجود دارند که دارای مذهب مسیحی هستند و بیشتر در بخش شمالی عراق و اطراف موصل و یا در شهرهای بزرگ بسر میبرند. فرقه‌های دیگر مذهبی مثل نسطوری، کاتولیکها و یهودیان بسر می‌برند. بیشتر عراق چه در شهرها و چه در روستاها از مجاری آب‌های‌زیرزمینی‌و از طریق رود — خانه‌ها و ترعه‌هاو کانالهای فراوانی برخوردار است، اما در مناطق سرزمین آبیریا و کوهستان با وجود بارندگی فراوان از نظر کشت و کشاورزی زیاد جالب نمی‌باشد و بیشتر از سیستم توزیع آب از استانهای دیگر به‌آنجا سرازیر میشود که می‌توان گفت تقریبا" عراق را بطورکامل آبیاری می‌کند. صحرانشینی و کوچ‌نشینی نه تنها در بخش دشت‌ها و صحراهای غربی از اهمیت خاصی برخوردار است بلکه در بین دو رودخانهٔ بزرگ مهم دجله و فرات هم دارای اهمیت می‌باشد. همینطور در مناطق خشک و شنزار در مناطق جنوبی شط‌العرب هم مهم میباشد. کوچ‌نشینان گروه فروانی از جمعیت عراق می‌باشد که غالبا" در فصلهای مختلف سال این کوچ‌نشینان در زیارتگاههای مهم بسر میبرند. زیارتگاههای مهم مذهبی کشور عراق شهرهای کربلا، نجف و سامرا میباشد. که گاهی اوقات تولید تورم جمعیت از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر را کوچ‌نشینان کرد به وجود می‌آورند بدین‌صورت که بطورعمده از اول زمستان تا اول تابستان از مناطق سرزمینهای پست به مناطق بالایی و چراگاهها کوچ می‌کنند و حتی بعضی از این قبایل کردنشین در فصلهای خاصی در طول خطوط مرزی بین ایران و ترکیه بسر میبرند.

عربها

عربها مردمی گندم‌گون از نژادسامی هستند که در کشورهای گرمسیری بطرف‌جنوب و شرق دریای مدیترانه زندگی میکنند. مردان عرب با مقایسه با اروپائی‌ها کوتاه قد، ولی لاغرتر و بیشتر خوش‌منظر هستند. عربهای جنوبی دارای بینی دراز هستند اما بادیه‌نشین‌ها دماغی کشیده چون منقار عقاب دارند.

زنان عرب، گاه خیلی زیبا، اما مانند مردهای عرب تیره‌رنگ با موهای مشکی هستند. بیشتر زنان خود را در نقاب و چادر محفوظ میدارند.

بیشتر عرب‌ها در سرزمین‌های بیابانی بسر می‌برند، روستاها یا شهرک‌های آنان در کنار چشمه‌سارها یا چاههائی که در بیابانها بصورت سیلاب جاری می‌شود، ایجاد گشته است، با آب چشمه‌ها و چاهها مزارع کوچک خود را آبیاری می‌کنند. در گوشه‌وکنار بیابانها گه‌گاه علفزارهائی برای چرای دام‌های آنان وجود دارد. اسب‌های عربی معروفیت فراوان دارد که‌در سرزمین‌های عربی پرورش می‌یابد.

عربها امروزه در عربستان، مصر، سوریه، عراق و در طول سواحل شمالی آفریقا، سواحل جنوبی خلیج فارس، دریای سرخ و دریای عربی و قسمتی از سواحل اقیانوس‌هند بسر می‌برند.

عرب

عرب یکی از امت‌های سامی نژاد است برخی از این ملت‌ها در عهدهای نخستین انقراض یافت مشهورترین‌آنها **عاد، ثمود، طسم، جدیس** بود وآنچه از امت های عرب باقی مانده است بنی‌قحطان و بنی‌عدنان است.

بنی قحطان را عرب عاربه‌گویند زیرا آنان از بنی یعرب ابن قحطان هستند. عدنانی‌ها منسوب به‌عدنان ابن‌اسمعیل بن ابراهیم (ع) میباشند.

ابراهیم با فرزندش اسمعیل و همسرش هاجر (مادر اسماعیل) درمکه فرود آمدند، ابراهیم بیت‌الحرام را بناکرد ونسل او درمکه روبافزایش نهاد.

شهرنشینی و تمدن عرب پیش‌از اسلام در یمن، حیره، شام، حجاز بود.

مرکز حکمرانی وسلطنت یمن شهر صنعا بود که در آن قبیله‌های حمیرحکومت و مالکیت داشتند و از پادشاهان حمیر بلقیس معاصر سلیمان نبی پادشاه بنی اسرائیل در اورشلیم بود (بعدها بعقد ازدواج سلیمان درآمد.) در یمن قصرهای عظیم برافراشته شده بودکه از همه آنها با شکوهتر غمدان (ظاهراً درصنعا) بود.

در حیره ملوک لخم یکی از قبایل یمن بودندکه بعد ازسیل عرم به‌حیره‌کوچیدند وسلطنت‌داشتند و از بزرگترین سلاطین آنها جذیمةالابرش و نعمان ابن امرءالقیس بود نعمان همان‌کسی بودکه بساختن کاخ خورنق وقصر سدیرامرکرد .

در شام آل غسان که از بنی قحطان بودند حکومت داشتند آنان نیز پس‌ازسیل عرم از یمن به شام رو نهادند و در سرزمین شام سکونت گزیدند و اولین کسی‌که ازین قبیله بر شام تسلط و حکمروائی یافت جفنة ابن عمرو بود . این شخص منتسب به پادشاهان غسانی است . بعد از وی پادشاهان غسان بر شام سلطنت و حکومت کردند وبر وسعت و عظمت شهرهای آنها افزوده شد .

حجاز مرکز حکومت وسکونت وقدرت قبیله قریش بود اما بحکمرانان‌آنها پادشاه اطلاق نمیشد .

عرب ازقدیم‌الایام به خطابه وشعر شهرت داشت تا اینکه خط‌نویسی را از ملت‌های مجاور خود فرا و بعاریت‌گرفتند . اسلام درترویج خط‌کوشید .

عرب‌کسانی هستندکه در اصل بزبان عربی‌تکلم می‌کنند وشامل شبه جزیره‌عربستان، عراق ،کشور اردن ، سوریه ، لبنان ، فلسطین ، مصر، سودان ، لیبی بجزچندین اقلیت که درین مناطق بسرمیبرند همه عرب ومتکلم بزبان عربی هستند .

اسلاف اعراب امروز زبان عربی و دین اسلام را درقرن اول و دوم‌هجرت بمناطق مختلف بردند آنگاه تمدن اسلامی درین مناطق استوار گشت و یکنوع همبستگی و اتحاد میان اعراب وسایرمسلمان‌ها پدید آمد .

علوم مختلف از قبیل طب، ریاضی، جغرافیا در پرتو اسلام پیشرفهای فراوان کرده علوم یونانی‌بزبان‌عربی‌ترجمه‌شدودانشمندان‌مسلمان‌نیزبآن‌نکات‌تازه‌وابداعات‌فراوان‌افزودند

قدرت حکومت اسلامی در افریقا ، آسیا، اروپا گسترش یافت و درپیشرفت و ترقی تمدن عرب واسلام‌سهم عظیمی داشت .

دراسپانیا، جزیره سیسیل، تمدن عرب و اسلام شکوفان‌گشت حتی‌مایه و سبب نهضت جدید و رنسانس اروپا را ازعرب واسلام دانسته‌اند .

تاریخ عرب بعداز اسلام باختصار بدینقرار است :

در دوره خلفای راشدین از ۱۱ تا ۴۴ هجرت لغت و زبان عرب تهذیب یافت در دوره اموی‌که از سال ۴۴ تا ۱۳۲ هجرت طول‌کشید و مرکز قدرت امویان بیشتر سوریه

بود . تا اینکه درسال ۱۳۲ بوسیله عباسیان برافتادند .

خلافت عباسیان از سال ۱۳۲ تا ۶۵۶ هـ ـ ق طول کشید در دوره عباسیان حکومت عرب و اسلام گسترش فراوان یافت در بیشتر زمینه‌های علمی ازقبیل طب، ریاضیات، جغرافیا شیمی، فیزیك، تاریخ، ادبیات، لغت، شعر ترقیات فراوانی نصیب مسلمین واعراب گشت تا اینکه قدرت بدست ترکان افتاد . سرانجام در سال ۱۴۵۳ حکومت عثمانی تأسیس شد و بسیاری ازکشورهای عربی را بزیر نفوذ خود درآورد .

از قرن نوزدهم درکشورهای عربی نهضت‌های استقلال طلبی بروز وظهورکرد و در نتیجه بسیاری ازکشورهای عربی تا اوایل قرن بیستم استقلال یافتند یا از زیرنفوذ ترکان عثمانی خارج شدند .

مدتی نیزکشورهای عربی با اروپائیان استثمارگر در ستیز بودند تا توانستنداستقلال خودرا بدست آورند .

عرب

۱ ـ بعضی قبایل عرب درکردستان (ملکم ـ جلد ۲ ـ ص ۲۰۷ ـ ۲۱۰) و درخراسان ساکنند (ص ۲۱۶) قبایل عرب ایران خصایص اصلی عربی خود را حفظ کرده‌اند (جلد ۲ ص ۶۱۷) اعـراب در بلخ و بخارا نیز هستند ولی تحت حکومت افغانها و تاتارها ضعیف شده‌اند (جلد ۲ ـ ص ۲۷۷)

۲ ـ اعراب تحت عنوان سامی‌ها بشمار آمده‌اند ، (هوسی ص ـ ۱۰۳) بعضی ایلات که بنظر می‌رسد از نژاد عرب باشند و اکنون با فارسی‌ها مخلوط شده‌اند عرب می‌باشند . (ص ۱۱۹)

۳ ـ بعضی خانواده های قم و کاشان خود را عرب می‌دانند ولی اکنون خیلی کم خون سامی دارند (هتوم ـ شیندلر ص ـ ۴۸) .

۴ ـ بموجب نظر هتوم ـ شیندلر اعراب شامل ۵۲۰۲۰ خانوار در ایران هستند و طبق نظر رولوتارف تعداد اعراب در ایران ۳۰۰ هزار نفر است (کرزن جلد ۲)اکثریت افرادعرب در ایران اسکان یافته‌اند (جلد ۲ ـ) دشتهای ساحلی (خوزستان) جمعیت عرب داردکه تاحدی با ایرانی‌ها مخلوط شده‌اند . جمعیت عرب ایران اول با حمله اعراب در سـال ۶۴۱ میلادی آمدند و بعداً بوسیله مهاجرت از اطراف دجله و خلیج فارس و افرادی که توسط شاه اسماعیل از نجد آورده شدند افزایش یافت . مهمتر از همه در این ناحیه اعراب کعب هستند که در اصل هفتاد و دو قبیله بودند . طبق نظر رابرتسون بیست و یک قبیله درآن ایالت هست که همه کعب نیستند و تعداد افراد ذکور آنها از ۵۰۰ ببالا است . تعداد قبایل کوچکتر زیاد است در مرزهای شرقی قبایل منطفق هویزه و بنی لام هستند که در خاک ترکیه (عراق فعلی) قرار دارند .

قبائل معروف جزیرة العرب

« **شامل** : اشاره به ریشهٔ نژادی قوم عرب – »
«حجازیها و یمانی‌ها – امتیازات اینده – نام قبیله‌ها»
« و تیره های معروف حجازی – اسامی شاخه‌ها »
« وشعب معروف آنها – نام قبائل یمنی – شعب و فروع »
« معروف آنها – مدارك »

علمای انساب ، عربهای جزیرة العرب را از نسل اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل الرحمن و « قحطان » یا « یقطان » میدانند. بدین ترتیب که معتقدند : مردم سر زمین حجاز و اراضی نزدیك به حجاز، همگی از نسل اسمعیل بوده، و مردم یمن و اراضی اطراف یمن از نسل « یقطان » یا « قحطان » اند . ولی محققان معاصر این تقسیم را ناشی از « سفر تکوین « تورات »(که محرّف است) دانسته ، ارزش علمی برای آن قائل نیستند . لیکن در اینکه « اسماعیل» نیز در سر زمین حجاز، و « قحطان » دراراضی یمن مبداء قبائل و تیره‌های فراوانی شدند تردیدی نیست. اما انتساب تمامی مردم جزیرة العرب، باین دوتن، باور کردنی نیست. باصرف نظر از ریشهٔ نژادی، عربستان بدو گروه مشخّص و ممتاز: **«حجازی» و «یمانی»** منقسم بودند.

قبائل حجازی گاهی « عدنانی » و « نزاری» نیز خوانده میشوند. زیرا نزار و عدنان از جمله اجداد آنها بودند .

قبائل « یمانی » نیز گاهی « قحطانی »خوانده میشوند (بعلت انتساب بجد اعلای خود « قحطان ») . ما بین حجازیها (که معمولا در اراضی خشك ولم‌یزرع حجاز و اطراف آن سکونت داشتند) ویمانی‌ها (که در سر زمین حاصلخیز یمن

میزیستند) هرچند روابطی برقرار بود، ولی اکثر اوقات درجنگ و ستیز بودند.

حجازیها که اکثر صحرا نشین بودند با غارت و چپاول و آزادی مفرط و سفاکی خو کرده و یمانی‌ها نقطهٔ مقابل آنها یعنی معمولا شهر نشین، و خاصه‌در ایام قبل از خرابی «سد مارب» مرفه الحال و ثروتمند بودند. وطبیعی است‌این دو گروه که در دو محیط مخالف هم ومتضاد زندگی میکردند، کمتر با هم تفاهم و آشتی داشتند.

برخی از قبائل حجازی گاهی بسر زمین یمن مهاجرت کرده و به اراضی سرسبز آن سامان پناه میبردند، وبسیاری ازقبائل یمانی پس از خرابی «سدمارب» بنواحی مختلف حجاز از جمله به «یثرب» (مدینة الرسول) مهاجرت‌نمودند، ولی این مهاجرتها هرگز در دشمنی دیرینهٔ حجازیها و یمانی‌ها که در سینهٔ پدران رشد کرده و بفرزندان منتقل میشده، تخفیفی نداد!.

همین دشمنی این دو گروه در آغاز امر بنفع پیمبر اسلام تمام شد، مردم مدینه که دو قبیله یمانی «اوس و خزرج» نیز از متنفذترین قبیله‌های آن حدود محسوب و در مدینه بسر میبردند، تقویت و نصرت رسول‌خدا رادر مقابل‌مخالفین و دشمنانش که قبیله «قریش» و فروع آن باشند، وجملگی حجازی بودند، بعهده گرفتند ـ هر چند در تعهّد نصرت مردم مدینه اموری دیگر نیز دخالت داشت ـ.

تیره‌ها و قبیله‌های معروف حجازی:

چنانکه علمای انساب عرب معتقدند: حجازیها نخست‌بدو شاخهٔ اصلی‌ومهم یا دو قبیلهٔ بزرگ منقسم شده است که عبارتند از «رَبیعه» و «مُضَر».

قوم «ربیعه» نیز تحت خود دارای قبائل فراوانی است که مشهورترین آنها عبارتند از:

۱ ـ **قبیلهٔ اسد** که در «وادی الرّمه» و اطراف آن سکنی داشتند.

۲ ـ **قبیلهٔ وائل**. وقبایل دیگر......

قبیلهٔ وائل نیز بدو قبیلهٔ **«بکر» و «تغلب»** منقسم است، که هر یك‌از

بکر و تغلب نیز دارای تیره‌ها و قبائل فرعی می‌باشند. میان دو قبیلهٔ «بکر و تغلب» برسر قتل «کلیب» سالهای متمادی جنگهای خونین بود،

و نزدیك بود به انقراض ایندو قبیلهٔ بزرگ منتهی شود.

واما «قبیلهٔ مضر» ـ این قبیله‌نیز درطول زمان شعب فراوانی پیدا کرد که عبارتند از : ۱ـ **«قبیلهٔ قیس»** ـ قبیلهٔ قیس بحدی درمیان قبائل عرب کسب شهرت نمود، وموفقیتهائی درجنگها وغارات وامور دیگر بدست آورده بود، که گاه یمانیها از تمام حجازیها به قبیلهٔ «قیس» تعبیر می کردند.

قبیلهٔ قیس منقسم به تیره‌ها و قبائلی است که مشهورتر از همه دو قبیلهٔ **«هوازن ـ و ـ غطفان»** می‌باشند. و«غطفان» نیز بدو قبیله منقسم‌میشود که عبارتنداز: **«عبس» و «ذبیان»**. میان ایندو قبیله نیزجنگهای خونینی بود که در«ایام ـ العرب» یاروزهای تاریخی‌اعراب به «یوم‌داحس والغبراء» معروف است.

۲ ـ**«قبیلهٔ تمیم»** دومین شاخهٔ مهم قبیلهٔ «مضر» ـ تمیم ـ است که در اراضی عراق عرب و بیابان بصره زندگی میکردند.

۳ ـ **قبیلهٔ‌هذیل** ـ که در کوهستانهای اطراف‌مکه بسرمیبردند و در کثرت شعر و تغزل مشهورند.

۴ ـ **قبیلهٔ کنانه** ـ این قبیله نیز دارای شاخه‌ها و تیره‌هائی است، وبیشتر در جنوب حجاز بسر میبردند از جمله شاخه‌های‌معروف«کنانه» قبیلهٔ **«قریش»** است که بیشترشان در مکه بسر میبردند و براثر موقعیت هائی که بدست آوردند بر تمامی تیره‌های کنانه و بر بسیاری‌ازقبائل دیگرسیادت داشته وحکومت‌میکردند.

☆ ● ☆

اما یمانی‌ها – یمانیها نیز نخست بدو گروه و قبیله اصلی منقسم میشوند که عبارتند از : «**کهلان**» و «**حِمْیَر**».

ازقبیلهٔ بزرگ کهلان قبائل فراوانی مشتق شده که معروفترین آنها عبارتنداز:

۱ – **قبیلهٔ طی** – این قبیلهٔ بزرگ که خود دارای تیره‌ها و شاخه‌هائی است معولا در کوهها و هامونهای وسیع « اجا » و « سلمی » که امروزبه « جبل شمّر » موسوم است زندگی میکردند. قبیلهٔ طی در میان قبائل عرب و در بیرون عربستان شهرت فراوانی داشتند – ایرانیها و سریانی‌ها از همه قبائل عرب تنها « قبیلهٔ طی » را می‌شناختند ، و لذا گاهی از مردم عربستان به « قوم طی » تعبیر می‌نمودند . حاتم طائی سخاوتمند مشهور نیزاز همین قبیله است .

۲– **قبیلهٔ هَمْدانْ** که در یمن سکونت داشتند ودارای تیره‌هائی بودند . « حارث همدانی » معروف که از اصحاب امیر مؤمنان بوده ازهمین قبیله است.

۳– **قبیلهٔ مذحج** – اکثر تیره‌های این قبیله دریمن و برخی نیز مهاجرت کرده و در نقاط مختلف پراکنده شدند از جمله گروهی از آنها در عراق عرب سکونت گزیدند .

از تیره‌ها و شاخه‌های مهم « مذحج » ، « **بنو الحارث** و« **بجیله** » میباشند که در قسمت شرقی « طائف » میزیستند ، و هنگام فتح عراق عرب همین «بجیله» نقشی عمده داشتند .

٤ – **قبیلهٔ عاملهٔ** – که خود دارای تیره هائی است .

۵ – **قبیلهٔ جذام** – دو قبیلهٔ « عامله و « جذام » باراضی شامات مهاجرت کردند . قبیلهٔ جذام دارای شعب و شاخه‌های مهمی است که ازجمله: «**قبیلهٔ لخم**» است . امرا و شاهان عراق از « **لخمی** »**ها** بودند و دیگر « **قبیلهٔ کنده** » است که در اراضی « حضر موت » سکونت گزیدند ، و کم کم حکومت آن سامان را از « **بنی اسد**» ربوده و شهر « **یمامه** » را تصرف نموده حاکم حضر موت شدند .

« امرء القیس کندی » شاعر معروف جاهلیت، بهمین خاندان منسوب است.

۶ - **قبیلهٔ اَزْد** - این قبیله نیز بسیار نیرومند و دارای شاخه های فراوانی است. معروفترین قبائل منشعب از « ازد » عبارتند از: **« قبیلهٔ غسّانی »** (که در مشرق‌شام سلطنت میکردند و بارومیان متحد و ازامپراطوری روم کمك میگرفتند.) و « **قبیلهٔ خزاعهٔ** » که قبل از قریش درمکه حکومت مینمودند ، ودو **قبیلهٔ «اوس»** و «**خزرج**» که به مدینه (یثرب) مهاجرت و درآنجا دارای تیره‌هائی شدند.

واما قبیلهٔ بزرگ حمیر- که دومین‌شاخهٔ اصلی‌یمانی‌ها بود، این قبیله نیز مصدر قبائل وتیره‌های فراوانی شد که ازجمله این چند قبیلهٔ عمده‌را باید نام‌برد:

۱ - **قبیلهٔ قضاعه** - که در سر زمین شمالی حجاز سکنی داشتند .

۲ - **« قبیلهٔ‌تنوخ »**- که دراراضی شمالی‌شامات زندگی‌میکردند

۳ - **« قبیلهٔ کلب »** - که در بادیةالشام بسر میبردند :

٤ - **« قبیلهٔ جهینه»** - که در صحاری حجاز سکونت داشتند .

۵ - **« قبیلهٔ عُذْرَه »** - اینها درصحراهای حجاز پراکنده بودند. **عذری‌ها** در میان قبائل عرب به پاکبازی و عفاف و تعشّق و تغزّل معروف بودند .

** قبایل عرب عینا از کتاب اسلام وعقاید و آراءبشری تالیف علامه یحیی‌نوری نقل گردید.

ازجمله مآخذ ومدارك عمدهٔ

نام‌کتاب:	نام مؤلف:	مترجم :
نهایةالارب‌فی‌معرفةقبائل‌العرب	شهاب‌الدین قلقشندی مصری	-
اللباب فی تهذیب‌الانساب	عزالدین ابن‌الاثیر	-
الانساب	عبدالکریم بن‌محمدبن‌منصورالسمعانی	-
السیرة النبویه	ابومحمد عبدالملك بن هشام	-
فجرالاسلام	احمد امین مصری	-
تاریخ الامم والملوك	طبری	-
سازمان‌تمدن‌امپراطوری‌اسلام	پروفسوراستانسیلاس گویارد.	طباطبائی

عشیره

واحد اجتماعی که همه آنها منسوب بیک جد در یک خط واحد و آن خط ذکور (در عشایر پدری) یا خط اناث (در عشایر مادری) و عشیره مشتمل است بر عده‌ای از واحد های خانواده و اختلاف است که افراد خانواده نسبشان از طریق یکی از والدین است. روابط خانوادگی در داخل عشیره حدود بیولژی دارد.

ازدواج بین افراد عشیره ممنوع است مخصوصا " جوامع ابتدائی اما در بین عشایر عربی ترجیح میدهند که افراد عشیره با هم ازدواج کنند.

عمالقه

عرب‌های باستانی، مخصوصا " اهل شمال حجاز از شبه جزیرهٔ عربستان، مصر را به اسم الشاسو و بزبان یونانی هیکسوس‌ها فتح کردند و اصل کلمه عمالقه مجهول است. بابلی‌ها بآنان مالیق یا مالوق اطلاق میکردند، یهودیان کلمه عم را بآن افزودند که به معنی شعب و گفتند عم مالیق یا عم مالوق، عرب عمالیق یا عمالقه گفته است. آنگاه اطلاق بر طایفه بزرگی از اعراب باستانی شد. عمالقه بر علاقه کنعانی‌ها، اموری‌ها و اسرائیلی‌ها و بررغم آتنولژی یهود و دسته‌ای از ادومیسین‌بودند و مربوط به قبیله‌افرایم و دشمنان اسرائیل بحساب میآمدند، عمالقه یهودیان را در هنگام گریز از مصر غارت کردند.

عنزه

قبیله‌ای بادیه‌نشین و پرجمعیت است که در نجد تا حجاز دره سرحان تا صحرای سوریه تا حلب و از طرف شرق تا فرات در شمال دیرالزور و اطراف رود خابور در جستجوی چراگاه هستند.

عیلامی‌ها

از نژاد آسیائی زاکرو ـ عیلامی (یعنی نه هندو اروپائی و نه سامی) بوده‌اند، و بعضی از دانشمندان نژاد شناس آنان را جزء دسته اقوامی از نژاد قفقازی یا خزری میدانند و زبان ایشان از گروه زبانهای پیوندی بوده است. " تاریخ ایران سر پرسی سایکس ترجمه فخرداعی.

مردم نخستین خوزستان عیلامی ها بودند که از هزاره چهارم قبل از میلاد در فلات ایران می‌زیستند و از خشک شدن تدریجی جلگه خوزستان استفاده کرده، از ارتفاعات و کوهها سرازیر شده در دشت وسیع خوزستان مسکن گزیدند. بعقیده دیلافوآو دومرگان قبل



روستائیان گناره

روستائیان بروجرد

یهودیهای اصفهان

تصویر این سه مرد از روبرو و نیمرخ ضمنا از کتاب مردم شناسی ایران هنری فلد ـ ترجمه عبدالله فریار نقل گردید



چهرهٔ جمع زن و مرد بیاره



چهره و لباس دو زن کرد

عکسها از مرکز مردم‌شناسی و مرکز تولید مخابره ـ فرهنگ و آموزش عالی



چهره یک مرد ـ هنا بوشهر

چهرهٔ مردی از بختیاری ـ گرمسیر



چهره‌های مردم نقاط مختلف ایران

چهرهٔ دو زن دوین ـ سردسیر ایل بختیاری



پوشاک و زنان کرد طایفه جلالی ـ ماکو ـ آذربایجان غربی



پیرمردی از حاشیه کویر



مردی از ایل هرکی ـ آذربایجان غربی



چهره و پوشاک عده‌ای بلوچ



چهره یک کودک بلوچ











چند صحنه از اجرای مراسم مذهبی اجتماعی مردم
شهر آبیجان درنزدیکی سواحل عاج



آوارگان آفریقائی



هنر ملی در بخارا



کتابخانه‌ای در یکی از مدارس ازبکستان

ولتای علیا



مردی از کنگو





جزیره سوکوترا





دو خواهر سوئدی

نوازندگان سوئدی



کارگران جزیره آزور





زنان و کودکان بالی

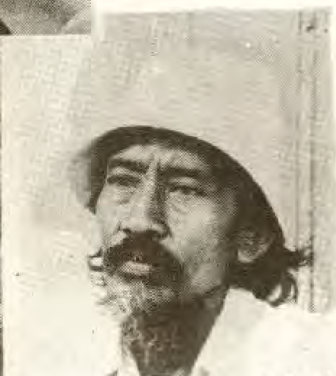


مرد زامبیائی

دختر وپسرروسی



جوانان آنگولائی



مردی از بالی



زنی از ولتای‌علیا



کودکان بالی

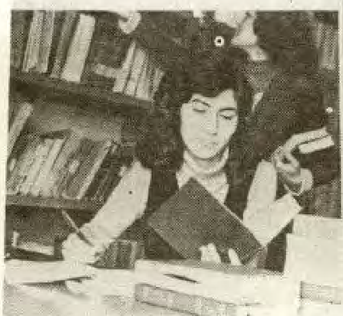


زن آلمانی

آموزش در روستائی از ولتای‌علیا

زنی هندی (مسلمان) عضو پارلمان





زن افغانی



زنان حبشی



مرد حبشی

مردان افغانی در کارخانه







زن افغانی



زنان قبرسی

مرد قبرسی

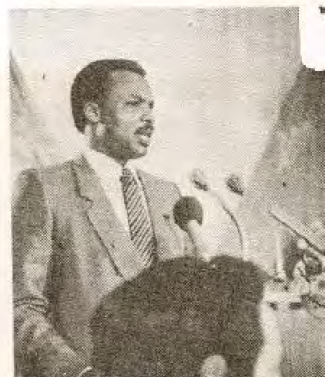






زنی آلمانی





مرد سیاستمدار کنگوئی

بالا کارگران ترکیهٔ مقیم آلمان

خانواده‌ای از مردم ترکیه مقیم آلمان



سه مرد از عربستان‌سعودی



دختری ۱۴ ساله از کلمبیا



دختری ۱۳ ساله از فیلی‌پین



پسری ۱۱ ساله از کانادا



مردی از مالی



پسری ۱۰ ساله از انگلستان



دختری ۱۳ ساله از هندوستان



مردی سوئدی



مردی نروژی



مردی نیوزلاندی



زن و مرد ویت‌نامی در خیابان هوشی‌مین

مادر و فرزندی ازکشور غنا



نوازنده سیاه‌پوست
آمریکائی

Robert R. McElroy—NEWSWEE



پسری ۱۵ ساله از هند



چند مرد افغانی ــ خانواده‌ای آلمانی ۴۹۲ ــ دختری ۱۴ ساله ازغنا











سه چهره آلمانی

پوشاک و پوشش مردم ابتدائی

انسان برهنه تولد یافت، ولی ۱۰۰۰۰۰ سال‌پیش‌شکارچیان‌در‌نیم کره شمالی، لباس‌های خود رااز‌پوست جانوران وحشی که شکار میکردند تهیه مینمودند. ایـن شکارچیان از استخوان جانوران گردن بند، النگو میساختند. لباس‌آنها را از شر هوای بد حفظ میکرد و این امر سبب‌شد که آنها بتوانند بزندگی خود ادامه دهند، هم چنین لباس‌برای آنهاخیلی‌مهم و دلفریب‌بود.

جانور دیگری سخن نمی‌گوید و لباس نمی پوشد. انسان می‌بایستی هنوز قادر بسخن گفتن نبوده باشد و برهنه بسر برده و اگر وی ابزار سازی را نیاموخته بود.

دسته‌ای یا نژادی از آدمیان زبان مشترکی با یکدیگر داشتند. وباین‌طریق محل مـــواد و شیوه های پوشش و آرایش کمک باتحاد آنـــها کرد تا از تنهائی بدر آیند و در کارها با هـــم مشارکت کنند.

چون نخستین لباس ها از پوست جانوران شکار شده ساخته شده بود، اهمیت و اعتبار شکارچیان افزایش یافته بود. شبیه سرمایه دار های امروز، شکارچی بهترین پوست ها را می‌پوشید‌یا بوسیله دوستانش بآنها کمک میکرد. رقابت در مد لباس راه یافت، ولی مردم نمی‌خواستند به دیگری خیلی غیر دوستانه نگاه کنند. ثروت و اشرافیت اغلب با جواهرات بیشتر و لباس های بهتر نشان داده میشد.

زمانی مردم شروع به پوشیدن لباس‌کردند که احساس نمودند نپوشیدن لباس ناپسند می ـ باشد. این مد پرستی بصورت های گوناگون در زمانها و جاهای مختلف جلوه گر گشت. ولی آدمیان، نخست بدن خود را رنگ آمیزی میکردند برای‌اینکه‌ازین کار غرق در غرور میشدند.

ترجمه عبدالحسین سعیدیان

سنگ‌چخماق‌خراش دهنده‌و‌سوزن‌استخوانی



آدمیان نخستین جانوران را با سنگ چخماق‌شبیه‌تصویر بالا میکشتند و پوست آنرا میکندند و آنگاه پوست‌را برای تهیه لباس مورد استفاده قرار میدادند. زنان اسکیمو هنوز چنیــن میکنند. ازیک‌تراشه استخوان بمانند یک سوزن استفاده میکردند و این نخستین سوزني بوده است که‌آدمیان مورد استفاده قرار میدادند.



ازجواهر، خال کوبی و نقاشی بر روی‌بدن خود برای زینت‌استفاده میکردند. هنرمندابو ـ ریجی‌های استرالیائی (بـــومیـــان‌استرالیا) مهارت بسیار در نقاشی بـــــدن مردان‌قبایل‌برای جشن‌ها بکار می‌برد. نمونه ـ **هائی ازین‌نوع‌آرایش‌ونقاشی‌درنزد‌قبایل بومی** ◄

یکنفر اسکیمو خود را با لبـــاس پوست شیر دریائي گرم نگاه میدارد. لباس هائي شبیه این از ۱۰۰۰۰ سال پیش بدست آمده‌است. پوست جانور هنوز هم برای‌ساختن‌چرم مورد‌استفاده قرار دارد.

زن‌اسکیمو با لباس‌پوست‌مینک.











لباسهای محلی سرخپوستان

۱



اشرافی مادی



شاه آشور

کاهن اعظم آشوری



بادبزن بدست مخصوص شاه شاه مصر افسران گارد شاهی مصر



ملکه مصر با دو زن (ندیمه) اشرافی



افسر فرمانده دربار آشور مردان اشرافی آشور



سرباز آشوری با سپر ایستاده کمان انداز سرباز با سپر کوچك



مردان اشرافی پارسی با دو سرباز پارسی



اشرافی مادی Mede اشراف پارسی پارسی

از عیلامی‌ها مردمان دیگری که از نژاد سیاه بودند در خوزستان می‌زیستند. کشف تخته سنگ معروف نری مسین در شوش نیز این عقیده را تایید میکند زیرا نقوش برجسته این سنگ شکل پادشاه‌سامی‌نژاد را نشان میدهد که رهبری عده‌ای از سیاه پوستان را داشته که بفتح و پیروزی رسیده‌اند" تاریخ ایران ـ سرپرسی سایکس.

عیلامیان

عیلامیها که خودرا **هاتمتی‌ها** می‌نامیدند ۱۰۰۰ سال پیش از شروع تاریخ، تمدنی درخشان ودر انواع حرف وفنون مهارتی بسزا داشتند اما چون خوی جنگجوئی یافتند تاحدی از ترقی درکارهای هنری‌بازماندند.

این‌قوم در ۲۸۰۰سال‌پیش‌از میلاد خط تصویری را اختراع و شاید هم ازسومریان (همسایهٔ خود) اقتباس کردند درکتیبه‌ای‌که در ریشهر بوشهر از آن زمان بدست‌آمده است نشان میدهدکه این‌مردم‌قدرتی وسیع ومناطق نفوذ فراوانی داشتند که سواحل خلیج فارس وسایرمناطق غربی وشرقی راشامل بود.



برخی‌ازالواح‌عیلامی

عیلامیانیکه خوی مدنیت داشتندو درشوش ودر منطقه‌ای نزدیکی شوش (شمال‌غربی)سکونت وشغل تجارت داشتند.

عیلامیها مردمی جنگاور وشجاع بودندکه نخستین‌بارکه تاریخ بدان اشاره‌کرده است توسط سارگون پادشاه آکادمورد حمله‌قرارگرفتند امـا مردانه مقاومت کردند..لکن شکست خوردند پس از وی ریمشوش‌به سرکوبی عیلامیهاپرداخت وشکستی به عیلامیها وارد ساخت اما شکست‌قطعی عیلامیها توسط نارام سین پادشاه صورت گـرفت بطوریکه مـوقتاً دربعضی نواحی زبان عیلامیها متروك لیکن قرار داد صلح بزبان عیلامی تنظیم گردید.

با اینکه سلطه و نفوذ نارام سین چندان تضعیف نشده بود اما مردم عیلام بـارهبری پوزور ـ **انشوشیناك** که بفرمانداری شوش معین گشته بود بفتوحاتی نایل آمـدند و قـدرت آکاد را درمنطقهٔ خود درهم شکستند وتا بابل پیش رفتند ولی عقب‌نشینی کردند.



پائین چهره برخی از زنان کارگر
در دنیا ـ پائین از مردم شیکاگو ـ
ایالات متحده ـ مادر و دختری از مردم
استونیا ـ روسیه ـ سه خواهر نروژی ـ
سربازان نیکاراگوئه‌ای ـ بیکاران
فرانسوی در حال تظاهرات





































فرانسه

"یکی از بارزترین خصوصیات برجستهٔ ملت فرانسه روح وطن‌پرستی و دلبستگی و فوق‌العادهٔ وی به‌سرزمین آباءواجدادی است . مردان فرانسوی صرفه‌جو و کاری هستند ، و نسبت به افراد خانوادهٔ خود صمیمی و وفادار ، مرد فرانسوی سخت‌کوش و پرکار است ، و اگر روستائی و برزگر باشد ، کلیهٔ افراد خانواده نیز با او همکاری می‌کنند هدفش بدست آوردن پول است تا از آن راه بتواند رفاه و امنیت خانوادهٔ خود را تامین کند . هر که بیشتر کار کند مرفه‌تر و آسوده‌خاطرتر است ، و توفیق هر کسی نتیجهٔ کوششی است که به عمل می‌آورد . "

" مرد فرانسوی ، بدون توجه به موقعیت و وضع اجتماعی خود ، رئیس خانواده است . اطفال همواره از اولیای خود اطاعت می‌کنند ، حتی تفریحات و بازیها و سرگرمی های آنان نیز به وسیلهٔ اولیائشان طرح‌ریزی و فراهم می‌شود . دانش‌آموزان در مدرسه با جدیت درس می‌خوانند ، ساعات درس زیاد است و طولانی ، زیرا سطح معلومات در فرانسه بالا است و شاید از این لحاظ هیچ کشوری به پایهٔ فرانسه نرسد . حتی بعضی از مربیان فرانسوی نیز عقیده دارند که سطح تحصیل فوق‌العاده بالا است ، و شاید هم واقعا" همینطور باشد ، علت این امر آنست که در دوران جنگ وقفه و شکافی در زندگی تحصیلی عارض گردید ، و از اینرو است که اکنون دروس نسبت به سابق زیادتر است و سطح تحصیلات بالاتر . در فرانسه ، برخلاف بعضی کشورهای دیگر ، آموزگار و معلم توجهی به این مطلب ندارد که آیا دانش‌آموز به تحصیل راغب است یا نه؟ و حضور در کلاس را با خوشوقتی تلقی می‌کند یا نه؟ وی می‌کوشد تا محصلین درس بخوانند ، و جوانانی فاضل و دانشمند گردند . عجیبتر آنکه دانشجویان نیز به این نکته واقفند ، لاجرم اوقات را به بطالت نمی‌گذرانند ، و برای سرگرمی و وقت‌گذرانی به مدرسه نمی‌روند بلکه هدفشان آن است که با رعایت دقیق نظم و دیسیپلین حداکثر معلومات را فراگیرند . "

فرانسویان درسخنوری و طراحی نیزاستادند ، دوستان‌ساعتها ، در کافه‌های پیاده‌رو می‌نشینند ، از هر مقوله با هم سخن می‌گویند ، و به بحث در اطراف سیاست و کارهای عمدهٔ جهانی ــ که نسبت به آنها فوق‌العاده هم علاقمند می‌باشند ــ می‌پردازند . فرانسویان ، بطور کلی ، مردمی متکبرو فردپرست هستند . بیشتر عقیده دارند که راجع به خود فکرکنند و برای خویش کار کنند ، و در هر مورد منیت خود را محفوظ بدارند . همین فقدان مسئولیت مشترک است که غالبا" موجب سقوط دولتها در فرانسه می‌گردد . ناگفته نماند که ، اخیرا" ، فرانسویان بیش از سایر مواقع به بحث ومطالعه علاقه‌مند شده‌اند ، و از اینرو وضع اجتماعی فرانسه رو به‌بهبودی است . " نقل از کتاب سرزمین و مردم فرانسه ترجمه محمود مصاحب

فرانسه France

نژادشناسی مردم فرانسه ـ بخاطر موقعیت مناسب فرانسه در طی قرون متمادی و دسترسی به دریاها و خشکیها و تجارب گوناگون و مهاجرتهای مردمان گوناگون به این کشور دارای اساس نژادی و قومی گوناگون می‌باشد. مارسی قدیمترین شهر فرانسه می‌باشد که بوسیلهٔ یونانیان حدود ششصد سال قبل از میلاد مسیح بنا گردید، اما قرنها سلت‌ها Celts در قلب اروپای مرکزی قرار گرفتند. سلت‌ها بوسیلهٔ گل‌ها Celts به فرانسه هجوم برده و بتدریج زبانهای ملی و بعد آنها را با فشار ازمیان‌بردندوایبری‌ها Iberians به سواحل‌مدیترانه و کوههای‌پیرنه Pyrenees بسوی اسپانیا رهسپار شدند.

مهمترین بخش‌نژادی بوسیلهٔ سلت‌هابعداز اصلاحات عمیق با اولین غلبهٔ رومیان و سپس بوسیلهٔ تهاجمات ژرمن‌ها پایه‌گذاری گردید. غلبهٔ رومیان در فرهنگ و نژاد فرانسه زیادبود معذالک این واقعیت نمی‌تواند داشته باشد که ابقاء مستعمرات ایتالیائی و تبار ژرمنی که در راس آنها فرانک‌ها Franks همهٔ سلت‌ها Celts از مناطق فرانسه بیرون رانده شدند. درقرن نهم نورمن Norsemen از اسکاندیناوی که بعدا" به نورز ـ من‌ها Norsemans شناخته شدندو خودشان در بخش شمالی فرانسه اقامت گزیدند. بعد از قرن دهم فرانسه یک دورهٔ طولانی را بدون مهاجرت تجربه کردند، این نژاد پایدار و ثابت امکان بوجود آمدن وحدت در کشور تحت رهبری یک قدرت واحد و همینطور تسهیل رشد یک زبان واحد را بوجود آورد.

و این رهبری تا اواخر قرن نوزدهم که عناصر خارجی جدید کمی از اصلاح ترکیب و ساخت نژاد در فرانسه اثر گذارد تا آنجائیکه در سال ۱۸۵۱ تنها ۳۷۹۰۰۰ خارجی‌در فرانسه بسر میبردند و تا سال ۱۸۸۱ این رقم به یک میلیون نفر و در سال ۱۹۳۱ به ۲/۸۹۱/۰۰۰ هم رسیدکه درسال ۱۹۵۴ این ازدیادمهاجران به فرانسه به ۱/۵۰۰/۰۰۰ نفر کاهش یافت.

قوم فرانکها

فرانکها Francs یا Franques، که بزبان لاتین فرانسی Franci میگویند، ملتی از نژاد ژرمن (و احتمالا" از کشورهای بالتیک) بوده که نام خود را به سرزمین گول Gaule پس از تسخیر آن داده است.

در تاریخ از نام فرانکها تا سال ۲۵۴ میلادی در عصر گالی‌ین (امپراتوری روم) خبری نبود. گالی‌ین آنها را به ساحل‌شرقی رود رن عقب زد. موضوعی که در آن تاریخ جریان‌داشت تشکیل یک اتحادیه‌نظامی با شرکت بازمانده‌های ملل‌قدیمی‌تر چون: شاماو

بروکترها ـ آنسی‌واری‌ین‌ها ـ هاتوئرها ـ توبانت‌ها ـ تانک‌ترها ـ (اوزی‌پت‌ها واشات‌ها) بود. بزودی دو دسته از مجموع عشائر تشکیل شد: یکی قبائل فرانکهای سالی‌ین که در کنار رود (ایژسل) قرار گرفته و دیگر قبائل فرانکهای ری‌پوئر که‌در ساحل‌راست رود (رن) بین رودخانه‌های (ایژسل) و (لاهن) مستقر شده بودند. این بربرها، و طبق منابع و مدارک رومیها، این غارتگران جسور دوبار یکی در سال ۲۵۸ و دیگری در سال ۲۷۶ به حمله ویرانگرانه به سرزمین گول دست زدند و ظاهرا" آنها برای بدست آوردن گنجینه‌هائی که مردم رومی نژاد سرزمین گول زیرزمین مخفی کرده بودند، باین حمله‌ها پرداختند. از زمان سلطنت امپراتور پوستوموس (۲۶۸ ـ ۲۵۸) فرانکها کمکهای نفراتی به‌ارتش رومی می‌کردند. حتی‌در قرن چهارم میلادی بعضی از فرانکها چون (اربوگاست) و (بونی‌توس) و (سیلوانوس) بدرجه فرماندهی رسیدند. پس از یک لشکرکشی امپراتور (ماکسی‌می‌ین) در سال ۲۸۸ یک پادشاه‌فرانک بنام (ژنوبو) قدرت امپراتوری راپذیرفت و برای او سرباز و رعیت فرستاد. این آغاز یک ائتلاف بود که متدرجا" تا ملل مختلف فرانک توسعه‌یافت. این مللی که مغلوب رومیها شده بودند پذیرفتند که به عنوان "عضو حکومت متحده" قسمتی از رمرز را تا حدود خط استحکامات رومیها حفظ نمایند لکن به تدریج که ارتش رومی ضعیف گردید به آزادی فرانکها افزوده میشد و برای یافتن اراضی ثروتمندتر آنها به داخله امپراتوری نفوذ میکردند. قبائل (سی‌لی‌ین) که کنستانس کلور (۳۰۵ ـ ۲۹۳) در جزیرهٔ باتاو (بین وک و ائال) مستقر شده بودند، ژولی‌ین امپراتور درسال ۳۵۸ استقرار آنها را در توکساندری (کام‌پین) شناخت. از طرف دیگر قبائل (ری‌پوئر) هم‌که از طرف همان‌امپراتور عقب رانده شده بودند، مامور گردیدند ازساحل راست رود (رن) بین (روهر) و (ماین) دفاع نمایند.

هنگام هجوم‌های بزرگ (آغاز قرن پنجم میلادی) جاه‌طلبی قبایل فرانک (متحد) ظاهرا" به‌نواحی نزدیک رود (رن) محدود گردیده و مدتها سرخورده و ناکام شده‌بودند قبائل ری‌پوئر که توسط آئه‌تیوس[1] عقب رانده شده بودند تا مرگ وی در سال ۴۵۴ منتظر شدند تا در دره موزل[2] مستقرگردند. کلودوین رئیس قبائل (سالی‌ین) نخستین (مروون ژی) تاریخی بود که ناحیه بلژیک دوم (اسکوی سفلی) پس‌از سال ۴۴۰ اشغال و دولت (کام‌بره) را تاسیس نمود. یک (مروون ژی) دیگر بنام شیلدریک اول (متوفی به سال ۴۸۱) پادشاه قوم سالی‌ین (تورنه) و متحد و تابع (اژی‌دی‌یوس) سردار رومی بود. این سردار مرکز حوزهٔ پاریس‌را در اشغال داشت. ولی امپراتوری در سال ۴۷۶ در مغرب از میان رفت و کلوویس‌اول پسر و جانشین‌شیلدریک، که از سال ۴۸۱ تا۵۱۱ برتخت سلطنت

بود، بجنگ ادامه‌داد و (سیاگریوس) را که پسر و جانشین (آژی دی‌یوس) بود به‌هلاکت رسانید و بدینطریق باستقلال کامل نائل آمد. پادشاه تورنه Taurnai ملت فرانک را تحت انقیاد خویش در آورد و (گول) شمالی را تسخیر نمود.

در دورهٔ سلنطت کلوویس[3] ملت سالی‌ین خرد خرد بسوی جنوب پیش رفت و در شمال فرانسه و سرزمین‌هائی را که امروزه شامل (پیکاردی) و (شامپانی) و نورماندی علیا می‌باشند، اشغال نمود. دستیاران کلویس هم در (بری) و یا در (بویس) املاکی بدستشان داده شد. اینها و آنها بسرعت با نفوس گالو ـ رومن، که تعدادشان از آنها زیادتر بود، درآمیخته و نام آنها را اختیار نمودند. نام آنها ضمیمه‌نام یک ملک شد که بعداً "تبدیل به یک روستا (ده) گردید.

قبائل (ری پوئر) که با سرزمین ژرمنی بربر در تماس بوده، و دائماً" توسط آن تقویت می‌شدند، در قرون ششم و هفتم میلادی ساحل چپ رود (رن) را تا مرز فعلی زبانهای لاتین و ژرمنی تحت استعمار قرار داده، و بخصوص ناحیه (فلاندر) فعلی‌را، که پس از عزیمت قبائل سالی‌ین نامسکون مانده بود، اشغال کردند. فقط در قرن هشتم بود که آنها تمدن مغرب مسیحی را پذیرفتند. نام‌فرانکهای پی‌پوئر Pipuaires برای (فرانکوئی) با فرمانده امانام فرانکهای سالی‌ین پس از پیروزی کلوویس Cloueis به مجموع گول اطلاق گردید.

تمدن فرانک (بین قرن سوم و ششم)

فرانک با قدی بلند دارای رنگی روشن و موهائی بور (بلوند) می‌باشد. او یک نوع لباس به‌نام بره[4] در برداشت و اغلب نیم‌تنهٔ باز می‌پوشید. این یک بربر (غیرمتمدن) است: کشاورز با اطلاعات متوسط بنظر او غارت و چپاولگری یک عایدات معمولی است. یک مرد فرانک چون باید اسلحه خود را شخصاً" ساخته و ترمیم کند، ناچار باید صنعتکار لایقی باشد. استعدادهای او در فن فلزکاری در صنعت محدود زرگری و صحراها (و از جمله اشیائی که در زیر خاک‌های مزارشیلدریک پیدا شده) ملاحظه میشود. ما حقوق یک فرانک را در مجموع قانون سالیک (مشتمل بر ۵۰۰ ماده) و قانون ری پوئر (مشتمل‌بر ۵۴۰ ماده) ملاحظه‌می‌کنیم. در این قانون‌ها مقررات مربوط باصول‌محاکمات و بخصوص تعرفه‌های معامله و رژلد[5] وجود دارد.

جنگجویان عشیره سالی یک بار در میدان مشق جمع میشوند تا یک پادشاه‌انتخاب نمایند و سخنان او را مبنی‌برپیشنهاد بشنوندو مبادرت به‌یک سفر جنگی به‌یک‌کشوردیگر نمایندوکسانی که‌این‌پیشنهاد رامی‌پذیرند قسم وفاداری یادمیکنند. فرانکهاقبل‌ازهرچیز پیاده نظام هستند و نه کلاه‌خود بر سر و نه زره برتن دارند. آنهادشنه (شمشیر) و تیر-

جنگی (فرانیسک) و نیزه چنگلک‌دار بکار می‌بردندتنها روساء جنگجویان‌سوار اسب‌هستند و اسپاتا (شمشیر طویل) بر کمر دارند. برخلاف سائر عشائر (متحده) و فرانکها بت‌پرست هستند و تغییر مذهب کلویوس باعث نشد که عده زیادی از هموطنانش مسیحی گردنـــد. فقط در قرن هشتم فرانکهای ساحل راست رود (رن) دست از آزار دادن و کشتن‌مبلغین کشیدند و مذهب مسیحیت را پذیرفتند. فرانکها برخلاف رومیها و گوتها هیچگاه مانع ازدواج جنگجویان فاتح با زنان اقوام تابع نمی‌گردیدند، و این یکی از دلائل از میـان رفتن سریع آنها در توده اقوام گالو ـ رومن می‌باشد. ترجمه و نگارش ـ ابراهیم سپهری

---

(۱) ـ آته‌تیوس Aetius سردار رومی‌بود که از افتادن سرزمین گول Gaule بدست فرانکها مخالفت نمود (مترجم)

(۲) موزل Moselle رودخانه‌ای است در شمال‌شرقی‌فرانسه که سلسله‌جبال (اووژ) سرچشمه میگیرد و بسوی شمال کشیده شد و پس از گذشتن از شهرهای (اپی‌نال) و (تول) و (پنتاموسون) و (متز) و (تیون‌ویل) و (سی‌یرک) وارد خاک آلمان میشود و بامشروب کردن شهر (تەرو) در نزدیکی (کوپلانتز) پس از پیمودن ۵۱۴ کیلومتر به رود بزرگ (رن) میریزد. (مترجم)

(۳) کلوویس‌اول‌پادشاه فرانکها، پسر شیلدریک، شکست‌دهنده رومیها و آلامانها و (بورگوندها) و (ویزی‌گوتها) و موسس سلسله فرانکها و تنها پادشاه تمام سرزمین گول پس از کشتن روسا فرانکها می‌باشد.

(۴) بره Braie که بزبان لاتینی براکا میگویند نوعی شلوار بوده است که اهالـی گول و ژرمن‌ها و سائر اقوام اروپای شمالی بکار می‌بردند و شبیه لباس مردم آسیا بوده‌که از جلو شکاف داشت و با تسمه‌ای به کمر بسته‌بند می‌شده است. (مترجم)

(۵) ورژلد Wergeld یک لغت ژرمنی است به‌معنای یکی از مواد قانون بربرهـای قرن وسطی در مورد مصالحه تجاری بین شخص مقصر و قربانی او یا خویشاوندانش. شخصی در بین فرانکها یک اسقف (کشیش) را می‌کشت با پرداخت یک ورژلد (پـول خون) معادل ۹۰۰ سکه طلا به خانواده مقتول از هرگونه مجازاتی معاف می‌شد (مترجم)

فنلاند

" . . . فین‌ها بتدریج وارد تاریخ‌شدند. و آنگاه درمیان "گوت"ها ظاهر گردیدند. گوتها مهاجمین آلمانی بودند که در قرن سوم و چهارم بر امپراتوری روم استیلا یافتنـد .

فین‌ها چنان بالاپ‌ها و سوئدیها و اسکاندیناوی‌ها و حتی گاهی با روسها در هم آمیخته شده‌اند که تشخیص آنها از یکدیگر بسیار مشکل است . "ساگا "های ایسلندی لاپ‌ها رافین و فین‌ها را لاپ مینامند . این هر دو نژاد به نیروی تاریکی و جادوگری معتقد بودند . بعدها که فنلاند دوک‌نشین سوئد شد، سوئد نوابغ و مردان با استعداد فنلاند مانند "رون برگ" شاعر را از آن خود شمرد . وقتی هم که روسیه بر فنلاند مسلط گردید و آنرا دوک‌نشین خود ساخت با روش مخصوص خود مردان هنرمندی چون "سیبه لیوس" را از آن خویشتن بحساب آورد .

ولی درسراسر این دوران طولانی فین‌ها با لجاجتی مداوم صفت اختصاصی خویش یعنی سیسو را حفظ کردند . با اینکه مبداءشان مشرق زمین بوده است به هیچرو مایل نیستند خود را با شرقی‌ها مربوط بدانند و بطورکلی بسوی غرب گرویده‌اند . حتی راضی نیستند اسکاندیناوی هم شناخته شوند . با آنکه خلیج "بوت‌نیا" حد فاصل بین فنلاند و سوئد است نمیتوان این سه کشور بزرگ شمال جزیره اسکاندیناوی را از هم جدادانست زیرا هر سه به سرزمین "لاپلاند" که مشترک بین آنهاست پیوستگی دارند . آری ، فین‌ها میخواهند فقط فین باشند و فنلاندی شناخته شوند . راستی که چه مردم لجوجی !

احتمال نمی‌رود که زندگی صیادی آنها ناگهان به شبانی و روستانشینی و زندگی کشاورزی تبدیل یافته باشد . لیکن گمان میرود که تابستان را به کشت و زرع میپرداختند و زمستان را به شکار و تله‌گذاری میگذراندند ، بطوریکه خز و پوست فنلاند یکی از بزرگترین رقم صادرات سوئد در قرون وسطی بشمار می‌آمد .

هر تغییری که در شیوه‌های تامین معاش پیش‌آمد بموازات آن‌تغییرمعمولی و کندی‌را هم در تشکیلات اجتماعی پدید آورد . لهجه شکارچیان‌وشبانان چادرنشین با روابط خانوادگی بستگی دارد و میان یک سازمان قبیله‌ای متشکل از خانواده‌های خویشاوند گسترش می‌یابد .

فین‌های پیشین از پوست در حت نان کفش، چادر ، مچ‌پیچ ، سبد ، بشقاب ،سینی و قایق میساختند این موضوع نشان میدهد که فقط سرخ‌پوستان امریکایی متخصص بلم ـ سازی از پوست‌غان نبوده‌اند . فین‌ها درشکار خز و تله‌گذاری مهارت داشتند وکالایشان بلافاصله در بازار "فرسیا" (هلند امروزی) "که در آن زمان و تا قرنها بعد بهترین بازار فروش پوست و خز در سراسر اروپا بود" میفروختند .

در تاریخ نروژ شرحی از فین‌های دریائی دیده میشود . این گروه درودگر وکشتی‌ـ ساز برای اقامت و یا پیدا کردن کارموقت به کنارهٔ خلیج نروژ که در آن زمان پوشیده از جنگلهای انبوه بود میآمدند . این مردم هنرمند فقط با کشتی‌سازی امرار معاش میکردند.

حتی در زمانهای خیلی پیش هم "همزمان با وایکینگ‌ها" به دریا نمیرفتند ولی بسبب هنری که داشتند برای کار بر روی زمین استخدام میشدند. در آن روزگاران که غارت و چپاول صومعه‌ها در امتداد سواحل ایرلندو انگلیس بمراتب بیش از کشتی‌سازی استفاده داشت وجود این صنعتگران برای وایکینگ‌های نورس بسیار گرانبها بود و با استخدام درودگر قایق‌ساز دیگر نیازی نبود که‌وقت خود را بیهوده برای کشتی‌سازی‌تلف‌نمایند.."

لاپها در نظر فین‌ها مانند سرخپوستان در برابر امریکائیهای جدیدند. ولی این اقوام برخلاف سرخپوستان امریکائی رسوم قبیله‌ای را حفظ‌کرده‌اند. لباسهای مخصوص خود را میپوشند و با زبان خودشان صحبت میکنند. لاپهای اولیه (تبعید شده‌ها) و فرهنگ عصر حجر آن‌ها در گردبادهای برفی زمان و مه‌های یخ بسته قطب‌نابود شده‌است مشهور است که این قوم از آسیا آمدند و قرنها پیش از اینکه فین‌ها به آنسو مهاجرت کنند، از کارلیان گذشتند ولی بعدها بدست خود فین‌ها بسوی شمال رانده‌شدند. مدتها قبل از آنکه این قوم بسوی سرزمینهای شمالی روانه شوند گوزن‌های کوهستانی آنجا را اشغال کردند و پیش از گوزنها هم خزه مخصوص گوزن از زمین روئید واین سه چیز (خز و گوزن و لاپ) پیوسته بهم شناخته شده‌اند.

" اولین لاپ وحشی گوزن را شکار کرد، سپس به رام کردن سگ پرداخت و آن را بخانه آورد و از آن زمان شکارچی لاپ متوجه شد که این حیوان در نگاهداری ازگله‌های وحشی گوزن هوشی سرشار دارد. خود لاپ هم بعد خانه‌نشین شد و پس از خانه‌نشین شدن به تدریج ترقی کرد. ابتدا احساس حق مالکیت نمود، بعد در کمنداندازی استاد شد و آنگاه داغ‌گذاری به چارپایان را آموخت. اسکی را اختراع کرد تا بتواند گله‌های خود را در میان برف محافظت کند. همینکه اموال و اثاث خانه‌اش به مقداری رسید که خود و خانواده‌اش می‌توانستند حمل کنند تعدادی گوزن را بهم بست تا اموالش راهمراه او بکشند. مردمان جنوبی در این دوره طرز استفاده از اسب را فراگرفته بودند.

در سرزمین آفتاب نیمه‌شب لاپ‌ها بسرمیبرند و خودرا "سامید" Samid مینامند اینها مردمی کوتاه قدند که طول‌قامتشان به‌ندرت از یک مترونیم افزون میشود. قیافه‌ای باهوش‌و خوش‌آیند دارند. تنومندند و بی‌نهایت بی‌باک و سخت دلند – راستی برای احیا کردن یک زندگی بسبک اسپارتی فقط باید افرادی با چنین شرایط وجود داشته باشند و در غیر این صورت این کار امکان ندارد. زندگی این قوم محدودترین و دست نخورده‌ترین زندگی‌های روی زمین است و تمدن امروزی هنوز نتوانسته بدان راه یابد.

"... مردها گله را با فریادهای وحشیانه و عوعو سگها بجلو میرانند ولی هر پانزده کیلومتر راه که میروند نظم گله بهم میخورد. پشت سر آنها در میان بوران وبرف و صدای زنگوله‌ها زنها و کودکان سوار بر سورتمه‌ها گوزنی تلوتلو خوران و تلق‌تلق کنان

پیش میروند . عمل پیش روی در این راه طبق قانون اطاعت از راهنما انجام می‌گیرد . سورتمه پیش‌آهنگ را یک گوزن پیر عاقل و تعلیم دیده و نیرومند میکشد . زنگوله‌ای بسر قلاده سرخ و زردش بسته‌است و یک افسازبلند که تا روی سورتمه زورقی شکل امتداددارد بر شاخ گوزن بند کرده‌اند . اما گوزن دهنه ندارد و باهمان افسار رهبری میشود . خود سورتمه‌ران هم با پاهای چکمه پوشش که‌در برف میکشد به‌پیش راندن سورتمه کمک میکند .

پشت سر راهنما سایر مهاجرین در یک ردیف حرکت میکنند . کودکان را درگهواره میخوابانند و بر پشت گوزن می‌بندند و یا اگر بزرگتر باشند روی گوزن می‌نشینند و میرانند و بزرگترها سوار بر سورتمه کنار آنها پیش می‌روند . گوزنها را یکی‌یکی به سورتمه جلوئی یا به گوزن جلوئی بسته‌اند و گوزن آخری در سرازیریهای تپه‌کار ترمز را انجام می‌دهد .

چون زندگی لاپها نوعی زندگی بدوی و صحرانشینی است در کالاهایشان میز و صندلی و سایر مبلمان‌وجود ندارد . پوشش کف اتاق که هر هفته عوض می‌شود عبارت از حصیر بافته شده از سر شاخه درخت غان است پتوهای خود را روی آن می‌گسترند و پوست و خز را روی خویش می‌کشند و به عنوان روکش از آن‌ها استفاده می‌کنند . لاپها دوست دارند کنار آتش به پهلو دراز بکشند و آرام‌آرام صحبت کنند و غذا بخورند .

لباس لاپها از لباس همه مردم فنلاند خوشگلتر و قشنگتر است.لاپ فنلاندی لباس بلند و سنگینی از پشم‌آبی رنگ می‌پوشد .روی یقه و سردست این لباس یراق‌دوزی شده است . گاهی این یراق‌دوزی تا پشت واطراف شانه‌ها ادامه می‌یابد . این لباس‌برای مردها تا سر زانو است و زنها آنرا بلندتر می‌پوشند که عبارت است از ساق‌پوش پوستی پر از کاه که تا بالای زانو را می‌گیرد. کفشهای پوست گوزن با نوارهای سرخ خوشرنگ تزئین می‌گردد . لای این کفشها را هم پرکاه می‌کنند . دستکشهای زمستانی هم بهمین ترتیب ساخته می‌شود. کاه رطوبت را جذب می‌نماید و می‌توان آن را بیرون آورد و کنار آتش خشک کرد و دوباره آنرا بکار برد .

فنلاندیها کت درازی می‌پوشند که پوستی است و آنرا "پسک" می‌نامند این کت از بالا تا روی سر کشیده می‌شود و از پائین با یک کمربند چرمی نقره نشان روی رانها را می‌گیرد . این کمربند نقره نشان غالبا" جزو میراث خانواده باقی می‌ماند و زن و مرد چاقوئی درآن قرا رمی‌دهند و همیشه با خود حمل می‌کنند . تفاوت بین لباس زنان و مردان این ناحیه فقط در پوشش سر آنها است . کلاه‌زنها از پارچه سرخ‌رنگ است‌وقسمتی که اطراف صورت را می‌گیرد با رنگهای آبی و زرد بشکل بسیار زیبا آراسته شده است . "کلاه چهارباد" که مردان بسر می‌گذراند برنگ آبی است و از پر پرندگان پر شده است

و مانند ستاره‌ای چهارگوشه دور آن تیز است . این برآمدگیها هرگاه کهنه و یا سست شود از هر طرف که باد بوزد تکان می‌خورد .

خانه لاپ‌ها مانند چادرشان ساده است و کمتر اتفاق می‌افتد که بیش از یک سطح خاکی و اجاقی کوچک که دروسط قرار دارد و خانواده گردش جمع می‌شوند چیز دیگری داشته باشد . بام خانه‌ها با توفال پوست غان پوشیده شده و روی آن را کلوخهای چمنی سنگین نهاده‌اند . این سبک بام سازی حرارت را در درون اطاق حفظ می‌کند و بخار را متصاعد می‌نماید . دیوارهای کلبه که عموما" از کلوخ‌های چمنی و یا الوارساخته‌شده‌است بطورکلی پنجره ندارد . و جائی برای گذاردن اشیاء لوکس و خصوصی در آن تعبیه نشده است . نقل از سرزمین و مردم فنلاند ــ ترجمه ماه ملک بهار

فولانی Fulani

یکی ازبزرگترین گروههای قبیله‌ای آفریقای غربی است . این مردم در نواحی‌میان سنگال و نیجریه با چادرنشینی و با گله‌های بزرگ گاو زندگی میکنند . فولانی بر قسمت وسیعی از آفریقای غربی (Sokoto) تا پیش از ورود اروپائیان در قرن نوزدهم به‌ـ این سرزمین حکمرانی میکردند . این مردم مسلمان هستند .

نخستین فیلیپینی‌ها

نخستین مردمان فیلیپین به نگریتوها معروف بودند . اینان مردمانی پست‌قد بودند و طول قامتشان به‌زحمت به یک متر و نیم می‌رسید ، و از این‌رو نام پیگمه به آنان داده شده بود .

دستهای پیگمه‌ها نسبت به باقی بدنشان بسیار بلند است . پاهایی پهن و به داخل برگشته دارند . ساقهایشان بسیار کوتاه و پنجهٔ پایشان از پنجهٔ پای سفیدپوستان بلندتر است . سر پیگمه‌ها گرد و ابروانشان کوتاه است . بینیهایشان خوابیده و در قاعده چندان پهن است که اغلب عرض بینیها از طولشان بیشتر می‌نماید . این مردم لبهایی ستبر و چانه‌ای کوچک دارند و مویشان سخت به هم پیچیده و کوتاه است . چشمان پیگمه‌ها به‌رنگ قهوه‌ای تیره و چنان گشاده است که گویی در وحشت همیشگی به سر می‌برند ، نگاهی خیره و ثابت دارند . پوستشان قهوه‌ای بسیار تیره ، و تقریبا" سیاه است .

در کناره‌های شرقی جزیرهٔ لوزون ، پیگمه‌هایی زندگی می‌کنند که در خودآرایی روش های معمول در جزایر جنوب اقیانوس کبیر را به‌کار می‌بندند . مردان ، در اوان جوانی ، با کارد علائمی روی پوست بدنشان نقش می‌کنند و محلهای بریده شده را به چیزهای کثیف

می‌آلایند تا زخم چرک کند و جای آن برای همیشه باقی بماند. زنان نرمه‌های گوشهای خود را می‌شکافند و در آنها اشیایی مانند دانهٔ فونل قرار می‌دهند. زنان پیگمه‌ای با این روش خود را معطر می‌دارند، این عطرها را از علفهای خوشبوی جنگلی می‌سازند؛ این علفها را خرد می‌کنند و درون استوانه‌های پارچه‌ای جای می‌دهند و به شکاف گوشهایشان می‌آویزند.

مرد پیگمه‌ای برای ساختن خانه‌اش، که کمی بیش از یک چارطاقی است و از حصیر برگ نخل ساخته شده، همیشه جانب خشک تپه‌ها را که بیشتر اوقات روز از نور آفتاب برخوردار است، انتخاب می‌کند...

پیگمه‌ها هنوز از شکارچیان بدوی به‌شمار می‌روند و در به‌کار بردن تیروکمان و نیزه‌های زهرآلود، مهارتی بسزا دارند. غذای خود را بیشتر از جنگلهای نزدیک تامین میکنند مردان از نی تیرهای جانسوز میسازند. از نی‌های بلندی که آلتی خمیده بر سرشان نصب شده برای بدست‌آوردن میوه از درخت‌های بلند استفاده می‌شود. زنان ازخیزران نوک‌تیز برای بیرون آوردن ریشه‌ها و سیبک‌های خوردنی گیاهان استفاده می‌کنند. لوله‌های کلفت خیزران را بجای کوزه آب بکار می‌برند...

پیگمه‌ها به موسیقی علاقهٔ فراوان دارند و ترانه‌های عامیانه‌شان بسیار است. تنها وسیلهٔ موسیقی آنان عبارت است از درخت کوچک پوست کنده‌ای که به رشته‌ای از الیاف نخل هندی آویزان است. زنان در مقابل این وسیله می‌ایستند، و با چوبدستیهای کوچک روی آن رنگ می‌گیرند و مردان با صدای آن آهنگ حرکات پایشان را تنظیم می‌کنند سپس زن و مرد در صف درازی با یکدیگر شروع به رقص می‌کنند، صف رقص، مانند مار، پیچ‌و تاب می‌خورد، یا زن ومرد جدا از هم می‌رقصند، مردان دستهایشان را باز می‌کنند و به دور دایره‌ای می‌گردند، در حالی که زنان در گوشهٔ دیگر به رقص می‌پردازند.

اگر پیگمه‌ها کنجکاوی کسی‌را در زندگی خود احساس کنند، اموال اندک‌خویش‌را جمع و جور می‌کنند و در میان جنگلی ناپدید می‌شوند. این مردم دربارهٔ مرگ بسیار خرافاتی هستند و چنین می‌پندارند که جایی که در آنجا کسی بمیرد محل آمد و شد اشباح است و شاید یک دلیل حرکت همیشگی‌آنها نیز همین باشد. زندگان از ارواح اجدادشان، که‌آنی توس Anitos نامیده می‌شوند و در جاهای مقدسی مانند برخی بیشه‌ها و کوهها سکونت دارند. می‌ترسند.

نخستین مهاجمان

در روزگاران ما قبل تاریخ، گروههای مالایایی از نژاد قهوه‌ای در کرانه‌های جزایر فیلیپین پیاده شدند. این گروهها، چون امواجی که در پی یکدیگر بر کناره‌های دریا

می‌غلطند یکی پس از دیگری ازمیان دریای چین به سواحل این جزایر آمدند . دسته‌های جدید قبلیها را به‌عقب راندند و به داخل خشکیها فرار دادند . مالاییهای نخستین از پیگمه‌ها بلندتر بودند ، موهایشان صافتر و چشمانشان بسته‌تر و بیضوی‌تر بود . چهره‌هایی گوشه‌دار و بینیهایی نسبتا" بزرگ‌داشتند . رنگ پوست بدنشان بین قهوه‌ای زیتونی‌روشن و سیاهی که ته‌رنگ قرمز داشت ، تغییر می‌کرد .

همان‌گونه که اولین گروههای مالایایی نگرویتوها را به داخل جزایر فیلیپین فرار دادند ، خود توسط گروههای‌جدیدی که پیوسته به‌سواحل می‌رسیدند به درون جزایر رانده شدند . بدین‌ترتیب نخستین گروههای مالایایی نژاد به سوی کوههای بلند لوزون شمالی روی آوردند و در آن نواحی ساکن شدند و به عنوان قبایل کوهستانی شهرت یافتند ، از آن‌جمله هستند ایگوروتها Igorots ، بونتوکها Bontocs ، و ایفوگائوها Ifugaos

این قبایل بسیار همانندند و تفاوتشان از یکدیگر جزیی و ناچیز است و شاید تنها بتوان از روی آرایش موی سرشان آنها را از یکدیگر تمیز داد . مردان ایگوروت موی خودرا چنان می‌آرایند که گویی جامی وارونه بر سر نهاده‌اند و موی خود را در زیر این جام آرایش داده‌اند . زنان ایگوروت مویشان راکاملا بلند می‌کنند ، و سپس آن را در پس سر محکم گره می‌زنند .

مردان معمولا لنگی به خود می‌پیچند . رنگ لنگ نماینده‌ٔ وضع مرد از لحاظ زناشوئی است . مرد زن نگرفته ، لنگ قرمز ، مرد زندار لنگ آبی به خود می‌بند ، اما مردان زن مرده که دوباره زن نگرفته‌اند به رنگی مقید نیستند و می‌توانند لنگ خود را از هر نوع رنگی که بخواهند انتخاب کنند . مردان همیشه چاقوی تیغه پهنی به نام بولو بـا خود همراه دارند . این چاقو برای ایگوروتها جنبه‌ٔ کاملا حیاتی دارد ، و آن را در مزرعه برای کار و در جنگلها برای شکار به کار می‌برند . زنان ایگوروت دامن کوتاهی که از کمر تا زانو کشیده شده است می‌پوشند . گاه‌گاهی‌نیز بلوز دستباف گشادی که از پارچه‌ٔ قرمز رنگ یا آبی درست شده ، به بر می‌کنند . هیچ یک عادت به پوشیدن کفش یا جوراب ندارند . در بعضی مناطق زنان خلخالها و بازوبندهایی که از مفتولهای برنجی بافته شده و مهره‌هایی از آنها آویخته است استعمال می‌کنند . بسیاری دندانهایشان را سیاه می‌کنند و با جویدن میوه‌ٔ فوفل رنگ شنجرفی درخشانی به لبهایشان می‌دهند .

این قبایل‌کوهستانی خانه‌هایشان را بر روی زمین روی پایه‌های بلندی برپا می‌دارند روی هر پایه ، یعنی درست زیر کف خانه ، برای جلوگیری از ورود موشها صفحه‌های گرد چوبی تعبیه می‌کنند . سقف کلبه را از کاه و برگ و امثال آن می‌پوشانند ، و برنج و برخی از اشیای خاص خود را بر روی آن قرار می‌دهند . خانه یا کلبه بدون پنجره است ، و نور و هوا تنها از راه درهای پیشین و پسین تامین می‌شود . داخل کلبه نزدیک در آتشدانی‌گلی

اما بدون دودکش، ساخته‌اند. وسایل غذاخوریشان مختصر و تنها از ظرفی سفالین برای طبخ برنج و قاشقی از پوست نارگیل، که چوبی به جای دسته بدان بند شده تشکیل شده است. غذا بر روی برگ بزرگی که کف کلبه پهن می‌گردد، خورده می‌شود. برای‌تختخواب از تخته‌های باریک استفاده می‌کنند. زیر کف کلبه سبدهایی که از الیاف خیزران بافته شده می‌آویزند و هر شب مرغهای معدود خود را برای محافظت از خطرهای احتمالی در آنها می‌گذارند.

معمولاً در جاده‌های دهات می‌توان زن ایگوروت را با سبد بزرگی که به پشت دارد در حال عبور مشاهده کرد. این زن، گرچه خجالتی و کمرو است، اما وقتی که از کنار شما می‌گذرد در حالی که لبخند ملیحی به کنار لب دارد، به شما سلام می‌کند. بچه‌های ایگوروت تماماً از تعلیمات ابتدایی بهره‌مندند و تاکلاس سوم دبستان درس‌خوانده‌اند.

بونتوکها در نواحی عمیقتر کوهستانها زندگی می‌کنند. این مردم در گذشته بسیار وحشی و از شکارچیان سر انسان به‌شمار می‌آمدند. آنها درآن هنگام درجلوی کلبه‌هایشان که از نی می‌ساختند، بر روی آن سرهای خشک شدهٔ انسان یا کاسه‌های سر دشمنان یا کاسهٔ سر گاومیش فیلیپینی، موسوم به‌کارابائو، را به عنوان پیشکش می‌گذاردند. ارزیابی جنگجویی و ورزیدگی ساکنان کلبه در شکار بستگی تمام به تعداد سرهایی که در خارج‌کلبه آویخته شده بود و خارجیان و همسایگان بدین‌وسیله می‌توانستند میزان‌جنگجویی‌صاحبان کلبه را تخمین بزنند، داشت. امروزه شکار سر انسان در میان بونتوکها تقریباً به کلی متروک شده است.

سومین‌گروه، از نخستین مالاییهایی که بر اثر یورش دسته‌های بعدی به داخل‌جزایر رانده شدند، امروزه به ایفوگائوها معروفند. این دسته بر اثر یورش به عمیقترین مناطق کوهستانی گریختند و در داخل و بالای کوهها مسکن گزیدند. منطقهٔ زندگی آنها چنان ناهموار و خالی از زمینهای مسطح است که ایفوگائوها، ناچار شده‌اند برای ازدیاد زمین‌های هموار قابل کشت، دست به کار ایجاد یک رشته زمینهای تخت‌مصنوعی شوند.

ایفوگائوها برای ساختن زمینهای مسطح برنجکاری و مرمت دیوارهای حایل زمینها روزها و سالهای پیاپی با دقت تمام کارو فعالیت می‌کنند و حتی باران نیز مانع کار آنها نمی‌شود. برگهای نخل را برای محافظت از باران بر پشت می‌نهند و کار خود را دنبال می‌کنند.

گروه‌های بعدی مالاییهای مهاجر، قبایل کوهستانی را عقب زدند و به‌داخل‌جزایر فرار دادند، و در سرزمینهای پست ساحلی که از لوزون تا گروهی از جزایر نزدیک کشیده شده بود، سکنی گزیدند. پیشرفته‌ترین این گروهها تاگالوگها بودند. امروزه‌تاگالوگهااصیل

ترین نمایندگان مردم فیلیپین تلقی می‌شوند. بیشتر امور فیلیپین تحت‌نظارت آنان حل و فصل می‌شود و بیشتر ادبیات فیلیپین به لهجهٔ آنان است.

گروه دیگری از مالاییهای ماجراجو که توسط اعراب به دین اسلام درآمده بودند از کناره‌های شمال‌شرقی جزیرهٔ بورنئو خارج شدند و جزایر اقیانوس‌آرام را یک به یک در نوردیدند تا سرانجام به فیلیپین رسیدند. ریاست آنان با مردی به نام سلطان سولو Sulu بود که هم پیشوای مذهبی و هم رهبر سیاسی آنها محسوب می‌شد.

مالاییهای‌مسلمان هم به کناره‌های جزایر فیلیپین رسیدند و هم به سواحل دور ـ دست چین تاختند. اینان هرگاه که محلی مناسب برای تجارت می‌یافتند، فورا" آن را تصرف می‌کردند و در آن به ساختن شهرهای برج و بارودار دست می‌زدند. یکی از این شهرها، نزدیک شهر مانیل کنونی، دژ و مقر فرمانروایی رئیس آنها راجه سلیمان بود. بالاخره روزگاری شد که بیشتر فیلیپین تحت‌نفوذ و تسلط **موروها** یا مسلمانان مالایادرآمد.

این مردم وسایل، عادات و مذهب خود را به‌مجمع‌الجزایر فیلیپین آوردند. خانه هایشان را مناسب با وضعشان بیشتر در کنار مردابهای نزدیک دریا برپا می‌کردند تااینکه بتوانند، در صورت حملهٔ دشمنان، به سرعت در قایقها بریزند و از دست مخالفان بگریزند.

درهر حال موروها عاقبت در جزیرهٔ‌جنوبی میندانائو و جزایر دریای پرجزیرهٔ‌سولو سکنی گزیدند و برای همیشه درآن جزایر مقیم شدند. آنان امروزه دیگر مانند گذشته‌خون خوار و جنگ‌طلب نیستند و، با آنکه هنوز به‌آداب و رسوم قبیله‌ای خویش‌وفادارند، خود را مانند سایر مردم جزایر فیلیپین، فیلیپینی می‌دانند.

مردم فقیرتر،خانه‌هایشان را با نیهایی پوشیده از شاخ و برگ نخل می‌سازند. کف این کلبه‌ها را بر روی دیرکهای چوبی با تنه‌های خیزران هندی جای داده‌اند، و بدین ـ ترتیب کلبه بالای سطح زمین و در ارتفاعی بین یک متر تا سه متر و نیم قرار گرفته است. فضای خالی زیر کلبه، که در آن همیشه جریان هوا وجود دارد، انبار و محل نگاهداری خوکها ومرغهای صاحب کلبه است.

خانه‌های‌ثروتمندان در شهرهای‌بزرگ از سنگ یا بتون بنا شده و با پنجره‌های‌مشبک آهنی و ایوانهای وسیع آرایش یافته است.

برنج غذای اصلی مردم فیلیپین را تشکیل می‌دهد. برنج پخته، ماهیی که اغلب با سبزی پخته می‌شود، میوه‌ای که از درختی نزدیک چیده می‌شود، و شیر نارگیل برنامهٔ ـ غذایی روزانهٔ سه نفر از هر چهار نفر فیلیپینی است.

فیلیپینیها خوانندگان و رقاصان ماهری هستند و به بازی و نمایش علاقهٔ بسیار

دارند. در سراسر کشور برای نمایش قسمتهایی از داستان تولد مسیح نمایشهای مذهبی بر پا می‌شود. نقل از کتاب سرزمین و مردم فیلیپین ــ ترجمه علیرضا صالح

فینیقی‌ها

در انتهای شرقی دریای مدتیرانه میان سواحل شمالی دریای عرب و شبه جزیره بزرگ آسیای صغیر، خط باریک ساحلی سوریه در روزگاران باستان، در حدود ۱۰۰ سال ق ــ م قسمت شمالی این ناحیه ساحلی، در دست فینیقی‌ها، که یکی از معروفترین‌اقوام باستانی بودند، قرار داشت. این مردم از آنسوی دریاها آمده، و در آن روزگار بامردم بومی آمیزش یافتند. و این بومیان فینیقیه، درمنطقه کوچک و باریکی بود که‌درآن‌برخی محصولات کشاورزی کشت میشد، چون آن مردم از لحاظ عده افزایش یافتند، رو بدریا نهادند و دریانوردانی ماهر گشتند. شاید، آنان کشتی‌سازی را از مصریان فرا گرفتند و با رصد ستارگان موقع خود را در سفرهای دریائی مشخص میساختند. فنیقی‌ها، سالهای دراز در خدمت مصریان بودند و کالاهای خود را از مشرق مدیترانه می‌آوردند. آنگاه‌در حدود ۳۰۰ ق ــ م هنگامیکه نیروی حکومت فرعون مصر روبکاهش، حتی افول نهاد. فنیقی‌ها استقلال و آزادی خویش را بدست آوردند و دیری نگذشت که بازرگانان مهم و معتبری در عهد باستان شدند.

فینیقی‌ها، هیچگاه زیر فرمان یک حکمران قرار نگرفتند، اما بصورت ایالات‌شهری مستقل با شاه خود باقی ماندند ثروتمندین شهرها تایره Thyre ، صیدون،بابیلوس (اکنون بنام جبال‌است) آکو واوگاریت‌از۱۹۲۹ ق‌ــم هیرام شاه شهرتایره یکی‌از نیرومند ترین سلاطین فینیقی گشت. وی دوست حضرت سلیمان(ع) بود و برای ساختن معبد سلیمان در اورشلیم مصالح ساختمانی و کارگران ماهر فراهم کرد.

کشتی‌های فینیقی با سرعت و گنجایش زیادی که داشتند به بسیاری از بندرهای دریای‌مدیترانه برای خرید و فروش می‌رفتند. بازرگانان کالاها را از نقاط مختلف‌ازجمله فلسطین و سوریه، بین‌النهرین با شتر، خر و غیره به‌بنادر می‌رسانیدندو خود شهرهای فینیقی چون تایره و صیدون در تبدیل کالاها و عمل آوردن آنها مهارت‌های فراوان به خرج می‌دادند از جمله لباس‌های فاخر و زینت‌آلات قیمتی برای شاهان و کاهنان‌تهیه می‌کردند و مخصوصا " در ساختن پارچه‌های رنگی زیبا استادی بسیار داشتند اما اسرار کارخویش را از دیگران پنهان میداشتند. علاوه‌بر این فینیقی‌ها، معدنچیان ماهر و فلز کاران پر مهارتی بودند و در گردآوری طلا و نقره و قلع بهرسوی نقاط آباد آنروزگار

می‌رفتندواشیاء وازفلزات قیمتی سکه می‌ساختند و با این‌سکه‌ها کالاهای دلخواه‌خودرا از جمله روغن زیتون، انواع نوشیدنی و آهن را خرید و فروش می‌کردند. با اختلاط مس و قلع مفرغ را که در ساختن اسلحه در آنروزگار اهمیت داشت، سلاح کار آمدی ساختند.

دریانوردان بی‌باک فینیقی حتی از تنگه جبل‌الطارق گذشتند به خلیج بیسکای به سوی کورن وال پیش راندند تا قلع از مردم آن سامان بخرند و از ساکنان عهد مفرغ بریتانیا خریداری کنند. حتی گفته‌اند که دریانوردان فینیقی از جنوب دریای‌سرخ، قاره آفریقا را دور زده و به تنگه جبل‌الطارق بازگشته‌اند.

فینیقی‌ها، کلنی‌هائی در قبرس و در اراضی ساحلی اسپانیا و شمال آفریقا ایجاد کردند، بعدها یکی از همین کلنی‌ها یعنی شهر کارتاژ بود که در جنگ با رومیان در سال ۱۴۶ ق ـ م ویران گشت.

فینیقی‌ها، خدایان متعددی را پرستش می‌کردند که رئیس این خدایان ال Al، خدای بلندی، عشرات، یام و همسرش و بعل پسرشان‌بود، که نشانه آن گاومیش نر است، ممکن است بخاطر آورید که پیش ازین عبرانیان یهوه تنها خدای ایشان بود که گاه به ـ پرستش بعل‌فینیقی‌ها نیزمی‌پرداختند. بزودی، پس‌از مرگ هیرام شاه تایره‌فینیقی، شبیه بیشتر مردم سوریه زیر فرمان شاه خون‌آشام آشور قرار گرفتند. بعدها اسکندر مقدونی ـ شهرهای تایره و صیدون را ویران کرد. آنگاه سپاهیان رومی بسوی شرق پیش راندند و سرانجام در سال ۶۴ ق ـ م فینیقیه‌یک ایالت رومی شد.

فینیقی‌ها نه تنها بازرگان شایسته‌ای بودند، بلکه در تولید کالاهای خوب به‌مردم روزگار خود کمک کردند همچنین با خود خبرها را هر جا که می‌رفتند می‌پراکندند. این بازرگانان آخرین خبرهائی که در شرق‌مثلا" در بین‌النهرین رخ داده بود می‌شنیدند و آنها را بجاهائی‌که می‌رفتند می‌پراکندند. ازمصریان دانشها و اختراعات‌فراوان‌آموختند به جزیره کرت و شهرهای نخستین یونانی سفرکردند و اخبار وقایع و تمدن یونان را در جاهای دیگر پخش می‌کردند.

گرچه فینیقی‌ها مخترع خط نبودند، اما آنرا ساده‌تر و قابل فهم‌تر نمودند و خط یونانی را فینیقی‌ها پدید آوردند. مردمان‌متمدن جهان باستان مثل بابلی‌ها، مصریان سالها پیش خط‌نویسی را از حد تصویرنگاری جلوتر بردند. در حدود ۱۸۰۰ ق ـ م برخی از معدنچیان که در معادن شبه‌جزیره سینا حروف و کلمات سهل‌تری برای نوشتن برگزیدند. آنان پیام‌های خود را بر روی قطعه‌های سنگ نقش می‌کردند وباستان‌شناسان اینک بدانها دست‌یافته‌اند. تنها ۲۲ حرف بکار می‌رفت. بتدریج این شیوه‌نگارش‌تکامل یافت. بطوریکه بعدها عبرانی‌ها و فینیقی‌ها ازین خط‌نویسی در حدود ۸۰۰ ق ـ م استفاده کردند.

حروف باصدا از روی هوشمندی در یونان بکاررفت و دو حرف اول آن آلفا ـ گاو ـ بتا خانه گرفته و الفبا ساخته شد .

بنظر می‌رسد که حروف الفبا را تاجری از شهرهای فینیقی کشف کرد و این مطلب را باستان‌شناسان از آثار بدست آمده در شهر بابیلوس (جبال) بدست آورده‌اند .



مادر و کودک ــ ژاپن

دختری از کشور لیبی

زن ومرد آفریقائی

قبایل عرب

اصل و تبار عرب به اسماعیل (ع) پسر ابراهیم (ع) خلیل (ع) میرسد، عرب به عاربه و مستعر به تقسیم گشته ـ به عرب شمال نزاری یا عدنانی و به‌عرب جنوب یمنی گفته میشود که اصل عرب شمال از جنوب است و در ایام سد مارب از جنوب بشمال مهاجرت کردند و شمالی‌ها بجنوب، مگر بندرت مهاجرت نکردند، اما جنوبی‌ها دائما" بسوی شمال برای عوامل طبیعی در حرکت و مهاجرت بودند. در زمان حضرت پیامبر اسلام (ص) قبیله طی در شمال نجد و قضاعه درجنوب سوریه متوطن گشت. لیکن آغاز اقامت آنان بود و تعیین وطن اصلی بآسانی انجام نگرفت زیرا مدتهای طولانی نبردهاو نزاع‌های بسیار میان شمال و جنوب در میگرفت. زبان جنوب (یمن، حضرموت و عمان) بنابر گذشت ایام خصائصی یافت که با زبان عربی شمال متفاوت گشت. حتی پس از اسلام میان انصار نزاع‌هائی در گرفت چه اصل آنها یمنی جنوبی و مهاجران از شمال واز قریش بودند و قبیله از عده‌ای بطن تشکیل گردیده‌و هر بطن از عده‌ای خانواده و هر یک برای حفظ خویش در نبرد و دفاع بسر میبردند. اختلاط بطن‌های یمنی و مضری در نفس قبیله مکررا" در تاریخ قدیم صورت گرفت.

قبیله معتقد است که از جدهای نزدیک از پدر واحدی است به عدنان، قحطان و قریش نگاه کنید.

قبطی‌ها

مردمی هستند از نژاد و تبار مصریان باستان که آئین مسیحی خود را بعد از ورود مسلمانان به مصر در قرن هفتم میلادی، همچنان حفظ کردند. کلیسای قبطی در قرن ۵ میلادی ایجاد گردید و سرپرستی و ریاست آن با پاریارچ اسکندریه که در قاهره‌مقرداشت بود. عده قبطی‌ها حدود دو میلیون نفر و گروه کثیری از آنان در حبشه ساکن هستند. تکلم و سخن قبطی مصری باستان و هامی‌تیک و با خط یونانی نوشته میشود. زبان این مردم در قرن ۱۷ تنها بشکل ادبی بجا مانده است.

قبیله

بگروهی‌از مردم که به لهجه واحدی تکلم و در منطقه واحدی مشترکا باعتبار اینکه ملک خاص آنان میباشد، ساکن هستند، قبیله میگویند. حتی قبایل کوچنشین در داخل نقاط و جاهائی درحرکت هستند که آنرا از آن خود میدانند و هیچ تسامح و گذشتی‌برای قبایل دیگر از سرزمین موردتصرف خود را نمی‌پذیرند مگر اینکه خود بآنها اجازه‌سکونت

یا استفاده از قسمتی از سرزمین خود را بدهند. هر قبیله معمولاً" دارای وحدت شکل ـ خاص خود است. بلکه یک قبیله یک مجتمع سیاسی نیز برای آنها بشمار میرود. و فرمان فرمانروایان قدرتمند را تا حدامکان نمی‌پذیرند. گاه برخی‌از قبایل هم‌پیمان میشونـد، اما این قراردادها موقتی و برای پیشبرد هدفهای خاصی است. مثل دفاع ضد دشمن ـ مشترک لازم نیست که همه افراد قبیله از اصل واحد باشند.

افراد قبیله ازدواج در داخل قبیله را ترجیح میدهند و کمتر با افراد قبیله دیگـر ازدواج میکنند.

قحطان

راس قبایل یمن در جنوب بودند. پس‌از اسلام قبیله قحطان قبیله حمیر از آن جدا و تقسیم گشت.

قریش

قبیله‌قریش‌که پیامبراسلام‌ازآن‌برخاسته است دراطراف بصورت پراکنده‌بسرمیبردند تااینکه قصی‌ابن‌کلاب درحدود ۱۰۰ سال پیش‌از اسلام‌آنانرا بصورت واحدی در آورد و آنها را درمکه ساکن ساخت وسیادت‌دینی وسیاسی آنانرا مسلم‌نمود.

قبیلهٔقریش بردودسته تقسیم شده‌بود عده‌ای‌بودندکه بانژادهای دیگرازجمله حبشی‌ها وغلامان‌آمیزش پیداکرده وبآنها ظواهرمیگفتند ودسته دیگررا قریش‌البطاح میگفتندکه در مرکزشهر درحوالی‌کعبه میزیستند.

قریش ازلحاظ فصاحت، دلیری، تجارت، علم، قدرت سیاسی‌بربسیاری از قبایل عرب برتری داشتند.

از قبیله قریش بطاح طوایف امیه، نوفل، زهره، مخزوم، اسد، جمح، سَهم، هاشم، تیم، عدی پدید آمدند. قریش بطاح در زندگی اقتصادی و اجتماعی در بلاد مرکزی و غرب اهمیت و تجارت پر رونقی با ممالک مجاور داشت و معاهداتی با روسای قبایل‌اطراف برقرارنموده بود تا کاروانهای قریش بآسانی و آسودگی بتوانند از مکه به شام، یمن و سایر نقاط‌رفت‌وآمد کنند و مکه پیش‌از ظهور اسلام بواسطه فعالیت قرشی‌ها از نظر بازرگانی پر اهمیت بود.

قرشی‌ها در معاملات گوناگون از قبیله مضاربه، رباخواری و غیره نقش عمده‌ای بر ـ عهده داشتند علاوه براین از کعبه نیز سود سرشاری می‌بردند. قریش بواسطه زیرکی سال های دراز بواسطه بسط و نفوذ اسلام در نقاط مختلف گیتی صاحب نفوذ و قدرت بود.

قضاعه

از قبایل عرب که در شمال حجاز میان عراق ـ سوریه و مصر بسرمی‌بردند، ازین قبیله بنوکلب، غسان، تنوخ، بلی، جهینه و غیره انشعاب یافتند.

تاریخچهٔ مختصری از قوم قزاق

در اواخر قرن سیزدهم میلادی دسته‌هائی از طوایف ترک نژاد آسیای مرکزی به‌رهبری دو تن شاهزاده مغولی‌الاصل از تابعیت سلطان ابوسعید ابوالخیر ازبکی خارج شدند و در نتیجه سالها جنگ و مبارزه سرزمینی‌بوسعت قزاقستان شوروی را قلمرو خود ساختند. گویا بخاطر همین حالت ستیزندگی و گریز از مرکز حکومت‌ها بود که به قازاق به‌معنای تقریبی قاچاق و سرکش معروف و موسوم گردیدند. در قومیت قزاق دورگه اصلی از سکاها و آرگین‌ها وجود دارد و قبچاق‌ها اخلاف‌مستقیم سکاها میباشند.

جغرافیای خاص قزاقستان، خلق آن را در شرایطی قرار می‌داد که کمتر تمدنی امکان نفوذ در تاریخ و فرهنگ آن پیدا می‌کرد. بهرحال، از لحاظ دینی، پیرو اسلام و مذهب سنی حنفی می‌باشند که اوائل سده دوم هجری از طریق جهاد و فتوحات عساکر مسلمان عرضه گردید. مطابق شجره نامه اساطیری، قزاقها ابناء یکی از اصحاب حضرت محمد (ص) بنام انس صحابی می‌باشند. این اعتقاد علیرغم عدم صحت تاریخی مبین تاثیر عمیق اسلام در فرهنگ قزاقی است. اما در واقع دین اسلام نیز بعلت ارائه غیرـ مستقیم و آلودگی با خصوصیات مدنیت ملل واسطه نتوانست تغییر عمده‌ای در وضعیت عمومی قوم قزاق بدهد. علاوه بر این ستیزه‌های مداومی که میان اقوام ترک و مغول آسیای مرکزی جریان داشت. مانع از تحقق و حصول شرایط عینی و ذهنی‌تحولات اساسی می‌باشد تا اینکه بدنبال انضمام به روسیه و ارتباط با تمدن غرب و بالاخره انقلاب کمونیستی وضع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قزاقستان نیز دگرگون گردید.

قزاقهای ایران که در حال‌حاضر عمدتا" ساکن گنبدقابوس، گرگان و بندرترکمن می‌باشند، پس از استقرار جمهوری شوروی سوسیالیستی در قزاقستان و بعلت‌مسائل ناشی از آن به ایران مهاجرت نموده‌اند، آنان که تقریبا" دو هزار خانوار بودند از طریق مرز ترکمنستان شوروی وارد شدند و پس از مدتی سکونت درمیان ترکمانان در شهرهای‌فوق‌ـ الذکر اقامت گزیدند. مهاجرت قزاقها علاوه بر عدم ناسازگاری فرهنگی و اعتقاداتـ مذهبی، ناشی از وقوع مصائب طبیعی از قبیل قحطی و مشکلات اقتصادی بودند؛ رویهم رفته تحمل شرایط را غیرممکن می‌نمود. با همین انگیزه دسته‌هائی از مسلمانان دست به مهاجرت به ممالک مجاور، ایران، افغانستان، چین و غیره زدند. حتی عده‌ای آهنگ

هجرت به عربستان را داشتند. که بعلت عدم استقبال دول باصطلاح مسلمان کویت، عربستان و دیگر شیخ‌نشینهای عرب مایوس گردیدند.

در آن ایام که حکومت مرکزی قدرتمندی در ایران وجود نداشت مهاجرین قزاق‌در این مملکت سکونت اختیار نمودند. اینک که تقریبا" نیم قرن از اقامت قزاقها در ایران می‌گذرد، دراین مدت بلاهای بسیار سنگینی را تحمل کرده‌اند. روابط فئودالی‌و ناسالم حاکم بر ترکمن صحرا عرصه را بر این مهاجرین چنان تلخ و دشوار ساخت که بناچار در حواشی شهرهای‌نامبرده فوق پناه گرفتند و در سایه رنج و زحمات شدید و از طریق دام‌داری، ارابه چیگری و پیشه‌وری به امرار معاش مشغول شدند. البته در شهرها نیز ازگزند استثمار طبقات ستمگر و دولت طاغوتی در امان نبودند. خاطرات تلخ ایام بیگاری برای دولت شاهنشاهی در جاده‌سازی و حمل‌ونقل مصالح ساختمانی و غیره اذهان نسل جا‌افتاده قزاق را انباشته است. درآن اوضاع‌نکبت‌زده، زحمتکشان ستمدیده قزاق‌همچون سایر مستضعفین از دسترنج خود بهره‌ای نمی‌بردند. علاوه‌بر این به علت عدم مساوات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و حاکمیت تبعیضات همه‌جانبه، استعدادهای گوناگون‌این خلق محروم نه تنها امکان رشد و تکامل نمی‌یافت، بلکه درمعرض بلیات فوق‌الذکرسرکوب و منحرف می‌شد.

نتیجه سالها تحمیل جور و ستم این است که فعلا" اکثریت معتنابهی از قزاقها گرفتار جهل، فقر و بیماریهای گوناگون می‌باشند. گواینکه نسل جوان و نوجوانان قزاق پایشان بمدرسه باز شده است و لیکن همین امر خیر نیز فارغ از شستشوی مغزی، بیگانگی از اصالتهای‌فرهنگی نبوده است. به علت محرومیت از حقوق مدنی، اقتصادی وفرهنگی کار بجائی کشیده بود که نسل جوان قزاق حتی زبان مادری خود را داشت فراموش‌میکرد. زحمتکشان مستضعف هیچ امیدی به احقاق حقوق از دست رفته‌خود نداشتند. نوری از افق حق و عدالت نمی‌تابید. فساد حاکم بر روابط اجتماعی حتی قبح اعمال و فعالیت‌های نامشروعی مثل پرداخت رشوه و نزولهای سنگین، حمل و مصرف مشروبات الکلی، قماربازی و فحشاء و غیره را از میان برده بود. اعقاب مهاجرین مسلمان قزاق، در این اواخر نسبت به دین و مذهب بی‌تفاوت و بعضا دلزده شده‌بودند. غرور ملی چنان تنزل پذیرفته بود که قزاقها را عده‌ای جاهل و مغرض "بلیش" می‌نامیدند. این اسم بی‌مسمی اغلب به کنایه و قصد توهین به قزاقها بکار می‌رفت. می‌گویند قزاقها هنگام ورود به ایران تقریبا" ۲۵۰۰ نفر بودند و اینک بعد از ۵۰ سال هنوز هم در حدود ۳۰۰۰ نفر می‌باشند. گواینکه عده‌ای‌از مهاجرین درهمان سالهای نخستین‌مهاجرت بوطن اصلی‌خود رجعت‌نمودند، معهذا‌تعداد‌بسیاری از قزاقهای مقیم‌ایران به‌سبب بیماریهای‌مختلف ناشی از فشار زندگی و آلودگی محیط هلاک گردیدند.

قزاق

قزاق‌ها جنگاورانی از مناطق مختلف روسیه بودند که بواسطه خدماتی نظامی ازطرف دولت امتیازاتی بدانها اعطا شده بود.

قزاق‌ها در قرن ۱۶ و ۱۷ در دشت‌ها و استپ‌ها می‌زیستند و حمله و هجوم ترک‌ها و تاتارها را دفع می‌کردند. بواسطه درگیری‌هائی که با دولت مرکزی پیدا کردند برخی از امتیازات خود را در قرن ۱۷ و ۱۸ از دست دادند.

قزاق‌ها در فتح مناطق وسیعی که اینک جزو خاک روسیه است نقشی بس بزرگ‌داشتند در سال ۱۹۱۱ عده آنان چهار میلیون نفر بود.

در جنگ‌های داخلی ۱۹۱۸ – ۱۹۲۰ روسیه گروه کثیری از آنان شرکت جستند و با بلشویک‌ها جنگیدند.

سه تن زن و کودکی از قبیله هوئیکول سرخپوست

کابیل‌ها

بربرهای کوههای اطلس الجزایر، در حدود یک میلیون نفر عضو دارد. آنان کشاورز هستند و در مزارع خود محصولاتی از جمله میوه، غلات بعمل میآورند. مدتها است که در پی گرفتن استقلال از الجزایر هستند.

کارتاژ

برفراز تپه‌ای مشرف بر دریای افریقا (دریای افریقا بعرض ۹۰ میل استکه افریقا را از اروپا جدا می‌سازد) بندربازرگانی کوچك فینقی کرت هدت **Kart hadrhat** بناشده بود. این بندرمرکز عمده تجارت درقرن ششم قبل بود هنگامیکه بخت‌النصرپادشاه بابل شهر صور را ویران ساخت روابط خودرا با فینقیه وطن اصلی خود قطع کردوکشور مستقلی شد.

کارتاژ تحت حمایت قوه بحریه بکار تجارت خود سرگرم بود و روز بروز ثروت دولتمندان کشتی ساز صاحب معادن افزوده می‌شد و این مردم‌هدفی‌وکاری جزگرد ساختن مال نداشتند و سیستم حکومت پلوتوکراسی برقرار بود تا اینکه طبقه کارگر و غلامها بواسطه متوقف ساختن برخی فعالیتهای تجاری توسط ثروتمندان بیکارشدند نزدیك بود که سربشورش بردارند و حکومت جمهوری را در این شهر برقرارسازند اما ثروتمندان بهراس افتادند لذا فعالیتهای صنعتی و تجاری خودرا از سرگرفتند.

درکرانه رودخانه تیبر دهکده کوچکی بناشده بود که روزبروز بر اهمیت واعتبارش افزوده میشد وعده‌کثیری‌مطیع‌آن‌حکومت یعنی‌رم‌شدند و منافع‌کارتاژ سوداگردرامرتجارت بوسیله این‌مردم‌درخطرافتادلذا کارتاژ برای‌ازپا درآوردن‌رقیب‌دست بکارشداماازپادرآمد.

کاریب Carib

دسته‌ای از قبیله سرخپوستان شمال آمریکای جنوبی و هند غربی، در اصل از گویاناس Guianas به هند غربی کوچ کردند، (پیش از آنکه اسپانیائی وارد این ناحیه شوند.) آنان باقیمانده دسته‌ای هستند، گویاناس ونزوئلا، لسرآنتیل‌ها و در آمریکای لاتین یافت میشوند.

کاسپی

طایفه‌ای از بومیان سرزمین و فلات ایران بودند که پیش از هجوم و ورود آریائی‌ها در ایران میزیستند. نام دریای خزر (کاسپین) قزوین را از نام آنها مشتق دانسته‌اند، کاسی را نیز همان کاسپی پنداشته‌اند.

کامبوج Cambodia

مردم کامبوج از نظر قوم شناسیـ مطابق آمار سرشماری سال ۱۹۶۰ جمعیت این کشور را بالغ بر ۵/۰۰۰/۰۰۰ نفر تخمین زده‌اند. که حدود ۸۵% از این جمعیت گروه خمرها Khmer یا همان کامبوجی‌های اصیل می‌باشند و حدود ۰/۵ هم ویتنامی و بطور تقریب ۵% هم چینی و بقیه‌ازگروههای‌کوچک ومختلف‌تایی Thai ، فیلیپینی Philipinos چام مالایائی Cham - Malay ،هندی و پاکستانی، اروپائی و مردم‌قبایل بدوی و اولیه تشکیل شده‌اند.

اکثریت مردم خمر کشاورز می‌باشند که عمدتا" در کناره‌های رود مکونگ Mekon و در بخش‌جنوبی‌کشور کامبوج بسر میبرند. بخشی‌از جمعیت کامبوج را حدود ۲۱۵/۰۰۰ نفر مهاجر چینی و حدود ۲۵۰/۰۰۰ نفر هم مهاجر ویتنامی که در بخشهای شهری اقامت گزیده‌اند و به اشکال گوناگون بازرگانان، صنعتگران ماهر و گاهی ـ اوقات بعنوان ماهیگیران و کارگران مزارع کائوچو در کامبوج مشغول بکار شده‌اند. مردم بیابانگرد و چادرنشین کامبوج در بخشهای کوهستانی و کوهپایه‌های کامبوج و مردم‌نیمه چادرنشین و صحرانشین در مزارع برنج در حال رشد همینطور در بخشهای شبه جزیره ای جنوب‌شرقی آسیا بزندگی خود ادامه‌میدهند. تراکم جمعیت در سالهای ۱۹۵۰ برابر ۷۸ نفر در یک کیلومتر مربع مساحت بود.

مراکز جمعیت کامبوج ـ یکی از بزرگترین شهرها و از مراکزمهم تجاری‌وپایتخت‌کشور کامبوج شهر پنوم‌پنه Phenom - Penh می‌باشد که جمعیت آنرا بالغ بر ۴۲۰/۰۰۰ نفر تخمین زده‌اند. از دیگر مراکز پرجمعیت کامبوج شهر بتام‌بنگ Bathambang میباشد که جمعیت این شهر هم حدود ۳۱۱۹۰ نفر. دیگر شهر کمپونگ چننگ Kompong - Chnang با جمعیتی حدود ۸۱۸۰ نفر و کمپونگ‌چام Kompong - Cham حدود ۳۱۲۰۰ نفر می‌باشد.

زبان‌مردم کامبوجـ زبان‌مردم کامبوج زبان‌خمری که بالغ بر ۶۰% جمعیت به‌آن‌زبان محاوره میکنند. همینطور بسیاری از مردم کامبوج در تایلند و ویتنام بسر میبرند که زبان‌خمری آنها در آنجا به زبان مون خمری Mon - Khmer معروف می‌باشد و

نسبتی با زبان موندای Munda هندی هم دارد. اینطور بنظر میرسد که حدود ۱۰٪از جمعیت هم به زبان فرانسوی و عده‌ای کامبوجی به زبان چینی، ویتنامی و تائی Thai محاوره میکنند. مردم کوهستان‌های کامبوج به انواع و اقسام زبانهای: جارائی Jarai و راده Rhade و سائوچی Saoch ، پیری Pear ، سامری Samre و اشتاینگ Stieng و کوای Kuoy محاوره میکنند.

مذهب مردم کامبوج ـ در اوایل قرن پانزدهم مذهب تراوادا بودائی Theravada Buddhism به مردم کامبوج معرفی شد و جایگزین مذاهب برهمایی و بودایی ماهاینا گردید که پیش از این تاریخ در آنجا رایج بود مستقر گردید ـ مردم کامبوج معمولا" متدین و پارسامنش می‌باشند و بیشتر به اعتقادات بودائیان احترام میگذارند. دراین کشور بیش از ۲۴۰۰ معبد بودایی و خانقاه موجود می‌باشد که بیشتر مردان کامبوجی اوقات فراغت خود را (حداقل در یک بخش کوچکی از زندگیشان را) در صومعه‌ها و خانقاهها میگذرانند.

کالمک

قومی آسیائی، شعبه‌ای از مغول اویرات بودند، از منطقه طای به حوضه رود ولگا حدود ۱۹۳۶ کوچ کردند و تابع روسیه شدند. بواسطه استعمار روسیه عده‌ای کثیر از مشرق ولگا ۱۷۷۱ به‌چین مهاجرت کردند. عده‌ای در راه هلاک‌شدند، و عده‌ای مستقر گشته تابع مذهب بودائی دائی‌لاما گردیدند.

در جریان جنگ داخلی روسیه عده‌ای دیگر ازین قوم بمرکز و غرب اروپا مهاجرت کردند.

جمهوری کالمک در روسیه شوروی بوجود آمد، در ۱۹۵۸ دارای ۵۰۸۹۳ کیلومتر ـ مربع مساحت و ۱۶۳۳۰۰ نفر جمعیت بود. لیکن بواسطه همکاری با جنگجویان آلمانی جمهوری آنها منحل و عده‌ای به آلمان پناهنده شدند و بقیه آنها درنقاط دیگر روسیه اقامت کردند.

کانادا

اگر از بسیاری از مردم امریکا و حتی از عده‌ای از خود کاناداییها بپرسید که مردم کانادا از چه نژادی هستند، بدون تامل خواهند گفت: "انگلیسی و فرانسوی". ولی‌این پاسخ فقط تاحدی درست است، زیرا از بسیاری از کشورهای اروپایی مردمانی به کانادا رفته و درآنجا ساکن گشته‌اند و بر روی هم مردم کانادا از سی ملیت متفاوتند. البته

وجود این ملیتهای مختلف در قسمت شرقی کشور محسوس نیست، زیرا درمیان انگلیسیها و فرانسویها که شمارشان بس فراوان است، تحلیل رفته‌اند. اما در استانهای پریری، انسان به هرکس بنگرد. خصوصیت نژادهای اسلاو ژرمن را در چهره‌اش می‌بیند.

به علت سختی زمستان کانادا، سالهای دراز ماموران دولت، اروپاییان نواحی مدیترانه را از مهاجرت به کانادا باز می‌داشتند. آنان گمان می‌کردند که عاقلانه‌تر آن است که کانادا را به‌وسیله مردمی که به‌سرما و زمستانهای سرد خو گرفته‌اند پرجمعیت سازند. لیکن از جنگ دوم جهانی به این طرف، سیاست دولت در این مورد تغییرکرده است و کوچیدن میلیونها نفر اروپائی، از آوارگان واشخاص بی‌جا و مکان، که بیشترشان صنعتگران زبردستی بودند، مورد استقبال و خوشامد قرار گرفت. در میان اینها عدهٔ زیادی از نواحی مدیترانه، خاصه ایتالیا بودند.

در سال ۱۹۴۹ کانادا با علم به این که اگر بخواهد از منابع و مخازن کانی‌وسیعش بهره برگیرد، نه تنها احتیاج به یک سرمایه‌گذاری کلان خارجی دارد، بلکه به جمعیت بیشتری نیز نیازمند است. از پایان جنگ جهانی دوم تا به امروز بیش از یک میلیون و پانصد هزار مهاجر به کانادا کوچیده‌اند. میان یک چهارم تا یک سوم این عده، ازجزایر بریتانیا بوده است.

کانادایهایی که از نسل فرانسوی هستند، به کاناداییان فرانسوی معروفند، و آنان که ریشهٔ نژادیشان از ساکنان جزایر بریتانیاست، اگرچه ممکن است برخی اسکاتلندی یا ایرلندی یا ولزی باشند، مسامحتا" کانادایهای انگلیسی نامیده می‌شوند، و کسانی‌راکه به‌تازگی به کاناداکوچیده‌اند، کاناداییهای‌جدید می‌گویند. اصطلاح "کانادایهای‌جدید" هم به ساکنان قدیمتر، جز انگلیسیها و فرانسویها، که پیش از جنگ جهانی اول وارد کانادا شده‌اند، و هم به کسانی که بعد از جنگ جهانی دوم بدین سرزمین کوچیده‌اند، اطلاق میشود.

فرانسویان زودتر از دیگران در کانادا زیسته و روستاها و مناظر آن را دوست‌داشته اند. از نیمهٔ قرن هیجدهم، فرانسویان مقیم کانادا خیلی کم با فرانسه ارتباط و تماس داشته‌اند. شادیها، دلواپسیها، و مشکلات آنها، که همه و همه دربارهٔ خانه‌ها، کلیسا ها و بخشها و محلهای زندگیشان در کانادا دور می‌زده است. ودیگر زیاد سر سپرده فرانسه نبودند.

کاناداییهای انگلیسی و اسکاتلندی و ایرلندی تاحدی وضع دیگری دارند. اینان نیز در عمل و در نظر کاناداییهای واقعی هستند که خویشتن را وقف پیشرفت کشور خود ساخته‌اند. ولی به‌هر حال، علت آمدن آنان به کانادا هر چه بوده، بسیاری از ایشان همچنان تماس‌وارتباط خویش را با بریتانیا حفظ‌کرده‌اند. چه بسیار که خویشان دور

برخی از این خانواده‌ها هنوز در بریتانیا زندگی می‌کنند یا به علل شغلی و مالی‌پیوسته میان هر دو آمدورفت وجود دارد.

دهقانان فرانسوی، خانواده‌ای بزرگ و پرجمعیت دارند، در روزهای نخستین مستعمره‌نشینی، که می‌بایست جنگلها را صاف و زمینها را هموار و آمادهٔ کشت ساخت و هزاران کارکوچک و بزرگ دیگر نیز انجام‌داد، به یاران و همکاران بسیار احتیاج‌فراوان بود. هنوز هم به‌دستیاران متعدد احتیاج هست. دهقان فرانسوی به ندرت کسی‌رابرای کار در مزرعه‌اش به مزدوری می‌گیرد. تمام افراد خانواده، حتی کودکان بسیار کوچک، به یاری پدر به شخم‌زدن و بذرافشاندن و درو کردن،خرمن کوفتن و کارهای بیشماردیگر که ویژهٔ زندگی روستایی است، میپردازند.

تا قرن بیستم، اکثریت خانواده‌های فرانسوی زندگی دهقانی داشتند. انقلاب ــ صنعتی خیلی دیر به کبک سرایت کرد.

در کبک، از هر پنج نفر، چهار تن فرانسویند، و به علت همین برتری جمعیت زمام‌امور به دست آنهاست، در جاهای دیگر کانادا نفوذ انگلیسیها بیشتر است و کاناداییهای انگلیسی، اغلب مقامات حساس را در امور مالی و صنعتی به دست دارند.

انگلیسیها به‌دنبال سپاهی که "فرانسهٔ جدید" را مسخر ساخت وارد کاناداشدند اهالی به‌عنوان طرف مغلوب در مزارع خود باقی ماندند، در حالی که بسیاری از افراد طبقهٔ فرمانروای فرانسویان، به فرانسه بازگشتند. انگلیسیها از موقعیت استفاده کردند و زمام تجارت خز را به دست گرفتند. و پس از این کار به کارهای دیگری که به همان ــ اندازه سودمند بود، دست یازیدند. بانک تاسیس کردند، با تامین قدرت مالی،راه ــ های‌آهن و ترعه‌ها ساختند. با گذاشتن سرمایه، ساکنان جدیدی برای پرجمعیت‌ساختن غرب بدانجا کوچانیدند، دستگاهها و کارخانه‌های هیدروالکتریک برپا کردند، وقدرتی تدارک دیدند که بتواند به گنجینه و ثروت بیکرانی که در دل صخره‌های " سپر کانادا " نهفته بود، برسند.

زندگی یک خانوادهٔ کانادایی انگلیسی، با زندگی یک خانواده در ایالات متحده امریکا همانند است. اینک از شش نفر کانادایی انگلیسی فقط یک تن از طریق کشاورزی زندگی می‌کند.

بیشتر کاناداییان‌جدید، از سرزمینهایی‌آمده‌اند که جز ستم و رنج چیزی‌نصیبشان نبوده است. از این‌رو، با شادمانی پذیرفته‌اند که بدین‌کشور که در آن می‌توانند برای خود زندگی و سامانی داشته باشند، آداب و رسومشان را حفظ کنند و هر خدایی را که بخواهند بپرستند، روی آرند و کمر به خدمتش بندند.

مردم اروپا آداب و رسوم دل‌انگیز و سنن باشکوه و ارزشمند بسیار دارند که‌فرهنگ کانادا را غنی وگرانمایه می‌سازد . اینک آنها را تشویق و ترغیب می‌کنند تا به آداب و رسوم قومی خود ببالند، و در ادامه پیروئ از آن بکوشند . سوزندوزیهای روستایی آنان در جشنهای سالانه ، به معرض تماشا گذاشته می‌شود . آنها عاشق سرود و آوازند . هرگاه عده‌ای گرد هم آیند ، وقت را به خواندن و نواختن می‌گذرانند ، رقصهای محلیشان فریبنده و زیباست ، آواز دسته‌جمعیشان شگفت‌آور و حیرت‌انگیز است . نقل از کتاب سرزمین و مردم کانادا ــ ترجمهٔ فریدون بدره‌ای

کانادا Canada

مردم کشور کانادا ــ طبق آمار سرشماری سال ۱۹۶۱ جمعیت کانادا بالـغ بر ۱۸/۲۳۸/۲۴۷ نفر (درسال ۱۸۷۱ فقط ۳/۶۸۹/۲۵۷ نفر بعد از تشکیل فدراسیـون کانادا بود) و همینطور آمار سرشماری سال ۱۹۵۱ جمعیت کشور کانادا را بالـغ بر ۱۴/۰۰۹/۴۲۹ نفر نشان میداد که این خود بیانگر آن است که حدود ۳۰/۲% به آن افزوده گردیده است .

تغییر جمعیت در نقاط مختلف کانادا ــ قبل از آغاز قرن بیستم رشد جمعیـت در کانادا به نسبت کمتر از رشد جمعیت در ایالات متحدهٔ آمریکا بود ، بطوریکه در سـال ۱۹۰۰ جمعیت کانادا حدود یک‌پنجم جمعیت ایالات‌متحدهٔ آمریکا بود ولی در شصـت سال اول قرن بیستم با میزان رشد جمعیت در کانادا خیلی بالا رفت بطوریکه نسبت بـه وسعت ایالات متحده و میزان ازدیاد جمعیت در آمریکا این رقم برابر یک یازدهم بود . میزان تولد در بخشهای کانادائی حدود بیست‌وشش در هزار می‌باشد و میزان مرگ‌ومیـر نیز هشت در هزار که نتیجه آن افزایش جمعیت قابل‌ملاحظه‌ای است و سالانه حدود ۲% یا بهتربگوئیم ۳۶۰/۰۰۰ نفر در سال می‌باشد . از راههای گوناگون دردوران بعد از جنگ جهانی‌دوم حدود ۲۲۷۲۲ نفر درسال ۱۹۴۵ و ۲۸۲۱۶۴ نفر در سال ۱۹۵۷ به این کشور مهاجرت کردند که خود تاثیر عمیقی در میزان رشد جمعیت در کانادا گذاشته . می‌توان دریافت افزایش جمعیت را بین ۴۰۰/۰۰۰ تا ۵۰۰/۰۰۰ نفر در سال تخمین زد که در مقایسه با میانگین افزایش جمعیت در ایالات متحده حدود سه میلیون نفر تخمین‌زده شده است .

توزیع جمعیت ــ سرزمین کانادا را بالغ بر ۳/۵۶۰/۲۳۶ کیلومترمربع مساحـت و میانگین آن حدود ۱/۵ کیلومتر مربع مساحت برای هر شخص در نظر گرفته شده است . حدود ۹۰% جمعیت در مناطق شهری کانادا متمرکز شده‌اند و مناطق کشاورزی آن نسبت به ایالات متحده حدود ۲۰۰ مایلی‌در بخش مناطق مرزی جنوبی ایالات متحدهٔ آمریکا

می‌باشد .

در فاصلهٔ یک دهه یعنی از سال ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۳۱ جمعیت کانادا بیشتر در مناطق روستائی بسر میبردند و از سال ۱۹۳۱ حدود ۵۳/۷٪ به مناطق شهری روی آوردند و در فاصلهٔ یک دههٔ بعد یعنی ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۱ حدود ۶۶٪ به بخشهای شهری سرازیر شدند .

بیشتر تراکم جمعیت در سالهای ۱۹۶۱ بر روی مناطق استانهای اونتاریو Ontario ، بعد استان کبک Quebec که بر روی هم این دو استان طبق آمار سرشماری ۶۳٪ جمعیت کانادا را تشکیل میدهند استان بریتیش کلمبیا سومین استان بزرگ و یکی از مراکز مهم کانادا ، و حدود ۹٪ جمعیت کانادا در این استان مستقر شده‌اند . سه استان فلاتی آلبرتا Alberta مانیتوبا Manitoba و ساسکچوان Saskatchewan هم حدود ۱۷/۴٪ جمعیت و چهاراستان بزرگ دیگر کانادا به نامهای نوا اسکوتیا Nova Scotia ، نیوبرانس ویک New Brunswick جزیرهٔ پرنس ادوارد نیوفوندلند New found land حدود ۱۰/۴٪ و دو استان شمال غربی و مرزی و شهر مرزی یوکن تنها ۰/۲٪ جمعیت را در برگرفته‌اند .

شهرهای عمدهٔ کانادا ــ دوشهر مونترال Montreal و کبک Quebec از بزرگترین شهرهای کانادا و بعد شهرهای تورنتو Toronto و انتاریو Ontario از نظر وسعت و بزرگی مقام دوم را بدست آورده‌اند . از شهرهای بزرگ دیگر ونکوور Vancouver ، بریتیش کلمبیا ، وینیپگ Winnipeg ، مانیتوبا ، آلبرتا Alberta ، اتاوا Ottawa (پایتخت مرکزی کانادا) کالگاری Calgary ، کبک ویندزور Quebec Windsor از شهر های مهم دیگر کانادا می‌باشند که اخیراً" از مراکز پرجمعیت هستند و به مادر شهری کانادا معروفند ــ برای مثال در مونترال بزرگ Greater Montreal حدود ۵۰٪ از جمعیت و تورنتو به Greater Toronto بیش از ۵۰٪ جمعیت در خارج از شهر بسر میبرند .

کرتیان

"کرتیان ، چنانکه از تصویر ایشان برمی‌آید ، به تبر دو دم که از علایم دینی برجسته آنان است ، شباهتی غریب دارند ! تنه‌مردان و زنان ، بی‌تفاوت ، به‌کمری باریک که از مد عصر ما نیز افراطی‌تر است ، ختم می‌شود . همه کوته‌بالایند . حرکاتشان پرلطف می‌نماید ، و پیکرشان لاغر و نرم و ، چون بدن ورزشکاران ، از تناسب برخوردار است . به هنگام زادن پوستی سفید دارند . سیمای زنان که در سایه بسر می‌برند ، باز و موافق مد ، رنگ پریده است ، اما مردان که در زیر آفتاب در کسب ثروت می‌کوشند چنان سوخته و

سرخ‌گونند که یونانیان، آنان و همچنین مردم فنیقیه را فوی‌نیکس Phoinix یعنی "مردم ارغوانی" یا "سرخ‌پوستان" می‌نامند. طول سر آنان از عرض بیشتر است‌واعضای صورتشان مشخص و ظریف و مو و چشمانشان بسان ایتالیائی‌های کنونی، سیاه درخشان است. کرتیان، بی‌تردید، شاخه‌یی از "نژاد مدیترانه‌ای" هستند. مردان و نیز زنان قسمتی از موی خود را چنبره‌وار در بالای سر یا گردن گرد می‌آورند، قسمتی را به شکل طره‌هایی روی پیشانی می‌افشانند، و قسمتی را می‌بافند. و روی شانه‌ها یا سینه‌می‌ریزند زنان کلاله‌های گیسو را با روبان می‌آرایند و مردان، برای آنکه چهره را پاک نگهدارند، تیغ های متنوع فراهم می‌آورند و حتی در گور هم تیغ را از خود جدا نمیکنند!"

"جامه‌ها نیز مانند قیافه‌ها غریب است. مردان در بیشتر اوقات برهنه‌سرند، ولی گاهی سر را با دستار یا کلاه‌های گرد ته‌پهن می‌پوشانند، و زنان کلاه‌های مجللی به سبک کلاه‌های اوایل قرن بیستم بر سرمی‌گذرانند، پاها معمولا پوششی ندارد. اما طبقات بالا ممکن است کفش‌های چرمین سفید به‌پا ببندند. زنان لبه کفشهای خود را ازسر ذوق قلاب‌دوزی می‌کنند و از تسمه‌های آن مهره‌های رنگین می‌آویزند. معمولا مردان بالاتنه را نمی‌پوشنند، بلکه دامن یا پاچین کوتاهی بر کمر می‌بندند و از روی حجب، پارچه‌ای روی آن می‌کشند. دامن مردان کارگر چاکدار است، ودامن بزرگان و مردان و زنانی که درمجالس تشریفاتی حضور می‌یابند، تقریبا" به زمین می‌رسد. مردان گاه‌گاه زیر جامه می‌پوشند، و در زمستان روپوشی ازپشم یا پوست در بر می‌کنند. کمر را سخت می‌بندند. زیرا هم مردان و هم زنان اصرار دارند که لاغر و به هیات یک مثلث باشند یا چنین به نظر آیند. زنان دوره‌های اخیر، برای آنکه در این باره با مردان رقابت کنند، به شکم بندهای سخت متوسل می‌شوند و به این‌وسیله، دامن خود را با ظرافت در پیرامن کفل‌چین می‌دهند و سینه عریانشان را به سوی آفتاب بالا می‌آورند. آستین‌ها کوتاه است و گاهی باد کرده‌است. دامن که‌چیندار و به رنگ‌های شادی‌بخش است، از سرین به پائین پیوسته گشاد می‌شود و خود را به خوبی نگه می‌دارد، تو گویی که پره‌های فلزی یا چنبره های افقی زیر آن نهاده است! لباس زنان کرت طرح و نظامی دارد سرشار از هماهنگی دلپذیر الوان و لطف نگاره و ظرافت سلیقه، می‌رساند که کرت از تمدنی غنی و مجلل برخوردار بوده و در زمینه هنر و زیبایی سابقه بسیار داشته است"

"آشکار است که مردان کرت قدرت لطف و شوری را که زنان بزندگی می‌دهند، می‌دانند، زیرا برای افزایش دلربایی ایشان وسایل گرانمایه برایشان فراهم می‌کنند. در میان آثار باقی‌مانده کرت، جواهر، فراوان است ـ سنجاق‌های زلف از مفرغ و طلا، سنجاق‌های آرایشی مزین به پیکر حیوانات و گل‌های زرین یا آراسته بسرهایی از بلور یا

درکوهی ، چنبره‌ها یا فنرهایی از طلای ملیله که با زلف می‌آمیزد ، سر بندها یا نیمتاج هایی از فلزات گرانبها که موها را به هم می‌بندد ، حلقه‌ها و آویزه‌هایی که از گوش آویخته می‌شود ، لوحه‌ها و مهره‌ها و زنجیرهای سینه ، دست‌بندها و بازوبندها ، انگشتر هایی‌از نقره و سنگ طلق و انواع عقیق و یاقوت و طلا ، مردان برخی از این گوهرها را به خود می‌آرایند : اگر تهیدستند گردن‌بندها و دستبندهایی از سنگ‌های معمولی‌می‌بندند و اگر استطاعتی دارند حلقه‌هایی بزرگ ، که مناظر جنگ و شکار بر آنها نقش شده است ، به کار می‌برند . پیکر مشهور "ساقی" بازوبندی پهن از احجار گرانمایه بر بازوی چپ و خلخالی عقیق نشان بر مچ دارد . انسان کرتی عالی‌ترین و بیهوده‌ترین شورهای خودرا که همانا شوقی زیباسازی است در همه مظاهر حیات نمودار ساخته است . " تاریخ تمدن ویل دورانت یونان باستان ـ ترجمه دکتر امیرحسین آریان‌پور

"تمدن قوم آخایی (یعنی یونانیان" عصر پهلوانی ") از تمدن پیش‌از خود ـ تمدن موکه‌نایی ـ نازل‌تر و از تمدن پس‌از خود ـ تمدن قوم دوری ـ والاتر بود . قوم آخایی ، در بادی امر ، از لحاظ جسمانی ، نظر گیرند : مردان بلند و پرقوتند ، و زنان ، به معنی دقیق کلمه ، دوست‌داشتنی و فریبنده‌اند . این قوم مانند رومیان هزاره بعد ، فرهنگ را ، چون فسادی زنانه ، به تحقیر می‌نگرند ، کتابت را با بیزاری به کار می‌گیرند، و ادبیاتی که می‌شناسند منحصربه سرودهای جنگی و ترانه‌های نامکتوب‌خنیاگران‌است . "

"زنان زیبا (Kalliyvnaika) .مردان نیز با موی بلند و ریش دلاورانه خود ، خوش‌منظرند " برهنگی هنوز متداول نشده است : هر دو جنس پیکر خود را با جامه‌چار- گوشی که روی شانه تا می‌خورد و با گیره‌ای بسته می‌شود ، می‌پوشانند . این جامه تقریبا " به زانو می‌رسد . ممکن است زنان نقاب یا کمربندی هم به کار برند و مردان لنگی که به تناسب ایشان ، به صورت شلوار زیرین یا شلوار معمولی در می‌آید ، به کمر ببندند . فرخندگان یونانی رداهای مجلل را خوش دارند ـ رداهایی از آن گونه که پریاموس Peryamoss، به‌نام‌فدیه‌پسرش ، با خضوع و خشوع نزد آخی‌له‌یوس Akhleuos می‌آورد مردان برهنه ساقند و زنان برهنه بازو ، و هر دو جنس ، بیرون خانه ، کفش یا سرپایی به پا می‌کنند . ولی ، در خانه معمولا " پای پوشی ندارند ، هم مردان و هم زنان خود را به جواهر می‌آرایند . زنان و برخی از مردان چون پاریس Paris ، بدن خود را با "روغن آمیخته به عطر گل سرخ " تدهین می‌کنند . "

" این مردان و زنان چگونه زیست می‌کنند؟ هومه روس‌آنان را به ما چنین نشان می‌دهد : زمین را می‌کارند ، خاک تیره تازه برگشته را با لذت بو می‌کشند ، با غرور کرت هایی را که به خط مستقیم شخم زده‌اند از نظر می‌گذرانند ، گندم را باد افشان می‌کنند،

۳ یونان باستان



کاهنه (زن شاغل کهانت)   زنان اشرافی



سردستهٔ نظامی



شاه   کاهن دیونیوس Dionysus برنده مسابقه المپیک با جایزه



Rustics
راستیک‌ها



روم باستان



حامل علامت رزمی ژنرال رومی



سربازان



زنان اشرافی کنیزک



تبردار روم باستان امپراتور مرد اشرافی


یهودیان عهد باستان


اشراف یهود


زنان اشرافی


سربازان　　شاه


کاهن اعظم　　دستیاران کاهن

آلمانیان باستانی ۶



در عصر حجر



۱ در عصر مفرغ



در آغاز ظهور مسیحیت



قرن دوم تا چهارم میلادی

۷ قرن ششم میلادی : امپراتوری بیزانس





اوائل قرن ششم



امپراتوریس تئودورا (مرگ ۴۵۸ میلادی) امپراتور ژوستی‌نین (۵۶۵-۴۸۲)



(امپراتوریس) تئودورا در ۵۴۷ میلادی

۸
قرن‌پنجم تادهم میلادی (و مصر باستان)



سربازان امپراتوری روم شرقی



بانوان فرانکی   Charlemagne   شارلمانی



لباس درباری فرانکی



سربازان مصری

شاه مصر
درحال نبرد سوار بر ارابه جنگی

۹



پیاده نظام با زره

نیزه‌دار ـ سوارسوار



بانوی لهستانی و مرد اشرافی در لباس ملی



اشرافی لهستانی در لباس درباری



اشرافی لهستانی

اشرافی روسی



هنری هشتم (۱۵۴۶ - ۱۵۰۹)   آن کلوز ۱۵۲۵ Anne of Cleves



تاجر لندنی   بانوئی از دربار ملکه الیزابت
پیاده نظام (۱۶۰۰ - ۱۵۵۰)



مری اسکاتلند اواخر قرن ۱۶   ادوارد ششم ۱۵۵۰   ارل دوگلاس آنگوس ۱۵۷۰



لرد دارنلی شوهر ملکه مری اسکاتلند ۱۵۶۶   مارچیونس دورست Dorset   ملکه مری اسکاتلند ۱۵۶۶

۱۱ ثلث اول قرن هفدهم هلند



لباس درباری اسپانیائی در هلند



لباس تیمه‌کلاس در هلند



هنرمند و وردستش هلندی



مرد و زن اشرافی هلندی

۱۲ نیمه دوم قرن هجدهم نظامیان آلمان و اتریش



ژنرال اتریشی ۱۷۷۵-۱۷۶۰ — افسر



سرباز پیاده نظام سبک اسلحه ۱۷۷۵-۱۷۶۰ — پیاده نظام



گارد گردان — افسر پروسی ۱۷۶۰



سرباز هنگ پیاده — سرباز زرهی در سید لیتز Seydlitz — افسر سربازان پیاده نظام سبک اسلحه پروسی ۱۷۶۰ — سرباز هنگ پیاده

۱۳

اواخر قرن هجدهم جمهوری فرانسه



کلاس وسط ۱۷۹۳-۱۷۹۰



مرد پیاده‌نظام ۱۷۹۹

سرباز پیاده سبک اسلحه ۱۷۹۵



سواره نظام ۱۷۹۵

پیاده نظام ۱۷۹۵

سرباز هنگ پیاده



ژنرال ۱۷۹۵

افسر پیاده نظام ۱۷۹۵

پیاده نظام ۱۷۹۵

۱۴

BAVARIAN لباس نظامی (باواریا)



لباس سبک سواره نظام (۱۸۱۲-۱۸۰۵)، پیاده‌نظام
ژاندار گارد (۱۸۱۵-۱۸۹۲) (۱۸۲۵-۱۸۱۴)



ستوان ستوان‌یکم کاپیتان سواره نظام در
حمل‌ونقل ۱۸۲۵-۱۸۱۵) توپخانه (۱۸۲۵-۱۸۱۱) ژاندارمری (۱۸۱۵-۱۸۱۲)



افسر گارد دیوکورپس ۱۸۲۵-۱۷۱۵ ، افسر اوهلان (۱۸۱۳)
ترومپت نواز گارد دیوکورپس در گالا



اوهلان مخصوص ۱۸۲۲-۱۸۱۴)
لباس سبک ملی سواره نظام در رژیم شاهزاده کارل ۱۸۱۵-۱۸۱۳)
هوسار در دومین رژیم (۱۸۲۲-۱۸۱۵) (منحل شد)

۱۵

اواخر قرن نوزدهم

لباس محلی روحانیت مسیحی



بنه بندیکتن‌ها Benedictines



فرانسیسکان‌ها Franciscans



هیرونی میت‌ها (هرمیت‌ها) Hieronymites (hermits)



کاپوچین‌ها Capuchins

۱۶

اواخر قرن نوزدهم

لباس محلی ایتالیائی



حومه‌های رم



ماهیگیران آپنین نی پولیتان آپنین   در کوههای وولسین



در سواحل رومان   سان جرمانو San Germano



نی نواز ناپولی آپنین the Neapolitan Apennines

Genzano
جن زانو

۱۷

اواخر قرن نوزدهم
اسپانیا ـ لباس محلی



Valencia والنسیا
گرانادا



Alicante آلی کانته
Zamora زامورا



Leon لئون
Segovia سه گوویا



Murcia موریکا

۱۸ اواخر قرن نوزدهم
هلند لباس محلی



شونینگن Scheveningen



فری‌سیا Frisio





مارکن Marken

کشتزارها را آب می‌دهند، برای جلوگیری از طغیان‌های زمستانی، لبه رودها را بالا می‌آورند. هومه روس نومیدی کشاورزان را هم که در سیلاب محصول ماه‌ها رنج آنان را می‌شوید، "کشتکاری دشوار است، زیرا بیش‌تر زمین‌ها یا کوه‌اند یا مرداب یا تپه بیشه‌زار، و جانوران‌وحشی به دهکده‌ها می‌تازند. ازاینرو شکار هنوز به صورت ورزشی‌تفریحی در نیامده و کاری ضروری است. توانگران، دامپروانی بزرگند و گاو و گوسفند و خوک و بز و اسب به بار می‌آورد.

تهیدستان ماهی و حبوبات و گاهی سبزی می‌خورند جنگجویان و مالداران به‌کباب گوشت مایلند و چاشت را با گوشت وشراب آغاز می‌کنند. زمین به خانواده یا طایفه‌تعلق دارد، نه به فرد. پدر زمین را در اختیار دارد، اما نمی‌تواند آن را به فروش رساند."
نقل از تاریخ تمدن ویل دورانت یونان باستان ـ ترجمه دکتر امیرحسین آریان‌پور

کرد

"کردها مردمی ایرانی هستند که بیش از چهار میلیون میباشند و در ایران، عراق، ترکیه و گردنه‌های قفقاز زندگی می‌کنند. در ایران بزرگترین تمرکز کردها در ایالت کهن اردلان میباشد، ولی در ایالات دیگر ایران نیز بسر می‌برند. در عراق کردها بطور عمده در ایالت قدیمی موصل و در ترکیه اکثر در طول مرزهای ایران وترکیه نواحی دریاچه وان، و ارضروم ومیان شمال رود دجله و فرات حد فاصل مرزهای ترکیه و سوریه متمرکز هستند. کردها سنی مذهب وزبانشان کردی شاخه‌ای‌از زبان‌حدیدفارسی است." ترجمه از دائره‌المعارف اینترنشنال چاپ ۱۹۷۳.

"...کرد یکی از شاخه های درخت کهن سال برومند نژاد ایرانی است همواره در نقاط‌مختلف ایران با عزت و احترام زیسته، پیوندهای محکم او را بسایر شاخه های این درخت مربوط ساخته است یک قسم سرگذشت تاریخی آنها را بهم‌اتصال بخشیده است شکی نیست که در سرگذشت هر طایفه و هر فردی فراز و نشیب هائی هست در طول قرون که این نژاد کهن سال مقیم این قطعه‌آسیا بوده اتفاقات و حوادث گوناگون براو گذشته است، مکرراتفاق افتاده‌که ایران یعنی کانون نژادی‌کرد دستخوش تطاول بیگانگان یاضعف وهرج و مرج داخلی شده است در این فواصل امراء کرد اطاعت نکردن از آن زمامداران را فریضه خود شناخته سربطغیان برداشته اند ولی طغیان آنان محدودبحدود معین و برای مقصود و وقت معین بوده‌است هرگز عصیان آنها نسبت بقوم و نژاد خود نبوده است که بتوان آنرا دلیل افتراق شمرد بعکس اسناد تاریخی ثابت می‌کند که وفاداری طوایف کرد چه آنها که در کوهستان زاگروس و ماوراء آن بوده‌اند چه آنها که در پارس و سایر بلاد ایران مسکن داشته‌اند نسبت به ایران خیلی بیشتر از سایر طوایف ایرانی نژاد بوده است

کردستان را می‌توان میدانی دانست که خون ایرانیان قدیم وجدید در آنجا و برای آنجا ریخته شده است.

ازروزی که آماداد (قدیم) در برابر تیکلات پیلسر، سارگن و آشوربنی پال ایستادگی کرد و عاقبت ساکنان غرب ایران برنینوا دست یافتند وآشورا را برانداختند کوشش و مجاهده ساکنان این قطعه ایران در تواریخ ثبت است تا برسد بروزگار هخامنشی و عهد اشکانی و ساسانی و دوره اسلامی هرورقی را که از تاریخ برمی‌گردانیم می‌بینیم صفوف نیروی ایران دوش‌بدوش ساکنان کردستان کنونی در برابر خصم صف آرائی کرده‌اند و این اعداء که گاهی بنام آشوری وگاهی باسم یونانی و رومی و مغول و غیره پیش می‌آمده‌اند اکثرا" متوجه این قطعه از ایران بوده‌اند و سلاطین آشوری و رومی و غیره هر وقت خواسته‌اند بقلب ایران ضربتی جانگزای وارد آورند کردستان را مطمح نظر خود قرار داده‌اند..." نقل از کتاب کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او — رشید یاسمی

کردها از نژاد ایرانی هستند به گله‌داری، قالی‌بافی اشتغال دارند، برخی چادرنشین می‌باشند. مذهب آنها تسنن، مردمی جنگاور و دلیر هستند. "اقتباس از دائره‌المعارف کلمبیا وایکینگ دسک چاپ ۱۹۶۶.

"بیشتر کردهای شوروی درجمهوری ارمنستان گرد آمده‌اند، لیکن‌کردنشین‌های کوچک دیگر هم در آسیای میانه شوروی وجود دارد.... تعداد کردهای شوروی از یک صد هزار نفر افزون تر است لیکن هیچگاه خود مختاری نداشته تابع جمهوری‌های دیگر میباشند..."

"... کردستان سوریه مانند نوک اردک از گوشه شمال شرقی سوریه پیشرفتگی پیدا کرده و منطقه جزیره ابن عمر را تشکیل میدهد... کردها هر جا باشند خاصیت نژادی خود را نشان میدهند بدین لحاظ در سوریه هم توانستند مقامات عالی سوریه را اشغال نمایند. علاوه بر منطقه فوق‌الذکر کردها در سایر نقاط سوریه پراکنده هستند و جمعیت کردهای سوریه بیش از ۲۵۰/۰۰۰ نفر است." نقل از کتاب کردوکردستان ترجمه جواد هاتفی.

" اما کردان که اکثریت ایشان در شمال غرب و غرب کشور در سرحدات عراق زندگی میکنند و جمعیت مهمتری در آن سوی مرزها سکونت دارند زبانی دارند که باز مانده زبانهای اصیل کهن ایرانی است همچنانکه نژاد ایشان نیز از نژادهای قدیم ایران است.

بازیل نیکیتین کتابی را بمطالعه اجتماعی و تاریخی کردان خصوصا" آن دسته که در عراق زیست میکنند، اختصاص داده و رسوم و آداب و اشتغالات و وضع خانواده و

تشکیلات اجتماعی و اعتقادات مذهبی (کردها بخلاف اکثر ایلات و عشایر بمذهب سنت و جماعت "شافعی" هستند) و محصولات فرهنگی ایشانرا توصیف کرده است. نزدکردان هم زندگی چادرنشینی وهم زندگی مستقر شهری دیده میشود. کردان از جهت شماره‌از مهمترین ایلات ایران هستند و طوایف عدیده‌ای را شامل میشوند که از آنجمله: مکری، گوران، کلهر، سنجابی، قبادی، زعفرانلو، و شادلو را یاد میکنیم.

کردان کوچ نشین مکری را دومورگان از نظر نژادی‌چنین‌توصیف‌میکند: "مردمی هستند زیبا با قد متوسط‌وشانهٔ عریض و سینه سنگین و برآمده، دارای اندامی‌متناسب‌و کله‌ای کوچک موهایشان‌سیاه و کمی مجعد، پیشانی بلند، بینی عقابی، چشم‌هادرشت‌به رنگ سیاه تند با ابروهای پرپشت و گونه‌های برجسته و گلگون این مردم بشره‌ای غالبا" گندم‌گون و ریشی سیاه و کم پشت دارند"

اگر کردان را از حیث نژادی به نسبت، خالصتر ازگروههای زبانی دیگر فرض کنیم در ایشان پاره‌ای از خصوصیات قدیم جسمانی ایرانیان را می‌توانیم جست. نقل‌از کتاب ایرانشهر صفحه ۹۶ و ۹۷ انتشارات یونسکو از شاپور راسخ و جمشید بهنام.

" نام کردستان، که دلالت بر سرزمین ویژه کرد دارد برای اولین دفعه درقرن ۱۲ میلادی در زمان فرمانروائی سلطان سنجر بکار برده شد، نامبرده منطقه پهناوری را باین نام نامگزاری کرد. در قرن پانزدهم این سرزمین وسیع از هم پاشیده‌شدوامپراتوری عثمانی درقسمت زیادی که کردها در آن سکونت‌داشتند از ایران جداکرده‌وآنراکردستان نامید."

پس از سقوط نینوا در سال ۶۱۲ق.م که ایرانیان امپراتوری آشور را از میان برداشتند تا جنگ چالدران در سال ۱۵۱۴ میلادی کردستان درآغوش مادر خودایران بسر می‌برد از آن پس کردستان بدو قسمت تقسیم شد و بخش عمده آنرا دولت عثمانی بچنگ آورد." نقل از کتاب کرد و کردستان ترجمه جواد هاتفی.

"... کردها از اصیل‌ترین تیره‌آریاها هستند که قرن‌هاست از کرانه‌های بین‌النهرین و کشور عراق و ترکیه تامرزهای شوروی بخصوص سرزمین ایران ساکن هستند. آنان در فلات ایران به کارهای کشاورزی و دامداری مشغولند و زبانشان یک‌لهجه‌از زبان ایران نوین است که از ریشه زبان پارسیهای کهن گرفته شده است اما در طی سالیان دراز دارای لهجه بخصوصی که عوامل زبانهای ترکی و عربی درآن راه یافته است شده‌اند و این زبان از موصل تا آسیای صغیر سرزمین‌هایی که در آن زندگی می‌کنند در آن تاثیر گذاشته و لهجه‌های مختلف کردی بسیار فقیرانه ومحتوی‌مشتمل بر داستانهای عامیانه استو اشعارشان‌غنایی‌وحماسی است"نقل از دائرهالمعارف لاروس جلد اول صفحه ۱۰۷۳".

مردمان کرد، کشاورزان خوبی میباشند. درجلگه "اربیل" گندم بمقدار زیاد کاشته میشود. در کردستان عراق، توتون یکی از منابع مهم درآمد مردم بوده و انواع آن ازلحاظ نوع جنس مرغوبیت دارد بز و گوسفند دامهای اصلی کردستان میباشند ازاسب و الاغ بمنظور بارکشی و سواری و کمک به کشاورزی استفاده میشود. انگور، زردآلو، بادام، انجیر و میوه‌جات دیگر در باغستانها کاشته شده و بطور وحشی و خودرونیزیافت میگردد.

در تابستان، گرمای هوای جلگه‌ها، طاقت فرساست. در زمستان سرما بیداد می‌کند. در جنوب غربی کردستان عراق، قله کوهها به هزارپایی می‌رسند بلندترین کوه‌که برهمه کردستان تسلط دارد، قله (آرارات) است که بلندی آن به هفده هزار پا بالغ می‌گردد. خود این کوه ارتفاعش چندان نیست بلکه ارتفاع زیاد بمناسبت فلاتی‌است‌که‌کوه در آن قرار گرفته است. دریاچهٔ "وان" هم که در قلب کردستان ترکیه واقع شده شش هزار پا از سطح دریا بلندتر است.

آماری که از سرشماری، کشورهای آسیای‌خاوری در دست‌میباشد اطمینان بخش نیست. زیرا حکومت ها غالباً آمارهای نادرست منتشر می‌سازند. مردم هم از دادن اطلاعات شانه خالی می‌کنند. مخصوصاً در کردستان ترکیه که اشکالات بیشتر می‌باشد. زیرا دولت ترکیه در این چند ساله اخیر اصولاً منکر وجود مردم کرد در کشور ترکیه میباشد ا

بطوریکه تخمین زده میشود جمعیت کرد بشرح زیر است.

کردستان عراق ۱/۲۰۰/۰۰۰ یک میلیون و دویست هزار نفر

کردستان ایران ۱/۴۰۰/۰۰۰ یک میلیون و چهارصد هزار

کردستان ترکیه ۲/۵۰۰/۰۰۰ دومیلیون پانصد هزار

کردهای سوریه ۲۵۰/۰۰۰ دویست و پنجاه هزار

گذشته بر چهار کشور گفته شده در بالا بین شصت هزار تا یکصد هزار نفر کرد درقفقازیه زندگی می‌کنند که مجموعاً میان پنج تا شش‌میلیون‌نفرنیزبرآوردکرده‌اند. اشتباه میباشد شاید از این آمار سکنه کوهستان زاگرس که جغرافی دانان قرون وسطای عرب آنها را کرد قلمداد کرده‌اند در این سرشماری بحساب گذاشته شده‌اند مانند لر که هیچگاه‌نام کرد نداشته است.

حقیقت غیر قابل انکار آنست که در عراق وترکیه کردها در اقلیت واقع شده‌اند اما منطقهٔ پهناوری را در آن دو کشور اشغال کرده‌اند در کشورهای عراق، ترکیه، سوریه، کردها رسم دیرین عشایری را حفظ کرده و تغییرات کلی بدان راه نداده‌اند.

پس از جنگ جهانگیر اول، کردستان عثمانی میان عراق و ترکیه تقسیم شد

سرزمین کردنشین "جزیره" هم مابین عراق و سوریه پخش گردید . در حال حاضر تماس میان کردهای ایران و عراق و ترکیه و سوریه بآسانی انجام میگیرد ولی آمد و رفت میان کردهای قفقاز با کردهای ترکیه سخت دشوار میباشد .

در تقسیم بندی بعد از جنگ ، وضع کردهای قفقاز مانند دوران پیش از جنگ باقی ماند . امابا کمک موٴسسه اقتصادی ، جمهوری ارمنستان از لحاظ فرهنگی پیشرفت کرده و توجه زیادی نسبت بزبان کردی معمول داشتند و این تنها امتیازی بود که در چارچوب حکومت شوروی برای کردها قائل شدند .

کردستان ناحیه‌ای کوهستانی در جنوب غربی آسیا و در جنوب کوههای‌آرارات میان ایران ، عراق و مردمش از نژاد ایرانی هستند . ترجمه از دائرة‌المعارف قرن بیستم چاپ پنجم .

" کردها مردمی مسلمان هستند که در خاور میانه بسر می‌برند و از نژاد خالص ایرانی هستند عده آنها به بیش از سه میلیون نفر میرسد که در کردستان ساکن‌میباشند. کردستان‌میان‌ایران‌ـ‌عراق وترکیه‌تقسیم‌گشته بیشتر آنها به‌کشاورزی‌اشتغال دارند ،سابقا" اکثر چادر نشین بودند . " ترجمه از دائرة‌المعارف جهان .

کرد از نژاد اصیل ایرانی و زبان کردی از اصل فارسی،تاریخی پیوسته و درازبا قومیت و ملیت ایرانی دارند در پنج قرن اول هجری زیر فرمان ایران بودنداماازآن‌پس کردستان بزیر نفوذ امپراتوری عثمانی درآمد ولی چندی بعد دوباره بایران پیوست . دارای دین اسلام ، و مردم آن مشغول بکار کشاورزی و دامپروری ، دارای کتب و اشعار و افسانه‌های کردی هستند " المنجد چاپ ۱۵ .

" زبان کردی ـ گروهی از نژاد ایرانی از شاخه هند و اروپائی از خانواده زبان هند و اروپائی که بزبان کردی تکلم و در شمال غربی ایران ، شمال شرقی عراق ومشرق ترکیه و در روسیه‌شوروی‌مخصوصا" درقفقاز زندگی‌میکنند میباشد .کردهای‌عراق‌بخط‌ایرانی‌و عربی و کردهای روسیه با الفبای سیریلیک Sirlik می‌نویسند . " ترجمه از دائره‌ـ المعارف اینترنشنال چاپ ۱۹۷۳ .

کشور کره Korea

نژادشناسی و باستان‌شناسی در کره – زبان‌شناسی و منابع افسانه‌ای از نقطه نظر– اینکه مردم کره با قبایل دو شبه جزیره به نامهای تونگوسیک Tungusic بعنوان مبداء امواج خروشان دریای منچوری Manchuria و سیبریه Siberia می‌باشند که اخیرا" شواهدی عنوان شده است که از هزاران سال قبل از میلاد مسیح وجود داشته‌اند. این مردم درطول کرانه‌های ساحلی و رودخانه‌ها و دره‌های حاصلخیز اقامت کردند. بعد از کشف آهن در اواخر قرن‌ششم پیش ازمیلاد این قبایل گوناگون مشغول به‌شکارهای‌ساده شدند و اقتصاد ماهیگیری را بوجود آوردند. مردم کره در بخش جنوبی کره که به هان Han معروف بودند (البته با هان Han چینی‌ها اشتباه نشود) و گروههای نژادی محدودی را برای خود بوجود آوردند که زبان کره‌ای خود موسس و مبتکر مردم کره‌گردید.

از نظر خصوصیات و وضعیت بدنی، کره‌ای‌ها کلا" مغولی هستند و مانند دیگرمردم چینی و ژاپنی در بسیاری از ویژگیها وجه‌تشابه دارند. از نظر سیستم گروه خونی اکثرا O و B و A می‌باشند که این خود نمایانگر اصیل‌بودن‌آسیائی‌آنان‌می‌باشدوبیشتر آنها دارای تناوب در گروه‌های خونی O و ژن B هستند که معمولا" از یک تناوب نسبی – بالایی در مورد سیستم گروه خونی M و MNS برخوردارند.

مردم پویو Puyo و کوگوریو Koguryo از اولین گروههایی بودند که به قبایل تونگوسیک Tungusic مهاجرت کردند و در کناره‌های دریای منچوری Manchuria در عرض رودخانهٔ یالو Yalo در بخش شمالی کره در حدود چهارصد سال قبل ازمیلاد مسیح اقامت گزیدند. از دیگر قبایل اکچو Okcho در بخش شمال سواحل بسر میبردند که ارتباط با مردم قبایل ی Ye و میک Meak در بخش شمالی کره داشتند که از مردم قبیلهٔ ماهان Mahan و چین‌هان Chinhan منفک شدند و در قبیلهٔ پیون‌هان Pyonhan در بخش جنوبی کره تمرکز یافتند. در سال ۱۰۸ قبل از میلاد مسیح نیرو- های سیاسی و نظامی چینی که خیلی مستحکم در شمال و جنوب کره نفوذ کرده بودندرو به ضعف نهاده بودند و باز در همین سال کره تحت استعمارگران چینی بطوربرجسته‌ای در منطقهٔ لولنگ Lolany در نزدیکی مرکز شهر پیونگیانگ Pyongyang کنونی‌تمرکز یافتند که در شبه جزیرهٔ کره‌ای بوسیلهٔ کشورهای بیگانه مورد محاصره قرار گرفت. گرچه مردم قبیلهٔ کوگوریو Koguryo در شمال از راه شکار وتشکیلات قبیله‌ای امرار معاش میکنند معذالک مردم هان Han در بخش جنوبی از طریق کاشتن برنج و دیگر غلات وضعیت اقتصادی خود را تامین‌میکنند که این دورهٔ لولنگ Lolang به منطقهٔ کشاورزی معروف گردید، سرانجام‌مردم کوگویو Koguryo مستملکات‌منطقهٔ لولنگ Lolang را به سال ۳۱۲ بعد از میلاد مسیح برانداختند.

کرو

مردم سیاه‌پوست سودانی لیبریا هستند که در قایقرانی مهارت بسیار دارند آنان در طول سواحل غرب آفریقا در حمل بار به کشتی‌ها و تخلیه بارکشتی خدمت میکنند .

کفیر

کلمه‌ای‌است عربی بمعنای کافر و بی‌اعتقاد و این نام را مسلمین به همه بی‌دین‌ها داده‌اند ، ولی بیشتر مخصوص بانتوها ، سیاه‌پوستان آفریقای جنوبی می‌باشد . مردان ـ این مردم به پرورش دام و کار در معادن و کارخانه‌ها اشتغال دارند . عده آنها ۷ تا ۶ میلیون‌نفر میباشد ـ آنان خود را Ama قبیله صدامیکنند برای مثال Zulu میگویند مردم این سرزمین و خانواده‌ها در کلبه‌های مدور که در نزدیکی هم ساخته شده و تشکیل روستا میدهد زندگی میکنند .

قبایل کنگو

قسمتی از آفریقای مرکزی را بمناسبت رود کنگو و شاخابه‌هائی که ازین سرزمین میگذرد کنگو نامیده‌اند . آب و هوایش همیشه خیلی گرم و مرطوب است و بارانهای سیل آسا در بیشتر ایام سال می‌بارد . همه طول کرانه‌های رودخانه را جنگل‌های استوائی فرو پوشانیده‌است . درختان‌بلند ، تنومند و شاخه‌ها و برگ‌های فراوان پرپشتی دارددرختان جنگلی مانع نفوذ روشنی روز در نقاط داخلی جنگل می‌شود . ازینرو این جنگل‌ها تاریک و ترسناک است .

درین جنگل‌ها ، قبایل سیاه‌پوست بسیار با پیگمی‌ها که طول قامتشان به ۱/۵ متر می‌رسدزندگی‌می‌کنند . پیگمی‌هادرمناطق نسبتا "روشن جنگل که‌با سوزانیدن‌درختان جنگلی منطقه‌ای بی‌درخت یا کم درخت شده است بسر می‌برند . مردان باسوزانیدن درختان جنگلی خاکستر آن خاک را برای زراعت حاصلخیزتر می‌کنند . آنگاه زنان‌به‌تخم و کشت تخم یا ریشه‌می‌پردازند و دونوع محصول شبیه سیب‌زمینی بدست می‌آورند : ۱ـ Yams پس از اینکه Cassava را از زمین بیرون آوردند آنرا می‌پزند و برای مصرف هفته‌های خانواده کافی است . مقادیر بسیار زیادی از آنرا خشک و انبار می‌کنند .

پیگمی‌ها از راه شکار ، زندگی را در روستاهای خود می‌گذرانند ولی با قبایل سیاه پوست نیز دادوستد دارند . در میان قبایل مختلف سیاه‌پوست دو قبیله آنها معروفتر هستند . ۱ ـ Azande آزانده که در قسمت شمالی کنگو (برخی نیز در سودان) بسر

می‌برند و بوشونگا Bushonga که در ناحیه غربی زندگی میکنند.

قبایل کنگو عمدتا" در روستاهای‌کوچک در طول کرانه رود کنگو بسر می‌برند برای اینکه گرما و رطوبت آن ثابت است. هر چیز بسرعت می‌روید و یکی از وظایف کشاورزان آنستکه گیاهان سریع‌الرشد هرزه را از اطراف گیاهان ریشه‌کن نمایند.

تابستان و زمستان کنگو با هم تفاوت مختصری دارد، غلات و محصولات را در هر موقع سال می‌توان کاشت و برداشت نمود. بعد از یکدوره ۴ساله، خاک حاصلخیزی خود را از دست میدهد، زیرا قبایل کنگو کمتر بکار حاصلخیزی و کود دادن می‌پردازند. در این وقت است که به جائی دیگر کوچ می‌کنند و به انداختن درختان و کشت و کار می‌پردازند. این قطعه را نیز بزودی علف‌های هرزه فرو می‌پوشاند. این قبایل بناچار در این ناحیه خانه‌ای دائمی برای خود نمی‌سازند. از نی‌های خیزران برای دیوارها و از پوشال برای ساختن سقف خانه خویش استفاده می‌کنند.

در کنار محصولاتی که قبایل کنگو برداشت میکنند انواع متنوعی از دانه‌ها و هسته ها و میوه‌های جنگلی را نیز گرد می‌آورند. موز در هر جای جنگل‌های کنگو می‌روید و برای بومیان اهمیت غذائی فراوان دارد. مردان قبیله نیز برای غذا بشکار جانوران می‌پردازند. بیشتر قبایل‌سگهائی برای صیادی خویش تربیت و نگهداری‌میکنند. تعدادی بز و جوجه‌نیز پرورش میدهند. اما گوشت غذای خود را بیشتر از راه شکار جانوران‌وحشی از قبیل گاووحشی (بوفالو ـ گاومیش) گراز و میمون بدست می‌آورند. شیوه معمول‌و رایج شکار جانوران استفاده از دام و تله می‌باشد. ماهیگیری نیز به تنوع غذائی آنها سخت کمک میکند. از تور و با پرتاب نیزه در صیدماهی استفاده میکنند. شب‌هنگام دسته‌هائی از صیادان اغلب با استفاده از مشعلی فروزان که مایه جلب ماهیان‌و آمدنشان به سطح آب میشود سود می‌جویند.

روغن پخت‌وپز را از درختان نخل که بوفور و خیلی بلند می‌روید معمولا وقتی که درختان منطقه‌ای از جنگل را می‌برند تا برای کشت و زرع و زندگی آماده سازند بدست می‌آورند زنان با جوشانیدن میوه نخل، روغن آنرا می‌گیرند. یک قسمت از روغن نخل را نیز برای روغن چراغ روشنائی بکار می‌برند.

یکی از مهمترین مردان قبایل کنگو آهنگر قبیله است کسی که تبر، کج‌بیل، نیزه های آهنی می‌سازد و اغلب از دم برنجی استفاده میکند. شیره یکنوع نخل بدست ـ می‌آورند و در نوعی نوشیدنی و در اعیاد و مراسم رقص‌های مذهبی بمقدار فراوان می‌نوشند. باشونگوها، هنرمندان ماهری در ساختن صنایع دستی و کنده‌کاری چوب می‌باشند. عده نسبتا" زیادی از مردمان کنگو بشیوه و رنگ اروپائی در آمده و روزبروز بر عده معدنچیان بومی کنگو یا کارگران در مزارع پهناور افزوده می‌شود.

کوتوله‌های زئیر (کنگو)

کوتوله‌های زئیر هنوز از تیروکمان استفاده میکنند. اما این حربه را نه برای جنگ، بلکه برای شکارهای دستجمعی، بکار می‌برند. گروه متحد و همبسته‌ای هستند، اما انضباط نظامی ندارند. اگر به یکی از رهبران آنان درجه نظامی و اختیارات مربوط به آن داده شود احتمالا" نخواهد توانست به زودی واحدی متشکل و فرمانبردار تشکیل دهد.

برعکس آنچه که ممکن است پنداشته شود، کوتوله‌های زئیر علاقه‌ای به جنگ ندارند ومساله ای که برایشان بیش از همه اهمیت دارد حفظ نحوه ساده و خوشایند زندگی خودشان است که‌به شکار و زندگی در میان جنگل مُتکی است.

شرایط جهان مدرن امروز، آنان را واداشته که برای حفظ این نحوه زندگی خود را با وضع تازه‌ای که رخنه عوامل‌خارجی، مانند ارتش زئیر یا توریست‌های آمریکائی برایشان بوجودمی‌آورد وفق دهند.

این قبیله در شورش‌هایی نیز شرکت داشته است در اواخر سالهای دهه ۱۹۶۰ پای کوتوله‌های زئیر به شورش "سیمبا" کشیده شد که هدف از تفوق بر نیروهای پرزیدنت موبوتو در شمال ــ شرق زئیر و تسلط بر آن بود.

بهرحال درهزار سال گذشته طوایف‌متعددی از افریقائیان کشاورز به وطن کوتوله‌ها مهاجرت کردند و بنظرمیرسد که بسیاری از کوتوله‌ها، در جریان تغییر و تحول این مهاجرت در بقیه ادغام شده یا از بین رفته باشند. اما عده دیگری که باقی ماندند تا امروز دوام یافته‌اند و هنوزبه‌نحوه قدیمی زندگی خود ادامه میدهند.

امروزه، با آنکه طوایف کشاورز با کوتوله‌ها روابطی برقرار کرده‌اند بنظر میرسد که آنان را جنگلی‌هایی بدوی تلقی می‌کنند و از آنان دوری می‌گزینند. اما جامعه کوتوله‌ها به این سادگی ــ نیست وابستگی معنوی و آئینی کلیه طوایف کشاورز افریقائی با زمین بسیار مهم است و کسانی که کوتوله‌ها را می‌شناسند مدعی‌اند که آنان علاقه‌ای تقریبا" فوق‌طبیعی به عناصر طبیعت و زمین دارند.

کوتوله‌ها از حالت افسانه‌ای که دیگر قبایل به آنها داده‌اند بهره‌برداری می‌کنند و در این راه ذکاوت بخرج میدهند.

آنان حتی از این نیز فراتر رفته تصورات غلطی را که دیگر طوایف درباره آنان دارند دامن میزنند، بشرطی که بدانند این تصورات برای آنان نفعی آنی در بردارد. علیرغم این حقیقت، کوتوله‌ها هیچوقت واقعا" با خارج از قبیله خود همکاری نمی‌کنند و اساسا" به زندگی گروهی خود در جنگل متکی‌اند. آنچه مسلم است گزارشهای مربوط به استفاده از آنان در شورش‌های اخیر منطقه شابای زئیر، یک بار دیگر موید این حقیقت است که آنان به انطباق خود با جهان امروز ادامه میدهند. "نقل از روزنامه اطلاعات سال ۱۳۵۶"

کشور کنیا

مردم کنیا ـ امروزه کشور کنیا از گروههای مردم آفریقائی، هندی، اروپائی و عربی تشکیل شده است ـ که البته مردم آفریقایی این کشور از سایر گروههای دیگر برتری کامل دارند و بیشتر از سایر مردم دیگر در کنیا بسر میبرند. مردم آفریقائی کنیا به سه بخش قبیله‌ای، نیلوتیک‌ها، بانتوها و هامیتها تقسیم شده‌اند.

بخش قبیله‌ای نیلوتیک‌ها عمدتا" از قبایل شبانی و چوپانی مانند قبایل تورکانا، سامپورا و جنگجویان ماسائی که بزرگترین گله‌های گاو، بز و گوسفند را اداره می‌کنند. از بخش قبیله‌ای بانتوها تنها قبیلهٔ مشهور آن لیکویو یا قبیلهٔ مائومائو می‌باشد. البته قبیلهٔ دیگری هم به نام کامبا از این بخش قبیله‌ای می‌باشد که زیاد معروف نمی‌باشد. بیشتر مردم و ساکنین کشور کنیا در بخشهای کوهستانی مستقر می‌باشند. بانتوها هم بیشتر به کشاورزی می‌پردازند و گله‌های بزرگ گاو و بز و گوسفند بیشترین فرآورده‌های ـ غذائی آنها را تامین میکند. در میان قبایل کوچکتر بانتویی دوروما Duruma و گریاما Girgama در مناطق و کرانه‌های ساحلی جائیکه از نظر کشاورزی مناسب‌تر می‌باشد بسر میبرند و غلات و حبوبات و بیشتر محصولات مختلف از جمله لوبیای چشم بلبلی و کنجد را از آنجا بدست می‌آورند. بخش قبیله‌ای هامیت‌ها شامل گالا Galla و بوران Boran است که بیشتر در قسمت شرقی دریاچهٔ رودولف که در مرز کشور سودان قرار دارد اسکان گزیده‌اند. بعلاوه مردم آفریقائی و گروههای کوچک عربی در طول خطوط این ساحل و گروه بیشماری از هندیان و اروپائیان در سراسر کشور کنیا اسکان گزیده‌اند.

کشور کوبا Cuba

جمعیت کشور کوبا از کلیهٔ کشورهای اروپائی آفریقایی، آسیایی و حتی از مردم هند که در دوران کشف آمریکا بوجود آمد اختلاط شده است، باید توجه داشت که خون کوبائی در رگهای مردم بومی کوبا جریان دارد و حتی برای یک کوبایی هم قابل تشخیص است که اوسرخپوست نیست. گرچه ممکنست برای خارجیان قابل تشخیص نباشد، معذالک برای کوبائیان قابل تشخیص است. آسیائیها عمدتا" چینی ها یک درصد از این نژاد را حفظ کرده‌اند. عمده‌ترین این نژاد را آفریقائیها تشکیل میدهند. مابقی که حدود سه‌چهارم می‌باشند از نژادهای سفید و اسپانیولی می‌باشندکه برطبق طبقه‌بندی آمارگران این نژاد براساس جسمی و بدنی می‌باشند که بهرحال بخشی از جمعیت را از نژاد و اجداد سیاه برخوردار می‌باشند که چهره‌های برجسته و مشخص را بخود اختصاص داده‌اند.

قبل از کشف آمریکا سرخپوست شامل دو گروه اصلی سیبرنی و تائینو می‌شدندکه، بوسیله دانش‌پژوهان و آگاهیهای فرعی مورد محاسبه قرار گرفت. گروه دوم یعنی تائینوها به زبانی محاوره میکنند که از امتیاز دانش بیشتر برخوردار می‌باشند و تفوق آنها بر سیبرئینها کاملا" به چشم میخورد و حتی آنها را بعنوان مستخدمان و پیش ـ خدمتان مورد استفاده قرارمیدهند. بخش تائینوها شامل بخش شرقی جزیره می‌باشندکه از اراضی کشاورزی خوبی‌برخوردار می‌باشند و زندگی آنها عمدتا" از کشت و زرع تامین میشود و خانه‌های روستائی که بنا میکنند به بوهئیوز معروف می‌باشد و تخصص افراد روستا در ساختن کوزه و براق کردن آلات و ادوات سنگی می‌باشد.

گرچه از محاسبات این‌طور برمی‌آید که تائینوئیها مردمی بودند که از جنگ‌وکشتار متنفرند مع‌الوصف فاتحان با این مردم بی‌گناه بطرز بی‌رحمانه و درنده خوئی رفتار میکردند و با خشونتها و بی‌رحمیهای زیاد آنها را به قتل می‌رساندند و گاهی اوقات همانند بردگان با آنها بدرفتاری و خشونت می‌کردند و حتی از نیروی کارگران ستمدیده عمدتا" برای حفر و کندن زمین برای دستیابی به‌طلا استفاده میکردند و همین فشارمنجر به آمدن اسپانیا شد بطوری که باعث انهدام و اعدام و نابودی تقوا و پرهیزگاری‌درنیمه دوم قرن شانزدهم گردید. بطوریکه هیچ نوع آثار از آنها باقی نماند و آنها به کوبائی های جدید و بوهینوئی را از صحنه خارج کرده و بطور عادی در مناطق روستائی اسکان گزیدند و پرورش و کشت و زرع و منافع خود را از نو بازیافته و فرآورده‌های آنها شامل تنباکو و نشاسته می‌باشد که در بخش کاساورا احیاء کردند.

نژاد سیاه ـ به اختصار اینطور می‌توان گفت که گروه سیاهان مهمترین بخش کوبا را تشکیل‌میدهند و بدون‌شک این نژاد از زمانهای‌اولیه و حتی تا قبل‌از انقراض‌سرخپوستان در کوبا مستقر بوده‌اند. حکومت اسپانیائی با ورود بردگان آفریقائی به زیر یوغ استعمار و استثمار در اوایل سالهای ۱۵۱۷ مورد تصویب واقع گردید و شش سال بعد از پیروزی‌بر این جزیره بوسیلهٔ دسیاگوولاسکوئیز مستقر گردید. بهرحال این احتیاج کوچک راآغازی برای بدنبال کشیدن دویست و پنجاه سال استثمار بردگان کوبائی بدنبال داشت که با اشغال کامل اسپانیا به این منابع غنی در این قاره دسترسی یافتند. بازارهای جدید شکر و استعمارآمریکا شورش و طغیان بردگان در هائیتی در سالهای ۱۷۹۱ بدنبال‌داشت که عملا" کشور کوبا را بعنوان یک تولیدکننده شکر نابود کرد و ازاینجا راهی را برای توسعهٔ وسیع در کوبا باز کرد و نتایج آن با ورود سریع بردگان جدید به کوبا شد و این خود سبب‌ازدیاد جمعیت سیاه‌پوستان ازسالهای ۱۷۹۰ تا ۱۸۵۰ در کوبا بود (البته همهٔ آنها برده نبودند بلکه سفیدپوستان بر آنها برتری داشتند. گرچه سیستم بردگی باقرار

دادهای گوناگون سالهای ۱۸۱۵ ، ۱۸۱۷ ، ۱۸۳۵ رسما" از بین رفت معهذا در سال ۱۸۴۵ قانونگزاران اسپانیائی طرحی را تصویب کردند که ورود و خروجهای برده تا سال های ۱۸۸۵ ادامه یافت .

در طی قرون هجده و نوزده جمع کثیری به بردگان افزوده شدند که در قرن بیستم با مهاجرت از دیگرجزایر کارائیب‌منجمله هائیتی و جامائیکا ادامه داشت . از اینرو نفوذ آفریقائیها دومین مرحله ازدیاد جمعیت در کوبا را باعث شد که بعدها خود اروپائیان هم به این جزیره سرازیر شدند .

سیاهان خود در کوبا به چندین روش امرار معاش می‌کنند .

نژاد چینی در کوبا ـ یکی دیگر از نژادهای وارداتی در بین چند نژاد در کوبا را چینی‌ها تشکیل میدهند . در واقع آنها با ورودشان عناوین مستخدمان قراردادی بودند که مقام‌دوم بعد از سیاهان را در کوبا بدست‌آوردند و در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم یعنی در سالهای ۱۸۴۵ به بعد مطرود شده بودند . این قراردادها برای مدت هشت سال‌مورد اجرا واقع‌گردید و عدهٔ کثیری از این تازه‌واردان در اثر بدبختی‌هائی‌که در موقع ورود در کشتی‌ها بر سرشان آمد جان خود را از دست‌دادند . از اینرو بعد از ورود بقیه‌بخاطر شرایط بدی کار و بدرفتاریهایی که با آنها شد وضعیت بدتری را بدنبال آورد . در سال ۱۸۶۴ یک قرارداد بین چین و اسپانیا به امضاء رسید که وضعیت این مهاجران را بهتر ساخت . در سال ۱۸۷۷ تعداد این مهاجرین چینی بالغ بر ۴۴۰۰۰ نفر بود که تا سال ۱۹۵۳ این رقم به ۱۸۰۰۰ نفر کاهش یافت . از اینرو چینی‌ها که خود مردمی حکمفرما بودند تنها راه را در این دانستند که زنان خود را به عقد مردم کوبائی درآورند و نژادی از سفید یا سیاه و یا آمیخته‌ای از آنها بوجود آمد . بنابراین مردم چینی خودرا بعنوان همکاران در موارد اقتصادی در اقشار کشور از قبیل خشکشوئی ، رستورانها ودیگر حرفه‌های کوچک واقدامات مهمی در تولید و معاملات و محصولات در کنارهٔ شهرهای ـ بزرگ خود را در کوبا جای داده‌اند . تاسیس روابط تجاری و دیپلماتیک ، جمهوری خلق چین بعد از به‌روی کار آمدن فیدل کاسترو که‌زمام امور را به سال ۱۹۵۹ بدست گرفت روابط گسترده‌ای با دیپلماتهای چینی ، تکنیسین و دیگر افراد چینی در کوبا برقرار ساخت .

نژاد اروپائی ـ تسلط سفیدپوستان عمدتا" اسپانیولیها و مشتمل بر تعداد قابل ـ توجهی از دیگر اروپائیان مثل عناصر بریتانیائی ،آمریکائی و عناصر کانادایی در کوبا بر قرار شد . بعد از جنگ دوم جهانی و بعد از آن افراد تبعیدی در کوبا پذیرفته شدند ، فیدل کاسترو قراردادهایی را با کشور شوروی منعقد ساخت که بموجب آن بسیاری از

تکنسین‌هاوافرادنظامی بدنبال آنها آیرون‌کورتین وارد کوبا شدند . همزمان با ورود این افراد بسیاری ازافراد آمریکای شمالی واروپائی که از آنها سلب مالکیت شده بود کشور ــ هایشان را ترک کرده به کوبا پناهنده شدند .

زبان و مذهب در کوبا ــ زبان کوبائی و اسپانیائی می‌باشد و زبان دیگرآنها برای ارتباط روابط و قراردادهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی با کشورهای آمریکا ، بریتانیا انگلیسی می‌باشد . گرچه بیشتر کوبائیها پیرو مذهب کاتولیک رومی می‌باشند معذالک آنها آزاد هستند که دارای هر نوع مذهبی باشند و این قانون آزادی مذهب در سال ۱۹۴۰ به‌تصویب رسید . قبل از به قدرت رسیدن کاسترو ، باپتیست‌ها ومتودیستها و پریدبترینها روشهای ظالمانه‌ای در کوبا داشتند . بعد از به قدرت رسیدن فیدل ــ کاسترو در مدارس زبان دوم تدریس‌گردید که از مهمترین مدارس جهان را تشکیل میداد و معمولا " از طرف خود کشور کوبا مورد حمایت قرار میگرفت که تا قبل از کاسترو حالت خصوصی داشت و این‌عیب کاملا " از بین‌رفت . همینطور کلیساهای کاتولیکی و پروتستانی خیلی شدید مورد آزار و اذیت واقع میشدند .

طبقه‌بندی جامعه ــ از نظر طبقه‌بندی تا قبل از انقلاب شبیه دیگر کشورهای آمریکای لاتین بود و اساسا " از دو طبقهٔ پائینی و بالائی تشکیل میشد . کارهای یدی‌در سطح خیلی پائین قرار داشت . کشور کوبا خیلی بیشتر از دیگر کشورهای آمریکای لاتین دارای یک طبقهٔ‌متوسط می‌باشد . این گروه از طریق انقلابیون موردحمایت قرار میگرفتند ولی بزودی دریافته‌شد که بهترین روش برای آنها ترک‌کشور است . گرچه‌هیچ نوع قانونی برای حذف سیاه‌پوستان در کوبا بعد از انقلاب بتصویب نرسیده است ولی این واقعیت دارد که سیاهان همیشه در طبقهٔ پائین جامعه قرار دارند . سیاه‌پوستان بطور آزاد به مدارس کوبائی و در رستورانهای عمومی و مجامع و اماکن عمومی پذیرفته میشوند ، البته این گروه از مردم دارای ازدواجهای درونی با سفیدپوستان کوبائی هم می‌باشند همینطور نسبت به تناسب جمعیت‌شان در کوبا و در کنگرهٔ مجلس دارای نماینده و رای می‌باشند . آنها می‌توانند آزدانه در کارها و حرفه‌های تخصصی و نیمه تخصصی مثل کنسولگری مدیریت و مراحل خیلی وسیع و در ادارات کارخانه‌ها و فروشندگی اشتغال داشته‌باشند و کارگران تازه‌کار با سرویسهای خدماتی و ابراز لیاقت و خدمت کنند . اینطور بنظر میرسد که بعد از انقلاب باز طبقهٔ سیاهان فقیرتر و سفیدپوستان خوشبخت‌تر شده‌اند . گرچه تحصیلات در کوبا آزاد است معذالک مدارس در مناطق روستائی پیشرفتهای کمتری دارند . افزایش قابل ملاحظه‌ای از تحصیلات آزاد و تحصیلات همگانی آموزش و پرورش کودکان را وادار به تحولات پیشرفتی صعودی در کوبا کرده است .

کولی‌ها در برابر جهان امروز

کولی‌ها که گاه "رومانیشل" هم خوانده می‌شوند، نژاد بیابانگردی هستند که از هند برخاسته‌اند. آنان در حوالی سال ۱۰۰۰ شبه قاره هند را ترک گفتند و به سوی غرب مهاجرت کردند. امروزه افراد این قوم در تمام جهان پراکنده‌اند و شمار ایشان به هشت میلیون نفر بالـغ می‌شود. این گروه که همواره در اقلیت بوده‌اند، در طول تاریخ شکنجه‌ها و آزارهای فراوانی را متحمل شده‌اند. بسیاری از ایشان در قرن بیستم اسکان یافته‌اند. اما هنوز شمار انبوهی از آنان بشیوه بیابانگردان واقعی زندگی می‌کنند. بیابانگردی و قرار گرفتن در وضع اقلیت، عموما" مانع از آن بوده است که ایشان به مدرسه بروند. اما طی سالهای اخیر کوششهای بسیاری بعمل آمـده است تا کولی‌ها از آموزش و مزایای اجتماعی دیگر برخوردار شوند.

"مسافران به همه جای جهان" بیت اول از شعری است درباره کولی‌ها و واقعیت آنست کـه امروزه می‌توان کولی‌ها را در بسیاری از مناطق جهان دید. آنان طی تاریخ طولانی خود از هرجا که گذشتند، موردتوجه همه نوع مردم، از پادشاهان گرفته تا روستائیان قرار گرفتند، و این‌توجه آمیزه‌یی از ترس و فریفتگی بوده است. اما واکنشهای اجتماعی و سیاسی در برابر این مسافـران دائمی بهرنحوی که بوده، کنجکاوی مردم در مقابل آداب و رسوم و منشاء ایشان هیچگاه فرو ننشسته است. مدتهای دراز، کنجکاوان نتوانستند اطلاعات معتبری درباره ایشان بدست آورند. در قرن هیجدهم نخستین "کولی‌شناسان" تحقیقی وسیع و طبق برنامه را آغاز کردند. پس از تحقیقاتی خسته‌کننده، نتیجه گرفته شد که منشاء کولی‌ها، در شمال غربی هند است وآغـاز سفر طولانی ایشان بین سالهای ۹۵۰ تا ۱۰۰۰ بوده است.

تا هنگامی که این نخستین محققان مسئله را روشن نکرده بودند، کولی‌ها بهر کشوری که میرفتند، باعث پیدایی انواع افسانه‌ها درباره منشاء اسرارآمیز خود می‌شدند. خود آنان نیز توضیحات‌جالب یا عجیبی درباره خویش‌می‌دادند. موهای‌سیاه،رنگ سبزه، لباسهای غیرمنتظره و رنگارنگ، و بالاخره عناوین و القابشان، آنچه را که درباره ریشه‌های مردم و فرهنگ خـود می‌گفتند، واقعی جلوه‌می‌داد. کولی‌ها ادعامی‌کردند که از نوادگان مسیحیانی هستند که‌از کشوری بنام "مصر صغیر" تبعید شده‌اند. گاه اسنادی نشان می‌دادند که پاپ ایشان را، برای ابراز ندامت به سفری هفت ساله مجبور کرده است. شک نیست که با چنین استوارنامه‌هایی آنان به سادگی و راحتی از طرف جماعاتی که طی مهاجرت خود به آنها برمی‌خوردند، پذیرفته‌می‌شدند، درواقع، در دوره‌ایی که بیابانگردی از مشخصات مردمان اروپائی نبود و ارتباطات نیزدرمرحله‌یی تقریبا" ابتدایی قرارداشت، ورود گروههایی بیابانگرد ولی آرام و صلح‌جو با استقبال روبرومیشد و کنجکاوی و توجه را برمی‌انگیخت. با در نظر گرفتن آنچه ایشان درباره منشا خود می‌گفتند، مردم آنان را "قبطی" نامیدند که لفظ "Gitan" صورت فشرده از آنست.

کولی‌ها که امروزه‌تقریبا" درتمامی قاره‌ها حضور دارند ، در مجموع جمعیت قابل ملاحظه‌یی را تشکیل می‌دهند . هیچ نوع آمار دقیقی در دست نیست ولی برطبق تخمین‌هایی که زده می‌شود شمار آنان در حدود هفت تا هشت میلیون نفر است . کولی‌هایی که در هند و درجنوب‌شرقی آسیا زندگی می‌کنند ، در این رقم منظور نشده‌اند . از این جمعیت کل ، در حدود نیمی در اروپا بسر می‌برند . که دو سومشان در اروپای شرقی زندگی می‌کنند . در شمال افریقا نیز به ویژه در مصر ، الجزایر و سودان ، تعداد کولی‌ها بسیار زیاد است . کولی‌ها در امریکا نیز از پیکتو ، در کانادا ، گرفته تا ریودوژانیرو در برزیل ، و حتی در زلاند نو و استرالیا حضور دارند . گروههای کوچکی از ایشان هم در چین ، فیلیپین ، هند غربی و هاوایی زندگی می‌کنند .

درباره ایشان کتابهای بسیاری نوشته شده است . ولی بسیاری از این کتابها این فرهنگ‌را بنحوی مسخ شده ارائه می‌دهند . آنچه می‌توان گفت اینست که تمامی کولی‌های جهان ، دارای خصلت‌های مشترکی هستند . بیابانگردی یکی ازعناصر بسیار مهم زندگی آنان بوده و هست . بسیاری از آنان امروزه در خانه‌ها مامن گزیده‌اند ولی گرایش به سفر غالبا" کششی نیرومندتر از آن دارد که بتوانند دربرابرش ایستادگی کنند ، و در این حال به زندگی بیابانگردی بازمیگردند این خصوصیت کاملا ویژه آنان سبب پراکندگی ایشان شده است .

ازتمام عوامل فرهنگی ، شاید زبان محکم‌ترین پیوند کولی‌ها با میراث مشترکشان باشد . این زبان ــ زبان رومی ــ جزو گروه زبانهای هند و اروپائی است و محکم‌ترین دلیل بر منشاء هندی آنان بشمار می‌رود . کولی‌های کشورهای گوناگون از طریق این زبان می‌توانند با یکدیگر ارتباط بر قرار کنند .

جالب‌توجه آنکه هر چند کولی‌ها ، در طول قرون ، همواره فعالیت‌های خود را با تغییرات ـ اقتصادی تطبیق داده‌اند ، اما در عین حال ، همواره در همه جا تعدادی از فعالیت‌های سنتی را نیز حفظ کرده‌اند . آنان همیشه زده‌اند و خوانده‌اند و همواره با ترتیب دادن جمعه‌بازارها و سیرک‌های سیار و دوره‌گرد ، چهره‌هایی آشنا داشته‌اند . آنان همچنین به تربیت اسب و پاره‌یی کارهای دستی اشتغال داشته‌اند ، زنان کولی غالبا" به فالگیری می‌پردازند . کولی‌ها که به هویت خود کاملا آگاهند ، می‌دانند که مردمی را تشکیل می‌دهند و میراث فرهنگی ویژه‌یی دارند .

اما از مدت زمان کوتاهی به این طرف که آموزش در بسیاری کشورها گسترش یافته و نوشتن اهمیت روزافزونی پیدا کرده است ، کولی‌ها کم‌کم پی برده‌اند که بیسوادی غالبا" عامل عقب‌ـ ماندگی ایشان است . البته دهها سال است که آنان در گروهها و جماعات خود ، "نویسندگانی " را به خدمت می‌گیرند اما امروز تمایل روزافزونی به فرستادن کودکان خود به مدرسه ، احساس می‌کنند ، ذکر یکی دو مثال از این نیاز به آموزش ، شاید بی‌فایده نباشد .

در بسیاری کشورها بخش مهمی از خانواده‌های کولی سکونت گزیده‌اند و اکنون در خانه‌ها

زندگی می‌کنند. این اسکان یافتن، که گاه به ایشان تحمیل شده، همواره توفیق‌آمیز نبوده است. آنان با رها کردن زندگی بیابانگردی، مجبورند در زندگی جماعت‌های ساکن شرکت کنند. و در چنین محیطی است که به دلایل شغلی، امنیتی و اطلاعاتی، توانایی خواندن و نوشتن اهمیت اساسی دارد، وآدم بیسواد جز فردی درمانده از نظر اجتماعی و عقب افتاده در تمامی سطوح زندگی روزمره نیست.

آموزش می‌تواند وسایل لازم برای پی بردن و آگاهی به حقوق اساسی خود را در اختیار کولی‌ها، اعم از بیابانگرد و اسکان یافته، قرار دهد، و نیز می‌تواند وسیله آشنایی با مقررات رانندگی‌باشد، زیرا آنان رانندگی وسایط‌نقلیه خود را برعهده دارند. هم‌چنین می‌توان‌امیدوار بود که از راه آموزش، ایشان بتوانند به مطالعه تاریخ و زبان ویژه خود بپردازند. حق ایشان در دسترسی به آموزش را قوانین کشورها و نیز اعلامیه جهانی حقوق بشربرسمیت شناخته‌است. بدین لحاظ می‌توان از این امر تعجب کرد که پس چگونه تعدادی چنین اندک از ایشان از یک آموزش عادی برخوردار شده‌اند.

اگر کولی‌ها از امکانات ناشی از آموزش استفاده کامل نبرده‌اند، دلیل آن سنت‌های بیابانگردی ایشان است. یک راه‌حل عبارتست از فرستادن کودکان به مدارس شبانه‌روزی، ولی تجربه نشان داده است که خانواده‌ها با این امر کاملا مخالفند و جدایی از کودکانشان را دوست نمی‌دارند. آموزش از طریق مکاتبه نیز عملا ناممکن است، زیرا بزرگسالان خود بی‌سوادند وبنابر این نمی‌توانند کودکان را راهنمایی کنند.

اما اگر گمان کنیم که یک عامل تنها و مجزا مانع مدرسه رفتن کودکان است، اشتباه کرده‌ایم در غالب موارد، با مجموعه‌یی از عوامل روبرو هستیم که با یکدیگر ارتباط دارند و بسیاری ازآن ها عوامل مشترک در تمامی گروههای اقلیت‌اند. در جامعه‌یی که تقریبا" تمامی افراد آن اسکان یافته‌اند، طبیعی است که آموزش با این نحوه از زندگی تطابق داشته باشد. بنابراین یک اقلیت بیابانگرد، نظر به نوع ویژه زندگی خود، از این لحاظ دچار محرومیت خواهد شد. رفتن از این مدرسه به آن مدرسه آنهم به‌نحوی نامنظم نیز بهترین راه برای کامیابی در تحصیل نخواهد بود.

قابل توجه آنکه بسیاری از اقلیت‌های قومی که شیوه زندگیشان با اکثریت فرق دارد، غالبا" خودبخود کنار زده می‌شوند و نمی‌توانند از خدماتی نظیر مدرسه استفاده کنند. این لطمه بزرگ اجتماعی، غالبا با تبعیض و تحقیری که در واقع ناشی از عدم تفاهم بین این دو گروه است، تشدید می‌گردد. بدین‌ترتیب دیده می‌شود که پاره‌یی از مدارس از پذیرش کودکان کولی اکراه دارند. کولی‌ها در طول تاریخ خود از تحقیرها و آزارهای فراوانی رنج برده‌اند، در مقابل روش آنان نیز در برابرآنچه می‌توانسته‌است جامعه‌یی وسیع‌تر ــ مثلا مدرسه ــ را در اختیارشان‌بگذارد سخت‌تر شده‌است. دیگراز نتایج عدم‌تفاهم آنکه ترس، حس کنجکاوی را تحت‌الشعاع قرارمیدهد

هر یک از دو گروه از دیگری بیم دارد، و بدین‌ترتیب در به روی هر نوع امکان تبادل بین دو فرهنگ بسته می‌شود. بیم از آنست که نحوه زندگی اقلیت در مقابل آنچه فرهنگ گروه قوی‌تر تجویز می‌کند، تاب مقاومت نیاورد. از اینروست که کولی‌ها کودکانشان را به موسسات آموزشی نفرستاده‌اند.

این اکراه پدران و مادران، گاه از روی غرور است. آنان بی‌آنکه خود خواندن و نوشتن بدانند در زندگی خویش موفق بوده‌اند، پس "چرا کودکانمان به آموزش نیاز داشته باشند؟" وقتی کودکان به مدرسه می‌روند، آهنگ مدرسه رفتنشان متناوب است و بنابراین کامیابیهای محدودی در امر تحصیل نصیبشان می‌شود. همه می‌دانند که برای کودکانی که از خانواده‌های بی سواد برخاسته‌اند و بسیاری از کولی‌ها همین وضع را دارند، مدرسه رفتن کاری سخت و دشوار است. گاه‌نیز پدران و مادران چنین‌می‌پندارند که مدرسه می‌تواند خواندن و نوشتن‌را مثل‌غذائی پخته و آماده به فرزندانشان بخوراند، و درک این مطلب که چرا کسب این معلومات پایه‌یی تا بدین حد دشوار و طولانی است، برایشان آسان نیست. برای آنکه کودکان کامیاب گردند، باید پیوسته آنان را کمک و تشویق کرد...

اجبار کودکان کولی به مدرسه رفتن یعنی روشی که بسیاری کشورها آن را به کار بسته‌اند، تجربه‌یی است که‌غالبا" لطمه‌های روانی، چه برای مدرسه و چه‌برای کودکان، در پی دارد. محیط مدرسه دارای خصوصیت خانوادگی نیست. کولی‌ها مورد خصومت و دشمنی کودکان دیگر قرار گرفته‌اند. در کلاس‌های مدرسه چیزی نیست که موجب راحتی خیال کولی جوان شود زیرا معلمان نه شیوه زندگی او را درک میکنند و نه از آن خوششان می‌آید درس‌ها نیز مربوط به چیزهائی، است که برای کودکانی که شیوه زندگی ساکن دارند، جالب توجه است. این نوع تجارب‌بدفرجام سلاحی دیگر تلقی می‌شود که کودکان بیابانگرد را از فکر تحصیل منصرف می‌سازد.

کشورهایی نظیر فرانسه‌کوشیده‌اند که با اعطای پاره‌یی مزایای مالی و کمک هزینه به‌خانواده هایی که کودکانشان بطور منظم به مدرسه می‌روند، آهنگ مدرسه رفتن کودکان کولی را منظم‌تر کنند، این روش ممکن است موثر باشد ولی غالبا به بهای بدبختی کودکی تمام می‌شود که خانواده‌اش به پول نیاز دارد. انگیزه‌های مالی از این نوع، در جاهای دیگر، مثلا سوئد، هم برای با سواد کردن بزرگسالان مورد توجه قرار گرفته است. اما عامل دیگری هم هست که به زیان آموزش عمل می‌کند و آن اینکه بسیاری از کولی‌ها در چادرهای موقت، غیرمجاز، بدون آب و بدون هیچ نوع بهداشت زندگی می‌کنند. ناامنی و ناراحتی این چادرها دیگر جایی برای فکر کردن به تحصیل و مدرسه نمی‌گذارد و این امر کاملا قابل‌فهم است.

در خانواده‌های بیابانگرد، همه با هم کار می‌کنند، زیرا این خانواده یک واحد اقتصادی است. این‌امر نشان میدهد که چرا کولی‌ها غالبا آموزش را عاملی‌می‌دانند که فرهنگشان راتضعیف

می‌کند. در مورد کودکان بزرگ ممکن است حضور در مدرسه با نقش آنها درون خانواده تعارض پیدا کند. کولی‌ها عقیده دارند که زندگی بیابانگردی مستلزم نیروی بدنی است و غالبا ادامه‌ـ تحصیل را وسیله‌یی می‌دانند که مانع از تطابق کودکانشان با یک زندگی خسته‌کننده وسخت‌است.

اما معلوم نیست که چرا نباید یک آموزش، به ویژه آموزش مدرسه‌یی را بتوان به‌نحوی‌رضایت بخش با زندگی یک گروه اقلیت مثل کولی‌ها تطبیق داد. برای این منظور کافی است مسئله را با موقع شناسی و انعطاف‌پذیری و با خود افراد موردنظر، مورد بررسی قرار داد. در غالب موارد، وقتی کودکان کولی پایشان بمدرسه می‌رسد، قبلا هیچ نوع آموزشی ندیده‌اند، بنابراین نسبت به سایر کودکان در وضعی عقب‌مانده‌تر قراردارند. اگر تعداد ایشان زیاد نباشد، مدرسه بایدبتواند توجه لازم را به فرد فرد ایشان بکند و به آنان امکان دهد که خود را به سایر کودکان برسانند. اگر تعداد ایشان زیاد باشد، البته این وظیفه بیش از اندازه سنگین خواهد شد و مدارس دیگر جا و معلم کافی برای این منظور در اختیار نخواهند داشت. در این حال کمک خارجی لازم خواهد بود و بدین‌ترتیب می‌توان واحدهایی برای جبران عقب‌ماندگی یا شروع کار ایجاد کرد. این کار را می‌توان در مدرسه محل، یا حتی در آغاز کار، در چادرهای کولی‌ها انجام داد. مردم اسکان یافته بدین‌طریق می‌توانند نشان‌دهند که قادرند به این کودکان توجه کنند.

آموزش بی‌تشریفات.و درمحیطی دوستانه می‌توانددر جلب اعتماد کودکان و تدارک مقدمات لازم برای جای دادن ایشان در مدارس عادی نقش بسیار موثری داشته باشد. گاه مثلا در پاره‌یی از مناطق فرانسه، کولی‌ها ناحیه وسیعی را برای زندگی در اختیار گرفته‌اند. در این حال به جای پراکندن کودکان در تمامی محله‌های یک شهر می‌توان یک واحد مدرسه‌یی مخصوص کولی‌ها ایجاد کرد.

اما پاسخ جامعه به‌نیاز اقلیت‌ها هرچه باشد در نظر گرفتن نظر و میل افراد مورد نظردرباره آموزش فرزندانشان اهمیت اساسی دارد. پدران و مادران باید حق داشته باشند در تمامی‌سطوح تصمیم‌گیری و حتی در صورت امکان در امر آموزش اظهارنظر کنند. بدین‌ترتیب آنان خواهند توانست همگام و هماهنگ با بقیه جامعه، در ساختن آینده خویش شرکت جویند.

در جاهایی که فرزندان چند گروه اجتماعی و نژادی به مدرسه می‌روند، لازم است که کتاب های درسی و در صورت امکان ترکیب خود هیئت آموزشی، این گوناگونی فرهنگی را منعکس کنند. نیز اهمیت دارد که مصالح مورد استفاده در این مدارس چند نژادی با آنچه مورد توجه و علاقه کودکان است رابطه‌یی داشته باشد و به‌نحوی منصفانه به فرهنگ تاریخی و کنونی هر یک ازگروه‌ـ های حاضر، اهمیت داده شود. همه این کارها باعث غنای زندگی مدرسه و ایجاد تفاهم‌ودوستی خواهد شد. البته هیئت آموزشی را باید برای انجام چنین خدمتی آماده ساخت. همچنین باید کتابها، لوازم آموزشی و روش‌هایی بوجود آورد که نیازمندی‌ها و منافعی چنین گوناگون در آنها

به‌حساب آمده باشند. فرهنگ کولی‌ها خود سرشار از سنت‌هاست و می‌تواند بسیاری چیزها به زندگی مدرسه و کاری که در آنجا انجام می‌گیرد، بدهد.

مشکل یک آموزش چند نژادی در آنست که منافع یک اقلیت ممکن است با منافع جماعتی وسیع‌تر در تضاد قرار گیرد. مثلا کودکان کولی وقتی به سنین دوازده یا سیزده‌سالگی می‌رسند، باید در زندگی اجتماعی و اقتصادی خانواده‌شان نقش‌مهمتری برعهده گیرند. در نتیجه در پاره‌یی کشورها، این امر با قوانینی که مدرسه رفتن تا سن شانزده یا هفده‌سالگی را برای کودکان اجباری اعلام داشته، برخورد پیدا می‌کند. در این حال باید با موقع شناسی و هوشیاری اقدام کرد و در واقع کودکانی که به‌فراگیری نقش بزرگسالان می‌پردازند، در همان حال آموزش قابل‌ملاحظه‌یی نیز اخذ می‌کنند. محروم ساختن ایشان از این آموزش و کشاندنشان به‌مدرسه ممکن است برای‌کامیابی آنان در زندگی زیانبار باشد. این امر فقط در مورد اقلیت‌ها صادق نیست، بلکه درباره تمامی گروههایی که یک جامعه را بوجود می‌آورند نیز صدق می‌کند. از سوی دیگر، البته نباید امکان دسترسی به تحقیقات پیشرفته را از کسانی که خواهان آنند، دریغ کرد.

در فرانسه تعداد محوطه‌هایی که برای‌چادر زدن کولی‌ها اختصاص یافته است بیش از پیش افزایش می‌یابد و کولی‌ها را متعهد می‌کنند که مدت طولانی‌تری در آنجا بمانند و بدین‌ترتیب از مراکز اجتماعی ــ آموزشی که‌در نزدیکی محل اقامتشان بوجود آمده است استفاده‌کنند. هم‌چنین آنان را تشویق می‌کنند که طی دوره‌های طولانی اقامت زمستانی بنحوی منظم به مدارس عادی ــ محل‌بروند، به علاوه محرک‌های مادی نیز به این منظور پیش‌بینی شده است. سیاست رسمی‌کشور در مقابل کولی‌ها رشد اجتماعی را هدف قرار داده است و می‌کوشد تا از راه مدرسه رو کردن کودکان، دادن آموزش بهداشتی و خانه‌داری و تربیت حرفه‌یی و سازمان دادن اوقات فراغت، به این هدف دست یابد.

در سوئد غالب خانواده‌های کولی، سکونت اختیار کرده‌اند. کودکانشان مثل سایر بچه‌ها به مدارس دولتی می‌روند. ولی‌غالبا یک معلم خصوصی در اختیار دارند. این معلم می‌تواند کمکی اضافی به ایشان کند و به آنان امکان دهد که در راههای ویژه فرهنگی خود پیش روند. هم چنین برنامه وسیعی برای با سواد کردن بزرگسالان وجود دارد.

در اسپانیا چند سال پیش، یک مرکز مطالعات درباره کولی‌ها در مادرید تاسیس شد. هدف این مرکز بررسی‌علمی زندگی کولی‌ها که از اقلیت‌های‌مهم اسپانیا هستند و بررسی امکانات‌بهبود وضع اجتماعی آنان است. در این زمینه، غالب فعالیت‌ها زیر نظر مسئولی صورت می‌گیرند و جنبه خصوصی دارند. در شهرهایی که تعدادکولی‌هایشان زیاد است، سازمانها و دبیرخانه‌های مختلفی تاسیس شده‌است که به نیازهای محلی آنان می‌پردازند: مسکن، مدرسه رفتن، کار وجای گرفتن در زندگی جامعه، یک مجله تخصصی بنام " Pomegia " گزارش تمامی این فعالیت‌ها را منتشر می‌کنند.

در هلند مجموعه‌یی از اردوگاههای منطقه‌یی بسیار وسیع ، دارای مدرسه ، بیمارستان ،کلیسا باشگاه و زمین ورزش، وجود دارد . اما غالب این اردوگاهها از نظر اجتماعی بیش از حد منزوی‌و اغلب ازشهرها بسیار دور هستند . جمهوری ایرلند بنوبه خود مدارس‌ویژه متعددی بوجودآورده است که در آنها بخش‌های دولتی و داوطلبان با یکدیگر همکاری می‌کنند .

در سوی دیگر اقیانوس اطلس، در ریچموند (ویرجینیا) ، یک مدرسه ویژه برای کودکان‌کولی وجود دارد . مخارج این مدرسه بوسیله هدایای خصوصی تامین می‌شود و کارآن بطور اخص‌آموزش ابتدائی‌خواندن و نوشتن است. در نیویورک، کولی‌ها را تشویق می‌کنند که کودکانشان را به مدارس ابتدایی این ایالت بفرستند .

در انگلستان، دولت با کمک به "کمیته مشورتی برای آموزش کولی‌ها و سایر بیابان‌گردان نشان داد که به‌این مسئله سخت توجه‌دارد . مسائل اجتماعی و آموزشی که کولی‌ها مطرح‌می‌کنند ، جنبش دامنه‌داری را برانگیخته است . در یک جا که خانواده‌ها در قسمتهای مختلف شهر، بر - خلاف قانون چادر زده بودند ، معلمی را برای راهنمایی راننده ، سوار اتوبوس مدرسه کردند و کودکان را در مدرسه‌یی جداگانه گرد آوردند ، کودکان در آنجا در خواندن و نوشتن ، ریاضیات و پاره‌ایی مواد دیگر ، آموزشی فشرده و انفرادی دیدند . وقتی معلوماتشان به حد کافی رسید و به قدر کافی اعتماد به‌نفس یافتند ، به مدرسه ابتدائی محل رفتند ، به خواهران و برادران خود ملحق‌شدند . در جای دیگر برای کودکان در یک کاروان یا در زمین بازی یک مدرسه ، کلاس‌درسی تشکیل می‌شود و در این کلاسها خواندن و نوشتن و سایر مواد را فرا می‌گیرند . بعد برای بازی ، ورزش، شنا و گردش به کودکان دیگر ملحق می‌شوند . در اینجا نیز هنگامی که اولیاء کودکان و معلمان سطح معلومات آنانرا کافی تشخیص دهند ، کودکان به مدارس عادی منتقل میشوند . در برخی مناطق گروههای سیار بازی برای کودکان پیش از سن مدرسه و نیز برنامه‌هایی برای با سواد کردن بزرگسالان ترتیب داده شده است . در انگلستان ، البته بسیاری از کودکان کولی هم‌هستند که باموفقیت به مدارس عادی می‌روند . در این مدارس نسبت به پیشرفت‌های اجتماعی وتحصیلی ایشان توجه مخصوص می‌شود .

در ایتالیا در آغاز دهه ۶۰ طرحهائی به ابتکار موسسه خصوصی با دولتی ریخته شد . در ۱۹۶۵ وزیر آموزش علمی تصمیم گرفت یازده کلاس برای کودکان بیابانگرد تشکیل‌دهد . این‌اقدام "عملیات‌بیابانگردی" نام گرفت و مدارس را "سفر دلپذیر" لقب دادند . در ۱۹۷۲ شصت‌مدرسه از این نوع با تقریبا هزار شاگرد که نیمی از آنان بطور منظم در کلاسها حاضر می‌شدند ، بوجود آمده بود .

آموزش گروههای اقلیت ، وظیفه‌یی خاص است و مستلزم فکر و مشورتهای فراوان‌می‌باشد . اما این‌مسئله آموزش اقلیت‌ها اهمیتی روزافزون دارد ، زیرا یک سیاست درست در این زمینه به‌تفاهم

و گذشت متقابل بیشتر بین مردمان گوناگونی خواهد انجامید که می‌باید در جهانی که روزبروز تنگ‌تر می‌شود، در کنار هم زندگی کنند. در مدارس است که باید اساس تفاهم و همبستگی آینده پی‌ریزی‌شود. "آرتور. رایواتس"

نقل از مجله پیام ـ انتشارات یونسکو ـ شماره ششم آذرماه ۱۳۵۳

کیوئه‌چیوآ Quechva

دسته‌ای از یک قبیله سرخپوست که عنصر تمدن اساسی امپراتوری اینکا را تشکیل دادند زبان آنان زبان‌رسمی اینکاها بود، و هنوز ۶ میلیون نفر در آکوآدر، پرو وبلیوی شمالی بآن تکلم میکنند.

کی‌کیویو Kikuyu

یک قبیله سیاه‌پوست بانتو از بلندی‌های کنیا هستند. در ۱۹۵۲ آنان تشکیل جنبش آزادیخواهی مائومائو را دادند و ضد استعمارگران و مهاجران اروپائی در کنیا بپاخاستند.

زنان نوازنده سواحل خلیج‌فارس



گابون Gabon

مردم گابون ـ جمعیت گابون حدود ۴۲۰/۰۰۰ نفر می‌باشد که میانگین تراکم جمعیت در کشور گابون در سطح پائینی قرار دارد (در هر کیلومتر مربع مساحت حدود چهار نفر بسر میبرند .) اما تمرکز جمعیت در کشور گابون بطور ناموزون و نامتجانس است . در بسیاری از مناطق درونی گابون کاملا" غیرقابل سکونت می‌باشد . ولی در همین مکان های نامتجانس حدود پنج هزار نفر از مردم جمهوری آفریقا بسر میبرند . تقریبا" حدود چهل گروه نژادی و قومی در کشور گابون بسر میبرند که اکثریت آنها متعلق به گروه‌نژادی و قومی فنگ Fang می‌باشند (این‌مهاجمان‌حدودیک‌قرن در شمال این‌کشورمیزیسته‌اند). ازدیگر گروههای نژادی باکوتا Bakota، امیین Omiene و گروه نژادی اشیرا Eshira نام دارند و در مراکز سرزمینهای درونی بصورت گروههای پراکنده قبیله‌ای که به پیگمی ها Pygmies معروفند بصورت‌دستجات سه‌هزار نفری بسر میبرند . اکثریت مردم گابون در دهکده‌های دورافتاده بسر میبرند . گابون تنها دارای دو مرکز عمده و اصلی می‌باشد یکی از این مراکز لیبرویل Libreville پایتخت‌این‌کشور و دارای حدود ۲۸۸۳۷ نفر جمعیت است . دیگر از مراکزپورت‌جنتیل Port Gentil با جمعیتی‌حدود ۲۰۷۲۴ نفر می‌باشند . شهر لمبرین Lambarene در بخش درونی سرزمین گابون که یک‌بیمارستان محلی‌درآنجاتاسیس‌گردیده‌است قراردارد به نام دکتر آلبرت شوایتزر Dr. Albert Schweitzer نامگزاری کرده است .

مردم گابون بیشتر پیرو مذهب انیمیست Animist یا (اعتقاد بر این دارند که روح اساس زندگی می‌باشد .) فعالیتهای‌تبلیغاتی مسیحیان نیز درین کشور عده‌ای رابدین عیسوی معتقد ساخته است مردم گابون به چند زبان آفریقائی تکلم میکنند ، اما زبان فرانسوی بعنوان زبان رسمی در مدارس تدریس میشود .

اداره‌ٔ تجسس و تحقیق فرانسوی بهداشت عمومی و تحصیلات مردم گابون راتوسعه بخشیده است اما بخاطر پراکنده بودن جمعیت خدمات اجتماعی فوق‌العاده مهمی را انجام‌داده است . بهرحال سیستم تحصیلاتی و آموزش و پرورش و روش تدریس درگابون بسیار عالی‌می‌باشد و اینطور تخمین‌زده میشود که امکانات وتسهیلاتی‌برای دوره‌ٔ مدارس مقدماتی به اندازه‌ٔ کافی بوده ، بطوریکه به نظر میرسد که این امکانات برای ۸۰٪ کودکان دوره ابتدائی مدارس کافی باشد .

کشور گامبیا Gambia

مردم کشور گامبیا ـ بخش وسیعی از کشور گامبیا را بالغ بر چندصد هزار نفر اروپائی سوری و لبنانی بخود اختصاص داده‌اند، و بیشتر این مردم در بخشهای بالای رودخانه‌مانند روستائیان و کشاورزان ساده‌که‌دارای‌مزارع‌وسیع کشاورزی‌هستند زندگی میکنند و از نظر آداب‌ورسوم ملی فوق‌العاده پایبند می‌باشند. گروههای قبایل اصلی آنها به ماندینگوها Mandingos معروفند و در سراسر کشور گامبیا توزیع و تقسیم شده‌اند. گروههای متمرکزشده درگامبیا شامل‌فولاها Fulas ، ولوفها Wolofs ، جولاهاJolas. و سراهولی Serahuli می‌باشند. بیش از چندین هزار کارگر مهاجر فصلی که در گامبیا به "کشاورزان عجیب و غریب" معروفند هر ساله از طریق مناطق مجاور و همسایه به این کشور کوچ میکنند. زبان رسمی مردم گامبیا انگلیسی می‌باشد ولی معمولا" زبان محلی و بومی آن منطقه مورد استعمال واقع میشود. اکثریت جمعیت گامبیا را مسلمانان تشکیل میدهند و گروه اندکی مسیحی و گروه کوچک دیگری هم اعتقاد به اینکه روح‌اساس زندگی است می‌باشند.

وضعیت اقتصادی کشور گامبیا ـ وضعیت اقتصادی مردم گامبیا بربنای کشاورزی و کشت و زرع استوار شده است. این کشور فاقد منابع طبیعی‌و زیرزمینی می‌باشد. محصول عمدهٔ این کشور بادام زمینی می‌باشد که دارای رشد فراوانی در مناطق کنارهٔ رودخانه های گامبیا می‌باشد. دارای مزارع برنج عالی درکناره‌های رودخانه‌ها می‌باشد که در این چند سالهٔ اخیر توسعهٔ بیشتری یافته است. بخشی از برنج به مصرف اهالی بومی مردم گامبیا می‌رسد. ذرت خوشه‌ای، ارزن، نشاستهٔ کاساو، ذرت و لوبیا و باقلا تولید می‌کنند. زندگی این مردم بیشتر از راه گله‌داری، گوسفندداری و پرورش بز تامین و سپری می‌شود. بادام‌زمینی از محصولات صادراتی این کشور است که از این راه‌تولیدات مواد غذائی مهم، ریسندگی و بافندگی، وسائل نقلیه و سیستم ماشینی را وارد میکنند.

گوارانی

قبیله عمده سرخپوست از پاراگوئه هستند که بوسیله ژوزیئت‌ها درقرن ۱۷ ـ مسیحی شدند و زبانشان زبانی تجاری و با اهمیت در آن قسمت جنوب آمریکا شده است.

گینه Guinea

مردم‌گینه ـ جمعیت گینه حدود ۲/۸۰۰/۰۰۰ نفر می‌باشد که اکثریت این‌جمعیت در مراکز شهرها بویژه پایتخت آن مثل کوناکری Conakry که‌حدود ۳۴۷۷۰ نفر و کان

کـان حـدود ۲۴۵۵۰ نفـر و کینـدیـا Kindia تقریبا" ۱۳۰۳۲ نفر و لب Labe با ۱۱۷۵۲ نفر و بالاخره ان زرکور N. Zerekore با جمعیتی حدود ۱۰۷۸۷ نفر بسر میبرند. ترکیب و ساخت نژادی و قومی این کشور خود از نتیجهٔ تهاجمات پیاپی و قدرتهای بزرگ و کشورهای با سلاحهای قوی‌تر به این کشور را بوجود آمده‌است. عموما" دارای یک گروه نژادی و قومی بنام قبیله فولانی Fulani در فوتا جالـون — Fouta Djallon، کـه حدود ۵۸۰/۰۰۰ نفر می‌باشند. دومین قبیلهٔ بزرگ این کشور مالینک Malinke می‌باشد که این منطقه مورد هجوم مهاجمان واقع گردیده و امروزه به قبیلهٔ مالی Mali با نژاد و قومی منفک از دیگر قبایل قرار دارد قبیلهٔ مالینک Malinke عده بسیار از مردم این کشور می‌باشند که‌بسوی سواحل‌رانده‌شده‌بودندوامروزه بشکل و وجه‌تمایز کاملی کـه جـزو اقلیت‌های گینه می‌باشند. قبیلهٔ دیگری در گینـه بنـام سوسو Susu وجود دارد که بالغ بر ۲۵۰/۰۰۰ نفر جمعیت دارد و در اطراف حومهٔ پایتخت سکونت گزیده‌اند، ولی احتمالا" در مناطق مرتفع و از دوران اولیه این قبیلـه به یادگار مانده‌اند. الگوی زبانی مردم گینه بصورت گروههای قبیله‌ای می‌باشد گـروه مالینک Malinke ازهمه‌گروهها بزرگتر می‌باشد و ممکن است دارای تقسیمات فرعی در مناطق دیگر و دارای شبه زبان و زبانهای فرعی نیزباشند. زبان رسمی مردم گینه زبان فرانسه می‌باشد اما هنوز این زبان دارای استقلال می‌باشد ولی تلاشهای وسیعی بـرای معرفی کردن زبان انگلیسی بعنوان زبان دوم در مدارس گینه‌ای شده است.

مردم‌گینه غالبا" مسلمان یا اینکه اعتقاد براین دارند که روح اساس‌زندگی‌می‌باشد گروه نژادی فولانی Fulani در ترویج و اشاعه اعتقادات دینی خود مصر هستنـد. بسیاری از مردم گینه امروزه بـر این عقیده‌انـد کـه شکلی از اسلام جدید و مترقی را پیاده کنند که آمیخته‌ای از مذهب انیمیست Animist یعنی اعتقاد بر روح اساس زندگی است و آموزشهای اسلامی باشد.

گرچه تبلیغات مسیحی برای بیش از یک قرن در گینه مخصوصا" در مناطق جنگلی که بیشتر پابند اسلام می‌باشند موثر واقع گردیده است معذالک آنها سعی بر این دارند که مکتب و مذهب جدیدی را بوجود آورند.

مطبوعات وجراید در گینه چند روزنامه بیشتر وجود دارد و پیش از استقلال تنها یک روزنامه وجود داشت که‌آنهم درسال ۱۹۵۹ از بین رفت. روزنامهٔ هورویا Horoya هر سه هفته یکبار از سال ۱۹۶۱ به بعد چاپ میشود.

لر

" لرها از نژاد آریائی هستند، که در تاریخ کاسیت ها ضبط شده ، کاسیت یا مردمان چهار هـزار سال پیش لرستان تا پایان دوران هخامنشیان در سرزمین کوهستانی خویش حکومت میکردند و از کوههای قفقاز پیش از اقوام ماد و پارس بجنوب غربی و غرب ایران روی آوردهاند . لرها مثل تمام اقوام نتیجه اختلاط مادها ، پارس ها و دیگر اقوام ایرانی میباشند . زبان مردم لرستان فعلی درنواحی پشتکوه ملکی یا پیشکوه لکی از ترکیب زبان ایرانی قدیم بوجود آمده و از حیث ترکیبات کلمات با زبان فارسی شباهت تام داشته و کلمات خارجی در آن نفوذ کمتری دارد . " دکتر جمال ودیعی .

" . . .گمان میرود کاسیان یا کاسیت ها که به اکدی کاشی گفته میشد از دوران دیرین که کسی بیاد ندارد در ناحیه میان ماد و ایلام (در لرستان کنونی) میزیستند همانطور که عیلامیان احتمالا "خویشاوند ایشان بودند ، بهرتقدیر کاسیان از آغاز هزاره سوم قبل از میلاد با دامداری و نیمه اسکان یافته در کوهها زندگی میکردند . باحتمال قوی قبایل کنونی لر که با دامداری درکوهستان زندگی میکنند از اخلاف ایشان میباشند و اکنون نیز همان جا ساکن هستند که بنام ایشان لرستان نام دارد .

. . .قدیمی ترین مراجعی که در آنها ذکر کاسیان آمده ، متون مربوط بقرن ۲۴ ق.م میباشد .

برابر تحقیق دیاکونف اسامی نخستین سلاطین کاسی و مدت سلطنت آنها به تقریب آمده است اولین آنها گانداش بود که تقریبا " از ۱۷۴۱ تا ۱۷۲۶ ق ـ م و آخرین آنها اورشی گورو ماش بود که تقریبا " پایان قرن ۱۷ ق ـ م حکومت کردند .

. . .قوم کاسیت که همسایه شرقی دولت بابل بود ، قبیله ای نیرومند بودند که هشت سال بعد از مرگ حمورابی برکشور بابل تاختند و پس از آن نیز حملات پی در پی به بابل میکردند تا سرانجام بعنوان کشورگشایان ، حکومت را بدست گرفتند و نزدیک به ۶ قرن حکمرانی کردند تا آنجا که پس از آگوم دوم شاهان کاسی بصورت شاهان واقعی بابلی در آمدند و تازمانی که در ۵ دیاله در دست شاهان کاسی بابل بودند قادر بودند کماکان با میهن کوهستانی خود مرتبط باشند و عنصر نژادی کاسی محفوظ بماند بطور کلی عقیده بر آنست که قوم کاسیت از همان نژاد آریائی بودهاند که باین سرزمین آمدند .

سلسله و قوم کاسیت را عیلامیان برانداختند واین واقعه دراوایل قرن سیزدهم ق ـ م بود .

کاسیت ها متمدن ترین ملل عصر خود (عیلامیها ، بابلی ها ، مصری ها ، سامی ها ، وآشوری ها) بودهاند . . . "نقل و اقتباس از کتاب آثار باستان لرستان ـ حمید ایزدپناه .

" . . . حد بین لرها و لک ها اکنون فقط از نظر زبان شناسی است . احتمال می‌رود که لرها از اولاد آریانها و نژاد بومی محلی باشند و تردیدی نیست که قرنها است زندگی بادیه نشینی و ایلاتی داشته‌اند . کرزن نقل می‌کند که قبایل عیلام سلطه و قدرت مادها و پارس ها را قبول نداشتند و درمقابل اسکندرنیزمقاومت‌کردند و از انتیوک فرمانبرداری نداشتند "ولی مدارک‌موجوددال برآنست که تا دوره قرون وسطی لرستان جمعیت ده‌نشین داشت و رودخانه‌ها و تپه های متعدد مغرب کشغان و دره سیمره دال بر آن است .

موریه ، لک ها را قبیله بادیه نشین می‌داند که در تمام ایران پراکنده‌اند و مراکز عمده آنها نزدیک قزوین‌ودرایالات‌فارس‌و مازندران بود وی عقیده دارد که قبیله‌بزرگی بودند که بشعب و خانوارهای مختلف تقسیم شده و از نژاد ایرانی‌بودند .

رابینو اظهار می‌دارد که ممکن است دلفان و سلسله و بیرانه و ندها از قبایل لک باشند دربین لک ها و کردها پیروان فرقه‌علی اللهی زیاد است شرح مفصل عقاید ومراسم آنها در کتاب ویلسون داده شده است . افراد سلسله و دلفان اغلب دراصل علی اللهی بودند ولی به تدریج شیعه شده‌اند . . .

لرها درچادرهای سیاه از موی بز بافته شده زندگی می کنند که دور آن دیواره‌ندارد و بجای دیواره از بته و درختان کوچک استفاده می کنند . بر عکس اعراب که عده زیادی در یک اردوگاه جمع می‌شوند لرها چادرهای خود رامتفرق و پراکنده می‌زنند و معمولا " سه یا چهار چادر با هم در یک نقطه دیده می‌شود و هر فامیل یا رئیس خانوار یک اردوگاه جداگانه‌دارد . در اوایل تابستان چادرها راترک کرده و در آلونک هائیکه از شاخه درخت ساخته شده زندگی می‌کنند . "

" . . . اصل و منشاء لرها بدرستی معلوم‌نیست . بعضی آنها را قسمتی از نژاد اصلی ایرانی می‌دانند که درنیمه اول هزارهٔ اول قبل از میلاد از ناحیهٔ مشرق دریای خزر باین منطقه مهاجرت‌کردندولی در آنها خون عرب نیز وجود دارد و این امر در نتیجه نفوذ قبایل عرب از ناحیه خوزستان در جنوب و عراق در مغرب صورت گرفته است .

بجز معدودی از افراد لر که شهر نشین وده نشین شده‌اند لرها معمولا " افرادبادیه نشین هستند . شغل آنهاحشم داری‌است‌که شامل قاطر و گوسفند وگاو واسب و بز می‌باشد . با اینکه کشاورز خوبی‌نیستند در مناطق تابستانی خود زراعت می کنند . کتیرا جمع آوری و زغال تهیه می‌کنند و هر دو کالا را بقیمت خوب بفروش می‌رسانند .

قبیله‌سلسله‌که‌در منطقه‌پیشکوه بسر می‌برند گفته می‌شود از نژاد عرب هستندناحیه شمال خرم آباد و دشت‌الشتر را در اشغال دارند . . .

دلفان نیز گفته می‌شود از نژاد عرب هستند ناحیه نهاوند بسمت کرمانشاه بالاقریه

شامل هشت قبیله عمده و چند قبیله کوچک است .

طرائی‌ها (ترهان) در ناحیه مغرب خرم آباد و رود کشغان جنوب سیمره سکونت دارند .

قبایل پشتکوه در جنوب غربی لرستان بادیه نشین و به لرهای فیلی معروفند در تاریخ ثبت شده است که هخامنشیان (حدود ۵۵۰ – ۳۳۰ ق – م) به لرها خراج می‌دادند . لرها در زمان شاه‌عباس کبیر از حکومت صفویه اطاعت نمی‌کردند .

لمباردها و نژاد آلمانی

رومیهای باستان کلیه ساکنان آنطرف رودخانه رن را ژرمن مینامیدند در زبان سلتیک ژرمن بمعنی مردی است که فریاد جنگ میکشد ــ قوم ژرمن در اروپای مرکزی در اطراف رودخانه‌های رن ــ آلب ــ اودروویستول سکونت اختیار کرده بودند .

در حوالی قرن دوم بعد از میلاد این قوم را بربر می‌خواندند چه سطح تمدن آنها بهیچوجه قابل قیاس با امپراطوری روم نبود و بدین‌سبب به آنان بربر اطلاق میکردند .

برخی این واژه را وحشی ترجمه میکنند : لکن باید دانست که اروپای باستان مخصوصا یونان قدیم غیر خود را بربر میگفتند چنانکه در کتب مورخان امثال هردوت و گزنفون و مردم یونان ، قوم ایرانی را بنام بربر می‌خواندند در حالی که تمدن ما ایرانیان در زمان لشکرکشی خشایارشا به یونان کمتر از این نبود و طبق روایاتی بالاتر و برتر بوده است .

پس از سقوط امپراطوری رم غربی در سال ۴۷۶ میلادی در حقیقت کلیه اقوام وحشی که موجب این سقوط شده بودند تا حدی با تمدن روم آشنائی پیدا کرده بودند باستثنای قوم لمبارد که خصایل وعاذات نیاکان خود را حفظ کرده و هیچ نوع آشنائی با تمدن روم باستان نداشتند .

چرا آنها را لمبارد Lambard میگفتند مدتها ریشه نژاد لمبارد ناشناخته و اسرارآمیز بود تا این که بمرور ایام مسلم شدکه آنها ازسرزمین اسکاندیناوی فعلی برخاستند و در قرن اول قبل از میلاد به امتداد تحتانی رودخانه الپ سرازیر شده و در قرن ۵ میلادی بسوی مرکز اروپا هجوم آوردند و خصوصا در هنگری سکونت اختیار کردند .

واژه لمبارد بمعنی جنگجویان دریا و از لغات اسکاندویناوی‌ها میباشد و به افرادی اطلاق میشده که خانه و دیار خود را برای بدست آوردن غنائم رها کرده و بدنبال حادثه برای همیشه ترک وطن میگفتند . نقل از شماره ۱۲ سال ۹ ــ دنیای علم

کشور لیبی Libya

مردم لیبی ـ برطبق آمار سرشماری ۶۸% از مردم لیبی در بخش شمال‌غربی که نام سابق آن تریپولیتانیا Tripolitania و ۲۷% در بخش شرقی سیرـ نائیکا Cyrenaica و ۵% در بخش جنوب غربی فیزان Fezzan بسر میبرند. البته هیچ‌ـ گونه آمار معتبری در مورد تخمین رسمی جمعیت در دست نیست ولی آنچه مسلم شده است این است که سالانه حدود ۱/۱% به جمعیت آن افزوده میشود. آمار مرگ و میر و تولد در لیبی در سطح بالایی قرار دارد و حاصل آن چه‌بدست آمده نشانگر این است‌که بیماریها و امراض بومی بخاطر شرایط زندگی فقیرانه و بدبختی و سوءتغذیه در آنجا حکمفرما بود. جمعیت در لیبی بطور پراکنده و متفرق می‌باشد ولی دلیل آن در رابطه با مسئلهٔ منابع زیرزمینی نمی‌باشد بلکه بخاطر بیکاری می‌باشد که در آنجا باعث تورم گردیده بود.

شهرهای لیبی Cities ـ بزرگترین شهر لیبی تریپولی Tripoli نام دارد که یکی از دو شهر پایتخت لیبی می‌باشد و از عمده‌ترین بنادر ومراکز تجاری لیبی میباشد. تریپولی‌شهر خیلی مدرنی می‌باشد که مدتهازیرنفوذایتالیائیهابود و طرح ساختمان‌های این شهر هم بوسیلهٔ استعمارگران ایتالیائی ریخته شده بود و منابع زیرزمینی آن بطرز غیرعادلانه‌ای‌به‌یغما برده‌میشد. حدود ۲۵% جمعیت غیر لیبیائی‌می‌باشندکه‌بیشترآنها ایتالیائی می‌باشند. دومین شهر بزرگ لیبی بندربن‌غازی Benghazi می‌باشد که پایتخت دیگر لیبی است و از بندر تریپولی کوچکتر است و مهمتر از آن نیست و هنوز حکومت بین این دو شهر تقسیم شده است. اما پایتخت منفرد آن بنام بعیدا Baida نامگزاری شده‌است که در یک صد مایلی شمال شرقی بن‌غازی می‌باشد. شهرهای تریپولی و بن‌غازی تنها شهرهای‌اصلی لیبی هستند دردیگر اراضی آن جمعیت بصورت گروههای کشاورزی بسر میبرند.

ترجمه فریدون فروغیان


مردی از هائیتی


زن دورگه برزیلی

Photo Barbosa © Rapho, Paris
Montage Studio Picto, Paris

مائوری

بومیان زلاند نو، عقیده‌دارند که از پلی‌نیزیا به این ناحیه در ۱۳۵۰م کوچیده‌اند آنان در قرن‌نوزدهم در برابر تعرض کولونی انگلستان مقاومت کردند و در نتیجه‌دشمنی عمیقی برای مبارزه با انگلیسی‌ها درمیان مائوری‌ها برخاست. عده آنان فقط ۱۶۰/۰۰۰ نفر که‌بیشترآنها درنورث‌ایلاند زندگی میکنند. مائوری‌ها اکنون شهرنشین در زلاندنوشده‌اند و در پارلمان‌عضویت دارند. در بافتن مهارت دارند و دارای ادبیات غنی هستند.

مائومائو

یک جمعیت سری از قبیله کی‌کیویو، درکنیاست که برای ازمیان بردن نفوذاروپائیان در آفریقا و بجنگ آوردن استقلال این قاره تشکیل گردید. این مردم در دستگاهها و تشکیلاتی که اروپائیان در آفریقا بوجود آورده بودند کار میکردند اما از ۱۹۲۵ مائومائو دست به مبارزه زد و برخی‌از رهبران آنها گرفتار شدند ولی حکومت انگلستان‌امتیازات بیشتری به آفریقائی‌ها داد.

مارماریدای

قبایلی هستند که در لیبی میان مصر و کورینائیا بسر می‌برند. مردانش بسرعت راه رفتن مشهور هستند.بنابر مشهور آنان داروئی دارند که با زهر افعی مقابله می‌کنند در روزگار بطلمیوس دوم که نائب ماگاس در کورینائیا گردید از مصر خود را جدا و اعلان استقلال کرد و تا ۲۷۴ ق ـ م که اسکندر مقدونی بر شمال آفریقا دست یافت این قبایل مقهور شدند.

ماسائی

سیاه‌پوستان جنگاور چادرنشین (بدوی) مشرق آفریقا هستند که بزبان هامی‌تیک سخن میگویند، آنان از شیر گله‌های خود استفاده وزندگی میکنند اما بروپانیدن‌غلات و محصولات گیاهی نمی‌پردازند.بمقیاس وسیعی این مردم دور از تمدن و بمقدار زیادی به زندگی و راه و طرز معیشت خویش دلخوش و وابسته هستند. ماسائی‌ها در کنیای جنوبی و تانزانیای مالی زندگی میکنند. زنان این قبایل حلقه‌های فلزی ببازوان و مچ‌های پای می‌آویزند. لباسشان شامل پوست گاو است.

مردمان بلند قامت دراعماق جنگل

در نزدیکی کوتوله‌ها مردمانی بلند قامت بسرمی‌برند که اخلاق وآداب وعاداتی

پسندیده وخانه ومحلی نظیف وآراسته دارند . این مردمان ازقبیله مانگ‌بتو می‌باشند که قدشان بیش ازدومتر است .

درمیان مردم این قبیله موسیقی دانان،معماران ، نقاشان، کرجی سازان وجادوگران وخردمندان بزرگی زندگی میکنند که مظاهر برجسته‌ای ازتمدن پیشرفته وسعادت آمیز را پی‌افکنده‌اند وادامه‌می کنند.هیچگاه باکودکان خود بدرفتاری نمیکنند آنانرا نمی‌زنند اطفال نیزروحیه‌ای شاد وسیمائی خندان دارند .

خانه‌های مردم‌این قبیله تمیز ودارای مجسمه‌ها ، نقاشی‌هاووسایل دیگر می‌باشد.راهها وکف اطاقها وخانه‌ها تمیز است.دکان‌ها وآشپزخانه‌های‌فراوانی در دهکده‌های آنان وجود دارد درکارگاهها پارچه می‌بافند وآن را رنگ آمیزی‌می کنند .

مردان لنگی رنگی که ازالیاف مخصوصی ساخته و بافته شده است بدورکمر خود می‌بندند زنان موهای سرخود رابصورت تاج درمیاورند وحلقه‌های مسین بدوربازوهای خودقرارمیدهند روی‌هم رفته‌اخلاق‌ورفتارمردم‌این‌قبیله بسیارخوب‌وآمیخته‌با‌خلاق‌پسندیده‌است.

مایاها

قبایل‌باستانی مایا،نوزاد خود را نزد کشیش می‌بردند . کشیش سرنوشت او را مورد بررسی قرارمی‌داد.شغل آینده‌ٔ او را مشخص می‌ساخت و نامی برای وی تعیین می‌کرد . در یکی از متون‌قدیمی مربوط به تفال و پیشگویی که متعلق به دوران‌استعماری است‌چنین بیان شده است که مقدر گردیده تا کودکان متولد روزهای کان شوئین و من به شغل پیشه وری ، کودکان متولد روزهای‌کیش و کیب به شغل سپاهیگری و کودکان متولد روز ختس ـ ناب به شغل پزشکی بپردازند . بنابراین کشیش کسی بود که دربارهٔ شغل آیندهٔ کودک تصمیم می‌گرفت و می‌توانست به والدین توصیه کند که کودکان خود را چگونه تربیت‌کنند.

مادران به کودکان خود تا سن سه یا چهار سالگی شیر می‌دادند . دختران تحت مراقبت هوشیارانهٔ مادرانشان بزرگ می‌شدند .

در نظر قبایل مایا لوچی نشانهٔ زیبایی بود . آنها با بستن گلولهٔ کوچکی به موـ های کودک و آویزان‌کردن آن در میان دو چشم وی این حالت را در او بوجودمی‌آوردند.

یک دختر بین چهارده و پانزده‌سالگی و یک پسر بین هفده و هجده‌سالگی بالغ محسوب می‌شدند . ولی مراسم ورود به شغل که زناشویی را امکان‌پذیر می‌ساخت اندکی زودتر انجام می‌گرفت تا والدین بتوانند دربارهٔ وصلت فرزندانشان توافق حاصل کنند. پس از انجام مراسم ، پسر در کار پدرش به وی یاری می‌کرد و به نام او نامیده‌میشد .پس از ازدواج نام مادرش‌را هم بدان می‌افزود .

در نخستین سالهای ازدواج مرد با همسرش در کلبهٔ کوچکی در ملک خانوادهٔ زن می‌زیست و برای پدر زن خود کار می‌کرد . و اگر از کار خود ابراز ناخشنودی می‌نمود بلا درنگ او را مجبور به اطاعت می‌کردند و به وظیفهٔ خود آشنا می‌ساختند .

بیشتر زنان مایایی آرزومی‌کردند که بر تعداد پسرانشان افزوده گردد و برای‌جلب قلوب خدایان شش‌گانهٔ رب‌النوعهای چهار جهت اصلی،ربةالنوع ماه و شش‌رب‌النوع دیگر اشیایی بدانها تقدیم می‌داشتند .یک " پدر آشنا به اسرار" می‌توانست خود را به شکل یک ستارهٔ ثابت به زن نشان دهد.در روزهای خاصی زنان سراسر شب را به امید دیدار یک خدای مهربان و خیراندیش در معبد می‌گذرانیدند .

زنی که با مردی برخورد می‌کرد می‌بایست پشت به او کند یا دست کم چشمان‌خود را پایین اندازد . اگر دختری اتفاقا" به یک مرد می‌نگریست مادرش می‌بایست به‌چشمان او فلفل بمالد . در روزهای عید مردان و زنان جداگانه می‌رقصیدند ولی برحسب یک سنت باستانی گاه برخی از رقصها را با هم اجرا می‌کردند . زنی که به شوهر خودخیانت می‌ورزید مورد نکوهش قرارمی‌گرفت ولی مرد اغواگر را تا حدمرگ سنگسار می‌کردند .

درنظر زنان،دندانهای سوهان کشیده شده نشانهٔ ظرافت اندام و زیبائی‌بود .پس از زناشویی مردان و زنان بالاتنهٔ خود را به جز سینه‌ها تا کمر خالکوبی می‌کردند .آنها همچنین برای مصون ماندن از گزند گرما و سرما و پشه،روغن قرمز رنگی به بدن خود می‌مالیدند . زنان با مالیدن نوعی صمغ خوشبو به پوست بدن،خود را معطر می‌ساختند. آنها گیسوان خود را با تاج گل و پس از غروب آفتاب با کرم شب‌تاب می‌آراستند .

در طول دوران چادرنشینی هنگامی که افراد قبیله با شکار حیوانات و چیدن‌میوهٔ درختان جنگلی زندگی می‌کردند.رسم براین بود که به‌علت کمبود موادغذائی سالخورده ترین افراد را از میان ببرند . قبایل ایتزاس چنین می‌پنداشتند که طول زندگی از پنجاه و دو سال تجاوز نمی‌کند و از اینرو در میان خود افرادی را که به سن پنجاه سالگی می‌رسیدند بقتل می‌رساندند تا مانع از این شوند که آنها به صورت جادوگر در آیند . وقتی قبیله مایا تمدن شهرنشینی را آغاز کرد و به کشاورزی پرداخت سالخوردگان چون در انتخاب زمین و نوع بذر و یا درباره پیش‌بینی‌هوا و غیره از تجارب‌فراوانی برخوردار بودند از اینرو بسیار محترم شمرده می‌شدند .

نزد اقوام مایا در مفهوم مرگ غالبا" تغییراتی ایجاد شده است . این مفهوم رادر مراسمی که آنها به‌مناسبت دفن مرده انجام‌می‌دادند می‌توان بازیافت .برخی ازنقاشی‌ها مرده را به شکل جنین انسان نشان می‌دهد و این اندیشه را در ذهن آدمی بوجود می‌آورد که جسد متوفی در قالب نوزاد زندگی مجددی را آغاز خواهد کرد .

قوم مایا جسد را با رنگ قرمز رنگ می‌کردند و آن را از سر تا پا محکم در کفن می‌پیچیدند. مرده را بسیار خطرناک می‌دانستند.(این اعتقاد بدون‌شک با سرایت بیماریها که از تماس با یک جسد ناشی می‌شود ارتباط دارد).

پیکر مرده را چنان آماده‌می‌کردند که گویی عازم سفراست. بدین‌ترتیب که جامهٔ سفر به وی می‌پوشاندند و قطعات کوچکی از سنگ یشم و نان کلوچهٔ خشک در دهان وی می‌نهادند و خلاصه او را با همهٔ چیزهایی که یک مسافر باید همراه داشته باشد مجهز می‌ساختند. در گور وی نیز مجسمه‌های کوچک خدایان و اشیاء گوناگون دیگر می‌گذاشتند. طبق افسانه‌هایی که حکایت می‌کنند که اجداد قبیلهٔ مایا از سوی شمال آمده‌اند ممکن بود آنها معتقد باشند به اینکه شخصی که می‌میرد به سوی مسکن افسانه‌یی خود درشمال براه می‌افتد.

واژه‌هایی که دلالت بر شمال می‌کنند (از قبیل شام ـ شیب به معنی: آنچه زمانی بود محو و ناپدید می‌شود و یا شام ـ آن به معنای: آنچه زمانی بود متروک شده است.) از ریشه شام که دارای دو معنای "آنچه زمانی بودو قدیمی" است مشتق گردیده است. طبق معتقدات دیگری‌که‌احتمال می‌رود مربوط به‌زمانهای دیرتری باشد مرده به یک دنیای زیرزمینی (ایش ـ شاب یا ایش ـ کاب به معنای "داخل زمین") می‌رود. شبح مرده پیش ازآنکه در قالب یک نوزاد دوباره نمایان گردد از نه فلک دنیای زیرزمینی عبورمی‌کرد.
یوری کنوروزوف داشنمند روسی ـ نقل از مجله پیام اسفند ۱۳۵۷

مایاها

تمدنی شکوفان و باعظمت درمکزیك وجود داشت که شهرها و بناهای آن بسی‌رفیع‌تر از بیشتر کشورهای متمدن جهان بود. که در قرن هفتم میلادی تأسیس شده بود. چندین قرن بعدکه اروپائیان باین سرزمین آمدند دچار تعجب میشدند.

دراینکه این‌مردم‌چگونه قدم به‌امریکا نهادند و بطور دقیق منشاء اصلی‌آنان‌کجاست بطور تحقیق‌معلوم‌نیست‌عده‌ای‌عقیده‌دارندکه چوپانان‌آسیای‌مرکزی‌ازراه تنگه برینگ‌باَلاسکا وازآنجا بسرزمین‌آمریکای‌شمالی‌ومرکزی‌وجنوبی‌سرازیرشدند و بشکارپرداختند و بعدازمدتی عده‌ای بکارکشاورزی روکردند وکم‌کم ازین جماعت کشاورز دسته‌ای که درمکزیك اقامت

گزیده بودند شهر هائی بزرگ که دارای بناهای زیبای سنگی که بالکن‌ها و تراس‌های متعدد در اطراف میدان‌مرکزی شهر بوده‌ساخته شد ۰

کاخ فرمانروایان ومعبدهای‌بزرگ نیز درشهرهای مایابکثرت وجود داشت . دربن شهرها مراکزی برای رصدستارگان بناشده‌بود. ازلحاظ اداری نیز دارای تشکیلات وسیع ومنظمی بودند .

بازارهای این شهرها هریك بصنف خاصی اختصاص داشت.قسمتی متعلق به پارچه ـ فروشان بود ، بخشی تعلق به زرگران .آهنگران . نجاران داشت . دربن بازارها ابزار فلزی خریدوفروش میشدکه خیلی تیزبود و بجای‌کاردوسایر وسایل‌ازآن استفاده‌میکردند زینت آلات ساخته شده بسیار ظریف و زیبا بود .

چیچن ایتزا

چیچن‌پایتخت مایا،شکوهش‌ازهمه شهرها بیشتر بود. دربازارهای چیچن ایتزا زنان غالبا بفروشندگی‌انواع واقسام کالاها می‌پرداختند .

ستاره وگاه شناسی

کاهنان‌دررصد خانه‌ها به‌رصد ستارگان (توجه‌به‌حرکات ستارگان‌وسیارات)می‌پرداختند ازروی تغییرمکان وحرکات ستارگان‌سال را تنظیم وازقرارگرفتن‌خورشید درمحل‌مخصوصی فصل‌کشت را تعیین میکردند .

سالنامه‌ای که منجمان مایائی‌ترتیب داده بودند بمراتب ازتقویم اروپائیان و غیـره دقیق‌تربودوباتقویم های‌امروزی‌تفاوتی‌چندان ندارد. همچنین‌صاحب خطی بودند که‌بیش‌از یکصد علامت داشت وتاکنون خوانده نشده است .

جاده‌هائی‌که بین‌روستاها ، شهرها ایجادکرده بودند بااصول فنی دقیق ومحکم‌ساخته شده بود . درساختمان جاده‌ها،ابتدا ازسنگ‌های بزرگ در زیرسازی و از سنگ ریزه و نوعی سمنت در روسازی جاده استفاده میکردند و غلطك های بزرگی برای کوبیدن جاده داشتندکه می‌بایست ۱۵ نفرآن را بحرکت در آورد . ساختمان این جاده‌ها شاید علل دینی داشته بهرحال در امر تجارت نقشی فراوان داشت .

بااینکه مردم‌مایا از لحاظ علم اعداد ، خط نویسی ، معماری ، اصول‌کشور داری تشکیلات دینی وغیره پیشرفتهای فراوانی‌کرده بودند از گردونه وحیوانات در حمل‌ونقل استفاده نمیکردند . خیش را بـرای زراعت نمی‌شناختند هرچند سال یکبار بعلت اینکـه

زمین ضعیف شده بود به نقطه دیگری که غالباً بطرف شمال بودکوچ میکردند.آنگاه شهرها بواسطه بعدمسافت به کشت‌وزرع وتولیدات کشاورزی بدورمیافتاد و متروك میشد چون‌وسائل حمل ونقل‌وجودنداشت لذا شهرهای تازه ایجاد میکردند وآن‌شهرهای متروك‌درانبوه‌جنگل از نظرها غالباً پنهان میشد .

متبیلی

قبیله‌ای است که بزبان بانتو تکلم می‌کنند . در غرب زیمبابوه (رودزیای سابق) سکونت دارند . این قبیله در ۱۸۲۳ تاسیس گردید و این هنگامی بود که‌رهبر زولوها بـا عده‌ای از یاران و اتباعش به جائی که امروزه به ترانسفال معروف است گریخت . قبایل مجاور حمله کردند . بوئرها به اورانج کوچیدند . چون سیسیل رودس انگلیسی در منطقـه آفریقای‌جنوبی معادن طلا کشف کرد به کشتن و از میان بردن بوئرها و سایر مردم وقبایل پرداخت و در ۱۸۹۶ نیز انگلستان شورش دیگری را از میان برد قبیله متبیلی از آن پس بیشتر به زراعت و دامپروری پرداخت .

مجارها

قبایل مجار ، بیابانگرد ، بودند که‌در حدود ۴۶۰ میلادی از منطقه‌اورال بسوی‌شمال قفقاز مهاجرت کردند و به نژادهای ترکی ساکن‌آن نواحی ملحق گشتند ، از آنان‌کشاورزی نظم سیاسی و نظام جنگاوری را فرا گرفتند . قبایل مجار بسوی غرب پیش راندند و زیر فرمان آرباد در هنگری (حدود ۸۹۵) قرار گرفتند . مجارها جنگاورانی دلیر بودنـد ، موراویا را فتح و در آلمان آشوب و ناامنی برپا کردند و روزبروز بر قدرت نظامی این اقوام افزوده شد .

مجارستان

نژادشناسی و توزیع جمعیت در کشور مجارستان ــ جمعیت مجارستان از نقطه نظر نژادشناسی و قوم‌شناسی دارای یک هماهنگی و تجانس می‌باشد . افرادی که زبان آنـان زبان مادری مجاری و یا زبان مجاری هستند ، متعلق‌به یک گروه نژادی و قومی بنام‌فینو اوگرین Finno - Ugrian می‌باشند که حدود ۹۶٪ از جمعیت را تشکیل میدهند .

بزرگترین اقلیت گروه نژادی را آلمانها و حدود ۲۵۰/۰۰۰ نفر تشکیل میدهند .از دیگر گروههای‌اقلیت اسلواکها یا بخشی‌از مردم چکسلواکی ، یوگسلاویها و روسها میباشند که تقریبا" کمتر از ۲٪ این آمار از جمعیت را بخود اختصاص داده‌اند .

حدود دو میلیون نفر از جمعیت در بخش‌وسیع بوداپست Budapest بسر میبرند . از دیگر مراکز شهرنشینی ایالات میسکولک Miskolc ، دبرس Debrece ، زگـد

Szeged و پکزPecs می‌باشند . حدود ۵۰% جمعیت مجارستان در مناطق و بخشهای دشت وسیع و حدود ۳۵% در بخشهای ترانز دانوبیا Transdanubia و ۱۵% در بخشهای مرتفع شمالی بسر میبرند .

تحصیلات و وضع آموزش و پرورش در مجارستان ـ تحصیلات برای کودکان بین شش تا چهارده سالگی اجباری می‌باشد ـ تا قبل از سالهای ۱۹۴۸ سیستم تحصیلی بنابر حسب ایالتی دارای مدارس وابسته به کلیسای بخش اداره میگردید و مدارس کاتولیک رومی در گروههای کلیسا دارای قدرت و نفوذی قاطع می‌بود ، در سال ۱۹۴۸ تمامی مدارس خصوصی و مدارس وابسته به کلیسای بخش بصورت ملی اداره گردیدند . مطابق طرح اصلاحی در وضعیت تحصیلات از سال ۱۹۴۹ تحصیلات برای کودکان هشت ساله بطورعمومی و اجباری تاسیس گردید که با سعی و تلاش بیش‌ازحد و متعاقب آن دورهٔ ـ تحصیلاتی دبیرستانها و مدارس فنی و حتی کالجهای حرفه‌ای و آموزشی نیز دایرگردید . از سال ۳۸ ـ ۱۹۳۷ تا ۵۷ ـ ۱۹۵۶ بیش از سه برابر افزوده شد بطوریکه با تاسیس این مدارس با صنایع ویژه و یا کارخانه‌ها برای کارگران ماهر و کارآزموده تربیت شدند . نتیجه این بود که تعداد مدارس با توجه به طبقه‌بندی تاریخچه‌های مختصری از زمان تشکیلاتشان و تاکید به تاسیس مدارس دوران دبیرستانهای عمومی و علوم طبیعی تغییر کامل پیدا کرد . در مجارستان سی و یک دانشگاه ، همینطور تعداد کثیری آکادمی های علمی و مراکز تربیت تکنیسین تاسیس گردیده است . این مسئله اساسی و مهم را باید توجه‌داشت که ازسال ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۸ یعنی در ظرف مدت‌یکسال ۹% از دانشجویان رشتهٔ حقوق وعلوم سیاسی ثبت نام بعمل آمد درسال‌های۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ این گروه‌بندیها بنابرحسب رشتهٔ‌تحصیلی ۳۸% افراد بوددرحالیکه‌درسالهای‌قبل‌فقط از۸%ازدانشجویان ثبت‌نام بعمل آورده بودند . در سال ۱۹۵۹ خط مشی و نظام آموزشی در ترکیب دانش‌آموزان تربیتی نسبت به‌کار و حرفهٔ آنان درمراکز صنایع و کشاورزی تجدیدنظرواصلاحی کلی عملی شد . **ترجمه فریدون فروغیان**

مُرَة ـ آل

قبیله مره در کشور عربستان‌سعودی ، از قدیمترین قبایل عربی است که دارای‌صحیح ترین نسب می‌باشند . این قبیله در بادیه بسر می‌برند . موطن آنان در جنوب از الاحساء در صحرای الجافوره تا الربع الخالی امتداد دارد . از مهمترین مراکز آنان واحه پیرین میباشد . این قبیله بسوی شمال العقیر و بسوی غرب تا الخرج برای چرای دامهای خوددر حرکت می‌باشند .

مردم مصر

"هیچکس نمیداند که این مصریان قدیم از کجا باین سرزمین در آمده‌اند، پاره‌ای از دانشمندان باین نظر تمایل دارند که آن مردم از اختلاط مردم نوبه و حبشه و لوبی از یک‌طرف و مهاجران سامی یا ارمنی از طرف دیگر پیدا شده‌اند. حتی در آن زمان‌دور هم نژاد پاک و خالصی بر روی زمین وجود نداشته است. احتمال دارد که این حمله ـ کنندگان یا مهاجران آسیای غربی تمدن و فرهنگ عالی‌تری را با خود به مصر آورده باشند و از آمیزش آنان با بومیان نیرومندنسل دورگه‌ای پیدا شده باشد و چنانکه در همه تمدن‌ها رسم بر اینست، برای مصر نیز دوره تمدن جدیدی آغاز شده باشد. این‌آمیزش بشکل تدریجی صورت می‌گرفت و چنان بود که از آن در میان سالهای ۳۰۰۰ ــ ۴۰۰۰ ق ــ م ملت واحدی پیدا شد و مصر و تاریخ را بوجود آورد."

پیش از آنکه سال ۴۰۰۰ ق ــ م فراز آید، مردم نیل برای خود نوعی از حکومت داشتند،ساکنان اطراف این رودخانه بچندین نومس Nomos تقسیم میشدند که در هر یک از آنهامردم از یک تخمه بودند و از رئیس فرمان می‌بردند و خدای مخصوصی را می‌پرستیدند و شعایر و آداب دینی خاصی داشتند. این وحدت‌های منطقه‌ای در طول تاریخ باستانی مصر باقی مانده و برحسب قدرت و ضعف فرعونهای مصری، این سران و فرماندهان محلی نیز اندازه تسلطشان کم و زیاد میشده است..." نقل از تاریخ تمدن ویل دورانت ترجمه احمد آرام"

از نژاد مصریان و اینکه آیا مردمی آسیائی بودند که بسر زمین مصر کوچیدند یا نژاد افریقائی دارند یك نظر قطعی نمی‌توان ابراز کرد.

با اینکه هرودت و استرابون یونانی خوداین‌کشور باستانی رادیده ودیده وشنیده های خود را نوشته بودند،حتی خود مردم مصر و اروپائیان چیز بیشتری از مصر نمیدانستند تااینکه شامپولیون‌که نیروی جوانی خودراروی خواندن‌خط‌هیروگلیف‌صرف کرد.شامپولیون برای‌خواندن خط مصری هیروگلیف یك‌نمونه خط یونانی و هیروگلیف دریك‌کتیبه یافت بعدازتدقیق وکوشش فراوان وفراگرفتن زبان قبطی ونوشتن صرف ونحو بزبان هیروگلیف موفق به‌خواندن آن شد و در نتیجه تمدن نامکشوف مصر برای جهانیان بدرخشیدن پرداخت ولی عاقبت شامپولیون اززیادی‌کار در سال ۱۸۳۲ درگذشت دنباله اقدامات این خاورشناس را عده‌ای از دانشمندان گرفتند واطلاعات‌کنونی ما از تمدن وتاریخ خیره‌کننده مصر مدیون‌کوشش های آنان است.

از فرهنگ و تمدن ما قبل تاریخ مصر یعنی در عصر حجر قدیم آثاری از قبیل: انواع تبردستی، نوك پیکان، چکشهای سنگی، قلاب ماهیگیری بدست‌آمده است. همچنین

آثاری‌مربوط بعصر حجر جدیدکشف گردیده که‌هوش وهنرساختن وکارآمدی‌آنها بیشتر نمایان است‌بطوریکه‌با آثار بدست‌آمده متعلق به‌عهد حجرجدیدسایر نقاط برتری داردکه‌عبارتست از درفش ، سنجاق ، گلدان مسی وسایل تزئینی طلائی و نقره‌ای .

مردم مصر در کاشتن انواع غلات و خشکانیدن مردابها و پیروزی بر نهنگ و اسب آبی ترقیات فراوانی‌کردند و این قراین میرساندکه مردم مصر درآن روزگار درحالت بین‌شکاروکشاورزی بودند واندک‌زمانی‌بودکه ازابزارهای‌فلزی‌بجای‌سنگی استفاده میکردند همچنین طریقه‌آردکردن رامیدانستند.

مصر به دوقسمت علیاوسفلی تقسیم شده‌بودکه هردوقسمت‌آن تحت فرماندهی وحکومت فرعون بود .

تاریخ‌مصرازسلسله سوم‌تاسلسله‌سی‌ام‌کاملاً روشن است وسلسله سوم‌از ۲۷۰۰ ق‌ـم‌آغاز میشودگاهی فینقیه ، حبشه ، لیبی برمصردست می یافتند و مدتی‌آن سامان رابزیرنفوذ خود داشتند با اینحال نفوذ معنوی مصربرآنها چیره میشود ، سلسله سی‌ام درقرن چهارم ق ـ م توسط اسکندر منقرض شد وحکومت بطالمه برمصر دست یافت تااینکه در ۳۰ قبل از میلاد مصر بدست رومیان افتاد .

حکومت‌های مصری نیزگاه پیروزمند و مقتدر و زمانی ناتوان بود . در دورانیکه حکومت‌های مصر اعتبار و عظمتی داشتند فرهنگ وپیشرفت‌های‌علمی وفنی‌آن شکوفان ودر حال‌توسعه بود اماهمینکه دستگاه فراعنه و قدرت آنها نقصان می‌یافت این ترقی نیزدچار رکود میشد .

پیشرفتهای علمی

مصریان تقویم خود را از روی سلسله‌ها معین‌کرده بودند .

مردم مصردرنجوم ، ریاضیات،هندسه وطب پیشرفتهای‌فراوانی‌کرده بودند درهندسه شاید بواسطه احتیاجی که هرساله برای مساحی و تعیین حدود اراضی اطراف نیل بعداز طغیان داشتند ترقی‌کردند ، درریاضیات باندازه هندیان ویونانیان بترقی نایل نگردیدند. اما معادلات جبر درجه اول رامیدانستند . در نجوم‌گامهای بلندی برداشتند امـا معلوم نیست چرا علمادراشاعه‌وابرازعلوم خوددرین زمینه‌دریغ میکردندنخستین تقویم رامصریان درسال ۴۲۴۱ یا ۲۷۸۱ ق ـ م پدیدآوردند.ازتقارن ستاره شعری وخورشیدآگاه بودند. بنابراین یکی ازبهترین وبزرگترین هدیه‌های علمی را تقدیم وبجهان ارزانی داشتند .

درزیجهای خود ثوابت را ازسیارات تمیز میدادند ودریاداشتهای خود تمام‌جزئیات چند هزارساله خود را برای‌آیندگان بجاگذاردند . ستارگان قدر پنجم را نام برده‌اند که با چشم غیر مسلح دیده نمیشود . ماه را سی روز وسال راسه فصل می‌پنداشتند .

در پزشکی پیشرفتهای حیرت انگیزی کردند از دوران خون‌که قلب خون را بهمه

رگها میرساند سخن گفته‌اند دررشته‌های مختلف پزشکی ازقبیل : چشم، گوش، قلب، معده وغیره تخصص داشتند . وداروهای فراوانی را می‌شناختند .

زبان و خط مصریان

زبان مصریان باستان با زبان فینقی و عربی همان اختلاف را داردکه زبان گروه آریائی با زبانهای سامی .

خط هیروگلیف مصریان درحقیقت یکنوع خط پندارنگاری و تصویری است آن خط راروی پاپیروس که ازساقه گیاههای مخصوصی بدست میآیدمی نوشتندو بعداز دسته بندی درخمره‌ها جا میدادند قلم نویسندگان مصری ازنی بودکه آنرا بمرکب میزدند و مطلب دلخواه خود رابر پاپیروس می‌نوشتند .

مصریان درآغاز از الاغ استفاده میکردند ازین حیوان در حمل محصولات کشاورزی کالاهای تجاری استفاده می‌نمودند . گویا هنوز از شتر با خبرنبودند .

مردم مصر به نگهداری حیوانات مختلف که اهلی شده بودند از جمله سگ ، یوزپلنگ میمون می‌پرداختند میمون برای آنان از درختان انجیر و نارگیل می‌چید .

گله‌داران مصری گله‌های گاو و گوسفند خود را به مرغزارهای اطراف نیل می‌بردند وچوپانان بیشتر ازشکار پرندگان ، ماهیان و سایرحیوانات تغذیه میکردند .

تجار مصری با گله‌های الاغ کالاهای خود را بمراکز تجاری می‌بردند و باکالاهای دلخواه خود معاوضه میکردند و مورد معامله و استفاده قرار میدادند .

برای حمل سنگ‌های بزرگ که در ساختن بناها و اهرام و معابد و آرامگاهها بکار میرفت از رودخانه نیل در هنگام سیل استفاده میکردند. یعنی سنگ ها را در مسیل قرار میدادند وچون سنگها ازقسمت علیای مصراستخراج میشد بنا براین سیل قسمت زیادی ازآنرا با خود میآورد. زیرا شهرهای آباد مصر درقسمت های پائین رود نیل قرار داشت همچنین سنگهای عظیم را بادوبه که چندین قایق در اطراف آن درحرکت بودند حمل میکردند . این سنگها خروارها وزن و بیش از ۳۰ متر طول داشت .

مردان مصری خیلی سر بزیر و علاقمند بخانه وکاشانه بودند و زنانرا محترم وگرامی میداشتند دانشمندی مصری بفرزندش میگفت : «ترا خداوند بمادرکرامت فرمود و از دقیقه اول که متولد شدی مادرت به بندگی تو کمربست . هیچ رنج و زحمتی آنقدر براو گران نیامد که بگوید اینهمه مرارت ، دراوانی که بمدرسه میرفتی تا دانش‌آموزی او نان و آب جو آورده در کنار معلمت می‌نشست . اکنون که صاحب خانه و زندگی میشوی مواظبتهائی را که مادرت در بارهٔ توروا داشته همیشه باید منظورنظر بداری تا او را نرسدکه سرزنش تو کند و دستش را بسوی آسمان بلند نمایدکه خدا دعای مادر را مستجاب میکند .» نقل و اقتباس از کتاب تاریخ تمدن ویل‌دورانت ــ ترجمه احمد آرام

با باز شدن کانال سوئز زندگی جدیدی را برای بندریان باستانی سوئز در انتهای بخش جنوبی ایجاد کرده است. پورت سعید در ایستگاه بخش شمالی می‌باشد و در کرانه این کانال می‌باشد و شهرهای درونی مصر بخاطر آثار وسابقه تاریخی و بخاطر موقعیت مهم از بزرگترین مراکز ادارهٔ حکومت محلی می‌باشند.

نژاد بزرگ مغولی The Mongoloid Great Rag

"نژاد مغولی یا آسیائی آمریکائی تقریبا نصف جمعیت دنیا را تشکیل میدهد و نیمی از مردمان آن در چین مسکن دارند. قسمت عمدهٔ مردم این نژاد در آسیا زندگی میکنند بخصوص در نواحی شمالی، مرکزی، شرق و جنوب شرقی. قسمت دیگر ساکن استرالیا و آمریکا میباشند."

"بسیاری از افراد این نژاد درقسمت آسیائی کشور شوروی مسکن دارند (یاکوت‌ها Yakuts، بوریاتها Buryats، تونگوس‌ها Tungus، چوکچی‌ها Chucchi، آلتائی‌ها Altaians، گی‌لیاکها Gilyaks، اسکیموهای آسیائی) درقسمت‌اروپائی شوروی افراد نژاد مغولی تحت‌عنوان تاتارها، باشکیرها و چواش‌ها Chuvash و قبایل دیگر زندگی می‌کنند."

مهمترین مشخصات این نژاد عبارتست از:

"پوست زرد رنگ یا زرد مایل بقهوه‌ای تیره یا روشن، موهای خشن و مستقیم سیاه رنگ، ریش و سبیل کم‌رشد و ظریف."

"مشخصات زیر که اغلب در نژاد مغولی شمالی یافت میشوند در سایر دسته‌های- این نژاد نیز کم و بیش دیده میشوند: صورت پهن و کمی برجسته، گونه‌های بزرگ و برجسته، چشم قهوه‌ای، شکاف پلکی باریک. در بسیاری از افراد زاویه خارجی چشم بالاتر از زاویه داخلی آن قرار دارد."

"چین پلک‌فوقانی تکامل قابل ملاحظه‌ای یافته و نزدیک لبهٔ آزاد پلک‌است. پلک فوقانی زاویهٔ داخلی چشم را می‌پوشاند (Epicantus). عرض بینی متوسط است. اندازهٔ سوراخ‌های بینی متوسط و محور بزرگ آن‌ها با هم زاویه ۹۰ درجه میسازند لبها باریک یا متوسط‌است چانه رشدی متوسط دارد، سر مزوسفال Mesocephal میباشند."

مغولیها به سه نژاد کوچکتر تقسیم میشوند:

"مغولی‌شمالی یا آسیائی، مغولی جنوبی‌یا نژاد آسیائی، اقیانوس‌آرامی-Asio-Pafic و مغولی آمریکائی."

از دستهٔ اول یعنی مغولیهای شمالی یا قارهٔ آسیایی، مغولها و بوریاتها مشهورند

و در واقع از گروه‌های مشخص نژاد مغولی میباشند. "

" در این مردم رنگ پوست، مو وچشم روشن‌تر است. موها همیشه خشن و خشک نیست ریش از موهای ظریفی تشکیل شده است. لبها باریک و صورت پهن و صاف میباشد.

"دسته‌دوم یا مغولیهای‌جنوبی بیشتر درجنوب‌شرقی آسیا مسکن‌دارند (مالایائی‌ها Sunda . Javanese) این گروه پوستی تیره‌تر و صورتی باریکتر دارند لبهای متوسط یا کلفت و بینی پهن از مشخصات دیگر آنها است. موهای سرشان موج‌دار است و ریش‌آنها بکندی میروید. قدشان از دسته اول کوتاه‌تر است. در این مردم اپی‌کانتوس کمتر دیده میشود. "

" دسته سوم ـ بومیان آمریکا خصوصیات حد واسط دارند. بسیاری از خصوصیات مغولی در آنها وجود ندارد و بعلاوه خصایص اضافی دیگری دارند که آنها را به نژاد اروپائی نزدیک میکنند. "

"بومیان آمریکا موهای مستقیم، خشن و سیاهرنگ دارند. موهای ریش و سبیل و بدن آنها ظریف است. رنگ پوست زرد مایل بقهوه‌ای و صورت پهن از خصوصیاتی است که بومیان آمریکا را مغولی‌جلوه میدهد. در این مردم پلک فوقانی اپی‌کانتوس نمیسازد. بینی فوق‌العاده برجسته‌است و شکل کلی صورت‌آنها تشابهی به‌افراد نژاد اروپایی دارد بعضی از قبایل موهای مواج دارند و برخی دیگر دارای ریش فراوانند.

نقل از کتاب مبداء نژادهای انسان ـ ترجمه دکتر مشکین‌پور ـ فرامرز نعیم

ترکهای مغولی

مسکن اصلی ترکها ناحیهٔ دامنه‌های جبال تیانشان و ناحیهٔ شمال بحیرهٔ خوارزم و دریای مازندران و آنطرف سیحون است؛ بلاد این قوم از طرفی بمساکن طایفهٔ مغول میرسیده و از طرفی دیگر بممالک آریاهای ماوراءالنهر و ایران محدود میشده است.

صرف‌نظر از بعضی عناصر آریائی کاشغر و ختن و ایرانی‌های ماوراءالنهر و خوارزم از بحر خزر تا دریای اختسک و دیوار چین آسیا مسکن طوایف مختلفهٔ مغول و ترک بوده که باقتضای اوضاع طبیعی این ناحیه که جز با بدویت و چادرنشینی با جنس دیگری از معیشت مساعد نیست همه وقت ببیابان‌نوردی و طلب چراخور و غارت ممالک‌آبادو حملهٔ بچین و ماوراءالنهر و ایران ایام بسر میبردند و با وجود ضربت‌های بسیار که از دست ـ متمدنین این‌ممالک میخورده هیچگاه از پای‌نمی‌نشسته و بلای‌دائمی جان ایشان‌بوده‌اند.

طوایف ترک و مغول ـ در آخر قرن ششم هجری آسیای‌شرقی و سواحل اقیانوس‌کبیر یعنی دو مملکت کره و چین اصلی بین دو سلسلهٔ سلطنتی تقسیم میشده یکی سلسلهٔ سلاطین کین که روسای یک دسته از زردپوستان منچو بودند که برختا یعنی چین شمالی مسلط آمده و بر آن سرزمین حکومت میکردند و نسبت بچینیها قومی خارجی محسوب

میشدند ، پایتخت این سلسله گاهی شهر پکینگ (پکن) بود گاهی شهر کائی‌فونگ‌درکنار، نهر رود زرد (هوانگو) ، دیگر سلسلهٔ سونگ Sung که از چینیهای اصلی بودند و بر چین جنوبی سلطنت داشتند ، پایتخت این سلسله در شهر هانگ‌چئو قرار داشت (در کنار اقیانوس کبیر و جنوب شانگهای) .

متصرفات این دو سلسله از شمال و مغرب محدود بمسکن طوایف مختلفهٔ ترک و مغول می‌شد بطوری که تمام آسیای مرکزی و شمالی را چنانکه پیش هم گفتیم این اقوام مسکون کرده بودند .

مغول طوایف بیشمار بوده‌اند که از جهت کثرت عدد خانواده و وسعت اراضی با یکدیگر خیلی فرق داشته‌اند و اهم ایشان طوایف ذیلند :

۱ ـ قبیلهٔ تاتار و قنقرات ، مسکن ایشان محدود بوده است از شمال بشط ارقون و نهر سلنگا و مملکت قوم قرقیز ، از مشرق بمملکت ختا (چین شمالی) از مغرب به مملکت قوم اویغور ، از جنوب به تبت و مملکت قوم تنگغوت (تنغوت) این دو قبیله از وحشی ـ ترین قبایل زردپوست آسیای شمالی بوده و چندان اهمیت واعتباری نیز نداشته‌وغالبا " خراجگزار امپراطوران کین محسوب میشدند . لباسشان از پوست سگ و موش و خوراکشان از گوشت همین حیوانات فراهم می‌آمده و با اینکه نام و نشان چندانی نداشته‌اند عجب اینست که پس از تسلط یافتن چنگیزخان برایشان نام این طایفه یعنی کلمهٔ تاتاربر تمام طوایف زردپوستی که در تحت‌حکم چنگیز در آمده‌اند اطلاق شده و اردو و اتباع و یاران چنگیز همه تاتارها و تتر خوانده شده‌اند و این کلمه منحصرا " در دوره‌های اول هجوم مغول نام عمومی ایشان بوده ، بعدها کلمهٔ مغول هم معمول گردیده است .

۲ ـ طایفهٔ کوچک قیات معروف به بورجقین که همان طایفه‌ایست که چنگیز ـ خان از میان ایشان برخاسته ، مسکن ایشان مابین دونهر انن و کرولن و دامنه‌های جبال قراقروم (یا بلنوئی حالیه) .

۳ ـ قبایل اویراث و آرلاد و جلایر مابین نهر انن و دریاچهٔ بایکال .

۴ ـ قوم کرائیت مسکن ایشان و احات شرقی داخلهٔ صحرای گبی و جنوب‌دریاچهٔ بایکال تا دیوار چین .

این قوم . . . در مدت دو قرن (مائهٔ پنجم و ششم هجری) قویترین اقوام مغولستان بودند و بر بیشتر طوایف اطراف حکومت داشتند و از سال ۳۹۸ هجری که پادشاه ایشان قبول دین مسیح کرده بود باین آئین گرویده و بهمین جهت از همان ایام در اروپا مشهور شده و افسانه‌ها در باب این قوم و پادشاه ایشان بین‌مردم‌آن قطعه انتشار یافته بود .

۵ ــ قبیلهٔ نایمان از قبایل ترک مسکنشان در حوضهٔ علیای نهر ارخن ودامنه‌های جبال آلتائی و دریاچه‌های آن حدود که مثل قبیلهٔ کرائیت مسیحی بودند ولی بـا آن طایفه صفائی نداشتند و دائما" در زد و خورد بسرمیبردند .

۶ ــ ترکان اویغور که بآئین مانوی اعتقاد داشتند و بر روی هم متمدنترین اقـوام ترک و مغول بودند ، مسکن ایشان شمال‌شرقی ترکستان شرقی حالیه و شمال دریاچهٔ لب نور و نهر تاریم یعنی شهرهای تورفان و بیش‌بالیغ (گوچن حالیه) و برقول و فره‌شهر بوده و ما بعدها باز از این قوم صحبت خواهیم داشت .

۷ ــ ترکان قرلق که مملکتشان در جنوب مملکت اویغورها واقع بوده و تمام حوضه سفلای نهر تاریم را شامل‌میشده ، و همین قومند که باسم خلخ در میان شعرای مابموزونی قامت و حسن صورت معروف شده‌اند .

۸ ــ ترکان قراختائی که مقارن استیلای چنگیرخان دولت عظیمی ما بین مملکت خوارزمشاهیان و مساکن مغولان‌شرقی تشکیل‌داده و ترکان قرلق و اویغور را باجگزار خود کرده بودند .

تشکیل دولت قراختائیان و جنگهای ایشانرا با سلاطین ایران بخصوص با سلطـان سنجر باید درتاریخ سلسله‌های گذشته . . . مطالعه کرد . سر حد بین مملکت قراختائیان و متصرفات خوارزمشاهیان از طرف مشرق خط سیحون بود .

طوایف مغول و ترک چنانکه دیدیم بقبایل متعدده منقسم بودند ولی مقارن ظهور چنگیز غیر از آنها که تبعیت امپراطوران سلسلهٔ کین را پذیرفته بودند از بقیهٔ آنها که در طرف مشرق بودند فرمان پادشاه قبیلهٔ کرائیت را گردن نهاده و آنها که در طرف ــ مغرب مغولستان سکونت داشتند زیر بار فرمان گورخان قراختائی سر میکردند .

قدرت بهم رساندن چنگیز و پدر او باعث شد که قبیلهٔ کوچک قیات ابتدا این طایفه را از تحت رقیت امپراطوران ختا خلاص کند سپس دولتهای کرائیت و قراختائی را منقرض ساخته تمام قبایل مغول‌و ترک را تابع یک حکومت نماید و بمدد ایشان بممالـک متمدنهٔ قدیم شرق و غرب مغولستان حمله ببرد . نقل‌از کتاب تاریخ مغول ــ عباس‌اقبال

مکزیک

"سرخپوست پاک‌نژاد مکزیکی اندامی خرد با دست و پا و پیشانی کوتاه ، استخوان گونه برجسته ، بینی کوچک پهن ، و چشمانی شبه‌مغولی دارد . زنان مکزیکی موی سیاه صاف و دراز دارند که تا نزدیک زانویشان‌می‌رسد . سینه و چانهٔ مردان مکزیکی موندارد

پوستشان چون برنز در آفتاب می‌درخشند . اما دورگه‌ها اندامشان بلندتر است و رنگ پوستشان ،به‌نسبت میزان خون اسپانیائی یا بومی بین تیره و آنگلوساکسون تغییرمیکند "

قرنها پیش، نخستین ساکنان مکزیک قبیله‌های بدوی بودند که هر چند گاه موقتا" در یکی از نقاط خوش آب‌وهوا ، اطراق می‌کردند . این قبیله‌ها گاه با یکدیگرمی‌جنگیدند و گاه برای مصاف دادن با دشمن مشترک متحد می‌شدند . اما رفته‌رفته جمعیت قبیله‌ها افزوده می‌شد ،و میل‌می‌کردند که بطور همیشگی در کرانهٔ رودخانه‌ها یادریاچه‌ها ماندگار شوند . از این‌رو دست به شهرسازی زدند ، و رفته‌رفته شهرهای خود را بزرگتر کردند . اندک‌اندک فن ساختمان توسعه‌یافت . و صنایع بدوی زاده شد . پنبه از آغاز مادهٔاصلی پوشاک بود . و یک گیاه بومی (به نام ماگی) نیز کشف شد که الیاف آن برای بافندگی استوارتر بود . دیری نکشید که بافندگی و به دنبال آن پتوسازی توسعه یافت . بومیان‌پر را برای زینت به کار می‌بردند و در پوشاک زنانه می‌بافتند . با پوست جانوران پای خود را می‌پوشاندند ، و رفته‌رفته از این میان صنعتی پدید آمد و صندلهای راحت بخش و غالبا" بسیار ظریف ساختند . "

"تاریخ‌نویسان معتقدند که پس‌از مایاها قبیلهٔ تولتک سربرافراشت . معماری این قبیله به زیبایی معماری مایاهای شبه جزیره‌نشین نبود ، اما ساختمانهایشان بزرگتر و استوارتر بود ، چه همین تولتک‌ها بودند که هرم‌های مشهور "آفتاب" و "ماه" را در تیوتیوکان نزدیک مکزیکو ، و چند هرم دیگر را در شهر چولولای کنونی ساختند . "

"قبیله‌های‌دیگری که اسپانیائی‌ها می‌بایست پیش از برقراری حکومت استعماری‌خود مطیع خویش کنند عبارت بودند از تاراسکا ، زاپوتکا ، چیچی‌مکا (Chichimeca)و تلاویکا (Tlahvica) ـ که همه نیرومند بودند ـ و بسیاری قبیله‌های کوچکتر دیگر . هر یک از این قبیله‌ها به‌خاطر یک چیز مشهور بود . مثلا اوتومیسها سخت پایبند ظاهر خویش بودند ، زنها چهره‌های خود را زرد و دندان‌هایشان را سیاه‌رنگ می‌کردند ، و تا زمانی که مادر نشده بودند موی خود را شانه نمی‌زدند . مردها موی سر را می‌تراشیدند و تنها یک رشته موی دراز نگه می‌داشتند که از پشت سرشان آویزان می‌شد ، و سینه‌ها و بازوهایشان را آبی رنگ می‌کردند . "

" اما به سال ۱۵۱۹ که کورتس وارد مکزیک شد . مهمترین قبیله‌های این سرزمین آزتکها بودند که نام دیگرشان مخیکاها بود ، بعدها کلمه مخیکو و عاقبت کلمهٔ مکزیکو (مکزیک) از آن گرفته شد . آزتک‌ها به زبان ناواتل (Nahvatl) سخن می‌گفتند و نام آزتک از کلمه آزتلان به معنای "جایگاه مرغان ماهیخوار " آمده است . امپراتوری آزتک مرکز فلات مکزیک را زیر سلطهٔ خود داشت . امپراتور ایشان موکتسوما ، و پایتخت وی

تنوچ‌تیتلان ــ محل امروزی‌شهر مکزیکو ــ بود. در آن عصر طلایی امپراتوری آزتک‌بر یک چهارم آنچه امروز کشور مکزیک نامیده می‌شود فرمان می‌راند. " از کتاب سرزمین و مردم مکزیک ــ ترجمه احمد جزایری

هرنوع تماس با مردم مکزیک، هراندازه کوتاه و مختصر که باشد، نشان می‌دهد که شکل‌های غربی هنوز بسیاری‌از رسوم و اعتقادات کهن را دربرگرفته است، این غنای معنوی شاهد سرزنده بودن فرهنگ این سرزمین پیش‌از استیلای اسپانیاست. و پس از اکتشافهای باستان‌شناسان و مورخان، دیگر نمی‌توان این جوامع کهن را وحشی یا ابتدایی دانست.

در وراء علاقه یا نفرتی که می‌توان نسبت به‌این جوامع داشت باید اقرار کرد که‌اسپانیاییان بهنگام ورود به مکزیک، با تمدنهای کامل و پیشرفته‌یی روبرو شدند.

آمریکا میانی، یعنی هسته آنچه بعدها اسپانیای جدید نام گرفت، سرزمینی است که مرکز و جنوب مکزیک کنونی و بخشی از آمریکای مرکزی را در برمی‌گیرد.

قرنهای آخر آمریکای میانی را می‌توان، به تاریخچه برخورد ساکنان محل با دسته‌هایی از شکارچیان که از شمال می‌آمدند و تقریبا همه آنها به قبیله ناهواتل "Nahuatl" تعلق داشتند، خلاصه کرد. آزتکها آخرین کسانی بودند که در دشت مکزیکو مستقر شدند.

کار فرسایش پیشینیان ایشان و فرسوده شدن مبانی اساسی فرهنگ‌های‌کهنه به آنان امکان داد به کار خارق‌العاده‌یی دست بزنند و بر بقایای جوامع کهن چیزی را بنیان نهند که آرنولد ــ توین‌بی "Arnold Toynbee" "امپراتوری جهانی" اش خوانده است.

به گفته این مورخ انگلیسی، اسپانیاییان کاری جز گرفتن جای ایشان نکردند و خطر متلاشی شدن را که بر آمریکای میانی سایه افکنده بود، با یک تلفیق و ترکیب سیاسی از میان بردند.

از نظرگاه کلی، آمریکای میانی‌را حوزه تاریخی واحدی دانسته‌اند، که حضور مداوم پاره‌یی از عناصر مشترک در همه فرهنگها، تعیین‌کننده آن بوده است، مثل کشت ذرت، تقویم سنتی، بازی پلوت، قربانی کردن انسان، اسطوره‌های مربوط به خورشید یا گیاهان، و جز آن.

گفته‌اند که تمامی این عناصر ریشه جنوبی داشته و بعد، بتدریج، توسط‌اشغالگران شمالی جذب شده‌اند. به این ترتیب فرهنگ آمریکای میانی ظاهرا"، حاصل آفرینش‌های گوناگون جنوب بوده است که گروههای بیابانگرد آنها را جمع‌آوری کرده، توسعه داده و نظام بخشیده‌اند.

بهرحال، روشن است که به‌رغم اصالت خاص هر فرهنگ، همه آنها بعلت ضعف و انحطاط، آمادگی داشتند که در امپراتوری آزتک که وارث تمدنهای دشتهای رفیع بود، جذب شوند. همه این جوامع مذهبی بودند. جامعه آزتک نیز دولتی تئوکراتیک و نظامی بود. به این ترتیب‌اتحاد مذهبی، بنحوی، پیش‌از آن، صورت گرفت.

در هر شهر، در دوره پیش‌از استیلای اسپانیا، به نامها و زبانهای مختلف ولی با آداب و

مراسم و معانی بسیار نزدیک ، خدایانی را می‌پرستیدندکه بیش از پیش بیکدیگر شباهت‌می‌یافتند. خدایان کشاورزی ، خدایان خاک ، گیاه و باروری ، نظیر تلالوک ، و خدایان آسمانی ، جنگجو یا شکارچی شمالی (مثل تزکاتلی‌پوکا ، هوتیزیلو پوشتلی ، میکسکوآلت) ، در آیینی واحد درکنارهم قرار داشتند .

بارزترین مشخصه مذهب آزتک در زمان‌استیلا ، نظریه‌پردازی مداوم مذهبی‌بود که‌تمامی اعتقادهای آشنا وبیگانه را در هم می‌آمیخت ، نظم می‌داد ومتحد می‌ساخت . نظم بخشیدن‌ها ، مطابقت دادن‌ها و اصلاحات این کاست مذهبی نشان می‌دهد که در زمینه اعتقادها نیز همان شیوه رویهم قرار دادن ، که مشخصه شهرهای قبل از استیلای اسپانیا بود ، بکار می‌رفت .

همانطور که یک هرم آزتک گاه یک بنای قدیمی‌تر را می‌پوشاند ، وحدت مذهبی نیز تنها به سطح وجدان کار داشت و باورهای اولیه را دست نخورده بجا می‌گذاشت . همین وضع با ورود مذهب کاتولیک پیش آمد و این مذهب نیز روی زمینه مذهبی اولیه‌یی که هنوز زنده است ، قرار گرفت . همه این عوامل زمینه را برای تسلط اسپانیا مهیا می‌کرد .

بدون ذکر این مقدمات ، قضیه تصرف مکزیک قابل درک نخواهد بود . آمدن اسپانیاییان برای مردمی که تحت تسلط آزتکها قرار داشتند نوعی آزادی تلقی می‌شد . غالب دولت شهرها (Etat – Cite) به فاتحان پیوستند یا با بی‌اعتنایی و گاه احساس لذت ، شاهد سقوط یکایک حریفان خود شدند ــ بویژه قدرتمندترین این حریفان که تنوشتیتلان بود .

اما نه نبوغ سیاسی کورتس" Cortes " نه برتری تکنیک اسپانیایان ، که در نبردهای تعیین‌کننده ، مثل پیکار اتومبا ، نقشی نداشت ، نه کنار کشیدن متحدان و فرمانبرداران ، هیچ‌یک برای سقوط امپراتوری آزتک کافی نبود . ضعف و تردید درونی این امپراتوری بود که آنرا لرزان کرد و به سقوط کشاند .

هنگامی که موکته زوما " Moctezuma " دروازه‌های تنوشتیتلان" Tenochtitlan "را بروی اسپانیاییان گشود و با هدایایی به‌استقبال کورتس رفت ،آزتکها جنگ را باخته بودند .نبرد آخر ایشان در حکم خودکشی بود ، و تمام متونی که درباره این واقعه بزرگ و دردناک نوشته شده و بدست ما رسیده‌اند ، این واقعیت را تایید می‌کنند .

چرا موکته‌زوما تسلیم شد ،چرا درمقابل اسپانیانیان چنین مجذوب شد و چرا چنین سرگیجه یی که بی‌اغراق می‌توان آنرا قدسی خواند ، سرگیجه آگاهانه خودکشی در کنار پرتگاه ، دچارشد؟

به‌علت آنکه خدایان اورا رها کرده بودند ، خیانت بزرگی که سرآغاز تاریخ مکزیک شد ، نه به تلاکسکالتک‌ها" Tlaxcalteques " مربوط بود ، نه به موکته‌زوما و یارانش؛ این خیانت ، خیانت خدایان بود . هیچ جماعتی چون مردم آزتک ، در برابر هشدارها ، پیشگوئی‌ها و نشانه ــ هایی که خبر از سقوط می‌دادند خود را بنحوی چنین کامل رها شده از سوی خدایان احساس نکرد .

اگر نحوه درک مردم آن زمان را فراموش کنیم . شاید نتوانیم معنایی را که این نشانه‌ها و پیشگویی‌ها برای بومیان داشتند ، بدرستی بفهمیم . زمان ، همانطور که در بسیاری از تمدن‌های دیگر نیز می‌توان به آن برخورد ، برای آزتکها فقط مقیاس اندازه‌یی مجزا و بی‌محتوا نبود ، بلکه چیزی مشخص و ملموس ، یک نیرو یک جوهر ، یا ماده سیال خراب شدنی و از بین رفتنی ، تلقی می‌شد .ضرورت آداب و مراسم و قربانی‌ها برای نیرو بخشیدن به‌سال یا به قرن ، ازآنجا سرچشمه می‌گرفت . اما زمان ، یا دقیق‌تر "زمانها" نوعی بازگشت ابدی بود . زمانی به‌سر می‌رسید و زمان دیگر باز می‌آمد .

آمدن اسپانیاییان ، دست کم در آغاز ، از طرف موکته زوما ، نه بعنوان یک خطر خارجی ، بلکه بعنوان پایان گرفتن درونی یک دوره کیهانی و فرا رسیدن دوره‌یی دیگر ، تعبیر شد .خدایان می‌رفتند ، چون زمان به پایان رسیده بود و زمان دیگری با خدایان دیگر ، برای دوره‌یی دیگر ، باز می‌آمدند .

فتح مکزیک ، واقعه‌یی تاریخی است که عوامل بسیار گوناگونی در آن دخالت داشتند ،اما به گمان من غالبا" این عامل را که بی‌شک گویاترین و پرمعنی‌ترین عوامل است فراموش می‌کنند . خودکشی مردم آزتک .

بخشی ازمردم آزتک به‌اشغالگران تسلیم شد . بخشی‌دیگر بی‌آنکه امید به‌نجات داشته‌باشد و درحالی که همه به‌او خیانت کرده بودند ، مرگ را انتخاب کرد . حضورسهل و ساده اسپانیاییان انشقاقی در جامعه آزتک بوجود آورد که به‌دوگانگی خدایان ، نظام مذهبی و کاست‌های برتر این جامعه مربوط می‌شد .

مذهب‌آزتک ، نظیر مذهب تمامی مردمان فاتح ، آفتاب‌پرستی بود .در خورشید ، این خدای پرنده ، خدایی که سرچشمه هر نوع زندگی شمرده می‌شد و حرکتش با از میان بردن تاریکی‌ها به‌او امکان می‌داد چون سپاهی پیروزمند در میان گیرد . آزتک تمامی خواست‌ها و اقدامات جنگجویانه مردم خود را جمع می‌دید . زیرا خدایان ، فقط نمایشهای ساده‌یی از طبیعت نبودند ، بلکه میل‌ها و اراده جامعه‌یی را نیز که به آنها می‌گرود ، مجسم می‌کردند .

پیروزی غریزهٔ مرگ نشان می‌دهد که خلق آزتک آگاهی به سرنوشت خویش را از دست‌داده بود کوئوهتموک (سلطان ازتک ، ۱۴۹۷ تا ۱۵۲۵) و مردم او ، در حالی که دوستان و متحدان ، فرمانبرداران و خدایانشان آنان را رها کرده بودند ، در تنهایی جان سپردند و یتیم مردند . سقوط جامعه آزتک ، سقوط تمامی جهان بومیان را تسریع کرد . تمامی خلقهایی که این جهان را تشکیل می‌دادند ، با همین فاجعه ، که همواره بصورت پذیرش جذبه‌وار مرگ تظاهر می‌کند ، درگیر بودند .

معدودی اسناد بجا مانده از این فاجعه‌یی که برای بسیاری از انسانها تاسف و اندوه ببار–

آورد، شگفت‌انگیزند. در "شیلام بالام" (کتاب مقدس آزتکها) اثر شایومل این واقعه چنین توصیف شده‌است: " روز یازدهم آهان کاتون، خارجیان ریش‌طلایی، پسران خورشید، که پوستی روشن داشتند، به اینجا آمدند. افسوس باید از آمدن ایشان اندوهناک شد... چوبدست سفید پوست خواهدافتاد، از آسمان، از هر طرف فرود خواهدآمد... وقتی صدای آسمان‌ها تمام زمین را فراگیرد، سخنان هوناب ـ کو، خدای واحد ما، غمناک خواهد شد..."

و کمی دورتر " آغاز دار زدن‌ها، انفجار رعد در دست سفیدپوستان" (سلاح‌های آتشین)..

"هنگامی خواهد بود که سختی جنگ بر برادران نازل شود. هنگامی که مایعات و آب‌غسل تعمید بر سرشان فرو ریزد، وقتی اصل هفت آیین‌تقدیس قرار شود، وقتی خلق‌ها از شدت کار ازپای‌در آیند و تیره‌روزی بر جهان حکمفرما شود."

مکزیکی، آدمی مذهبی است و تجربه‌یی بس عمیق از تقدس دارد، اما خدای او کیست: "خدایان باستانی زمین یا مسیح؟"

در بسیاری از موارد کاتولیسیسم، تنها پوششی بر اعتقادهای قدیمی مردم دربارهٔ تکوین جهان کشیده‌است. مثلا ببینیم که یک‌بومی شامولا، بنام خوآن‌پرز خولوته، که از نظرشناسنامه‌یی هم عصرماست، ولی از حیث اعتقادهایی‌که دارد از اجداد ما بشمار می‌رود، چگونه در کلیسای دهکده خود مسیح را تصور می‌کند و معنایش را از نظر خود و هم نژادانش توضیح می‌دهد: " آن که درگوشه قرار گرفته، سان مانوئل است به او سان‌سالوادور ماتئو نیزمی‌گویند؛ اوست که بر مردم و مخلوقات نظارت دارد. از اوست که خواسته می‌شود کسی را که در خانه، در راه، یا روی زمین است، حفاظت کند، آن که روی صلیب است هم سان ماتئوست؛ او نشان می‌دهد و می‌آموزد که چگونه شخصی بر صلیب می‌میرد تا احترام و قدردانی را بما نشان دهد... پیش از تولد سان ـ مانوئل، خورشید بهمان سردی ماه بود. در روی زمین "پوکول"ها زندگی می‌کردند که مردم را می‌خوردند. وقتی بچه خدا، پسر باکره، یا همان سان‌سالوادور بدنیا آمد، خورشید شروع به گرم شدن کرد". (ریکاردو پزاس: خوآن‌پرز خولوته، اتوبیوگرافی یک تزوتزیل، مکزیکو، ۱۹۴۸)

در روایت این شامولا، که حالتی افراطی دارد و از همین رو آموزنده است، انطباق مذهبی و حضور نا زدودنی‌اسطوره‌های بومی مشهود است. پیش از تولد مسیح، خورشید، یا چشم خدا، گرما نداشت. این ستاره از مشخصات خدایی است.

باقی ماندن اسطوره پیش از دوران استیلا، تفاوت بین بینش‌های مسیحی و بومی را نشان می‌دهد: مسیح با رهایی ما و تبرئه ما از گناه اولیه، جهان را نجات می‌دهد.

کتزالکوآلت (خدای هوا و آب، بحرکت آورنده طبیعت)، اما، خدای نجات‌دهنده‌نیست، بلکه دوباره آفرین است. مفهوم گناه در نظر بومیان، در ارتباط با فکر تندرستی و بیماری‌شخصی و اجتماعی و کیهانی باقی مانده است.

مسیحی باید روح مشخص خود را ، مستقل از گروه یا جسم ، نجات دهد . مسیحیت جهان را محکوم می‌کند ، ولی بومی نمی‌تواند نجات فردی را جز در ارتباط با کیهان و با جامعه درک کند .

درمکزیک امروزی ، برای پرستش خدای پدر درتثلیث ، که چهره برجسته‌یی‌هم نیست ، آیین خاصی وجود ندارد ، به عکس، سر سپردگی به مسیح بسیار فراوان و پابرجاست ، زیرا او ، یک خدای پسر ، یک خدای جوان ، و یک قربانی نجات‌بخش است .

در کلیساهای روستایی ، فراوانند مجسمه‌هایی از مسیح مصلوب وسراپا زخم و جراحتی که‌در آنها ، رئالیسم برهنه اسپانیاییان با سمبولیسم اندوهبار بومیان در هم می‌آمیزد ، به این معنـی که زخمها صورت گل را دارند که نشانه زنده شدن دوباره است و از همین رو موید این اعتقاد کـه زندگی جز ماسک دردناکی از مرگ نیست .

شور و حرارتی را که در پرستش خدای پسر وجود دارد ، می‌توان ، در نظر اول ، میراثی از مذاهب قبل از ورود اسپانیاییان دانست ، در واقع بهنگام ورود اسپانیاییان ، تقریبا تمامی خدایان مرد ، به استثنای تلالوک ، که در عین حال کودک و پیر بود ، و از دورترین‌اعصار باستان وجودداشت ، خدایان پسر بودند ، مثل کزیپ ، خدای ذرت نورس ، یا هوتیزیلوپوشتلی ، "جنگاور جنوب" .

و شاید یادآوری این نکته بیهوده نباشد که تولد هوتیزیلو پوشتلی مشابهت‌های فراوان بـا تولد مسیح دارد . زیرا او نیز بدون تماس جسمانی بوجود آمد . در اینجا نیز پیام‌آور الهی پرنده یی است که یکی از پرهای هوتیزیلو پوشتلی کودک نیز می‌بایست از اذیت و آزار یک هرودافسانه‌یی بپرهیزد .

با اینهمه توسل به این مشابهت‌ها برای توضیح سرسپردگی نیست به مسیح و بویژه انتساب آن به باقی ماندن آیین پرستش خدایان پسر ، مبالغه‌آمیز است .

مکزیکی‌ها ، مسیح‌خون‌آلودو تحقیر شده راکه‌سربازان مضروب و قضات محکومش کرده‌اند ، از آن‌رو می‌پرستند که تصویر مسخ شده خود را در او می‌بینند . همچنین کوئوهتموک ، امپراتور جوان آزتک را که توسط کورتس خلع شد و بدست او شکنجه دید و بقتل رسید ، تصویری از خود تلقی می‌کند .

کوئوهتموک یعنی عقابی که سقوط می‌کند . این رهبر مکزیکی هنگامی به تخت نشست کـه محاصره مکزیکو تنوشتیتلان‌شروع شده بود و خدایان ، فرمانبرداران و متحدان آزتکها ، به ترتیب از آنان روی گردانده بودند . او بپاخاست تا همچون قهرمانی افسانه‌یی بر زمین غلتد . رابطه او با زن نیز به‌نمونه کامل‌قهرمان جوان ، که درعین حال عاشق و پسر الهه است . ارتباط پیدامیکند.

مثلا لوپزو لارده شاعر می‌گوید کوئوهتموک سینه‌نرم ملکه را رها کرد تابمقابله‌کورتس ، یعنی برای فداکاری نهایی ، برود . اما دوره قهرمانی پایان نیافته است ، زیرا قهرمان بخاک افتـاده ، هنوز منتظر است که دوباره زنده شود .

۱۹ اواخر قرن نوزدهم:

هلند لباس محلی









۲۰

اواخر قرن نوزدهم

فرانسه لباس محلی (بریتانی)(BRITTANY)









۲۱

ALSATIAN

لباس محلی اواخر قرن نوزدهم



اوتسکیرت‌های شلتستادت
Outskirts of Schlettstadt

بروماس
Brumath

اوبرسی باخ، نزدیك ویسنبرك
Weissenburg



آشباخ
Aschbach

ویسنبرك
Weissenburg

کوجربرك
Kochersberg



اوبرسی باخ
Oberseebach

آشباخ (سولز)
Aschbach (Sulz)

حومه‌های استراسبورگ
Strasbourg



کوجرسبرك
Kochersberg

کرایوتجرشیم (شلتستادت)
Krautgersheim (Schlettstadt)

کولمار
Colmar

اوبرسی باخ

۲۲

لباس محلی سویس   اواخر قرن نوزدهم



برن

Simmental سی‌منتال



Valais والیاس

Unterwalden اونتروالدن



Zug زاگ

Guggisberg زاگیس برگ



St. Gallen سنت‌گالن

Schaffhausen شافن هایوسن

۲۳

لباس محلی شمال آلمان اواخر قرن نوزدهم





زن روستائی هانوور نوتندروف (جی‌ست) هامبورگ مرد و زن از وایرلند

شلزیگ هولشتین زن در لباس عمومی
Schleswig-Holstein: Pea روستائی
Hohenwested
هوهن وستد

زن هالی‌ژن
Halligen





فریسیا دختر و روستائی ویولکاسپل
Frisia:
Violkaspel

زن روستائی اوستن‌فلد لباس قدیمی)
from Ostenfeld

Frisian
روستائی فرسیان
Föhr

زنان جزیره فوهر رومه Romoe
(Föhr)

(MUSEUM OF GERMAN FOLK COSTUME, BERLIN)

۲۴

لباس محلی آلمان پیش از گراندوك بادن   اواخر قرن نوزدهم



Hauenstein   هایونستین



ویتی چهایوسن برسیگایو   ویل چهاند
Breisgau Witichhausen   Vilchband (Tauber منطقه تایوبر



جنگل سیاه   شاپباختال Schapbachthal   هایوستنین Hauenstein



ناحیه تایوبر ایفرقزیم) (Ifezheim) منطقه هاردت
(Witichhausen, Vilchband)
(ویتی خهایوسن ـ ویلخهاند)

۲۵

آلمان لباس محلی (بادن) اواخر قرن نوزدهم



باآرغربی باآرکاتولیک



Gutach دره گوتاخ Baar باآرشرقی



Hauenstein لباس‌عروس هایونشتین



Baar باآرغربی

۲۶

آلمان لباس محلی بادن

(BADEN)



Hanau ناحیه‌ها ثاپو



Renchthal رینختال



Baar باآر شرقی



St. Georgen جرجنن مقدس Sommerau سومرایو

۲۷

آلمان لباس محلی پیش از سلطنت باواریا) اواخر قرن نوزدهم



Dachau داخایو



Rosenheim روسن‌هیم





Miesbach مایسباخ

۲۸ آلمان   لباس محلی (باواریا)

(BAVARIA)





استارنبرگ و حومه Starnberg



بریدس مایدس   استادنبرگ Bridesmaids, Starnberg



ولفراتشاپوسن   Wolfratshausen

۲۹ TYROLEAN تایرولی لباس محلی


Meran (Merano) مرنان (مرانو)


Grödner دره گرودنر


Teffereggen دره فه فره


Puster دره پاستر

تایرولی لباس محلی اواخر قرن نوزدهم TYROLEAN



دره بریکسن (برسانون) Brixen (Bressanone) آنتروانجربرگ Unterwangenberg دره بریکسن



دره اوتز (آدیج) Oetz (Adige)



ویپ تال
Wipptal



آلپ باخ
Alpbach

۳۱

تایرولی لباس محلی اواخر قرن نوزدهم



Jung-Zillertal جانگ زی لرتال



Alt-Zillertal آلت زیلرتال



آماراها حومه این نسروك



دره پائین در دوره نخستین
Lower Inn valley in an earlier period

DALMATIAN اداخر قرن نوزدهم:

لباس دالماتی



ساکنان کرازویس (کریوسی)
Kruzevice (Crivoscie)

باربر دوبرونیک (راگاسا)
Dubrovnik (Ragusa)



مرد گرادا نزدیك دوبرونیك
Gruda, Dubrovnik

ریسان بر کاکوتورسکا (ریسانو، بوکچه‌دی کاتارو)
Risan, Boka Kotorska (Risano, bocche di Cattaro)

دختر گرودا



دختر دراسته بوکاکوتورسکا
Draste, Boka Kotorska

زنان و دختر کروزویس بوکاکوتورسکا
Boka Kotorska



زن جزایر سیبه‌نیك مرد تارتارو نزدیك سیبه‌نیك (سیبه‌نیکو)

دختر بوکوویکا
Bukovica

لباس بومی و محلی در ترکیه اروپائی

(اکنون قسمتهائی از آلبانی، یوگسلاوی، بلغارستان و یونان)



اسکودرا (اسکوتاری) Skodra (Scutari) — پریزرن Prizren — آرنائوت‌های (آلبانی‌ها) جانینا Arnauts (Albanians) from Janina — بلغار Bulgar



زن کرد جازگت Kurdish woman from Juzgat — پره‌وزا Préveza — چی‌یوس Chios



اسکوردا Skodra — آدریانوپل(ادرنه) Adrianople (Edirne) — سالونیکی Saloniki



موناستیر Monastir — تسالی Thessaly

۳۴

اواخر قرن نوزدهم

روسی : لباس بومی و محلی



تاتار کریمه ‌e Crimea



Cheremiss چرمیس (ماری) — زن موردادی (ولگافین) (Volga Finn) — Estonians استونی



زن یاروسلاول Yaroslavl — زن تور Tver — مرد و زن کالیوگا Kaluga



زن ریازان Ryazan — گابرینای ورونج Guberniya Voronezh — زن فنلاندی — گابرینای پیتزبورگ Guberniya Petersburg

شگفت‌انگیز نیست که کوئوهتموک، درنظر اکثر مکزیکیها، " جد جوان " و اصل و ریشه مکزیک باشد و مقبره قهرمان، گاهواره مردم. زیرا دیالکتیک اسطوره چنین است و کوئوهتموک، پیش از آنکه چهره‌یی تاریخی باشد، یک اسطوره است.

در اینجا عامل تعیین‌کننده دیگری وارد کار می‌شود، و آن مشابهتی است که این داستان را به یک شهر واقعی که در انتظار بدست آوردن سند و مدرک است، مبدل می‌کند؛ زیرا محل قبر کوئوهتموک معلوم نیست. و این راز یکی از اشتغالات ذهنی مداوم ماست. روشن کردن آن برای‌ما معنایی جز بازگشت به اصل، برقرار کردن پیوستگی و بیرون آمدن از تنهایی ـ یعنی دوباره زنده شدن ـ ندارد.

اگر از سومین چهره این تثلیث، یعنی از مادر سئوال کنیم، پاسخ مضاعفی می‌گیریم. بر ـ هیچ کس پوشیده‌نیست که کاتولیسیسم مکزیکی در آیین پرستش باکره گوادالوپ خلاصه می‌شود. نخست آنکه این باکره، یک باکره بومی است، بعد محل ظهور او (در مقابل خوآن دیه کوی‌بومی) تپه‌یی است که در قدیم، معبدی مخصوص توناتزین) "مادر ما" الهه باروری آزتکها، بر آن قرار داشته است.

و اما استیلای اسپانیاییان درست مقارن اوجگیری پرستش خدایان مرد بود: کتزالکوآلت، خدای فداکاری (برطبق افسانه، این خدا پس از خلق جهان خود را در آتش انداخت) و هوتیزیلو پوشتلی، خدای جوان قربانی‌گیرنده. شکست این خدایان (زیر تسلط اسپانیاییان درنظر بومیان بمعنای پایان یک دوره کیهانی و استقرار یک قانون الهی تازه‌بود) مومنان را به سوی خدایان زن باستانی واپس‌راند.

این پدیده بازگشت به بطن مادر، که روانشناسان آشنایی کامل با آن دارند، بی‌تردیدیکی از علل قاطع محبوبیت یافتن سریع آیین پرستش باکره بود.

به علاوه، خدایان بومی مظهر باروری نیز بودند و با ریتم‌های کیهانی، فصول سال و آب‌و مراسم کشاورزی ارتباط داشتند. باکره کاتولیکها نیز یک مادر است (حتی پاره‌یی از زائران بومی او را گوادالوپ ـ تونانتزین می‌نامند) اما خصوصیت عمده‌اش نظارت بر باروری نیست، بلکه‌بطور عمده پناهگاه بی‌پناهان است.

وضع تغییر یافته بود. مسئله دیگرنه تامین محصول، بلکه‌یافتن پناهگاه بود. باکره باعث تسلی خاطر تنگدستان و پشتیبان ناتوانان ملجا" ستمدیدگان، و خلاصه مادر یتیمان شد. همه ما محروم‌به دنیا می‌آییم و وضع حقیقی ما وضع یتیمان است: اما این حکم در مورد بومیان‌و فقیران مکزیک، بیشتر صدق می‌کند.

اگر چینگا، تصویر مادری است که به او تجاوز شده است، بنظر من اغراق نیست که اگر اورا با استیلای اسپانیاییان، در ارتباط‌بدانیم، زیرا این استیلا نیز خود نوعی تجاوز بود، و نه‌فقط

تجاوز بمعنای تاریخی بلکه تجاوز جسمی به بومیان شمرده می‌شد.

مظهر این جراحت، دوینا مالینچه، معشوقه بومی کورتس است. درست است که او خود را داوطلبانه به فاتح تسلیم کرد. اما فاتح، بمحض‌آنکه این زن دیگر برایش استفاده‌یی نداشت، او را بفراموشی سپرد.

دوینا مارینا که نام مسیحی اوست، به‌چهره‌یی مبدل شد که مظهر زنان‌بومی است که فریفته و مبهوت اسپانیاییان‌شدند یا ازطرف ایشان موردتجاوز قرار گرفتند. و همانطور که‌کودک‌نمی‌تواند مادری را ببخشد که او را رها می‌کند و بدنبال پدر می‌رود، مردم مکزیک نیز خیانت مالینچه را به او نبخشیده‌اند.

او تجسم گشادگی یا جینگادو، در برابر بومیان پایدار، بی‌تظاهر و بسته ماست. بدین ــ ترتیب کوئوهتموک و دوینا مارینا دو مظهر متضاد و مکمل یکدیگرند. اگر آئین ما در مورد ستایش امپراتور جوان "تنها قهرمانی که شایسته هنر است" و تصویری از پسر فدا شده محسوب می‌شود، هیچ جای شگفتی ندارد، لعن و نفرینی که مالینچه گرفتار آنست نیز موجب شگفتی نیست. علت موفقیت اصطلاح تحقیرآمیز "مالیچیست" نیز همین است، این اصطلاح را روزنامه‌ها رواج دادند و بنحوی تحقیرآمیز بر کسانی اطلاق می‌شود که مجذوب خارجیانند.

فریاد ما بیان‌کننده خواست مکزیکی‌هاست که البته می‌خواهند بدور از دخالت خارجی زندگی کنند، ولی بویژه خواهان آنند که گذشته را بفراموشی بسپارند.

با طرد مالینچه، که "اوروزکو" در نقاشی دیواری بنای دانشسرای مقدماتی، او را بصورت خدای مکزیکی نشان داده است، مکزیکیها رابطه خود با گذشته را قطع کرده و اصل و ریشه خودرا منکر شده‌اند، و در زندگی کاملا تاریخی خویش تنها مانده‌اند.

مکزیکیها تمام سنت خود را که مجموعه‌یی از حرکات، رفتارها و گرایش‌هایی است که خصوصیت اسپانیایی یا بومی آنها قابل تشخیص نیست، محکوم می‌کنند. بنابراین نظریهٔ اسپانیا گرایانه‌یی که ما را از اخلاف کورتس می‌داند و مالینچه را کنارمی‌گذارد، چیزی‌جز میراث ابلهانی چندنیست، همین حرف را می‌توان در مورد تبلیغات بومی گرایانه‌یی زد که کرئول‌ها و دورگه‌های مجنون براه انداخته‌اند، بی‌آنکه بومیان هرگز وقعی به آن گذاشته باشند. مکزیکی می‌خواهد نه بومی باشد، نه اسپانیایی، و نیز نمی‌خواهد خلف یکی از این دو شمرده شود، او آنان را نفی ــ می‌کند. او خود را دورگه نمی‌داند، بلکه به عنوان یک تجرید یعنی یک انسان، می‌شناسد. او خود را فرزند هیچ می‌شمرد و با خود آغاز می‌کند.

برای مکزیکیهای قدیم، تضاد بین مرگ و زندگی، آنقدرها که ما امروز می‌پنداریم، مطلق نبود. زندگی درمرگ امتداد می‌یافت، و بعکس، مرگ، پایان طبیعی زندگی نبود، بلکه‌مرحله‌یی از یک دوره بی‌پایان شمرده می‌شود. زندگی، مرگ و احیا، مراحلی از یک جریان کیهانی بودند

که بنحوی بی‌پایان تکرار می‌شدند.

زندگی، نقشی عالی‌تر از آن نداشت که بمرگ، یعنی مخالف مکمل خود، ختم شود، و مرگ، بنوبه خود، فی‌نفسه هدفی نبود، انسان با مرگ خود، اشتهای سیری‌ناپذیر زندگی را سیراب می‌کرد.

قربانی دوهدف داشت. از یک سو انسان به جریان‌آفرینش دست می‌یافت (و بهمین‌مناسبت وامی را که نوع بشر بگردن داشت به خدایان ادا می‌کرد) و از سوی دیگر، زندگی کیهانی، و زندگی اجتماعی ناشی از آن را سیراب می‌کرد.

بی‌شک، بارزترین مشخصه این نحوه درک، فقدان جنبه شخصی در فداکاری بود. همانطور که مکزیکیهای قدیم صاحب زندگی خود نبودند، مرگشان نیز فاقد هر نوع طرح و برنامه شخصی بود. اجدادبومی ما باورنداشتند که مرگشان متعلق بخودشان، یازندگی‌شان واقعا وبمعنای‌مسیحی "زندگی خود ایشان" است.

از بدو تولد، جمع همه عوامل، طبقه اجتماعی، سن، محل، روز، ساعت، زندگی و مرگ هر کس را تعیین می‌کرد، آزتک در مقابل اعمال خود نیز مثل مرگ خود، مسئولیتی احساس نمی‌کرد.

مذهب و سرنوشت تعیین‌کننده زندگی او بودند، همچنانکه اخلاق و آزادی، زندگی ما را معین می‌کنند. همانطور که ما به آزادی اعتقاد داریم و همه چیز به‌رغم جبر قدری یونانیان و لطف و بخشایش الهیون، به مسئله انتخاب و مبارزه خلاصه می‌شود، برای آزتکها موضوع در این خلاصه می‌شد که به‌خواست و اراده خدایان، که بندرت بارز و آشکار بود، پی ببرند.

با آمدن کاتولیک، وضع ازبن دگرگون شد. فداکاری و فکر رهایی که مفاهیمی جمعی بودند، به مفاهیمی شخصی بدل شدند. آزادی زندگی انسانی گرفت و در انسان متجلی شد.

برای آزتکهای قدیمی، عمدهٔ مطلب تامین‌مداومت آفرینش بود، فداکاری نه باعث نجات روح در آن جهان بلکه باعث نجات کیهان می‌شد. جهان، و نه فرد، با خون و مرگ انسانها به زندگی ادامه می‌داد. برای مسیحیان، فرد عامل مهم شمرده می‌شود.

این دو نحوه برخورد، با تمام تضادی که دارند، در یک نقطه مشترکند، و آن اینکه زندگی اعم از جمعی یا فردی، دورنمای مرگی را در مقابل خود دارد که بنحوی، یک زندگی جدید است.

برای مسیحیان، مرگ، عبوری و جهشی مرگبار بین دو زندگی است: زندگی دنیایی وزندگی آخرت.

برای آزتکها، مرگ، عالی‌ترین نحوه مشارکت در بازآفرینی مداوم نیروهای خلاق است، و این نیروها چنانچه با خون که غذای مقدس است، تغذیه نشوند، در خطر نابودی قرار می‌گیرند.

در هر دو نظام، زندگی و مرگ استقلالی ندارند، و این هر دو، دو روی یک واقعیت‌اند.

اکتاویو پاز " نقل از مجله پیام انتشارات یونسکو "

"اگرچه ایالات متحده آمریکا در آغاز بیشتر بعنوان یک کشور انگلیسی تاسیس گردید اما بجا است بخاطر آوریم که انگلیسی‌ها خودشان مخلوطی از اقوام مختلف مانند سلت‌ها، رومیها، آلمانیها، اسکاندیناویها و فرانسویهای نورمن هستند بهمین جهت توانستند کشور دیگری را از اقوام و ملیتهای مختلف تشکیل دهند. مشعل آزادی که آنها در دنیای جدید (آمریکا) روشن کردند روشنائی آن تا اروپا که آنروز در اثر استبداد وفقرو فقدان فرصت، زجر میکشید پرتو افکند و از اینرو در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم سیل مهاجرین بسوی امریکا سرازیر شد. ایرلندیهای قحطی‌زده، آلمانیهای پرکار و جدی برای فرار و رهائی از نتایج شکست انقلاب ۱۸۴۸، روستائیان ایتالیائی که در جستجوی کار بودند، اسلاوها و یهودیها برای فرار از دیکتاتوری و کشتار، اسکاندیناویهائی که در جستجوی اراضی حاصلخیز بودند، معدنچیان ویلز، هلندیها، یونانیهاو گروههای کوچکتر از سراسر دنیا بسرزمین امریکا روی آوردند. البته این مهاجرت یک تجربه سهل و آسانی نبود. مشقتهای سفر طولانی و خسته‌کننده و احساس غربت در یک سرزمین تازه توام با مشکل زبان بیگانه ــ البته باستثناء هزاران نفر از مهاجرین ایرلندی و اسکاتلندی انگلیسی زبان و خود انگلیسیها که بطور مداوم باین سرزمین نو مهاجرت میکردند، برای نژادهای دیگر سخت‌تر از همه بود. چینیهائی که گروه‌گروه برای ساختن خطوط آهن غرب باینکشور میآمدند در کالیفرنیا سرزمین سفیدپوستان با تعصبات عمیق نژادی مواجه میشدند، یا سیاهانیکه برعکس بقیهٔ دیگربر خلاف میل خویش زنجیر بر پای بصورت اسیر باینکشور آورده میشدند.

این حقیقت که در ۹۰ سال اول تاریخ دویست‌ساله امریکا بردگی بموجب قوانین کشوری قانونی بود بصورت لکه بزرگی در تاریخ این کشور باقی مانده بطوریکه حتی پیروزی نیروهای ضد بردگی شمال در جنگهای داخلی ۱۸۶۵ و نه اصلاحاتیکه بعدا" در قانون اساسی امریکا صورت گرفت این لکه را بکلی پاک نکرد. تا بامروز هم سیاهان امریکا با وجود مساوات و برابری قانونی خود کاملا با جامعه امریکا تلفیق پیدا نکرده‌اند زیرا نه میل و یا دستور کنگره یا دادگاهها میتواند میراث چندین صدساله را یکشبه ازبین ببرد و نه کوشش و تقلای خود سیاهان."

" وقتی بعضی از امریکائیان بخاطرمیآورند که اجداد سیاهان بوسیله سیاهان دیگر در افریقا به عده‌ای تاجر برده فروخته شدند تا آنها را برای کار در مزارع نیشکر و برنج و توتون به امریکای شمالی و جنوبی ببرند این استدلال را که "مشعل آزادی" آنهمه‌مردم سرزمینهای دیگر را بدنیای جدید سرازیر نمود بکلی رد میکند. از دیدگاه آنها هر چیز و کاری که انجام میشد صرفا "استثمار اقتصادی بود. برای مثال ایرلندیها را فریب دادند تا برای ساختن خطوط‌آهن، بامریکا بیایندو یا ایتالیائیها را برای آجرچینی و کارهای‌ساختمانی و یهودیان اروپای‌شرقی را برای کارهای‌دشوار و طاقت‌فرسا باین سرزمین جلب نمودند. صاحبان راه‌آهن با چرب‌زبانی میلیونها آلمانی و اسلاو و اسکاندیناوی را فریب دادند که مزارعی در طول اراضی اطراف راه‌آهن در غرب میانه و غرب ــ دور خریداری کنند بدون اینکه دربارهٔ خطر حملهٔ سرخپوستان، سیل، زمستانهای سرد یا آفت ملخ بآنها چیزی بگویند. البته این قبیل انتقادات تاحدی حقیقت دارد. پوسترهای راه‌آهن که از قدیم باقی مانده نشان میدهد که چه تعریف‌های عاری از حقیقت درباره دشتهای خالی

مینمودند و میگفتند که کافی است یک بذر بکارید و فورا" محصول صد برابر بردارید . . . "

نباید فراموش کرد که کشوری که همه نوع انسانها را با شرایط مختلف و در واقع همه مردم روی زمین را در آغوش خود میپذیرد طبعا" تمام افکار و ایدههای متفاوت آنها را هم در بر- میگیرد . بنابراین ایالات متحده امریکا خود جهان کوچکی است ازینرو اگر اختلاف و تشنجی در اروپا و یا خاوردور روی دهد - مبارزاتی در الستر و یا خاور میانه بوقوع پیوندد و یا بین چپ و راست جدالی در گیرد همه اینها در امریکا واکنشی بجای میگذارد . میتوان از این وضع تاسف خورد اما بدیدهٔ افتخار هم میتوان بدان نگریست . اگر چنین تلفیقی از مردم گوناگون - که کم و بیش در صلح و صفا زندگی میکنند - میتوان بوجود آورد چرانتوان در سراسر دنیا چنین تلفیقی ایجاد کرد؟ سراسر تاریخ پر از مبارزات است و در این تندباد طولانی شاید لحظههای کوتاهی از آرامش و امنیت سعادت که بشر توانسته نفس راحتی بکشد وجود داشته است . نقل از مجله مرز- های نو .

منگبتو Mangbetu

مردمی سیاهپوست از ناحیه جنوب شرقی کنگو ، آنان نزدیک رود وله Vele که شاخهای از رود اوبانجی است ، زندگی میکنند . خیلی ازین مردم بکشاورزی اشتغال - دارند هم چنین معروف به کندهکاری چوب و عاج میباشند . سابقا" آنانرا بسرقت میبردند و به عنوان برده ببازارهای بردهفروشی میبردند و میفروختند .

چند چهره آلمانی



Bernhard Heselmann



Angelika Schlomm



Ulrike Skorski

نپال Nepal

مردم نپال ــ از آغاز تاریخ تا سال ۱۹۵۹ با نفوذ از طریق تبت و مهاجرت به سرزمین نپال آنرا باین نام نامیدند . آسیای مرکزی ، دشتهای هند و مناطق قبیله‌ای و چادرنشینی از آسام و بنگال مهمترین بخشهای شناخته شده در تشکیل جمعیت نپال می‌باشند . به‌استثناء باقیمانده‌ٔ قبایل‌ومردمی ازنژاد دراویدی‌ها Dravidian اینطوربنظر میرسد که مهاجرین همگی هندی و مغولی باشند و اینطور درک می‌شود که آمیخته‌ای از این دو قوم مهاجر باعث گشته که بسوی نپال روان و درین سرزمین مستقر گردند و از امتیازات بومی و قومی برخوردار باشند و اما این تعیین هویت و شناسائی گروهی هنوز از امتیازات سیاسی و اجتماعی برخوردارند . در میان این قبایل بومی گروههای کیرانتیس Kirantis که از تقسیمات فرعی در تپه‌ها و کوهپایه‌های شرقی هستند و قبایل نوارز Newars که‌خودمردمی شهرنشین و اکثرا" در مناطق دره‌های سرسبز بسرمیبرندو همینطور قبیلهٔ ماگاریا Magars و گرونگ‌ها Gurungs کوه‌نشین و جنگجویان های بریتیش گورخا British ' Gurkha شرپاها Sherpas که از دشت تبت و گروه‌های چوپانی تارائی Tarai که امروز بالغ بر دومیلیون نفر می‌باشند همه و همه از حمله مهاجرین هندی هستند که تا قرن گذشته به این کشور سرازیر شدند .

زبان ملی مردم نپال ، نپالی و زبان بیش از نیمی از جمعیت کشورنپال‌می‌باشد. و امروزه زبان فرانسوی هم به آن افزوده شده است . سرحدات هندی Hindi در تارائی Tarai ، نیواری Ne wari مادر زبان کوه‌نشین‌ها و ساکنان دره‌ها می‌باشد .

نپال مانند یک منطقهٔ ایالتی یا شهری‌نیست بلکه دارای‌پادشاه قبیله‌ای‌می‌باشدکه بوسیلهٔ فرهنگ آریائی و مذهب هندی از دوره‌های پیشین در آنجا حکمفرما بوده است . بیشتر مردم دارای مذهب هندو ، بودائی و مسلمان هستند و کشور با حکومت پادشاهی اداره میشود . **ترجمهٔ فریدون فروغیان**

نسطوری ها

" ۱ ــ نسطوری های ارومیه و سلماس و سر چشمه رودذاب بدون شک از نژاد سامی هستند (دو خانیکف ص ــ ۱۱۰) نسطوری ها و کلدانیها قوم واحدی تشکیل می‌دهند شکل جمجمه آنها بدون شک سامی است بخصوص در میان قبایل در و جلو و بازو تخومه و طیاری که همه آسوری هستند . نفوذ نژادی ایران در آنها از چشم درشت و خوش شکل

آنها پیدا است . چشم نسطوری‌تقریبا "هم سطح پیشانی‌است . بینی معمولا" راست‌نسبتا" برجسته و کوتاه است .

صورت بیضـی شکل ولی بزرگتر از صورت ایرانیان سمت مغرب است . گردن آنها دراز و گوش و دسـت و پا کوچک و ظریف است . این مردم قد بلند و اندام متناسب‌و عضلات قوی دارند و از راه رفتن خسته نمی‌شوند . رنگ‌مو وچشم‌آنهاقهوه‌ای‌و روشن تر از ایرانیان است . در میان مردم کوهستان افراد موبور و مو قرمز دیده می‌شود شباهت بین نسطوریان و ایرانیان در مدت زمان کوتاهی پدید نیامده بلکه قبـل از حملـه مغـول صورت گرفته است . (ص ۱۱۱ ــ ۱۱۲)

۲ ــ بنا بگفتـه هتوم ــ شیندلر عده نسطوری ها و کلدانی‌های ایران ۲۳۰۰۰ نفر است .

نردیک‌ها

"شهرهای‌نوبنیاد ، که در آغاز دژ مهاجمان بود ، بزودی مراکز مردم بومی شد . مردم ایرلند از دشمنان خویش بازرگانی آموختند و نردیکها هم به‌مسیحیت گرویدند و چند کلیسا ، از جمله کلیسای‌اعظم "کریست چرچ" را در دوبلن بنیاد نهادند . چون مهاجمان در ایرلند ساکن شدند ، پیوندهای زناشویی میان ایرلندیان و ایشان امری عادی شد و نردیکها رسوم و آداب سلتی را پذیرفتند و پیشوند "مک" و "او" که خـاص نامهای خانوادگی ایرلندیان بود (وبمعنی فرزند یا نوادگان است) در پیش نامهـای ایشان نیز پدیدار گشت . "

" با پدید آمدن شهرها و رواج شهرنشینی ، زندگی شبانی کهن رهبران اقـوام ایرلندی و تصوری که از مال و خواسته داشتند، دستخوش دگرگونی گشت . پول رایج در ایرلند روزگار باستان ، احشام و دامها بود . به‌علت داشتن این روش ناخردمندانه ،گرد آوری مال فراوان و ثروت هنگفت ممکن نمی‌شد . اما نردیکها که از غارتهای نخستیـن خویش هر چه زر یافته بودند به تصرف در آورده بودند آنها را برای خرید چیزهای تجملی از خارج ایرلند به کار بردند . برخورداری از ابریشم و گوهرهای گرانبها و شراب از امتیازات طبقهٔ پولدار و نیرومند شد و نفوذ رهبران به نسبت افزایش این کالاهای ــ گرانبهای خارجی افزون گشت . "

"ضمنا" نردیکها به تدریج بیشتر وارد کارهای سیاسی خاص رهبران با قدرتـی می‌گشتند . سازمان سیاسی ایرلند موجب پراکندگی و نابسامانی کشور می‌شد . در پنج یا شش استان این سرزمین چند صد رئیس قبیله بودند . همچنین فرمانروایان استانها نیز با هم بر سر تملک تاج و تخت کشور پیکار می‌کردند . این آشفتگی بسیار موجب شد کـه

نردیکها نتوانند به شمال کشور ایرلند دست یابند. زیرا فرمانروایان کشور هر کدام می‌کوشیدند تا از نیروهای نو رسیدگان در رزم با همسایگان خویش بهره گیرند. مثلا پادشاه لینستر در جنگی که با همسایه‌اش میث داشت از نردیکها یاری خواست. . . "

"نخست، گروهی از نرمانها با یاری دسته‌ای از ایرلندیان در ۱۱۶۹ میلادی به ایرلند پیاده شدند و بآسانی،اندک پایداری مردم را در هم شکستند. اگر تانک بر ضد جنگاوران مجهز به نیزه و سلاحهای روزگار کهن به کار می‌رفت آن چنان هراس در دل‌هایشان نمی‌افکند که رزم آزمایان زره‌پوش نرمان با سلاحهای دور زن یعنی کمانهای "پولادین" خویش داشتند. این کمانها با برد نودمتر چنان اسلحهٔ کشنده‌ای بود که شورای "لیتران" در سال ۱۱۳۹ میلادی به کار بردن آنرا علیه مسیحیان ممنوع ساخت. اما کمان‌دستی "بزرگ" از آن نیز برد بیشتری داشت. از همه مهمتر آنکه سپاهیان‌نرمان جنگ‌دیده و بسیار فرمانبردار بودند."

" در برابر چنین سپاهیانی از طرف ایرلند سربازانی به پیکار برخاسته بودند که کارشان تنها سپاهیگری نبود و به کارهای دیگری هم برای گذراندن زندگی می‌پرداختند و همچنین زره نداشتند و از داشتن مهارت در به کار بردن سلاحهای جنگ تن به تن مانند شمشیر و تبر سخت بخویشتن غره بودند. نرمانها ایشان را به آسانی در هم شکستند و بزودی در کناره‌های شرقی ایرلند مستقر شدند."

"اکنون دربارهٔ نظر نرمانها راجع به ایرلندیان در اوایل تهاجم ایشان به ایرلند اطلاعات بسیاری داریم. یکی از نرمانهای مقیم ولز به نام "جرالد بری" در ۱۱۸۳ میلادی از ایرلند بازدیدی کرد و چند سال بعد نیز بار دیگر به ایرلند رفت و کتابی کوچک دربارهٔ این سرزمین نگاشت. در خلال داستانهای گوناگون مسافران و نظریه‌های آلوده به‌تعصب‌بسیار، بعضی اطلاعات دربارهٔ‌وضع زندگی مردم ایرلندبه‌چشم می‌خورد:

مولف این کتاب مردم ایرلند را زیباروی و درشت هیکل می‌داند ولی به این نکته برخورده است که ایشان به‌وضع آرایش و ظاهر خویش چندان پای‌بند نیستند. موهای‌سر و روی را رها می‌کنند و رخت آنان از پشم گوسفندان سیاه است. مردان باشلقهای تنگ می‌پوشند که تا شانه‌هاشان پایین می‌آید و ردا و شلوار بر تن می‌کنند."

"بری" از رفتار خشن مردم ایرلند گله می‌کند. اما می‌گوید که یک استعدادعمومی دارند که در او اثری شگرف کرده است و آن ذوق موسیقی است و می‌افزاید که هیچگاه چنین آهنگهای شیرین و دلنشینی نشنیده‌است. ایشان بیشتر هارپ می‌نوازند.

"درطی قرون شیوه و آیین زندگی ایرلندیان و نرمانها بهم درآمیخت. ضمن‌اینکه نرمانها بعضی از رسمهای ایرلندیان را پذیرفتند، اینان نیز از نورسیدگان، فن قلعه

سازی و جنگ‌آزمایی را فرا گرفتند . با وجود جنگهای بسیار و نابسامانی‌ها ، ایرلندیان و نرمانها در پناه و در پیرامون دژهای خاندانهای فرمانروایان زندگی ثابت و استواری را بنیان‌نهادند . در کشاورزی انواع گوناگون‌گیاه و درخت پرورش‌دادندو بازرگانی افزایش یافت . دستگاه کلیسا با آنچه‌در اروپا بود یکسان شد و اندک‌اندک قانون‌انگلیس‌جایگزین قانون‌سلتی "برهن" شد . " نقل ازکتاب سرزمین و مردم ایرلند ـ ترجمه مسعود رجب‌نیا

نوبا

مردمی سیاه‌پوست هستند که در مناطق کوردونان سودان زندگی میکنند در کلبه‌ـ های گلین که سقف آنها را از پوشال و علف پوشانیده‌اند بسر می‌برند .

نوباوی‌ها

قبایلی هستند که در کوههای نوبه در کرونان سودان بزندگی بر پایه‌کشاورزی‌ادامه میدهند همچنین دامپروری از منابع دیگر درآمد آنهاست . این قبایل نظام اجتماعی ـ منطقی ندارند ریاست برخی قبایل دستخوش تحول جدی است ولی رویهمرفته قدرت ـ سیاسی کم‌وبیش در برخی ازین قبایل نسبتا" متمرکز گشته است .

نورمن‌ها

از قرن هشتم میلادی مردم شمالی از اسکاندیناوی بسوی جنوب اروپا رونهادنـد . در سال ۹۱۲ میلادی یکی از روسای آنهابنام Rollo قسمتی از خاک فرانسه بوسیلـه چارلز ساده تصرف گردید این آغاز شناسائی و اطلاع ما از نرماندی است . نورمن‌ها به‌ـ سرعت بواسطهٔ اینکه زارعان و معماران خوبی بودند درین نواحی اقامت کردند ، اماعشق بجنگ‌جوئی خود را نتوانستند از دست بدهند .

در سال ۱۰۳۵ پسری ۸ ساله فرماندهی آنها را بعهده گرفت این پسر دوک ویلیام بود که در سال ۱۰۶۶ انگلستان را تصرف کرد و بزیر نفوذ خود درآورد و سرزمین‌ها را برای خود و سرداران و کلیسا گرفت . بزودی ساکسون‌ها و نورمن‌ها ملت واحدی راتشکیل دادند .

نورمن‌ها افکار تازه‌ای بانگلستان آوردند و مخصوصا" شیوه فئودالی همچنین دژ‌ـ های مستحکم و کلیساهای استوار برپا ساختند .

هامیت‌ها Hamites

مردم بومی آفریقای شمالی، قویتر از سفیدها (Caucasoid) قفقازی نیرومندتر از مردم نیمه‌جنوبی قاره آفریقا هستند از لحاظ زبان و آداب و رسوم با بسیاری از مردم آفریقا تفاوت دارند. هامیت‌ها شامل مردمانی هستند که بزبان عربی و بربر تکلم میکنند. زبان کوشیتی ازشاخ شرقی آفریقا و زبان چادهائوسا می‌باشد.

هاوائی

"بومیانی که در آغاز در مجمع‌الجزایر هاوائی سکونت گزیدند، زبان مدونی نداشتندو از خط بی‌بهره بودند. تنها وسیله‌ای که بیاری آن حوادث گذشته از فراموشی محفوظ می‌ماند، گفتار بود. بنابراین قرن‌ها سرگذشت مردان بزرگ و روایت وقایع مهم آنان تنها با افسانه‌هائی که چه بسیار گفته و بازگو شده بود و بدین‌ترتیب از نسلی به نسل دیگر سپرده شده بود، شناخته می‌شد.

با آگاهی از این افسانه‌ها و مطالعهٔ آثاری که از نخستین ساکنان هاوائی بر جای مانده است، می‌توان تا حدودی دانست که نخستین مردم هاوائی چه کسانی بودند، از کجا آمدند، و شیوهٔ زندگی آنان چگونه بود.

" مردم هاوائی شاخه‌ای از نژادپولینزی Poliynesi بودند. این نام از دو کلمهٔ یونانی ساخته‌شده که مفهوم آن "جزایر بسیار" است. پولینزی‌ها مردمی شجاع‌وحادثه‌جو بودند. قرن‌ها پیش از آسیا مهاجرت کردند و در جزایری که به شکل مثلثی بزرگ در وسط اقیانوس آرام قرار گرفته است، سکونت گزیدند. سه زاویهٔ این مثلث در جنوب ـ غربی، زلاند جدید، در مشرق ایسترایلند و در شمالی‌ترین نقطه، مجمع‌الجزایر هاوائی را قطع می‌کند.

پولینزی‌های نخستین، به‌عنوان دریانورد و پیگرد از همهٔ مردم همزمان خود آزموده‌تر و بیباک‌تر بودند. از آنجا که در جزایری کوچک و پراکنده در پهنهٔ بیکران ـ اقیانوس زندگی می‌کردند، دریانوردان کاردانی ببار می‌آمدند که از پیمودن فاصله‌های دراز با کرجی‌های خاص خویش پروائی نداشتند. اغلب در این سفرها که از جزیره‌ای به جزیرهٔ دیگر انجام می‌گرفت، باید هزارها کیلومتر آب اقیانوس را پشت سر بگذرانند. مسافران برای این سفرها ناگزیر بودند روزها و حتی گاهی هفته‌ها در اقیانوس بسر برند.

البته آنان نقشه، قطب‌نما یا وسایل دیگری نداشتند که در راه‌یابی به ایشان کمک کند. پس چگونه می‌توانستند در حیطهٔ وسیع آب به سوی مقصدهای خود برانند؟ پاسخ

این است که دریانوردان با مطالعهٔ حرکت بادها و جریان‌های اقیانوس، با مشاهدهٔ وضع ستارگان و خورشید، و با پیرویدقیق از پرواز پرندگان مسیرخود را معین می‌کردند.

این دانسته‌ها حفظ و در خاطرها ضبط می‌شد. هر نسل چیزی بر آن می‌افزود و به نسل دیگر می‌سپرد تا آنجا که امروز دریانوردان چنان مهارت و آزمودگی یافته‌اند که می‌توانند طولانی‌ترین سفرها را با امنیت و سلامت نسبی انجام دهند.

پولینزی‌ها مردمی بی‌آرام بودند و همینکه دسته‌های نخستین از جنوب آمدنـد و در هاوائی مستقر شدند، بزودی دسته‌های دیگری آنان را دنبال کردند. آنگاه، متجاوز از دو قرن پیش از اکتشاف قارهٔ آمریکا، میان جزایر مرکزی اقیانوس‌آرام آمد و رفت و جنبشی بزرگ پدید آمد. در آن روزگار بومیان گروه‌گروه با کرجی‌های خویش برای ورود به مجمع‌الجزایر هاوائی راه طولانی را به سوی شمال می‌پیمودند.

آنان اشیاء و جانوران سودمند بسیاری را که پیش از آن در جزایر هاوائی وجود نداشت، با خود می‌آوردند. این ره‌آوردها شامل سه نوع جانور اهلی: خوک، سگ و ماکیان — و قلمه‌گیاهان و درختان ارزشمند بود. تارو Tharo یا گوش فیل — که از آن خوراکی بنام پوی Pouy درست می‌کردند — موز، نارگیل، درخت نان، و توت کاغذی از جملهٔ این گیاهان بود. تازه‌واردان نسبت به مهاجران نخستین، مردم پیشرفته‌تری بودند، و کاهنان ایشان معبدهای‌نو ساختند و در ستایش، شیوه‌های تازه‌ای بازنمودند.

سرشت این مردم که‌از آن پس چهار قرن دراین نقطهٔ دور افتاده زیستندومردمان دیگر جهان از وجودشان هیچ آگاهی نداشتند، چه بود؟ ساکنان هاوائی بلندبالا و خوش‌اندام بودند. پوستشان قهوه‌ای روشن، و موهاشان سیاه‌فام بود و افراشته و مغرور گام برمی‌داشتند. در شناسائی مهارت و کاردانی آنان همین بس‌که دریانوردان بسیار توانائی بوده‌اند ود ر ساختن و بکار بردن کرجی‌های بومی که با آنها به چنین سفرهای طولانی می‌پرداخته‌اند، استاد بوده‌اند.

بعلاوه، مردم‌هاوائی در هنرها و پیشه‌های دیگری نیز چیره‌دست بوده‌اند. درکشت محصولاتی که خوراک آنها را تشکیل می‌داد، در ماهیگیری، در بنا کردن خانه‌های خود و همچنین درساختن بسیاری اشیاء و لوازم‌خانگی، زینت‌آلات و سلاح‌های جنگی‌مهارتی بسزا داشتند. همهٔ اینها را به کمک ابزارهای سنگی، چوبی و استخوانی می‌ساختند، برای اینکه مردم هاوائی تا پیش از آمدن سفیدپوستان با فلزات آشنائی نداشتند.

از هوش و ابتکاری که به یاری آن مردم هاوائی توانستند بر دشواری‌ها پیروزی یابند.

جامهٔ مردان را معمولا پارچه‌ای شبیه لنگ تشکیل می‌داد و آن را مالو می‌گفتند. "مالو" پارچه‌ای بود باریک، تقریبا" بدرازای دو تا دو متر و نیم که از میان پاها می‌گذشت، گرد کمر پیچیده می‌شد، یک سر آن در حدود یک وجب از جلو می‌آویخت و سر دیگرش را در پشت تو می‌گذاشتند.

جامهٔ زنان دامن کوتاهی‌بود که پائو خوانده می‌شد. "پائو" پارچهٔ باریکی بودکه آن را چندین بار گرد بدن می‌پیچیدند، بطوری که از کمر تا زانو را می‌پوشاند. گذشته از این، مردان و زنان نوعی شنل داشتند که آن را کی‌هئی می‌گفتند. این شنل را در آغاز شبها برای گرمای بیشتر و یا در پاره‌ای مواقع خاص می‌پوشیدند.

زندگی مردم هاوائی در فضای باز و هوای آزاد می‌گذشت. از خانه‌های خودمعمولا جز بهنگام خواب یا گریز از باران استفاده نمی‌کردند. تقریبا" همهٔ این خانه‌ها کوچک بود و ساختمانی ساده داشت. آنها را به‌شکل راست‌گوشه، با دیوارهای کوتاه و بامهای نوک‌تیز بنامی‌کردند. کالبد خانه‌ها از ساقه‌های راست درختان کوچک که در زمین‌استوار می‌شد، پدید می‌آمد. قسمت‌های دیگر درختان را محکم به این تیرهای راست می‌بستند و بدین‌ترتیب دیوار و بام‌خانه‌ها ساخته می‌شد. روی آنها را با لایه‌ای ضخیم از علفی بنام پیلی و برگ‌های نیشکر و یا علف‌های دیگر می‌پوشاندند. این دیوار و بام در برابر باد و باران، حتی در سنگین‌ترین رگبارها، پایداری می‌کرد. کف خانه‌ها خاکی بود و روی آن‌ها را با حصیر می‌پوشانیدند. خانه‌ها فقط یک در کوتاه داشت و در آنها پنجره و دودکش تعبیه نمی‌کردند، چون آب و هوای این سرزمین نیازی به تولید حرارت نداشت و پخت‌وپز هم در بیرون از خانه انجام می‌گرفت.

امروز، خوراک نخستین مردم هاوائی نیز مانند خانه‌هاشان بسیار ساده بنظر می‌آید. با وجود این مردمی تندرست و فعال بودند و هیچ چیز گواه نیست که آنان احساس کمبود خوراک‌های گوناگون دیگر را کرده باشند، زیرا که آنان از وفور خوراکهای سلامت‌بخش و سرشار از نیرو، بهره‌مند بودند. نقل با اندک تصرف از کتاب هاوائی ــ اسکار لوئیس ــ ترجمه محمود کیانوش

هایوسا Hausa

سیاه‌پوستان نیجریه شمالی و ازنخستین بازرگانان این منطقه بودند. شهرها و ایالات بزرگی ایجاد کردند. زبانشان زبان سودانی و اکثر مسلمان و بساختن مصنوعات دستی معروف هستند.

مردم هند

در سند (که شمالی‌ترین ایالت پرزیدنسی بمبئی‌است) و پنجاب، طی‌هزارهٔ چهارم و سوم پیش از میلاد، یک زندگی شهری بسیار مترقی وجود داشته است. وجود چاه‌ها و گرمابه‌ها و مجاری فاضل‌آب مجهز در اغلب خانه‌ها، دلالت دارد بر اینکه وضع اجتماعی مردم آن لااقل با وضع مردم سومر برابر بوده و بر وضعی که در مصر و بابل حکمفرما بوده برتری داشته است... حتی در "اور" خانه‌ها بهیچوجه از لحاظ کیفیت ساختمانی با منازل موهنجودارو قابل‌مقایسه نیست.

با وجود ارتباط و پیوستگی که بین بازمانده‌های سند و میسور وجود دارد، باز احساس می‌کنیم که دانش ما دربارهٔ زمانی که موهنجودارو در اوج ترقی بود تا ظهور آریائی‌ها شکاف‌عظیمی دارد، و یا شاید مناسب‌تر است بگوئیم که دانش ما دربارهٔ گذشته بیش از شکافی نیست که برحسب اتفاق در زمینهٔ جهل ما پدید آمده است. بین آثار تاریخی سند، یک مهر ویژه وجود دارد که مرکب از دو سر مار است و این، رمز قدیمترین مردم تاریخی هند یعنی ناگاهای Nagas مارپرست بوده است که آریائی‌های مهاجم، هنگام ورود بهند، نواحی شمالی را در تصرف آنان یافتند و اخلاف ایشان، هنوز درکوه های دور افتادهٔ هند روزگار می‌گذرانند. قدری دورتر در اقصی نقطهٔ جنوب هند، مردمی می‌زیستند سیاه‌پوست و بینی‌پهن که آنها را دراویدی Dravidian می‌خوانیم، ولی از اصل و ریشهٔ این کلمه آگاه نیستیم. دراویدی‌ها، حتی هنگامی که آریائی‌ها هجوم کردند، مردمی با فرهنگ بودند. بازرگانان ماجراجوی دراویدی که دریا ها را درمی‌نوردیدند تا سومر و بابل رسیده‌بودند، شهرهای آنان‌ازظرافت‌کاریها وتفننات بیشماری برخوردار بود. ظاهرا " آریایی‌ها پس از استقرار در آن سرزمین، سازمان جامعهٔ روستائی و زمین‌داری و طرز وصول مالیات را از آنان فراگرفتند. تا بامروز ناحیهٔ دکن، از لحاظ نژاد و مراسم و زبان و ادب و هنر، دراویدی مانده است.

هجوم بر این طوائف مترقی و انقیاد آنان بدست آریائی‌ها، جزئی از آن رویدادهای تاریخی بود که در طی آن شمال متناوبا " برجنوب آرام و صلحجو حمله می‌کرد. این حملات، یکی از اساسی‌ترین رویدادهای تاریخی بوده است که تمدنات، همچون تموجات تاریخی، برپایهٔ آن فراز و نشیب دوران خود را طی کرده است. آریان‌ها بر دراویدی‌ها هجوم می‌آوردند، آخائیان و دوریان بر کرت‌ها، واژه‌ای‌ها و آلمانها بر رومیان، ولمبارد ها بر ایتالیائی‌ها و انگلیسها بر جهان. مناطق شمالی، همیشه فرمان‌روایان و سلحشوران را در آغوش خود پرورانده و جنوب هنرمندان و پاکان بوجود آورده است، و از آن میان آنان که شکیبا بوده‌اند همواره از بهشت نصیب برده‌اند.

این آریائیهای غارتگر چه‌کسانی بوده‌اند؟ خود آنان برای تسمیهٔ خویش اصطلاحی را بکار برده‌اند که نجیب (در سنسکریت Arya یعنی نجیب) معنی می‌دهد، ولی شاید این اشتقاق که ریشه در سرچشمهٔ وطن‌پرستی دارد، یکی از آن چاره‌اندیشیهای بعدی است که کارلغت‌شناسی را بازیچهٔ هوی و هوس قرار داده است. با قرب احتمال آنان از ناحیه بحر خزر آمدند – از محلی که پسرعموهای ایرانیشان آنرا Aryana -Vaejo (خانهٔ آریایی‌ها) می‌خواندند. در حدود همان زمانی که آریائی‌ها کاسیان بابل راتاراج کردند. آریائی‌های و دائی بدخول در هند آغاز نهادند.

این آریائی‌ها هم مانند آلمانها که بایتالیا هجوم بردند، بیشتر مهاجر بودند تا فاتح ولی آنان با خود اندامی زورمند، اشتهائی خوب برای خوردنیها و آشامیدنیها و آمادگی برای درنده‌خوئی و مهارت و دلاوری در جنگجوئی داشتند و این خصوصیات به‌زودی آنان را بر سراسر هندشمالی فرمانروا ساخت.

آنان با تیروکمان می‌جنگیدند و سلحشوران زره‌پوش گردونه سوار، درحالی که تبر-زین و زوبین در دست می‌گرداندند، رهبریشان می‌کردند. بدویت آنان پیش از آن بود که ریا بکار برند: لذا هند را منقاد کردند بی‌اینکه وانمود کنند که می‌خواهند بآن تعالی دهند. همین قدر بود که برای حشم خود زمین و چراگاه می‌خواستند. لفظی که برای معنای جنگ بکار می‌بردند چیزی از شرف ملی حکایت نمی‌کرد، بلکه فقط "میل بدست – آوردن گاوان بیشتر" معنی میداد. آهسته‌آهسته، در طول سند و گنگ بسوی خاور راه یافتند و سرانجام سرتاسر هندوستان باطاعت آنان در آمد.

چون از حال جنگ مسلحانه روگرداندند و به کشت و زرع پرداختند طوایف و اقوام آنان بتدریج صورت دولت‌های کوچک پیدا کردند. هر دولت، بوسیلهٔ پادشاهی اداره می‌شد، و قدرت واختیارات این پادشاه در دست شورایی از سلحشوران بود، هر طایفه را راجه یا رئیس رهبری می‌کرد، و اختیارات این راجه‌بوسیلهٔ شورای قبیله محدود میگشت هر طایفه‌مرکب از چنداجتماع روستایی مستقل بود که انجمن روسای خانواده برآن‌حکومت می‌کرد. می‌گویند بودا از کسی که در برابر او مقام یوحنای پاک‌را داشت سوءال کرد: "ای انانداا"! آیا شنیده‌ای که Vajjians برای همیشه گرد می‌آیند و بجلسات عمومی‌طوائف خود رفت‌وآمد می‌کنند؟... ای اناندا، مادام که واجیان‌ها این همه گرد هم جمع می‌شوند و در جلسات‌عمومی طائفه خود رفت‌وآمد می‌کنند، راه سقوط و انحطاط نخواهند پیمود بلکه همواره پیشرفت خواهند کرد."

آریانها، مانند همهٔ اقوام دیگر، مقرراتی برای ازدواج داخلی Endogany و خارجی Exogany داشتند، یعنی اجازه نداشتند با افرادی خارج از نژاد خود و یا

خویشان خیلی نزدیک ازدواج کنند. از این مقررات، بارزترین آئین‌های هندویی بوجود آمد. آریائی‌ها رعایا را پست‌تر از خود می‌دانستند و چون جمعیت آنان بر آریائی‌ها فزونی داشت چنین پیش‌بینی کردند که اگر در امر ازدواج قایل به تحدید نشوند، بزودی اصالت نژادی خود را از دست می‌دهند و یکی دو قرن که بگذرد در اکثریت عظیم رعایا هضم و جذب خواهند شد. لذا نخستین پایهٔ تقسیم فرقه را برمیزان مقام و رتبه ننهادند، بلکه رنگ را ملاک تقسیم قرار دادند، و بدین‌وسیله بینی دراز را از بینی پهن، آریائی را از ناگاو دراویدی جداکردند و این خود مبتنی بر مقررات ازدواج گروهی بود که از سنت ازدواج داخلی پیروی می‌کرد. این مبالغه در تقسیم‌بندی طبقات از روی اعتبارات نژادی میراثی و تقسیمات حرفه‌ای، در دورهٔ ودائی وجود نداشت. در بین خود آریائیها، ازدواج (بغیر از ازدواج با خویش نزدیک) آزاد بود، و مقام بوسیلهٔ اصل و نسب تعیین نمی‌گشت.

درآن زمان که هندودائی (۱۰۰۰ — ۲۰۰۰ ق.م) به عصر پهلوانی انتقال‌مییافت (۵۰۰ — ۱۰۰۰ ق.م) — یعنی در حالی که هند از اوضاع و احوال مصور درودها تغییر شکل می‌داد و بدان صورت در می‌آمد که در مهابهارت Mahabharata و رامایانا Ramayana مجسم شده — شغلها بیشتر اختصاصی و موروثی می‌شد و تقسیمات فرقه‌ای بیش از پیش مشخص می‌گشت.

در راس جمیع فرقه‌ها، فرقه کشاترا Kshatriyas (جنگجویان) قرار داشت که تصور می‌کردند مردن در بستر گناه است. مراسم مذهبی در اوائل بهمان صورت که سزار روم نقش کاهن را بازی کرد، بوسیلهٔ روسای قوم و پادشاهان انجام می‌گرفت در آن زمان برهمن‌ها، یا روحانیان، در حین انجام مراسم قربانی، مددکارانی بیش بشمار نمی‌رفتند در رامایانا، یک کشاتریائی بشدت علیه ازدواج یک "عروس مغرور و بی‌نظیر" از جنس سلحشور با یک "روحانی و برهمن یاوه‌گو" اعتراض می‌کند. کتاب‌های مقدس Jain، مقام رهبری کشاتریا را مسلم فرض کرده و تعالیم بودائی آنقدر جلو می‌رود که برهمن را یک "فرومایه‌زاده" می‌خواند. آری، حتی در هند هم امور تغییر می‌یابند.

این هندی‌های آریایی چطور زندگی می‌کردند؟ در آغاز بوسیلهٔ جنگ و غارتگری و سپس از راه گله‌داری و کشت و زرع و صنعتگری بطریق روستایی که بی‌شباهت به روش قرون وسطائی اروپا نبود، روزگار می‌گذراندند؛ زیرا تا فرارسیدن عصر انقلاب صنعتی که ما در آن بسر می‌بریم، اساس زندگی اقتصادی و سیاسی انسان بهمان صورت عصر نوسنگی باقی مانده بود. آریائیهای هند بدامپروری می‌پرداختند و بی‌آنکه گاو را مقدس بدانند، ازآن استفاده می‌کردند و هرگاه مایل بودند گوشتش را می‌خوردند و لقمه‌ای از آن به‌روحانیان،

یا خدایان می‌دادند ، بودا که در روزگار پرهیزگاری جوانی ، از گرسنگی بمرگ افتاده‌بود ، گویا بر اثر خوردن خوراک مفصلی از گوشت خوک جان سپرد . جو می‌کاشتند ، ولی‌ظاهرا" در زمان ودایی ، از برنج اطلاعی نداشتند . کشتزارهای هر اجتماع روستایی بین خانواده های ترکیب کننده‌ٔ آن تقسیم می‌گشت . ولی همهٔ مزارع با هم آبیاری می‌شد . فروش‌زمین بیک نفر خارجی ممنوع بود و فقط ممکن بود آنرا به وارث ذکور خانوادهٔ پدر انتقال‌داد . اکثریت مردم زارع بودند و قطعه زمینی از خود داشتند ، آریائیها ، کار مزدوری را نمی‌پسندیدند . با اطیمنان می‌توان گفت که نه ملاک داشتند و نه گدا ، نه ملیونر و نه محله‌های کثیف در شهرها .

صنایع دستی در بین صنعتگران و شاگردان تازه کار رواج داشت ، و ۵۰۰ سال قبل‌از میلاد مسیح باینها سازمان داده‌شد و در نتیجه بصورت اصناف نیرومند فلزکاران ، درود- گران ، سنگتراشان ، دباغان ، صنعتگران عاج ، سبدسازان ، نقاشان خانه ، تزئین‌کنندگان ، کوزه‌گران ، رنگ‌سازان ، ماهیگیران ، دریانوردان ، شکارورزان ، دام‌اندازان ، قصابـان ، قنادان ، آرایشگران ، ریش‌تراشان ، مشت و مال‌گـران ، گل‌فروشان ، آشپزان ، درآمدند - فهرست این اشخاص خود از تنوع و رنگارنگ‌بودن زندگی آریائی هند حکایت می‌کند . این اصناف ، امور داخلی صنف را خود تسویه می‌کردند و حتی داوری دربارهٔ مشکلات موجود بین اعضاء وهمسران آنان را خود برعهده می‌گرفتند . مبنای قیمت‌ها ، چنانکه در زمان ما متداول است ، براساس عرضه و تقاضا نبود ، بلکه روی ساده‌لوحی مشتری قرار داشت ، ولی در قصر پادشاه یک مقوم رسمی وجود داشت که مانند ادارهٔ تثبیت قیمتهای آمریکا سری بود و قیمت‌های کالا را برای خریدوفروش مورد آزمایش قرار می‌داد و شرایط لازم رادیکته می‌کرد .

تجارت و مسافرت تا مرحلهٔ استفاده از اسب و گاریهای دوچرخه‌ای ترقی کرده‌بود ، ولی هنوز استفاده از آنها مانند قرون وسطی مشکل بود ، در هر سرحد کوچکی مامورین - وصول مالیات جلو کاروانها را نمی‌گرفتند و در هر پیچ و گردنه با راهزنان روبرونمیشدند . حمل‌ونقل از طریق رودخانه و دریا بیشتر تکامل و پیشرفت کرده بود : در حدودسال ۸۶۰ ق.م کشتی‌ها با شراعهای متوسط و صدها پارو به بین‌النهرین ، عربستان و مصر کالاهای مخصوص هند حمل می‌کردند ، از قبیل : عطرها ، ادویه‌جات ، پنبه و حریر و شال و پارچه های نازک تن‌نما (موصلی) مروارید ، یاقوت ، چوبهای آبنوس و سنگهای قیمتی وزریهـای آراسته .

اخلاقیات عالم بازرگانی بر پایهٔ رفیعی قرار داشت . پادشاهان هند ودائی مانـند شاهان یونانی عصر همر ، پروائی از غارت احشام همسایگان خود نداشتند ، ولی مورخ

یونانی نبردهای اسکندر نوشته است که "هندوان از لحاظ راستی و درستی برتری دارندو بقدری رفتارشان عاقلانه است که بندرت به کشمکش و مرافعه متوسل می‌گردند و چنـدان شرافت دارند که نه برای درهای خود احتیاج بقفل دارند و نه بتعهد کتبی نیازمندند تا قراردادهایشان را بر پایه محکم استوار سازد. آنان بعالیترین مرتبهٔ راستی و درستکاری رسیده‌اند." رگ ودا Rig-Veda از زنای با محارم، اغوا، فحشاء، سقط جنین وزنا صحبت می‌دارد، و علائمی‌از لواط هم در آن وجود دارد، ولی آن تصویر کلی که از وداها و حماسه‌ها در مورد روابط جنسی و زندگی خانوادگی بدست می‌آوریم، از عالیترین نـوع خود می‌باشد.

باربودن عروس بزور امکان داشت ازدواج کرد و همچنین ممکن بود عروسی را خرید و یا با موافقت‌طرفین، عروسی کرد ولی ازدواج از روی تراضی‌بطرفین، کمی‌غیرآبرومندانه انگاشته می‌شد. زنان ترجیح می‌دادند که خریده شوند و اگر دزدیده می‌شدند، برای‌آنان جنبهٔ تعریف داشت. تعدد زوجات روا بود و بین بزرگان تشویق می‌شد، زیرا نگاهداری از چند زن و انتقال قابلیت و استعداد خود به اخلاف یک عمل شایسته محسوب می‌گشت. داستان دروپادیDraupad که در یک آن با پنج برادر ازدواج کرد، از یک تصـادف اتفاقی حکایت می‌کند و آن رسم شگفت‌تعددشوهر Polyandry (یا ازدواج یک زن با چند مرد که معمولا برادر بودند) در روزگار پهلوانی بود که آثار این رسم تا ۱۸۵۹ در سیلان باقی بود و هنوز هم در دهکده‌های کوهستانی تبت، باقی است. ولی چند زنـی Polyyany معمولا امتیازی بود که بجنس ذکور اختصاص داشت و مرد با قدرت پدرـ شاهی بر خانوادهٔ آریائی فرمانروائی می‌کرد. مرد حق مالکیت همسران و بچه‌های خودرا داشت و در بعض موارد می‌توانست آنها را بفروشد و یا از خانه بیرون کند. نقل از کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت ــ ترجمه مهرداد مهرین.



تظاهرات مردم نامی بیا ــ آفریقا



ترجمه عبدالحسین سعیدیان

هوتن توت‌ها، مردمی هوشمند در قلب آفریقا

۱ ـ هوتن‌توت‌ها در لباس‌های اروپائی ، همه آنان چنین لباس‌هائی نمی‌پوشند از چپ براست یک نفر ناما ، یک دختر ، همسر رئیس قبیله ، یکنفر مرد قبیله ، این مردم پوستی قهوه‌ای زردو گونه‌ای استخوانی دارند .

هوتن‌توت‌ها مردمی هستند که با بوشمن‌ها از لحاظ نژاد و زبان وابستگی و پیوستگی دارند و این هردو قوم در مناطق جنوبی آفریقازندگی میکنند . (به‌بوشمن‌هاکه‌درذیل‌کلمه‌بوشمن‌هادرکتاب چاپ شده مراجعه فرمائید) زبان مردم هوتن توت از یکسری کلمات و آواهای نامانوس (بنظر اروپائیان) غرغرها ، خرخرها وتیک‌تیک‌ها تشکیل گردیده است.

هوتن‌توت‌ها از بوشمن‌ها نسبتا بلندقدتر اما از طرف دیگر خیلی شبیه به بوشمن‌می‌باشند زیرا از لحاظ جسمانی کوتاه و خپل و رنگ پوستشان زرد قهوه‌ای است . پوست مردم هوتن‌توت کمی چین‌دار و صورت آنها معمولا نسبتا مسطح و پهن با گونه استخوانی‌که کمی بیرون زده و بینی پهن می‌باشند .

برخی می‌پندارند که از نسل دریانوردان چینی می‌باشند که قدم بسواحل آفریقا نهاده و در جنگل‌های انبوه اقامت و مسکن گزیدند ، عقیده قابل توجه دیگر آنستکه ، هوتن‌توت‌ها ، کهن‌ترین مردم بومی آفریقا و بنظر دیگران این مردم از باستانی‌ترین انسانهای روی زمین می‌باشند .

اختلاف عمده هوتن‌توت‌ها با بوشمن‌ها اینستکه ، بوشمن‌ها از راه‌شکار جانوران و گردآوری گیاهان زندگی می‌کنند ، درحالیکه هوتن‌توت‌ها به پرورش گاو ، گوسفند و بز می‌پردازند .

اینطور بنظر می‌رسد که احتمالا هوتن‌توت‌ها پرورش دام‌های اهلی را پیش از کوچ از شرق آفریقا آموخته بودند ولی بوشمن‌ها در مناطق غربی‌آفریقای جنوبی می‌زیستند پیش ازاینکه‌هوتن‌توت‌ها بدین سامان بیایند . حتی پیش از آنکه اروپائیان (هلندی‌ها در سال ۱۶۵۲ وارد کیپ‌توون شدند) شروع به‌سکونت‌در آفریقای جنوبی نمایند ، هوتن‌توت‌ها به فعالیت‌های تهاجمی فراوانی برای راندن بوشمن‌ها از چراگاههای غنی‌تر بسوی زمین‌های نه‌چندان‌خوب پرداختند .هوتن‌توت‌ها می‌خواستند علفزارهای بهتر و مناطق مستعدتر را برای خود بچنگ آورند . چون قبایل دیگر وارد آفریقای جنوبی شدند ، آنان با هم متحد در راندن بوشمن‌ها از شکارگاههای قدیمیشان گشتند . برای اینکه هوتن ـ توت‌ها گله‌های خود را در چراگاهها بچرانند به از میان‌بردن و راندن‌جانوران‌وحشی‌اقدام‌کردند،در نتیجه بوشمن‌ها به گله‌های گاو و گوسفند و بزآنها حمله کردند ، چون نبرد درگرفت و بوشمن‌ها شکست خوردند بسوی بیابان کالاهاری رانده شدند . صحرای کالاهاری در قسمت وسطای آفریقای جنوبی قرار

دارد. البته صحرای کالاهاری بیابان واقعی نیست زیرا خیلی چیزها درین ناحیه می‌روید فقط این ناحیه خیلی خشک است.

هوتن‌توت‌ها نیز به نوبه خود با هجوم اروپائیان بزمین‌های خوب، از سرزمین خویش بسوی مناطق خشک کم استعداد رانده شدند. قبایل هوتن‌توت بوسیله اروپائیان درهم شکسته و بسیاری از مردم شکست‌خورده هوتن‌توت برده سفیدپوستان شدند. بنابراین هوتن‌توت‌ها در محلی که اکنون ایالت کیپ Cape جمهوری آفریقای جنوبی می‌باشد از فعالیت بازداشته و مردمی‌جدا از سایر اقوام اروپائی گردیدند.

اروپائیان آنانرا جزو رنگین‌پوستان بشمار آورده و انواع ستم‌ها را بر این مردم و سایر اقوام غیرسفیدپوست اعمال کردند (در آفریقای جنوبی رنگین‌پوست به نژادهای دورگه اروپائی‌مالایائی‌ها، هوتن‌توت‌ها و بوشمن‌ها، حتی برخی از مردمی که از تبار سیاه‌پوست هستند گفته می‌شود.) عده کمی ازهوتن‌توت‌ها در بچوآنلند زندگی می‌کنند، اماامروزه فقط در آفریقای جنوب غربی در زمین‌هائی که در شمال رودخانه اورانج قرار دارد بصورت جدا از مردم اروپائی‌زندگی می‌کنند. این ناحیه را ناما نامیده‌اند. و در حدود ۳۰۰۰۰ نفر سکونت دارند. این مردم بیشتر راههای زندگی قبیله‌ای خود را



۲ — یکنفر هوتن‌توت شکارچی، تیرها و سرنیزه‌هایش را سرآهنی گذاشته. این مردم شکارچیانی ماهر و باهوش و در نگهداری گله‌های خود علاقه فراوان دارند.



۳ ـ یک‌نوع کفش صندل (بالا و پائین در طرف چپ) که بوسیله هوتن‌توت‌ها ساخته شده یک پارچ و ظرف‌آب یک ظرف (بشقاب) که از چوب با چاقو کنده‌کاری وساخته‌شده یک تبر کوچک، یک سوزن خیاطی بزرگ کیف چرمی که در آن چربی نگهداری می‌کنند. هوتنوت‌های نخستین ابزارهای ساده‌ای می‌ساختند.

فراموش‌کرده‌اند.

قرنها پیش هوتنوت‌ها از جائی بجائی برای جستجوی چراگاههای تازه می‌کوچیدند تا در آنها گله‌های گاو و گوسفند و بز خود را بچرانند هر گروه یا کلان قبیله در زمین‌های مخصوص بخود حرکت می‌کرد. دیدن بهترین چراگاهها معمولا اختلاف‌برانگیز بود. غذای‌عمده این مردم شیری بود که‌ازگله‌های خود بدست می‌آوردند. وظیفه‌دوشیدن شیر بعهده زنان بوده است. آنان ریشه‌های‌خوراکی و دانه‌ها رانیز می‌خوردند. از شکاروبدام‌انداختن جانوران وحشی نیز بهره می‌جستند. در آن روزها پیش از آنکه بانتوها واروپائیان وارد علفزارهای آفریقای جنوبی که غنی‌ترین نواحی جهان بواسطه وجودانواع‌مختلف جانوران وحشی بود شوند، هوتن‌توت‌هابسوی‌سرزمین‌های‌کم‌استعدادتر رانده‌شدند که جانوران معدودی برای شکار یافت می‌شد، اما مهارتشان در شکار از بوشمن‌ها بیشتر و اسلحه‌شان کارآمدتر بود. هوتن‌توت‌ها، آهن‌را ذوب می‌کردند و سرنیزه و سرتبر می‌ساختند.

برای اینکه باعلاقه جانوران خود رامراقبت و نگهداری‌می‌کردندوهرگز‌کاملا آواره همچون بوشمن‌ها نبودند ازینرو اردوگاهها و خانه‌هائی بهتر از بوشمن‌ها برای‌خود می‌ساختند. خانه هوتن‌توت‌ها کلبه‌ای بشکل کندوی زنبورعسل که از چوب و سرشاخه ساخته و با نی و حصیر پوشانیده می‌شود می‌باشد.

هنگامیکه یک گروه بسوی علفزارهای نو حرکت‌می‌کند کلبه‌ها از جا کنده و در محل جدید نصب و دوباره ساخته می‌شود. اثاث‌البیت‌چندانی ندارند، روی حصیر می‌خوابند ظروف چوبی می‌سازند و از نی سبد می‌بافند، از پوست در نگهداری شیر و آب استفاده می‌کنند.

یک اردوگاه هوتن توت معمولا با کلبه‌هائی بصورت دایره که‌برای نگهداری گاو و گوسفند در مرکز آن استفاده می‌کنند ساخته می‌شود. اطراف اردوگاه را باخار نرده‌گذاری می‌کنند. امروزهوتن توت‌ها همچون اروپائیان لباس می‌پوشند از پوست در تهیه لباس استفاده می‌کنند بدن خویش رابا چربی و



یک خانه هوتنوت که با حصیرو نی پوشانیده شده چون به نقطه جدیدی می‌کوچند کلبه‌های مدور خود را برای نگهداری گله برپا می‌کنند .

گل‌اخری‌نقاشی می‌کنند . از هنگامیکه مردم آفریقا بااروپائیان روبرو شدندبسیاری از لباس‌های قبیله‌ای خود را کنار گذاشتند . برخی از هوتن‌توت‌ها کشاورز گشته و زندگی از راه خانه‌بدوشی راکنار گذاشتند . عده‌ای دیگر نیز بسوی شهرهاجلب و جذب شدند بدین منظور دیگر کمترهوتن‌توت‌هارا می‌توان بهمان شیوه زندگی گذشته دید . یکی از تفاوت‌های جالب میان آنان و بوشمن‌ها می‌باشد اینستکه بوشمن‌ها نقاشان ماهر و کشندگان تصویر روی صخره می‌باشند درحالیکه هوتن‌توت‌هابه‌چنین کارهائی شهرت ندارند .

آفریقا قاره‌ای است که در آن نژادها و قبیله‌های بومی متعدد وجود دارد و مردمش‌غالبا به هوشمندی اروپائیان مهاجر می‌باشند یا پدرانشان اروپائیانی می‌باشند که در گذشته به سرزمین آفریقا آمدند . قسمت‌هائی از آفریقا راخود آفریقائی‌ها اداره می‌کنند میان آنان افراد درس‌خوانده و مدیر فراوان است که در دانشگاههای آفریقا اروپا و آمریکا تحصیل کرده‌اند .

هون‌ها

مردمی از نژاد زرد بودند که از خاور بسوی اروپا شتافتند وهرچه‌برسرراه‌می‌یافتند ویران می‌کردند ،رئیس‌این مردم آتیلا نام‌داشت .هونها سرانجام در نزدیکی پاریس از توتن‌ها شکست خوردند و راه ایتالیا را در پیش گرفتند و بی‌هیچ مقاومتی وارد این سرزمین و باعث کشتار و ویرانی بسیار شدند .اما چون به نزدیکی رم رسیدند با تدبیر عده‌ای آتیلا و قوم هون از آنجا بازگشتند .

هوئیکول‌ها

" در قسمت جنوبی سیرامادره غربی واقع در ایالت ژالیسکو و نایاریت مکزیک اکنون شش تا هفت هزار نفر از این گروه بومیان به نام هوئیکول‌ها زندگی می‌کنند. آنها در مناطقی با پستی و بلندی بسیار زیاد که عمق دره‌های آن به ۵۰۰ متر و قلل کوههای آن به بیش از دو هزار متر می‌رسد سکونت دارند که با هیچ‌وسیله‌یی جز با پا نمی‌توان بدانجا راه یافت. هوئیکولها دارای گروه نژادی واحدی نیستند بلکه از مجموع سه قبیله هوآ اوتوآری، توآپوریتاری و تاتئیکتیاری که از لحاظ زبان و فرهنگ با هم متفاوتند تشکیل شده‌اند. زبان آنها با شاخهٔ اوتو ـ ناهوآتل پیوند دارد و پیش از آنکه آزتکها وارد درهٔ مکزیک شوند در سیرا مستقر گردیده‌اند.

فرهنگ هوئیکولها از چنان نیرویی برخوردار بود که به جای آنکه جذب فرهنگهای دیگر شود هنرشان با استفاده از منابع مربوط به دوران پیش از کریستف‌کلمب گسترش پیدا کرد. در مورد زندگی معنوی، آنچه یک فرد هوئیکول طالب آن است عبارت‌از دارا بودن یک قلب غیرمادی نیرومند و سالم است و دست‌یابی به این منبع زندگی از طریق دوام بخشیدن به خاطرهٔ دسته‌جمعی، انجام مراسم مذهبی پیچیده و برگزاری نذرها و قربانیهایی که به محرومیت‌هایی منجر می‌گردند امکان‌پذیر است ـ اگر چه این اقوام همیشه در فقر و تنگدستی کامل بسر می‌برد.

برخلاف انسان‌امروزی، هوئیکولها به‌خاطر جنبه‌های متعالی و جاودانه‌زندگی‌برای آن ارزش زیادی قائلند. قلب مجرد و غیرمادی عبارت از رسوبی از خاطرات غیرشخصی است که از آغاز ظهور انسان در روی زمین تشکیل شده است. اجداد و نیاکان از قبیل آتش (پدربزرگ ما) و دریا (مادر ما) و نخستین حیوانات اشخاصی بودند که قلب جسمانی و مادی خود را فدا کردند تا به هوئیکولها زندگی بخشند و به‌آنها امکان دهند که دارای قلبی مجرد و غیرمادی باشند و به دیدی فوق طبیعی از دنیای خود دست یابند. هوئیکولها می‌کوشند که از سرمشق آفرینندگان پیروی کنند و با قربانیهای مادی خود را شایستهٔ زندگی معنوی سازند. کوچکترین کارهایی که یک فرد بومی با شوق و رغبت بدان می‌پردازد با آنچه که اصل و منشاء خلقت جهانی را تشکیل می‌دهد، و در عالم صغیر انفرادی وی و در جوهر هر گیاه و هر معدن منعکس می‌گردد پیوندهایی دارد زمان حال با جوهر جاودانی خود درهم می‌آمیزد و هرگونه نیاز به سرگرمی را از میان برمی‌دارد.

هنر هوئیکول اشکال گوناگونی دارد. نخستین هنر، هنر مقدس، عرفانی، متعالی

و دسته‌جمعی است. این یک هنر مذهبی است که نه تنها می‌تواند تجارب معنوی را توصیف کند بلکه قادر به برانگیختن آنها هم هست. و تنها شامانها یا "سرایندگان" که ما را آکات (مفرد این کلمه ما را آکام است) نامیده می‌شوند با اشکال درست و مفهوم دقیق این هنر آشنایی دارند.

هوئیکولها در یک مرکز تشریفاتی موسوم به توپیکا گرد هم می‌آیند. برای دور هم جمع شدن، صدها نفر از افراد قبیله که از رانکوهای خود (خانه‌های روستایی پراکنده و دور از هم) می‌آیند باید غالبا" بیش از یک شبانه‌روز به راه‌پیمایی دشواری بپردازند. همهٔ این افراد می‌آیند تا دریک نمایش فوق‌طبیعی شرکت جویند که هدف آن بازآفرینی محیط مساعدی است برای اینکه به زندگی جهان روح تازه‌یی بخشیده شود. این افراد مانندخدایان باید میان آب (مادران ما، دریا، باران، آسمان و زمین) آتش (پدربزرگ ما)، خورشید (پدر آفرینندهٔ ما) و با دو گوزن (برادران ارشد ما) هماهنگی برقرارکنند. از اینرو آنها چندین شبانه‌روز به انجام مراسم پر شوری می‌پردازند و طی آن بارقصیدن و روزه گرفتن و دائما" گوش فرا دادن به آهنگ موسیقی مسحور کننده، از روح اجداد و نیاکان خود استمداد می‌طلبند و اجداد آنها نیز خشنود از کوششهای فرزندان خویش دست به تجدید نیروی "ایپاری" آنها می‌زنند و با دادن شبنم به آنها به روح آنان تازگی و طراوت می‌بخشند. بدینسان‌در یک فرد هوئیکول روح ذاتی و جاودانه دریافت شده از اجداد و نیاکان با روح پنهان ومشترک در همهٔ انسانها در هم می‌آمیزد و بدین سان میان عالم کبیر و عالم صغیر رابطه‌یی بوجود می‌آید. ایندو به پایداری هم کمک می‌کنند و ابدیت زمان حال را بارور می‌سازد.

همهٔ مردم‌از کودکان گرفته تا افراد سالخورده در این مراسم اتحاد انسانی باخدا فعالانه شرکت می‌کنند. هر فردی برای تقویت ماموریت فوق‌العادهٔ ما را آکام که برای تمام حاضران سرود و دعا می‌خواند نیرو و شور و نشاط خود را بدیگران منتقل می‌سازد. پس از جشن اجداد جشن مردانی که به‌وسیلهٔ آتش و توبه و نمایشهای طبیعی خویش به خدایان نزدیک‌تر شده‌اند انجام می‌گیرد. آنگاه خانواده‌هایی که جدا از هم زندگی می‌کنند وارد پیوند قبیله‌یی می‌شوند. بهنگام انجام مراسم مذهبی در مرکز تشریفاتی، سراسر زندگی خانواده است که در این آفرینش زمان و مکان جادویی منعکس می‌گردد و ارزش سرمشق را بخود می‌گیرد. جشن، اوج نمایشی دورهٔکارهای روزمرهٔ در ارتباط با کشت ذرت (مادر ما) است. رقص "مادر ما" یکی از مهم‌ترین لحظات در این تشریفات بشمار می‌رود. و لازم است که مادر تحمل اینرا داشته باشد که خورده شود. بوشناسی در نظر هوئیکول را می‌توان بدینگونه توجیه نمود. "همه خود را فدای ما می‌کنند: ذرت

دخترانش را ، گوزن بچه‌هایش را ، خورشید پیکانهایش را و دریا دخترانش را که عبارت از مارهای پردار و ابرهای پرباران باشند به ما می‌بخشند . و این اساس آداب‌ورسومی را تشکیل می‌دهد که هر خانواده‌یی با رعایت آن روزبه‌روز بیشتر خود را فراموش می‌سازد . هرگونه زندگی از قانون آسمانی پیروی می‌کند . کودکان از سن چهارسالگی به کودکان[۱] کوچکتر از خود می‌پردازند وبدینسان در مسئولیتی که والدین نسبت به آنها دارند شرکت می‌جویند . پدران و مادران بزرگ نیز به‌نوبهٔ خود تجارب و دانش عمیقی را که طی سالها زندگی بدست آورده‌اند به آنها منتقل می‌کنند .

کودک هوئیکول با یک احساس مذهبی از زندگی ـ که مفهوم اسراری را که دور و بر او را فرا گرفته‌اند اندک‌اندک برای او آشکار می‌سازد ـ بزرگ می‌شود . پیران داستانهائی را که با تجارب شخصی آنها در هم آمیخته برای وی شرح می‌دهند . و او این نکته را در می‌یابد که در محیط زندگیش همه چیز عبارت از زندگی است و همه چیز او را با واقعیتی برتر که درهر پدیده‌یی نهفته است مربوط می‌سازد و نیز به این نکته پی می‌بردکه‌گیاهان و افراد انسانی و جانوران ممکن است بیکدیگر مبدل شوند نامشان دگرگون گردد و شکل مادی خود را از دست بدهند . همانگونه که یخ ذوب می‌شود و به صورت آب درمی‌آیدتا به دریا بریزد و دریا به کف و سپس به شنبم تبدیل می‌گردد و همانگونه که زائر سبک‌مغز به صخره و قلهٔ کوه مبدل می‌گردد که نشانه‌یی جاودانه از یک غرور احمقانه است .

و نیز به کودک می‌آموزند که چگونه نوشته‌های مقدس را به‌وسیله گلدوزی وبافندگی و با تراشیدن سنگ و درست کردن لوحه‌های مومی که در آن با دانه‌ها و تارهای پشمی چهره‌هایی ساخته می‌شود نمایش و نشان دهد .

صنایع دستی هوئیکول غالبا" بوسیله افرادی تولید می‌شوند که "کوآمیل" را ترک کرده و پیوند خود را با جامعه روستائی بریده و در محیط شهری بسر می‌برند . آنها که نمی‌خواهند نه به وسیلهٔ قربانیهای سنتی و نه با افسون استمدادطلبانهٔ نمایشهائی ـ تصویرنگاری با اجداد خود "آشنا." حاصل کنند از خشم آنها می‌ترسند . مسلماصنعت گری که اشیاء دستی برای فروش می‌سازد اینکار را با الهام یزدانی‌یا برای عبادت‌انجام نمی‌دهد . علاوه بر باختن فرهنگ که این هوییکولهای از ریشه کنده شده از آن رنج می‌برند زندگی آنها هم در قلمرو یک سیستم تجاری که از آنان بهره‌برداری می‌کنند ، قرار دارد .

و اما در مورد خود هنر هوییکول باید گفت که این هنر مانند هر هنر بزرگ دیگر از ضرورتی که خلاق آن احساس می‌کند پیروی می‌نماید و آن ضرورت ابلاغ پیام مهمی است که در دل سرشار از ایمان و درد و شادی وی آشوبی برپا می‌سازد . آثار هنرمندان هوئیکول بمنظورایجاد ارتباط بوجود آمده‌اند و حاکی از دید نیرومندو نمادهایی‌هستند

که برای تبلور یک اندیشه و رساندن یک پیام ترتیب یافته‌اند. خوان نگرین نویسنده و پژوهشگر مکزیکی نقل از مجله پیام اسفند ۱۳۵۷

هیتیان ـ هیتیت‌ها ـ حتی‌ها

این قوم در فاصله بین دو هزار تا یکهزار و یکصدسال قبل از میلاد یکی از دول ـ معظم دوران خود بوده و با مصر خود را برابر می‌پنداشت. پایتخت آنان شهرهاتوساس Hatosas بود که درصدوهشتاد کیلومتری ـ شمال ـ شمال‌شرقی آنکارا قرارداشت. هیتیت‌ها، شهر هاتوساس را در محلی بنا کردند که از سه طرف بوسیله صخره‌های بلند محافظت میشد ولی ازیک جانب مشرف بر بیابانی باز بود اما باز تپه‌ها و بریدگی‌های ـ کوتاهی قسمتی از شهر را محافظت می‌نمود. هیتیان روی این تپه‌ها و بریدگیها دیواری ساختند و زیر آن تونلی ایجاد نمودند که هرگاه مورد حمله قرار می‌گرفت و شهر محاصره میشد، سپاه هیتیان از تونل‌ها خارج و بر مهاجمان از پشت سر حمله‌ور می‌شدند. تونل ها نیز با تخته‌سنگهای منظمی پوشانیده شده بود که هنوز پس از سه هزار سال مستحکم است.

جنگاوران هیتیان از ارابه‌های دو نفره جنگی با چرخهای نیزه‌دار استفاده‌میکردند سیاستمداران با ممالک همجوار روابط سیاسی خردمندانه‌ای برقرار می‌کردند.

نوجوان و مرد کانادائی



دانشمندان دریافته اند که سرزمین اصلی هند و اروپائی ها آسیای غربی بوده ،نظریه جدید شگفتی انگیزی بوسیله شرق شناسان ابراز گشته است .

معمای سرزمین اصلی نژادهندواروپائی

by Svetlana ORLOVA اسوتلانااورلوا ـ ترجمه صدرالدین ملکی

موضوع مبهم و سرزمین اصلی نژاد هند و اروپائی و منطقه محل سکونت اولیه مردمیکه به زبان اصلی هندو اروپائی قبل از انشعاب آن به شعبه های فرعی بدان تکلم میکردند همآره موضوعی مورد مجادله بین محققان و کاوشگران بوده است . دو نفر از دانشمندان روسی بنام گام کریلیدزو ایوانف مدعی هستند که توانسته اند در راه حل این معضل و گشودن این راز گامهائی بردارند .

هم اکنون نیمی از مردم جهان به زبانهائی سخن می‌گویند که از شاخه های گوناگون زبان اصلی هندو اروپائی جدا میشوند . و از میان ۱۹ زبان رایج و گسترده دنیا یازده زبان از شعبه هندواروپائی هستند که شامل زبانهای اسلاوی ، بالتی ، آلمانی ، رومانی ، سیلتی ، ایرانی ، هندوآریائی ، کافیری (در بعضی از نواحی کوهستانی افغانستان با آن صحبت میکنند) آلبانیائی ، یونانی و بالاخره زبان ارمنی میشود . کلیه زبانهای یاد شده ریشه مشترک در زبان اصلی دارند که زبان یک عده از مردم واقعی که در یک منطقه می‌زیسته اند بوده ولی چه وقت و در کجا ؟

در اوائل قرن حاضر بسیاری از محققان که اتفاقا" بیشتر تحقیقات خود را به زبان آلمانی انجام میدادند براین عقیده بودند که گهواره اصلی نژاد هندواروپائی ـ اروپای مرکزی یا به احتمال زیاد در سواحل دریای بالتیک و دریای شمال بوده است . گرچه حتی در آن موقع هم در برابر این عقیده مخالفتهائی ابراز میشد . گروه دیگری از پژوهشگران بر این باور تاکید داشتند که قبایل نخستین هندواروپائی در دشتهائی واقع در شمال دریای سیاه سکونت داشتند .

به هنگامیکه نازیها در کشور آلمان قدرت را بدست گرفتند ، نام آریاها را بعنوان نام نژاد اصلی همه آلمانها برگزیدند . (چنانکه در ادوار پیشین نیز قبایل هندو ایرانی بهمین نام خود را میخواندند) البته این دستاویزی برای توجیه یک جنبش دیکتاتور مآبانه بکار میرفت . بدون اینکه دلائل علمی جهت مدعای مذکور ارائه شود . و همزمان با این ادعا اروپای مرکزی موضوع دعاوی سیاسی محیلانه (بخاطر اینکه موطن اصلی نژاد هند و آلمانی است) ، قرار گرفت .

در دههٔ ۱۹۷۰ اروپای مرکزی از یک طرف و دشتهای واقع در شمال دریای سیاه از طرف دیگر همچنان برای احراز عنوان وطن اصلی نژاد هندواروپائی رقابت داشتند که عقیده جدید مانند تیری که از ترکش رها شود توسط دو عضو برجستهٔ آکادمی علوم شوروی بنامهای گام کریلیدزو ایوانف ابراز گردید . آنها چنین اظهار نظر میکنند : " نتیجهٔ نهائی تحقیقات ما در مورد سرزمین اصلی نژاد هندواروپائی این است که سرزمین یاد شده در شمال غربی آسیا و در جنوب قفقاز و بین‌النهرین مرکزی بوده است " . ولی هدف آنها از ارائهٔ این موطن جدید برای نژاد هندواروپائی چیست ؟ آنها خود اعتراف دارند بر اینکه هدفشان اثبات یا نفی عقیده جاری در مورد اصل نژاد مذکور نیست ، بلکه آرزو دارند که حقایق جدید در نظر گرفته شده سپس بدون تعصب مورد ارزیابی واقع شوند .

◁

برای مثال دانشمندان مذکور متوجه این نکتهٔ مهم گردیدند که همه زبانهای هندواروپائی در حوار یکدیگر توسعه‌یافته‌و همهٔ آنها در آسیای میانه‌بوده اند و بنابراین پژوهشگران استدلال میکنند که موطن اصلی آنها میباید در همان ناحیه باشد .

دراینجا ممکن است این سئوال برای خواننده مطرح شود که چرا باید این نظریه را پذیرفت جواب این سئوال از دید محققان این است " زیرا شواهدی در دست داریم که در مورد صحت نظریه جای شکی را باقی نمیگذارد "

اکنون بهتر است کمی به تعاریف بپردازیم مقصوداز سرزمین اصلی چیست ؟ ممکن است مردمی برای مدتی در یک منطقه معین زندگی کنند و بعد از هزار سال آنها را در یک نقطه دیگر مشاهده کنیم .

برای مثال ملاحظه میکنیم که در اواسط اولین هزاره قبل از میلاد تنها یک شهر بعنوان مرکز زبان لاتین شناخته میشد ولی با شروع عصر مسیحیت هم امپراطوری روم و هم زبان لاتین در سرزمین های وسیعی از ملداوی جدید گرفته تا کشور پرتقال گسترش یافت . بنابراین بحث در مورد موطن اصلی زبان لاتین بدون توجه به عامل زبان بی فایده خواهد بود .

در خصوص مرکز اصلی نژاد هند و اروپائی نیز وضع بهمین منوال است . و این سئوال مطرح میشود که چه زمانی آنها فقط به یک زبان تکلم میکردند و از چه هنگام بصورت شاخه های گوناگون درآمدند .

در یکی از رشته های علوم که بنام تاریخ زبان شناسی تطبیقی نامیده میشود ، این امکان بدست میآید که زمانی را محاسبه نمایند که در آن زبانهای مربوط بهم بوسیله کلمه های مشترک از هم جدا شده سپس دوباره هر یک از آنها بطور مستقل به حیات خود ادامه دهند . و نیز هنگامی را که زبان مشترک از بین میرود دقیقا " تعیین کنند . و این نکته تقریبا " ثابت شده است که حتی قدیمیترین زبانهای هند و اروپائی (گرچه فقط از لحاظ لهجه های مربوط بیک زبان) در چهارمین هزاره قبل از میلاد اختلافات فاحشی با یکدیگر داشته اند و این بدان معنی است که شاخه مشترک زبانهای هندواروپائی حتی قبل از تاریخ مذکور هم وجود داشته است .

راستی مردم نژاد هندواروپائی چگونه مردمی بوده اند ؟ آنها کسانی بودند که شاخه اصلی‌زبانهای هندواروپائی را در پیش از ۶۰۰۰ سال قبل تکلم میکردند . بنابراین برای درک زبان آنها خودشان بما خواهند گفت که درکجا و چگونه زندگی میکردند . برای شناخت زبانی که قرنها قبل از این از بین رفته است باید از روی بقایای آن زبان آنرا بازسازی کرد و بعبارت دیگر هم زبانهای باستانی و هم زبانهای امروزه هندواروپائی را مورد بررسی و کاوش قرار داد .

دو دانشمند روســی که قبلا " از آنان نام برده شد در حالیکه از همه وسائل مدرن مربوط به زبان شناسی سود میجویند زبان اصلی هندواروپائی را بازسازی کرده ، سپس لغات و متون بدست آمده را به منظورتدوین‌وتهیه‌یک کتاب لغت مربوط به آن زبان بکار بردند . علاوه بر زبانشناسان ، دیگرپژوهشگران نیـز از اطـلاعات بدست آمده از دیگر علوم مانند جانورشناسی عهد باستان ، تاریخ ، باستانشناسی ، انسان شناسی ، افسانه شناسی استفاده‌شایان برده ، در نتیجه کتاب لغت جدید را تبدیل بیک دائرهـ المعارف زندگی نژاد هندواروپائی نموده اند .

هنگامیکه بحث از کتاب لغت میشود فورا " نظرها متوجه کتابی میشود که دارای دو ستون لغت بوده >

یک ستون در سمت چپ و یک ستون در سمت راست که لغات معادل در آن قرار گرفته باشد تشکیل شده است ولی کتاب لغت جدید مورد نظر با دیگر کتابهای لغت فرق دارد.

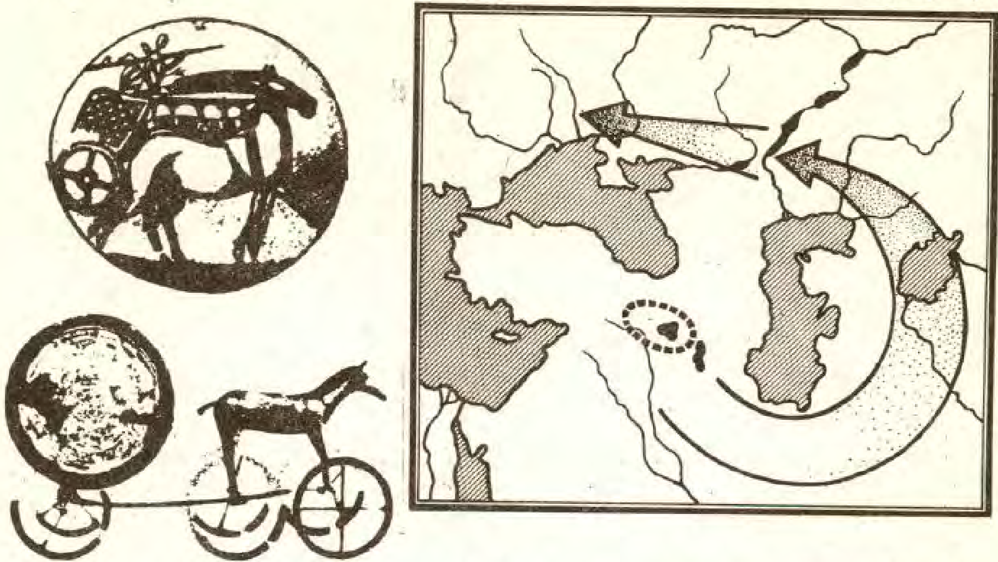
برای توضیح بیشتر تصور کنید شما موظف میشوید که یک کتاب لغت توصیفی برای بچه ها تالیف کنید. برای بچه هائیکه هنوز قادر به خواندن نیستند چگونه میتوانید مسائلی را که مثلا" در ارتباط با یک اسب است برای آنها شرح دهید. واضح است که شما مجبور خواهید بود ابتدا یک اسب وحشی را نقاشی کنید و این موضوع در رابطه با محیط جغرافیائی که شما برای آن اسب در نظر میگیرید میتواند یک محیط کوچک و محصور میان کوهها باشد یا یک محیط بزرگ شامل دشت وسیع با گله های اسب در حال چرا. آنگاه شما باید یک اسب اهلی را ترسیم کنید و در حال کشیدن یک گاری بوسیله آن اسب و تصویر دیگر نشان دهنده ارابه ای خواهد بود که بوسیله اسبان متعدد برده میشود، آنگاه نوبت خود ارابه خواهد رسید ممکن است آن ارابه را در کنار یک درخت کوهستانی که از چوب آن درخت ساخته شده است ترسیم .نمائید. و در زیر آن عکس یک تبر برنزی بعنوان تنها وسیله ای که میتواند آن چوب سخت را درهم شکند نشان دهید. و نیز تصویری از یک اسب در اردوگاه نظامی و اسبی که بعنوان قربانی بدرگاه خداوند تقدیم میشود. و همین طور مطالب دیگر در مورد اسب، کوتاه سخن آنکه تمام نکاتیکه راجع به یک اسب میتوان گفت با نشان دادن تصاویر متعدد به بچه ها تفهیم کنید. با توجه به مثال بالا میتوان گفت کتاب لغت مورد بحث در خصوص نژاد هندواروپائی چیزی شبیه آن کتاب مصور که شرح داده شده میباشد با این فرق که کتاب لغت مزبور مخصوص اشخاص بالغ بوده، بنابراین حاوی تصاویر نیست.

این کتاب در مقام شرح‌وبسط هر یک ازجنبه‌های‌زندگی‌قوم مذکور بوده و محیط اجتماعی، خمیرـ مایه فرهنگی و بالاخره تشکیلات اجتماعی آنها را مورد بحث قرار میدهد. و نکتهٔ اساسی در مورد این کتاب‌آن است که کتاب مزبوراز اشیائیکه در محیط افراد وجود داشته است، بحث میکند و نیز اندیشه‌ها و گفته های مردمان را در خود منعکس میکند.

در اینجا بازاین سئوال مطرح میشود که چنین محیط و فرهنگی قبل از هزاره چهارم قبل از میلاد در کجا وجود داشته است که آثار آن در کتاب لغت مذکور منعکس گردیده است؟

مردم نژاد هندواروپائی خودشان پاسخ این سئوال را میدهند. بدین نحو که کتاب لغت آنهاشامل کلمه‌های‌زیادی‌است که کوههای بلند، صخره ها و تپه ماهورها را توصیف میکند. و نامهای ویژه ای برای درخت بلوط کوهستانی و دیگر درختان و گیاهان که منحصرا" درکوهستان نشو و نما میکنند، دارند نیز افسانه های‌بی‌شمار هندواروپائی در دست‌است‌که در آن دریاچه های کوهستانی و رودخانه های تند که از کوهستان سرچشمه میگیرند توصیف شده است. چنین چشم‌اندازها ومناظر با دشتهای اروپا تطبیق نمیکند مثلا" با قسمت شمالی روسیه مرکزی و تمام اروپای شرقی که دشتهای شمال دریای سیاه را نیز در برمیگیرد، جانورانیکه برای قوم مزبور شناخته شده بوده است، عبارتنداز: انواع پلنگها و شیرها که فقط در قسمت مناطق جنوبی میزیسته اند.

افـراد نژاد هندواروپائی از سطح بالائی از فرهنگ مادی برخوردار بودند و این مطلب از تعداد زیادی از گیاهان وجانوران‌اهلی‌که‌دراقتصاد و مشاغل خود از آنها بهره‌برداری میکردند، معلوم میشود. مانند کشت و زرع زمین و تولید دامهای روستائی. آنها هم چنین طرز تهیه برنز را میدانستند و چیزیکه ◁



علامت های نقطه چین نشان دهنده سرزمینی است که زبان هندواروپائی در آغاز در آن نواحی گسترش یافت. فلش ها، نشان دهنده مهاجرت مردمی است که به زبان هندواروپائی سخن می‌گویند.

خیلی حائز اهمیت است، اینکه آنها دارای ارابه نیز بوده اند.

کشفیات اخیر باستانشناسی نشان میدهد که ارابه در هزاره چهارم قبل از میلاد اختراع شده است البته در قلمرو محدودی واقع میان ماوراء قفقاز و شمال بین‌النهرین و این موضوع عامل قطعی در تعیین محل استقرار جغرافیائی نژاد هندواروپائی بشمار میرود.

کتاب لغت جمع‌آوری شده همچنین نشان میدهد که جامعه هندواروپائی از یک سطح عالی فرهنگ شهرنشینی و بازرگانی و ثروت مادی قابل ملاحظه برخوردار بودند و اینکه آنها کلمه خاصی برای دزد بکار میبرند نشانگر اینست که میان آنها مالکیت عمومی وجود نداشته است. عدم تساوی در زندگی اقتصادی موجب عدم تساوی در زندگی اجتماعی خواهد شد. جامعه هندواروپائی در آن موقع بسه گروه تقسیم میشدند، بدین ترتیب طبقه روحانیان، طبقه پیشه‌وران (برزگران وغیره) وطبقه جنگجویان که هر کدام از این سه طبقه معبودی خاص خود داشتند.

روحانیان نقش خیلی مهمی در اجتماع هندواروپائی ایفاء میکردند. کتاب لغت یادشده متضمن کلمات زیادی است که به شرح حال روحانیان و اعمال و وظایف آنان در آن روزگار میپردازد اعمالی از قبیل پیشگوئی آینده افراد، دعا و نیایش و تقدیم قربانی ها بدرگاه خدایان.

بنابراین بطور کلی تمدن نژاد هندواروپائی تا اندازه ای شامل نظام طبقاتی بوده و با درجات اجتماعی و نیز فرقه های مذهبی مشخص میگردیده است. این نظام بیشتر شباهت به جوامع مذهبی آسیای غربی باستانی دارد.

یک تجزیه و تحلیل زبانشناسی از زبان اصلی کاملا" نتایج بدست آمده بوسیله محققان در مورد تاریخ و فرهنگ قوم مذکور را که با کمک کتاب لغت یاد شده استخراج شده است تایید میکند.

برای نمونه این نکته آشکار میگردد که زبان هندواروپائی حاوی مقدار زیادی لغات و اصطلاحاتی است کـه از زبان اصلی سامری و غیره عاریه گرفته شده است و متقابلا" زبانهای دیگر محتوی بسیاری از کلمات زبان هندواروپائی است این نوع تبادل لغات و اصطلاحات در صورتی امکان پذیر است که مردمی که به آن زبانها تکلم میکنند با همدیگر در تماس باشند و در دنیای قدیم این نوع اختلاط انسانها فقط در میـان همسایگان امکان پذیر بود. بنابراین نژاد هندواروپائی قاعدةتا" باید در مناطق واقع میان قفقازیه ـ سوریه و بین‌النهرین سکونت داشته باشند و این درست همان جائی است که کتاب لغت یادشده نشان میدهد.

در جستجوی سرزمین باستانـی

اکنون مردم در اروپا، هندوستان و آسیای مرکزی به زبانهای هندواروپائی معاصر سخن‌می‌گویند. اینکه آنها چگونه و چه وقت به آن سرزمینها راه یافته اند خود مسئله ایست و برای شروع باید پرسید چه عواملی باعث شد که نژاد هندواروپائی موطن اصلی خود را رها کنند.

این نکته تقریبا" پذیرفته شده است که تمدنهای کشاورزی ابتداء در مناطق کوهستانی شکل‌می‌یابد سپس انفجار جمعیت بوقوع پیوسته و فضا برای آنها تنگ میشود. به احتمال بسیار همین وضعیت در مورد نـژاد هندواروپائی بوجود آمده است. ولی چرا آنها پس از فرود از مناطق کوهستانی دامنه ها را برای اقامت و سکنای خود انتخاب کردند؟ و چرا از وطن آباء و اجدادی خود دورتر و دورتر رفتند. پاسخ این پرسش شاید این باشد که چون دامنه کوهها یعنی دشتها و دره ها قبلا" بوسیله قبایلی غیر از نژاد هندو اروپائی تصرف شده بود. بنابراین آنها مجبور شدند که به مناطق دورتر مهاجرت نمایند. نگاهی به نقشه این حقیقت را آشکار میسازد که آنان ناچار به پیمودن هزاران کیلومتر برای کوچ به مناطق دیگر بودند. ولی چگونه در روزگار قدیم در هزاره چهارم قبل از میلاد اقوام هندواروپائی قادر بودند که چنین مسافتهای طولانی را طی کنند. ولی واقعیت این است که آنها موفق بساختن ارابه که با اسب اهلی شده کشیده شدنـد محققان یادشده خاطر نشان میسازند،

" کاوش محققان جهت یافتن سرزمین اجدادی نژاد هندواروپائی پایان ماجرا نخواهد بود" آنها میگویند" ما علاقه‌مند کشف تاریخچه هر یک از ملتهای نژاد مذکور هستیم. و برای کشف اینکه هر یک از تیره های آن نژاد به کدام سرزمین تعلق دارد، لازم است مهاجرتهای از دورانهای ماقبل تاریخی تا محل سکونت فعلیشان مورد تحقیق قرار گیرد.

مسیر مهاجرت اقوام هندواروپائی که توسط دو دانشمند سابق‌الذکر ترسیم شده است، محققا" با کوچ اقوامی از نوع انسان قفقازی از موطن اصلی خود واقع در آسیای میانه تطبیق میکند. البته نقشه مهاجرت آنها توسط محققان انسان شناس بطور مستقل جمع‌آوری شده است بنابراین نوع انسان شناسی این تحقیق با آن (جانور موبور) که توسط نازیها در مورد آن تبلیغ میشد فرق بسیار دارد.

تحقیقات هنوز ادامه دارد:

فرضیه جدید موجب بحث داغی شده و این سئوال را پیش آورده است که آیا میتوان آنرا بوسیلـه تجربه مورد آزمایش قرار داد؟

بیشتر نقادان تئوری یادشده انگشت انتقاد خود را بروی نقاط سیاهیکه در نقشه مهاجرتها وجود

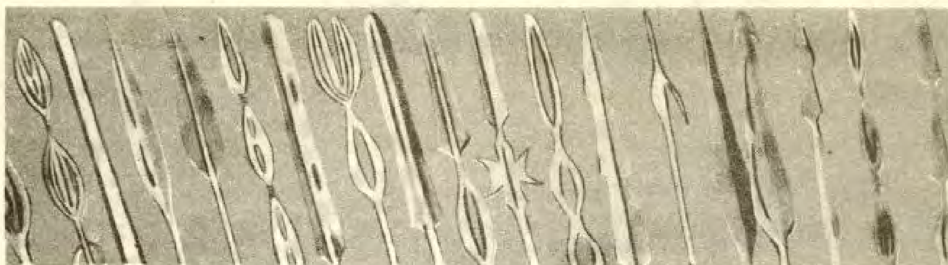
دارد، میگذارند. بویژه مناطقی میان ترکمنستان جنوبی و شرق کوههای اورال.

زبان شناسان در انتظار بدست آمدن کشفیات جدید باستانشناسی در نقاط یاد شده که هنوز حفاریهای لازم انجام نگرفته است، بسرمیبرند.

باستانشناسان به زبانشناسان کمک خواهند کرد تا به آنها بگویند نوع فرهنگ سرزمین اصلی و قدیمی اقوام هندواروپائی چه بوده است. و چگونه فرهنگ مزبور با فرهنگهای باستانشناسی بعدی درآمیخت. خلاصه آنکه دانشمند مذکور با فرضیه جدید خود مسائل قابل دفاعی را در پیش روی صف بزرگ پژوهشگران قرار داده اند. ▪ ترجمهٔ صدرالدین ملکی

مرد و زنان تایلندی





قبیله آفریقائی واتوتسی

ترجمه عبدالحسین سعیدیان

قبیله واتوتسی یکی از معروفترین قبایل آفریقاست. قدمردانش ۶ پا یا بیشتر از ۶ پا می‌باشد مردمی زیبا و خوش منظر و از لحاظ شخصیت متین هستند. آنان مدعی می‌باشند که از نسل سفید پوستان و بنابراین ادعا، آنان برای خود یک مقدار حس برتری نسبت به برادران سیاه‌پوست خویش قائل هستند.

از راه پرورش گاو و شکار زندگی می‌کنند و در ساختن تیر و کمان و پرتاب و هدف زنی آن متخصص می‌باشند. قبیله واتوتسی قوانین نوشته ندارند اما روح تعاون و همکاری در آنان قوی است از این رو بهم آسیب نمی‌رسانند و در مواقع لازم بیاری یکدیگر میشتابند.

بنظر می‌رسد که مردم قبیله‌واتوتسی راه درست و راست زندگی با یکدیگر را یافته‌اند، آنان از حکمرانی قدرتمند و با نفوذ، اطاعت می‌کنند، حاکمی که حتی در امور ازدواج آنها نیز دخالت می‌کند، با اینحال هنوز دیده نشده است که مردم واتوتسی سر از فرمان حکمران خود برتابند یکنفر حاکم خردمند گفته بود که همه قدرت‌ها ودارائی‌ها و درآمدها برای افزایش قدرت‌کسی‌است



۱ ــ رقص یکی از شیوه‌های جالبی است که‌واتوتسی‌ها هیجانات خود را با آن نشان میدهند. گرچه رقص‌های آنان گویای شادمانی وعشق واحساسات هیجان‌انگیز دیگری‌باشد بچه‌ها اغلب وقتی دچار هیجان می‌گردند می‌جهند و بالا و پائین می‌پرند و در هنگام مراسم‌رقص واتوتسی‌ها و بسیاری از قبایل دیگر خود را با آهنگ تام‌تام پرتاب می‌کنند بطوری که رقص‌های آنان شرحی است از هیجانات‌واحساسات آنان.

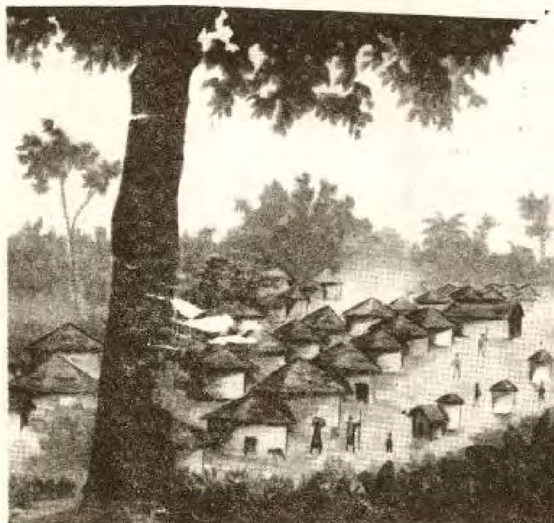
که آنرا اداره و بجا و مناسب خرج می‌کند.

حاکم واتوتسی دلیل آنچه را انجام می‌دهد برای مردمش شرح می‌دهد و روی‌هم رفته‌حکمرانی نیکخواه است که هرچه در قدرت دارد برای مردم خود میخواهد و با آنان بخوبی رفتار می‌کند حاکم واتوتسی پدری است که بطرز دوستانه‌ای با افراد قبیله و خانواده خود رفتار میکند از این رومیتوان گفت که سلطنت این شاه قوی است زیرا بـه محافظان و لشکریانی نیاز ندارد که فرمانروائی ویرا حفظ کنند. بدون شک بدین سبب است که مردم واتوتسی در صلح بسر می‌برند و خوشبختی آنان ممکن است باین امر منتهی شود که رفتار خوب با مردم داشته باشند.

مردان قبیله کلبه‌سای دایره‌ای شکل و مدور با سقف‌های نوک‌تیز بنا و اطراف کلبه‌ها راپرچین



۲ ـ زنان واتوتسی لباس‌هائی مناسب کار خود می‌پوشند و در قبیله دارای اهمیت واعتبار میباشند. در طرف راست دختر چوپان و در پائین لباس‌های گرانبهاتر، دختر رئیس‌قبیله و منظره‌ای از روستای قبیله را کـه کلبه‌های مدور سقف نوک تیز و اطراف آنرا پرچین کرده‌اند دیده می‌شود.





می‌کنند اثاث‌البیت آنان شامل: چند پارچ آب، سبد و جای خفتن حصیری و چیزهای کم‌اهمیت تر دیگری می‌باشد. لباسشان برنگ‌های روشن و رنگی است هنگام قدم زدن یک عصا یا چوب‌دستی بلند در دست می‌گیرند. آنان در ساختن حصیر و سبد حصیری مهارت فراوان دارند.

مردم واتوتسی زیبائی طبیعی خود را تکامل بخشیده و در رقص دارای دلربائی خاص وحرکات نرم و لطیف و هم‌آهنگ و در نواختن تام‌تام هنرمند می‌باشند. زنان‌واتوتسی خوشه‌هائی از زنگ‌های کوچک (خلخال) بر مچ‌پای‌خود قرار داده‌اند که هنگام راه‌رفتن و رقصیدن دارای‌آهنگی دلپذیر می‌باشد در جشن‌ها صورت خویش را با خاک یا خاک چینی یا گل رس سفید نقاشی می‌کنند.

خوراک مردم واتوتسی بیشتر از شکار جانوران تامین می‌شود و کم وبیش بکار کشاورزی‌می‌پردازند از گله‌های حیوانات شیر فراوان و مواد شیری تهیه می‌کنند. بیشتر زندگی خود را در هوای‌آزاد بیرون کلبه‌ها می‌گذرانند.



مردی از گینه نو

چهره‌ها و مناظری از ژاپن









"واندال‌ها ملتی پرشمار و نیرومند بودند ،و قسمت‌های مرکزی و شرقی پروس‌جدید را در تصرف داشتند . اما تا زمان قسطنطین به سوی جنوب ، به درون هنگری ، مهاجرت کرده بودند . پس از شکست سختی که ارتش واندال‌ها از ویزیگت‌ها خورد ، بقیهٔ آنان اجازهٔ عبور از دانوب‌و ورود به خاک امپراتوری را خواستند . قسطنطین با درخواستشان موافقت‌کرد ، و آنان به‌مدت هفتاد سال با یک نفوس‌رو بتزاید ، در پانونیا Panonia ماندند . کامیابی‌های آلاریک هوس‌آنان را برانگیخت ، تخلیهٔ ماوراء آلپ از ارتش روم برای دفاع ایتالیا ، امپراتوری غرب را در برابر تجاوز باز گذاشت ، و در سال۴۰۶ گروهـ هـای انبوهی از واندال‌ها ، آلانی‌هـا ، و سوئـوی‌ها از رود راین گذشتند و گـل را مورد چپاول قرار دادند . "

"واندال‌ها ، سوئوی‌ها ، و آلانی‌ها به شبه‌جزیرهٔ اسپانیا ظاهرا" امن سرازیرشدند به مدت دو سال اسپانیا را از جبال پیرنه تا تنگهٔ جبل‌الطارق غارت کردند ،و فتح خود را تا ساحل افریقا نیز بسط دادند . "

"واندال‌ها ،که هنوزتشنهٔفتح و گرسنهٔ نان بودند ، از جبل‌الطارق گذشتند و وارد افریقا شدند " اگر گفتهٔ پروکوپیـوس و جـوردانـس Jordance را باور داشته باشیم ، باید بگوئیم که واندال‌ها به دعوت بونیفاس Boniface حاکم رومی افریقا ،که می‌خواست از یـاری آنـها بـر ضد آیتیوس جانشیـن ستی‌لیکو برخوردار شود ، به افریقا رفتند . موثق بودن این گفته نامعلوم است . در هر حال پادشاه واندال شایستگی ابداع چنین نقشه‌ای را داشت . گایسریک Gaisrick پسر حرامزاده و مغرور یک برده‌بود لنگ ، اما نیرومند بود ، در خوراک بس ممسک و در جنگ بسیار دلیر بود ، بدخشم و در دشمنی بیرحم بود ، اما نبوغی شکست‌ناپذیر برای جنگ و سوداگری سیاسی داشت . پس از رسیدن واندال‌ها به‌افریقا ، مورهای‌وحشی ، که مدت‌های‌دراز از سیطرهٔرومیان‌ناراضی بودند ، و رافضیان دوناتیست Donatist که مورد ایذاء مسیحیان ارتودکس قرار گرفته بودند و حال از فرا رسیدن قدرت‌جدیدی خرسند بودند ، به ۸۰/۰۰۰ تن جنگجویان و زنان و کودکان آنان پیوستند . از میان یک نفوس تقریبا" هشت میلیونی در افریقای ــ شمالی روم ، بونیفاس توانست فقط عدهٔ ناچیزی را برای یاری به ارتش کوچک خود ،گرد آورد ، چون سخت از گایسریک شکست خورد ، به هیپو عقب‌نشینـی کـرد که سنت اگوستین پیر ، مردم آنرا به یک مقاومت دلیرانه برانگیخت .آن شهر به مدت چهارده‌ماه در برابر محاصره پایداری کرد . (۴۳ ــ ۱) گایسریک سپس عقب نشست تا با یک نیروی دیگر رومی مقابله کند ، و آنرا چنان منکوب ساخت که سفیر والنتی‌نیان با او متارکه نامه‌ای مبنی برشناسائی فتح واندال‌ها در افریقا امضاء نمود . " نقل از کتاب تاریخ‌تمدن ویل دورانت ــ ترجمه ابوطالب صارمی

واندال

از قبایل قدیمی آلمانی ، این قبیله و سایر شعبه‌های آلمانی در دره اودر متوطن شدند . نخست در حدود قرن پنجم ق م در بانونیا و آسیا ظهور کردند . و درآغازقرن پنجم واندال‌ها شروع به‌مهاجرت و در ۴۰۶ میلادی در جنگی شدید شرکت کردندوآنگاه به اسپانیا کوچیدند و چون با مقاومت روبرو گشتند قرار داد صلح با امپراتور هونوریوس بستند و دیری نگذشت که زیر فرمان امپراتوری قرار گرفتند و در خلال اقامت خود با رومیان به نبرد برخاستند .

وایکینگ‌ها

در قرن نهم و دهم میلادی، منطقه‌ای از کرانه‌های انگلستان، ایرلند یا سایر اروپای‌غربی باقی‌نماند که‌موردحملات وایکینگ‌ها قرار نگرفته باشد . وایکینگ‌ها ازمناطق شمالی شبه جزیره اسکاندیناوی به نقاط مختلف هجوم بردند . گاهی این تاخت و تازها شب هنگام صورت‌می‌گرفت . نخستین‌نشانه ازین تهاجمات قتل‌ها ، غارت‌ها و ویرانی‌ـ های فراوانی بود که بر اثر هجوم این گروه صورت می‌گرفت .

گاه کشتی‌های بلند و بزرگ جنگی آنها ، در ساحل پهلو می‌گرفت و هجوم و حمله آنان آغازمیشد . مردم شهری و روستائی باهجوم آنها میدانستند که دیگرزنده نخواهند ماند ازینرو بسوی جنگل‌ها می‌گریختند . وایکینگ‌ها بمحض حمله هر چه می‌یافتند ویران هر کس بچنگشان می‌افتاد کشته و هر چه کالای قیمتی و غذا بود بکشتی‌هایشان حمل می‌کردند .گاه‌وایکینگ‌ها رودی را پیموده آنگاه به شهرکی که با باروبسته نشده بود بآن می‌رسیدند حمله می‌کردند . گاه از کشتی‌ها پیاده و بگرفتن اسبان و گاوهای اهالی‌و دزدیدن آنها می‌پرداختند .

کلمه وایکینگ بمعنای جنگاور و از زبان نروژی، سوئدی و دانمارکی است . درین ـ سرزمین‌ها بواسطه عدم حاصلخیزی خاک ، محصول کمی بدست می‌آمد ، سوئد ودانمارک پوشیده ازجنگل ، مرداب و بته‌زار بود . نروژ کوهستانی و مردم این سامان از زندگی بهتری برخوردار و خلیج‌های تنگی در اطراف کشورشان وجود داشت . گوسفندان و گاو- های آنان ازعلف و ارزن‌وجوئی که درمزارع کوچک‌آنها می‌روئید تعلیف و تغذیه‌میشدند . و باین‌ترتیب زندگی را بسختی می‌گذرانیدند و کمبود غذای خود را با کشتی از آن سوی دریاها فراهم می‌کردند . این مردم دریانوردانی دلیر و بی‌باک بودند چون مردی‌میمرد مزرعه‌اش به‌پسر بزرگش می‌رسید زیرا آن مزرعه کافی برای تقسیم سایر ورثه نبود .پسران کوچکتر بفکر چاره برای خود می‌افتادند . می‌توانیم در ذهن خود تصور نمائیم که چگونه

گروههائی ازین مردان جوان دل بدریا می‌زدندو سوار بر کشتی‌ها برای آزمون اقبال وفراچنگ آوردن بخت خویش از خانه و کاشانه پدری خویش دور می‌شدند و پیش ازفرارسیدن طوفانهای زمستانی باز می‌گشتند و افسانه‌هائی از زمین‌های حاصلخیز کرانه‌های دریاها ، برای دیگران بازمیگفتند . بزودی گفته‌های آنان میان مردم می‌پیچید و در بهاران گروه بسیار دیگری بسوی دریاها روان میشدند و به جستجوی شهرها و روستاهای ساحلی و غارت آنها می‌شتافتند .

وایکینگ‌ها خدایان شرک‌آلود قدیمی شمال اروپا را می‌پرستیدند اووین خدای جنگ و تور آفریدگار رعدو برق (خدای جنگ نیز بود) بیشترین توجه مهم درزندگی ، دلیری بود ، و هر وایکینگ جنگجو آرزو داشت که در حال جنگ بمیرد . بنابراین می‌توانست بعد از کشته‌شدن در جنگ در بهشت با سایر قهرمانان کشته شده جشن‌هائی ترتیب دهد . ازینرو وایکینگ‌ها دیگر از مرگ‌وجنگاوری ترسی نداشتند . کلاه‌خودهای کله‌قندی شکل برسر می‌نهادند شبیه کلاه‌خودهای نورمن‌ها . روسای وایکینگ زره بر تن می‌کردند اما زره خیلی گران بود ازینرو افراد فروتر زره‌های چرمی بر تن می‌کردند که بیشتر معمول بود . اسلحه آنان شمشیرهای بلند ، نیزه ، تبر جنگی و سپر گرد و تیروکمان کوتاه بود .

وایکینگ‌ها کشتی‌سازانی ماهربودند ازینرو کشتی‌های جنگی کارآمد و زیباکه‌مناسب آب‌وهوای منطقه خود بود ، میساختند . کشتی‌های جنگی آنها تا ۸۰ پا طول و ۱۶ پا عرض وگروه فراوانی پاروزن بهنگام نوزیدن باد و معمولا ۱۶ تن پاروزن درهر طرف‌کشتی داشت . سپرها را در لبه بالائی کشتی قرار میدادند تا جاگیر نباشد . در اول وانتهای کشتی سر مجسمه‌چوبین اژدها را نصب می‌کردند . کشتی‌های تجاری‌آنها بزرگتر وجادارتر و مناسب‌تر برای سفرهای‌اقیانوسی بود . سالهاگذشت و وایکینگ‌ها پرقدرت‌تر ونفراتشان بیشترمی‌شد وبیشتر کشتی‌ها و مردان‌بهم می‌پیوستند و درنتیجه قدرت‌رزمی‌زیادی‌بدست می‌آوردند و زمستان‌ها طبق معمول در مساکن خود در اسکاندیناوی درنگ و در بهاران آهنگ سفر و جنگ با مردمان سر راه خود می‌کردند و کودکان و زنان خود را در خانه میگذاشتند .

اورکنی و جزایرشتلند رافتح کردندواقامت‌گاههائی درمناطق شمالی‌وشرقی‌اسکاتلند هبرید ، ایزل آومن ، شمال‌شرقی‌انگلستان و ایرلند بوجود آوردند و بنظر می‌رسد دسته‌ای از وایکینگ‌ها تقریبا" همه خاک انگلستان را در عهد شاه آلفرد تصرف کردند امااین شاه با گروهی سپاهی آنان را تا نیمه شمالی کشور خود عقب راندند . معروف است که ـ دین لاو ، هیر درآنروزگار با مردم انگلستان آمیزش کردند .

در سال ۹۱۱ میلادی شاه فرانسه درخواست شاه وایکینگ‌ها را بنام رالف پذیرفت

تا عده‌ای از آنان در شمال فرانسه ساکن شوند . این ناحیه نورماندی سرزمین نورمن‌ها بود که در ۱۰۶۶ انگلستان را تصرف و تمدن نورمانی را پایه‌ریزی کردند . این فاتحان را ویلیام فاتح رهبری می‌کرد . پیش ازین نیز انگلستان بچنگ وایکینگ‌ها گرفتارشد . سیوین فورکبیر بر نروژ سوئد و دانمارک وانگلستان فرمان می‌راند بعد از وی پسرش کانوت شاه شد .

اورکنیز وایکینگ‌ها را بسوی آیسلند عقب راند و از آنجا آنهارا بطرف گرین‌لند پس راند درین هنگام گرین‌لند خالی از سکنه بود . وایکینگ‌ها نیز بسوی شرق رود بزرگ دنی‌پر که اکنون جزو خاک روسیه است پیش راندند . درینجا اقامت‌گاهی در نوگورودو کیف ایجاد کردند .

درسال ۱۰۰۰ کارماجراجوئی‌وایکینگ‌هابپایان‌رسید وبه‌آئین‌مسیح‌گرویدندوتقریبا " خوی‌جنگجوئی راترک‌کردند و درمناطق محل سکونت خود بصلح و صفابزندگی‌پرداختند.

گویند اریک سرخ با همراهان خود تا آمریکا پیش رفت و وایکینگ‌ها ، قرنها پیش‌از کریستف‌کلمب به‌قاره جدید پا نهادند .

مردم ونزوئلا

داستان مردمی که در ونزوئلا قدم نهاده‌اند ، از هزاران سال قبل شروع می‌شود .در آغاز دسته‌های شکارچیان آواره‌ای بودند که از شمال‌شرقی آسیا به دنیای جدید آمدند و تدریجا " در قارهٔ امریکا پخش و در نواحی مختلف مستقر شدند . ما بین مهاجرت هر دسته از این مهاجران با دستهٔ پیشین خود قرنها فاصله است . قبایل نخست در نواحی شمالی ماندگار شدند ، ولی اعقاب آنها قرنها بعد به‌طرف جنوب حرکت کردند . سپس دسته‌های دیگری از شکارچیان از نواحی شمالی آسیا به این قاره روی آوردند . از این‌کوچ نشینان حداقل در دوره‌های اول مهاجرت ایشان ، هیچگونه آثار تاریخی یا نقش و نگاری در صخره‌ها یا غارها باقی نمانده است .

پس از چند هزار سال ، اعقاب این مهاجران بازحمت بسیار از باتلاقها و جنگلهای پاناما عبور کردند و در جنگلهای آند ، در مرز شمالی امریکای جنوبی ، هر دسته راه جداگانه‌ای پیش‌گرفتند . بعضی از این قبایل به‌طرف مشرق ، یعنی دریاچهٔ ماراکائیبو ، شتافتند و جمعی به‌طرف جنوب ، یعنی دامنه‌های آند ، که مقابل اقیانوس اطلس قراردارد رفتند . پس از سپری شدن قرنهای دیگر ، اعقاب دستهٔ اخیر به تدریج به قلب این قاره راه یافتند و کم‌کم به دشتها و جنگلهای ونزوئلا رسیدند .

تاریخ ونزوئلا ، در دورهٔ بعد از کشف امریکا ، واضحتر و دقیقتر است . محتویات نامه‌ها و گزارشهایی که از فاتحان و پویندگان و مبلغان دینی بر جای مانده و شرح‌هایی‌که

درباره‌ٔ مردم آن و طرز زندگی آنان نوشته‌اند، تاریخ قرون اخیر ونزوئلا را بر ما آشکار می‌کند.

در اواخر قرن پانزدهم قبایل سرخپوست بسیاری در این کشور زندگی می‌کردند. دانشمندان این قبایل را از روی مختصات زبان و فرهنگ آنها طبقه‌بندی کرده‌اند. بنابر این طبقه‌بندیها، مهمترین این دسته گروههای صحرانشین و کشاورزان تیموت Timote بوده‌اند که در خانه‌های سنگی می‌زیسته‌اند. از میان گروههای کشاورز تیموت، آنهایی که در اطراف جبال آند، نزدیک شهر کنونی مریدا Merida زندگی می‌کرده‌اند پیشرفته‌تر به‌شمار می‌روند.

شهرهای اینان مشتمل بر تعدادی خانه‌های سنگی است که به‌شکل دایره در اطراف معبدی ساخته می‌شد. خدایانشان در بلندترین قله‌ها و عمیقترین دریاچه‌ها جای‌داشتند با وسایل‌ابتدایی کشت می‌کردند و میوه‌های استوایی به‌عمل می‌آوردند. با روش نهربندی به مزارع خود که در آنها ذرت و گندم وسیب‌زمینی هندی می‌کاشتند، آب می‌رسانیدند. کشفیاتی که درسالهای اخیر صورت گرفته، نشان‌می‌دهد که دامنه‌های کوهها را طبقه‌طبقه مسطح می‌کردند تا روی آنها زراعت کنند. یکی از قبایل حتی دارای سیلوهای زیرزمینی برای ذخیره کردن ذرت بود.

چند قبیله‌ٔ سرخپوست در حوزه‌ٔ ماراکائیبو و قبیله‌ٔ چیک Chake در جنگلهای گرمسیر دامنه‌ٔ کوهستان پریخا مسکن گزیدند. اعقاب آنها که معمولا موتیلون نامیده می‌شدند، هنوز هم از قبول هرگونه تمدنی سرباز می‌زنند وهر کس‌که قدم به منطقه‌آنها بگذارد با تیرهای کشنده مواجه می‌شود. بعضی از این قبیله‌ها در کنار رودها، خانه‌های حصیری روی پایه‌های چوبی می‌ساختند، تا هم از مخاطرات و دشمنان مصون باشند و هم به‌آسانی به ماهیگیری بپردازند. افراد این قبایل قایقرانان بسیار ماهری بودند و باکمال شجاعت با مهاجمانی که شاید تعدادشان به‌مراتب زیادتر از آنها بود، مقابله می‌کردند.

قبایل کارائیب وآراواک از ساحل‌نشینان بودند و در کوههای ساحلی و دره‌ٔاطراف دریاچه‌ٔ والنسیا Valencia زندگی می‌کردند. یکی از قبایل آراواک به نام گواخیرا Guajira در کلبه‌های نااستوار خود در شبه‌جزیره‌ٔ بیابان مانندی که به اسم آنها نامیده شده است، زندگی می‌کردند.

بعضی از قبایل در جلگه‌ها، به‌منظور ایجاد مزرعه و باغ، به‌کار می‌پرداختند در ـ حالی که بعضی قبایل بیابانگرد غذای خود را در حال کوچ کردن از محلی به محل دیگر فراهم می‌کردند. در جاهایی که بیم طغیان و گزند رود اورینوکو می‌رفت، قریه‌ها و قصبه ها را در نواحی مرتفع می‌ساختند. خانه‌های آنها معمولا ازعلف و پوست درخت و برگ‌ـ

های درخت خرما ساخته شده بود. بومیان قایقهای خود را در نهرهای کندرو به آهنگی که سرنشین قایق می‌خواند، می‌راندند. بعضی از بومیان حیوانات زمینی را شکارمیکردند در حالی که دیگران ماهیها و حیوانات آبی را با تیروکمان صید می‌کردند و گاه داروهایی درآب می‌ریختند که ماهی‌ها را گیج و گرفتار می‌کرد. بعضی از بومیان بیابانگرد، شبها را در ننو می‌خوابیدند. این ننوها را بلندتر می‌بستند و در زیر آن آتش نیمه خاموشی درست می‌کردند که دود آن برای دور کردن حشرات و پشه‌ها مفید بود. ننوهارا از الیاف نخ مانندی که از نوعی درخت به‌دست می‌آمد، می‌بافتند.

مردمان جنگلهای گویان در جنوب رود اورینوکو در نهرهایی که آب آنها قهوه‌ای رنگ بود، قایقهای کوچک و بزرگ خود را با تیر یا پارو می‌راندند. قسمتی از موادغذائی آنها از زراعت به‌دست می‌آمد، و بقیه از جنگل تامین می‌شد.

مرکزقبیلهٔ وارائوس Warraus باتلاقهای پوشیده از درخت کرنا در دلتای‌اورینوکو بود در این قسمت از ونزوئلا جویها و نهرهای بسیاری که ماهیهای فراوان دارد، همدیگر را قطع می‌کنند. کلبه‌های این قبیله که از علفهای باتلاق و ساقه‌های درخت خرما ساخته شده است، روی پایه‌های چوبی، در گلهای دلتاها، قرار دارند.

در سالهای بعد از مسافرت کریستف کلمب، ماجراجویان اسپانیایی به این سرزمین روی آوردند. عده‌ای از آنها بزرگ زادگانی بودند که برای دست یافتن به گنجهای‌امریکا تن به خطر دادند و پا به باتلاقها و جنگلها و راههای کوهستانی پوشیده از برف‌گذاشتند اما بسیاری از این ماجراجویان بزهکاران آزاد شده از زندان بودند و به‌عنوان کارگرکشتی به این قاره آمده بودند، عدهٔ مردمی که امکان داشت در دنیای جدید باقی بمانند، خیلی کم بود. همه امیدوار بودند که ثروت هنگفتی به‌دست آورند و برای یک زندگی پر تجمل به اسپانیا بازگردند.

با گذشت سالها، کشتیهای بیشتری ماجراجویان بیشتری به این سرزمین آوردند. اینان‌درکوهها و خلیج‌های کوچک جزایرکارائیب در پی گنجهای موردنظر خود به جستجو پرداختند. بومیهای صلح‌دوست آراواک و همچنین بومیهای جنگجوی کارائیب را به‌عنوان برده در معادن نقره به کار گماشتند. بر اثر رفتار وحشیانهٔ اربابان اسپانیایی و ساعات طولانیِ کار، عدهٔ زیادی از این بومیان از بین رفتند و در مدت کمی بیش از یک نسل، از بومیهای آراواک در جزایر کارائیب اثری نماند. پادشاه اسپانیا در سال ۱۵۱۰ فرمان داد تا غلامان سیاهپوست را از خارج به هیسپانیولا در دریای کارائیب ببرند. این‌غلامان سیاهپوست تا سال ۱۵۱۶ درتمام مستعمرات اسپانیا دیده می‌شدند و وارد کردن چهار — هزار غلام در سال مجاز بود.

بدین‌ترتیب برده فروشی رایج شد، و تقریبا" تا سه قرن ادامه داشت. عاقبت اسپانیایی‌ها ترجیح دادند که خود را از این تجارت کنار بکشند و پادشاه اسپانیا انحصار

برده‌فروشی را به سوداگرانی از ملل دیگر واگذار کرد .

طولی‌نکشید که کشتیهای انگلیسی و هلندی و فرانسوی با محمولاتی از غلامان ازراه های تجاری آفریقا به دریای کارائیب آمد و رفت پیدا کردند . برخی ازکشتیها ازدولت اسپانیا اجازه داشتند که غلامان را برای متصرفات اسپانیا حمل کنند ، ولی بقیه به‌طور ــ قاچاق برای خریداران مناسب غلام می‌آوردند .

گروه بسیاری از این سیاهپوستان در فرصتهای مناسب به قصبه‌های بومیان‌درسواحل ونزوئلا فرار می‌کردند .

در ونزوئلا سه‌نژاد مختلف می‌زیستند . یکی از اعقاب قبایل سرخ‌پوست صحراگردی که از شمال‌شرقی آسیا به این سرزمین کوچ کرده بودند . نژاد دوم اسپانیاییهایی که به ــ عنوان جنگجو و ماجراجو و مبلغ و مهاجر بدانجا روی آوردند . وقتی که هزاران هزارسرخ پوست ، به علت این که در برابر بردگی مقاومت نشان دادند یا آنکه تاب تحمل ساعات طوانی و کارهای طاقت‌فرسای اربابان‌اسپانیایی را نداشتند ، از پا درآمدند ، سفیدپوستان به‌آوردن سیاهپوست پرداختند . این مردم آفریقایی نژاد ، اول به عنوان برده و سپس به‌عنوان فرار از بردگی به این سرزمین روی آوردند . بعدها اروپاییهای دیگری از قبیل ایتالیاییها و پرتغالیها و آلمانیها به‌عنوان مهاجر آمدند .

بعد از این کریستف کلمب ونزوئلا را کشف کرد ، جمعیت بومی این سرزمین‌روزبه‌روز کاهش‌یافت ، تا جایی که امروزه بومیان این کشور صرفا " دسته‌هایی معدود و پراکنده هستند . بعضی در جنگلهای پرباران نزدیک سرحد کولومبیا زندگی می‌کنند . دیگران در شبه‌جزیرهٔ‌گواجیرا به پرورش گوسفند و بزمشغولند . برخی‌در جلگه‌ها و جنگلها پراکنده‌اند و چند قبیله هم هنوز در کلبه‌های حصیری که روی پایه‌های بلند قرار دارد در اطراف دریاچهٔ ماراکائیبو زندگی می‌کنند . از اینها گذشته ، بعضی قبایل در نقاط دورافتاده ، در جنوب و مشرق اورینو کو سکنی‌دارند . امروزه بومیان اصیل تقریبا " ده درصد تمام‌جمعیت ونزوئلا را تشکیل‌می‌دهند و از جهاتی با بومیان قرن‌شانزدهم تفاوت‌دارند . عدهٔ زیادی از آنها هنوز زیر سلطهٔ جادوگران خود هستند ولی بسیاری از آداب و رسوم قبیله‌ای‌آنها دگرگون شده یا از بین رفته است .

جمعیت ونزوئلا در سال ۱۹۵۸ در حدود شش میلیون و دویست و پنجاه هزار بود . تقریبا " یک پنجم آن را سفیدپوستان تشکیل می‌دهند که اغلب‌اسپانیایی هستند . شصت تا هفتاد درصد جمعیت آمیخته‌ای‌از نژاداسپانیایی و بومی و سیاهپوستان‌افریقایی‌هستند ، ولی اکثریت این هفتاد درصد از نژاد مختلط اسپانیایی و بومی است . سیاهپوستان بیشتر در شهرهای‌ساحلی یا جلگه‌ها زندگی می‌کنند و کمتر از ده‌درصد جمعیت ونزوئلا را تشکیل می‌دهند . سفیدپوستان بیشتر در شهرهای شمال غربی و شمال زندگی می‌کنند . نقل از کتاب سرزمین و مردم ونزوئلا ــ ترجمه وجیهه امونا

یاکوت‌ها

مردمی هستند که بترکی سخن میگویند و در سیبری شرقی، بیشتر در اطراف رود لنا بسر می‌برند. عده آنها حدود ۲۵۰/۰۰۰ نفر میباشد. این مردم بکشاورزی و کشت غلات، پرورش‌گاو، اسب اشتغال دارند، علاوه برین در نقاط شمالی گوزن‌شمالی رابطور گله‌ای نگه‌داری می‌کنند. با مهاجران روسی و سایر قبایل سیبری در مسالمت زندگی میکنند، یاکوت‌هابشکل یک جمهوری دارای حکومت مستقل (یکی‌از جمهوری‌های‌شوروی) یاکوتسک هستند پایتخت آن شهر یاکوتسک است. در قرون وسطی یاکوت‌ها از سرزمین نخستین خود نزدیک دریاچه بایکال بدینسو کوچیدند.

یانومی‌ها

ازنظر مردم ابتدائی آمریکای‌جنوبی بنام یانومامی، زندگی عبارت است ازیک رشته درهم و بهم آمیخته که خشونت بر آن حکمفرمائی میکند. حتی یک مراسم جشن و سرور در میان قبیله یاد شده گاهی ممکن‌است‌فرصتی را برای ابراز خشونت فراهم کند.

افراد این قبیله میگویند" مردم قبیله ما از خون بوجود آمده‌اند خونیکه از روح کره ماه نشات گرفته است، و چون خمیره وجود ما از خون ساخته شده است بنابراین ما باید افرادی خشن بوده‌ومدام در جنگ و ستیز باشیم. ما برای آن بدنیا آمده‌ایم تا انتقام خود را از دیگران بگیریم با این ترتیب زندگی از دیدگاه و معتقدات این قبیله جریانی است زودگذر و از طرفی دشمنان مشغول حیله و خیانت هستند. با توجه باین طرز فکر و اعتقادات آرزوی مردان این قبیله آنست که تبدیل بانسانی خشن گردند تا دیگران از آنها بترسند و نیز مورد احترام همگنان قرار گیرند. افراد یانومامی که گاهی به صورت یانومامو نیز تلفظ میشود درمیان قبایل سرخپوست آمریکای‌جنوبی بخشونت و درنده‌خوئی‌شهرت دارند. و زندگی خود را براساس دو موضوع استوار ساخته‌اند: اول بدست‌آوردن قدرت و دوم نگهداری آن. تعداد افرادش بحدود ۱۵۰۰۰/ نفر بالغ میگردد. آنها در دهکده‌های بسیار پراکنده از هم در میان جنگلهای گرمسیری جنوب ونزوئلا و قسمتهای مجاور شمالی برزیل زندگی میکنند. تکنولژی قبیله یانومامی بسیارساده و درعین حال قابل اجراست. جنگجویان این قبیله کمانهای خود را ازقسمت‌سخت درخت خرما درست میکنند و در آن از دندانهای تیز خوک‌وحشی استفاده میکنند. آنها چاقوهای خودرا از دندان آگوتی یک حیوان جونده باندازه خرگوش میسازند. و تیرهای خود را با یک نوع نی‌تیز اصلاح میکنند که آنرا علف تیغ مینامند. خانه‌های خود را از درخت مو، تیرچوبی‌و برگهای درختان که آنهارا تو در تو قرار میدهند میسازند. هر خانواده خانه خود را خود میسازد که تاحدی بصورت چهارطاق به نظر میرسد ولی همه‌این خانه‌ها در زیر یک سقف مدور بمنظور هدفهای دفاعی بیکدیگر متصل شده‌اند بنابراین کل دهکده که بنام شابونو نامیده میشود بصورت یک واحد ساختمانی بزرگ در میآید که روزنه ای نیز در میان دارد. هر دهکده نوبنیاد برای آنکه از نظر دفاعی تامین شود لازم است که حداقل ۱۵ مرد کارآمد در آن زندگی کنند و بدین‌ترتیب هر دهکده با احتساب زنان و کودکان باید جمعیتی‌حدود ۴۰ یا ۵۰ نفر را در برگیرد. و هر چه دهکده کوچکتر باشد بهمان نسبت در معرض تهاجم گروههای

بزرگتر و نیرومندتر قرار خواهد گرفت . و باین خاطر است که افراد قبیله یانومامی سعی دارند ازازدواج جوانان خود با زنان خارج دهکده و خروج آنان ممانعت بعمل آورند و این در حالی است که پناهندگان را که از سایر دهکده‌ها بآنجا روی آورده‌اند می‌پذیرند .

زنان در این قبایل برای مردانیکه لاینقطع درصدد کسب قدرت هستند وسیله خوبی بشمارمیروند و در نظر آنان ازدواج با یک زن بیش از هر چیز یک اقدام سیاسی محسوب میشود و هنگامیکه مردی زنی را بهمسری میگیرد ملاحظات شخصی در درجه دوم اهمیت قرار دارند و بستگان ذکور همسر بصورت متحدان طبیعی شخصی درمیآیند بنابراین اتحاد سیاسی با خانواده همسر موجب تحکیم موقعیت خود فرد در میان اجتماع قبیله خواهد بود و از آنجا که خانواده زن تمایل دارند که با مردان جنگجو متحد شوند بنابراین این مردان رزمنده با بیش از یک زن وصلت میکنند و باین طریق مبانی قدرت خویش را هر چه بیشتر تحکیم میبخشند .

همانطور که جامعه‌شناس معروف بنام ناپلئون چاکنون در کتاب " مردمان خشن یانومامی " اظهار میدارد " قوای محرکه سازمان اجتماعی قبیله یانومامی در سیاستهای انتخاب همسر شکل میگیرد و مطلوبترین نوع ازدواج در نظر آنان عبارت از مبادله خواهران است (خواهران خود را بازدواج همدیگر در میآورند) و این نوع وصلت بصورت دو جانبه دو خانواده را بهم پیوند میدهد و درمیان آنها یک مرد روابط صمیمانه‌ای با برادر همسر خود دارد با او شوخی میکند و از دارائی خود باو می‌بخشد و هم چنین در موقع لزوم از او محافظت میکند .

قدرت "جادوئی"

از آنجا که موضوع ازدواج اساسا " یک امر سیاسی در نظر آنهاست بنابراین با زنای محصنه بطور جدی برخورد میشود و آنرا بمنزله یک تجاوز مستقیم بحریم شخصیت و موقعیت شوهر تلقی میکنند وآن را قابل اغماض و گذشت نمیدانند . با این حال هنگامیکه یک پسر بسن بلوغ میرسد و سعی میکند که‌خود را بصورت یک جنگجو و خشن معرفی کند ، همچنین تلاش میکند که همسر دیگران را اغوا و فریفته خود سازد . و تقریبا " همه مردان قبیله همواره در برابر این فرصت اغواگری هوشیار هستند و برای رام‌کردن یک زن که بی‌میل‌و مقاوم است آنها از یک نوع گرد جادوئی استفاده میکنند و آنرا محکم در برابر بینی زن گرفته و فشار میدهند و بدینوسیله او را وادار میسازند که آن گرد را استنشاق کند و اعتقاد دارندکه این عمل از لحاظ جنسی آنها را آماده میکند و همیشه اکثر مردان یک بسته از آن گرد سحرآمیز راهمراه خود دارند .

اتهامات مربوط بزنای محصنه بطور غیرقابل اجتنابی‌منجر بدرگیری خشونت‌بار بدنی میان شوهر زن و شخص متهم میگردد . و شگفت آنکه این درگیری و مبارزه بصورت کنترل شده آغاز میگردد و سپس بر آن تکیه میکند و با خم کردن سر خود بحریف پیشنهاد میکند که بوسیله چوبدستی وی ضربه‌ای دریافت کند سپس حریف چند قدم به پیش میگذارد و یک ضربه محکم به جمجمه حریف خودمی‌نوازددر حالیکه جمجمه او در قسمت وسط اصلاح شده است . جمجمه بیشتر مردان بالغ با زخمهای عمیق زیادی

مشخص میشود که این زخمها موجب افتخار فراوان برای آنهاست.

اکنون نوبت‌شوهراست که‌ضربه خود را بنوازدالبته درصورتیکه براثر ضربه‌طرف مقابل‌بی‌هوش‌نشده باشد بالاخره مراسم رسمی دوئل ادامه پیدا میکند تا اینکه یکی از طرفین از پا بیفتد یا با شرمندگی عقب‌نشینی‌کند یاآنکه خون درمیانه سرازیر شود و آن در صورتی‌است که این‌دوئل‌به‌خونریزی‌منتهی‌شود همه مردان دهکده فورا" چوبهای دستی خود را که با آن نابروشی میگویند برمیدارند و هر کدام یک ـ طرف دعوی را میگیرند. و بدنبال آن هرج و مرج شروع شده و بجان همدیگر میافتند. جنگ و ستیز دهکده را بدو قسمت منشعب کرده و تبدیل به کینه خانوادگی تمام عیار میشود.

زن زناکار در این جا در یک حالت بهتری قرار میگیرد و بجای آنکه گوشهای خود را و گاهی حتی جان خود را از دست بدهد از چوبدستی شوهر یک ضربه دریافت میکند و این بویژه هنگامی محتمل است که شوهر به ستیز با یک جنگجو غیرعادی بی‌میلی نشان دهد و در یک جامعه که در حد وسیع مرد سالاری حکمفرمائی میکند زنان در ابتداء جزء مایملک شوهرانشان بحساب میآیند و همانطور که چاکنو سابق‌الذکر خاطرنشان میسازد. " مرد یانومامی توضیح میدهد یک قسمت از دارائی خود را با دست‌خود از بین به برد تا اینکه بگذارد دیگران بدون اجازه او از آن بهره‌برداری کنند، حال میخواهد مایملک مزرعه او، سلاح او و یا زن او باشد..

همسردزدی

مردان‌جنگجوی یانومامی گاهی همسران خود را از طریق دزدیدن آنها از دهکده‌های مجاوربدست میآورند و این امر طی تجاوزات خونین ومستمر که قبیله مزبور بآن شهرت دارند انجام میگیرد ولی مهم نیست که چه تعداد زنان به شابونو (دهکده) آورده شوند. رهبران و ریش سفیدان دهکده از اینکه جوانان همسران قانونی داشته باشند ممانعت میکنند.

زیرا روابط جنسی مغشوش بجوانان اجازه نمیدهد که با زنان دهکده ازدواج کنند. زنان قبیله به دلائل مخصوص بخود ترجیح میدهند تا آنجا که ممکن است شوهران آنها جزو جنگجویان باشند. این زنان هر روز میباید ساعتها صرف جمع‌آوری هیزم در بخشهای خارج دهکده که از امنیت برخوردار است به نمایند و این کار مشقت‌بار آنها را در معرض خطر ربوده شدن قرار میدهد.

ولی گروههای تجاوزگر باید در ربودن زنان دهکده‌ای که مردان آن بخشونت شهرت‌دارنداحتیاط کنند زنان برای‌اینکه مردانرا بجنگ تشویق‌نمایند تا در نهایت آنها بجنگجوئی و خونریزی مشهور شوند گاهی دورهم جمع میشوند و مردانرا به ترس و بزدلی متهم میکنند و این عمل آنها (که بتوانندمردانرا بخشونت وادار کنند) شاید تنها نیروی سیاسی باشد که زنان قبیله یانومامی از آن برخوردارند.

هنگامی که زنان پا بسن میگذارند از احترام خاصی در میان قبیله بهره میبرند، نوه‌ها رفتار شایسته‌ای نسبت بآنان‌نشان‌میدهند و بعلاوه دامادهای پیرزن نیز برحسب سنن قبیله باید رفتاراحترام آمیز با او داشته‌باشند و اگر از لحاظ جنسی‌از کار افتاده محسوب نمیشود از او دوری کنند وبخاطر اینکه دختر او را در اختیار دارند برای پیرزن کار کنند.

زنان پیر نقش ویژه‌ای در جامعه یانومامی بعهده دارند باین معنی که در برابر حمله و تجاوز

مصونیت دارند بنابراین میتوانند با خیال راحت بمسافرت بپردازند خواه این مسافرت بخاطر انتقال پیامها یا به منظور پس‌گرفتن اجساد و مردانیکه نزدیک دهکده دشمن کشته شده‌اند باشد.

این ماموریت اخیر (باز پس گرفتن اجساد) از اهمیت زیادی برخوردار است. اجساد را بطرز خاصی میسوزانند و سپس بستگان و دوستان و متحدان شخص متوفی طی مراسم خاصی که آنرا زوهو میگویند خاکستر آنها را میخورند و عقیده دارند که این عمل باعث میشود قسمتی از روح مرده باوج آسمان و ابرها صعود می‌کند وبآنجا که‌خانه‌رعد نام‌دارد و بالای آسمان قرار دارد میرود درآنجا کسانیکه در زندگی سخاوتمند بوده‌اند افراد مشابه خود را که در جنگل هستند هدایت میکنند. قبیله یانومامی دارای اساطیر غنی بوده و مسئله روح در نظر آنان موضوع پیچیده‌ای است. از دید آنها روح دارای قسمتهای زیادی است که تنها بخشی از آن بسوی (خانه رعد) میرود. این قسمت روح جزء فطرت آدمی نیست ولی در ضمن تجارب زندگی رشد پیدامیکند و در این حالت میتوان آنرا بعنوان شخصیت فردی انسان تلقی کرد.

بخش دیگرروح برای همیشه محکوم به‌سرگردانی درجنگل است. و با چشمهای‌آتشین‌خود موجب ترس و وحشت مردم میشود. البته بچه‌ها موقعی که میمیرند چون هنوز شخصیت آنها شکل نیافته است بناچار روح آنان جزء اشباح جنگل در میآید.

بیشتر قبایل یانومامی رفتار نسبتا" خوبی با بچه‌های خود دارند و هیچ مردی گریه اولادخودرا بخاطر گوشت نمیتواند تحمل کند و کودکان معمولا" بهترین قسمت قربانی را دریافت میدارند. کودکان پسر از ارجحیت برخوردار بوده و در همان سالهای اولیه زندگی جنگجوئی را فرامیگیرند.

گفته میشود قبیله یانومامی اولین فرزند دختر خود را میکشند آنها همچنین هر نوزادی را اعم از دختر یا پسر که در هنگام شیر دادن مادر (به بچه بغلی) متولد شود از بین میبرند (در میان قبیله معمولا" اطفال تا قبل از سه سالگی از شیر گرفته نمیشوند) نوزادهای ناخواسته گاهی بوسیله درخت مو خفه میشوند یا بحال خود رها میشوند تا از گرسنگی بمیرند.

سنت بچه‌کشی بطور غیرقابل اجتنابی‌منتهی به پیدایش عدم توازن و بهم خوردن نسبت‌جنسیت در میان قبیله میگردد و این عدم توازن کمبود دخترانی را که قابلیت ازدواج دارند تشدید میکند. ودر نتیجه درگیری‌های قبیله‌ای را در میان مردان آن افزایش میدهد. ولی بمرور زمان نسبت جنسیت بسوی توازن و تعادل پیش میرود و این بدلیل آنست که مردان زیادی بعلت مشاجرات داخل‌دهکده، یا تهاجمات خارجی، یا در اثر حمله‌هائیکه از طرف متحدان یاغی آنها انجام میگیرد کشته میشوند. در میان قبیله یانومامی متاسفانه دوستان و متحدان یک شخص بیشتر از دشمنانش قابل اعتماد نیستند وبه هم زدن دوستی یک موضوع روزمره در قبیله بشمارمیرود.

بلای غیرقابل اجتناب

پیوندها و اتحادهای قبیله‌ای برای یانومامی‌ها بلائی است که اجتناب از آن، برای آنان غیر ـ ممکن است. تقریبا" هیچ گروهی قادر نیست که به‌تنهائی روی پای خود بایستد. و درعین‌حال هیچ دسته نمیتواند نیاز بدیگرانرا تحمل کند زیرا آنرا یکنوع نشانی از ضعف تلقی میکنند. بهرحال تشکیل پیوند قبیله‌ای باید بطور غیرمستقیم آغاز گردد. واین هدف با عادات روابط‌تجاری محکم که بین‌آنها حاکم است تحقق پیدا میکند. هر دهکده با تولید کردن همه کالاهای مورد نیاز خود و دیگر ضروریات

۱ ــ عکس سمت چپ و بالا ــ مردان قبیله یانومامی یکنوع داروی وهم‌آور بنام ابنا داخل بینی‌های یکدیگر از میان نی‌های توخالی فوت می‌کنند. این دارو به‌آنها امکان می‌دهد تا با هکورا دیوهائی که به‌کوهها رفت و آمد می‌کنند تماس پیدا کنند. یک جادوگر موفق چندین هکورا در داخل سینه خود دارد و او از هکورا می‌خواهد تا در امر مداوای افراد قبیله خود به او کمک کند یا موجب مرض درمیان دشمنان قبیله گردد. احتمالاً" نصف مردان در دهکده از این نوع جادوگرانند:

۲ ــ عکس سمت چپ پائین صفحه ــ یک مرد دهکده مشغول مداوای پسر خود به کمک شیاطین است.

۳ ــ عکس سمت راست پائین صفحه ــ صرف ماده تخدیر کننده ابنا ممکن است موجب خشونت بین افراد گردد. این مسابقات کشتی بزودی تبدیل به‌یکنوع دوئل گردد که در آن حریفان سینه‌های هم را مورد هدف و اصابت قرار می‌ــ دهند.



All photographs by Nap
map by Hal Aber

زندگی میتواند براحتی بخودکفائی کامل دست یابد. با این حال هر یک از دهکده‌ها در تولید اقلام تجاری دارای تخصص ویژه خود هستند. بعضی در تولید داروهای تخدیری مانند ابنا تخصص دارند و برخی درساختن ننوها از درخت مو و بعضی در تولید ظرفهای گلی و پیکانهای تیر و از این قبیل. نتیجتا " ایجاد روابط تجاری با دیگران بصورت یک ضرورت در میآید. و قبیله یانومامی بدون تحمل تحقیر پذیرش احتیاج نظامی بدیگران سعی دارند که روابط سیاسی غیرخصمانه خود را با دیگران عملی سازند. یکبار که روابط بازرگانی خوب تنظیم شود (در صورتیکه همه چیز بطور دلخواه پیشرفت کند) میتواند منتهی به مرحله بعدی گردد و آن مرحله عبارت است از ترتیب‌مراسم جشن و سرور. این‌مراسم از زمانهای بسیار دور مهمترین و باشکوهترین مراسم در حیات اجتماعی یانومامی‌ها بشمار میآید. مراسمی که در آن حداکثر تهیه و تدارک از طرف افراد قبیله بعمل میآید. برگزاری چنین جشن وسروری نه‌تنها بمنظور تحکیم و تثبیت روابط دوستانه بعمل میآید بلکه فرصتی را نیز جهت به نمایش گزاردن قدرت بوجود میآورد. این مراسم همچنین بهترین فرصت را برای تسلیم کردن افراد قبیله ایجادمیکند میزبانان بمنظور تحت‌تاثیر قرار دادن مهمانان خود سعی میکنند هر چه باشکوهتر چنین جشن‌ها را برگزار کنند به‌نحویکه افراد دهکده مهمان نتوانند با آنها در این خصوص رقابت کنند. مجلس جشن و سرور در میان هلهله‌های شادی و وحشیانه جوانان دهکده میزبان و نیز مهمانانیکه در بیرون دهکده چادر زده‌اند ادامه پیدا میکند. رئیس قبیله مهمان با نخوت و غرور تمام در وسط دهکده (شابونو) ظاهر میشود و سپس نیزه بلند خود را در داخل زمین فرو میبرد و حالت متکبرانه‌ای بخود میگیرد این یک لحظه خطرناکی است زیرا کافی است که یکنفر با خشم تیری بسمت او رها کند تا باعث آن شود که مجلس جشن و سرور حتی قبل از آغاز آن بمیدان کارزار بدل گردد. دو ریش سفید از دو قبیله رو در روی هم قرار میگیرند و بلافاصله شروع بآواز خوانی با صدای بلند میکنند و ضمن این آوازخوانی بدن های خود را بجلو و عقب حرکت میدهند.

میزبان ضمن آوازخوانی میگوید " نسبت بمن بدگمان مباش من تو را با حسن‌نیت باینجا دعوت کرده‌ام کسی اینجا نخواهد مرد و بر شما خشم گرفته نمیشود. " .

میهمان پاسخ میدهد " من برای سبدهای زیبای شما باینجا آمده‌ام آنها را بمن بدهید تابدهکده خود ببرم. "

مراسم‌مقدماتی جشن پایان می‌پذیرد گروه جنگاوران میهمان در حالیکه سلاحهای خود رابه‌جولان در میآورند جفتک زنان در اطراف دهکده باین‌طرف و آن طرف می‌پرند. و در حالیکه هر یک رقص وحشیانه خود را در برابر جمعیتی که او را احاطه کرده‌اند باجرا در میآورد.

پس از انجام مراسم رقص میهمانان به کلبه میزبانانشان راهنمائی میشوند و در آنجا با اولین‌سری سوپ ازداخل تغارهائی که از پوست چوب ساخته شده‌اند پذیرائی میشوند و اکنون نوبت میزبانان است که رقص را شروع کرده و زرق و برق خود را به مهمانان که به نظاره ایستاده‌اند نشان دهند بمحض اینکه غروب آفتاب نزدیک شد و شب فرا میرسد. آنگاه نوبت آوازخوانی با آهنگ مخصوص است و این مراسم تا صبحگاهان ادامه پیدا میکند. سالخوردگان از گذشته سخت ولی با شکوه خود داستانها میگویند.

وقتیکه صبح فرا رسد مردها خود را با رنگ سیاه که نشانه‌ٔ جنگ است رنگ میکنند و از ماده مخدر ابنا استنشاق میکنند در این جا زنها بوحشت افتاده و برای پنهان کردن خود میدوند زیرا میدانند که

مصرف ابنا مردها را خشن و عصبی میکند. بنابراین هر اتفاقی ممکن است بیفتد رئیس دهکده میهمان فریاد کشیده و خطاب به میهمانان میگوید" اکنون هم شما و هم ما عصبی هستیم و پس بگذارید همان‌طورکه قرار است با هم بجنگیم تا دوباره آشتی کرده و دوست همدیگر باشیم "

یک ضربت برای دوستی

یک جفت از جنگاوران از دو طرف رقیب قدم بمیدان میگذارند در میان هلهلهٔ مردم با تکبر جسارت‌آمیز هر کدام بنوبت سینه خود را بعلامت مبارزه برای دریافت ضربه‌های کوبنده مشت حریف پیش‌میبرد هر ضربه با فریادها و هلهله اطرافیان و حاضران همراه است. بعضی از جنگاوران بزودی‌کنار میروند ولی خشن‌ترین آنها بمبارزه خود ادامه میدهد تا بالاخره با کف زدنهای حاضران قهرمان و برنده اعلام میشود.

پس از مدتی این مراسم نیز تمام میشود، خشم مردان فرو مینشیند. حریفان یکدیگر را درآغوش میکشند و از دوستی پایدار و همیشگی یادمیکنند. و زنها که خاطرشان از خطر آسوده شده است ازمخفی گاه خود خارج میشوند و دادوستد کالاها آغاز میشود. ولی حتی موقعیکه میهمانان بسمت خانه‌های‌خود از میان جنگلهای پوشیده از کالاهای تجاری و هدایای غذائی براه میافتند جرات آنکه محافظان خود را راحت باش دهندندارند زیرا کمین ظالمانه از طرف میزبانان اخیر در انتظار آنهاست.

و این هنوز یک پدیده عادی بشمار میرود.

حتی یک لحظه در هیچ جشنی یافت نمیشود که در آن بطور بالقوه امکان تسلیم کردن طرف‌مقابل وجود نداشته باشد و درست بهمین دلیل است که سطح بحران و هیجان همواره در جشنها بالاست.

گاهی چنانچه بر میهمانان بعلت خاصی بدگمانی حاکم گردد آنها زنان و فرزندان خود را با یک عده محافظ در خانه‌هایشان بجا میگذارند و خود به تنهائی راهی جشنها میشوند زنان همواره قربانیان جنگهای قبیله‌ای میشوند و یک گروه بدون داشتن زن کمتر در معرض تهاجم واقع میشوند.

بهرحال هرچه شرائط نابرابری قدرت بر قبیله حاکم باشد، معمولا" دعوت به جشن پذیرفته‌میشود و خودداری از قبول آن حمل بر ترس و بزدلی طرف مقابل میگردد. بالاخره همانطور که انسان‌شناس چاکنون خاطرنشان میسازد سیاست‌یانومامی‌ها یکنوع سیاست لبه پرتگاه است و آن یک نوع رفتارسیاسی است هر مذاکره کننده مجبور است تهدیدات طرف مقابل را بعنوان یک بلوف که سعی دارد طرف خودرا به عملیات خشونت‌آمیز تحریک کنند قلمداد کند.

با توجه به طبیعت جامعه یانومامی‌ها پیوند دوستی آنها بسیار کم دوام است. با این تاکید قبیله مذکور بمعاملات تجاری برابر و سنت مبادله خواهران در مراسم عبادی و باشگاهی جنگ تن به تن در حقیقت کوشش آشکاری است برای بدست آوردن روابط یا نیز ادامه مناسبات دوستانه و معاملات‌متقابله. یانومامی‌ها اصرار دارند برای بدست آوردن آنچه غیرممکن است سخت تلاش کنند.

در بعضی از جشنها بویژه بین متحدان نزدیک به نشانه وجود یک ثبات ابدی بین قبیله خاکستر جسد جنگاوران میزبان را همراه سوپ موز میخورند و معتقدند که با این کار پس از مرگ با مردگان محشور خواهند شد و با آنها در خانه رعد سکنی خواهند گزید. با یک هم آهنگی که نظیر آن در این دنیا یافت نمیشود.



قسمت بالا ـ هنگامیکه مردها خود را با صرف ماده وهم‌آوربنام ابنا برای شرکت در مراسم جشن آماده می‌کنند زنان خود را با انواع پرها و مواد رنگی تزئین می‌کنند.

که بعدا این گرد استخوان را با سوپ موز مخلوط می‌کنند. افراد دهکده‌های هم‌پیمان در مراسم خاکستر خوری مهمترین اعضای دهکده شرکت می‌کنند که این مراسم را دوهو می‌گویند.

زندگی سنتی مردم امروزی قبیلهٔ یوروبا

روش و سیستم زندگی مردم قبیله یوروبا از روزگار توسعهٔ اقتصادی غربی و حکومت‌ملی درنیجریه بسرعت تغییر یافته است. لاگوس Lagos مرکزیکی‌ازقبایل‌قدیمی یوروبا که‌امروزه‌پایتخت مرکزی نیجریه‌می‌باشدبودوامروزه‌یکی‌ازمراکز مهم تجاری و صنعتی محسوب میگردد. امروزه این شهرها در سراسر سرزمین یوربا بنظر میرسد که تا پنجاه سال قبل تفاوت بسیاری کرده‌باشند. ساختمانهاکه با بتن ساخته میشود جایگزین خانه های گلی‌شده‌اندوخانه‌ها، امروزه به‌سبکهای خانه‌های‌غربی بنامیگردند. سیستم‌اقتصادی سرزمین یوروبا بطورقابل ملاحظه‌ای تغییر یافته‌است. کشت کاکائو یکی از مهمترین منابع درآمد این سرزمین می‌باشد که با تکنولوژی پیشرفته غربی مشاغل جدیدی را جایگزین سیستم مشاغل سنتی آن کرده است.

زمانیکه‌پادشاهانی چون اوگبونی از قدرت خود استفاده‌میکردند و از اعمال قدرت یک دولت استعماری چون انگلیس در امان بود، مذهب و آداب و رسوم برای مدتی بس طولانی متروک گشت. سبک و سیستم تحصیلی اروپائی در این سرزمین بسرعت رواج یافت و مردم این سامان فرهنگ خود را از دست دادند. بسیاری از یوروبائیان امروزه‌یا مسلمان و یا مسیحی‌هستند. بسیاری از هنری یوروبائی‌ها/بر روی اشیاء کهنه و قدیمی دارای ارزش فراوان گردیده است و فروش این وسائل هنری امروزه تقریبا " از بین‌رفته است.

بهرحال دین یوروبائیان هنوز پیروان بسیاری دارد و برگزاری جشنهای سنتی‌هنوز طرفداران فراوان در سرزمین یوروبا دارد. مذهب یوروبائی در برزیل و کوبا در میان بردگان یوروبائی رواج داشته است بسیاری از این شباهتها در میان دین کاتولیک و مذهب یوروبا مردم آنجا را قادر ساخته است که خدایان یوروبا را با کشیشان کاتولیکی بشناسانند و بعنوان خدمتگزاران یا نمایندگان خدای بزرگ بهم نزدیک سازند مذهب یوروبائی امروزه بسیاری از افسانه‌های تخیلی و خارق‌العاده را پرورش داده است.

مردم یوروپا قرنها در جنگلها، مزارع و علفزارها بسرمیبرده‌اند وآنچه را که‌امروزه مشاهده‌میشود در بخش جنوب‌غربی نیجریه و درمجاورت ایالات داهومی Dahomy و توگو Togo می‌باشند. بیشتر آنچه را که ما در مورد این قبیله و روش زندگیشان و تاریخ بوجود آمدن آنها میدانیم از ابتدای شروع قرن نوزدهم است که اولین بار اروپائیان آنرا کشف کرده‌اند. اگرچه خود یوروبائیان دارای مذاهب خاص و آداب و رسوم تاریخی هستند معذالک به یک گذشته‌تاریخی طولانی بازمیگردند. علم باستانشناسی از روزگاران باستانی و منابع غنی و فرهنگ پیچیدهٔ این قبیله، تلاشهائی کرده است.

از میان یوروبائیان گروه کثیری از بزرگان از بخشهای آفریقای جنوبی به آمریکادر طی قرون‌شانزدهم تا نوزدهم برده شدند . بسیاری‌از اجداد و نیاکان قبیلهٔ یوروباهنوز خود را در مورد فرهنگ یوروبا خصوصا" در بخشهایی از سرزمین برزیل و کوبا سهیم میدانند .

بتدریج و طی دوران طولانی بریتانیا کنترل سرزمین یوروبا را در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم بدست گرفتند . از آن‌زمان مردم کنونی نیجریه مجددا" کنترل امور مربوط بـه خودشان و استقلالشان را به سال ۱۹۶۰ بدست آوردند . یوروبائیان بخش مهمی‌از حکومت و دولت ملی جدید را بعهده دارند . قرن بیستم شاهد تغییرات و تحولات فراوانی در سرزمین یوروبا بوده است . دین و آداب و رسوم و شیوه‌های زندگی که‌اساس این سرزمین را بنا کرده است امروزه بتدریج کاهش یافته است ، اگرچه هنوز به زندگـی خود ادامه میدهند ، معهذا بخش مهمی را در جامعهٔ نیجریه مدرن بوجود آورده‌است .

آفرینش جهان

دیدگاه سنتی‌قبیلهٔ‌یوروبا از جهان ــ هنگامی‌جهان خلق‌گردیدکه‌مردم‌آن‌وآداب و رسومشان را هنوز با ایفای‌نقش در زندگی بشری خود در بخش مسکونیشان‌ادامه‌میدادند .

از آغازآفرینش فقط‌آسمان و آب و اولوروونOloroun قدرت‌مافوق خدایان‌وجود داشت ، خدایی که مافوق تصورات بود و بر آسمان بعنوان خدای خدایان حکومت میکرد او به اوریشانلا خدای خالق بشر گفت که قدیمترین موجودات است که بر فراز سرزمین یوروبا دنت و آبها بر زیر پای وی قرارگرفتند. بهرحال بر این اعتقادات بود که روش اوریشانلا با خدایان‌دیگر در ارتباط است که‌همگی آنها دارای یک‌مرام و مسلک‌می‌باشند .

زندگی شهری

ازقرن‌هاپیش‌مردم یوروبا درشهرهای کوچک بسرمیبرده‌اند و بسیاری از آنهادارای استحکامات فراوان‌وگسترده‌ای در مقابل حملات دشمنان دارا بوده‌اند . بسیاری از ایـن مردم امروزه در خانه‌هائی‌به سبک خانه‌سازی‌های اروپائی بسر میبرند . اما هنوزساختمان هایی به سبکهای‌قدیمی و سنتی که معمولا" از گل ، باپشت‌بامهای‌کاهگلی‌ساخته شده‌است می‌باشند و امروزه‌معمولا" از شیروانی ساخته میشوند همهٔ این اماکن بعنوان ترکیبـات گسترده‌ای از بناهای‌زندگی خانوادگی مردم یوروبا راتشکیل میدهنـد این بلوکها‌بشکل آپارتمانهای جدا از هم با حیاط های مربع مستطیلی شکل استوار شده‌اند . اوقات‌زندگی و کار روزانهٔ مردم در این محوطه‌های محصور سپری میشود و فقط‌بوسیله‌دیوارهای‌باریک آجری این محوطه‌ها از خیابانها جدا میگردند .

در بیشتر بخشهای سرزمین یوروبا این مردم در محوطه‌های وسیع سرگرم کـار و

فعالیت می‌باشند و اینطور تصورمیگرددکه دارای یک ارتباط و بهم پیوستگی‌نیزمی‌باشند.
حتی اگر این ارتباط هیچ اثری از خود بجای نگذاشته باشد آنها نمونهء بارزی از گروه‌های خانوادگی و فامیلی هستند که بعنوان یک دودمان و نسل بجای مانده این‌ارتباطات راحفظ‌کرده‌اند. این مردم نمونهء بارزی از گروههای خانوادگی و فامیلی هستند که به‌عنوان یکی از اصیل‌ترین گروههای باستانی با هم بسر میبرند بطوریکه به همان‌اندازه‌که امروزه درمیان فرزندان‌و پدران خود وجود دارد در میان اجداد و نیاکانشان‌وجودداشته است. یک مرد در سرزمین یوروبا‌ممکن است چندین همسر اختیار کند که همگی آنها در یک جا بسر برند. بیشتر شهرنشینان با کشاورزی و کشت و زرع زمین، راه اجداد و نیاکانشان را ادامه‌میدهند البته‌منطقه کشاورزی این مردم معمولاً" در اطراف‌شهرو حدود پانزده تا بیست مایلی آن قرار داشت. آنها ممکن است که در نزدیکی مزارعشان سالها بسرآمیبردند. یکی‌از محصولات مهم که برای استفادهء خودشان و صادرات مهم نیجریه محسوب میشود کاکائو می‌باشد. گروههای اجدادی و نیاکانی معمولاً" بصورت افراد و اعضایی می‌باشند که بطورجمعی دارای یک سرزمین هستند. این گروهها افرادی هستند که وظایف و امور مربوط به خودشان را خود انجام میدهند و در مقابل اجانب و خارجیان سخت مقابله و ایستادگی می‌کنند. رهبر این گروه پیرمردی است که در جشن‌های خانوادگی و قبیله‌ای‌مثل ازدواج یا تولد و نامگزاری نوزادان و مراسم تدفین‌وتشییع جنازه همیشه از او دعوت بعمل‌می‌آورند. این گروههای خانوادگی گاهی خیلی زیاد می‌باشند بطوریکه ممکن است در چندین خانه بشکل بلوکی بسر برند.

نظام‌اجتماعی گلد

صورتکهابوسیلهء عده‌ای‌از پرستش‌کنندگان به‌دیگرسرزمینهای‌یوروبا ارتباط می‌یافت.
در بخش غربی سرزمین یوروبا گروهی بانام جامعه گلد شناخته شده‌اند که با ایفای رقص های خاصی آرزوهای خود را برای زندگی روزمره‌شان ابراز می‌داشتند و بدین شکل از خدای خود تقاضا میکردند که به جامعهء آنها هیچ آسیبی نرساند. لباسهای مردان در هنگام‌رقص زنانه می‌نمودو صورتکی‌چوبی و حکاکی شده را در بالای سر خود قرارمیدادند بسیاری از این صورتکها خود بیانگر موضوعات خاص بود که حالات و خصوصیات محلی‌با اثرات دلقکی شکل را از خود بیان میکرد.

در میان انواع خدایان قبیلهء یوروبا و پرستشگران مسئولیتهای مهم را در مورد همه چیز در زندگی قبیله‌ای بعهده میگرفتند. از مهمترین این مسئولیتهای مهم درباره، تپه‌ها، رودخانه‌ها، درختان و چشم‌اندازها می‌باشد. همینطور در میان این خدایان، خدایان آبله وجود داشتند که پرستشگران سعی بر این داشتند که مردم را از

این بیماری‌مصون بدارند . همینطور خدایان شکار ، کشاورزی و دیگر فعالین بودند که در چگونگی مراسم رقصهای جامعهٔ گلد را اجرا کنند .

هر جامعه پرستش‌گران بخش معینی را برای خوشحال کردن خدایان خود انتخاب‌میکردند این محل طوری بود که‌بعنوان یک مرکز اصلی برای انجام مراسم سالانه گرد می‌آمدند . از جملهٔ این جشنها جشن خرمن‌کوبی بود که موفقیت مناسبی بود که معمولا " بیشتر خدایان در این مراسم مذهبی شرکت میکردند . بدین‌ترتیب گروههای ـ پرستش‌گر وظیفه‌دارند که‌در این‌مراسم از خدایان خودنیازوآرزوهای‌خودشان رابخواهند. کاهنان خود سابقا " مردان مهمی بودند که از شخصیهای برجستهٔ در کل جامعه‌محسوب میشدند .

جامعهٔ اوگبونی Oghoni

کاهنان ، روسا و دیگر شخصیتهای مهم همینطور به یک گروه مذهبی خاص‌به‌عنوان یک جامعهٔ اوگبونی شناخته میشدند که اعضای اصلی پرستش‌کنندگان خدایان را تشکیل میدادند . به این گروه افراد که در این جامعه وجود داشتند روح زمین هم میگفتند که بعنوان یکی از قدیمترین جوامع‌که‌به‌اولورون Ouloroun معروف‌میباشد،که‌یکی‌آز قدرت‌ـ های تشکیل‌دهندهٔ خارق‌العاده جامعهٔ اوگبون در ارتباط با خدایان دیگر می‌باشد که فوق‌العاده قوی و قدرتمند می‌بودند که البته بیشتر از ترس و بیم می‌بود ، مراسم مذهبی این خدایان در جامعهٔ اوگبونی بطور مخفی و سری برگزار میگردید و هیچ کس بطور وضوح نمی‌توانست آنان را ببیند و هرکس که از قوانین آنها اطاعت نمی‌کرددر انتظار مرگ با سحر و جادو بود . گرچه یوروباییان اعتقاد بر این دارند که دست راست نشانهٔ تقدیس و پاکی می‌باشد معهذا پرستش‌گران در این مراسم مذهبی با دست چپ وظایف مربوط به مراسم را بجا می‌آورند چون بر این اعتقاد داشتند که دست چپ ناپاکیها را جایگزین ناپاکیها می‌کند و بدین‌منظور طرح لباسهایشان را طوری انتخاب میکنند که قسمت چپ بدنشان را بپوشاند و بر قسمت شانهٔ دست راست فقط یک پارچه می‌انداختند .

در ملاقاتها و دیدارهایشان و گردهم‌آئیهای مردم شهر ممکن است که دربارهٔ امور مربوط‌به شهر آزادانه بحث و تبادل نظر شود و هیچگاه دیده نشده که از مسئلهٔ خاصی ترس‌و بیم داشته باشند و هر نوع تصمیمی را در پشت دیوارهای محل ملاقاتشان ابراز میکردند ، تا آنجائیکه در قدرت روسا و کاهنان بود این تصمیمات بوسیلهٔ اعضاء انجمن شهر اتخاذ میشد . در روزگاران گذشته انجمن اوگبونی بعنوان یکی از بالاترین مراجع قضائی و قانونی‌اعمال قدرت‌میکرد و کلیهٔ‌قضاوتها بشکل مخفی‌وسری‌ازدادگاهها‌و مراجع عالی قضائی بوسیلهٔ روسا و انجمن‌ها‌به‌تصویب‌میرسید . آنان همچنین با مواردی از قبیل جرائم و قتل و آدم‌کشیها سر و کار داشتند و ریختن خون را بر روی زمین به

به‌خدا و الهه‌ٔ زمین یا رب‌النوع زمین اطلاق میکردند. زمانیکه یک‌چنین مواردی اتفاق میافتاد، مراسم خاصی در جامعه اتفاق می‌افتاد که برای مثال جفتهایی از مجسمه‌های کوچک برنجی بوسیلهٔ یک زنجیر بهم متصل میشد و این مجسمه‌ها را بر روی زمین قرار میدادند و متخلفین از دستورات و قوانین جامعه اوگبونی بخاطر ترس از مجازات از الههٔ زمین در مقابل آنها به اطاعت و سجده مشغول میگردیدند و بدین ــ ترتیب جنگ و نزاع خاتمه می‌یافت و اجرای واقعی احکام در جامعه حکمفرما میگردید.

جامعهٔ اوگبونی به طرز شدیدی از این مجسمه‌ها میترسیدند و به آنان بخاطر ترس احترام میگذاردند زیرا تمام قدرتها در این مراسم مذهبی وتشریفاتی بدست آنان بود. کشیشان و روسای جامعهٔ اوگبونی گروه متحدی تحت نظر رهبران جامعه برای ارتباط بین مردم و رهبران ایجاد میکردند و بدین‌ترتیب همهٔ اعضاء بخاطر ترس از مرگ و قدرت جادوئی ارواح زمین از تصمیمات جامعه اطاعت میکردند.

ارواح اجداد و نیاکان قبیلهٔ یوروبا

گذشته از وجود خدایان در قبیلهٔ یوروبا ارواح اجداد و نیاکان آنان نفوذ مهمی در زندگی این قبیله داشت. زیرا زندگی هر شخصی در حیات خود بیش‌ازحد به‌زندگی گذشتگان در سرزمین یوروبا بستگی داشت. رئیس قبیله و رئیس خانواده‌های یوروبائی و بقیهٔ افراد جامعهٔ‌یوروبائی از روش پیشینیان خود تبعیت‌میکردند و خود رابدرگذشتگان خود متکی می‌دانستند.

از اینرو پیشکشها و تقدیمی‌های خود را بر روی قبرهای بزرگان قرار میدادند و به این مراسم بسیار اهمیت میدادند. و بی‌توجهی پیشینیان را دلیل فقر و بدبختی می‌دانستند.

در قبیلهٔ اوو Owo در بخش شرقی سرزمین یوروبا از فرمانروایان و پادشاهان مجسمه‌های خاصی‌ونیزازدودمان‌واجدادخود میساختند و نقش سرهای آنان‌را بر روی‌شاخ های قوش از چوب می‌ساختند. امروزه از تشابهات این نوع مجسمه‌ها بر روی نقشهای چوبی در همسایگی امپراطور بنین Benin وجود دارد که نقش ریخته‌گری برنزی آن با حالتی برجسته در دیگر بخشهای یوروبا مشاهده گردیده است.

در بسیاری از نقاط مختلف سرزمین یوروبا گروههای سری و مخفی از پرستشگران وجود دارند در مراسم خاصی برای ارواح و اجداد خود بجا می‌آورند. این پرستش ــ گران شمایلی از اورو Oro خدایی شبیه به اوگبونی بر چهرهٔ‌خود میزدندزیرابه‌این‌مراسم توجه خاصی داشتند. در مراسم جشنهای شبانه از یک قطعهٔ چوبی بر روی یک رشته نخ بشکل یک قرقرهٔ متحرکو چرخنده صدای وزوز را در می‌آوردند بطوریکه زنان درهای

خانه‌های خود را می‌بستند تا چیزی ازمراسم و تشریفات مذهبی را نبینند . در روزگاران قدیم یک سینی بزرگ مسی که به نام مجمعه‌معروف است بر روی سر حمل میکردندو معتقد براین بودند که مردم گناهکارگناهان را بر دوش‌حمل میکردند و جادوگران با سحروجادو گناهان آنان را افشا میکردند .

جامعه اگیونگان Egungan

پرستشگران اگیونگان همچنین زنان جادوگر را تنبیه میکردند و با صورتکهایی که درجشنواره‌ها بر چهره‌میزدند یاد اجداد و نیاکان‌خود را با گناهان زنده نگاه میداشتند بسیاری از این صورتکها از چوب ساخته‌میشد اما بقیه از پارچه‌های ساده‌که بتواند صورت را کاملا" بپوشاند ساخته‌میشد . بسیاری از این صورتک‌های اگیونگان مقدس‌شمرده میشدند و دارای قدرتی جادویی بودند که مردم بطورساده برای پذیرائی از مردم شهر نمایش میدادند . **ترجمه فریدون فروغیان**

یونان

قوم‌شناسی و نژادشناسی و شرایط‌اجتماعی یونان ــ مردم یونان بیشتر به زبان یونانی سخن میگویند و دارای یک هوشیاری و آگاهی مربوط بخود وملیت‌یونانی می‌باشند بخش کوچکی از این مردم هم به زبان اسلاوی محاوره می‌کنند و خود را از مقدونیان باستانی می‌دانند . در بخش شمال‌غربی کوهستانهای این کشور بسر میبرند و درساحل تراسی Thracian در طول خطوط ساحلی دریای اژه و در بخش شمالی آن ، این جمعیت ، کشاورزان تنباکو هستند و با کشت تنباکو زندگی می‌کنند .

پس ازاینکه یونان از چنگال امپراتوری عثمانی رهائی یافت . حکومت سلطنتی‌درین کشور برقرارگردید دیری نگذشت که با بیرون راندن شاه و پس از مدتی رفراندوم‌حکومت جمهوری درین کشور برقرار گشت . جمعیت ــ آمیخته از ترکهای آلبانی ، بلغاریها و ولکها Vlachs (رومی زبانان) و یونانیان همه با هم همچنین گروههای ارمنی ، یهودیان ، کولیان و فرانکها (ایتالیائیها و دیگر اروپائیان) همه در کنار یکدیگر در این بخش از کشور یونان بسر میبرند . ترکها و بلغاریها تقریبا" از تمامی خاک یونان بیرون رفتندزیرا مردم یونان را بستوه آورده بودند . بنابراین ، باز این کشور دارای اقلیت اقوام ترک و بلغاری می‌باشد .

بیش از ۱/۲۵۰/۰۰۰ نفر آواره‌ٔ یونانی از آسیای مرکزی و بلغارستان در خاک یونان اقامت گزیده‌بودند که نتیجهٔ آن تغییراتی در وضع جمعیت یونان گردید . بسیاری ازمردم یونان‌دریک‌حلقهٔ بهم فشرده در شهرهای بزرگ یونان گرد هم آمده‌اند . ساکنان

دشت‌ها ،کشاورزان روستائی ، ترکان و بلغاریان و یا دیگر مالکان قبلی و پیشین بودند که بسود کشاورزان املاک مصادره شد در نتیجهٔ تقسیم میان اکثریت ، ساکنان قدیمی و پیشین و اقلیت دچار فقر و تنگدستی شدند و عموماً " ناراضی . آوارگان یونانی یکی از مهمترین گروههای سیاسی و اجتماعی است که باعث شکاف افتادن میان مردم این کشور شده است . یکی دیگر از این شکافها میان دهکده‌ها و مناطق دشتی درسالهای گذشته بود که بازار مواد غذائی خود را برای فروش به فروشگاههای یونان میفرستادند . این جوامع کوهستانی و کوه‌نشین همیشه دچار فقر و تنگدستی بودند زیرا خاک خوب وزمین مناسب برای کشت و کشاورزی فوق‌العاده ناکافی و بی‌کفایت بود و ده‌نشینان نمی‌توانستند غذای سادهٔ خود را در سراسر سال آماده سازند . در بررسی که از این کوهستانها بعمل آمده کوه‌نشینان تصمیم بر این گرفتند برای مزد بیشتر به واحدها و بخشهای شهری مثل مشاغل ساختمانی در شهرها و کار در جاده‌ها به‌پردازند و زندگی خود را باین‌ترتیب تامین نمایند . مهاجرتهای زیاد در داخل کشور صورت گرفته علاوه بر این مهاجرت‌های خارج از یونان نیز صورت می‌گیرد بیشتر مهاجرین یونانی به آمریکا (حدود پانصد هزار نفر در کل) به کشورهای استرالیا و کانادا رفتند که باعث فقر و فلاکت در دهکده‌های دوردست کوهستانی گردید .

تقریباً " نیمی از جمعیت یونان در مناطق شهری یا حومهٔ شهرها حدود ۵۰۰۰ نفر یا بیشتر بسرمیبرند . یکی‌از بزرگترین مراکز شهری در بخش پایتخت این کشور یعنی‌آتن Athen. می‌باشد که‌درمجاورت شهربندری پیرائوس Piraeus می‌باشد. درخشش وتلاءلو پایتخت مردم و جوانان جاه‌طلب سراسر کشور را به این مرکز کشانیده است و هیچ‌شهری حتی سالونیکا Salonica با موقعیت جغرافیائی فوق‌العاده‌اش با دارا بودن بندرکاملاً " طبیعی مانند این شهر نیست رفتند و ازین جهت مشکلات شهری نیز در شهر آتن مانند سایر شهرهای بزرگ دیده میشود .

کشاورزان و روستایی‌ها که خود [illegible] شندهٔ نیمی ازجمعیت یونان می‌باشند به زندگی‌آمیخته به فقر روزگار را می‌گذرانند اما چون کشاورزی بطور فصلی می‌باشدبنابراین سعی براین دارند که اوقات فراغت خود را صرف رفتن به کافه تریاها و یا قدم زدن در تفریحگاههای آتن بنمایند و اغلب به‌بحث و مباحثه دربارهٔ‌آخرین خبرهای روز در آتن می‌گذرانند و این خود واقعیتی‌درشهرهای بزرگ‌وکوچک می‌باشد . **ترجمه فریدون فروغیان**

" در تاریخ یونانیان چیزی مهم‌تر و حیاتی‌تر از گسترش سریع آنان در مدیترانه نیست . اینان ، پیش از عصر هومه‌روس، مردمی خانه‌بدوش بودند و در سراسر شبه‌جزیره بالکان به گشت وگذار عمر می‌گذاشتند . ولی عمدتاً " بر اثر هجوم قوم دوری بود که

مهاجران یونانی ، موج‌موج ، روانه دریای اژه و سواحل غربی آسیا شدند . در همه نواحی یونان ، مردم ، در جستجوی آزادی و اقامتگاهی دور از دستیازی‌مهاجمان و مصون از اسارت و بندگی ، تن به مهاجرت دادند . تفرقه‌های سیاسی و دشمنی‌های خانوادگی‌شهر های کهنسال نیز بر آتش مهاجرت دامن زد : گروه‌هایی که در جامعه خود با شکست‌روبرو می‌شدند ، گاهی هجرت را بر اقامت ترجیح می‌دادند ، و مخالفان پیروز ایشان هم در کوچانیدن آنان می‌کوشیدند . "

"مهاجرت یونانیان در پنج سو روی داد ــ سوی آیونی یا Aiolia ، ایونی‌یا ، دریای اژه ، دریای سیاه وایتالیا . نخستین مهاجرت در ایالات شمالی یونان شروع شد . این نواحی ، پیش‌از نواحی دیگر ، مورد تجاوز مهاجمان شمال و غرب قرار گرفتند . در سراسر سده دوازدهم و یازدهم ، خیل مهاجران از تسالی‌یا و فتی‌یوتیس Phthiotis و بوبوتی‌یا Boiotia و آی‌تولی‌یا Aitalia به‌آهستگی ، در امتداد سواحل اژه ، به جانب نواحی مجاور ترویا رهسپارشدند و در آنجا به‌تاسیس دوازده شهر که "اتحادیه ایونی‌یا "را به‌وجودآورد ،پرداختند .دومین مهاجرت‌از پهلوپونه‌سوسPeloponnesos آغاز شد . هزاران تن از مردم موکه‌نای Mukenai و افراد قوم آخایی ، به نام "زادگان هم‌راکلس" ، از پهلوپونه‌سوس گریختند . بعضی درآتیکه و برخی در ای‌یونیا ساکن شدند ، کثیری به جزایر کوکلادس رفتند ، در دریای اژه جولان کردند و درآسیای صغیر غربی ، "شهرهای دوازده‌گانه ای‌یونی" را برپای‌داشتند سومین مهاجرت به‌وسیله قوم دوری صورت گرفت . اینان پس‌از اشغال به لوپونه‌سوس، به جزایر کوکلادس روی‌آور شدند ، کرت و کورنه را گرفتند ، و در پیرامون جزیره رودوس ، حکومتی مرکب از شش شهر تاسیس کردند . چهارمین موج مهاجرت کناره‌های تراکه را فرا گرفت و موجد ده‌ها شهر در امتداد سواحل داردانل و دریای سیاه گردید . پنجمین موج مهاجرت در جهت غرب بودو از طریق جزیره‌هایی‌که‌یونانیان آنرا "جزار ای‌یونی "نامیدند ، به ایتالیا و سیسیل و بالاخره به گالی‌یاGallia واسپانیا رسید . " نقل از کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت ــ ترجمه دکتر امیرحسین آریان‌پور و عبدالرحیم احمدی

" تنها چیزی که درباره اصل نژادی یهود می توان گفت ، این گفته مبهم است که آن قوم ازنژاد سامی بوده و با سامیان دیگر ساکن آسیای غربی وجه تمایز و اختلاف دقیقی نداشته‌اند ؛ تاریخ یهود است که سازنده این قوم بشمار می‌رود نه اینکه یهودیان تاریخ خود را ساخته باشند در آغاز ظهور خود آمیخته‌ای از نژادهای گوناگون بودند و حق اینست که وجود نژادی (خالص) که توانسته باشد در میان صدها جریان اختلاط نژادی شرق نزدیک بهمان خلوص اولیه خود باقی بماند امری است که به معجزه شباهت دارد و تصور چنین نژادی برای عقل غیر ممکن است . ولی این را باید گفت که میان نژادهای این ناحیه نژاد یهودیان از همه خالص تر مانده چه جز هنگامی که ناچار بودند با نژادهای دیگر از راه زناشوئی آمیزش پیدا نکرده‌اند و بهمین جهت است که هر چه بهتر نژاد خود راحفظ کرده و سخت بآن متمسک مانده‌اند . . . "نقل از کتاب مشرق زمین ، گاهواره تمدن ، ویل دورانت ـ ترجمه احمد آرام .

یهودیان

فرزندان یهودا همچنین به عبرانی‌ها یا اسرائیلی ها معروف هستند ، نسبت آنها به‌اسباط اسرائیل میرسد ، دین آنان یهودی است . یهودیان در همه جهان پراکنده می‌باشند ، عده آنها تا قبل از جنگ جهانی دوم ۱۶ میلیون نفر بود که ۵ تا ۶ میلیون نفر آنها از بین رفتند . بیشتر از نصف آنها بزبان عبری جدید که زبانی است یهودی جدید براساس زبان آلمانی مخلوط با کلمات عبری ، زبان عبری نخستین زبانشان بود و آن یکی از زبانهای سامی که ریشه های آن به تیرا از شهراور ، شهر کلدانی‌ها بود ، میرسد .

یهودیان ظاهرا "نخست در بین النهرین می‌زیستند چندی بعد به مصر رفتند وچون قومی گله دار بودند در مصر توانستند برای خود جائی دست و پا کنند و بزندگی با مردم مصر ادامه دهند تا اینکه قوم **هیکسوس** به مصر تاختند و مدت ؟ ۸۰ سال برین سرزمین تسلط یافتند یهودیان با دشمنان مصر ضد مصریان پیمان بستند چون مصریان نفوذ **هیکسوس**‌ها را برانداختند یهودیان را به بردگی گرفتند تا اینکه در روزگار رامسس دوم با راهنمائی موسی (ع) قوم یهود از مصر بیرون رفتند .

حضرت موسی (ع) بنی اسرائیل را به بردن به ارض موعود (فلسطین) وعده داد و پس از چندی بر فراز کوه طور در شبه جزیره سینا رفت و رهبری قوم یهود را به برادر خود سپرد چون از کوه فرود آمده ده فرمان را برای قوم خود آورد . سالها قوم یهود در بیابانها سر گردان بودند تا سرانجام بر ارض کنعان تسلط یافتند و درین احوال به قبایلی چند تقسیم

گشتند که در راس هر قبیله یک نفر قاضی قرار گرفت و این شیوه حکمرانی را روش قضات می‌گفتند (۱۰۲۰–۱۲۲۵ ق ـ م) یهودی ها پیروزی نهائی بر فلسطینی‌ها ،اتحاد مستحکمی میان خود پدید آوردند و شائول اولین شاه آنان گشت (۱۰۰۴ ـ ۱۰۲۰ ق ـ م) و چون بر فلسطینی‌ها تاختند نخست غلبه کردند اما بعد از آنان شکست خوردند بعد از شائول داود (۱۰۰۴ ـ ۹۶۵ ق ـ م) سلطنت یافت و بر دشمنان پیروز گردید و صلح و رفاه در عهد وی نصیب یهودیان گشت بعد از داود سلیمان (ع) بسلطنت رسید .وهیکل را ساخت و بناهای دیگری بر افراشت . دیری نگذشت یهودیان به دو شاخه تقسیم گشتند (۹۲۶ ق ـ م) دسته شمالی زیر فرمان ربعام قرار گرفتند وکشور اسرائیل بوجود آمد . یهودیان جنوبی زیر فرمان پسر سلیمان قرار گرفتند و منطقه جنوبی کوچکتر و بنام کشور یهود نامیده شد .

جنگ میان کشور اسرائیل و کشور یهود (۹۳۵ ـ ۷۲۵ ق ـ م) ادامه یافت و در سال ۷۲۲ ق ـ م سرجون آشوری پایتخت اسرائیل را فتح و کشور یهود را تصرف و یهودیان را (اسباط مفقوده) را از سرزمین فلسطین بیرون کرد ، آنگاه مصریان بر یهودیان دست یافتند و بعد از آنان بابلی‌ها بر یهود غلبه و معبد هیکل را در ۵۸۶ ق ـ م ویران کردند و یهودیان را باسارت به بابل بردند واین یهودیان در بابل همچنان باقی بودند تا اینکه کوروش شاه هخامنشی به یهودیان اجازه باز گشت به فلسطین را داد . یهودیان در سال ۵۱۶ ق ـ م معبد هیکل را بار دیگر بنا کردند .

یهودیان در روزگار قدرت یونانیان قدرت فراوان دینی داشتند و دارای استقلال سیاسی بودند . در سال ۷۰ میلادی رومیان بر اورشلیم دست یافته ، معبد را ویران کردند . درین احوال جنبش های دینی و مذهبی بروز کرد و چون امپراتوری روم سقوط کرد ممالک تازه‌ای بوجود آمد در سال ۵۰۰ میلادی روحانیان یهودی بابلی تلمود را تکمیل کردند .

یهودیان در اروپای غربی دارای نقش فعالی گشته در جریانهای عقلی و فکری و اقتصادی بودند و ادبیات عبری ،شکوفائی فراوان مخصوصا" میان قرن ۹ و ۱۲ میلادی در اسپانیا یافت در این احوال آتش جنگهای صلیبی افروخته شد و یهودیان رفته رفته تحت فشار قرار گرفتند تا اینکه در سال ۱۴۹۲ بامر ایزابلا و فردیناند یهودیان از اسپانیا اخراج گشتند . یهودیان تا قرن ۱۸ تحت فشار بودند تا جائیکه از تملک زمین ممنوع و محروم گشتند . یهودیانی که در فلسطین بودند بکار کشاورزی اشتغال داشتند وبه شهر نشینی متمایل گردیدند . یهودیانی که از فرانسه ،انگلستان ،اسپانیا ،پرتغال اخراج شدند از اینرو مقیم اروپا به هلند ،لهستان و مناطق زیرفرمان امپراتوری عثمانی پناه جستند از قرن ۱۸ یهودیان در کارهای بازرگانی دخالت کردند ونفوذ و قدرت یافتن از راه بدست آوردن ثروت و آزادی هائی که انقلابات آمریکا و انقلاب کبیر فرانسه به انسانها اعطا کردند ،

یهودیان بیش از پیش در اروپا و آمریکا قدرت یافتند ، البته این آزادی‌ها در همه کشورهای اروپائی یکباره داده نشد بلکه اندک اندک استقلال بدست آوردند و در روسیه بعد از ۱۹۱۷ آزادی داده شد .

در سال ۱۶۵۴ نخستین دسته مهاجران یهودی به آمریکا رفتند و در نیو آمستردام (نیویورک) سکونت گزیدند .

در سال ۱۷۶۳ یهودیان نیوپورت New Port نخستین کنیسه خودرا ایجاد کردند که تاکنون برجاست .

در سال ۱۸۹۷ تئودور هرزل با همراهی عده‌ای از یهودیان نژاد پرست نهضت صهیونیسم (ازکوه صیهون در فلسطین گرفته شده) را ایجاد کرد که هدفش تصرف فلسطین، بر پا ساختن کشور بزرگ اسرائیل بوده .

دربرنامه کاریهودیان نژادپرست احیاء زبان عبری و بر انگیختن احساسات مذهبی و دینی و خوار شمردن غیر یهود مخصوصا "فلسطینی‌ها و اعراب و مسلمین قرار گرفت .

در سال ۱۹۴۸ یهودیان صیهونیست با یاری استعمارگران مخصوصا "انگلستان قسمت وسیعی از فلسطین راتصرف و ساکنان فلسطینی آنرا که در آن تاریخ بیش از هشتصد هزار نفر بودند از خانه وکاشانه خود اخراج کردند مردم دلیر فلسطین از آن تاریخ تاکنون (۱۹۸۳) همچنان در بیابانهای خشک سوزان در زیر چادرها با شرایط بسیار بد زندگی می‌کنند و همه روز با بمب‌ها و توپ های دولت‌های دست نشانده عرب و خود اسرائیلی‌های نژاد پرست مورد حمله قرار میگیرند .

از قرن هفتم میلادی یهودیان در فکر اسلامی و ادبیات هندی موثر گشتند . درقرن ۱۴ ازلحاظ ادبی دوره پر رونقی بشمار می‌رفت و نویسندگان و مولفان بزرگی از قوم یهود برخاست از آنجمله است :

سعدیه ابن یوسف الفیومی ، ابن جبرول ، ابن عزرا ، ابن میمون ؛

بانی ادبیات جدید یهود را باید موسی مندلسون دانست و بعد از وی سلمون یعقوب حایم سمعان بیالیک را می‌توان ذکر کرد .

صهیونیست ها فلسطین را مرکز ادبیات عبری معاصر قرار دادند . یهودیان بزبانهائی می‌نویسند و سخن می‌گویند که درآن کشورها زندگی می‌کنند یا بزبان یدی ــ عبری جدید (الیدی)ترجمه و اقتباس از کتاب الموسوعه المیسره العربیه .

" بطور کافی نشان داده شده است که در ایران از زمان باستان یهودی‌ها سکونت داشتند وتاریخ یهود در بسیاری ازجهات با ایران بستگی دارد . اشارات تورات به اماکنی مانند راجس(اوستا Rhagha فارسی قدیم Rhaga) و اکباتانی و شوش برای اثبات

این موضوع دلائل دیگری می‌باشد. وجود اسرائیلی ها در ایران ممکن است در اصل دراثر اخراج از ممالک دیگر و استثمار و تصرف نواحی و علل سیاسی بوده باشد ولی کسب و تجارت نیز در این امر مهم سهم بزرگی داشته است." دائره المعارف یهود (نیویورک ۱۹۰۵)

" یهودی‌ها ادعا دارند که اصفهان را آنها بنا کردند و می‌گویند این شهر بوسیله اسیرانی که بخت النصر از اورشلیم آورده بود ساخته شد. برای اثبات این امر شواهد و منابع زیر را ذکر می کنند: موسی چورن و نویسندگان عرب مانند ابن الفقیه ـ استخری ـ المقدسی ـ یاقوت ـ الوالفداء و ابن خلدون. گفته شده است که یهودی ها از اورشلیم آب و خاک همراه خود می آوردند و بهر نقطه می‌رسیدند آب وخاک آن محل را وزن می‌نمودند. وقتی به شهر جی (شهرستان) در ایران رسیدند آب و خاک آن را نمونه آب وخاک اورشلیم مطابقت داشت. در نتیجه در یک یا دو مایلی جی کلنی تشکیل داده سکونت اختیار کردند وآن محل را الیهودیه نامیدند که بعدها اصفهان خوانده شد طبق نظر دائره المعارف یهود نقل از کتاب مردم شناسی ایران تالیف هنری‌فیلد ـ ترجمه دکتر عبدالله فریار.

تاسیس‌کلنی یهود ممکن است در قرن ۳ درزمان سلطنت شاپور دوم صورت گرفته باشد می‌گویند منصور ابن بضان گفته است اگر درباره موسی و بانی هر یک از فامیل های متمول بازرگان اصفهان تحقیق شود معلوم می‌گردد که یهودی یا بت پرست بوده است . . . "

در چند قرن اولیه یهودی ها موفقیت و کامیابی زیاد حاصل کردند. بنیامین اهل تودله Tudela که درقرن دوازدهم سفر کرد گزارش می دهد که در آن موقع در اصفهان ۱۵ هزار نفر یهودی وجود داشت شاهزاده اسارت که در بغداد ساکن بود سرشالوم Sarshalom را بعنوان خاخام شهرهای اصفهان در کشور ایران انتخاب‌کرد . . . "
درباره ۱۹۰ یهودی داغستانی کردف چنین گزارش کرده است:

تقریبا " بدون استثنا یهودی‌ها دارای قد متوسط و چشم و موی مشکی می‌باشند. سر آنها بزرگ و بلند وخیلی کوتاه‌است. صورت پهن و پیشانی بلند و چشم های افقی‌است. زاویه‌های گونه کمی برجسته است. بینی صاف و اندازهٔ آن متوسط و دهان پهن و لب ها کلفت و گوش ها عریض و بدنهٔ بزرگ و سینه پهن است . . . " نقل از کتاب مردم شناسی ایران ـ هنری فیلد ـ ترجمه دکتر عبدالله فریار.

"ملت یهود قوم کوچکی از بنی سام بوده و اصلا از کلده آمده قبایل آن مدتها در بیابانهائی که میان بین‌النهرین و فلسطین و مصر قرار داشته بحالت چادرنشینی عمری بسر آورده بودند و بهمان وضع چادرنشینان صحرای آفریقا زندگی میکرده‌اند. باین‌معنی که در دره‌های پرآب و علف می‌افتادند و چون مراتع آن روبه تمامی میگذاشت تغییر جا

میدادند و مخصوصا " در اطراف فلسطین و مصر می‌گشتند زیرا زمین پربرکت آن صفحات پسند خاطرشان افتاده بود. موقعی هم که در فلسطین جایگیر شدند، منقسم بودند و فقط در حدود هزار سال قبل از میلاد سلطانی برخود برگزیدند بنابراین ملت یهود خیلی دیر کارش بآنجا رسید که دولتی بسازد و تنها امتیازی که میان اقوام یافته از نظر دینی است که آورده... " نقل‌از تاریخ ملل شرق و یونان آلبر ماله و ژول ایزاک.

صورت اسیران عبرانی که در نقش‌های مصری و آشوری دیده میشود، با وجود آنکه هنرمندان آن زمان در کار خود دقتی نداشته‌اند با صورت یهودیان امروز شباهت‌فراوان دارد. در آن نقشها بینی دراز و برگشته حتی (قوم حتی در آسیای صغیر ساکن بود) و گونه‌های برجسته و موی‌شکنج‌دار سر و ریش قابل‌توجه است، گرچه‌از اثر نیش‌قلم حجاران در نقش‌های کاریکاتوری مصری لاغری اندام آمیخته به استحکام و روحیه عناد و لجاج و حیله‌گری که از زمان پیروان "ستبر گردن" موسی تا بدویان و بازرگانان اسرارآمیز زمان حاضر وجود دارد، هرگز خوانده نمیشود. یهودیان در ایام فتوحات نخستین خود پیراهن‌های بلند ساده می‌پوشیدند و کلاه‌های کوتاه و سرپوش‌هائی شبیه عمامه بر سر میگذاشتند و کفشهای راحتی بپا می‌کردند و به تدریج که ثروتمند شدند بجای کفش راحتی کفش چرمی پوشیدند و بر روی پیراهنهای خود قباهای حاشیه‌دار بتن کردند. زنان ایشان که از زیباترین زنان قدیم به شمار می‌روند بگونه‌های خود غازه می‌مالیدند و در چشم سرمه میکشیدند و خود را باهمه گونه جواهر و زینت می‌آراستند و از روش‌های تازهٔ آرایش بابل و نینوا و دمشق و صور پیروی می‌کردند. "

زبان عبری با زبان‌فینیقی‌ها و موآبیان چندان تفاوت نداشت، الفبای خط نویسی یهودیان ارتباط نزدیکی با حروف الفبای فینیقی‌داشت. اعراب را داخل حروف‌نکردند مهاجمان یهودی هرگز ملت واحدی تشکیل ندادند بلکه تامدت درازی بصورت دوازده‌قبیله (اسباط دوازده‌گانه) بسر می‌بردند که هر سبط و قبیله‌ای گاهی کمتر و زمانی بیشتر دارای استقلال بوده و حکومت آنها براساس دولت نبود بلکه بر پایهٔ ریاست و فرمان‌روائی پدر در خانواده تکیه داشت. مسن‌ترین فرد هر خانواده در مجلس مشاوره‌ای از شیوخ نظیر خود شرکت‌می‌کرد و آخرین مرجع قانونگزاری و دادگستری قبیله بشمارمیرفت و هر وقت اوضاع و احوال ایجاب می‌کرد سران همه قبایل با یکدیگر انجمن می‌کردند وبه همکاری دسته‌جمعی می‌پرداختند. خانواده برای کاشتن زمین و چراندن گله شایسته‌ترین واحد اقتصادی‌بود و این خود منبع قدرت و نفوذ کلمه و قدرت سیاسی خانواده‌را تشکیل میداد. در خانواده تا اندازه‌ای جنبه اشتراکی وجودداشت... " نقل از تاریخ تمدن ویل دورانت ترجمه احمد آرام

جهودان ــ یهودیان

در اصل مردمی از قبیله جوداه، اسرائیلیان فلسطین بودند. بعدها این اصطلاح و نام شامل همه اسرائیلیان شد. رومیان در ۷۰ میلادی بیت‌المقدس را ویران کردند و جهودان در گوشه و کنار دنیای آنروز پراکنده شدند و یهودیان در هر جا که بودند آداب و رسوم خاص خود و تعالیم دینی و آموزش‌های خانوادگی را حفظ کردند و خود را برترین مردم می‌پنداشتند و هنوز نیز عده‌ای از یهودیان دستخوش و گرفتار چنین اندیشه خامی هستند و یهودیان از آن پس دسته دسته شدند، دو گروه عمده آنها در اروپا آشکه‌نازیم Ashkemazim در اروپای مرکزی و شرقی و سفاردیم Sephardim در اسپانیا، پرتغال ماندگار شدند. برخی از آشکه‌نازیم بزبان یدیش Yiddish از آلمان میانه و الفبای عبری می‌نویسند. بعضی از سفاردیم‌ها بزبان مخلوط اسپانیائی و عبری سخن میگویند. جنبش صهیونیست از اواخر قرن نوزدهم بوجود آمد و هدف آن بازگردانیدن یهودیان به سرزمین فلسطین بود تا اینکه با نیرنگ انگلیسی‌ها و فریفتن عده‌ای از حکمرانان عرب دولت اسرائیل را در ۱۹۴۸ درفلسطین تاسیس کردند. زبان عبری با زبان عربی خویشاوندی نزدیک دارد عده کل یهودیان در دنیا حدود ۱۲ میلیون نفر است ۵ میلیون در ایالات متحده آمریکا بیش از ۲ میلیون نفر در روسیه و بیش از ۲ میلیون نفر در فلسطین اشغالی سکونت دارند.

بعد از ۱۹۴۸ چند بار با کمک‌های دولت‌های آمریکا، انگلیس و غیره سرزمین‌های مردم فلسطین و سایر عربها را تصرف کردند و بیش از ۳۵ سال است که چند میلیون فلسطینی در بیابانهای خشک زیر چادرها که زمستانهای جانکاه و تابستانهای سوزان دارد بامختصر کمک غذائی سازمان ملل بزندگی رقت‌انگیز و غم‌افزای خود ادامه‌میدهند و روزی نیست که اسرائیل و دست‌نشاندگان یهودی بمب و تیر و توپ و تانک بسوی مردم بینوای فلسطین نریزند و مقصود نهائی یهودیان نابودی ملت فلسطین است.

یهودیان اروپا

در قرون وسطی یهودیان بابل و ایران از طریق ماوراء سیحون و قفقازیه خود را به روسیه رسانیدند، و از آسیای‌صغیر متوجه قسطنطنیه گردیده، و از آنجا در ساحل‌شمالی بحراسود سکونت گزیدند. درخود قسطنطنیه و در قلمرو بیزانس از قرن‌هشتم تادوازدهم دوران کامرانی یهود توام با اذیت و آزار بود. در یونان، مخصوصا" در ناحیهٔ تب، یهودیان صاحب چندین اجتماع نسبتا" کلانی بودند و منسوجات ابریشمی آنها شهرت بسزائی پیدا کرده بود. از طریق تسالی و تراس و مقدونیه، یهودیان بداخلهٔ شبه ـ جزیرهٔ بالکان مهاجرت نمودند و مسیر دانوب را گرفته خود را بمجارستان رساندند. عدهٔ قلیلی از بازرگانان یهودی در قرن دهم از آلمان کوچیده بلهستان آمدند

یهودیان ازاعصار قبل از ظهور عیسویت ، در آلمان توطن داشتند . درقرن‌نهم جماعات یهودی فراوانی درمتس، اشپیر ، ماینس، ورمس، استرازبورگ ، فرانکفورت ، و کلنی‌وجود داشت .

در ۶۹۱ م . جمعی یهودی در انگلستان اقامت داشتند . عدهٔ زیادتری با ویلیام فاتح بانگلستان رفتند و در بدایت امر از حمایت نورمانها برخوردار بودند زیرا تهیهٔ سرمایه و جمع‌آوری عواید مملکتی بدست آنها صورت میگرفت . اجتماعات آنها در لندن نارپچ ،یورک ، و سایر بلاد انگلیسی خارج از حوزهٔ صلاحیت مقامات محلی و فقط تابع شخص سلطان بود . این تفکیک حقوقی برزخ موجود میان عیسویان و یهودیان را فراختر ساخت و در قتل عامهای یهودیان قرن دوازدهم سهمی بسزا داشت .

در سرزمین گلْ بازرگانان یهود از عهد ژول سزار توطن داشتند . تا سال ۶۰۰ م . در کلیهٔ شهرهای بزرگ آن خطه ، کوچ‌نشین‌های یهودی تشکیل گردیده بود . سلاطین مرووئژ با تعصبی شدید آنها را مورد اذیت و آزار قرار میدادند . چنانکه در ۵۸۱ شیل پریک فرمان داد که هر کس از یهود بدیانت مسیح در نیاید چشمش را درآورند .

در خلال قرون‌نهم و دهم یهودیان ساکن فرانسه از چنان رفاه و آرامشی‌برخوردار بودند که نظیرآنرا یهودیان اروپائی هرگز قبل از وقوع انقلاب کبیر فرانسه بچشم‌ندیده بودند .

در سراسر خاک ایتالیا از ترانی تا ونیس و میلان همه جا کوچ‌نشین‌های یهودی کوچکی وجود داشت . مخصوصا " در پادواعدهٔ یهودیان بسیار زیاد بود ، و در سالرنو ، یعنی موطن اولین مدرسهٔ علمی طب قرون وسطائی در دنیای عیسوی لاتین ، ششصدنفر یهودی مقیم بودند که چند تن از آنها در عداد مشهورترین اطباء جهان بشمار میروند .

یهودیان اسپانیائی خود را سفاردیم میخواندند ، و نسبشان را بقبیلهٔ شاهی یهودا میرساندند . بعدازآنکه ریکارد (۶۰۱ ــ ۵۸۶) سلطان ویزیگوت بمذهب‌ارتودکس عیسوی در آمد ، حکومت با دستگاه مقتدر کلیسای اسپانیا متحد گردید تا روزگار را بر ــ جماعات یهودی سخت‌تر گرداند . یهودیان را از تصدی مقامات دولتی و مواصلت با عیسویان و داشتن غلامان عیسوی محروم ساختند . سلطان ویزیگوت سیسربوت‌بعموم یهودیان فرمان‌داد که یا مسیحی‌شوند ، و یا بمهاجرت تن دردهند (۶۱۳ م .)جانشین وی این فرمان را نسخ کرد لکن در ۶۳۳ م . شورای تولدو فتوی داد که آندسته از یهودیانی را که بغسل تعمید راضی شده و سپس به آئین یهود رجعت نموده بودند ،باید از اطفالشان جدا ساخته و بغلامی در معرض بیع و شری قرار دارد . در ۶۳۸ م . چین ــ تیلا مجددا " فرمان سیسربوت را احیاءنمود و در ۶۹۳ م . سلطان دیگر ویزیگوتها ،اژیکا یهودیان را از حق مالکیت ارضی محروم و هرگونه‌معاملات بازرگانی را بین یهودوعیسوی

ممنوع ساخت . بهمین سبب بودکه چون اعراب و مسلمانان افریقای شمالی بر شبه جزیره اسپانی هجوم بردند (۷۱۱) یهودیان در همه جا و بهرحال بایشان مدد رسانیدند .

دورهٔ انحطاط یهودیت اسپانیائی را میتوان از تاریخ قتل یوسف‌بن نقدلا بعد دانست . کفایت یوسف در وزارت ملک‌حبوس بقدر پدرش بود ، لکن آن حسن تدبیرقوام با فروتنی شموییل را نداشت تا بتواند نیمی از رعایای ملک را که اعراب مسلمان بودند تحت‌اوامر خود نگه‌دارد . یوسف ، جمیع اختیارات را در ید خویش میگرفت . هرزه‌درایان او را ملحد میخواندند ، در ۱۰۶۶ م . اعراب و بربرها علم طغیان برافراشتند ، یوسف را مصلوب و چهار هزارنفر یهودی را در قرناطه قتل‌عام و اموال آنها را تاراج نمودند . بقیه‌السیف یهود مجبور شدند اراضی خود را فروخته بمهاجرت تن در دهند .

باستثناء پالرمو و معدودی از شهرهای اسپانیا در هیچیک از بلاد عالم عیسویت قرون وسطی مقرر نبود که نفوس یهودی آنها از سایر مردم تفکیک گردند . لکن قاعدتا " یهودیان ازلحاظ فراغت اجتماعی ، تامین جانی و وحدت‌مذهبی ، بطور ارادی ، جدا از سایرین زندگی میکردند . کنیسه مرکز جغرافیایی ، اجتماعی ، و اقتصادی محلهٔ یهودبود و اکثر منازل یهود را بطرف خود جلب میکرد ، در نتیجه ، جماعات فوق‌العاده زیادی در یک نطقه متمرکز میشدند و همین امر از لحاظ بهداشت عمومی و خصوصی زیان‌آوربود در اسپانیا مناطق یهودی‌نشین هم شامل کاخهای مجلل بود و هم زاغه‌ها و خانه‌های ـ مخروبه و حال آنکه منازل یهودیان اروپا اکثرا " عبارت از خانه‌های کثیف محقر میشد .

حکومت از هر فرد یهودی باج یا مالیاتی‌سرانه اخذ میکرد ، از دارائی‌آنهاحداکثر تا سی‌وسه‌درصد ، و ازگوشت ، شراب ، جواهرات ، صادرات ، وواردات‌آنها مالیات میگرفت . بعلاوه هر وقت تدارک از برای جنگی دیده می‌شد یا تاجگزاری بود ، و یا سلطان ملک از محلی بمحل دیگر سفر میکرد ، یهودیان موظف بودند از برای این قبیل مخارج،مبالغی " داوطلبانه " از کیسهٔ فتوت خود بپردازند . یهودیان انگلیس که عدهٔ آنها درقرن دوازدهم فقط ربعی از یک صدم نفوس تمام مملکت بود ، هشت درصد مجموع مالیاتهای کشور را میپرداختند . همین جماعت یک ربع عوارضی را که از برای جنگ ـ صلیبی ریچارداول ضرورت‌داشت تادیه‌کردند . و وقتی ریچارد بدست‌آلمانها اسیرگردید از برای آزادیش ۵۰۰۰ مارک فدیه دادند ، یعنی سه برابر مبلغی را پرداختند که شهر لندن از برای اینمنظور داده بود . همچنین فرد یهودی مکلف بتادیهٔ مالیات‌هائی به جامعهٔ خودش بود و درمواقع معین میبایست مبالغی ازبرای دستگیری مستمندان‌وتعلیم و تربیت و حمایت از یهودیان فلسطین که در معرض زجر و آزار قرار داشتند بپردازد .

هر آنی ممکن بود که سلطان بعلتی، یا بدون‌علت، بخشی یا تمامت اموال "یهودیانش" را ضبط نماید زیرا طبق قوانین فئودال کلیهٔ یهودیان "رعیت" وی بودند. هنگامیکه سلطانی فوت میشد قراردادی که وی با اتباع یهود از برای حمایت آنان بسته بود فسخ میگردید. جانشین وی فقط در ازاء هدیهٔ کلانی حاضر بتجدید چنین قراردادی بود و گاهی این هدیه عبارت میشد از یک ثلث مجموع دارایی یهودیان مملکت. در ۱۴۶۳ـ البرخت ثالث، مارگراو (امیر) براندنبورگ اعلام داشت که هر یک از سلاطین جدید آلمان "می‌تواند بر وفق رسم دیرینه یا جمع یهودیان را بسوزاند، یا بر آنها رحمت آورده و بجانشان امان داده یک ثلث ازدارائی آنها را بستاند. براکتون حقوق‌دان‌مبرز انگلیسی قرن سیزدهم این نکته را بعبارت ساده‌ای چنین خلاصه کرد:

" یک نفر یهودی نمیتواند هیچ چیز از خود داشته باشد، زیرا هر چه وی بدست آورد از برای خودوی نیست بلکه تعلق بسلطان دارد. " نقل از کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت ـ عصر ایمان ـ ترجمه ابوالقاسم طاهری.

مولود حضرت محمد (ص) در تونس



۳۵

اواخر قرن نوزدهم

شرق نزدیك



شاهزاده لبنانی مسلمان دمشقی



زن کشاورز حومه دمشق زن مسلمان حومه مکه زن ساکن حومه دمشق



دختر ارمنی Druse دروسی ساکن دمشق



درویش روستائی سوری زنجوان دروسی Kavass کاواس (افسر پلیس) دردمشق

۳۶

اواخر قرن نوزدهم : مصر





دختر بادیه میوه فروش دوره‌گرد پیك ساکنان پورت سعید سقا





نوازنده آبکش مستخدم نوازنده بادیه کنیز لباس خیابان (بیرون خانه)

۳۷ اواخر قرن نوزدهم

CAUCASUS قفقازیه



Bayadere بایدرشماخا Shemakha — زن گرجی درحدود منطقه خوسور Khevsur



دختر قزاق چرلنیا Cherlenaya — زن آختی در داغستان Akhty in Dagestan — زن کازانیستیه Kazanistih



Tushin توشین — Anapa Lezghian ارتشی در آناپا لزگی



مردان قزاق حاشیه زن قزاق دریای سیاه — ساکن کاباردہ Kabardah

۳۸

اواخر قرن نوزدهم آسیای مرکزی



مردی از خیوه Khiva امیر بخارا Emir of Bukhara Teke تکه ترکمن دختر سمرقندی سرباز پلیس بخارا



درویش Dervish زنان ترکمن



زنان سارتیش و مردان ترکستان منطقه مرزی چین



مردان خیوه

۳۹

اواخر قرن نوزدهم افغانستان



افغانهای تنگه خیبر Khyber



عطا سفر در کابل و ملتزمان



افغان‌ها

(موزه مردم شناسی برلن)

(MUSEUM OF ETHNOLOGY, BERLIN)



افغانها

دختر رقاصه هندی

اواخر قرن نوزدهم تبت و کشمیر

KASHMIR



زنان و دختران تبتی



Tibetan زن تبتی

Lama from Lhasa
لاما از لهاسا



مردان لاداخ در هیمالیا

سرباز مهاراجه
Maharajah



محافظ راجه "کشمیر" : دختر رقاصه

Rajah
راجه

MALAYSIA



پارسیان هند بمبئی و سنگاپور



کلینگ‌ها (تلینگاها)
Klings (Telingas)



Rajputana شاهزاده و زن راجپیوتانا

Hindu زن هندو



Coolie
کولی

Muham
موهام

Kling (Tjetti)
کلینگ (تاجه‌تی)

۴۲

اواخر قرن نوزدهم سیلان (۱۸۸۰)





سیفالس Singhalese



سیفالز مرد اشرافی

Page of the Governor of Ceylon



رقاصان (شیطان) سیفالس

اواخر قرن نوزدهم سیلان ـ جاوه ـ سیام

JAVA, SIAM



زنان هنرمند جافینا سیلان (سری‌لانکا)



هرالد
Herald

هنرمندان جافینا Jaffna



زنان و مردان هنرمند جاوه‌ای



زنان و مردان هنرمند سیامی

(MUSEUM OF ETHNOLOGY, BERLIN)

SIAM AND BURMA سیام و برمه



کاهن بودائی شاه و ملکه سیام



زنان برمه‌ای



زنان کره‌ای قبیله‌کارن Karen (کوههای برمه)



زنی از آوا Ava پایتخت سابق برمه بافندگان پیو چو Pu-cho برمه‌ای



تفنگداران تونکن چنبزهای تشریفاتی زن تونکن لباس ولایتی زن تونکنی
Tonkin



کشیشان آنامی



دختران آنامی

مرد اشرافی آنامی



طبل دختری از ماندالیا
Mandalay

وزیری در گالا برمه : افسر (لباس قدیمی)
با لباس وزارت

اواخر قرن نوزدهم هند غربی



مردی از جزیره نیاس　نایب‌السلطنه چری‌بون ـ جاوه



مردی از ماکاسار سلبس Macassar, Celebes　باتاک‌های سوماترا Bataks Sumatra　مالایائی‌های مینانگکابو آ سوماترا Minangkabau, Sumatra



شاهزاده خانم　دیاک‌ها Dyaks



دختر اشرافی　جنگاور　دیاک‌ها، بورنئو: زن

۴۷

اواخر قرن نوزدهم (۱۸۸۰) چینی‌های مالزی



دو زن هنرمند



زن ماکائو
Macao

بازرگان پنانگ در لباس جشن



چینی جنوبی (فوکین)
(from Fukien)

تاجر در پنانگ



کفاش سنگاپوری (تریاک خوار) باباس Babas
ساکنان تنگه‌ها

اواخر قرن نوزدهم ژاپن



سربازان



فرمانروایان



دختران موزیسین An authority



دختران و زنان ژاپنی

اواخر قرن نوزدهم روسیه آسیائی



گیوبرنیای تومسک
Guberniya of Tomsk

زن و مرد قرقیزی Kirghiz



زن تاتار سیبری Siberia

کاموک‌ها
Kalmucks



چادرنشینان ناحیه‌آمور



زن تاتار غازان بیابان گردان استیپ Bashkirs
باشکیرها



مارونی از لبنان   زن مسیحی لبنانی ساکن زیبك
Zeibek



Belka, Syria
بلکا سوریه   زنی از دمشق   عرب بغدادی



هند : شاه دهلی   دانشجوی برهمن



Chukchi زن چاکچی Buryat زن بوریات Ostyaks from Obdorsk



مرد بومی استرالیا ـ ابوریجی



مرد شترسوار مصری در کنار هرم سقاره



مرد سرخپوست از آمریکای شمالی

بانوی هلندی

فروشنده دوره‌گرد یونانی ـ یونان



گروه نوازندگان از کشور ترکیه



خانواده‌ای از مردم سیسیل ـ ایتالیا





کودکانی که درورشو زندگی
می‌کنند



S. Zuccheri—ILA-Gamma-Li



بالاکودکان سه‌قلو ومادران
آنها از شهر سیوکس ایالت
آلوا ــ آمریکا ــ تظاهرات
ضددولتی مردم بوئنوس
آیرس ــ سربازی ازنیکاراگوئه
خانواده‌ای سرخپوست از
مردم پرو سه زن برمه‌ای





مادربزرگ و دو کودک حبشی





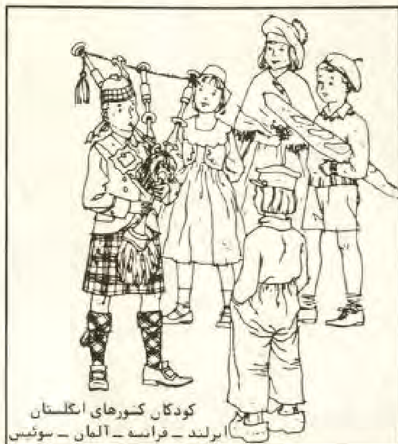
کودکان برزیل و شمال آمریکای جنوبی



کودکان کشورهای دانمارک – نروژ – سوئد – فنلاند



کودکان کلمبیا – اکوادر – پرو و شیلی



کودکان کشورهای انگلستان
ایرلند – فرانسه – آلمان – سوئیس



کودکان کشورهای لهستان
– چکوسلواکی – مجارستان

یهودیهای اصفهان





موزه تاریخ طبیعی فیلد

کودکان کشورهای تایلند ـ هند ـ شوروی ـ مغولستان





کودکان کشورهای هند ـ پاکستان ـ عربستان ـ ترکیه ـ ایران ـ اسرائیل



کودکان اتحاد جماهیر شوروی



کودکان کشورهای چین ـ ژاپن ـ کره



کودکان استرالیا ـ زلاندنو و جزایر اقیانوسیه



کودکان شمال افریقا

صفحه ٦٩٦ و ٦٩٧ عیناً از کتاب اطلس مصور جهان از موسسه جغرافیائی و کارتوگرافی سحاب نقل گردید .



کودکی با ابزار جنگ از قبیله هدزا ــ تانزانیا
دختری از قبیله شکارگر هدزا ــ تانزانیا



کودک و مادری از قبیله شکارگر قبیله هدزا ـ تانزانیا

Randy Taylor—Sygma





کودکان و زن و مرد مسلمان هندی ایالت آسام هند -- دو زن و کودک گواتمالائی

Terrence Moore—Woodfin Camp & Assoc.



کارگران بیکار و تهیدست مکزیکوسیتی ــ مکزیک

مردی از چاد







کودکان و زنان السالوادور
مرد و دو کودک آمریکائی


نوازندگان ترکمن

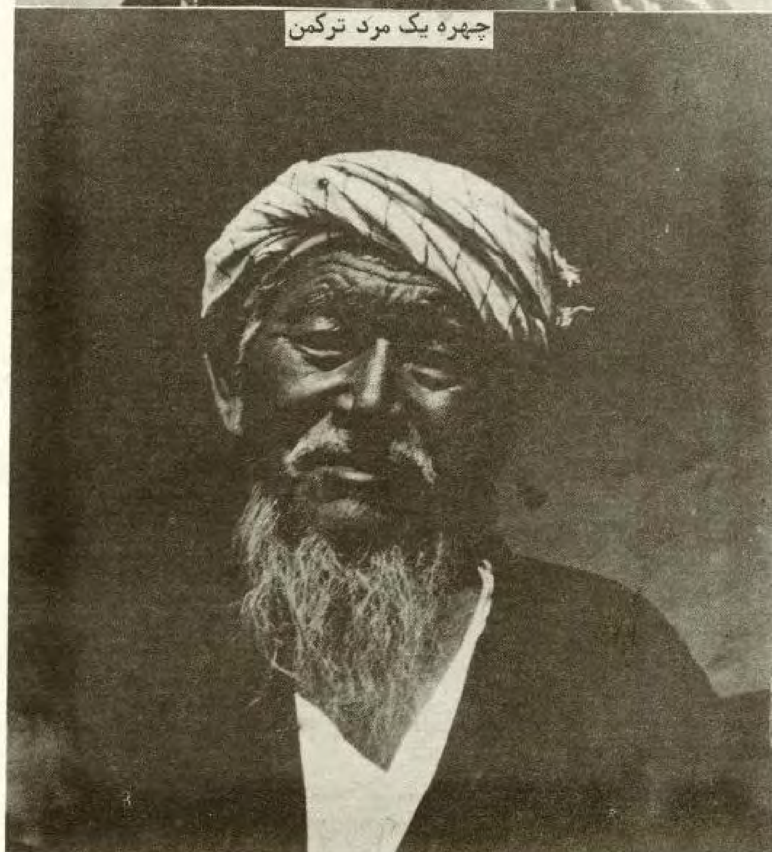
چهره دو جوان ترکمن ـ گنبدقابوس



چهره یک زن ترکمن



چهره یک مرد ترکمن





خانواده و سرپرست ایل هرکی

نقده کرد پاپاخ



چهره وزیور دوزن ـ سردسیرایل بختیاری



چهره و پوشاک عده‌ای بلوچ



دائرة المعارف

مردمان جهان



